تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده
رشید شهمردان

تهران
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

چاپ راستی

تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

چاپ راستی

بروان شادی فروهر تابناک انوشه روان ارباب رستم گیو

بانی بنیاد رستم گیو که دهشهایش بیشمار و همهٔ دارائیهای او را فرا گرفته



و به تندرستی بانوی ارجمندش مروارید گیو

که همواره در سفر و حضر یار دمساز و در کارهای دهشی با او همیاری داشته است

مندرجات

پیشگفتار

بنام خداوند یکتا

نِمُوا هورَهِه مزداُ درود و ستایش به اشو زرتشت اسپنتمان، کهن وخشور جهان و گروه پیمبران و سروشا ورزان و مسمغانان و گروه مغان و دلپتان و روشندلان و رادمردان و رادزنان و سیوشانسها و سودرسانان و آزادی بخشایان و راستی پویان و راستی‌خواهان و راهنمایان جهانیان آنانکه از جهان رفته‌اند و آنانکه زنده‌اند و آنانکه بجهان خواهند آمد.

امابعد چنین گوید این باشنده هندوستان نگارنده و گردآورنده این برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرا فرا گرفت. بجستجو و مطالعه پرداختم. مآخذ و نوشته‌های چاپی و خطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم و یادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتم. از دانایان، دبیران و آموزگاران گروه در ایران، درمورد کارنامه فرزانگان در گذشته‌ی خودمان استمداد جستم لیکن دستیاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی از آنان در دوره سوم مجله هوخت در پیرو اصلاح سهوی در گفتار مرا بسخریه گرفت و سراسر نامه خود بمجله هوخت که مربوط با صلاح سهو که با نگیزه عدم مراجع و تنها از شنیدن اخبار شفاهی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا و تعجب پر کرده بود. چون نظرم بفراهم آوردن تاریخ و یاد بزرگان گروه بود از میدان بدر نرفتم و دنباله کار خویش را گرفتم تا اینک که کمتر از نیم قرن میگذرد، با مسافرتهای بسیار و تحقیقات محلی توانِ گردآوردن مطالب بیشماری بدست آوردم. لیکن کار بپایان نرسیده ولی عمر بپایان سیر نزولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمند گروه، که بخواست اهورا مزدا شماره آنها روزافزون است در رفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی و پژوهش در گوشه کتابخانهای هند بصورتی از کتابهائی برخوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند. صورت کتب نامبرده را کتبی که بنظر نگارنده نرسید در برگهای این کتاب آورده‌ام و عنوان بسا کتابهای دیگر نیز در صفحات ۲۱۳–۲۲۷ فرزانگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. در کتاب نامبرده و صفحات مذکور در مورد نقص شارستان چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرهاد گفتگوئی داشته‌ام. در کتابخانه خورشیدجی

رستم‌جی‌کاما در بمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردم که کاتب اسفندیار بن رتن جی بن منوچهرشاه بن دهنجی شاه بن پدم‌شاه در سال ۱۱۷۸ یزدگردی در خاتمه کتاب چنین آورده

" وسبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که بیان کرده میشود که فشوم‌خانی وگروشمان مکانی دستورکاوس بن رستم‌سنجانا عرف میرزا خسروبیک چون بطرف شاهجهان آباد بمصحوب فرزندان وقبایل نیکساعتخان تشریف شریف ارزانی داشته بودند وچندی ازصاحبان بخصوص گروشمان مکانی دستوران دستورکاوس منجم بن فریدون جی فرمایش کتابهای چندبطرف شاهجهان آباد بمیرزا مذکورفرستاده بودا ما وقت نیأفته ومدت مدیدبرا وگذشته وبعدازآمدن نیکساعتخان ببندرمبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آباد بمیرزای مذکورافتادودربازارچوک شاهجهان آباد درمیان کتابهای دیگراین کتاب شارستان چهارچمن بنظردرآمده وبقیمت چهارروپیه خریدکرده اما آن کتاب درخزانه‌پادشاهی بمهرشاهی مزین شده بودومیرزای مرحوم مذکورمیان مغلیه وغیره حسن وقبح شریعت اسلام ازاین کتاب وانموده بیان میکردتاخبربشریعت پناهی قاضی القضات شاهجهان آباد رسیدآن حضرت میرزای مرحوم مذکوررا طلب داشته دعوی نمودکه این کتاب ازکتابخانه من دزدیده رفته است دراین باب جهدبسیار شد و آخرالامرچندکسان میان آمده مقررنمودندکه نقل آن رابمیرزای مذکوربدهندچون که بهشت بهره میرزا خسروبیک برای مراجعت نمودن ببندرمبارک سورت مستعجل بودازاین سبب ناقص ماندوجای دیگراین کتاب بنظردرنیامده مگرکسی درشاهجهان آباد ویا در اگره ویا درلاهورتلاش نماید مقرردرآنجا بوده باشدچراکه آن صاحبان دین آبادیان و شاگردان حضرت ذوالعلوم آذرکیوان درآنجانب ربط سیرداشته‌اند البته که بهم میرسدو کتاب چهارچمن بصحت انجامدچونکه این کمترین کاتب رابسمع رسیده بودتحریریافت ".

بازدرکتاب خطی دیگردرهمان کتابخانه کاما دربمبئی بنشانی (R 84) چنین آمده " تواریخ شیدآیین، جمشاسپ نامه، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان نامه، تواریخ یزدانیان این شش کتابها راکه برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودندحضرت عرش آشیانی جلال الدین محمداکبربادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود. نقل ازمکتوب ایران"

کتاب مهم‌دیگری داستان ادرسه میباشدکه بگفته صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان وصاحبدلان وبزرگان زرتشتی است وکتاب دیگربنام بزمگاه نوشته موبدخوشی هراتی که آنهم‌کارنامه صاحبدلان وخدارسیدگان زرتشتی است وگلستان دانش تالیف آذرپژوه بن آذرآئین بن کستهم که درموردبزرگان باستان گفتگومیکند. کتابهای مذکوردرچهارصدسال پیش موجودبوده وفرزانه بهرام فرهاد صاحب شارستان چهارچمن و موبدکیخسرو پوردستورآذرکیوان صاحب دبستان المذاهب ازآنها نقل قول یا ذکر

مینمایند. مطلب دیگری که ذکرآن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندیا پادشاهان مغول بویژه اکبرشاه، همایون وشاهجهان طالب کتابهائی بوده اندکه بوسیله زرتشتیان نوشته شده بودوآنها را درکتابخانهای خودنگهداری میکردند و چنانکه دربالاذکرشدشارستان چهارچمن که درشاهجهان آباد بوسیله میرزا خسروبیک خریداری شده بودمهرکتابخانه شاهی را داشته است وفرزانه بهرام فرهادکتاب مذکور را درهندبرای اطلاع موبدکیخسروفرزندمرشدوپیرخویش دستورآذرکیوان بنگارش درآورده بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده که دربالا شرح داده شدباکمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانهای ملی ودولتی وشخصی هندوستان را تا آنجا ئیکه اطلاع داشتم درنوردیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم. یکی از استادان دانشگاه اله آباد اظهار داشت تجسس خودرا بایستی هفتادسال پیش قبل ازتقسیم هندآغازکرده باشم. زیرا درآن دوره هرج ومرج کتابهای بیشمارخطی وچاپی نایاب نابودشدوطعمه آتش گردید. طی مسافرت خویش بدهلی جویای کتابخانه قاضی القضات شاهجهان آباد گردیدم تا شایدشارستان چهارچمن کامل راکه ازمیرزا خسروبیک غصب کرده بودبدست آرم ما گفتندکتابخانه اوبکتابخانه مسجدجامع دهلی منتقل گشته است. بدانجا روی آوردم امام مسجداظهارداشت هفت ماه پیش یکی ازروپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجدرا بهائی گزاف خریداری کرده وباخودبرده است ازاسم خریداروشهرش جویا گشتم گفت ازاسم وعنوان وملیتش بی اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش ومطالعات بنگارش فرزانگان زرتشتی وپرستشگاه زرتشتیان پرداختم بسیاری ازرویدادهای تاریخی رادرآن دوکتاب که شایدزندگی امپایان رسد، هرچند خارج ازموضوع بوده گنجانده ام تا ازخطرفراموشی دراما ن باشد. دکترریچاردفرای ایرانشناس مشهورآمریکائی که سالها درایران درموسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت، هنگام ورودبه بمبئی وایرادسخنرانیهائی درتالارکتابخانه کاماچون کتاب فرزانگان زرتشتی بنظرش رسیدنگارنده رابمسافرت بایران وادامه تحقیقات وپژوهشهای محلی تشویق نمود.

دردوران پژوهش ومطالعات دردهلی اطلاع یافتم حدودهشت هزارجلدکتب خطی فارسی ازکتابخانه شاهان مغول که درقلعه سرخ دهلی موجودبوده یکسال پس ازانقلاب ۱۸۵۷ هندکه انگلیسها آن راشورش مینامندبلندن منتقل گردیده وفهرست آن تاکنون بچاپ نرسیده است. خبردیگراینکه نادرشاه افشارپس ازحمله بهندوورودباپیروزی بدهلی شصت هزارجلدکتب کتابخانه پادشاهی هندجمع کرده همایون واکبرشاه گورگانی را باتمام تخت طاوس وغنایم هنگفت دیگرباخودبایران برده است. گفتاردکترفرای

مبنی برتحقیقات محلی درایران وامیدیافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشددربین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، درایران یالندن موجب شدکه درسال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه کارخوددرخارج ازهندتلاش نمایم. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عزیمت خویش راکه درآن زمان بالغ بر ۲۵ هزارتومان میگشت ازکجا تهیه کنم؟

اندیشه ام با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشیدکه چندسال جلوتربواسطه پژوهشهای تاریخی ام وگواهی وتوضیح نگارنده درداد گاه دردعوای دادگستری بمبئی پیروزگشته بودند، ازآنها برای ادامه پژوهش تاریخی استمداد جویم که با وجودداشتن بودجه ویژه ای به پیشنهادم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کارا زاهورامزداست. ازاتفاقات روزگاررادمردخیراندیش آقای فریدون فلفلی فرزندرستم جمشیدخدارحم جاویدنرسی آبادی بنیانگزارومدیر عامل شرکت سپنتا به بمبئی واردودرهمان روزاول وروددرخیابان بنگارنده برخورد واظهارداشت مدتهاست درایران منتظرورودم میباشندعلت تاخیرچیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مراازحرکت وادامه پژوهشهایم بازداشته است. فرمودندهرقدر از بودجه کسرباشدبهنگام ورودت بایران میپردازم. بزودی حرکت کن وکارخودراادامه ده روزبعدبهوتلی که اقامت داشت رفته پس ازاظهارسپاس ازهمت والایش گفتم شایدازاین مسافرت پژوهشی آنچه منظوراست بدست نیایدوهزینه وتلاشها بهدربرود. باخنده که عادت اوست فرمودندباکوشش خویش وجدانمان شرمنده نخواهدبودوچنین اندیشه ای نخودراه ندهم. دراینجا بایدتذکردهم کتاب حاضرونوشته هائی که پیش ازاین درایرا نگاشته ام نتیجه مساعدت ویاوری این رادمردخیراندیش میباشدکه درمواقع لزوم از همراهی خوددریغ نفرموده اندا هورامزداا وخانواده اش راهمواره درپناه خویش از هرگونه رنج واندوه مصون داراد.

امادرموردتجسس کتابهای گمشده، هنگام ورودبایران بهمه کتابخانهای کشور سرزدم ونشانی ازآن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با میداینکه شایدکتابهای پادشاهان گورگانی هندرادرآنجا بیابم. متاسفانه از ۶۰ هزارکتاب که نادرشاه با خودبایران آوردفقط سه هزارکتاب درکتابخانه سلطنتی موجودبود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجاربیغمارفته وبرخی ازآن با مهرشاهزادگان درکتابخانهای فرانسه وانگلستان وبقیه اگرنابودنشده باشددرکتابخانهای اشخاص باستراحت مشغولند. درکتابخانهای شهرهای افغانستان، ترکیه وانگلستان نیزاثری ازآنها پیدانشد. درکتابخانه اینندیاآفیس لندن جویای هشت هزارکتب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که دربالا ازآن صحبت شد. کتابهای مذکوربظن قریب بیقین بایدپس ازپادشاهی اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابدار اظهار داشت پس از ۱۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار به دیدن آن داشتم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. باندیشه فرو رفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هند و دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هندو و مسلمان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزاندند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده باحتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفته نگذارم با انتشار مجله هوخت در تهران گفتارهائی از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضم نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده‌اند و خانم مهرانگیز بهرامشید کتابدار کتابخانه یگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته‌اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سال مه آسمان ایزد و دیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهمردان

انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان در پایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه ئی که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید.؟

ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخر پادشاهی خاندان هخامنش که از ملت متمدنی چون خود و بگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بود نه مردم گرسنهٔ بیابان. شکست از هر که باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباشد. رویدادهای زیادی درصفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابود گشته اند و خاندان بزرگ و توانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده اند.

با کشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گرد ننگ بزرگی بر سرو روی ایرانیان پاشیده شد. پاک کردن این گرد ننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی مانند گذشته با دسیسه و دوروئی در شالوده زندگانی اجتماعی و سیاسی خود خلل وارد ننیاورند.

تازیان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کراماتی نشان ندادند، بلکه بدبختیهائی چندگروه ایرانیان را پایمال ستم و اعراب را بسروسامان رسانید. سایه شوم بختیهائی که با یران رسید اگر کرانه ممالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و برباد میگشتند.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جاییهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی. برای پختن خوراک و درست کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب از آنجا برمیدارد. بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و دارائی مردم را مباح و حدی را برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه است چگونه تمدن شهرهائی که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد. حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران در عراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر."

حمله ناجوانمردانه صدام جبار عراقی و سربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز و دسترسی به بندرخرمشهر و غارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

گمرک، راستی گفتار ابن خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استاد کریستنسن در تایید گفته ابن خلدون در کتاب وضع ملت ودولت ودربار دوره شاهنشاهی ساسانیان ترجمه مجتبی مینوی گوید "در اواخر زمنه شاهنشاهی ساسانیان مرکز کلیه فروشکوه داستانی دربار خسروان مخصوصا" کاخ تیسپون شده بود که امروز طاق کسری نامیده میشود از این فقط قصر اپدانه یعنی تالار بار آن با وجود اصرار خلفای عباسی در تباه کردن کلیه آثار ظریف وصنعتی ایران هنوز با دیوارهای سترک خویش در بیابان برپاست. "

از گفته بالا، قول تاریخ نویس عرب واستاد کریستنسن میتوان قضاوت نمود وحدس زد که از پیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه خرابی وخسارت با یران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ وادب خود، تمدن خود، کتابهای دینی خود وکتابخانهای بزرگ پزشکی وعلمی خودرا بتوسط ناراضیان مغرض نابود یافتند. سدها وکوشکهای زیبا وشهرهای خرم وآباد ویران وخشک گشت وباشندگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه های شومی که ایران را بشکست ومهاجمین عربستان را بسروسامان رسانید:

ناخشنودی سپاهیان وبزرگان.

کشتار هرمزد، بزرگان وسرداران ومردمانی راکه طرف توجه پدرش انوشیروان بودند.

سرکشی بهرام چوبین در پایان پادشاهی هرمزد وجنگ خانمان برانداز او با خسرو پرویز.

پیکار دامنه دار با رومیان وتباهی هردوکشور.

نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی وسرکشی سرداران وخواب وخیال آنها بر پادشاهی وتاسیس سلسله بنام خود.

رشک، کین ودوروئی بین سپهبدان، سرداران وبزرگان.

بی‌آرامی وآشوب بین کارگران وکشاورزان بواسطه آموزشهای مزدک وپیروی آنها از هرسرکشی برای رسیدن بآزادی.

کشتار دستجمعی شاهزادگان، سرداران وبزرگان بوسیله شیرویه.

طغیان دورود دجله وفرات باهم.

بروز بیماری وبا وطاعون.

پادشاهی ۱۱ نفر زن ومرد وکودک در مدت چهار یا پنجسال.

انتقام خاندان آل منذر بوسیله قبیله بنی لخم بواسطه کشته شدن نعمان بفرمان خسروپرویز.

پروانه اقامت قبیله ربیعه در عراق بوسیله نوشیروان.

بدتر از همه جانفشانی مهاجمین برای رسیدن بایران بهشت موعود پر از انواع میوه جات وگوشتها وزروسیم ولئولو ومرجان وحور وغلمان بود.

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایان یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سرزمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آنرا آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت .

اینک در بیان این انگیزه‌ها بقدر امکان میکوشیم .

قباد ـ

قباد با همراهی سوخرا سردار باشهامت پارسی بپادشاهی رسید . عربها او را سوفرا نامند و در شاهنامه بنام سوخره هم یاد شده . پادشاه او را طرف توجه قرار داد . رسیدگی بامور کشوری و لشکری را بدست او سپرد . پس از شخص پادشاه بزرگترین مرد ایران بشمار میرفت . رگ رشک رقیبان بجنبید و در برانداختن او هم پیمان شدند . در گوشه و کنار سخنان زهرآگین درباره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند ، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد . ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند . شاپور سرداری از اهل ری برای آوردن و بند برنهادن او قدم جرئت پیش نهاد . بگفته فردوسی :

همیگفت هرکس که جز تاج شاه — ندارد ز ایران ز گنج وسپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رای — جهانی شده بنده سوخرای
هر آنکس که بُد راز دار قباد — بر او این سخنها همیکرد یاد
که از شهریاری بنامی پسند — چرا کردی ای شهریار بلند
ز گنج تو آگنده‌تر گنج اوی — ببایدگسست از جهان رنج اوی
همه پارسی بنده او شدند — بزرگان پرستنده او شدند
ز گفتار بد شد دل کیقباد — ز رنجش بدل برنکرد ایچ یاد
ترا بندگانند و سالار ، مست — که سایند بر چرخ گردنده دست
چو شاپور رازی بجنبد ز جای — بدردد دل بدکنش سوخرای
شنید این سخن شاه و نیرو گرفت — هنرها بشست از دل آهو گرفت

سوخرا مردی بلندهمت و شاه و ایران پرست بود . چون نامه شاه را که شاپور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد . شاپور بند براو برنهاد و بپایتخت برد . پادشاه خوبیهای سوخرا را فراموش کرد و او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندانش از مرز ایران خارج گشتند . کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک منش بود بر بزرگان و مردم پارس گران آمد و از شاه اندیشمند شدند .

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند . بخشی بزرگان توانگر و زمیندار بودند که دهقانان نامیده میشدند . زنها و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود . بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتگزاری توانگران و بزرگان با سختی و مرارت زندگی مینمودند . در آن اوان بواسطه

کم آبی خواربار کم شده بود. توانگران و دهقانان گندم و خوردنیها را انبار نموده به بهای گران میفروختند. مزدک بامداد یکی از موبدان بود بطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری، همان اصول کمونیستی امروزی را تعلیم میداد. گرسنگان و بیچارگان بدور او جمع شدند. بزرگان و درباریان و موبدان بسیار نیرومند و با نفوذ بودند و شاه از آنها اندیشه داشت. برای تضعیف نفوذ و نیروی آنها با مزدک همراه گشت. مزدک میگفت چرا یکنفر باید چندین کنیز و چاکر داشته باشد و خوراکهای لذیذ گوناگون بخورد. و دیگری بحال تجرد و سختی و تنگدستی زندگی کند و با شکم گرسنه بخوابد. توانگران باید کنیزان زیادی خود را آزاد کنند و خواربار را از انبار در آورده بین بینوایان به بهای ارزان تقسیم کنند. بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد رفت و پرسشهائی نمود و پاسخهائی شنید. مانند:

بدو گفت کانکس که مارش گزید / همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر / گزیده نیابد به تریاک بهر
سزای چنین مردگوئی که چیست / که تریاک در دردم تنگ نیست
چنین داد پاسخ ورا شهریار / که خونیست آن مرد تریاک دار
چنین گفت کای نامور شهریار / کسی را که بندی به بند استوار
خورش باز گیرند از و تا بمرد / به بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی / مر این بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشا / که این مرد دانا بد و پارسا
چنین داد پاسخ که مسکین تنش / که خونی است ناکرده در گردنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بارگاه پادشاهی بیرون میآید و به پیروان و مردم گرسنه و بیچاره میگوید هرجا گندم را به بینید بردارید و اگر بهای عادله خواهند بدهید. مردم عوام و بدبخت و بیچاره بتاراج و چپاول انبارها پرداختند چنانکه نمونه آن را درهمین دوره درشهرهای هند می‌بینیم که مردم بازاری چگونه بتاراج و غارت دارائی‌مردم مبپردازند. توانگران از اغتشاش و آشوب کارگران بشاهنشاه شکایت کردند. مزدک را طلبید و چگونگی را پرسید. مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد:

اگر دادگر باشی ای شهریار / در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد / که انبار آسوده جانش ببرد
جهان راست باید که باشد بچیز / فزونی توانگر حرام است نیز
نباید که باشد کسی بر فزود / توانگر بود تار و درویش پود

پادشاه را گفتار مزدک خوش آمد و توانگران انبارداران را براند. دلش میخواست رعایان کارگران و کشاورزان در زحمت نباشند و بروشی از نفوذ زیاد موبدان و بزرگان و دهقانان بکاهد زیرا شاه از آنها اندیشمند بود. بزرگان و موبدان از شاه سخت برنجیدند و دسیسه کرده شتند. برسرش ریختند و او را گرفته در زندان فراموشی بند برنهادند و جاماسب را بپادشاهی بردا

ایرانشناس نامور آرتور کریستنسن درمورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت ودولت و دربار دردوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف آرتور کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ – ۹۵) " عزل ونصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود او شاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهائی برای فحص عقاید وشکنجه بددینان مخصوصا" درخطه هائی که درمخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مساعدت میکرده. درهرموردی که پای دین درمیان است وی مشاور شاه هسته یا بید باشد وعموما" از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی ومرشد ومدبر روحانی شاه اوست ومیتواند نفوذ عظیمی درکلیه امور مملکت بکار برد.

آگاثیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان ومال وعرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج وصحت طلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک وسایر حقوق دردست قدرت ایشان بود. تطهیر کسان از ننگ بیدینی وارتکاب گناه باختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما مایه نفوذ ایشان تنها همین ها نبود بلکه ایشان زمینداران نیز بودند وعایدات کثیری از مصادرات وغرامات شرعی داشتند واموالی بعنوان مظالم ونذور وهدایا ووقف وحبس حاصل میکردند واینهمه به نفوذ وعظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیار وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان برموجب شرایع وقوانین مخصوص بخود میزیستند" بتوان اعتماد کرد باید گفت که ایشان درقلب دولت ایران، دولت دیگری ایجاد کرده بودند."

دردوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دودسته شده بودند دسته ئی طرفدار شاه بودند وسردسته آنها سیاوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف او وموبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگ آنها گشنسب داد بود چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزیر کشیدند.

جاماسب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم وبیداری آنها ناتوان گشتند. مراد آنها فقط دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد وبکارگران وکشاورزان استراحت وآسایش بدهد. قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت وبهیاطله پناه برد واز آنها استعانت جسته لشکر بایران کشید. در این گیرودار جاماسب بمرد وقباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد. دوست ودشمن خودرا بشناخت وچاره جوئی نمود. گشنسب داد را بکشت وسیاوش را گرامی داشت وبزرگترین مقام لشکری اورا سپرد.

قباد از نفاق ودوروئی سرداران وبزرگان کشور باخبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با او اطمینان داشت وموبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک ومزدکیان مخالف بود بنابراین دروصیت نامه ئی که مخفیانه نوشته وبموبدان موبد سپرده بود اورا بسلطنت نامزد نموده بود. پسر بزرگ قباد کاوس نام داشت وطرفدار مزدک بود دسته کارگران وپیروان مزدک ویا آشوب طلبان اورا بپادشاهی میخواستند. دسته ئی از

بزرگان وسرداران لشکر منجمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزند دوم قباد ودرجنگها وپیکارها عدیم المثال ویک چشم خودرا ازدست داده بود . چون ناقص العضو نمیتوانستند پادشاهی رسد قرار برآن دادند که فرزند اورا بنام قباد پادشاه سازند وزم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد . نیرو ونفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس ازمرگ قباد انوشیروان را بر اریکه شاهنشاهی بنشاندند .

انوشیروان –

انوشیروان پس از تاجگذاری سیاوش را که فرمانده کل لشکر وطرف توجه پدر ومتهم بمزدکی بود بقتل رسانید .سپس مزدک وگروهی ازمزدکیان را برانداخت بقیه مزدکیان خودرا پنهان وبزیر پرده رفتند .پادشاه پس ازختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت . بسیاری ازبزرگان دربار چون باطنا"یا ظاهرا"بگفته صاحب ایراننامه بمانوی یا مزدکی متمایل ومخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر وبقولی ۵۰ نفر بدیار عدم فرستاد . منجمله اسپهبد خالوی خود پادشاه که طرفدار سلطنت قباد برادرزاده او بود با برادران خویش کاوس وزم را نیز بکشت . قباد قبلا فرار کرده بروم پناهنده شد وبفرزندخواندگی امپراتور روم درآمد . بعدها همین قباد بسرداری اسیران ایرانی که در روم گرفتار بودند درمرزهای مغربی روم برای امپراتور روم مبارزه وپیکار مینمود .

پادشاهی انوشیروان مانند پادشاهی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت . کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسروپرویز بآخر رسید .کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند .آن پادشاه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را برانداخت وایران را بقهقرا وشکست سوق داد .

انوشیروان برای آسایش مردم وآرامش کشور بکوشید شاید نفوذ آموزش های مزدک از بین برود . ولی درتحکیم شالوده عظمت ونیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد . اصولاً تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود وکارگران ومردم را باغتشاش وآشوب راهنمائی میکرد بنابراین اورا برانداخت وپیروانش را بکشت .

پادشاه جاه طلب ونیرومند وخودخواه ،بزرگان ودرباریان وسرداران لشکر ،پول پرست وحریص وموبدان متعصب وخودپرست بودند . بنابراین کشمکش بین بانوایان وبینوایان چندی درزیرپرده مخفی وتخمی را که مزدک دردل مردمان کاشته بود درحال نمو بماند وبوقت خود هنگام ضعف پادشاهان باروری گردید وایران وپارسیان را خردوله نمود ویکی از انگیزه ها شکست ایران وپایان دولت پارسیان واضمحلال سلسله ساسانیان گشت .

قانون نظامی ایران بسیار سخت وگاهی از اوقات سرداران وسپاه شکست خورده بجان ایمن نبودند .رفتار انوشیروان با آذرث فرمانده سپاهی که در روم میجنگید دل شکننده بود . فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار برسپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید . بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده اورا

وادار بسرکشی وعصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه در جنگ با ترکان پیروز گشت ولی در جنگ با روم در قفقاز شکست خورد هرمزد او را توبیخ نمود و دوک ولباس زن برای او ارمغان فرستاد و باعث شد که آن فرمانده یاغی گردد. گویا دولت ایران راهی غیر از اینگونه سخت گیریها نداشت تا سپاهیان وسرداران بجانفشانی ومجاهدت بپردازند و در پیکار سستی ننمایند.

رویدادهائی در تاریخ ایران میابیم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش از قدر لزوم نیرومند میگردند، نفوذ و مقام وبزرگی پادشاه بهمان اندازه در نظر مردم کم میشود و در بار شاهنشاهی ضعیف و شیرازه امور کشوری ولشکری درهم وبرهم میگردد. بزرگان دولت وسران سپاه نسبت بیکدیگر رشک میورزند و آتش نفاق بین آنها شعله ور میشود و پادشاه بی نیرو وضعیف و آلت دست آنها میگردد واگرچنانچه استقامت ورزد جانش درخطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره از تخت بزیر کشیدن ویا کشته شدن پادشاه ببدبختی مردم وتباهی ملت منجر میگردد.

هرمزد

هرمزد در آغاز پادشاهی با رعایا بداد و انصاف رفتار میکرد. بضعیفان وزیردستان رافت ومهربانی نشان میداد. امتیاز بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظر مینگریست موبدان از اوچشم داشتها داشتند و ایراد میگرفتند که چرا یهودی ونصارا را طرف توجه خود قرار میدهد. هرمزد میگفت، ایران کشور بزرگی است واقوام مختلف با ادیان گوناگون در آن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات وبرابری ببیند وخود را ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشاورزان توجه مخصوص داشت واگر کسی اندکی بر آنها تجاوز میکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسرو پرویز محصول کشاورزی را خورده ولگدمال کرده بود پادشاه شاهزاده را مسئول قرار داده وفرمان داد چندین برابر خسارت غرامت بکشاورز بپردازد. میگویند پس از بزرگمهر ورق برگشت واوضاع دربار پادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخ نویسان، اطرافیان هرمزد همه خودخواه، خودپسند و دورو وستم پیشه بودند. شاه را با گفتار های دروغ از مردم ترسانیده برنجانیدند و مردم را از پادشاه منزجر ساختند. چنانکه همه را زدار ان ومشاوران پدر را بکشت ودشمنان فراوان در اندرون وبیرون کشور برای خود فراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان وزیردستان، بانوایان وبینوایان وعدم امتیاز بین طبقه بالا وپست وهمه را با یک نظر نگریستن، باعث گسیختن شیرازه امور کشور ونا امنی میگردد. پادشاه دادگر درحالیکه آسایش رعایا وضعیفان را درنظر دارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیز بنماید وفرقی بین آنها قائل شود ونگذارد ستم بزرگان برضعیفان چنان باشد که رعایا بتنگ آمده فریاد نمایند. بگفته فردوسی هرمزد میانه روی را از دست داده بود.

چنان دادگستری که پسند ضعیفان باشد و بزرگان را بستوه آورد، انگیزهٔ بزرگی است برخرابی کار پادشاه و بدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری و تاریخ‌نویسان دیگر هرمزد در اوایل سلطنت پادشاهی دادگر و ضعیفان و بینوایان را پشتیبان بود و بر بزرگان و سرداران سخت میگرفت. گفته‌اند سیزده هزار نفر از بزرگان بفرمان او کشته شده‌اند. ممکن است در این شماره مبالغه شده باشد ولی در عین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان از او منزجر و متنفر بوده‌اند. انقلابی در آن زمان شروع شد که هر دو طبقه بالا و پائین را خرد و خمیر نمود.

جنگ میان روم و ایران ادامه داشت. گاهی این و گاهی آن پیروز میگشت. تا اینکه بواسطهٔ ناخشنودی بزرگان، آشوبی در داخله ایران تولید گشت و هرمزد دچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم براه ضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله و بتاراج و چپاول و کشتن و بستن پرداختند. مردم خزر از راه شمال غربی برارمنستان هجوم آورده با ذربادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی از آشوب و اغتشاش دربار و ناخشنودی بزرگان، از مرز مشرق بقصد غارت و چپاول بایران حمله کردند. رومیان از جنگ بستوه آمده بودند و میخواستند توجه ایران را بمرزهای دیگر معطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامور جنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران و از نژاد اشکانیان بود. و با دوده ساسان که خاندان آنها را برانداخته بودند دل خوشی نداشت و باجبار اطاعت میکرد. در پی فرصت بود که دودمان ساسان را براندازد و دودمان خود و اشکانی را بنا نماید. بهرام چوبین با ۱۲ هزار مرد کارآزموده ترکان را شکست داد. ساوه‌شاه، خان آنها در پیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساوه بایستی تحریف چاو-وو Chew-Wow باشد که لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسر ساوه‌شاه پس از کشته شدن پدر در باروی استواری متحصن گشت و بشرطی بتسلیم حاضر گردید که زینهارنامه بامضای شاه باو داده شود آنگاه باروی را با آنچه در اوست واگذار کرده بدست بوسی شاهنشاه میرود. بهرام با پیک مخصوص زینهارنامه نامبرده را باو رسانید.

بهرام چوبینه پس از شکست ترکان و آرامش بخشیدن بمرز خاور بگفته تاریخ‌نویسان ۵۰ هزار بار شتر از غنایم بپایتخت فرستاد. هرمزد بجای آنکه او را بنوازد بیاد رافتی نشان دهد بسبب نخوت و تکبری که از پیروزی بهمرسانیده و رفتار ناسزائی را که بشاه ترکان نموده بود از او آزرده خاطر بود و طرف سوء ظن دربار و شاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خود نیاورد زیرا رفع غائله رومیان و وظیفهٔ خزر در قفقاز باقی بود که بایستی انجام داده شود. بهرام درجنگ قفقاز شکست خورد. پادشاه بواسطه آزردگی خاطر از او دوک و لباس زنانه برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سرداران سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغاز سرکشی نمود و سپاهیان و سرداران دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رودارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصبانیت ذاتی، نامه تند و بی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دختر انوشیروان خطاب کرد. پادشاه بجای آنکه شخصاً اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردار نامبرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او در پای پیل افکنده کشته گردید. از آن طرف سپاهیانی که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانه گشته بسوی تیسفون و پایتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان به پایتخت بر وحشت و ترس و بدگمانی هرمز دافزوده میگشت و کارش بیشتر خراب میشد. بهرام از هرمزد که پادشاه بود بیم نداشت زیرا از نژاد رخا طر بزرگان کشور نسبت باو آگاهی داشت. ترس او از خسروپرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس بفکر چاره افتاد که پیش از نابودی هرمزد کار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه هائی بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بازرگانان در پایتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسروپرویز از نیرنگ بهرام با خبر شد و با اطرافیان خویش به آذربایجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پیرموده پادشاه ترکان بنا برفتار روسلوک ناهنجار خویش پوزش خواست و پیمان دوستی بست.

هرمزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوء ظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که بفکر پادشاهی و قتل او است. بنابراین تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همه را درزندان انداخت. زندانیان، شورشیان را با خود یگانه کرده شبانه از زندان خارج و بکاخ شاهی حمله نمودند و هرمزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر با خبر گردید با سپاه خود بپایتخت شتافت. بزرگان شهر باستقبال شتافته او را برتخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هرمزد و آغاز شاهنشاهی خسروپرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دوروئی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سرداران لشکری و نخوت درباریان و بی مبالاتی بارج مقام پادشاهی که در زمان هرمزد پدید گشت با جلوس خسروپرویز در سال ۵۹۰ میلادی بجنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سرداران تبدیل و تا پایان دولت پارسیان و اضمحلال دودمان ساسان ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدبخت اسیر، خوار و به ننگین ترین شکست دچار و کشور آباد و خرم را ویران و نشیمن بوم شوم ساخت.

خسروپرویز —

خسروپرویز در ابتدای سلطنت با آشوب اندرونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران درفرمان بهرام چوبینه وبحمله به پایتخت
حاضر بود. نسبت به بزرگانی که او را بشاهی برداشتند اعتماد نداشت وبواسطه رویدادها
که برپدرگذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از در ملایمت وسیاست پیش آمد نامه ئی
پر از مهربانی با هدایای گرانبها برایش فرستاد. بهرام نپذیرفت ودرعوض نامه
بسیار تند بخسرو نوشت و او را تهدید کرد که از تخت سلطنت بزیر آید وبا وپناه جوید تا او را
فرمانده یکی از استانها سازد. سپاه هردو جنگجو دربرابر هم ایستادند وهردو با سخنرانیها
خود درجلب سرداران یکدیگر بکوشیدند. بهرام کامیاب گردید وسرداران خسرو او را
بگذاشتند.

خسرو بناچاری باتفاق خالوهایش بستام وبندوی وزنان وکودکان ومعدودی از
سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون وارد وبرتخت پادشاهی جلوس
نمود. رفتار بهرام برای اعلام فوری شاهنشاهی خود کار عاقلانه نبود زیرا که غیر از خسرو
فرزندان دیگر قباد استحقاق جلوس را داشتند. مردم ایران کسی را که غیر از دودمان
شاهی باشد برسمیت نمیشناسند وبزرگان وسرداران بشخص چون خود بزودی سر اطاعت
فرونمیآورند. باید دانست که بزرگان از هرمزد آزرده بودند واز خسرو هم بواسطه
مخالفت با پدرش بیم داشتند ولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بود وبآسانی
بپادشاهی بهرام چوبینه تن درنمیدادند واو را با نظر حقارت ونفرت مینگریستند. اما
آنانکه برخلاف هرمزد بلندشده بودند از کینه جوئی خسروپرویز وحشت داشتند. لذا بهرام
را بپادشاهی تشویق میکردند وامیدواری مقامهای بزرگ از او داشتند. یکی از آنها
شهران گراز بود که درزمان خسروپرویز فرمانده سپاه بزرگی بود وبعد از شیرویه پسر
اردشیر را بکشت وبرای چندصباحی خود پادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی از بزرگان آراست وهمه بتاسی یکدیگر او را
بشاهی مبارکباد گفتند مگر خزروان خسرو که برخلاف چاپلوسان درهمان مجلس بلندشد و

بدوگفت اکنون که چندین سخن　　سرائید برنا و مرد کهن
سرانجام اگر راه جوئی بداد　　هیونی برافکن بکردار باد
همان دیر تا خسرو سرفراز　　بکوبد به بیداد راه دراز
زراه گذشته بپوزش گرای　　سوی تخت گستاخ مگذار پای
که تا زنده باشد جهاندار شاه　　سپهبد نباشد سزاوار گاه

اما بهرام چوبینه بنا بحرصی که بپادشاهی داشت وتشویقات چاپلوسان که سود
خود را درشاهی او میدیدند سخن خزروان خسرو را بهیچ گرفته برمسند شاهنشاهی جلوس
نمود واشخاصی را که گمان میکرد هواخواه خسروپرویز میباشند یا بکشت ویا آنکه درزندان
انداخت. با وجود همه نوع سختگیریها فتنه نخوابید. بندویه خالوی خسرو خود را از

زندان نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام درافتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه به آذربایجان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسروپرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را با ایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفائی سردارانش شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدر جلوس نمود.

خسروپرویز نخستین ده سال پادشاهی خود در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و نا امنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به برانداختن کشندگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هر دو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهائی که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، بافواه شایع شده از طرف بهرام دایر براینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنابراین بندوی را غافلگیر کرده در دجله غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه را نابود ساخت تا برا و مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و نازونعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سربفرمان بودند.

سپاهیان خسروپرویز بفرماندهی شهرورازوشاهین از دو سوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم درخطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان بکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند.
صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانه ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهائی که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان بر اورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام به آن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را درخطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس وپیشنهاد صلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه به شاهنشاه ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت وبقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان وسرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحب غنایم هنگفت گردیده، میخواستند بشهر ودیار خود برگشته بدیدار زنان وفرزندان وخویشاوندان برسند وبناز ونعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشورگشائی حریص بود وچندین بار پیشنهاد صلح رومیان را نپذیرفت.

شهروراز وشاهین برهشتاد هزار سرباز فرمان دهی میکردند ودر پیکارها هم پیروزی می‌یافتند. از باد نخوت وتکبر خود را از همه کس برتر میدیدند ومنتظر بهانه‌ای بودند تا مانند بهرام چوبینه سر بعصیان بلند نمایند. نفاق ودوروئی وکینه بشدت درمیان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاه را بازیچه دست خود قرار دهند. خسرو از رویدادهای بپدر درهراس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنهاد صلح پذیرفته نگشت بناچار وبه پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت وخزاین کشور واشیاء گرانبها را درکشتیها بارکرده بکارتاژ تونس حالیه بفرستد. نقشه او کشف شد ومردمان مانع از تخلیه گشتند. کشیشها و اسقفها دریک مجمع پرجنجال درمیدان شهر، با سخنرانیهای شدید خود، مردم را بفداکاری دعوت نمودند وجنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند دار وندار خود درمیان ریزید وبرای پس گرفتن صلیب مقدس وانتقام سوزاندن کلیساها ومزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیساها خزاین پر از سیم وزر وجواهرات ومردم دار وندار خود را برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شوروغوغائی که عالم عیسویان مغرب درمورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متاثر ساخت وبدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را برحفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم وناپکاریهای یهود برعیسویان شام وفلسطین وآتش زدن کلیساها ومزار عیسی وربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسویگری بضد ایرانیان بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسروپرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی وفراخی حوصله و آزادگذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود وایرانیان عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آماده شدند. خسرو با همه دشواریها وآشوبهائی که درپیش نظر میدید حاضر بصلح وآتش بس نمیگشت. چون کارد براستخوان رومیان رسید حس مذهبی ونفرت را برخلاف ایرانیان برانگیختند وسپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خود امپراتور ناگهان بر سپاهیان و سرداران ایران شبیخون زده شهرها را غارت کرده
میسوزانیدند و فرار میکردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکر از نبرد سالیان دراز و حمله به نقاط مختلفه و اعزام
بمرزهای دیگر خسته و کوفته و بیاد دلدادگان خود بودند. بواسطه پیروزیهای پی درپی
بخود مغرور و با کمترین سرزنش شاهنشاه از بی مبالاتی با مور جنگ عاصی و سرکش میگشتند.
قلمرو کشور بسیار وسیع شده بود. از مشرق تا بمرز ترکان و از جنوب تا بنوبه و حبشه و یمن
امتداد داشت. اگر پادشاه بیدار دل میبود بایستی پایگاه نظامی خود را بسپاهیان و
جنگیان نزدیکتر سازد، تا از حرکات آنها و هم دشمن با خبر باشد ولی او برخلاف نیای خویش
انوشیروان که در ۸۰ سالگی در میدان پیکار بنظارت جنگ میپرداخت، بآرامش و استراحت
و ناز و نعمت خو گرفته بود. در دستکره سه منزلی راه به تیسفون با فوجی از خدمه و کنیزان
بعیش و عشرت مشغول و انتظار داشت فرمان او را فوراً در میدان جنگ بموقع اجرا گذارند.
بگفته تاریخ نویسان چون سفره شاهی گسترده میشد یکهزار تن چاکر و پیشخدمت درخدمت
او ایستاده بودند و هزار تن رامشگر بریاست باربد بنواختن و سرودن نغمه های شیرین،
شاهنشاه را شاد و خرم میساختند. درصورتیکه سر و دست و پا و سینه رعیت های بدبخت درمیدان
نبرد بخاک و خون آغشته میگشت. نفاق و سرکشی سرداران و بزرگان و موبدان و سازش
نصارا برضد پادشاه و پیری و نفرین عامه و بیکسی و دسیسه حرم و دربار کار را بر پادشاه دشوار
ساخت و شاهنشاهی که از بزرگترین و خوشبخت ترین پادشاهان بشمار میرفت، بواسطه
تکبر و غفلت و عیش و نوش و پول پرستی بدبخت ترین پادشاه گردید.

هرقل برای حمله بایران برای هزینه جنگ پول و سپاهیان بیباک و متهور لازم داشت.
از اندوخته های بیشمار کلیسیاها بودجه جنگ آماده گردید. جوانان برای کین توزی وگرفتن
صلیب مقدس درسپاه او نام نویسی نمودند. بنابراین در روزی فرخنده درسال ۶۲۲ میلادی
درسر سپاهیان خویش بسوی ایران رو نمود. کشتیهای حامل سربازان و نیازمندیها
با دبان برافراشته باسکندرون وارد شدند. شاهین فرمانده ایران که تا کرانهای بسفور
را اشغال کرده بود، درکار حرکت آنها مداخله ننمود و از رفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد
هرقل در آن بندر بتربیت و تمرین و مشق جنگی سپاهیان ناآزموده خود پرداخت. درنیمه
آن سال بمرز ارمنستان و عیسوی نشین ایران روی آورد. اسواران مرزی را بشکست و اسیر
ساخت و در ارمنستان بیارامید. در بهار سال بعد با کمک عیسویان آن بوم بآذربایجان
هجوم آورد. هرچه را درعرض راه میدید غارت میکرد و دهات و قصبات و شهرها و آتشکده ها را
میسوزانید تا آنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسروپرویز در آن موقع با سواران خود
بپابیوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیز آمده بود. شهروراز و شاهین با وجود دستور اکید
شاهنشاه، از پیشروی رومیان در ارمنستان و آذربایجان جلوگیری ننمودند و اهمال
ورزیدند. چون شاه سپاهیان دشمن را نزدیک دید با شتاب هرچه تمام آتش مقدس و چیزهای

گرانبها و جواهرات بر روی هم انباشته در آتشکده را هرقدر توانست با خود برداشته بسوی دستکره پایگاه عیاشی خویش فرار نمود. شهر بدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهر مقدس خود را از این شهر مقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت، و ویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی و از پرستشگاه های بزرگ پارسیان بود و شاهنشاهان نامور ایران در بزرگداشت و آبادانی آن همت گمارده بودند، همانند بیت المقدس و مزار عیسی گردانیدند که از دست کلیمیان آسیب فراوان دیده بود. اندوخته های فراوان این آتشکده که در طی سده های متمادی بوسیله پادشاهان و بزرگان و دلدادگان برهم انباشته شده بود بدست رومیان افتاد. هرقل پس از این پیروزی چون شنید شهروراز بسوی او پیش میآید، بپایگاه خود ارمنستان برگردید.

دستکره در شمال شرقی تیسفون واقع و بگفته استاد پورداود از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگاه خسرو پرویز بود. این پادشاه عیاش در طی مدت ۲۴ سال یکبار هم به تیسفون نرفت که پایتخت شاهنشاهی و بفاصله ۱۰۷ کیلومتر قرار داشت. هرقل در اوایل سال ۶۲۸ میلادی بر این شهر هم ناگهان بتاخت و آنرا غارت و خراب کرد و امیدوار بود که صلیب مقدس را در این شهر بیابد ولی بجای آن ۳۰۰ پرچم رومی بیافت که در پیکارهای طولانی بدست ایرانیان افتاده بود. خسرو پرویز بگفته تاریخ نویسان به بهاردشیر گریخت. رومیان چنان دستکره را خراب نمودند که دوباره روی آبادی بخود ندید. ویرانه های آن در سر راه باستانی بین قصرشیرین و بغداد واقع میباشد. هرقل خود را آماده محاصره تیسفون ندید و دوباره به آذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هرقل در طی مدت پنجسال یعنی از سال ۶۲۲ که بمرز ایران روی نهاد تا سال ۶۲۸ که دستکره را ویران ساخت، شش بار بر ایران حمله نمود. زمینهای آباد آذربایجان را با خاک یکسان ساخت. آثار زرتشتیان را که بنظر او نشانهای بیدینان بود، بکین توزی اورشلیم و صلیب مقدس از میان میبرد مردم ایران سوخته شدن دهات و آتشکده و خانه و زندگی خود را بسبب علاقه خسرو پرویز بشیرین زن عیسوی کیش گناه او میدانستند و موبدان نیز از او متنفر و منزجر بودند.

پس از سقوط دستکره، نقشه پادشاه برهم خورد و ایرانیان دچار بدبختیهای عظیم گردیدند. خسرو پرویز هفتاد ساله و پیر و بیمار و نقرس گرفتار بود. میخواست تاج و تخت شاهی را بیکی از فرزندان خود واگذارد. در حدود بیست پسر داشت. بزرگترین آنها شهریار پدر یزدگرد بود که هنگام عصیان بهرام چوبینه و فرار خسرو بروم در رکاب پدر جانفشانی میکرد. از مریم دختر موریس امپراتور روم نیز چند فرزند داشت که شیرویه و پوراندخت از آنها بودند. از شیرین محبوبه عزیزش نیز چهار پسر داشت از میان آنها مردانشاه را برگزیده میخواست سلطنت را باو بسپارد. بقول سرپرسی سایکس و تاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسرو بمردانشاه بواسطه عشقی بود که بمادرش شیرین داشت. اتفاقاً" این

شا هزا ده بوا سطه تربیت ما دربدین مسیح متما یل بود. موبدا ن با نفوذکا مل خوددر
دربا رسخت برآشفتند. ا زطر فه‌دیگرمسیحیا ن پا یتخت بسبب رفتا رنا هنجا ریهودیا ن
درا ورشلیم وسوزا ندن کلیسا ها وکشتا رعیسویا ن وربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی
ا یرا ن چنا نکه‌گفتیم ا زپا دشا ه ودولت پا رسیا ن نفرت دا شتندوطرحی میریختندتــــا
شیرویه‌که ما درش مسیحی ودخترا مپرا توررروم بودوخودش نیزچندا ن بدین زرتشتی علاقه
ندا شت برتخت نشیند. ا زذکرا ین نکته‌نیزنا گزیریم زرتشتیا نی که‌دین خودرا ترک
کرده‌ودین عیسوی را می‌پذیرفتنددوآتشه میگشتندنه‌بمیهن علاقه‌دا شتندونه‌بپا دشا ه و
نه‌بهم میهنا ن زرتشتی وهمه‌را کا فروبیدین میپندا شتند. درآ ن هنگام دسیسه‌هـــا ی
بزرگ دردربا روا ندرون شا هنشا هی درکا ربودوخودپا دشا ه بسبب نا خوشی وگرفتا ریها ی
خا رجی ودا خلی ا زسا زشها ونقشه‌کشیها ی خا نگی بیخبربود.

بگفته‌طبری، فرخا ن وزیردست ا وشهرا ن گرا زبقیصرنا مه‌نوشتندوا ورا ملاقا ت
کردندوگفتندما کشورترا گرفتیم ا ینک خسروبرما حسدورزیده‌درپی کشتن ما ست حا ضریم
با تویکی شده‌ا ورا ا زتخت بزیرکشیم ا زسوی دیگرگرد ن ا سب فرما نده‌گا ردشا هی درپا یتخت
وموبدا ن ودونفرا زفرزندا ن شهرورا زحا ضردرپا یتخت و ۲۲نفرا زبزرگا ن وشیرویه پسر
خودپا دشا ه با هم یگا نه‌گشته ودر۲۹فوریه‌سا ل ۶۲۸ وبقولی ۶۵۰ میلادی شــا ه‌را
غا فلگیرودرکا خ شا هنشا هی دستگیروزندا نی نمودندوسپس جلوس شیرویه‌را برتخـــت
شا هنشا هی ا علام کردند.

ا نگیزه‌سرکشی شهرا ن گرا زهوا وهوسی بودکه‌میخوا ست ما نندبهرا م چوبینه‌بـــر
ا ورنگ پا دشا هی ا یرا ن جلوس کندوا نگیزه‌سرکشی سردا را ن زیردست رنجش وترس ا ز
سیا ست وخشم خودپا دشا ه وسرکشی بقیه‌سردا را ن خستگی ا زپیکا رودوری ا زز ن وفرزند و
خا ندا ن خودبودومیخوا ستندصلح وآرا مش درکشوربرقرا رگرددتا درشهروبوم خویش برا حتی
زندگی کنند.

چنا نکه‌هرقل عیسویا ن جها ن را برخلاف دولت پا رسیا ن برا نگیخت خسرونمیتوا نست
غیرنصا را را برضدرومیا ن وعیسویا ن بشورش برا نگیزا ند. بعلاوه مسیحیا ن ا یرا ن درخود
پا یتخت صا حب نفوذودرا مورکشوری بطورمستقیم وغیرمستقیم دخا لت دا شتندوبسبب
شا ه‌با نوی ا یرا ن ظا هرا" محبوب شا ه وهرچه‌دلشا ن میخوا ست میکردندودربنا ی کلیسا ها
هم فعا لیت میکردند.

سرکشی وسا زش برخلا ف خسروپرویزا زیکطر ف ا زشهرا ن گرا زبودکه‌با قیصرسا خت
وپا خت کردوا زطر ف دیگرگندا را ن ا سب فرما نده‌گا ردشا هنشا هی که‌با شیرویه مدعـــی
سلطنت همدا ستا ن گردید. بقول کریستنسن پا دشا ه دربه‌ا ردشیربا سها ل گرفتا رشد.
مردا نشا ه وشهریا ردوپسرش بخدمت ا وبودندوا ورا بپا یتخت آوردند. شیرویه‌ا زبیما ری
پدرفرصت بدست آورده‌با گشنسب ا سپید برا درشیری خودوشمسطه مسیحی ونیوهرمزدو

وجمعی دیگرپادشاه را گرفته دردژفراموشی زندانی نمودند.

نخستین کارشیرویه باتفاق همدستان خوداین بودکه مردانشاه پسرخسرووشیرین نامزدسلطنت را دربرابرچشم پدربکشتند. سپس شاهزادگان دیگرسلطنتی راکه بقولی پانزده وبقولی چهل نفربودند همه را بکشت.

خسروپرویزسرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و ۶۵۰ میلادی بگفته طبری که مدت پادشاهی اورا ۴۸ سال داده وپادشاهی هرمزدرا ۲۳ سال واندی کشته میگردد. خسروپرویزبواسطه پیروزیها وجمع ثروت هنگفت دراواخرپادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که همواره میانه روی راپیروی میکردمغرورگردیده وروش اعتدال راازدست داده بود، چنانکه سرداران وفرماندهان اودروحشت وهراس میزیستند.

خسروپرویزدردوران پیکاربا روم ،شبی درمجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی ازحاسدان، نعمان سوم ازخاندان آل منذرپادشاه حیره وایراندوست را بکشت. خاندان منذراز قبیله بنی‌لخم ازترس آزاراوبقبیله شیبان پناهنده شدند. خسرو،ایاس بن قبیصه راکه روزی هنگام فرارش بروم یاومددکرده بودبمرزبانی آنجا برگماشت.

بگفته رحیم زاده صفوی "دولت ساسانی ازشهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذاردکه پادشاهی آن باخاندان آل منذراز طایفه بنی‌لخم بود. این خاندان ایران دوست نفوذایران را برطوایف نبطی وعشایرعربی درساحل غربی فرات تا نجدوشام استوارمیداشتند. اززمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد، تقریبا"تمامی شبه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبان ایرانی یمن ویا بوسیله خاندان آل منذرکه شاهان حیره بودندتحت نفوذایران قرارگرفت. بعضی ازپادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت لله‌کی واتابکی داشتند. ازجمله حکایت بهرام گور واستادومربی اونعمان وکوششی که برای رسیدن بهرام بتاج وتخت موروثی مبذول داشت درشاهنامه وتواریخ ایران ثبت گردیده است."

"برانداختن خاندان آل منذرکه خادمان صدیق ودلسوز ایران بودند،ازاشتباهات بزرگ خسروپرویزبود، زیرامحبوبیت ونفوذدیرین منذریان درمقابل تجاوزپسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیابان سدی محکم بودودادودهش آنها نسبت بمشایخ وبزرگان اعراب واقداماتی که برای دلجوئی اعراب وجلب عطوفت دربارشاهنشاهی بحال آنها وواداشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردندازهرجهت برای امنیت عراق گرانبها بود. کشته شدن نعمان بنابگواهی تاریخ تولید حوادثی نمودکه اعراب راحتی در دوره پادشاهی خودخسروپرویزگستاخ ساخت ودنباله آن گستاخی به پیروزیهای اسلامی منجرگشت.

خسروپرویزبرای سرکوبی خاندان شیبانی بعلت پناه‌دادن به خاندان آل منذر سی هزارنفربفرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه درسالهای

۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی بجنگ قبیله شیبان فرستاد. پس از جنگ وگریزهای چندی که درذوقار بوقوع پیوست عربهائی که درخدمت دولت ایران بودند خیانت کرده فرار کردند. سپاه دولت شکست خورد وجمعی از سربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست را بفال نیک گرفتند وگستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسرخسروپرویز پس از قتل پدر بنام قباد دوم براورنگ شاهی نشست امان بزرگترین پسرشاه وولیعهد نبود. با هوای سلطنت درسرجمعیتی از عیسویان وغیرآنان با او همراه بودند. چون مادرش مریم دختر موریس امپراتور روم بود، گروه نصارا طرفدار او وامیدواریها ازاو داشتند. شیرویه بنا بفشار هواخواهان یا بمیل خود چنانکه گفتیم پدررا از میان برداشت وبعد برادران وکلیه خاندان سلطنتی از عمام ونبی اعمام وغیره را باکسانیکه اندکی از آنها بدگمان بود نابود ساخت. ولی بازهم بین هواخواهان خود دشمنانی داشت از جمله شهرورازفرمانده سپاه شام وفرزندان او بودند که درقتل خسروپرویز وی را یاور بودند.

شیرویه پیشنهاد صلح بروم فرستاد که با خوشحالی پذیرفته شد ولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس با حترام تمام بروم. پس از امضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم را بفرماندهان نظامی خود داد. اما شهرورازبا شصت هزار سرباز بفرمان او از فرمان شاهنشاه سرپیچید وآسیای صغیر قلمرو اشغالی را تخلیه نکرد. میخواست شخصاً جداگانه وبا شرایط مخصوص پیمان صلح با دولت روم امضا کند.

باید دانست هرقل امپراتور روم درمدت شش سال که درخاک ایران تاخت وتازها نمود وشهرها را ویران کرده سوزاند، نتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران را هنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تاریخنویسان روم وغرب پیروزیهای هرقل را درخاک ایران چنان با آب وتاب شرح داده اند که خواننده تصور میکند دولت ایران دربرابر هجوم آنها از پای درآمده ویا آنکه تمام خاک ایران را رومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس را بروم برگرداند زیرا بقولی بواسطه شیوع بیماری طاعون از نتایج طغیان دجله وفرات درگذشت وبقولی فرزندان شهرورازاورا مسموم کردند تا راه پدرشان برای سلطنت بازگردد. صلیب مقدس درزمان پادشاهی پوراندخت بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ میلادی بروم برگرداندند.

اردشیرسوم :

اردشیرسوم (۶۲۹) هفت ساله بودکه پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشور اورا براورنگ شاهی نشاندند ومهرگشنسپ، خوانسالار خسروپرویز، سردار سالخورده وصائب رای را نایب السلطنه او قرار دادند. ولی درآن اثنا شهرورازمانند بهرام چوبینه پرده از راز درونی خود برداشت وچنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیر را تخلیه

ننمود وبقیصر پیغام داد، درصورتی قلمرو اشغالی را بروم واگذار خواهد کرد که او را رسما"
بشاهنشاهی ایران بشناسد. قیصر او را ملاقات وپیمان صلح را با او امضاء نمود.

آری چنین بود خواهش ناپاک یک سردار سالخورده ومعروف ایران که پس از سالیان
دراز نمک خوارگی وخدمت بمیهن وشاهنشاه خویش، اینک خیانت پیشه کند ونقشه های
غصب تاج وتخت شاهنشاهی را طرح نماید. هنگام ورود بپایتخت باتفاق شصت هزار
سرباز، مانند بهرام چوبینه با بزرگان کشور پرخاش آغاز کرد که بدون مشورت با او کودکی
ناشایسته که پدرش قاتل شاهنشاه بوده برتخت نشانده اند. با این بهانه پادشاه را
بگرفت وبکشت وبسیاری از بزرگان مقتدر را که برخلاف خود تصور میکرد باتهام کشتن
خسروپرویز نابود ساخت. مهرگشنسب نایب السلطنه بیگناه را نیز بکشت وتاج شاهی بر
سرنهاد. مدت پادشاهی اردشیر را تاریخنویسان باختلاف از شش ماه تا یکسال ونیم ذکر
کرده اند.

بگفته فردوسی شهروراز پیش از ورود بپایتخت به پیروزخسرو فرمان داد شاه را تباه
سازد. او هم از ترس جان خویش بناچار بارتکاب چنین عمل زشت تن درداد. بقول
فردوسی سپاه جاوید برشهروراز عاصی شده او را پس از چهل روز وبقولی دوماه درشکارگاه
با تیر بکشتند.

پوراندخت :

پوراندخت خواهر شیرویه از مریم دختر موریس، با سیاست وکفایت ودرایت ودانا
بود چون مردی را از خاندان ساسان نیافتند سرداران وبزرگان او را بشاهی برگزیدند.
بنا بنوشته غالب تاریخنویسان درزمان پادشاهی او، ابوبکر برای فتح ایران لشکر
فرستاد. حمزه اصفهانی ومجمل التواریخ وابن اثیر نخستین لشکرکشی عرب را بایران
که بسال ۱۱ هجری شروع شد، درزمان پادشاهی اردشیر سوم نوشته اند. بنا بگفته طبری
خالدبن ولید با فتح حیره وسواد عراق، شهرها وآبادانیها را ویران نمود. دهقانان
حیره وسواد خشمناک گشتند. آزادبه دهقانان را بدور خود برای حرب با خالد جمع کرد و
پسر او که بطلایه رفته بود کشته شد. آزادبه فکر حمله را داشت که خبر آمد اردشیر ملک عجم
بمرد واهل عجم متحیرند وکسی را نمییابند که بشاهی بنشانند لذا از حیره بگریخت.

پس از کشته شدن اردشیر بدست پیروزخسرو یا شهروراز، انقلاب وآشوب بزرگی در
ایران پدیدار آمد. درهرگوشه وکنار ایران مدعیان سلطنت بلند شدند وچند روز یا چند
ماهی نام پادشاهی برخود گذاشته ونابود میگشتند. بحران سختی درآن زمان درپایتخت
حکمفرما بود. با این ترتیب بروایات مختلف درطی چهار پنجسال ده یا دوازده نفر
پادشاه شدند. دسته های مختلف تشکیل میگشت وهردسته شخصی را برای پادشاهی درنظر
داشت. بگفته بسیاری از مورخان مانند بلاذری، یعقوبی، مجمل التواریخ، طبری،
حمزه اصفهانی، حبیب السیر، جنگ جسر بسرداری ابوعبیده ثقفی که سپاه عرب نابود

گردید درزمان پادشاهی پوران وخلافت عمرواقع شد. بگفته یعقوبی، چون عمر، ابوعبیده رابعراق فرستاد خسرومرده بودوپوراندخت بجای اوبرتخت سلطنت نشسته بود. لشکرابوعبیده شکست خوردوهمه کشته شدند. بنابراین فشاراولیه جنگ اعراب برایران درزمان پوراندخت واقع گشت. پوران بگفته یعقوبی یکسال وچهارماه وبگفته عیسی بن کسروی یکسال وچندروز وتاریخنویسانی دیگرششماه پادشاه بود.

آزرمیدخت:

پس ازدرگذشت پوران، بروایتی گشنسب بنده وسپس آزرمیدخت که خواهرناتنی پوراندخت بودبپادشاهی برداشته شدوبروایت عیسی بن کسروی قبل ازاوگشنسب بنده وخسروبن عادبن هرمزدوفیروزمدت چندماهی پادشاه شدند.

آزرمیدخت رابدانش وعقل وفهم وکیاست وزیبائی زیادستوده اند. ولی دسته مخالف اوقوی بود. سپهبدسالخورده ایران فرخ هرمزبطمع شاهی یااززوی هوا وهوس بااواظهار عشق ومهرورزیدتابااین ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خودبوجودآورد. امادولت وقت ضعیف بود. آزرمیدخت نمیتوانست آشکارا خواهش اوراردسازد. باتدبیراوراازمیان برداشت. پسرش رستم فرخزاد، سپهداریزدگرددرجنگ قادسیه، تیسفون رامحاصره نمود و باکشتارمخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمدوآزرمیدخت وهواخواهان اورابکشت.

تاجلوس یزدگردبحران شدیدی درایران حکمفرمابود. مدعیان شاهی بسیارپیداگشتند. ازجمله هرمزدپنجم نوه خسروپرویزیاانوشیروان بودکه بعضی سرداران اورادرنصیبین بپادشاهی برداشتند. پس ازاوخورزادبن خسروپرویزبرای چندروزی وگشنسب بنده برای یکماه اسماً پادشاه شدند. چنانکه گذشت اززمان پادشاهی هرمزدپسرانوشیروان تایزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران وبزرگان کشته شدندوای بحال کشوریکه مردمانش نسبت بپادشاهان وبزرگان خودگستاخ وخائن گردند.

مورخان مختلف اسامی پادشاهان بعدازخسروپرویزتاجلوس یزدگردشهریاررادرمدت چهارپنجسال بروایات گوناگون نوشته اند. طبری نام ۱۱نفررامیدهد، عیسی بن کسروی ۹نفر، حمزه اصفهانی ومسعودی ۷نفر، ناسخ التواریخ وجنرال سیکس ۱۲نفرومورخان دیگر ۱۱نفر.

ارترکریستنسن درموردآتش استقلال طلبی سرداران وبزرگان ایران که منجربتباهی دودمان ساسان گردیدمینویسد: "معهذاآتش استقلال طلبی قدیم فرونشسته بودونجبا باردیگرتهدیدکننده تاج وتخت شدند. این بارخطرازسبک نظامی جدیدی که خسرواول (انوشیروان) ایجادکرده بودتولیدگردید. پادشاهانی که بعدازخسرواول بتخت نشستند آئین قدیم راکه خودداخل جنگ شوندفروگذاشتندواین بضررشان بود. نتیجهٔ آن این میشد که سپاهیان خودرابسرداران خویش بیشتروابسته میدیدندتابشاه غایب دورازنظر، خاصه وقتیکه سرداران ایشانرابفتح وظفرنایل میکردند. چون پس ازاصلاحات خسرواول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هریک سپهبدیا یک سپهسالار،خودرادارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید،بسهولت وسوسه برانگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت.سوخرا درآخرقرن پنجم بسیارقویتراز شاه یعنی قباد شده بود.بهرام چوبین یک قرن بعدبوسیله سپاهیان منتخب ومنظم خویش موفق شدکه چندماهی برتخت نشیند.آن یکی فردکامل ملوک الطوایفی بودواین دیگرسرداررو فرمانده سپاه بود.درمیان این دونمونه فرق بینی موجوداست.وقتیکه خسرو دوم برخلاف پدرخویش برخاست ، توانست درآذربایجان ،شاهی خویش رابسپاهبذان ومرزبانان بشناساند. درمدت جنگهای دائمی زمان خسروپرویز،سپاهیان بیش ازپیش ملظم و جنگ آزموده میشدندوسرداران اعتمادبیشتری بدیشان داشتند.تکامل بجانب یک امارت نظامی ارثی سیرمیکرد. بطوریکه برسپاهبذی،آن ربع ازمملکت راکه درتحت فرماندهی نظامی اوبود.تقریبا"بمنزله یک تیول ارثی بسبک قدیم میدانست.مخصوصا" ازهنگامیکه پس ازمرگ خسرودوم،خاندان شاهی درمنتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهربرازسپهسالارهمان عمل بهرام چوبین راتکراركردوموفق نیزشد.هرچندراست است که کاراونیزمانندکارچوبینه چندان طول نکشید.معهذاامارت زنان وتحریکات دربار کاررامنجربانقراض خانواده شاهی وتباه شدن اساس شاهنشاهی نمود.سپاهبذ آذربایجان بنام فرخ هرمزدبرای خویش بوسیله ازدواج باملکه آزرمیدخت طرح شاهی ریخت.وی درآن هنگام مقتدرترین مردمملکت بود.ملکه که جرئت ردتقاضای اورا بدو نداشت تمهیدمقدمات اورا بکمین گاهی کشانیده تلف وتباه ساخت.رستم فرخزادپسر فرخ هرمزد،لشکریان پدرش رابمداین میآوردوشهررا میگیردوملکه را میکشدوشایدوست که بیش ازهمه مساعدت بجلوس یزدگردبرتخت شاهنشاهی مینماید.عاقبت الامردرهمین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی ،مخصوصا"دراقصای شمال ودرمشرق ایران خویش رابمنزلهٔ شاهان کمابیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردگان لشکری آخرین طرزی بود،که درسلسله تغییرات متوالی شهنشاهی ساسانیان دررا ه تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوایفی نظامی جدید،مجال استحکام نیافت.زیرا اندسالی پس ازجلوس یزدگردسوم مهاجمین عربستان ،شاهنشاهی ساسانیان رامنقرض نموده ، با یران اشرافی عهدقدیم خاتمه دادند. "

یزدگرد سوم

یزدگردسوم پسرشهریارآخرین پادشاه دودمان ساسان ودولت پارسیان است. هنگامیکه شیرویه دست بکشتاردستجمعی شاهزادگان وبزرگان زد،با مادرش باستخرگریخت ودرآنجا گمنام میزیست.بگفته طبری،رستم وفیروزان ازپوراندخت نام زنها وکنیزان خسروپرویزراخواستندواپشانرا طلبیدندتانام مردی راازنسل خسرونشان دهند.آنها نام یزدگردرادادندکه بامادرش بپارس گریخته است،اوراپیدا کردندودرآتشکده اردشیر دراستخربپادشاهی برداشتند.

ملت ایران درآنزمان ازنفاق ودوروئی بزرگان وسرداران وکین توزی آنها ازهمدیگرودسته بندیها وتاجگذاری پادشاهان وکشته شدن آنها پس ازاندک مدتی وهرج ومرج کشوروغارت وچپاول که مزدکیان درداخله کشوروا عراب درمرزهای کشورمینمودند وسرکشی آنان وباشندکان غیرایرانی درعراق بتنگ آمده جویای پادشاهی بودندکه در زیرپرچم او جمع کردند ،زیرا که اعراب بادیه نشین آن دوره با ورنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع دوخته بودند . ازگفته طبری که تاجگذاری یزدگرددراستخرودرآتشکده اردشیر برگزارگردیدچنین برمیآیدکه گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ازقلمروایران خارج گشته ویا آنکه درخطربزرگی واقع بوده .

تاریخ وسرگذشت یزدگرد ،داستان بدبختی وسیه روزی ایرانیان وپارسیان است که تروخشک با هم سوخته شدند .زمانیکه یزدگردکودک بودوبا مادرش بپارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست وکسی ازحال آنها خبرنداشت لذا تربیت وپرورشی که بشاهزادگان داده میشدنداشت .

درتاریخ جلوس پادشاهان بعدازانوشیروان بویژه بعدازشیرویه اختلاف فراوان بین تاریخ نویسان موجوداست .طبری مدت سلطنت هرمزدوخسروپرویزرا بقول منجمین به ترتیب ۲۳و۴۸سال داده است ، وچون باتفاق آراء تاریخنویسان انوشیروان درسال ۵۷۹ میلادی درگذشته بنا بگفته طبری سال مرگ خسروپرویزدرسال ۶۲۸ میلادی که مورخین اروپائی نوشته وپذیرفته گردیده نادرست وبرابر ۶۵۰میلادی میگردد واین مطابق است با حساب زایچه هرمزدوخسروپرویزکه درکتاب القرانات وتحاویل ضبط شده واستادبهروز آنراحل نموده است . کتاب مذکوربنشانی ۲۵۸۱ درکتابخانه ملی پاریس موجوداست .

لشکرکشی اعراب برایران ،برخی ازتاریخنویسان چنانکه درپیش گفتیم درزمان اردشیرسوم نوشته اندوبعضی درزمان پوراندخت . بدینطریق اردشیرسوم را معاصرابوبکر وپوراندخت را معاصرعمردانسته اند .روایتی دراخبارالطوال دینوری ضبط است که یزدگردوقتیکه برتخت سلطنت ایران جلوس کرد ،کودکی ناآزموده بودوپوراندخت نایب السلطنه او .این روایت پذیرفتنی نیست زیراکه بعدازپوراندخت بنا بصورتیکه دربالا داده شده چندین نفرپادشاه بوده اندوامکان نداردردرحیات پوران که دارای وصایت بود دیگران پادشاه شوند . بعلاوه اگریزدگردنایب السلطنه لازم داشت یکی ازبزرگان وسرداران را بنیابت سلطنت مقررمیداشتندنه یکنفرزن را . قول اخبارالطوال وروایت نامبرده گویادرتائیدمغلطه های تاریخ سازان تهیه شده باشد . سال جلوس یزدگرد برتخت شاهنشاهی ایران درگفتاررجلوس یزدگردواردشیربابکان بدرستی معین گردیده . چون سال ۶۳۲میلادی را همه پذیرفته اندما هم همان قول رابکارمیبریم ولی بیقین باید دانست که نادرست میباشد .

شورش وآشوبیکه ازکشته شدن خسروپرویزوپس ازودرسرتاسرایران تولیدگشت سبب

نا امنی کشور و پریشانی و بدبختی مردم ایران گردید و شدت آن در عراق و اطراف پایتخت بیشتر بود و دودمان ساسان از این پیش آمدها رو باضمحلال میرفت . غالب باشندگان عراق ، اعراب و سامی نژاد بودند که در فرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم ، زندگی میکردند و منتظر فرصت بودند که بشورش برخیزند و از آنها انتقام بگیرند . هنگام پادشاهی شاپور دوم که کودکی جوان بود بشورش برخاستند . ولی پادشاه دلیر و رزمی بود با تدبیر صائب فتنه را خواباند ، بسیاری از اعراب را بکشت یا زندانی نمود و آشوب خوابید . در عصر خسرو پرویز یکبار دیگر عراقیان سرکشی نمودند و جنگی در ذوقار چنانکه گفتیم بوقوع پیوست که بشکست دولت ایران منجر گشت . اما جنگهای دامنه دار شاهنشاه ایران با روم فرصت دماغ تکانی اعراب را بایران نداد . اما پیروزیهائی که در روم نصیب دولت ایران میگشت اعراب را بوحشت انداخت و آرام ننشستند . آنگاه که رومیان بایران هجوم آورده و شهرها را میسوزانیدند و غارت میکردند و خسرو عقب نشینی اختیار کرد و دسیسه دربار ایران و سازش عیسویان ایران و سرداران بر خلاف شاه ، مایه امیدواری اعراب گردید و شیوخ جاه طلب آنان بفکر عصیان افتادند .

شکستهای پی در پی رومیان از ایران ، سپس خرابیها و شورش داخلی در ایران عظمت و وقار دولتین روم و ایران و ترس و لرزی که اعراب از آنها داشتند زبین برد . دو نفر از شیوخ عرب یکی مثنی بن شیبانی و دیگر سوید عجلی در اطراف حیره و ابله ، مغرب و مشرق عراق بچپاول و غارت و کشتار پرداختند . چون شاهان وقت کودکی ناآزموده و یا نوئی جوان بودند و دربار ایران بواسطه اختلافات اندرونی ضعیف و شاهان هم از خود اقتداری نداشتند ، بسرکشی شیوخ عرب و چپاول و غارت آنها و شکایات مردم اعتنائی نمیکردند و مردم ایران و سپاهیان نیز از جنگهای طولانی خسته و کوفته بودند . برعکس خلفای عرب در کشور عربستان ، سالخورده ، آزموده ، رزم دیده ، با همت و صاحب اراده متین و ملت آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی و جوش و خروش دینی سخت جان بودند . میدان رزم را بر میدان بزم ترجیح میدادند زیرا یقین داشتند در رزم غنایم زیادی نصیب آنان خواهد گشت و کشور ایران و روم بنظر آنها بهشت موعود پر از انواع لذایذ و زر و سیم و حور و غلمان بود و برای رسیدن بآن از هیچگونه فداکاری کوتاهی نمینمودند و بواسطه زندگانی در بیابان خشک و بی آب عربستان بسختی و گرسنگی عادت کرده بودند برعکس مردم ایران از ستم و اختلاف بزرگان و موبدان و سرداران و رسوم گوناگون و انضباط سخت مثل نماز بردن و دست بکش ایستادن در حضور پادشاه و اربابان و بزرگان شخصیتی از خود نداشتند و بنده و فرمانبردار بودند . اما اعراب از زندگانی ساده و اخوت با همدیگر شاد و خرم و با امید بودند و چنانکه گفتیم زندگانی در محیط نامساعد آنها را سخت بار آورده و هر مشکلی را آسان میشمردند .

ایران نمودی از بیرون داشت و از عزم و استقامت و اراده متین خالی بود از همه

بدتر دشمنی و رقابت زرتشتی و مسیحی یا مانوی و مزدکی و عیسوی ،شیرازهٔ زندگی اجتماعی
کشور را از هم پاشیده بود. اکثریت مردم یک کشور با مردم بیچاره و طبقه پائین است.
چون اوضاع اقتصادی آنها از نتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردد عاجز و ناتوان
میگردند. اگر نهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه وار بر جان طبقه بالا و فرماندهان
افتاده آنها را نابود و جامعهٔ از نو تشکیل میدهند. چنین بود وضعیت ایران و عربستان
پس از پادشاهی شیرویه و خلافت ابوبکر نخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م).

میگویند در زمان انوشیروان در حجاز و زمین اطراف آن قحط سال شد و گروهی از
قبیله ربیعه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند. شیوخ
آنها بدربار انوشیروان راه یافته و از خشکسالی و حالت زار خود شرحی عرض کردند و دستور
خواستند که پادشاه بر آنها ببخشاید و یاری کند. انوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند
بشرط آنکه چپاول و فتنه نکنند و بمردم آزار نرسانند. اینها پذیرفتند و ماندند ولی ماندن
آنها ماندن و رود و ماندن ایل سلجوق شد که در شاهی سلطان محمود غزنه بسوی خراسان
آمدند و بدستور او در خراسان جا گرفتند و چندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای بیدرمان
شد و در انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتند.
همچنان این جماعت عرب در زمان هرج و مرج که پس از مرگ خسرو پرویز روی داد با قبایل
دیگر متفق شده گفتند از این سفره یغما که بر سرتاسر عراق گسترده شده ما نیز بهره ای بیابیم
و در فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکان داشت پرچم عصیان را
برافراشتند و جنگ ایران و اسلام آغاز گشت.

خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان و بینظمی و آشوب ایران استفاده کرد و چنانکه
اشاره شد خالد بن ولید سپهدار معروف را با دوهزار تن بیاری مثنی فرستاد. در آن وقت
حیره مرکز امارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشاندهٔ ایران و تابع دولت ایران و نام
او ایاس و بجای نعمان حکومت مینمود. چون خالد بمرز عراق رسید. مثنی با کسان خود
باو پیوست. خالد بسرعت یکی پس از دیگری بارههای شیوخ و دهقانهای عراق را تسخیر
کرد. در آنجا هم شیوخ عرب و هم مرزبانهای ایرانی بودند و اینها در نبودن کمک از
مرکز باهم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند. خالد در نزدیکی بصره بهمراهی
سوید اقبیله ایله را بشکست و پس از آن به بنی بکر رسید و از آنجا رو بشمال رفت و سرداری
را با دوهزار سوار بسرزمین بانقیا فرستاد. مرزبان آنجا داذویه پور فرخان خدا میداند
بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت و اعراب آنجا صدهزار درهم داده صلح کردند. پس از
آن در الیس و برسما سپاه عرب و ایران مختصر جنگ نمودند و فرمانده سواران ایران شخصی
بود بنام آزادبه که تاب حمله مسلمین را نیاورده بگریخت.

ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صد یا دویست و نود هزار درهم بمسلمین داده
صلح کند و این نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود و تا آنوقت دولت ایران مستقیماً

مقابل مسلمین نشده ولی اخبار اغتشاش حدودوجنگ وشکست ،بدربار تیسفون میرسیدو بزرگان ایران حس کرده بودندکه با یک دشمن تازه وتوانا با یدپنجه نرم کنندولی بسبب نفاق وآشوب چاره کاررا نمیدانستندونمیتوانستندنقشه ای بکشندوبرای رفع فتنه چاره بجویندهرکس با ندیشه خویش بودوپادشاه بیچاره وبی اطلاع وبازیچه بزرگان.

ابوبکرنخستین خلیفه اسلام ازاین پریشانی دربار ایران غافل نبودوامید پیروزی داشت . ازاین روازهرجانب برای خالدکمک میفرستادتااینکه شماره سپاه خالدبه هجده هزاررسیدواوبااین سپاه که برای عرب لشکرمعظمی میشدبسوی جنوب رفت ومصمم گشت که زمین غربی رودفرات راکاملا " مسخرکند. مهمترین نقطه فرات درآن وقت شهرابله بودکه ۱۲میل انگلیسی اززبصره دوربودوآنجا رادروازه هندمینامیدند. (مرادازهنددراینجاخوزستان وبخشهای مغرب خلیج فارس میباشد) . هرمزدنام استاندارآنجا بیست هزارسپاه درفرمان داشت وپیش ازآنکه بجنگ خالدبرودازاردشیر حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوزکمک نرسیده بودکه جنگ معروف بذات السلاسل درگرفت هرمزدشکست خوردوغنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد. ولی ابله همچنان دردست ایرانیان ماندتااینکه درعصرخلیفه دوم درسال ۱۴هجری گشوده شد.

ایرانیان وعربهای متحدآنان درلیس گردآمدنددرآنوقت بهمن جادویه فرمانده جوان درقشینا تا بود. اردشیرپادشاه باونوشت که هرمزدرا یاری کند .بهمن سرداری بنام جابان فرستادوباودستورداد که تا بورودخوداوبهمن درجنگ تامل کندوسوی اردشیررفت که درجنگ مشورت کند .اتفاقا" اردشیربیماربودوضمنا" جابان منتظر بهمن نشده با مسلمین نبردسختی کردولی شکست خوردودراین جنگ خالدسوگندیادکرده بودکه درصورت پیروزی چندان تن ازدشمنان بکشدکه خون آنها درجوئی روان گرددو چون چیره شدهمچنان کرد .مسلمین نیزتلفات داشتند. خالدبحیره شتافت .فرمانده نظامی آنجاآزادبه بود. درآن موقع اردشیرازجهان درگذشت . آزادبه پست همت شدهازحیره فرارکرد. خالدحیره راتصرف کردوایاس بن قبیصه بدادن جزیه حاضرشد. خالدبااوبنرمی پیش آمدکه سبب امیدواری دهقانان وشیوخ دیگرعرب گشت . ازاینرو آنها دردفاع سست شدند. همه این زدوخوردهای محلی بدون نقشه جنگ بودوازمرکز سلطنت نیزازآنها جلوگیری بعمل نیامد. چنین بودا ول عشق ،که آینده عالمگیرشد وهمه عراق که سهل است برهمه ایران محیط گشت وکشورشاهنشاهی ایران ، استانی از شهنشاهی عرب شد .

مجاهدین اسلام روزانه ،سرکشان رایکی پس ازدیگری ازمیان برمیداشتند و دهقانان ایران بیچاره میشدندونمیتوانستندطوفانی که ازحجازبلندشده ازآن جلوگیری بکنندوبیقین کشاورزان ازعرب ازخدمت بآنها نفرت داشتندودرپی نجات دهنده بودند.

بواسطه نبودن فرمانده کارآگاه ،پس ازآنکه ایرانیها درنمارق وسقاطیه وبرسما

شکست خوردند بسوی دجله پس نشستند و مسلمین در آنجا نیرو یافتند و بشط الحی رسیدند و باقیمانده مقبوضهٔ ایران در عراق بخطر افتاد و اتفاقاً درمیان این همه تفرقه یک پیروزی مختصر نصیب ایرانیان گشت .

بنا بگفته طبری جنگ عرب و ایران از زمان پوراندخت آغاز شد ، در بار شاهنشاهی دیدکه سرداران لشکریکی پس از دیگری شکست خورد . بهمن خوش ابرو (ذوالحاجب ـ بهمن جادویه) را با سی هزار سوار و سی زنجیر فیل بدفع عرب مامور نمود و برای تشجیع سپاه درفش کاویانی را همراه او کرد . عرب درفرمان ابوعبیده ثقفی ده هزار نفر میشدند . ولی در عراق شیوخ دیگر بودند که برخی از آنان بدولت ایران خدمت میکردند و بعضی بسبب هم نژادی هوا خواه مسلمین بودند و چونکه رسماً از رعایای ایران محسوب میشدند ، در لشکرگاه ایران بودند و ظاهراً مطیع ایران . لیکن درگیرودار جنگ حرکاتی مینمودند که سبب شکست لشکر میشد و البته لشکری که از دوست و دشمن ، موافق و منافق تشکیل بشود ، در جنگ کامیاب نمیگردد و این نقص همواره در عراق بود و چون سپاه ایران و عرب بهم نزدیک میشدند ، بهمن بسردار عرب پیغام فرستاد که یا او از شط بگذرد یا بگذارد که ایرانیها بگذرند . ابوعبیده گذشتن خود را ترجیح داد و از رود گذشته صفوف خود را راست کرد و جنگ آغاز گشت . ایرانیها فیلها را جلو انداختند و از پشت آنها عربها را تیرباران میکردند . اسبهای عرب از فیل وحشت گرفتند ، بنابراین سرداران عرب پیاده شده حمله آوردند . ابوعبیده شخصاً برفیل سفیدکه پیش آهنگ پیلان دیگر بود حمله کرد و خرطوم او را مجروح نمود . فیل بیتاب گشته او را زیر پایش گرفت و پامال نمود . ایرانیان از کشته شدن سردار عرب بهمت یافته ، حملهٔ سختی کردند . از بزرگان عرب پس از ابوعبیده برادرش حکم و پسران او وهب و مالک و زحیر کشته شدند . آنگاه حبیره بن نفیر ثقفی پرچم اسلام را برداشت و رزم کرد و پس از او سلیط بن قیس رئیس لشکر شد . چون او نیز کشته گردید ، عبدالله بن مزید ثقفی محض تشجیع لشکر ریسمانها ئیکه جسر را بر آن بسته بودند برید و فریاد کرد که این جسر بریده شد یا باید دشمن را برانیم یا رانده شده در آب غرق گردیم . پس از آن بر دشمن حمله آورد و کشته شد و جای او مثنی امیر لشکر گشت و فرمان داد که سپاه عرب پس بنشینند . چونکه جسر نبود بسیاری در آب غرق شدند و دوهزار که سالم در رفتند بجای خود برگشتند و دیگران با مثنی بلشکرگاه نخستین رسیده در لیس قرارگاه ساختند . مثنی چگونگی را بخلیفه نوشت و از او یاری خواست .

باین ترتیب موقتاً ایرانی برعرب چیره شد ولی اگر در مرکز سلطنت نظم بود و در میدان جنگ سردارکاری فرمان میداد ، احتمال داشت که از چنین پیروزی استفاده بکند و زمین سواد را از سپاه عرب پاک سازد ولی در این اثنا خبر رسید که در پایتخت اختلاف واقع شده ، برخی برخلاف رستم فرخزاد بلند شده اند . مهلوج نام پهلوبان عراق ایران جانب رستم را گرفته و مردم فارس هواخواه فیروزان شده آشوب برپا کرده اند و از این سبب بهمن بدون اینکه نتیجه قطعی از پیروزی که کرده بود بیابد با سپاه به تیسفون برگشت . این پیروزی

بجای اینکه آغاز پیروزیهای دیگر بشود، مقدمه شکست بزرگ ایران شد. زیرا که خلیفه استعداد کامل تردیده مصمم شد که کار را یکسره کند و عبدالله بن جریر بجلی را با سپاه تازه روانه نمود و نقبا بمیان قبایل عرب فرستاد تا آنان را بجنگ و اخذ غنائم تطمیع و تشویق و امیدوار کنند که سپاه دیگر بیاری آنها خواهد رسید.

آگاهی دهندگان این اخبار را بمرکز رساندند و بمشوره پوراندخت از فوج مخصوص شاهی ۱۲ هزار تن درفرمان مهرمهرویه همدانی که میان عرب پرورش یافته بود از مرکز حرکت کردند و جنگ درگرفت اینبار عربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردند و جنگ ایران و عرب، گذشته بر جنگ دینی، جنگ نژادی نیز گشت. ولی جوش نژادی که در عرب بود ایرانی نداشت و ایرانیان مسیحی همان اندازه از ایرانیان زرتشتی کینه و نفرت داشتند که عرب مسلم داشت. ایرانیان مسیحی چه در مرز روم و چه در مرز عرب، خواهان آن بودند که زرتشتی ایران شکست بیابد و نابود گردد. مسلمین عرب یکبار دیگر جنبه تجاوز را گرفتند. مهرمهرویه از رود فرات گذشته بسوی حیره رفت و با مثنی در البویب رزم نمود وگرچه سربازان ایران خوب رزم کردند ولی پیشرفت نکردند. بلکه شکست خوردند و بسوی تیسفون پس نشستند عربها نیز احتیاط کرده و منتظر شدند که سپاه تازه از حجاز برسد.

خلیفه وقت عمر بن خطاب که شخص کاری و آزموده بود با تصویب صحابه سعد بن مالک معروف به سعد وقاص را فرمانده سپاه نمود و او را با هفت هزار سوار و پیاده بسوی عراق روانه کرد و پشت سر او تدریجاً" و بدون انقطاع سپاه میفرستاد تا آنکه سپاه سعد بسی هزار رسید و باز هم کمک برای او میرسید سپاه مثنی نیز بسپاه سعد پیوستند. سعد بسه منزل از کوفه رسید و سه ماه در آنجا توقف کرد و روزانه با مرکز خلافت رابطه داشت. بالاخره در قادسیه مصاف داد.

ایرانیان چون از هجوم اعراب آگاه شدند، رستم فرخزاد ناچار بشخصه از پایتخت در آمد و هنوز مسلمین عرب در نظر او عظمتی که داشتند نیافته بودند. نمیدانست که آنان با تصمیم کوه شکن آمده اند و میخواهند که با اراده آهنین، عراق را از ایران آزاد کنند و از رود فرات و دجله و زمین حاصلخیز آنجا بهره مند گردند. درصورتیکه فرمانده ایران نه بخود اعتماد داشت و نه بیارانش در پایتخت که او را بخاطر نمیآوردند.

سپاه رستم بهفتاد هزار میرسید و سپاه سعد وقاص بنا بر ناسخ التواریخ بشصت هزار میرسید. رستم در جنگ درنگ میکرد و فردوسی حالت تذبذب و تردد او را بخوبی در شاهنامه شرح داده است. رستم بر کنار رسوا و نشسته بود و سپاه سعد ملک را غارت میکردند. مردم بشاه شکایت کردند که رستم مرد کارزار نیست و عرب سواد را غارت میکنند. شاه باو فرمان نوشت که در جنگ درنگ نکند ولی رستم جواب داد که در پیکار شتاب نتوان کرد.

در روز اول جنگ همگروه قادسیه ایرانیان فیلها را جلو انداختند. اسبهای عرب مانند همیشه رمیدند. بنابراین سواران عرب پیاده شده حمله کردند و چنان مینمود که ایرانیان چیره بشوند. زیرا طلیحه سردار عرب نتوانست توازن را نگاه دارد. در آن اثنا

دوتن ازجاسوس که ایرانی بودندومسلمان شده جاسوس عرب گشتندبسعدگفتندا گربرچشم فیل تیربزنند،یاخرطوم اورامجروح سازندفرارمیکنند. عاصم بن عمروتمیمی بفرمان سعدبا دسته ای ازتیرزن وپیادکان پیش آمدوفیلان راتیربا ران کرد. فیلان تا بزخم تیرنیاورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرومعروف ببهمن جادودراین جنگ کشته شد.
روزدوم جنگ سردارعرب حیله بکاربرده،شبانه پنجهزارسواررابراه شام فرستادودستور دادکه درنیمه روزخودرابمیدان جنگ برسانندد رآن روزسپاه عرب نزدیک بودکه بهزیمت شوند. ازدورغباردیدندشادشدندوتکبیرگفتندکه ازشام کمک رسیده است، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش اشاره کردیم رستم درتذبذب وتردیدبودوچندماه بگفت وشنیدگذرانده. با وجودیکه ازپایتخت تاکیدمیشدکه مسامحه نکندوجنگ بکندونگذاردکه کمک بمسلمین برسدواودرتذبذب بماندونمیدانست چه اقدامی نماید.رعایای ازچپاول عربها بستوه آمده بدربار رعرض کردندیا آنهارا ازپایداوری وهجوم عربها نگهداری کنندیا بگذارندکه بآنها تسلیم گردند. رستم بنا بفشاردربار بادل ناخواسته بقادسیه رسید. درمیان راه سربازان وافسران ایرانی گاهی مست شده مردم راآزارمیرساندند. سعدوقاص ازجزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیزخودایرانی یارعایای عراقی ایران بودندکه گرفتارشده بلشکرگاه عرب میآمدند. ایرانیان خسته درشب لیله الهریرکه غافلگیرشده بودندجنگ سختی کردندوایستادگی نمودند. چندتن ازدلیران عرب بقلب سپاه جائیکه رستم بودحمله کردندوعقب سرا وسرداران دیگربا سواران تاختندوبرخی ازسخنوران عرب باسخنان بلیغ خود،چنان جوش وخروش درمیان مجاهدین اسلام پیداکردندکه سواران مسلم پیاده با شمشیرحمله میکردندوازنعره های تکبیردرمیدان جنگ غلغله افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه راحفظ مینمودندفرارکردند. مسلمین برستم نزدیک شده،رستم از تخت فرودآمدوتادیرزمان سواربراسب مردانه رزم نمود.

بنابرنوشته رالنسن سربازان ایران بیشترنوجوان وناآزموده بودندکه ازدیه ها آنانراگردآورده،دولت بمیدان جنگ فرستادواینها بااعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل وغارت گذرانده بودند،هم سنگ نمیشدند. بهرصورت شب گذشت وروزپدیدآمدوباز چندساعتی تفوق باایرانیان بود. ایرانیان عربها راپس نشانده بآنجا رسیدندولی مکان میان دونهربودودرعین گیرودارهنگام ظهربادتندعراق بلندشدوبشدت روبایرانیان وزید. چنانکه طنابهای چادرهارابرکنده ولشکرگاه ایران رادرهم وبرهم کرد. گویا نصرت ایزدی بودکه بیاری مسلمین رسید. هرکس درعراق باشدمیداندکه این چه بادیست که دنیائی راتیره وتارمیکند. وای بحال اوکه برصورت وروی اوبوزدوخاک وریگ بر صورتش بزندوروزرابچشم اوشب کند. نخلها راازریشه برکند.

هرمزان حاکم خوزستان وفیروزان که درآینده درنهاوندسردارکل سپاه شد، تازه

بسیاری رستم آمده بودند. میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند، صفوف سپاه ایران از هم شکافته و دریده و سپاه از نظم خارج شد و سربازان پراکنده گشتند و شخص سپهسالار بخطر افتاد و باد همچنان بشدت میوزید تا اینکه چادر رستم بیفتاد و رستم خواست برشتری سوار شود که گروهی از دلیران عرب بقلب لشکر رسیدند. هلال بن علقمه استرهای حامل خزینه را دیده بطمع غارت رسنهای کیسه های زر را ببرید و یکی از آنها بر رستم افتاد و چونکه سنگین بود صدمه سخت با و رسانید. رستم خواست خود را به آب بیفکند و عبور کند ولی او را مهلت ندادند و بضرب شمشیر بکشتند. هلال برفراز تخت رفت و با آواز بلند گفت که رستم را بکشتم. سپاه ایران چون سردار را کشته یافت بهزیمت رفتند و بسیاری در آب غرق شدند. تلفات سپاه ایران را بسی هزار نوشته اند. چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودند جنگ را ادامه دادند مانند شهریار پور هیربد و فرخان اهوازی وخسروشنوم همدانی تا آنکه کشته شدند.

بنا برنوشته مداینی چهار هزار نفر از دیلمیان که در جنگ قادسیه در فرمان رستم بودند پس از شکست سپاه ایران بعرب تسلیم شدند و اسلام پذیرفتند و در خدمت اسلام در فتح مداین و جنگ جلولا شریک شدند و در انجام درکوفه بماندند.

انگیزه های شکست ایرانیان در جنگ قادسیه

۱ـ ترتیب جنگ عرب مسلمان: ایرانیان همواره با سپاه منظم روم یا با غارتگران هون جنگ کرده و ترتیب معین آنان را میدانستند و اگرچه مسلمین عرب ترتیب تازه ایجاد نکرده بودند ولی جوش دیانت و طمع فراوان بغارت و اتفاق و فداکاری سرداران آنها را برابر ایرانیان آرام دوست و بی اتحاد برتری داده بودند.

۲ـ در لشکر ایران مرگ یا گریز سپهسالار شکست لشکر بود. ولی در عرب اگر سپهسالار کشته میشد فوراً یکی دیگر پرچم بدست میگرفت و جنگ را جاری میداشت.

۳ـ مجاهدین عرب از ۱۲ سال در جنگ داخله عربستان رزم نموده و آزموده و درسختی میتوانستند صبر و تحمل بکنند و برعکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودند که از دهات آنها را گرد آورده بمیدان جنگ فرستادند. نه جوش دیانت داشتند و نه طمع غارت، زیرا که عرب چیزی نداشت که بآن طمع ببندند. بگفته فردوسی، برهنه سپهبد برهنه سپاه

۴ـ فرار هرمزان و فیروزان و کشته شدن رستم.

۵ـ نبودن پادشاه مقتدر و باسیاست در ایران، چشم و گوش مردم برشاه. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و بعد برسپهسالار لشکر است. اگر آب چشمه زلال و پاک باشد، در همه جوی آب زلال و پاک روان گردد، ولی وای در صورتیکه آب سرچشمه گل آلود گردد، امید بکامیابی نباشد. پادشاه بجز اسم رسمی نداشت و مردم ترس و امیدی از و نداشتند. قیادت بدست سپهسالاری بود، که عقب سرا و در دربار مخالفین زیاد داشت و باطن او ناراحت بود. ولی سپهسالار اسلام به پشت سر همه یاوری داشت و از آنها هیچگونه اندیشه بد نداشت.

امن وسکون اندرونی با ناراحتی و اضطراب در اجرای امور اهمیت فراوان دارند.

پس از جنگ قادسیه : سعد در تعاقب سپاه شکسته ایران سه ستون سپاه فرستاد. یکی از آنها بجالینوس در حرا و رسید و او را شکست داد و بکشت. ستونهای دیگر بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند. بیشتر از سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند. شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات ناامید کرد. ولی هنوز خطری باستقلال ایران نبود. ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و با همت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود باقیمانده مقبوضات ایران را در عراق حفظ کنند. ولی بدبختانه یک سردار که فی‌الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد، که سپاه از جان گذشته عرب را، پس از آنکه از نعمت غیر مترقبه که سواد عراق باشد بهره مند شدند، بریکستان بیحاصل عرب پس نشانند. پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت، نه حکم و نه اقتدار که بتواند مانند شاهان دلیر که نیاگانش بودند، آب از جوی رفته را باز بجوی باز گرداند. بمیدان جنگ شتافته دشمن را بکشد یا کشته گردد. او بود و یک عده زیاد از چاکران و کنیزان و هرچه از آنها میشنید میکرد. بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه ها مینوشت و درخواستها مینمود. با وجودیکه دشمن تا نزدیک بمرکز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجائی محفوظ منتقل کنند در تذبذب و امید و مشوره وقت گرانبها را تلف کردند. بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از مداین نقل مکان دهند سبب ناراحتی و اضطراب مردم و نشان ضعف دربار خواهد شد و کار بدتر خواهد ساخت. یا اینکه محض بی‌پروائی و بی‌نظمی وسهل انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال و نیم با این ترتیب وقت گرانبها درگذشت و دربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بردست گذاشته نشست به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد.

بالاخره در سال ۶۳۷م عرب باز بجنبید. در اثنای یکسال و نیم دو پایگاه نظامی منظم و مستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگر نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت. بدینطریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملا" محکم گردید. شیوخ عرب بناچار مطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند. سپاه مسلمان آماده شد که از نو با ایران بتازند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه های تیسفون واستخر بهره مند گردند.

ایرانیها پس از شکست قادسیه در بابل جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سرلشکر گشت. سعد بقولی در سال ۱۵ ه و بقولی ۱۶ ه بگشودن بابل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان راهش بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستام بود و آنانکه

تسلیم شدند. سپاه عرب کمک میکردند و برای آنان پل میساختند و خواربار فراهم مینمودند.

در بابل گذشته بر فیروزان، سرداران دیگر چون هرمزان و مهران و چهرگان نیز بودند ولی باید همه دل شکسته و ناامید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنان را فرا گرفته بود و بگفته فردوسی: چه یکمرد جنگی چه یکدشت مرد، بودند و منتظر بهانه و فرصتی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از بابل گریخته جائی بنام کوثی در فرمان سرداری بنام شهریار جمع شدند و چون سپاه عرب بآنجا رسید، شهریار بدست غلامی از بنی تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک یک تسلیم شدند و سپاه ایران در بهره شیر در محاصره درآمد. پس از دو ماه تسلیم شدند. اعراب برود دجله رسیدند و با کمال جسارت اسب در آب رانده عبور کردند.

فردوسی گویندهٔ دلسوخته از درد دل چنین مینالد:

زایران و از ترک و از تازیان　　نژادی پدید آید اندر میان
نه ایران نه ترک و نه تازی بود　　سخنها بکردار بازی بود
زپیمان بگردند و از راستی　　گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر　　نژاد و بزرگی نیاید به بر
ربایند همی این از آن، آن از این　　زنفرین ندانند باز آفرین
بگیتی نماند کسی را وفا　　روان و زبانها شود پرجفا
همه گنجها زیر دامن نهند　　بکوشند و کوشش بدشمن دهند
چنان فاش گردد غم و رنج و شور　　که رامش بهنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام　　بکوشش ز هر گونه سازند دام

سعد وقاص پس از تسخیر تیسفون برای استحکام شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود ولی سپاهیان چند بدنبال سپاهیان فراری فرستاد. از جمله سردار او هاشم چون با سپاهش بجلولا رسیدند، سپاه ایران که در فرمان مهران بیش از شماره عرب بودند همت نداشتند که حمله بکنند. هاشم نیز تا ششماه از جنگ پرهیز کرد تا اینکه برای او از شام و دیگر جاها بیست هزار مجاهد بکمک رسیدند و با این شماره کافی حمله آور شد و ایرانیان را شکست و مهران بقتل رسید. بنا بر اعثم کوفی و ناسخ التواریخ منوچهر پور هرمز بر حلوان فرمانده بود. چون شنید که سپاه اسلام بآنجا نزدیک شدند، بدون جنگ از آنجا بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزار تن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. در آغاز علاء پیشرفتی کرد و چون شنید که شهرک با استعداد کافی بسوی او میآید. پس نشست و آماده گشت که اگر ناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلند شد و اکثر از کشتیها غرق شدند. علاء نه تاب پیش رفتن داشت و نه وسیلهٔ بازگشتن. از خلیفه کمک خواست. از راه اهواز پنجهزار

مردبا وکمک رسیدوبا ین وسیله با جنگ وگریزا زدست شهرک نجات یافت. این شکست عرب ومساحه ا یرانیان دریاری وهمکاری با یکدیگر، چون یزدگردآگاه گشت نامه بشهرک نوشت. درآنوقت هرمزان درمقابل عرب سخت درفشار بودوشهرک اورا یاری نکرده بود. یزدگردا ورا نکوهش کردونوشت که ایرانیان بایدمانندمسلمین یار و مددکارهمدیگرباشند. اگرشهرک بیاری هرمزان میرسید. هرمزان شکست نمیخورد وا هوازا زتصرف ایرانیان خارج نمیگشت.

هرمزان پس ازدست دادن رام هرمز، دربا ره شوشترماندوعرب بدآنجا هجوم آورد. هرمزان تقریبا" ۳۴هزا رمردباخودداشت. ابوموسی ازهرطرف هرمزان رادرفشار آوردوا وازبا رهگاه وبیگاه برعرب میتاخت وجنگ طولانی شدونتیجه قطعی حاصل نگشت. تا اینکه خاینی بنام نسیبه بن دادویه خودرا بلشکرگاه ابوموسی رساندوداوطلب شدکه عرب را بگرفتن شهررهنما باشد.بشرطی که بجان امان یابد. ابوموسی خشنود شدواورا امان داد ونوازش کرد. نسیبه یکتن ازعرب را باخودگرفت وازگذرآب اورا باندرون باره بردوبخانه خویش آوردوروزدیگرا ورا منزل هرمزان ودیگرسردارا ن نشاندا د. ازکوچه وبرزن آگاه کرد. چون شب شدباردیگراورا ازهمان راهی که آورده بود، بدربردوبلشکرگاه ابوموسی رساندوگفت اگرازاین راه باندرون باره شوید بآسانی میتوانیدشهررا تصرف کنید. ابوموسی آنروزرا تامل کرد. چون شب شد هفتادتن ازدلیران لشکررا برگزیدوآنها ازهمان راهی که نسیبه نشان داده بود باندرون باره رسیدند. پاسبانها را بخواب یافته همه را کشتندودرباره را بکشودندو بانک تکبیردادند. مسلمانان بآوازتکبیربدانسوشتافتندوداخل شهرشدند.هرمزان وقتی خبردارشدکه کارازکارگذشته بود.

ایرانیان ساکن یمن وبازماندگان سپاه باذان که درآنجا بودندچون ازمرکز ایران وپایتخت با وجوددلحاح واصرارزیادکمک بآنها نرسیددین اسلام پذیرفتند و باعربها همراه شدند. چون عمروبن عاص درسال ۲۰ هجری مصررا فتح نمودلشکرا و ایرانیان یمن را نیزشامل بود.

چون عرب اصفهان را بگشود، وباذوسبان فرمانده آنجا مقهورگشت وفرار نمود ویزدگردبفارس پناه برد. باذوسبان فرمانده اصفهان با عبداللهبن بدیل خزاعی جنگ میکرد. چون دیدمردم شهربا اوهمراهی نمیکنندباچهل تن تیراندازبکرمان رفت که بشاه بپیوست شود عبدالله اورا تعاقب کردوبازجنگ واقع شد. باذوسبان بر عبدالله حمله کردواسب اوراکشت وعبدالله بزمین افتاد. ولی باذوسبان بجای اینکه بزخم دیگرا ورا بکشدگفت خوش ندارم تورا بکشم.بهتراست بگذاربشهربازگردم وشهررا بتوبسپارم وجزیه را هم قبول دارم بشرطیکه درامان باشم وهم چنان کرد. در سال ۲۲هجری یک دسته ازسپاه عرب بآذربایجان حمله کردوآنرا متصرف شدودسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن ماهان نام داشت وهنگامیکه هرمزان در اهواز تحت فشار عربها بود بوی کمک نرسانید. اینک مردانه درفارس دفاع میکرد. یزدگرد در استخر بود آنجا را بگذاشت و بکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هرسوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنابراین رویهٔ سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها ونواحی خود روی آوردند و از شماره سپاهیان شهرک بسیار کاست وشهرک در میدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته ناسخ التواریخ، بدون بخت آزمائی یا کوشش در دادن مصاف بعرب، فرار میکردند و یا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانکه پس از سقوط ری، فرماندهان قم وکاشان، از استماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، باصفهان گریختند. یزدگرد در آنجا بود، خود را باخت و با دوسبان را فرمانده اصفهان ساخته، خود باستخر رفت. مرزبانان قومش، دماوند و دامغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرمانده گرگان یک منزل باستقبال سپاه عرب شتافت و اسلام پذیرفت و باجگذار آنها گردید. آذربایجان درسال ۲۲ هجری بتصرف عرب در آمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند و بقتل رسیدند. کرمان درسال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی از تاریخنویسان درسال ۱۷ ه احنف بن قیس بگشودن خراسان مامور شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیرخوره وشاپور وعثمان بن ابی العاص ثقفی برای کرمان وعاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان وحکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده در انجام ماموریت خود کامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی در کارها تامل نداشتند بشتاب تسلیم میشدند و یا از زندگی محروم میگشتند برخی نیز مانند مردم دینور، شروان، دربند وجاهای دیگر که ذکر همه سخن بدرازا کشد بشرایطی صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود و فی الجمله نیروئی داشت خراسان بود و آنهم تا وقتیکه پادشاه برای نام در آنجا مقام داشت. در چنین موقع حساس که بایستی فرمانده آن استان با پادشاه دست بهم داده از خود دفاع بکنند بفکر خود افتاد و کار دشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که مامور فتح خراسان بود از راه طبس بهرات رسید و آنجا را گرفت و سرداران خود را مامور گرفتن شهرهای دیگر خراسان کرد و خود بمرو شتافت. یزدگرد در آنجا بود و بمرورود پس نشست. از آنجا بخاقان ترک وبزرگان سغد نامه نوشت و یاری خواست. چون برای احنف از کوفه سپاه تازه رسید از مرو بسوی مرورود پیش رفت و یزدگرد از آنجا ببلخ شتافت. چون عرب از پی او ببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً در آن شریک بود. ولی تاب مقاومت در خود نیافته، عقب تر رفت و خراسان همه بتصرف عرب در آمد.

یزدگرد از ستیز و آویز دست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشسته بود گروهی از ایرانی و ترک گرد آورده بر آنجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و به احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگرد از او دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو شاهجهان را محاصره کرده بود چون شنید که یاران ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بناچار از محاصره دست کشید. خواست با گنجینه و اثاثیه بسوی کشور خاقان برود و با وپیوندد ولی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کند و جائی را در خراسان برگزیده بماند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سرداران اختلاف پیدا شد. سرداران بر او شوریدند و آنچه از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیها بر عرب بلند شدند و بامه ها نوشتند و او را طلبیدند و هم با زگشت و آخرین جنگ با عرب کرد و بعد کشته شد. سردارانی که گنجینه شاهی را بزور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را با آنها سپردند و بخانه های خود بازگشتند میگویند گنجینه باندازه ثروتی بود که عرب در قادسیه یا مداین یافته بود.

بنا برنوشته واقدی چون شهرک پور ماهک در فارس کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگرد افسرده گشت، از کرمان در آمد و آهنگ خراسان نمود و بمرو رسید. فرمانده آنجا که ماهویه نام داشت ورود او را خوش نداشته به طخطاخ نام از خانهای ترک نامه نوشت و او را بمرو خواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید. طخطاخ بمرو آمد. چون یزدگرد از دسیسه ماهویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناهنده گردد کسی از چاکران با او نبود، راه و بیراه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآن سو رفت. آسیابانی را دید و از وی یاری خواست.

فردوسی طخطاخ را بیژن نامیده مینویسد که ماهویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنابراین به بیژن که فرمانده سمرقند بود نامه نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوانی او را گرفتار کرده تو پادشاه بشوی و کین نیاکان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار ساز د. یزدگرد از اندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ماهویه که ظاهراً "در لشکر پادشاه بود گریخت و سپاه مختصر پادشاه شکست خورد و او خواست بجائی پناهنده شود پریشان یکه و تنها میرفت و بآسیائی پناه برد و در آنجا بدست سواران ماهویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان بری و بعد باصفهان و فارس و یزد با ستناد از سفینه پهلوی و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرو رود و بلخ و فرغانه و در آخر بمرو بازگشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخنویسان

بهمین روش ذکرکرده‌اند ولی نام اشخاصی که سبب کشته شدن یزدگردشدند با ختلاف ذکر کرده‌اند.

دو نفرازبزرگان ایران درمروبودند و بپادشاه خدمت میکردند. یکی بنام ورازو دیگرسنگان، میان آنها دشمنی بود. وراز میخواست بوسیله پادشاه حریف خودرا از میان بردارد یزدگردخواهش اورا پذیرفت. زنی این رازرا به‌سنگان گفت و دل او نسبت به پادشاه بدشد. وراز چون ضعیف بوداز ترس سنگان بگریخت. بعدسنگان آهنگ پادشاه نمودو او ناچار از کاخ فرار کرد و سراسیمه میگشت تا بدست آسیابان کشته‌گردید. دراین روایت سنگان جای ماهویه را میگیرد.

اعراب گرچه درمیدانهای جنگ ایرانیان را شکست میدادند. ولی مملکت کاملا" مطیع نشد. تبرستان تا چندسده درتصرف اسپهبدان آنجا ماند. درسال ۲۳ه که عبدالله وسهل بن عدی بتسخیرکرمان مامورشدند. بندویه پورسیاوش با آنها رزم نمودوشکست یافت. مردم کرمان ظاهرا"تسلیم شدند. هم درآن سال سیستان وشهرزرنج بدست مسلمانان افتاد و عرب بمکران رسیدولی زدوخورد همچنان جاری بود. هرگاه یک گوشه مملکت امن میبافت ازگوشهٔ دیگری سربلندمیکرد. چون که این نوع مقاومت انفراد ی بودسرانجام مقهورمیگشتند. اینگونه مقاومت درسراسردوره بنی‌امیه وبنی‌عباس جاری بود. ازجمله درزمان عثمان بن عفان، ماهک پورشهرک ـ بلندشدوبا عبدالله عامر جنگ کردوعاقبت صلح نمودوبفرمانداری استخرپاینده ماند. خراسانیها نیزدرهمان ایام بلندشدندوپس ازپیکارها درنیشاپوروجاهای دیگرچون مرکزی نداشتندکاری از پیش نمیبردند. خاندان استووندرری تا سال ۴۱ هجری مقاومت کردوگیلان وتبرستان تا دیرزمان دراستقلال ماندند. سیستانیها با عبدالرحمن بن سمره جنگهای سخت کرد ند. چون دیدنددشمن توانا ست بدادن جزیه‌تن دردادند.

بهمین روش انقلاب درایران پاینده ماند، تا اینکه درآخرخلافت بنی‌امیه تقریبا" ۱۱۲سال پس ازجنگ قادسیه، خراسانیها درفرمان ابومسلم خراسانی بلندشدندودستگاه خلافت راازخراسان که سهل است ازپایتخت خلافت که دمشق بودنیزبرچیدند. بعدازعصر هارون ومعتصم بازسرداران ایران برعلیه خلیفه‌سازشها کردند. چونکه جنبش آنها انفرادی وازروی غرض شخصی بودکامیاب نمیشدند. تا اینکه امارت نیمه مستقل طاهریه درخراسان وبعدامارت صفاریه وسامانی وغزنه وديالمه وبویه وغیره که همگی مسلمان ایرانی بودنددراطراف ایران بلکه درشمال عراق تشکیل شدندوخلافت عباسی برای نام زنده ماندوزبان پارسی باردیگرجانی تازه‌یافت وزبان عربی بعربستان مراجعت کرد. اما این ایران، ایران عصرساسانی وپارسی نبود. بلکه ایرانی بودکه خوی عرب درآن رخنه‌نموده‌بود.

بنا بگفته طبری یزدگردهنگام کشته‌شدن ۲۸ ساله‌بودوبروایت اخبارالطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی نا آزموده بود. لذا دخترجوانی نداشت که عربها اورا باسارت ببرندوحسین بن علی اورا بهمسری اختیار کند. بگفته تمام تاریخنویسان یزدگردهمواره با خانواده خودازعربها بسیاردوربود. فقط درزمان خلافت عثمان یکبار درپیکاری که جنگ خانگی بودبشخصه شرکت داشت ودرجنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختریزدگردوشهربانوشهرت یافته ومزاراودروری بنام بی‌بی‌شهربانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبدانا هیته میباشدوایرانیان برای حفاظت آن داستان دختریزدگردوبانوی امام حسین را پروراندند.

قضاوت تاریخ درباره یزدگرد

پروفسورشوشتری صاحب ایراننامه درموردیزدگردچنین قضاوت میکند "بدبختی‌ما گاهی ازحوادث روزگاروگاهی ازغفلت وخطای خودمان وبیشترازخطاهای نیاگان و پیشینیان ماست. آنچه هستیم ازآنچه بودوشد، هستیم. پیشینیان تخم کاشتندومحیط پیشین آنراآبدادوما آن تخم هستیم که سبزشده ایم. ازاینست که نتیجه خطاوفسادواخلاق ما بخودما تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسدوآنانرابانواع آلام گرفتار میسازد. ازپدرومادربیمار، فرزندبیمارپدیدمیشود. خواه بیماری تنی باشدیا روانی. مقصرپدرومادرمیشودوفرزندبیگناه بایدبدردآنها مبتلاگردد.

"واپسین شاه یک خانواده بسااوقات فدای خطای نیاگان خودمیشود. درخاندان شاهی ایران اگربرخی ازواپسین شاه خانواده رابا هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی رادرمیابیم که نیاگانش بنازونعمت مبتلاشده وچون نوبت باورسید، شیرازه امورشاهی ازهم گسیخته شده بود. بگانام پیشکارحرم ودربار، اردشیرسوم وارشاک رامسموم کرده بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع وچاکراوباشدوهرنوعکه اوبرقصاندبرقصد. دست‌افزارنیرومندبود. گرچه پیاله زهرکه اوبداریوش دادکه بخورد، داریوش بخودا و خوراندوازشراوموقتا" آزادشد. اما حزب وهواخواهان اوبگرفتن کین تصمیم گرفتند ودسیسه آنان شیرازه ازهم گسیخته کشورراچنان گسیخته ترکردکه پیوندآن ازاختیار داریوش خارج گردید. اگرچه داریوش درسه پیکاربزرگ دلیرانه جنگیدودردوازآنها شخصا"پیشوائی وفرماندهی لشکرراداشت که بااسکندرنبردمینمود، اما حریف سپاهی داشت که باوطاعت میکردندودرهنرلشکرکشی ونظم وقیادت لشکر، برداریوش برتری داشت. درانجام کارخیانت وبیوفائی سرداران مزیدبرعلل گردیدوداریوش ناکام ازجهان درگذشت. کشنده‌ءاوایرانی بود. درباره اوتاریخ قضاوت میکندکه شخصا"دلیربودولی درمهارت جنگ بپایه‌ء حریف نمیرسیدودرکشورداری، چون نیاکان پیش که داریوش اول باشد هنری ازخودنشان نداد.

"دوم ارتبان پنجم اشکانی، بااردشیرمردانه جنگیدوبسبب خیانت سپاه بویژه سپاه فارس کشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگار را برتخت نشاند، درصورتیکه شایستهٔ تاج و تخت نبود. او بایستی مرشدی یا درویشی بشود و طلسم و تعویذ و دعا بنویسد. نه کشورداری میدانست و نه لشکرکشی، و نه در مقابل دشمنی توان داشت. مسئولیت بدبختی او پای خود اوست.

"چهارم احمدشاه قاجار و پنجم یزدگرد سوم، این دوتن از شاهان آخر خاندان خود از بعضی جهات هم مانند بودند. هردو در کودکی بشاهی رسیدند. هردو در میان حرم و میان مردمانی بودند که بسپاه و لشکرکشی کاری نداشتند. پدران هردو شیرازهٔ شاهی را چنان از هم گسیخته بودند که برای آنها کشوری پرآشوب، ملتی پراضطراب، سرداران منافق و بیغرضه گذاشته بودند. هردو اسماً پادشاه و رسماً "هیچکاره" بودند و هردو با همه نواقص بکشور خیانت نکردند. بلکه ملت بآنان بیوفائی کرد. یکی درملک غربت در جوانی از جهان درگذشت و دیگری دور از پایتخت بیگناه کشته شد. هردو باندازه‌ای که توانستند با مخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمدشاه پادشاه شد و رقیب یزدگرد خسرالدنیا والآخرة گشت."

فیروزپسریزدگردسوم (۶۷۸-۶۵۲)

چنانکه درپیش گفتیم یزدگرد از خراسان بمرز چین عقب‌نشست. از آنجا سفیری با هدایای گرانبها بدربار خاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیر را موسپان Mosepan (مرزبان) ضبط کرده‌اند. خاقان هدایا و سفیر را پذیرفت ولی بپادشاهی ایران همراهی عملی و کاری ننمود.

فیروزپسر یزدگرد از دختر شیرویه که شاه با نوی یزدگرد بود متولد گردید. هرچند فردوسی از زبان ماهوی مینویسد که یزدگرد فرزندان داشته، در اشتباه است شاید در آن موقع فیروز با پدر همراه نبوده. چون یزدگرد بدسیسه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروز بجای پدر خود را پادشاه ایران خواند. تاریخنویسان از او چندان یاد نکرده‌اند و اگر یاد هم شده در چندین سطر میباشد. نویسندگان چین درمورد او بتفصیل سخن نرانده‌اند. بگفته نویسندگان ایران فیروز در تخارستان ماند و در نبرد با سپاه عرب و مسلمانان در سال ۶۴۱ میلادی توفیق بدست نیاورد. از خاقان چین که او را بپادشاهی ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک باو ننمود. پیروز با مسلمانان در نبرد بود و سپاه عرب را نیرومند و هم میهنان خود را بی‌حس و ناتوان یافت و پیشرفتی نصیب او نگردید. خانهای ترک با پیروز همراهی داشتند، اما در سال ۶۵۸/۶۵۹ ترکان از چین شکست خوردند و دولت چین بجای آنان فیروز را بپادشاهی قلمرو ترکان شناخت و نظم و امنیت آن سرزمین را باو واگذار کرد.

فیروز شهری بنام تسی لنک Tsi Lin را مرکز فرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. باحتمال قوی درگوشهٔ شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده و قلمرو پادشاهی او تا مرزهای زرنج و سیستان میرسیده. عربها در سنوات بعد بدانجا فشار آوردند و فیروز به تخارستان عقب‌نشینی نمود. در سال ۶۷۴ میلادی سفیری بدربار چین فرستاد که با احترام پذیرائی از او بعمل آمد. فیروز در سال ۶۷۷ در شهری بنام چانک نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد. فیروز در زمان خلافت معاویه حدود سال ۶۷۸ درگذشت.

بگفته نویسندگان چین، فیروز مکرراً از فغفور چین یاری خواست. خاقان از پیکار با عرب خودداری نمود ولی اجازه داد محلی در حدود ترکستان برگزینند که با و واگذار شود. فیروز چنان نمود و فرماندهٔ استان مرزی چین گردید. دربار چین شهری بنام جی‌لن با ختیار او گذاشت. بعدها فیروز شخصاً بدربار چین رفت و رتبه سرگرد دست یافت.

فیروز ۲۶ یا ۲۷ سال فرمانروائی داشت. اگر در سن ۱۴ یا ۱۵ خود را جانشین پدر ساخت بایستی هنگام درگذشت ۴۲ ساله باشد. بظن قوی دسته‌ای از ایرانیان که در خدمت یزدگرد بودند، در خدمت او نیز ماندند و بعضی‌ها نیز او را ترک و بمنازل خود باز گشته و برخی در سمرقند و فرغانه و تخارستان و جاهای دیگر پراکنده شدند. صاحب دبستان المذاهب از زرتشتیانی صحبت میدارد که با سمرقند و فرغانه ارتباط داشته‌اند. هجرت زرتشتیان یا پارسیان از قرار معلوم دو جانبه بوده یکی بطرف شمال شرق و یکی بطرف جنوب.

کشوری که فیروز حکمرانی میکرد تزی کیک TZI KEEK نامیده شد. بقول صاحب ایراننامه ایرانیانی که با او بودند و یا بعدها با و پیوستند تازیک یا تاجیک نامیده شدند و بگذشت روزها فارسی زبانان آنجا گشتند. کشور تازیک یا تزی کیک در شمال شرقی افغانستان کنونی و اکنون جمهوری تاجیکستان شوروی نامیده میشود. فیروز در شهر چین کینگ یان Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ اتفاقی پیش آمد که دولت وقت پیشوا دینهای آن سرزمین را بگرفت و معابد شان را خراب کرد و ضمناً" آتشکده‌ها نیز از میان رفتند.

در نامه‌های تاریخی چین نامه‌ای بنام "تانک" که بخاندان شاهی تانک مربوط است در مورد ارتباط چین و ایران نیز اشاره مختصری شده است، میگوید که فیروز پسر یزدگرد در سال نخستین لونصو (۶۶۱ م) از دربار چین یاری خواست. خاقان وان منگ یوان Wangmingyuvan نام بفرمانده استان لون چاو Lunchow بنام نان تیان Nantian دستور داد که با فیروز همراهی کند و در شهر جی لن Jinlin حکومتی تشکیل داد و فیروز را فرمانده آنجا نمود. فیروز در آنجا فرمانروا بود و بدولت چین باج میداد. پس از چندی بدربار چین رفت و با حترام پذیرفته شد و رتبه سرگرد دست یافت. در سال سوم نیفونک (۶۷۸ م) خاقان بسپهبد فوی هینک شیان Fuihingsian فرمان نوشت که فیروز را با سپاه کافی با یران برساند و تا شهر انشی Anshi پیش آمده و در آنجا توقف کرد و فیروز تنها پیش رفت ولی در خود تاب مقاومت با عربها ندید بتخارستان

بازگشت ودرآنجا بیست سال ماند. همراهان او چندین هزار تن ایرانی بودندکه بمرورکم شدندوپراکنده گشتندوادرسال دوم چن لونک بارديگردرسال ۷۰۸ میلادی بدربارچین رفت ولقب سرگرددست چپ یافت. پس ازچندی درپایتخت چین درگذشت. برخی ازهمراهانش آنجابماندند. چنین است آنچه درنامه تانک قدیم نوشته شده ودر تانک جدیدنیزبااندک اختلافچنین آمده:

خاقان تانک کاوچونک بسبب دوری حدودایران ازچین ازمقاومت بااعراب خودداری کرد. فیروزتاسال ۶۶۱ م درتخارستان ماند. بارديگرازخاقان یاری خواست. خاقان بازحاضرنشدبا عرب بجنگدولی فرمان نوشت که فیروزجائی رادرحدود ترکستان برگزیندتادولت چین باوواگذارکند. فیروزمحلی رابرگزیدوشهری بنام جی لن باوواگذارشد. چندی پس ازیافتن رتبه سرگرددست راست درچین درگذشت.

نرسی دوم پورفیروز ۸ر۷۰۷-۶۷۸ م

نرسی بزبان چینی Niniash نی نیاش یا Nihihsheh نی هیشه نوشته شده زمان درگذشت پدردردربارچین بماند. پس از ۸ یا ۹سال درسال ۶۸۷زمان خلافت عبدالملک مروان با میداستردادکشورتخارستان بآنسرزمین آمدوبیش ازبیست سال درآنجا بگذراندودرسال ۸ ر۷۰۷بچین بازگشت ودراندک وقتی درهمانجا درگذشت. اگرحین رحلت پدر ۲۰ ساله یا۲۵ساله بوده بسن ۵۰رسیده باشد. مورخین چین باختصارازاوسخن رانده اند. بیش ازاین اطلاعی ازاودردست نیست.

پشنگ (پوشن هو Pushan huo -/۷۰۸)

نرسی دردربارچین بودودر۶۷۸خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه اوکردتااگربتواندکشورخویش راپس ستاند. ولی سردارچین تاشهراتشی آمده ،مصلحت ندیدکه پیشتربرودونرسی تنهابتخارستان شتافت وبیست سال چنانکه گفتیم درآنجا ماند،تااینکه همراهانش ازپیش رفتن بسوی مرزایران ناامیدشده پراکنده گشتند. نرسی درسال ۷۰۱ درسلطنت چن لونک بدربارچین رفت ولقب سرگرددست چپ ازدربار خاقان یافت وهمانجاتاآخرعمربماند.

ازفرزندانش یکی بنام پوشن هو(پشنگ) درسال ۷۲۲ خودراپادشاه ایران نامید ودر۷۲۸/۲۹ شاهزاده ای بنام خسروکه ازنوادگان یزدگردبوده ذکرش آمده است ودر ۷۳۲ شاهزاده ای که نام اومعلوم نیست خویش راشاه ایران میخواند. یکتن کشیش نستوری مسیحی که بزبان چینی نام اوراکی لی Kili نوشته اندازجانب او بسفارت بدربارچین رفت. باین ترتیب دودمان ساسان تقریبا" ۸۰ سال پس ازیزدگرددراستردادتاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده آن خانواده بایدباخلیفه هشام بن عبدالملک معاصر باشد.

بنابرروایت چینی‌ها ،کیش زرتشتی درنخستین سنه مسیحی درایالت کانسو Kansu

وجودداشته ولی شکی نیست که پس ازورود یزدگرد بمرز چین عده‌ای اززرتشتیان ایران بفرغانه و مرز چین هجرت کرده‌اند ونژاد آنها تا امروز در آنجا یافت میشوند و کیششان مانند کیش زرتشتی دارند و معلوم نیست که اصلا" آن دین مانوی است یا زرتشتی است. تا پدید شدن سلاله سامانی در تاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود.

(نقل از ایرانناهه عصر سانیان ص ۳۷۸-۳۷۴)

نوادگان یزدگرد

صاحب ایرانناهه در مورد نوادگان یزدگرد چنین مینویسد که گفته‌اند دارا پسر یزدگرد دختری داشت که بیکتن از یهود بنام بوستانی ازدواج کرد و پس از بوستانی میان فرزندان او که از شکم مادران دیگر بودند در باره میراث منازعه شد و فرزندانی که از دختر دارا داشت کنیززادگان شمرده شدند. اشخاصی نیز در زمان خلافت اموی و عباسی خودرا ازنژاد سامانی معرفی میکردند و برخی را مورخین متملق بخانواده ساسان نسبت داده اند. ازجمله سبکتکین که بگفته نویسنده تاریخ فرشته فرزند جوفان پورقرابچکم پورقزل ارسلان پورخرامان پورفیروز پوریزدگرد است. ولی پورفیروز و فرزندانش نبایستی نام ترکی داشته باشند. زیراکه ایرانیهای آن عصر بویژه خانواده شاهی بایرانی بودن تعصب داشتند و نام فرزندانشان بایرانی میگذاشتند، چنانچه دیگر فرزندو فرزندزادگان فیروز که در چین تولد شدند و آنجا نشو و نما کردند نام ایرانی داشتند. احمدبن سهل سپهسالار سامان نیز خودرا ازنژاد کامکار پوریزدگرد معرفی میکند و همچنین دوتن ازشاهزاده خانمها دراین شهر بودند یکی بنام بابونه و دیگری بنام تهمینه که بدست مسلمین اسیر شدند، مگویند اینها دختران مخدج نام پسر یزدگرد بودند. تهمینه بنوشکان نام شخصی ازدواج کرد و بابونه پیش از ازدواج وفات کرد. تاکنون در فرغانه و مرز چین اشخاصی باشند که نیاکانشان ازخانواده ساسان یا ازنژاد بزرگان و دهقانان باشند که در خدمت یزدگرد از ایران هجرت کردند

الوهن A-lo-han شاهزاده ایرانی درچین

سیکی Seaki صاحب کتاب The Nestorian Monumentin China درصفحه ۲۵۷ کتاب خویش در مورد احترامات یکی از شاهزادگان ایرانی درچین که سنگ نبشته‌ای بیادگار او ساخته شده، چنین مینویسد: "کتیبه‌ای بیادروانشاد فرمانده بزرگ ایرانی و سپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانک Ta'ng درسنگ نقرگردیده سپهبدی که دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun ودرجه شنگ چوکائو Shang-Chu-Kuo مرا دنخستین ستون شاهنشاهی میباشد.

بنای این سنگ نبشته بیادگار الوهن A-lo-han شاهزادهٔ اصیل ایرانی و نامورترین مردم تمام قبیله میباشد. چون در دورهٔ هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱-۶۵۱ م) زمان پادشاهی فغفور کائوتسنگ Kao-Tsang از خدمات گرانبها و کارهای برجسته این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفوررسید، با ارسال چاپارمخصوص، اورا بکاخ خویش دعوت نمود. (دوواژه ناخوانا) بورودشاهزاده درپایتخت، فغفورچین اورا بسپهبدی سرافرازفرمودومسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را باوواگذارکرد (یک واژه ناخوانا) وبعنوان سفیرمخصوص بقبایل تبت، افرایم Ephraim وشهرهای دیگرگسیل داشت. درمرزغربی افرایم یادگارسنگی برافراشته شده که هنوزبرجاست واصول تعلیمات دینی قبایل وحشی برآن نقرگردیده است. قبایل مذکوراینک صلح جوو درآرامش وامنیت زندگی میکنند.

این‌ها نیست مگربواسطهٔ کارهای برجسته وراهنمائیهای خردمندانه شاهزاده ایرانی، سپهسالاربزرگ که برآن قبایل فرمانروائی میکرد. چندین قبایل بیگانه را دعوت وسازمان گاردشاهنشاهی را تشکیل ولشکرهای کشوررا منظم، ومرتب نمود. بنابراین خدمات گرانبهای اوبکشوروفرمانروای آن متنوع میباشد

بردیوارهای چی بین کو Chi-bin-ko که تالار کاخ شاهنشاهی است وفغفوران چین تمثال ۱۱نفرازمردان نامورراد رآنجا درسال ۵۱ میلادی نقش کرده‌اند وآنرا کاخ جاویدان سده اول مینامند، نام اوبرای همیشه نبشته میگردد، شایسته است دانش بیما واستعداد عجیب اوبراین سنگ نقرگردد. بیقین نام اوبایدد رتالاریون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان کاخ شاهنشاهی) نیزثبت گرددوبیادگاربماند.

این شاهزاده در۸۵سالگی درماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی درمنزل شخصی درهونان فو Honan fo ناگهان درگذشت. روزاندوهگینی بودکه ما این سپهبدوپیشوای قبایل راازدست دادیم. هنگامیکه اودرگذشت نسیمیکه بربالای کوهها میوزید، بیش ازهمیشه آه دردناک میکشید. آفتابی که برما میتابید از وسط ابرها بیشتراندوهگین بنظرمیرسید. حتی پرندگان نیزدرآن روزغمناک درگذشت اوازنغمه‌سرائی بازماندند. بنابراین چطورما میتوانیم ازباریدن اشک ازدیدگان جلوگیری کنیم. درختکاج ازبی آبی درزحمت است وتحمل سکوت حوضهای بی آب بسیارسخت. چنین بودا حساسات کسانیکه درآن روزغم بارآرامگاه ابدی اوبه تشییع جنازه رفتند. وای بحال آنروز.

چه شدکه شاهنشاهی ازهم پاشید

صاحب ایران ازآغازتا اسلام گوید "عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را دردست خودگیرند. استبداد ورقابتهای شدیددراطراف تاج وتختکه قدرت آن بمرورضعیف میگردیدوپس ازهمه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعه ایرانی رالرزانیدودرشهرها وقصبات خون جاری کرد، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی درهمان زمان که وی درنظرجهانیان باوج قدرت خودرسیده بوددست بهم دادند.

ضربات قاطع ازسوی دشمنان ایران که مدت چندقرن قوای آن را فرسوده کردندوارد نشد.

"پس از مرگ شاپوردوم دوره‌ایست که بیش ازیکقرن طول کشیده، دراین مدت شاهان فاقدشخصیت برتخت سلطنت جلوس کردندودراین دوره بین آنان واشراف که با روحانیون مقتدرزرتشتی متحدبودندمنازعات برقراربود. نجبای عالی رتبه، با وجودهمه موازینی که موسسات شاهنشاهی برای محدودکردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند، براثررسوم جاری بعض امتیازات را حفظ نمودندوبعلت موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی درمیان ایشان نفوذشان روبازدیادگذاشت. قدرت پادشاه که براثرمخالفت منظم نجبا ضعیف شدبدواجازه تعیین جانشین خویش را چنانکه درزمان نخستین شاهان ساسانی معمول بودنمیداد. دراین دوره طولانی، ایران بصورتی سلطنتی افتخاری درمیان افراد خاندان ساسانی درآمدوبراثراختلافات بین دسته‌ها طرفداردا وطلبان متعددقطعه قطعه شد.

"مجلس مباحثه ومناظره‌ای بین روحانیون زرتشتی ،مسیحی ومزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب وقتل عام شدندکتابهای آنان سوخته وثروت ایشان ضبط ونهضت مزبور خفه گردید. اما افکارآنان بعدها تبلیغ شدومخفیانه دوام وانتشاریافت. نیم قرن بعدپسرخاقان بزرگ ترکان غربی درراس فقراومحرومان قرارگرفت وواحه بخارا را تصرف ونجبا وبازرگانان ثروتمندرا مجبوربفرارکرد. معهذا فتح اوچندان نپائید. عصیان مزبورسرکوب شدوموجدآن وحشیانه اعدام گردید.

"مرگ آخرین شاه بزرگ سدی راکه خسروپرویزازقدرت وقساوت برای مخالفت با هوی وهوسهای مالکان بزرگ یافرماندهان نظامی برپاکرده بوددرهم شکست. کشور بعلت جنگها ،مالیات وستم خردشده ،دراموا ج رقابتها وهوسها غرقه گردیده بود. شاهزادگان فقط ملعبه‌ای دردست دسته‌ها بودند. تاج برسرمیگذاشتندتا چندماه بعد کشته شوند. چون مردکم آمدزنان را برتخت نشاندند. فرماندهان بزرگ قشون نیز با تکاء سربازان خودیا همراهی رومانیان شرقی درصددتصرف تاج وتخت بودند .هرچند ازخاندان ساسانی نبودندوهیچحقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی که تقریبا"همه آنان ازبین رفتند، چندان نادربودندکه درسال ۶۳۲ م برای نصب شاهی جدیدناگزیرشدندشاهزاده‌ای رادراستخرپیداکنندودرهمان شهرتاجگذاری کردند، امادیربود. شاهنشاهی که سازمان نظامی آن امتحان خودراداده بودند، بسبب همین قشون تجزیه میشد. زیرافرماندهان که حکام ایالات بودندناحیه حکومتی خودرا بمنزله تیول خویش میپنداشتند. این بوجهی تعجب آورهمان حالت شاهنشاهی رادرزمان آخرین پادشاه هخامنشی وتسلط شهربانان بخاطرمیآورد. شاهنشاهی خرد

شد و بشکل مجموعه ممالک کوچکی درآمد که مورخان اسلام مشخصا نام آنها را یاد میکنند.
هیچ قوه‌ای نتوانست این نشاء را دفع کند و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تاسیس شده بود هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست بوجهی موثر تاج و تخت لرزان ساسانی را که اعتبار آن کاسته شده بود حفظ کند. همه چیز بر اثر حمله سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیرمتمدن) از پای درآمد.

"در ایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که از زمان هخامنشی ببعد محفوظ ماند. وضع ملوک الطوایفی ایشان میراث مستقیم عهد پارت بود. در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد. ساسانیان درحالیکه این گروه را پذیرفتند مساعی خود را برای تخفیف قدرت آنان بکار بردند. درنتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم محدود گردید. اما در زمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرو اول یعنی تا مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات و ضعف، مجددا قدرت خود را باز یافت ولی در زمان دو پادشاه اخیر سلسله مزبور باز رو بضعف گذاشت. اشرافیت مذکور در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست. محقق است که قدرت آنان در سراسر ایالات نافذ بود و روستائیان آنها میبایست علاوه بر آنچه که بخزانه سلطنتی میدادند بایشان هم مالیات بپردازند. درعوض این سرداران بزرگ مقام سلطنت را با قوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند".

سهم بزرگ ایرانیان در پیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش از آنکه در زمان انوشیروان کشور یمن بتصرف ایرانیان درآید، بازرگانی شبه جزیره عربستان تحت تاثیر بازرگانی ایران قرار داشت. گذشته از شهرهای ساحلی مانند جده، در دو شهر مکه و مدینه گروهی از ایرانیان میزیستند. کاروانهای حجاز تا شهر حیره نزدیک تیسفون آمد و رفت میکردند. استان بحرین در مشرق عربستان قرار داشت که از خلیج کاظمه نزدیک کویت امروزی آغاز میگردید و در کناره‌های غربی خلیج فارس تا به مزون که امروز عمان گویند دامه داشت تاریخ عربی فرمانروای این استان را سطرون یا ساطرون نوشته‌اند که صورت شکسته واژه خشترپاون یا شکل یونانی آن ساتراپ یا صورت فارسی امروز شهربان است و نماینده آن است که در روزگار اشکانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده و جنگهای اردشیر بابکان در کنار خلیج فارس تصرف این استان است. مردم شهرهای این استان، هگر یا هجر یا هاجر که امروز الاحساء گویند و خط که القطیف نامند و دارا ن یا دارین، سده‌های بسیار پس از اسلام بفارسی سخن میگفته‌اند.

گرداگرد شبه جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیان میزیستند و در شهرهای داخلی آن مکه، مدینه و طایفه گروهی ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی، مهر و زروانیان سکونت داشتند و بعربی آنها را دهری میگفتند. در زمان پادشاهی انوشیروان پس از آنکه حبشیان از یمن بیرون رانده شدند، چندین هزار خانواده های ایرانی در آنجا نشیمن گرفتند و اعراب آنها را ابناء الاحرار یا آزادگان میخواندند.

باید دانست چون عربستان جای دورافتاده ای از مراکز تمدن و سیاست بود، پناهگاه امنی برای فراریان و مغضوبان آن مراکز بشمار میآمد. خواه این فراریان بسبب ارتکاب جنایت در تعقیب و پیگرد بودند یا بواسطه باورهای دینی مانند مانویان و مزدکیان. نفوذ بعضی از باورهای دینی مزدکی در مسایل مالی فقه در صدر اسلام بدیده میآید. اگر در مباحثه های اباذر غفاری با عثمان و معاویه دقت شود دیده میشود تحت تاثیر افکار اجتماعی مزدک قرار داشته است.

صرف نظر از سلمان و شاپور که پیش از هجرت در مکه درگذشت و سالم وابسته به ابوحذیفه انصاری و دیگران که همه در جنبش اسلام دست بسزائی داشته اند ایرانیان مقیم یمن و بحرین بیشتر از خود عربها کوشیده و موثر بوده اند. یمن در زمان پادشاهی انوشیروان بطور مستقیم تحت سلطه ایران درآمد و نزدیک به پنجهزار سرباز ایرانی بفرماندهی فرخزاد پور نرسی ملقب به وهریز در آنجا نشیمن گرفتند و در دنباله آنان گروهی از بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران ایرانی نیز بآنجا مهاجرت کردند.

چون ندای پیمبری رسول اکرم بایران رسید خسرو پرویز به باذان که در آن زمان در یمن فرماندار بود دستور میدهد کسی که در مدینه ادعای پیغمبری دارد به پایتخت گسیل دارد. باذان گذشته از اینکه فرمان نمیبرد، خودش با خره خسرو، دادویه و پیروز دیلمی مسلمان میشوند و پیغمبر فرمان حکومت یمن را بنام باذان صادر میکند و یمن بدون جنگ بتصرف اسلام درمیآید. علت این واقعه را بهیچ وجه نمیتوان بی سابقه و معجزه آسا دانست. بیشک گفتگوهای نهانی و پشت پرده درازی طی چندین سال وجود داشته است تا در سال ششم هجری پرده از روی کار برافتاده.

در گوشه و کنار عربستان در میان عشایر گوناگون، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند از جمله ایشان مردی بود از یمن بنام عبهله که او را اسود میخواندند. کار اسود در یمن بالا گرفت و بیشتر عشیره های یمنی بویژه عشیره کنده از اسلام برگشته پیرو او شدند. اسود بشهر صنعا حمله برد و با ایرانیان و مسلمان جنگید و شهر را متصرف شد و باذان در جنگ با او کشته گردید. و زن باذان که خواهر فیروز دیلمی نوهٔ وهریز است و در کتابهای عربی بنام مرزبانه یاد گردیده باسارت اسود درآمد که در کاخ غمدان مسکن گرفته بود.

ایرانیان که مسلمان شده بودند برعکس عربها از اسلام برنگشتند و تحت رهبری فیروز

دیلمی و دادویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردند و از مدینه کمک خواستند. اما پیش از
آنکه کمک برسد با یاری مرزبانه که در کاخ غمدان نزد اسود بود این مرد را بکشتند و بار
دیگر یمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروز دیلمی و دادویه نهانی به مرزبانه پیغام
میفرستند که در شب معینی در راهرو زیرزمینی کاخ را بازگذارد و در اطاقی را نیز که
اسود میخوابد باز بکند و او را مشغول سازد. فیروز با همراهان در شب موعود وارد کاخ شده
او را بدیار نیستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را در زمان پیغمبر اسلام سی بخت نوشته اند و از شگفتی
تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیاری با حجاز دارد و میان آنها ریگستان بسیار
گرمی واقع است چگونه بدون جنگ در تصرف دولت اسلام درآمده است، و بگفته بلاذری در
فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی از این استان در زمان پیغمبر بمدینه رسیده است.
آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین با همه دوریش از حجاز، بی‌هیچ مقدمه و زمینه چینی
قبلی از ایران جدا و بتصرف مدینه درآمده باشد.

از عجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جنابی که تبار خود را بساسانیان
میرساند بحرین را بی جنگ تصرف کرد و حکومت قرمطی را که نوعی مزدکی بوده در آنجا
تاسیس کرد و شهر هگر یا هجر یا الاحساء را پایتخت خود قرار میدهد. این حکومت چنان
نفوذ خود را بر شبه جزیره عربستان میگستراند که تا شام و حجاز لشکر میکشد و مکه را گرفته
حجرالاسود را کنده به الاحساء میآورد و بیست و اند سال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش
خلیفه فاطمی مصر با گرفتن پولی گزاف آن را بمکه باز میگرداند.

جنگ قادسیه

بیگمان در جنگهای نخستین اسلامی، گروهی بسیار از ایرانیان تازه مسلمان
شرکت داشته اند و در همه جا ستون پنجم بوده که زمینه را برای چیره شدن هواخواهان حکومت
جدید آماده میکرده اند. این ستونهای پنجم از یکسو مانویان و مزدکیان بوده اند که
نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی کینه سختی در دل میداشتند. از دیگر سو عیسویانی
بودند که افزون بر دشمنی نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی زرتشتی، کینه جنگهای
ایران و روم و گرفتن صلیب را تا آن روز از دل نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقاتی و صورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی از عوامل پیشرفت
اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع ولو کان غاصبا یعنی کشت از آن کشاورز است هرچند
که غصب شده باشد. هرمز پور انوشیروان در گفتار خویش هنگام تاجگذاری این نکته را
آشکار میکند که هرچند پدرش در ریشه کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تاثیر اندیشه های
اجتماعی مزدک در میان طبقات پائین اجتماع از میان نرفته بوده و چون آتشی در زیر
خاکستر، منتظر زمان مناسب وزش باد بوده است و این باد در بیابان قادسیه وزیدن
گرفت.

درجنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری ، گروهی از اسواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنبال این افسران سربازان دیلمی وسربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را می‌پذیرند . هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخابیه در شهر کوفه در قیام مختار پسر ابوعبیده ثقفی و پیکارهای ابراهیم اشتر دخالت موثر داشته اند . گروهی دیگر در بصره نشیمن گرفته اند در جائی که بنام حی الاساوره معروف بوده است . رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس وخراسان همین اسواران بوده اند .

بهترین دلیل درستی گفتار بالا ، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمزان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند . نام فرماندهان در کتابهای عربی " سیاه اسواری " نوشته شده است وگاهی نیز عنوان آمده است . یزدگرداین مردرا با هفتاد افسر والامقام دیگر در راس سیصدتن با صفهان فرستاد تا از نقاط بین راه هرچه بتوانند سرباز فراهم کند و بخوزستان برود و از پشت سر بسپاه مسلمانان بتازد .
بلاذری بغدادی شرحی دراین زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست و او را با سیصدتن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند با ستخر فرستاد و با و فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می‌پسندد برگزیند . یزدگرد بدنبال سیاه با ستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابوموسی محاصره کرده بود . سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابوموسی شوش را گرفت . سیاه همانگونه ماند تا عماریاسر بکمک ابوموسی رسید و شوشتر را گرد فرو گرفتند . سیاه در جائی میانه رامهرمز وشوشتر اوا زماند . در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید . پیشگوئی میکردیم که این مردم براین کشور چیره خواهند شد و ستوران نشان در کاخهای استخر سرگین اندازند . چنانکه می‌بینید کار ایشان در پیشرفت است . برای خود چاره ای اندیشید و بدین ایشان درآیید . همه پیشنهاد او را پذیرفتند و شیرویه را با ده تن نزد ابوموسی فرستاد با او پیمان بست ومسلمان شد . شیرویه اسواری پس از مرگ زیاد بن امیه زنش مرجانه را بزنی گرفت وکاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای او ساخت .

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته های تاریخ درشرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید رواست ، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است . در نهاوند بگفته ذبیح بهروز و مشاهده شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۵۰ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جا دهد . دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم درحال پیشرفت بعقل سلیم درست نمیآید . تاریخ اعثم کوفی درمورد

جنگ نهاوند و روحیه قوی ایرانیان چنین مینویسد :

" از ری وسمنان و دامغان و مضافات آن با بیست هزار مرد، اهل همدان و اصفهان با ده هزار مردان کار، از قم و کاشان بیست هزار، از فارس و کرمان چهل هزار، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۱۵۰ هزار سوار و پیاده از مردان کار و ابطال و سرداران نامدار از هر شهر و هر موضع در نهاوند مجتمع شده اند و هفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند وچهار کس از ملوک عجم بر آنان امیرند، چون ذوالحاجب بن حداد، سفار بن خورزاد، جهانگیر بن برزو، سروشیان بن اسفندیار. " (در جای دیگر نامها را ذوالحاجب فیروزان بن هرمز، سروشیان بن اسفندیار، جهانبد بن فیروز و سفار بن خورزاد نوشته است.)

در روز اول جنگ نعمان بن مقرن المزنی امیرلشکر عرب در جنگ کشته شد، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت او نیز کشته شد. سپس سوید بن مقرن برادر دیگرش علم برگرفت او نیز سخت مجروح شد. سپس حذیفة الیمانی امیرلشکر شد. روز دوم جنگ مبارزی از اسوره فرس بیرون آمد، بر اسبی بلند نیکو نشسته، در میان دو صف بایستاد و پادشاهان عجم را بستود و گفت منم بوران پسر گودرز، آیا کسی در میان شما هست بیرون آید. مسلمانان لاف و گزاف او شنیده بجنگ او مبادرت ننمود. بوران بلشکر مسلمانان حمله آورد و از یک جانب بجانب دیگر بیرون شد و خود را در صف مسلمانان انداخت و مردی را از پشت اسب برود و بلشکرگاه خود برد تا او را کشتند. پس بازگشت و میان دو صف بیامد مبارز خواست چون او را اجابت نکردند نوبت دیگر بلشکر اسلام حمله کرد و یکی را ربوده از جانب دیگر به لشکر خود آورد. چون سوم بار بر لشکر مسلمانان حمله آورد و خواست همان کند که کرده بود، عمر بن معدیکرب از پی او در تاخت و صمصام خویشتن بر فرق او فرود آورد چنانچه از خود گذشته سرش را بشکافت تا بسینه او رسید. بوران از اسب در افتاد و جان بمالک دوزخ سپرد. چون بوران کشته شد، لشکر فرس حمله آوردند و نزدیک بصفهای مسلمانان آمدند و تیرباران نمودند و خلقی را مجروح کردند. چون کفار بر تواتر تیر میانداختند و هیچ خطا نمیکرد، مسلمانان خسته شدند. "

مورخان اسلامی مینویسند که در روز سوم جنگ در حالیکه لشکر اسلام عقب نشینی میکرد سپاهیان ایران از معرکه روی برتافتند و همگی چون باد صرصر بشهرهای خود گریختند. منظور آنان نشان دادن جنبه کرامات اسلامی است. وحقیقت ندارد. شکست ایرانیان را باید از ستون پنجم دانست. توده های ناراضی از جبر دهقانان و موبدان عامل اضمحلال سلطنت وخالی بودن کشور از شاهزادگان و سرداران مجرب بود که بدست پادشاهان جان باخته بودند.

نفوذ اسلام در گیلان

در اوایل خلافت عباسیان اسلام در بین دیلمیها رخنه کرد. با وجود این ابداً از عباسیان اطاعت نمیکردند. از آن پس که دیلمیان، یعنی گیلانیان علیا خلافت خلفا

را قبول کرده بودند، گیلانیان سفلی کاملا" استقلال داشتند. هرکس مورد آزار و غضب خلفای بغداد دوری واقع میشد پناه بگیلان میبرد و بگیلانیان ملتجی میشد و.....برای اولاد و اعقاب امیرالمومنین علی ع که بطور پیگیر از طرف امویان و عباسیان در اذیت و آزار بودند پناهگاه خوبی بوده است. امروز قبرهای فراوان آنها در شهرها و قریه ها و جنگلهای گیلان دیده میشود. همین اولاد و اعقاب علی بودند که دین زرتشت و اسمعیلیه را کم کم به تزریقات خویش از بین بردند بیشتری از تکایا و مقبرهای آنها در جاهائی واقع شده که معابد زرتشتیها بوده است.

بگفته صاحب جغرافیای گیلان م لاهیجانی، در زمان سلجوقیان در ایران، درگوشه و کنار گیلان آئین اهورمزد بود و چند معبدکی از آنها بود. لیکن شیخ الجبل در الموت ظهور کرد و باقیمانده گبرها را بمذهب اسمعیلیه دعوت کرد و یا آنها را از گیلان بیرون کرده و یا بقتل رسانید.

"بسیاری از بقاع و تکایای گیلان روی معابد آتش پرستان واقع شده است که سند تاریخی محسوب است مثلا "در مسجد بزرگ لاهیجان یکی از شبستانهای آن هنوز بطاق بزرگ و کبیر موسوم با سم قدیم خود باقی میباشد."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان پس از پایان دولت ساسانیان

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان "بزرگان ایران در ادوار گوناگون و هنگام خطر در تبرستان پناه میگرفتند. چنانکه رستم زال پس از آنکه بدست اکوان دیو در دریای قلزم (بحرخزر) افتاد بساحل تبرستان رسید و مردم آنجا او را پذیرائی شایان کردند. سهراب پسر او پس از جستجوی زیاد پدر خود را در محلی بنام لیکش درروبیان یافت که میدان پیکار آنها بود و در همانجا کشته گردید. بستام از ترس خواهرزاده خویش خسرو پرویز که درصدد قتل او بود به تبرستان گریخت و در آنجا دم از استقلال زد و سکه بنام خود ضرب نمود و بواسطه غدر و بیوفائی گردویه زن خود و خواهر بهرام چوبین کشته گردید. در زمان ساسانیان پادشاهی بنام سلیان به تبرستان پناه جست و کاخی بنا کرد که بنام کیسلیان معروف گشت و بزبان تبری مرادخانه سلیمان باشد و این کاخ تا زمان مولف ۶۱۶ه برجا و سالم بوده."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان بنام اسپهبدان و استندارا ن معروفند که خاندان دابویه، غارنوندی، باوندی و پادوسبانی و زیاری باشند، برای دوری از زیادشدن حجم کتاب از شرح کارنامه آنها درمیگذریم و بنام و تاریخ فرمانروائی آنها بسنده میکنیم که تا سال ۱۰۰۶ه ادامه داشت.

اسپهبدان خاندان دابویه یا گاوباره

خاندان گاوباره از نسل جاماسب برادر قباد میباشند که بارمنستان گریخت و نوه او

فیروز گیلان را متصرف و دختری از بزرگان آنجا بزنی گرفت و صاحب پسری شد که بنام گیلانشاه[5] نامور گردید. پس از گیلانشاه پسرش گیل بپادشاهی برخاست و او سرخاندان گاوباره میباشد و ملقب به فرشواد گرشاه میباشد فرمانروائی او از ۲۵ تا ۴۰ هجری بیست پس از او دابو پسرش بجای پدر نشست و پادوسبان پسرکوچک او اسپهبد رستمدار و رویان گردید. در زمان پادشاهی پادوسبان و خلافت یزید بن معاویه شخصی که خود را برادر دستور دینیار معروف بسلمان پارسی میخواند برادر برمتن عهدنامه بنام فرخ بن شخسان یا برابر متن مجمل التواریخ ماهاذر بن فروخ بن بدخشان نامه پهلوی با ونوشته و سه عهدنامه را یکی بنام خودش از سوی پیغمبر اکرم و بخط حضرت علی و دیگری بنام شادپورخیرا ندراس از اولاد دستور آذرباد ماراسپند از سوی حضرت علی و بخط امام حسین و عهدنامه دیگر که سلمان فارسی از عمر بن خطاب گرفته بود دایر بر حفظ آتش روشن و اوضاع اجتماعی ایران و عدم تعرض برایرانیان برای نگهداری درگنجور آتشکده با ومیفرستد. رونوشت عهدنامه ولی و دومی دردست است بویژه رونوشت عهدنامه اولی را صاحب مجمل التواریخ نیز درکتاب خویش ضبط کرده است. اما رونوشت عهدنامه سومی دردست نیست. درمورد نامه مذکور در بخش استنادات فرمانروائی شهر اکم صحبت خواهیم داشت. مدت پادشاهی دابو ۴۰ــ ۵۶ ه اسپهبد فرخان یکم ملقب بذوالمناقب ۵۶ــ۱۰۱ ه اسپهبد دادمهر ۱۰۱ــ ۱۱۳ ه اسپهبد فرخان کوچک کربالی ۱۱۳ــ۱۲۱ ه اسپهبد خورشید ۱۲۱ــ۱۴۴ ه با مرگ اسپهبد خورشید خاندان دابویه بآخر میرسد.

صاحب تاریخ گیلان ترجمه محمدعلی گیلک چنین آورده "مذهب اسلام بین دیلمیها کمتر ترقی کرد. در اوایل خلافت عباسی بهیچوجه از آنها اطاعت نمیکردند و از آن پس با آنکه دیلمان یعنی گیلان علیا (گیلان شمالی) خلافت خلفا را قبول کرده بودند، گیلان سفلی کاملا" استقلال داشت. هرکسی که مورد غضب خلفای بغداد دوری واقع میشدند نزد گیلانیها محترم بوده و از وپذیرائی شایان میکردند. برای اولاد علی و فاطمه که از جانب عباسیها بخشونت با آنها سلوک میشد، درموقع زحمت و سختی، گیلان یک پناهگاه مطمئنی بشمار میرفت و در اینجا در قبال مجازاتهای سخت مورد احترام و محبت واقع میگردیدند و غالبا" مانند مهمان میزیستند. امروز قبر آنها فراوان درجنگلهای گیلان دیده میشود. همینها بودند که اصول زرتشت راکم کم از بین برده وجای آنرا برای اسلام تهیه میکردند. بیشتری از تکایا و مقبره آنان درجاهائیکه سابقا" معبد زردشتیها بوده ساخته شده است."

خلفای اموی ملل تابعه بویژه ایرانیان و زرتشتیان را بنظر حقارت و پستی مینگریستند و هرنوع شکنجه و آزار برآنها روا میداشتند. زیرا که ایرانیان خاندان علی را محترم میشمردند و مخصوصا" تبرستان پناهگاه آنها بود و غالبا" در قلمرو فرمانروائی اسپهبدان زرتشتی مانند

مهمان میزیستندوکم کم دربین مردم آنجا رخنه کرده اسلام را جایگزین دین زرتشت نمودند.

اسپهبدان غارنوندی

نژاد این خاندان به سوخرای پهلو میرسدکه یکی از خانواده های هفتگانه پهلو بودند. درا ردشیرخوره فارس نشیمن داشت وقباد را از سارت هیاتله رها بخشید اما رشک ورزان گوش قباد را نسبت با و مسموم کردندوقباد خدمات او را فراموش کرده بقتل آورد. فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودندوانوشیروان را درجنگ با ترکان یاوری کردند. انوشیروان از کرده پدر از آنها پوزش خواست وبا خودبایران آوردزرمهربرادربزرگ به سیستان رفت وغارن برادرکوچک تبرستان را برگزید. پادشاهی خاندان غارنوندی درتبرستان بسال ۵۷۰ میلادی آغاز میگردد.

اسپهبدغارن یکم ۵۷۰ – ۶۰۹ میلادی اسپهبدونداد یکم ۶۰۹ – ۶۶۰ میلادی مورخان اسلامی نام او را بغلط البنداد ضبط نموده اندمدت پادشاهی او را ۵۲ سال آورده اند. اسپهبدسوخرا ۴۰ – ۱۰۵ ه اسپهبدوندای دوم ۱۰۵ – ۱۵۰ ه اسپهبدونداد هرمزد ۱۵۰ – ۲۰۰ ه اسپهبدغارن دوم ۲۰۰ – ۲۰۲ ه اسپهبدمازیار ۲۰۲ – ۲۲۴ ه

اسپهبدان باوندی دسته اول

باوسرخاندان این سلسله پسرشاپورپسرکاوس فرزندبزرگ قباد است که او را بلقب پدشخوارگربفرمانروائی تبرستان منصوب نمود. خاندان باوندی منسوب باو است. آنها بسه دسته تقسیم شده اند. فرمانروائی دسته اول ازسال ۴۵ تا ۴۶۶ هجری ادامه داشت وآخرین آنها اسپهبدغارن دوم میباشد، اسپهبدان باوندی درکهستان پریم فرمانروا بوده اند. دراین مدت مردم کهستان وپادشاهانشان پیروکیش اشوزرتشت ودرراه وروش نیز پیرو نیاگان باستانی (دوره ساسانی) بوده ودرملیت ومذهب ورسوم وآداب ایشان درمدت پنج سده، اندک خدشه ای روی نداده است طبق سنن باستانی فروش زمین مزروعی قدغن ودفن مردگان بیگانه درگورستانشان ممنوع بود. صاحب کتاب حدود العالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ ه میگوید کوه قارن (مقصودکهستان پریم) ناحیتی است که مرا ورا ده هزار وچیز دهاست وپادشاه او را اسپهبدشهریار کوه خوانند (اسپهبدشهریار سوم) واین ناحیت است آبادان وبیشترمردم وی گبرگانندواززوزگار مسلمانی بازپادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باو است." فرمانروائی دسته دومی این خاندان از ۴۶۶ تا ۶۰۶ ه وبا اسپهبد حسام الدوله شهریار آغاز وکشته شدن اسپهبدشمس الملوک رستم پایان مییابد. فرمانروائی دسته سوم از ۶۳۵ تا ۷۵۰ ه وبا اسپهبدار دشیرآغازوبا اسپهبدحسن فخرالدوله بآخر میرسد.

اسپهبدان دسته اول :- اسپهبدباو ۴۵ – ۶۰ ه ولاش ازخاندان زرمهری ۶۰ – ۶۸ ه اسپهبد سرخاب اول ۶۸ – ۹۸ ه اسپهبدمهرمردان ۹۸ – ۱۳۸ ه اسپهبدسرخاب دوم ۱۳۸ – ۱۵۸ ه اسپهبد شروین ۱۵۸ – ۲۰۰ ه اسپهبدشهریار اول ۲۰۰ – ۲۱۰ ه اسپهبدغارن ۲۱۰ – ۲۵۴ ه اسپهبدرستم اول

۲۵۴-۲۸۲ه اسپهبدشروین دوم ۲۸۲-۳۱۷ه اسپهبدشهریار دوم ۳۱۷-۳۵۴ ه اسپهبددارای اول ۳۵۴-۳۶۲ ه اسپهبدشهریار سوم ۳۶۲-۳۹۷ه کتیبه پهلوی برج لاجیم سوادکوه برقبر اوست . اسپهبد سرخاب سوم ۳۹۷-۴۱۰ه اسپهبدغازن دوم ۴۱۹-۴۶۶هجری .

دسته دوم اسپهبدان باوندی هشت نفرند . دراین دسته اسپهبدانی هستندکه بظاهر مسلمانند اما باطنا"زرتشتی ودرپیروی راه وروش باستانی کوشیده اند . اسپهبدحسام الدوله شهریار ۴۶۶-۵۰۳ ه اسپهبدنجم الدوله غازن ۵۰۳-۵۱۰ ه اسپهبدشمس الملوک رستم ۵۱۰-۵۱۲ ه اسپهبدعلاءالدوله علی ۵۱۲-۵۳۲ اسپهبدشاه غازی رستم ۵۳۲-۵۵۸ه اسپهبدعلاءالدوله شرف الملوک حسن ۵۵۸-۵۶۷ ه اسپهبدحسام الدوله شاه اردشیر ۵۶۷-۶۰۲ه اسپهبدشمس الملوک رستم ۶۰۲-۶۰۶ کشته شدوسلطنت بدست مغول افتاد .

دسته سوم ازاسپهبدان باوندی :- درروزگاران هجوم مغول بایران رشته امورکشورداری مازندران بواسطه خرابیها وقتل عامهای فراوان که گروه خونریزوسفاک مرتکب میگشتندازهم پاشیده وپریشان بود . بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ملک حسام الدوله اردشیربن کینخواربن شهریاربن کینخواربن رستم بن دارابن شهریارکه اوراابوالملوک گفتندی درسال ۶۳۵ه خروج کردوسلسله کینخواریه راتشکیل دادکه دسته سوم ازخاندان باوندی میباشند . " شماره اسپهبدان این دسته به هشت نفرمیرسدوآخرین آنها ملک فخرالدوله بواسطه غدربرادرزن خودبقتل رسیدوباکشته شدن اوخاندان باوندی پایان پذیرفت . دوره پادشاهی آنها ۱۲۵سال از۶۳۵تا۷۵۰ هجریست . این دسته ازاسپهبدان که باحتمال قوی احساسات اسلامی آنها براحساسات زرتشتیگری میچربیده پایتخت خودراازساری که عبورومرورلشکریان مغول بودبآمل منتقل ساختندکه اکثریت مردم آن شهر ، بواسطه تسلط نایبان خلیفه وسادات درآنجابزی اسلام درآمده بودند . چون اسپهبدان نامبرده ازنسل باوازخاندان باوندی میباشندکه صاحب اقتدارگردیده اندنام شان رابامدت فرمانروائی درزیرمیآوریم .

اسپهبدحسام الدوله اردشیر ۶۳۵-۶۴۷ه اسپهبدشمس الملوک محمد ۶۴۷-۶۶۵ه اسپهبدعلاءالدوله علی ۶۶۵-۶۷۵ه اسپهبدتاج الدوله یزدگرد ۶۷۵-۶۹۸ه اسپهبدنصیرالدوله شهریاربن یزدگرد ۶۹۸-۷۱۴ه اسپهبدرکن الدوله شاه کیخسرو ۷۱۴-۷۳۸ه اسپهبدشرف الملوک بن شاه کیخسرو ۷۳۸-۷۴۴ه اسپهبدفخرالدوله حسن ۷۴۴-۷۵۰ه .

استنداران پادوسبانی

استنداران پادوسبانی ازنسل گیل گاوباره تاسال ۸۷۱ه فرمانروائی داشته اند . سپس بواسطه نفاق خانه برانداز داخلی ضعیف وزبون گردیدندتاآنکه درسال ۱۰۰۶ه بدست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند . رستم بهرام آبادان صاحب تاریخ تباهی فارسیان مینو " اولادپادوسبان تاسنه ۸۸۱ه دررستمدارورویان حکومت داشته اند . چندتن ازایشان از

آیین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاهی بواسطه حکام بنی‌عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان انقراض نمیگرفت . "

استندار پادوسبان یکم ۴۰-۷۵ه‍ ، استندار خورزاد ۷۵ - ۱۰۵ه‍ ، استندار پادوسبان دوم ۱۰۵-۱۴۵ه‍ ، استندار شهریار یکم ۱۴۵-۱۷۵ه‍ ، استندار وندا امید ۱۷۵-۲۰۷ه‍ ، استندار عبدالله ۲۰۷-۲۴۱ه‍ ، نخستین کسی است که بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام ، بظاهر با بحق اسلام پذیرفت و درسلک شیعیان درآمد و فرمانروایان علوی را درتبرستان شمالی برویکار آورد . استندار افریدون بن قارن بن سهراب ۲۴۱-۲۶۳ه‍ ، استندار پادوسبان سوم ۲۶۳-۲۸۱ه‍ ، استندار شهریار دوم ۲۸۱-۲۹۶ه‍ ، استندار هروسندان بن بندار دیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۲۹۶-۳۰۸ ه‍ ، استندار شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۳۰۸-۳۲۰ه‍ ، استندار محمد شمس الملوک ۳۲۰-۳۳۲ه‍ ، استندار ابوالفضل محمد ۳۳۲-۳۴۶ه‍ دو نفر از استنداران بالا و همچنان استندار عبدالله ظاهرا اسلام اختیار کردند ، بمناسبت نام اسلامی نباید مسلمان تصور نمود . چنانکه مازیار قارنوندی بدست مامون خلیفه عباسی آشکارا اسلام پذیرفت و بنام محمد مولی امیرالمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیار متعصب بود . همچنان علی بن العباس المجوسی پزشک عالیمقام زرتشتی درشیراز (درگذشت ۳۸۴ه‍) حدود ۷۵ سال پیش از ابن سینا شهرت خاصی داشت زرتشتی بوده . زرتشتیان هند نیز درروزگاران گذشته و هم اینک نامهای هندوان و نامهای دیگر بیگانه برخود نهند . استندار حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید ۳۴۶-۳۸۱ه‍ ، استندار سیف الدوله باحرب بن حسام الدوله زرین کمر ۳۸۱-۴۰۸ه‍ ، استندار حسام الدوله اردشیر بن سیف الدوله باحرب ۴۰۸-۴۳۳ه‍ ، استندار فخر الدوله نماور بن نصرالله بن سیف الدوله باحرب ۴۳۳-۴۶۵ه‍ ، استندار هزار اسب بن فخر الدوله نماور ۴۶۵-۵۰۵ ه‍ ، استندار شهرنوش بن هزار اسب ۵۰۵-۵۱۸ ه‍ ، استندار کیکاوس بن هزار اسب ۵۱۸-۵۶۰ ه‍ ، استندار هزار اسب بن شهرنوش ۵۶۰-۵۸۶ه‍ ، استندار زرین کمر ۵۸۶-۶۰۵ه‍ ، استندار شرف الدوله بیستون ۶۱۰-۶۲۰ه‍ ، استندار فخر الدوله نماور ۶۲۰-۶۴۰ه‍ ، استندار شهراکیم بن نماور ۶۴۰-۶۷۱ه‍ ، نامه پهلوی مهدی فروخ بن شخسان بپادوسبان یکم درزمان استندار شهراکیم بوسیله موبد برزین رام پور خورزاد پور اسفندیار بزبان محلی بسفارش استندار شهراکیم بزبان محلی ترجمه میشود .

فرزانه گرامی مانکجی لیمجی هاتریا ، پارسی هند که درایران برای بهبودی اوضاع اسفناک همکیشان خویش فعالیت مینمود ، بسال ۱۸۷۱ میلادی ترجمه نامه مبرده که با الفبای دین دبیره نوشته شده بود بدست میآورد و پس از برداشتن رونوشت آن با الفبا پارسی ، اصل نامه دین دبیره را با یک کتاب خطی دساتیر که تاریخ کتابت آن ۳۵۸ هجری است و بوسیله موبد نوبهار کتابت شده به بمبئی بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین

دبیرانجمن اکابرصاحبان پارسی بمبئی ارسال میدارد. (برای اطلاع بفرزانگان زرتشتی ص۶۹۵ رجوع شود).

نامه نامبرده که بفرمان استندارشهراکم بن نامارو چنانکه گفتیم ترجمه شده، برای ایمنی از آسیب روزگار و حفظ از نابودی درآخر این فصل میآوریم. چنانکه ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان ترجمه نامه تنسر موبدان موبد اردشیر بابکان ساسانی را که به گشنسپ شاه پادشاه تبرستان نوشته بود در کتاب خویش ضبط کرد و گرنه ما امروز از آن نامه و تنسر و گشنسب شاه و اوضاع آن روزگار بیخبر بودیم.

استندار فخرالدوله نامور ۶۷۱-۷۰۱ ه، استندار شاه کیخسرو بن شهراکم ۷۰۱-۷۱۲ ه، استندار شمس الملوک محمد ۷۱۲-۷۱۷ ه، استندار نصیرالدوله شهریار ۷۱۷-۷۲۵ ه، استندار تاج الدوله زیار ۷۲۵-۷۳۴ ه، استندار جلال الدوله اسکندر ۷۳۴-۷۶۱ ه، استندار فخرالدوله شاه غازی ۷۶۱-۷۸۰ ه، استندار عضدالدوله قباد ۷۸۰-۸۰۱ ه، استندار جلال الدوله کیومرث ۸۰۱-۸۵۷ ه، استندار ملک کاوس ۸۵۷-۸۷۱ ه، بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز سه شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه ۸۷۱ ه دعوت حق را اجابت کرد. وی از جانب سلطان محمد پادشاه مازندران و برادرش برای عرض تسلیت به پسر ملک کاوس و برادرش اسکندر بروز پنجشنبه ۵ ذیقعده موافق با اول آبان ماه قدیم ۸۷۱ ه متوجه کجور گشتند. "بنابرتاریخ بالا که میرظهیرالدین روز و ماه زرتشتی را با روز و ماه اسلامی میدهد شبو تیست که در آن روزگار یعنی قرن نهم هجری و ۸۵۰ سال پس از گذشته شدن یزدگرد نفوس زرتشتیان دربخش شمالی ایران یعنی تبرستان و مازندران و گیلان و گرگان بیشمار بوده و گرنه تاریخ زرتشتی در وقایع روزانه آنها ثبت نمیشد. پس از استندار ملک کاوس پسرش ملک جهانگیر بجایش نشست و تا سال ۹۵۴ ه فرمانروائی داشت و در همان سال مرد. پس از درگذشت او فرزندانش تحت حکم سلاطین صفویه فرمانروائی میکردند. خاندان استندار ان پادوسبانی بسال ۱۰۰۶ هجری بدست شاه عباس بزرگ صفوی برچیده شد و تمام تبرستان جزو قلمرو سلطنت آنها گردید.

نامه مهدی فروح بن شخسان

بنام یزدان

نامه اورخسرو دادگر پادشاه رستم دار نشان ندار از شاهنشاهان اویژه بادوسبان گاوباره ازبنده مهدی فروح بن شخسان.

نماز و ستایش دادار اورمزد رایومند که مان آفرید و ستایش او که بزرگ دادار و که پرستید په زراتشت اسپنتمان دین و دانش. سپاس او که دادار وهها و زینی که ایرهیم نه انیر، وهدین هیم نه

اکدین وآباداوعه وخشوران وخشورکه مان اژاهریمن گجسته پهریخته ، وپس درودمرترا
که نگهبان وهان وپاسداردین وه چاشیدارانی، دادار اورمزدت بورج وخروه خویش خجسته
وفیروزکرداره ایدون بادتراج
مراکام زین آهنجیدن آنکه مردم همیواجندکه ردان ودستوران وهیربدان ودین داوران
آن بوم وبر ، اژدستوردینیار آژرده ونه خشنودئدونفرین همی‌کرندوپه ریمنی همی‌نام
برندکه وهدین مازدیسنی وراه فرارون بهشته ودرونادگشته وهیارومنده ونا هکاران شده و
تازیان راا وعه دین آوری رهنموده ، پن اژشده‌ها وکنونه نه آگهندکه وی تاروژ ودردان
اژگیتی په این دین اورمزدنوترا ویگمان تربید ، اوعه خروه اویژه وهدین مازدیسنان
ایستید، پناهیم اوعه دادار زاهریمن گناه مینو .
نخست که ردان ودستوران وتره پدش گردندبها ماوران وشت ، محمدکیش آورتازیان اندر
سالاری بوهاله منذرتازی آنجا بید ، بوها له اژدانش ونگارش بهره اش نه بید ،اژدینیار
آرزوکردکه مردانش محمدرا آموزگاری کره ، وی هم پذیرفته اوراا ژپرمان دین وه دانش
وبینش وفرارونه بیاگاهانید .
دربا ردوم که اژوتره دستوران وشته په مهدینه آمدمحمدبالیده وبرشده وبوهاله کش سترگرده
اژگیتی وددرده بیذ . با نام فرزندی زنش راگرفته ، چیزوخواسته اش رابدست کرده با ابوبکر
وطلحه وعثمان وزبیروعبدالرحمن وعمروعماروبلال وابوذروصهیب ومقداد ودیگرسالاران
تازی که باگروه وشکوه بیدندبهم دادستانی په تارات چیزهای مردم تخشش کردی .
دستوردینیار ،محمدرابدیدبشناخت وکنشش دانست و ازآنش بازداشت وبیغون نهیدگه رهی
بنیادنهه تاتازیان که په ددان وخرفستران همی‌مانندا زبت پرستیدن گردانه وپه یزدان
پرستی آره وکاری کره کش نام ارجومندشوه، محمدخستووخشنودشده ازآن کنشنه زشت بگردید
وآنان بهیاره دینیاراژوستاووستاتیروپیمان فرهنگ پرمانهای آئینی راپه تازی پای
چم کردندوقریش رااورآن توختند .
درآغاز رای کشورستانی شان بسرنه ودین ایشان راروی روائی پدیدنه بید ، اما چون استاره
بهیاره شان بیدوبخت ازماروی تابید ، دستوران وهیربدان پرمان دادوفرارونه کنش
بهشتندودشمت ودژهوخت ودژهورشت گشتندوخدیوان وخسروان کشوررا براندا ختندورنه گجا
آن تا بتازیان رابیدوتوان که باخسروان ماکارزارکرنند .
هنگامیکه شاهنشاه مینوآرامگاه پرویزاوربادان تیره روان پیام کردکه محمدوهمدستانش را
اوعه درگاه فرسته ، اژپلیداندرونی خویش پدش درنساخته سخنان ناراست اوعه پادشاه
ننگاریده بگوشن وپتت آن تازی مرداژراه به نشدی وباتیغش میشمرد ، یا په شاهنشاهش گسی
میکردهنگامه بدینجانکشیدی .
وردستوران مرمردم کشوررا وتره نکرده ونیا زرده بیدند ، بچه ره مهتران ایران درنهانی با

عمرهیا ره‌کردی . ا زبدا ن مدا رکه‌ا زمردم کشورا ژدستورا ن‌خشنودپیدند ، تا زی سپه را اورهیچ مرزه‌نداد ی .
ورگجسته‌ما هوی سوری کش دا دا را ورمزدپا دا فرا ه‌کره‌یزدگردشهنشا ه‌را نکشتی ، تخت و تا ج ما مرتا زیا ن را که‌دا دی .چه‌نگا رم چو ن نیک وینم ویشترونا ه‌ا ژخودما ته‌وا ژسستی بخت ونا هیا ره‌ا ستا ره‌وپا دا فره‌کا رها که‌ا وعدا ین خوا ری ا ندریم .
چین ا ژین پیش بکیفربزه‌مردم که‌ا زجمشیدگشتندوا وعه‌بیورا سب‌تا زی پیوستندوبرا ی آ ن سترک برکشیده‌دا ورنا را ست‌سخنا ن را پا ک دا دا رسا لها ی درا زگیتیا ن را دراستم ا ندردا شت .
کنون هم ا ژونا ه‌وبزه‌دستورا ن سا سا نیا ن را نژا دبرا فتیدودروندا ن چیره‌آ مدند .
ا ت‌خوا نده‌بوت‌که‌ا ژا ین پیش هم ا ژنا را ستی دستورا ن ، ا یرا نیا ن را چه‌رنجها فتید هنگا میکه‌دا را ی دا را ب‌را کشتندشهریا ری ا ژ خا ندا ن کیا ن سپری شد . سا لها ا ین کشور بی فرا رونه‌وها ل ما ندتا بیگا نگا ن ا ورکشوردا ری برشدند . ا ژشا ها ن‌آ ن‌گروه‌یکی نـا پرما ن دین ا ورمزدکا رکردودخت‌خویش بزنی گرفت ، دستورا نش پا دا فره‌نکردندومروی را بـهیا ره‌شدند . که‌نوزجددینا ن را بروها ن هزوا ن همجا درا زه‌وا ژشومی آ ن نها ده‌نها د آ ن خا نوا ده‌ونام ونشا ن شا ن ا ژا سکندربربا دشد .
پنا هیم په‌یزدا ن ، شدآ نچه‌با یستی وشوه‌آ نچه‌شدینه نوزا یزدرا سپا س که‌تودرنشیم و خا ندا ن‌خویشی ووها ن را بفرّدا وربـهیا ره‌خودنگا ه‌میدا ری،خوا هم ا ژیزدا ن که‌تا دیـر گا هت بـمهروخوره‌خویش فیروزوبلندوبرتردا ره .
چین وینم که‌خروه‌با ا ین گروه‌هم نما نه ، چه‌دروستا تیریزدا ن وا جه‌که وپودحم تویم فرزام نودکا شمرندچم هودزسو فه‌نورکا وسروچیمام هودهام ها ثم هزتونا فـیوا مرفه‌رمدکا و نما یندله‌زا لدج .
نوزکه‌سا لها نا وردره ، نها ده‌که‌آ ئین گرشا ن هشته‌زیرپا وبربا دشده‌وا زنوبربستها گزا رده ، آ ئین گرشا ن هما ره‌ا ش وا ته‌ا زپیروا نش‌خوا سته‌مردم بکنکی ودژآ هنگی برندوا وربندگا ن یزدا ن بدی کرندورا درروزپسین ا ژدیکروخشورا ن شرمندگی با شدویزدا ن‌کیفرپرما یه ، با ا ین أ ینا ن ا ورنام آ ئین په‌برد ن ونا چیزکرد ن‌خوا سته‌مردما ن دست‌گشا ده‌وزنـدبـا ر شمرد ن‌کرفه‌گیرند ، شگفت‌ترا ینکه‌خودرا مسلما ن خوا نندوا ژخا ک مردگا ن هیا ره‌جویند آ نرا نما ژگزا رد ن سودا نندووا جندا رتنی ا ژبرفروشا ن‌تا زی کیش زنی با شوی ا زکیـش دیکروینه‌ومهرش ا ورد ل گیره‌شویش را تبا ه‌کره‌آ میزش با آ ن زن وی را با یسته‌وزندآ ورشوه .
وهم گوندبا هرکس‌که‌نه‌ا ژکیش ا یشا ن بوه‌رزم با یدا کرد ن ا را ورا بکشندگروشما ن نشیم شوندور خودتبا ه‌شوندهم په‌مینورسندوپدین نا را ست‌را ها وکا ست ا ندیشه‌ها چنا ن وتـره بنیا دکرده‌ا ند که‌آ هنجید ن نیا رم .

وچنان پدیدار که بدین نزدیکی بجز نامی از ایران نبمانه وواته هرمزان درست آیه
که چونش بگرفته په عمر آوریدند ، ویرا بتازی کیش توخت هرمزان نه پذرفت وبواج بلند
برآئین شان نفرین کرد ، بدین روی عمرخواستش برانداختن علی نگذاشت که ازنژاده
خسروانه کشتن سزاوارنه عمردرگذشت .
گفت چیزی توزتا بتووا هلم هرمزان ویرا نه آرزوئیدتا آبادسازه اورپرمان عمرهمه
ایران گشتندونا دیدند ، عمرهرمزان راگفت ویرا نی چهه آبادی توزتا بتوا رزانی دارم،
گفت توختمت آگاهانیدن که نیاگان من کشوررا چین آبادداشتندبوت که سالها ناوددرد
که اژوتره تازیان واین نهاده پستشان آبادی ای نیمانه .
اینک واته هرمزان بادیدشوه وآزرم مهان بااین زودی ازایشان رفته مهتران خودرا
همی‌شمرندووتره وبیدادهمی‌کرند محمدکه مرت همگان اژبربستهای وی پای بدرنهادند
عمربازمردم راپه تباهی وکشتن دادتا ازترس بازبدان کیش اندرشدند .
بااین درپرمان پرمائی خویش سزاواری فاطمه دخت کیش آورشان بربادداد ونابودنمود
ودراندربرش شکست وبچه اش بکشت وواته محمدراکه درگه مرگ برای علی واته بیدیاوه
دانست وبواج بلندواتهای محمدرا ژاژوبیهوده اشمرد وهم برهنمائی علی‌عثمان رابر
انداختند .
وهم معاویه که ازخویشان عثمان وپرمانگذارشام بیدا ورعلی‌که محمدراپوربرادرودامـاد
وجای نشین ومردی سخت دانا ودلیرونام آوربید . بشوریدوپه کشتن اندرداد . ویزید
پورمعاویه که بلندشدحسین وعباس پسران علی رابکشت .
واینک سخت اورهم اندرآشفته واژخودهمی شمرند ، بربست ونهادهائیکه آئین گرشان نهاده
شایسته بید ، ودرنامه که په نام قرآنش واجندواژسوی کردگار شمرندکه دینیارهم اندر
فراهم کردن آنش دستی بیده اژآئین بهی بسیارنیکه ووهه برشمرده ونوروزومهرگان و
گهنبارراسزیده و وخشوریزدان راستائیده چین کش واته بید بن دین یزدان اژوخشور
زراتشت است وخود محمدوعلی درهمه جا ازفارسیان ستایش کرده ، روشهای ماراسزیده و
گزیده چین کش واته باپیروان خودکه قوموا علی سیدکم بدعب الاعجام وهمش واته لوکان
العلم فی الثریا لوجده رجلا"من رجال فارس. پای چم آنکه همی ایستیدبرای مهان خود
بروش پارسیان واربوب دانش اندرآسمان رسه مر مردم پارسی را وهمیشه بدین نازیدی
کش زادن اندرگاه شهریاری خسرودادگربیده وبنیان نامه شان برسه چیزه .
یکی یزدان شناسی وآمیغی دانش که آنراپی هیچ گردش اژتیماروستاتیرووستااورتازی
زبان اندربرده چین که هوزامیم فه مزدان هزهزماس وزماس هرشیورهردیور را قل اعوذ
برب الفلق من شرماخلق ومن شرحاسداذاحسد و قل اعوذبرب الناس ملک الناس آله
الناس من شروسواس الخناس الذی یوسوس فی صدورالناس من الجنة والناس آهنجید و

فه شیدشمتا ی هرشنده هزششگرزمریا ن فرا هیدور را بسم الله الرحمن الرحیم وبیش ا ز ا یـن گوها .

دویم بربستهای کیشه بیشی زا نهم برسا ن ما په مگرچندروش که بگونه خوا ستا ری زمین وهوا ی نا زکا نه ا رچه ا ژدا نش وفرزا نگی وفرهنگ وپزشکی بیرونه پن وی را ونا هی‌نـــه چه ا ربدا ن گون فرما ن نکردی تا زیا ن دشتی که جا لش ا ندوبدوا ن خستوما ندندی وآ ئین شرم ورا ه آ زرم ندا نستندی ودرما و و خوهر و ا خدرودخت وبیگا نه درهم آ گشتی جدا ئـی نگذا شتندی وهردم با یکی‌هم آ گش بیدی کجا ا وردین ورا ه وی ا ندرآ مدی وخدا شنا ســی پیش گرفتی .

برخی بربستهای کیشش که با خردودا نش نه را ست آ یه به خوا ستا ری کنونه تا زیا ن وتا زگا ن بیدویکی ا زرا ههای ا شا ن ا ینه که تا چها رزن عقدی ستا نندکه آ نها را زما نی ننهندکــه تا چندگا هشا ن نگهدا رندودیگرهرچه خوا هندبنام صیغه ومتعه زن گیرندکه زنی تا هرروژکه خوا هندبه بها ئی ا ندرسا لاری خویش آ رندوچین آ ن روژبسرآ یه ویرا برا نندوز ن عقـــدی را هم هرگا ه نخوا هندا ژخویش توا نندرا ندن وآ ن را طلاق وا جند .

سخت ا ین روش نکوهیده ونا زیبا هه که مردز ن خویش را ا ندرآ گوش دیگری هله وا ژ خویـــش برا نه پن با ز زا ن را ه که تا زیا ن را زین پیش بیدکه روش زنا شوئی ندا شتندونـــام نمیگذا شتندوچو ن جا نورا ن با هم آ میزش همـی‌کردندبه ا ست .

وهمش وا ته شصت من آ ب که ا ندرجا ئی ستا ده بیدروا ست که صدتن بوشا سفی ا ندرآ ن روه ا رچه نه نیکوبوه ا ما چو ن ا ندرتا زگا ن آ ب کم یا به وبا شندگا ن ا ین مرزبسا لی یکبـا ر هم پیکرخویش را بآ ب نشستی با زا ین هم نیکوبا شد .

سدیگردا ستا ن وکا رنا مه ها یه که ا ژتورا ت وا نجیل با زآ هنجیده کرده وا فسا نه ا ژهرکـــس ا شنفته نبشته ، چه ا فسا نه سرا ئی را درتا زیا ن ا رجی بزرگ بیده ویشترمردم ا ین کشور پیروا ن سرخ شبا ن وعیسی ا ندوجزا ین کا رنا مه ودا ستا نی ندا رندوا گرتوختی جزآ ن آ هنجید ن پی ا زبدا نش نکشتندی .

بهمه روی نا مه نخستین که ا نگیختندچندا ن نا پسندیده نه بیدا ما چون درکیش آ وری ا ور پرما ن روا ئی برشدندوعثما ن ا ورجا ی محمدنشست بوتره وآ زا را زهمه جا آ ن نا مه فرا هم کرده تما مش بسوجا نیدوا ژنوفرآ نی سا خت وا ندرمردم ا ندا خت که کنونش دا رند . نیکوئیها که ا ژآ ئین بهـی ا ندرآ ن بیا دبید بدرکرده وبیشی ا ژبربست ودهنا دها هم په گردا نیـــد ودیگرا یشا ن را هم ا رجی نما نده .

وا یـن یـزیدکـه‌کنـون پرما نگذا ره سخت را ه‌بیدا د گزیده‌ا را ورشما پیام کندویـرا
گرد ن منهیدکه‌بزه‌گرا ست وا ژخدا با زگشته‌ومهترا ن کیش خویش را هم کشته .
من بنده‌بهرآگا هـی وا ویگما نی آ ن خسرودا دگروهمـه‌دستورا ن ووها ن رستمـدا ربـر
ا ینکه‌دینیا رآ ثیـن بهـی نهشته‌وبریزدنها ده‌نیا کا ن ا ستوا ن بیده‌ا ژمحمـدنا مـه
ستده‌بیدم کـه‌ا ژوا ته‌وسـرا یشش علی نگا شته‌زا ن با زنویسی بهرمز گسی دا شته‌ام .
وهم دینیا را ژعمـربیغو ن نا مه‌ستده‌که‌ا رکشورا یرا ن تا زیا ن را شوه‌ا نـدرآ ثین بهی
ویرا نی نیا رندونگذا رندوبرآ ثین پا ک کا رندا رند .
ا ما پس ا زپیروزی ا ژبیغو ن بگشتندوا یرا نیا ن را ا ورتا زری کیش خوا نـدنـدونا مـه
خا نها ی بزرگ سوجا نیدندوآ تشکده‌ها را لاش وتا را ت‌کردنـد ا ورمزدا وخشیـدا ر
کیفرکنا د .
هم برا ی آ سا یش بهرام شا دپورخیرا ندرس‌که‌ا ژ نژا ده‌آ دربا ده‌ودیگـردستـورا ن
مگشته‌چیـن پیما ن نا مـه‌ا ژعلـی ستده‌ام هرسـه‌بـا ا یـن نا مـه‌ا ست درگنجـور
آ تشکده‌ا نـدرسپا رند که‌شا یددما نی بکا رآید.
وبفرما یند دستورا ن مردما ن را کشوررا ا ژرا ه‌آئیـن آ گا هند وآ سا یش‌وهـا ن را ا ز
یزدا ن توزندوبـرا درمرا هم خدا مـرزی دهندوا ژ بیغـا ره‌وبدگوئـی بگـذ رنـد
تا یـزدا ن کا مهـا ا ندا ژیده‌دهید فـه‌یـزدا ن‌کا مـه‌با دتـراج .

۵۰۲ 1360
شهمردان، رشید. تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان. تهران: بی نا، ۱۳۶۰، 502 ص.

خـا ندا ن زیـا ری

سرخا ندا ن زیـا ری مـردآ ویـز ۳۱۶ – ۳۲۳ هـ زرتشتی بـودوسا یـریـن
ا زمردم دیلـم ، احسا سا ت‌زرتشتیگـری نداشتنـد یا ضعیـف‌بـود. لـذا
ا زآ نهـا نـام نمیبـریم . خا ندا ن زیا ری در ۴۳۵ هـ خا تمه‌یا فت .

دیلمیان

پس از پایان یافتن خاندان ساسانیان وشاهنشاهی پارسیان ،قلمروفرمانفرمائی آنان بدست مردم شبه‌جزیره عربستان افتاد. فرهنگ وآثار تمدن ودین ایرانیان دستخوش بازیچه مردم نیمه‌وحشی آن روزگار گردید، که بغیر از تاخت وتاز وچپاول وخونریزی ، فرهنگی دیگرسراغ نداشتند. شهرهای ایران یکی‌پس ازدیگری،چنانکه‌گذشت بتصرف اسلام درآمد. مگرباشندگان رشته‌کوهستان البرزکه‌بیشترآنان دیلمیان وپتوران یا مردم تبرستان بودندکه‌راه‌دخول بیگانگان رابخاک خودباهمت ومردانگی سدنمودند وباوجودکشورگشائی تازیان وهیبت وتهاجم آنهاکه‌نیمی‌ازقلمرورومیان رانیزمسخر ساخته‌بودند، بادلاوری ووارد ساختن ضرباث سهمگین درجلوآنها ایستادگی نمودندو تاچندین سده‌آزادی واستقلال داخلی خودراادامه‌دادند.

مردم تبرستان بزرگتروبنیرومندترازدیلمیان بودند. اسپهبدان خاندان گاوباره یابگفته مورخان اسلامی آل دابویه‌که‌دربخش شمالی کوهستان بردشت وهامون وکناره‌های دریای خزرفرمانروائی‌داشتند، بابستن پیمان ، ازورودتازیان وجنگ وخونریزی در قلمروخودجلوگیری بعمل آوردند. اماپس ازمدتی خوی غارتگری،تازیان رابرآن داشت که‌باحیله وتزویر ، درآنجاراه‌یابندوپادشاهی خاندان دابویه‌رابرچینند.

امادیلمیان برخلاف‌تپوران که‌بتاخت وتازخوگرفته‌وچهارهزارنفرازآنهاچنانکه گذشت درجنگ قادسیه‌اسلام پذیرفتندودرقلمرواعراب اقامت گزیدند، تاازغارتها و چپاول سهمی ببرند، بقیه‌درقلمروخاک خویش درشمال ایران درکمال آزادی زیسته‌ودر دشمنی وکین‌توزی باتازیان سرسختی نشان دادندوآنهارا راحت‌نگذاشتندوگاه‌وبیگاه بردسته‌های آنهاحمله‌کرده‌ازکشتاروچپاول خودداری نمینمودند. حمله‌های آنهاناگهانی وکشتاروچپاول آنهاآنی وبسرعت تمام پایان می‌یافت. فرماندهی اعراب برای‌جلوگیری آنهاودفاع خویش ،قزوین راپایگاه‌وساخلوخودقراردادندوگروهی ازجنگجویان ورزم دیدگان خودرادربرابردیلمان نشاندند.

بگفته‌صاحب "شهریاران گمنام" "تااواخرقرن سوم هجری این ترتیب میانه‌دیلمیان و مسلمانان برقراروبیش از۲۵۰ سال جنگ وزدوخوردپیاپی درکاربود. دیلمیان از بزرگترین وسهمناکترین دشمن اسلام شمرده میشدندوحمله وهجوم نابهنگام وبیباکانه‌آن گروه‌ضرب‌المثل بود. خلفاهرکه‌رابوالیگری جبال (عراق عجم) میگماردند،وظیفه‌او بودکه‌بادیلمیان جنگ کرده، جلوتاخت وهجوم آنهارابگیرد. درهمین زمانهاست‌که حدیثهائی اززبان پیغمبردرفضیلت قزوین وثواب‌نشستن درآنجاروایت کرده‌اند. از جمله‌بگفته‌صاحب معجم البلدان ونزهت القلوب‌درواژه‌قزوین" فرمودقزوین یکی از درهای بهشت است وهرکه‌یکروزویکشب‌درآنجابنیت جهادنشیمن کندبهشت براوواجب

شود. " معلوم میشودکه سهم ورعب دیلمیان، مسلمانان را فراگرفته، کسی مایل بنشستن درقزوین نمیشده. این حدیثها را برای تشویق وبرانگیختن مردم روایت کرده اند و گرنه چنانکه یاقوت حموی متذکرشده صحت آنرا نتوان باورنمود. "

بزرگی وتوانائی اسلام وتازیان درآن روزگار بغایت درجه رسیده وقلمروفرمانفرمائی آنها تا بکوههای پیرینه دراروپا ومرزترکستان چین درآسیا گسترده شده واین مردم ازکوهها وجنگلهای سخت گذشته وکشورگشائیها کرده بودند. اما نتوانستندیکمشت مردم کوهستانی ایرانی رادرشمال ایران پایمال وزبون خویش سازند. تصورنشود رشته کوههای البرز، سدپیشرفت آنها بود، زیرااعراب ازچنین کوهها گذرکرده بودند، بلکه مردانگی ودلاوری دیلمیان وتپوران وجانبازیها وپهلوانیهائی بودکه آنها در نگاهداری خاک زادبوم خویش وجلوگیری ازدشمنان بیگانه ازخودنشان میدادند.

بگفته کسروی "تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجودداشته وازتیره گیل وباشندگان گیلان جدا بوده اند. درقرن مزبوربگفته میرظهیرالدین مرعشی، کیایان زیدی، انبوهی ازآنان راکشتار کردندوگویا آنچه بازماندندباگیلان درآمیختندونام دیلمی ازمیان رفت. ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان وبازماندگان هردو تیره اند. "

نخستین پیکار وزدوخورددیلمیان بااعراب درسال ۲۲ه پس ازجنگ نهاوندبوده است. درآن هنگام همدان واصفهان وپارس بتصرف اعراب درآمده ویزدگردآخرین شاهنشاه ساسانی خراسان راپناهگاه خویش قرارداده وسپاه ولشکرشاهنشاهی پراکنده و دربدرشده ومردم هرشهرومنطقه ای برای دفاع ونگهداری خوددرتلاش وکوشش بودند. باشندگان دیلم درآن وقت زیرفرمان سرداری یا پادشاهی بودندکه موتانام داشت. این سرداربا گروه خودازکوهستان سرازیرودردستبی میانه قزوین وهمدان، بگفته کسروی باپیشقراولان تازی به نبردوپیکار پرداختند. مردم ری وآذربایجان نیزدر آن هنگام باسربازان خودبدیلمیان پیوستندومتفقا براعراب بحمله وقلمروخودراا ز خطروتهدیدفوری آنها حفظ نمودند. سردارسپاه آذربایجان رانام اسفندیاربودوا و رستم سپهسالار معروف ایران راکه درمیدان پیکارقادسیه کشته شدبرادرمیگشت. سردار سپاه ری بزرگی بودبنام فرخان زیبندی یازیبنده، اماسپهسالاری هرسه لشکردیلم وری وآذربایجان راموتاداشت. موتاباسپاهی انبوه برزم اعراب حرکت کرد. نعیم بن مقرن سردارسپاه تازیان نیزبانیروی آماده خودازهمدان بمقابله دیلمیان شتافت. دوسپاه درواجرودبین قزوین وهمدان بهم برخوردندوپیکاری سخت رویداد. بگفته طبری سختی این جنگ باجنگ نهاوندودیگررزمهای بزرگ هیچ کمترنبود. نفرات بیشماراز طرفین درمیدان پیکارجان دادند. موتاسپهسالار لشکردیلم نیزدرمیدان افتادوسپاهیان

بی سردار ایرانی مانند رزمهای دیگر که درگذشته یاد شد تاب ایستادگی نیاورده پراکنده ودربدروراه خانمان خویش برگرفتند.

تازیان بگفته تاریخنویسان خبر پیروزی خود را بمدینه فرستادند وبدنبال کردن سپاهیان ایرانی بقزوین وری روی آوردند. دربین راه با زبدسته دیگر از رزمیان دیلم وری که دوباره جمع شده بودند برخوردند وباز با آنها به پیکار پرداختند. دراین بار اعراب نیروی خودرا دودسته کرده، دسته ای بسمت آذربایجان وارّان وارمنستان فرستادند و دسته ای روی بخراسان نهادند وچنانکه گفتیم با پادشاه تبرستان شمالی پیمان مودت بسته وآن شهررا بحال خودگذاشته به پیشروی بخراسان ادامه دادند. اما مردم دیلم بجز دشمنی وکین توزی روئی باعراب نشان ندادند وکینخواهی را دنبال کردند ودرمواقع فرصت براعراب حمله وتاخت برده از کشتار وچپاول آنها فروگذاری نمینمودند تا آنکه تازیان ناگزیر گشته قزوین را با رزمجویانی مجرب پایگاه ساختند. بگفته بلاذری، کثیر بن شهاب درزمان خلافت عمربن خطاب، وسعدوقاص والی کوفه درسال ۲۵ هـ بردیلمیان بتاختند وگروهی کثیر را بکشتند. بگفته طبری درسال ۶۱ هـ مردم دیلم بدستبی تاخته آنرا متصرف شدند والی کوفه عمربن سعد چهار هزار کوفی رزمدیده را بدفع آنها فرستاد. عباسیان درزجر وآزار وحبس علویان میپرداختند وآنها ناگزیر پنهان وخاموش مانده و یا آنکه فرار اختیار میکردند، سختی ومحکمی کوهستان تبرستان ودلیری ومردانگی دیلمیان درسراسر عالم اسلامی آنروز معروف بود، لذا آنرا پناهگاه خود قرار میدادند وفرمانروایان زرتشتی نیز آنها را گرامی داشته پناه میدادند. پس از آنکه مازیار بواسطه غدر وخیانت برادرش کهیار گرفتار کارگزاران خلیفه گردید چون از دارائی او پرسش شد همه را نشان داد. درمورد دفاین از کهیار برادرش سند گرفتند که درموقع خود درساری حاضر کنند. مورخان صورت دارائی مازیار را چنین داده اند.

۱ـ نقدینه ۹۶ هزار دینار، ۲ـ هفت دانه زمرد گرانبها، ۳ـ ۱۶ دانه یاقوت سرخ، ۴ـ هشت بار از جامه های رنگارنگ از پارچه های گرانبها، ۵ـ دیهیم یا تاج مرصع مکلل یکدانه، ۶ـ شمشیر با نیام زر وگوهرنشان یکدانه، ۷ـ دشنه گرانبها یکدانه، ۸ ـ حقه پر از گوهرهای گوناگون یکدانه، بگفته ابومحمد پسر بن آملی که زمانی دبیر مخصوص مازیار بوده درآن حقه گوهرهائی نشانده بودند که بهای آن بهجده ملیون درهم میرسیده.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام کهیار طبق سندی که داده بود دفاین و خزاین مازیار را براستران بارکرده بساری میبرد که دربین راه با ۱۲۰۰ تن از دیلمیان روبروشد. باوگفتند که برادرخود وبزرگ مارحم نکردی ودوروئی کردی و او را بدست دشمنان سپردی واکنون دارائی اورا میبری که بتازیان ودشمنان ایران وایرانی سپاری. برسراو ریختند ووی را کشتند ودارائی مازیار را بتصرف خوددرآورده بدررفتند.

یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن باشاره فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵ه بدیلمستان پناه برد. یحیی در آنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد وعلویان از گوشه وکنار برا وجمع گردیدند وهارون الرشیدخلیفه وقت از این خبر پریشان خاطرگردید. بگفته کسروی "دیلمیان از همدستی با علویان نتوانستندخلافت عباسیان را بدست آنان براندازند. اما این همدستی ویاوری سبب شدکه کم کم اسلام پذیرفتند واز کوهستان خودکه مدت دوسده ونیم محصوربودنددرآمدندوبا مسلمانان آمیزش کردندودراندک مدتی پادشاهان بزرگی ازمیان آنها برخاستندوایران وعراق رازیر فرمان خودآوردند."

از فرمانروایان دیلمی بیخبریم. اما درسال ۲۲ه بنام موتا برمیخوریم که ذکرش گذشت. پس از این تا اواخرسده دوم هجری از نام سرداران وفرمانروایان دیلمستان خبری دردست نیست، با وجودیکه دلاوری وکین توزی آنها برخلاف اعراب در برگهای تاریخ ضبط است. اما در اواخرسده دوم هجری نام پادشاهان وخاندان دیلم در تاریخ مورخان تبرستان واسلامی یادگردیده است وآنهم بطوراختصار. یکی از این خاندان جستانیان است که چهار یا پنج نفراز پادشاهان آنها زرتشتی بوده اند. تاریخنویسان مسلم بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمرده اند، زیراکه باروها ودژهای اسمعیلیان معروف بملاحده درقلمروآنها واقع بوده. نخستین پادشاه جستانیان که نامش دردست است مرزبان پورجستان میباشدکه بگفته طبری بسال ۱۸۹ه دوری بخدمت هارون الرشیدرسید. طبری گوید " دراینسال چون هارون بری رسید، حسین خادم را روانه تبرستان کرد. با اوسه زینهارنامه فرستاد، یکی برای شروین پدرغارن ودیگری برای ونداهرمزدنیای مازیار سیمی برای مرزبان پورجستان خداونددیلم. خداونددیلم بری آمدخلیفه جامه ومال بدو بخشیده برگردانید."

ناصرکبیرپس از آخرین شکست ازسامانیان بسال ۲۹۰ه چون باتفاق جستان بدیلمان برگشت درآنجا بگفته کسروی " بساط راهنمائی وارشاددرچیده بنشراسلام درمیان دیلمان وگیلان پرداخت وچون خودا وکیش شیعه زیدی داشت بلکه یکی ازدانشمندان ومولفان این طایفه بشمار است ترویج این کیش میکرده وده سال بیشترجزاین کاری نداشت وچون دراین وقت نفرت دیلمیان ازدین اسلام کمترشده وبجهت آمیزش با علویان اندک انس وآشنائی بدین مذکورپیداکرده بودندانبوهی ازدیلمیان وگیلانیان اسلام ومذهب زیدی پذیرفتند بگفته ابن اثیردرحوادث سال ۳۰۱ه ازگیلان ودیلمان وآنچه درآنسوی سپیدروتا آمل نشیمن داشتنددعوت ناصرپذیرفتند. ناصردرسال ۳۰۱ه باگروه انبوهی ازهمین پیروان خود باردیگربه تبرستان تاخته سامانیان رابیرون راندوتا گرگان تصرف نموده بحکمرانی نشست ودژباستانی چالوس راکه اززمان ساسانیان ساخلوگاه بودویران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب درتبرستان وشورش تبرستانیها

نخستین کارگزار عرب درتبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴ه بفرمان منصوردوانیقی خلیفه طماع وخودخواه برسرسپاهی گران برخلاف اسپهبد خورشیددابویه لشکرکشیدواورا منهزم وکشورش را متصرف شد. سپس سردارانی باسپاه برای گشودن رستمدار ورویان شمالی فرستادوآنجا رابدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتارنمودوآنها را با لطف وکرم باسلام دعوت کرد. چون مردم ازستم وناروائیهای کارگزاران اسپهبدخورشیدداب ویه، دررنج وبتنگ آمده بودند، دعوت اورا با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال درتبرستان شمالی فرمانروا بودوبگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجدجامع ساری ابوالخصیب فرمود روزدوشنبه ماه آبان سال بر۱۴۴هجری".

پس ازاوخازم بن ابوخزیمه التمیمی مردخشن ومتعصب دوسال درتبرستان فرمانروا بودوبسیاری ازخاندانهای بزرگ وسران گروه راکه ازاسلام دوری میجستندبرانداخت. بگفته شیخ علی گیلانی درگرگان بسیارکس بکشت وبگفته ابن اسفندیار بسیاری ازوجوه واعیان گبرگان را قتل کرد. پس ازاوروح بن حاتم مردی سختگیروفناتیک ازجانب خلیفه به تبرستان آمددرروزگارفرمانروائی خودبقولی پنجسال وبقولی یکسال ظلم و ستم فراوان بمردم واتباع خودنمودوبازماندگان خاندان کهن رابرانداخت.

بگفته ابن خلدون واولیاء الله آملی نخستین شورش تبرستانیها برخلاف کارگزاران خلیفه درروزگارفرمانروائی عمربن العلاءالتمیمی وبسال ۱۶۷ه بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸دانرد وبگفته شیخ علی گیلانی "درعهدحکومت اواهالی تبرستان ومازندران وندادهرمزبن وندای بن السوخرا رابسلطنت برداشته، یکروزصباح تاچاشت موازی شصت هزارعرب رابقتل آوردند. اکثرآنها زنان ولایت راخواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خودرا بسته با هالی ولایت میسپردند." ابن اسفندیار ومیرظهیرالدین مرعشی شورش بالارا درروزگارفرمانروائی عبدالحمیدمضروب بسال ۱۶۹هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس ازاسلام درموردشورش تبرستانیها چنین آورده:

" مردمان بومی ایران باوجودپذیرفتن اسلام بدلخواه یا بزوروجبروتهدید، هیچگاه از زبان پدرومادری دست برنداشته وپیوسته درنگاهداری راه وروش وآداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرزونقاط دوردست، مانندسیستان وخراسان وماوراالنهر (ورارود) که یا ازدستبردتازیان مصون ویا ازدارالخلافه دورتربوده وروح ایرانی، سالیانی درازدرایشان باقی وزنده ونیرومندبوده است. این دسته مردمان که ازاستیلای عرب وفرمانروایان جورپیشه ایشان دل خوشی نداشتندپی فرصت بودند، تابر ایشان بشورند، وزنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

تبرستا نیها (ما زندرا نیها) که ا زجوروستم کا رگزا را ن ا سپهبدخورشیددا بویه آ خرین ا سپهبدگا وبا ره نژا دخسته وفرسوده شده ومتحمل بسا شکنجه وآ زا رشده بودندهنگام رسید ن لشکرا سلام ونویدجا ن بخش ا بوا لخصیب تا زی که مسلمین ومومنین بسزا درند با میدوآ رزوی آ زا دی وبرا دری بدوروورا وگردآ مدندوبا سلامیا ن پیوستندوگما ن بردند که آ یندگا ن ا بوا لخصیب نیزهما ن روش را دنبا ل کرده وخوا هندتوا نست چندروززندگانی را بآ را مش وآ سا یش بگذرا نندولی آ یندگا ن پس ا زا بوا لخصیب درا ثرتعصبا ت مذهبی ونژا دی چه بسا ا زخا ندا ن کهنسا ل وبزرگا ن گروه را بنحوی ا زا نحاء وببها نه ها ئی ا ز میا ن بردا شته ونا بودسا ختند ، با برقرا ری بدعتها ورسوم نوین،عوا رض سنگین،ما لیات گزا ف ، رفتا رزشت وخشن ، سختگیریها ی بیجا ونا روا ،ا فزو ن برا ین دست درا زی بزنان ومردما ن بومی،توده را ا زخودوا سلامیا ن رنجا نیده ودورسا ختندوکا ررا بدا نجا رسا نیدند که کا سهء شکیبا ئی مردم لبریزوبستوه آ مده بچا ره جوئی برخا ستندونا گزیرشدندکه درزیر پرچم آ زا دی،ا ستقلال بربا درفته را با زستا نده وا ززیربردگی وبندگی دژخیما ن ومیهمانان نا خوا نده سروپا برهنه رها ئی یا بند .

درسا لی که مردم تبرستا ن بشورش برخا ستندعبدا لحمیدمضروب ا زسوی خلیفه مهدی بن منصوردرما زندرا ن فرما نروا ئی میکرد . یکی ا زنا ن مهدی دخترا سپهبدخورشید گا وبا ره بودکه بهمرا ه ما دروزنا ن دیگرخا ندا ن ا سپهبدخورشیدگرفتا را عرا ب شده بودند . درزما ن همین مهدی حکیم بن ها شم معروف بمقنع درخرا سا ن قیام کرد .

درهما ن روزگا ری که عبدا لحمیدمضروب درتبرستا ن بود ، ا ستندا رشهریا ریکم ا ز خا ندا ن پا دوسبا نی پورپا دوسبا ن دوم دررویا ن ورستمدا روا سپهبدوندا دهـرمـزد ا ز خا ندا ن غا رنوندی پوروندا درغا رنکوه که فرشوا دگروسوا دکوه با شدوا سپهبدشروین یکم ا زخا ندا ن دستها و ل با وندپورسرخا ب دوم درهزا رجریب فرما نروا ئی دا شتند . ا سپهبدان نا مبرده بوا سطه دست درا زی وحملات کا رگزا را ن عرب ، مقرفرما نروا ئی خودرا گذا شته دردورترین نقا ط صعب ا لعبورکهستا نا ت نشیمن ا ختیا رکرده منتظرفرصت بودند ،تـا کینه خونخوا ریها وستمگریها ونا موس دریها ی ا عرا ب را درتبرستا ن بگیرند .

ا سپهبدوندا دهرمزدغا رنوندمردی دلیر ، جنگی، خردمند ، با حزم ودورا ندیش بود عوا قب ا مورا بدرستی می‌پا یید . سا کنین نوا حی سوا دکوه وا میدوا رکوه وجا یها ی دیگر تبرستا ن که تحت فشا رعما ل عرب وا قع بودندبپیش ا ورفته ،برا ی نجا ت خویش یا وری خوا ستند . چو ن سردا را ن ا یرا ن با ستا ن همو ا ره نسبت بشا هزا دگا ن سا سا نی ا حتـرام فرا وا ن قا ئل بوده وآ نها را ا زخودبرترمیدا نستند . ا سپهبدوندا دهرمزدنخوا ست بدو ن صلاحدیدا سپهبدشروین یکم با وندکه ا زخا ندا ن سا سا نی بود ، پا سخ قطعی بآ نها بدهد . ا قدا ما ت خودرا منوط بکسب تکلیف ا زا ونمود .

وندادهرمزد با اسپهبدشروین نامبرده و با مسمغان ولاش فرمانروای میاندورود که در کهستانات پریم پناه گرفته بود واستندار شهریار یکم پادوسبانی که آنگاه در رویان جنوبی و بقولی در کلار پناه گرفته بود، رویداد و چگونگی‌های وقت و خواهش مردم حوالی داپیر برنجات از ستم اعراب را در میان نهاد و بنا بتصویب آنها، در برداشتن اقدامات موثری در آزاد ساختن تبرستان، از تمام سران گروه و دهقانان پیمان وفاداری و جانبازی در راه پیشرفت منظور بگرفت و یکروز و ساعتی را معین کردند که در آن وقت بقیام و شورش برخیزند و هر مسلمان و عربی را که به بینند بقتل آرند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "سپهسالار ونداد هرمزد در روز و ساعت مقرره با گروهی از سپاهیان از هرمزدآباد مقر خود بیرون آمد و نخست بمرکز سپاه اسلامیان تاخت کرد و هر که را یافت بکشت و دیگران نیز هر یک در حوزه خود، هر که را از مسلمان در شهرودها و برزن و بازار و مسجد و گرمابه و خانقاه ها یافتند میکشتند و کار را بجائی کشانیده بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خود را از ریش گرفته از خانه بیرون میآوردند و بشورشیان سپرده گردن میزدند. سخن کوتاه آنکه در یکروز از مرز گرگان تا مرز گیلان دمار از اسلامیان درآوردند و گویند بیشتری از مسلمانان که از چنگ شورشیان دور و فرار کرده بودند، در جنگل و بیشه و کهسارها طعمه جانوران و درندگان شدند و جانی بسلامت در نبردند.

اولیاء الله آملی و میرظهیرالدین مرعشی در کتاب خویش نام پاسگاهائیکه در رویان برقرار شده و ۱۵۰۰ تن سرباز در آنجا جا یداشته اند ذکر میکنند. ابوالعباس توسی که ایرانی و سومین نایب خلیفه در تبرستان بود و پاسگاه‌های زمان ساسانی را دوباره آباد کرد و سرباز از اسلامی در آنجا بگذاشت و صورت آن در تاریخ تبرستان پس از اسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفر سرباز در آن پاسگاه ها پاس میدادند. سران و سپاهیان همه این پاسگاه ها دستگیر و کشته شدند.

پس از شورش با لاونابود شدن بیگانگان، تبرستان بدست مردم تبرستانی افتاد و اسپهبدان دوباره بمقر پادشاهی خود برگشتند و آن بسال ۱۶۷ یا ۱۶۹ هجری بود. در دوران شورش. عماد بن عمرالذهلی و خالد بن برمک عامل خلیفه بودند در ری و چگونگی را بمرکز خلافت اطلاع دادند. سالم فرغانی معروف بشیطان فرغانی از جانب خلیفه مامور سرکوبی شورشیان تبرستان گردید. سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بود نیرومند، گردن کلفت، زبردست، بیباک، دلیر، زورمند و در رزم آزمائی برابر با یکهزار مرد و به همین رو نزد خلیفه مهدی مقامی بلند و ارجمند داشت و همیشه به یکهزار جامه (تن پوش) سرافراز میگردید.

سالم طرف توجه و اعتماد خلیفه بود. بفرمان او با سپاهی گران و بسرعت از

کوتاهترین راه از سوی ری بمازندران و بگفته مورخان در دشت اسرم، جنوب خاوری شهر ساری ولیک بگفته ابن اسفندیار در هزار مال نزدیکی آمل رسید. اسپهبدونداد هرمزد سپهسالار شورشیان بنا بخواهش اسپهبد شروین یکم با سالم مصاف داد. سالم در روز جنگ بر اسبی ابلق که یکتا و بیمانند و در عراق عرب مشهور بود سوار شد و تبرزین بیست منه (۶۰ کیلوئی) خود را گرفته به نبرد ونداد هرمزد آمد. جنگ تن بتن درگرفت و سالم نخست با تبرزین حمله نمود و سپر معروف گیلی ونداد هرمزد را دو نیم کرد و سپس عمودی برگردن اسپهبد حواله کرد که کارگر نشد. آن روز تا شامگاه نبرد ادامه داشت.

اسپهبد ونداد هرمزد پس از پایان جنگ، بنا بر تاریکی با سپاهیان خود به هرمزد آباد مقر فرمانروائی خویش برگشت. در بامداد بخوردن ناشتا مشغول گردید. گویند ونداد هرمزد اسبی سیاه داشت که یکتا و بیمانند بود. فرمان داد که زین و لگام زرین برا و نهند و بخدمت آرند. سپس روی بهمراهان خود کرده گفت، کیست از شما شیرمردان و پهلوانان که این اسب آراسته و یکتا را گرفته بجنگ سالم برود. سه بار بگفت و پاسخی از جمع حاضرین نشنید. بگفته ابن اسفندیار، ونداامید و بگفته اولیاء الله، وندا ایزد ملقب بخداوندکلالک یعنی دارنده زلف پرچین آویزان، فرزند جوان اسپهبد ونداد هرمزد در آن مجمع پشت سر پدر حاضر بود. پیش آمد و زمین ببوسید و برای جنگ با سالم حاضر گشت. پدر او را منع نمود و گفت تو جوانی و بی تجربه او دیو یست پیکار دیده و نبرد آزموده. ولیک پسر درا راده خود پابرجا و ثبات قدم ورزید. لاجرم پدر ناگزیر شد و برضای او تن در داد. اما کهیار خالوی او را با وی فرستاد تا او را مراقبت و یاوری نماید.

کهیار رزمیان ورزیده را از جمع سپاهیان با خود برداشت. گاوبانی در حوالی هرمزد آباد میزیست و نامش اردشیر با بلورج بود، برای بومدانی (راهنمائی بلدچی) با خود همراه کرد و نعمت و مال زیاد باو وعده داد که آنها را از کوتاهترین راه و کمترین وقت بخیمه و خرگاه سالم برساند. اردشیر چوپانی بود وارسته و ژولیده موی و از همه راه و بیراهه های آنجا بخوبی آگاه. رزمیان تبرستانی را براه انداخت و در کمترین وقت بنزدیکی خرگاه سالم رسانید. دلیران تبرستانی چون خود را در پیرامون خرگاه سالم دیدند، خود را آشکار ساختند.

چندروزی از نبرد ونداد هرمزد با سالم نگذشته بود که سالم بعشق پیروزی بدست نیامده، سرگرم میگساری و باده پیمائی گشت. ناگهان نعره دیده بان از نزدیکی دشمن بگوشش رسید. سراسیمه بر اسب سوار شده بمیدان آمد، نعره ای بزد. ونداامید از صدای نعره او هراس برداشت. اما کهیار باو نهیب زد که مترس، ضربت نیزه او را با سپر رد کن و درجای خود بایست و جلو نرو چون او پیش آید با شمشیر دو نیمش ساز. ونداامید طبق دستور خالو رفتار کرده سالم خشمگین باو نزدیک گردید. ونداامید شمشیر خویش را بکمرش حواله

ساخت واورا دونیم کرد. لاشه او برزمین افتاد. سپاهیان او همه امان طلبیدند وبدون جنگ گرفتار آمدند.

وندادهرمزد ازنتیجه پیکار بسیار نگران بود. یک سرباز تبرستانی که درمیدان نبرد کشته شدن سالم را دید، بدون برداشتن وگرفتن نشانی، بامید مژدگانی، خودرا بوندادهرمزد رسانید وخبرپیروزی را باو داد. اما اسپهبدوندادهرمزد بدون تحقیق، خبرفتح را راست نداشته بیهوش گردید. چون بهوش آمد باورنتوانست کرد. بگمانش که سرباز نامبرده ازمیدان پیکار گریخته باشد. روزدیگرجوانی ازجانب پسرش مژده فتح بیاورد وشمشیرسالم بنشانی بوندادهرمزد پیشکش کرد. اسپهبدسپاس خدای بجای آورد وبخششهای فراوان نمود. مردم را باستقبال پسرفرستاد واورا روبروی خودبر کرسی زرین نشاند.

مهدی خلیفه عباسی پس ازاستماع ازخبرکشته شدن سالم برتبرستانیها خشمناک گردید. فراشه سردارنامی دیگررا با ده هزارسپاهی زبده وورزیده به تبرستان اعزام داشت. بخالدبن برمک ووردبن اصغروحمادبن عمرنایبان وسرداران خودمقیم ری سفارش نوشت که کمکهای لازمه را ازفراشه دریغ ندارند. فراشه به تبرستان رسید. بفرمان سپهسالار اسپهبدوندادهرمزد، راههای تبرستان را ببراوبازگذاشتند تا بداخله کهستان برسد. خوداسپهبدبدربندکولارفت وهردوتنگه بالاوپایین را محکم سنگربندی نمود. ازاسپهبدشروین باوندخواست که آمده سنگرها را ملاحظه نماید، اما اسپهبد بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس ازاسلام با درنظرگرفتن سیاست روزدرآمدن کوتاهی کرد، تا فراشه بپندارد عدم حضوراسپهبدشروین، دال برعدم شرکت وی درجنگ وحفظ بیطرفی است ولی درپنهان ازهیچگونه کمک ویاری دریغ نداشت.

گفتیم که اسپهبدوندادهرمزد دلیروبیباک بودوجانبازی درراه استقلال ملی و سنن باستانی هیچ میدانست ونسل اوبسوخرای پهلومیرسیدکه هنگام اسارت فیروزو بزرگان ایران بدست پادشاه هیاتله، بجنگ آنها رفت وایرانیان را نجات بخشید. دراین پیکارآزادی هیچیک ازاسپهبدان آشگارا شرکت ننمودندولی پنهانی کمک و یاوری خویش را دریغ نداشتند، تنها اسپهبدوندادهرمزدبرسرسپاهیان زبده خویشن باعربها درنبردبود. بنابراین اورا بلقب سپهسالار میخواندند. صاحب تاریخ تبرستان پیکار اورا با فراشه چنین بیان مینماید:

" فراشه همچنان به پیروی خودادامه داد تا به ارم رسید، سپهسالاروندادهرمزد چهارصدتن مردوزن با طبل ودهل وبوق وکرنا (سرنا) وچهارهزارمردوزن سپاهی دیگر تبرودهره (داس) بدست دردوسمت سنگرها درجنگل وبیشه، بکمین نشانید وفرمودبدستور اوگوش دهند وهروقت شیپورنواخته شد، ازکمینگاه بیرون آمده طبل ودهل وبوق وکرنا

را بصدا درآ رندوبه‌ترا شیدن بیشه ها پردا زندوا زبالای درختا ن سنگ وخاک بسردشمنا ن ریزند . خودبا چها رصدتن دیگرا زورزیده‌ترین همرا ها ن خویش به‌پیشوا زفرا شه‌شتا فت. دشمنا ن چون شما رش تبرستا نیا ن راکم دیدندبحمله‌پردا ختند . تبرستا نیا ن ا زجلو وتا زیا ن ا زدنبا ل بحا ل فرا ربه‌تنگه‌کولارسیدند . چون وندا دهرمزدبسنگرگا ه‌خودرسید بدرون جنگل گریخت وتا زیا ن همچنا ن اووسپا هیا ن اورا دنبا ل میکردندتا بمحل موعود رسیدند . درا ینگا ه‌شیپورنشا نی بصدا درآ مدوشورشیا ن ا زهرسمت ، بنوا ختن وتــرا ش جنگل ودا دوفریا دبرآ مدند . ا زسوی دیگرآ وای مرغا ن جنگلی وصدا ها ی ترسناک درندگان بیشه‌ای درمحیط جنگل دست نخورده محصور، فرا شه‌وسپا هیا ن وهمرا ها ن اوراکه‌هیچگاه چنین پیشآ مدی را انتظا رندا شتند ،بلکه‌چنین چیزی را درعمرخودندیده‌بودند ،بگما ن اینکه‌صا عقه‌ای آ مده ، سرا زپا گم کرده ،ما ت ومبهوت میخکوب شدند . هم درا ینگا ه‌بود که‌سپهسا لار وندا دهرمزدبا چها رصدتن ا زشورشیا ن ا زسنگرها بیرون آ مده‌بکشتا رپردا ختند درا ندک زما ن دوهزا رسپا هی دشمن راا زدم تیغ بگذرا نیدند . دیگرا ن ا ما ن‌طلبیده وفرا شه‌را دست بسته‌به‌پیشگا ه‌آ وردندوگفتند "دشمن شما فرا شه‌ا ست وبسم الـله ". بدستوروندا دهرمزدا وراگردن زدند . قبا وکلاه‌وکمرفرا شه‌را سپهسا لاربنشا نه‌پیروزی‌بر تن کرد . دستگیرشدگا ن را بدرون تبرستا ن کوچا نیده وهردسته‌ای را درجا ئی دورا ز یکدیگرجا یدا د . پس ا زاین پیروزی ا سپهبدشروین خودرا بسپهسا لاروندا دهرمزدرسا نید وپس ا زشا دبا ش ، وندا دهرمزدپرسیدا سپهبدچگونه‌بینی‌کا ررا پا سخ گفت مردا ن چنیــن کنند . سپس دودا نگ غنا یم با سپهبدرسید . با زما نده‌را بوندا دهرمزدبا زگذا شت که‌میان شورشیا ن بخش کردوا ین وا قعه‌سا ل ۱۶۹هجریست .

پس ا زفرا شه‌روح‌بن حا تم مردخشن وشهوت پرست ودخترا ن وزنا ن مردم ا زاودر رنج وعذا ب یکسا ل درتبرستا ن فرما نروا بودسپس خا لدبن برمک به‌تبرستا ن ما مور گشت اوبا ا سپهبدوندا دراه‌دوستا نه‌وسلامت پیش گرفت وبا مردم بمهرودا درفتا رنمود وهمگی اورا ستا یش مینمودند . وکا رگزا را ن خلیفه‌با یذا وا ذیت مردم،نا تـوا ن بودند . خلیفه‌درمدت کوتا هی خا لدرا ببغدا دخوا ست وعمربن علای بدخووزشت کردا ر را به‌تبرستا ن منصوب کرد . با یددا نست که‌تبرستا ن شما لی کنا ردریا که‌دشت وبیابان بود درتصرف اعرا ب بودنه‌بخشها ی کوهستا ن وجبا ل مستقل وا سپهبدا ن فرما نروا بودند . عمربا حملات پی درپی خویش ا سپهبدوندا درا بدرون بیشه‌فرستا د .سربا زا نش یک روستا ئی را گرفته‌بخدمت اوبردندکه‌ا زبستگا ن ا سپهبدا ست عمرفرما ن دا دکه‌ا و را گردن زنند . آ ن مردگفت ا گرمرا نکشیدلانه‌ا سپهبدرا بشما نشا ن دهم .عمرپرسید برچه‌پیما نی برتوا عتما دکنم . گفت برگلیمی که‌درپشت دا رم . عمرخندیدوبا هدا یت وبومدا نی روستا ئی دردنبا ل کردن ا سپهبدروا ن شد . چون بجا یگا ه‌ا ونزدیک شدند

آن مرد گفت صبر کنید تا رفته ببینم در کدام لانه است و بنزد اسپهبد رفته گزارش را شرح داد. اسپهبد وندادهرمزد فرمان حمله فوری داد و در این نبرد فقط عمر با دوسه تن از همراهان جان سالم بدر برد. خلیفه از عمر خشمگین و تمیم بن سنان را بجای او فرستاد. تمیم با اسپهبد وندادهرمزد، مهربان بود و کهستان را دوباره باو سپرد. تمیم بزودی فرا خوانده شد و پس از او یزید بن مزید و سپس حسن بن قحطبه به تبرستان منصوب شدند.

یزید و حسن بنا بتعصب نژادی با اسپهبد وندادهرمزد راه دشمنی می‌پیمودند. با زدوخوردهای خود همه سوادکوه را از دست او خارج ساختند و کسان و خویشاوندان او را به بهانه‌هائی از میان برمیداشتند. روزی یزید در یکی از جنگلها اسپهبد را بشناخت و زخمی برا وزد چنانکه وندادهرمزد نتوانست و در بیشه و جنگلها متواری شد و مدتها آواره بود. تا آنکه هادی پسر خلیفه بگرگان منصوب گردید. اسپهبد بگفته تاریخ تبرستان پس از اسلام کسان خود را بشفاعت نزد هادی فرستاد و از نواب خلفا شکایتها نمود و سوگند وفاداری یاد کرد. هادی او را نزد خود طلبید. وندادهرمزد بگرگان رفت و محترمانه پذیرفته شد و بفرمان هادی همه سوادکوه دوباره باو واگذار گردید.

اسپهبد تا چندی بملازمت و منادمت هادی بود. هادی بعراق رفت و اسپهبد نیز همراهی کرد. در آنجا خبر مرگ مهدی خلیفه باو رسید. بسرعت ببغداد شتافت و بسال ۱۶۹ه بخلافت نشست چندی نگذشت که وندا اسپان برادر کوچک اسپهبد وندادهرمزد بگفته ابن اسفندیار شخصی را بنام نوگردن بهرام پسر فیروز که در گرگان بدست هادی مسلمان شده بود در سوادکوه گردن بزد. خلیفه چون از این واقعه آگاه گردید اسپهبد وندادهرمزد را بدربار خویش خواست و فرمان داد و که بکین خواهی بهرام او را گردن زنند. اسپهبد امان خواسته گفت اینک در پناه خلیفه میباشد و بحکم شرع اسلام، پناهنده مصون و محفوظ است. بعلاوه از کشته شدن او راغمی نیست ولی تذکر میدهد که برادر کوچک او وندا اسپان با او دشمنی دارد و گردن زدن بهرام زمینه‌ایست برای قتل او تا پس از او مالک سوادکوه گردد. اگر چنانچه خلیفه او را امان دهد حاضر است به تبرستان رفته، سر برادر را بدرگاه فرستد. بگفته ابن اسفندیار عیسی بن ماهان و مراد بن مسلم میانجی شده و خلیفه از قتل او در گذشت و او را به آتشکده فرستاد تا سوگند وفاداری را تازه کند. اسپهبد چون به تبرستان رسید به برادر پیغام داد از او دوری گزیند و در بیشه‌ها منزل سازد و منتظر پیشامد جدید باشد هادی خلیفه پس از یکسال بسال ۱۷۰ هجری درگذشت و پسرش هارون الرشید بجای او به خلافت نشست.

بگفته ابن اسفندیار در زمان خلافت هارون الرشید نخستین مسجد جامع در آمل بسال ۱۷۷ه ساختمان گردید و زمین آن را از نبارک نام زرتشتی خریدند. او پس از اسلام آوردن حاضر بفروش شد. زرتشتیان باستان فروش زمین را گناه بزرگی میدانستند

وهرگز بفروش آن حاضر نمیشدند اما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هند در فروش زمین بریکدیگر پیشی میگیرند و بسوی قهقهرا پیش میروند.

تا سال ۱۸۰ هـ ده نفر از کارگزاران عرب ماموریت تبرستان یافتند. در این سال سلام نامی معروف به سیاه مرد از جانب عبدالله بن حازم نایب خلیفه فرماندار رویان بود. مردی بود بد اخلاق و شهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت و داد و شیون بلند کرده برای رهائی از دست او خود را برودخانه انداخت و هلاک گردید. مردم چالوس به هیجان آمده و برهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستند و سلام را از رویان براندند.

مهدی فروح بن شخسان که در فرزانگان زرتشتی و در بخشی از این نامه از او سخن گفتیم در ضمن نامه خویش بپهلوی بپادوسبانگاو باره چنین آورده " تازیان اگر زنی شوهردار که دارای مذهب دیگر باشد به بینند و مهر او در دل گیرند، شوهرش را میکشند تا مقاربت با آن زن بر آنان حلال گردد. بدینروز زنان و دختران تبرستان از دست کارگزاران عربی خلافت بغداد در رنج و عذاب بودند.

عبدالله بن حازم بمجرد اطلاع از شورش مردم چالوس خود را بدانجا رسانید و قاضی را که رهبر شورش بود بدار آویخت و مردم را با آرامش دعوت کرد و خواست که بدارالحکومه آیند. مردم روبفرمانداری نهادند و آنها را بباغی محصور را هنمائی نمودند. ماه رمضان بود و موقع افطار، عبدالله سوار بر اسب بدرون باغ با نان و انگور افطار میکرد. بشماره هر دانه انگور، مردم را از باغ بیرون آورده سر میبریدند، پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت. مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که کسی نتوانست در آنجا خانه و زندگی، سروسامان دهد.

عبدالله از کار برکنار شد و پسران خالد برمکی بنام محمد و موسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دو برادر به پشتیبانی فضل و جعفر برمکی ظلم و ستم فراوان و شکنجه های ناروا بمردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین و املاک مردم را بزور غصب و مالیات و عوارض گزاف از اهالی میگرفتند. هرجا زن یا دختری با جمال میدیدند، بجبر بحرمسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم را نه توان دادخواهی بود و نه دادرسی موجود. این حال ادامه داشت تا خاندان برمکی مردود شدند. بگفته ابن خلدون واقعه ۱۸۷ هجری است.

پس از پسران خالد سه کارگزار دیگری ماموریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفة بن سعید بن هارون الجوهری بود که مهرویه نام رازی را در آمل بنیابت خویش منصوب کرد و رافع عمزاده خود را بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبدوندان دهر مزد غار نوند در سوادکوه و اسپهبد شروین یکم باوند در هزار

جریب بود و اینها با هم یگانگی داشتند و بیگانگان بدون اجازه آنها در سرزمین متصرفی ایشان جرئت آمد و رفت نداشتند و مسلمانان مقیم آنجا در صورت وفات در قلمرو سلطنت ایشان اجازه دفن نداشتند و بایستی بقلمرو فرمانروائی مسلمانان برده دفن نمایند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان بعد از اسلام " مردم هزارجریب چون از نصب نافع بفرمانداری ساری آگاه شدند، شبانه بساری ریخته و رافع را کشتند ولی به نایب خلیفه و دستگاه او آسیب نرساندند. خلیفه بن سعید بمنظور احتیاط به مهرویه که در آمل بود نوشت که احتیاط را از دست ندهد و کاری برخلاف انجام ندهد و خود را از گزند مردم آمل بر حذر دارد. مهرویه مضمون نامه ما فوق خود را در مقر فرمانداری با صدای بلند خواندند و بطور ریشخند افزود که مردم آمل در همه جهان به سیرخوری مشهورند و ایشان را زهره آن نباشد که بدشمنی من برخیزند. این سخنان بر شنوندگان گران آمده شبانه بر سرا و ریختند و کلک او را نیز کندند. سرش را بریدند و لاشه اش را ببازار آوردند و یکدسته سیر به نشینگاه او نهادند و در چارسوی میدان آمل گذاشتند تا عبرت نوابان آینده خلیفه گردد ولی به بیت المال و سرای نایب خلیفه کاری نداشتند تا مبادا بهانه ای بدست بیگانگان افتد."

چون هارون الرشید مرد دانا و دوراندیش خبر شورش جدید تبرستان شنید گفت این را نباید شورش گفت. شاید کارگزاران ما بر مردم ستم روا داشته است و رفع ظلم از واجبات است و خلیفه بن سعید را از کار برکنار کرد و عبدالله بن سعید الجرشی را در تبرستان نیابت خلافت داد. طبری این را واقعه سال ۱۸۵ هـ میداند.

عبدالله در سال ۱۸۷ جعفر بن هارون نامی را از سوی خود برای دریافت مالیات بسرزمین سوادکوه فرستاد. ونداسپان برادر ونداهرمزد، از روی نادانی و بیخبری، جعفر را با زوبینی کشت و چهل تن از سوارانش گریخته بآمل آمدند. هارون الرشید در ری بود. عبدالله خود را باو رسانیده چگونگی را معروض داشت. خلیفه چهار نفر از بزرگان عرب را با سیصد سوار بهمراهی نماینده مخصوص خویش و دارنده فرمان بمدت ۱۵ روز مأموریت داد به تبرستان رفته اطاعت و فرمانبرداری اسپهبد شروین یکم باوند و اسپهبد ونداد هرمزد را معلوم کنند. نمایندگان از راه فیروزکوه بسوادکوه و هزارجریب آمدند و اسپهبد شروین پس از پذیرائی شایان اطاعت خود و ونداد هرمزد را اظهار و با خشنودی و رضایتمندی آنها را با بری باز فرستاد. نمایندگان از روی انصاف حقیقت امر را بهارون الرشید گزارش دادند که کشته شدن جعفر از روی بیخردی ونداسپان بوده و با سپهبد شروین و سپهسالار ونداد هرمزد مرتبط نبوده است. البته هارون قانع نگشت و دوباره کس به نزدشان فرستاد و آنها را به ری طلبید. اسپهبد شروین و سپهسالار ونداد هرمزد پاسخ دادند که ما در اطاعت فرمان خلیفه حاضر و آماده جانبازی هستیم مگر ما را گروئی باید تا در امان و پناه خلیفه باشیم.

هارون از این پاسخ برآشفت و گفت "مسلمانی را بگروئی گبرگان چگونه دهم." در این

با رقاضی ابوالبحتری، هرثمه بن اعین ، نعیم بن حازم وابوالوضاح پیک مخصوص خود را بنزدشان گسیل داشت وفرمان دادبه پیشگاه آیندویا آماده جنگ شوند . فرستادگان خلیفه چون به ویمه فیروزکوه رسیدند ، اسپهبدشروین دردژکولای هزارجریب بستری و ونداد هرمزددرهرمزدآباد لپورسوادکوه بود . اسپهبداورا نزد خودخواست وگفت من بستری وناتوانم . شما به ویمه حضوریابیدونتیجه را گزارش دهید . سپهسالار ونداد هرمزدبه ویمه آمدوبنماینددگان گفت هرفرمانی ازخلیفه درباره اسپهبدباشدفرمان بردارم وبگردن گیرم ، دراینگاه هرثمه بن اعین ونعیم بن حازم ازروی تعصب وغروربه ونداد هرمزدپرخاش کرده پناسزاگفتن آغازکردندکه کم مانده بودهمراهان وگماشتگان ونداد هرمزدکارراپجاهای باریکی کشانند . ولی دیگران بمیان افتاده ازکرده آن دوپوزش طلبیدند . ابن اسفندیاردراین زمینه مینویسد " هرثمه بن اعین با نعیم بن حازم قرارنهادکه ماچون بهم جمع شویم وونداد هرمزداز میان مابیرون شود ،ازپس قفااوراشمشیری برسرفروگذاركه خلیفه جزبکشتن اوراضی نباشد . چون ونداد هرمزددرمیان ایشان شد ، نعیم خواست فراترآیدوترتیب زخم زدن کنند . اسپهبدونداد هرمزد عظیم هوشیارومتغیظ بود ، عنان بازکشیدوگفت ترا برقراربایدبود . اصحاب عذر خواستند . "

نمایندگان خلیفه بهرطوری بود ، سپهسالارونداد هرمزدرا با سوگندوتعهدحاضر برفتن نزدخلیفه نمودندوا وباآنها بری آمدوچندی نگذشت که هارون الرشیدازاودرخواست فروش زمین نمود . اوبنا باآیین زرتشتی که فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید . هارون روزی فرزندخودمامون که پسری خردسال بودنزدونداد هرمزدفرستادواودرایـن بارنا چارشد ، زمینهائی که خلیفه ازوی خواسته بودبمامون ببخشد . هارون درعوض یک مليون درهم بهای زمین وجامی ازجواهرکه بهای آن بخیال ووهم نمیآمدباانگشتر گرانبها برای اوفرستاد . اماسپهسالارنپذیرفت وگفت مراباآنچه خلیفه فرستاده نیاز نیست واگرخلیفه برسرلطف ومرحمت است ، فرمانی درباره من بعبدالله بن سعیدالجرشی صادرنماید . هارون بنا بدرخواست اورا با هرثمه بن اعین به تبرستان فرستادودستور دادپسران ونداد هرمزدواسپهبدشروین را بگروگان بدارالخلافه آردتاپدران درآینده بمخالفت برنخیزند .

هرثمة بسال ۱۸۹هجری شهریارپسروولیعهداسپهبدشروین باوندفرمانروای هزار جریب وغارن پسروولیعهد سپهسالار ونداد هرمزدفرمانروای سوادکوه را باخودببغداد برد . بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ ه وقتیکه هارون پاردوم بعزم سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان گردیدپسران اسپهبدشروین واسپهبدونداد هرمزدرا باخود بری آورده وازآنجا آنها را بپدران خودواپس فرستاد .

اسپهبد شروین یکم باوند در اوان خلافت مامون بسال ۲۰۰ هـ درگذشت و پسرش شهریار بجای او نشست، بگفته میرظهیرالدین شهریار پسر غارن و نوه شروین میباشد پدرش در حیات شروین بدرود زندگی گفت. اسپهبد ونداد هرمزد چنانکه مرسوم بود برای عرض تسلیت مرگ پدر و مبارکبادی جلوس خودش و تجدید پیمان وفاداری بحضورش رفت و خود او نیز در همان نزدیکیها در هرمزدآباد دلپور درجهان دیگر با سپهبد شروین باوند پیوست و پسرش غارن بجا او نشست و بنا بسنن باستانی برای اظهار بندگی بخدمت اسپهبد شهریار باوند که از اخلاف پادشاهان ساسانی بود شتافت.

مامون عازم جنگ با روم بود. با اطلاع از درگذشت اسپهبد و جانشینی اسپهبد شهریار و اسپهبد غارن بفرمانروائی هزارجریب و سوادکوه بآنها پیغام فرستاد چون با روم در پیکار است با سپاه خویش با وی بپیوندند. اسپهبد شهریار نرفت ولی سپاهیانی را بهمراهی اسپهبد غارن بفرستاد. اسپهبد غارن با سپاه خویش در گوشه‌ای از میدان پیکار برابر روم سراپرده و خرگاه خود بیفکند. در نخستین روز نبرد براسب سوار شد و با سپر گیلی خود که با زر و زیور آراسته بود و با سپاهیان تبرستانی روبمیدان جنگ نهاد و شکست سختی بر رومیان داد و بطریق آنها را اسیر کرد. مامون در قلب سپاه جای داشت و در بلندی ناظر میدان جنگ بود. از اطرافیان هویت سوار زرین سپر و سپاهیان او جویا شد و آنها پاسخ نتوانستند داد. در آن حال دید که سوار زرین سپر خود را بقلب سپاه روم جایگاه قیصر زد و پرچم رومی را سرنگون ساخت. مامون بسرعت با سپاه خویش خود را بیاری او رساند و در این جنگ مغلوبه بواسطه رشادت و هنرهای جنگی غارن سپاه روم هزیمت یافت.

مامون پس از پایان جنگ سوار ناشناس را بحضور خواست. غارن خود را معرفی نمود و خلیفه او را نوازش فرمود و گرامی داشت و بارها بقبول اسلام دعوت کرد حتی او را با نتصاب نیابت خلافت در تبرستان تطمیع نمود. اما غارن نپذیرفت و بر دین باستانی خویش استوار ماند. خلیفه پس از ناامیدی از اسلام آوردن او، او را با تجدید عهد و پیمان و سوگند وفاداری نسبت بخود روانه تبرستان ساخت.

اسپهبد شهریار باوند از منزلت و مقام غارن نزد خلیفه رشک ورزید و روش ناستوده و خارج از رویه مردمی پیش گرفت و با او ببهانه‌جوئی پرداخت و بخشی از قلمرو سلطنت او را متصرف شد. غارن بسال ۲۰۲ هـ درگذشت و پسرش مازیار که بگفته میرظهیرالدین مردی دلیر و شجاع بود جانشین او شد و زمینهای پدری را که اسپهبد شهریار متصرف شده بود پس گرفت. اسپهبد شهریار باوند با مازیار به پیکار برخواست و او را منهزم و فراری ساخت. مازیار بدرون بیشه و جنگل گریخت و بری رفت و در خانه عبدالله بن سعید الجرشی که سابقاً "نیابت خلافت را داشت پناهنده گشت و باتفاق او ببغداد دربار خلافت راه یافت.

بزیست پسر فیروزان یکی از دانشمندان و ستاره‌شناس تبرستانی و از آمل بود. در بغداد

زندگی میکرد و نزد خلیفه مقامی بلند داشت. بگفته ابن اسفندیار مامون او را بنام عربی یحیی بن منصور نامور ساخت و بخواهش مامون اسلام پذیرفت. مازیار در بغداد با بزیست آشنا شد. پس از چند روز که بزیست با خلیفه خلوت داشت از مازیار سخن راند و او را با خلیفه آشنا ساخت. چون خلیفه پدرش قارن را میشناخت و نزد او گرامی بود مازیار را بنواخت و دلجوئی کرد. مازیار بتدریج در دستگاه مامون ترقی نمود. روزی خلیفه او را با سلام دعوت نمود و او هم بپذیرفت. از آن پس نامش بمحمد مولی المومنین و بکنیت ابوالحسن تغییر یافت.

بگفته ابن خلدون و طبری اسپهبد شهریار یکم باوندبسال ۲۱۰ھ در کهستان پریم درگذشت و پسرش شاپور بجای او نشست و مردی بدخو و ستمگر بود و مردم از او متنفر و آزرده خاطر. نمایندگانی از سوادکوه و هزارجریب ببغداد آمده از ستم او گزارشهائی بخلیفه دادند. مامون به پیشنهاد بزیست فیروزان، مازیار را بنیابت خلافت در کهستانات تبرستان خاوری منصوب و بآنجا اعزام داشت.

بگفته میرظهیرالدین مرعشی "مامون ولایت کوهستان را بمازیار داد و او را بموسی بن حفص نایب خلیفه در تبرستان سفارش نمود. مازیار بکوهستان آمد و شاپور را که حاکم کوهستان بود بحیله تمام بدست آورده مقتول کرد."

درسال چهارم فرمانروائی مازیار در کهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمد بجای او نشست. بگفته میرظهیرالدین مرعشی مازیار بتمامت حاکم شد و از پسر محمد حسابی نگرفت. با کشته شدن اسپهبد شاپور و مرگ موسی و قارن، خاندان آل باوند و مرزبانان بخش رزمیخواست و تمیش و دیگر بخشهای مازندران با مازیار بخصومت برخواستند و شکایات ظلم مازیار بخلیفه عرضه داشتند. مامون منشور فرستاد که مازیار بدرگاه خلیفه حاضر شود و تعلل کرد و از آمل برویان رفت و از بزرگان و سران گروه و پیشوایان شاکیان، زرکلی بگرفت و آنها را بگروئی همراه خود بیاورد و تعدی و ستم خود را زیاد ترساخت. مازیار بخلیفه پیام فرستاد که بواسطه گرفتاری در فرونشاندن شورش دیلمان از آمدن متعذر است مامون مربی مازیار که بزیست فیروزان بود با پیک مخصوص به تبرستان فرستاد که مازیار را با پند و اندرز بدارالخلافه آورد. مازیار چند نفر را باستقبال نمایندگان خلیفه فرستاد و دستور داد آنها را از راهی بیاورند که پیاده بسختی گذر کنند و آنها را بهرمزد آباد آوردند. مازیار با احترام آنها را پذیرفت و پذیرائی شایان کرد ولی نمایندگان از طول راه و دشوار یهای گذرگاهها و جنگل و بیشه و کهسارها خسته و فرسوده بودند و مدت زمانی بتن آسانی پرداختند. روزی مازیار آنها را بحضور طلبید و گفت من اکنون بجنگ کفار مشغولم و فرصت حرکت بدارالخلافه ندارم، پس از بازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید. قاضی رویان و قاضی آمل ابوالاحمد را با آنها فرستاد و این واقعه سال ۲۱۴ هجری است.

چون نمایندگان خلیفه به بغداد رسیدند مامون از حال مازیار و رفتار و کردار او جویا شد. چون در دربار خودی و بیگانه حضور داشتند قاضی و همراهان فرمانبرداری او را عرض نمودند و آنچه از آنها پرسیده شد از ترس مازیار برخلاف راستی جواب دادند. پس از مرخصی، قاضی آمل به پنهانی قاضی بغداد را بدید و حقیقت امر مازیار را با او در میان نهاد که خلع اطاعت کرده و بگفته ابن اسفندیار "همان زنار زرتشتی را بر میان بسته" و بدین آتش پرستی باقیست و کفر و ظلم و ستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بمامون گزارش داد ولی چون عزم پیکار با روم را داشت حل قضیه مازیار را بمراجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعه قاضی آمل و ملاقات با قاضی بغداد و گفتن حقایق را بمازیار خبر داد.

هنگامیکه خبر حرکت مامون بروم به تبرستان رسید مازیار بگفته میرظهیرالدین "مانند سبع ضاری بمردم درافتاد و از ظلم و تعدی دست کوتاه نداشت و هرچه خواست بظهور رسانید." مازیار بساری رفت و آنجا را مانند چالوس بدست گرفت. مردم آمل و رویان از دوری مازیار استفاده کرده با هم یگانه گشتند بنزد محمد نایب خلیفه رفتند و خلیل پسر وندا اسپان از بزرگان آمل و ابوالاحمد قاضی را با خود همداستان کرده بشورش برخاستند و هرجا که نماینده مازیار بود بگرفتند و بکشتند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام مازیار پس از تسلط بر مازندران و رویان، دست کارگزاران و نمایندگان محمد نایب خلیفه را مانند خود او از کارهای کشوری و لشکری کوتاه کرده و تبریهای غیرمسلمان را بجای ایشان روی کار آورده بگماشت. "بگفته ابن اسفندیار" مازیار مشاغل عمده را بزرتشتیان میداد مانند بابک و مزدک و غیره، آنها نیز مساجد مسلمانان را ویران مینمودند و آثار اسلامی را از میان میبردند. مردم آمل از ستم او بستوه آمده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند."

خبر شورش آملیان چون در ساری بمازیار رسید خود را بآمل رسانید ولی آملیان دروازه شهر را برو ببستند. مازیار بترسید و برای حفظ ظاهر بخلیفه پیک مخصوص فرستاد که محمد بن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده و با علویان یگانه گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من با او در نبردم و خبر پیروزی خود را خواهم فرستاد. مازیار در محاصره شهر آمل اقدامات جدی نمود و برادرش کهیار شب و روز در بدست گرفتن شهر جدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهر را بگشود. بگفته میرظهیرالدین" مدت هشت ماه آمل را حصار داد و ولایت خراب کرد و خلیل وندا اسپان و ابوالاحمد قاضی آمل را بگرفت و بکشت و محمد بن موسی نایب خلیفه را بند برنهاد و حصار آمل و ساری را ویران ساخت."

مازیار در ارسال گزارشهای خود به پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت و هر گزارشی که از طرف محمد بن موسی بوسیله پیک مخصوص به بغداد میفرستاد در طی راه بدست جاسوسان مازیاری افتاده باو بر میگرداندند. لذا مامون از نایب خود در تبرستان گزارشی دریافت

نمیکرد و هرچه بدستش میرسید گزارشات مازیار بود و مامون آن را بکفایت مازیار و بی کفایتی محمد نایب خویش تلقی میکرد .

چون فتحنامه مازیار بخلیفه رسید مامون میخواست از نام آن علوی که در گزارش مازیار بخلافت نشانده شده بود اطلاع حاصل کند . محمد بن سعید را به تبرستان اعزام داشت . برسیدن بآمل کم و بیش از حقایق پیشامد باخبر گشت بخلیفه گزارش داد که نوشته های مازیار برخلاف حقیقت است . علت آن اختلافاتیست که میان او و محمد بن موسی و ابواحمد قاضی آمل رویداده است . مامون از مفاد دو گزارش محمد بن سعید و محمد بن موسی خشمناک شده فرمان داد که کهستانات را باختیار مازیار واگذارند و آن واقعه سال ۲۱۸ هجریست .

همینکه فرمان خلیفه بمازیار رسید ، بزرگان و سران آمل و مخالفان خود را جمع نمود و آنها را درزندان رودبست بابل که آنزمان مطیر میگفتند حبس کرد . مامون در همین سال باز به پیکار روم شتافت و در شهر ترسوس از جهان درگذشت . چون خبر مرگ مامون بمازیار رسید زندانیان را بهرمزدآباد مقر فرمانروائی خویش منتقل ساخت و از خوراک آنان بکاست . حتی محمد بن موسی نایب خلیفه و برادرش نیز که با زندانیان بود حالت بهتر نداشتند و بربوریا میخوابیدند . مازیار حصار و باروهای شهر آمل را خراب بکرد و کنگ آنرا نیز با خاک برنمود . چون دروازه گرگان در شهر آمل را خراب میکردند بگفته ابن اسفندیار بر سر در آن صندوقچه ای یافت شد که در آن لوحی بود از مس زرد و چند سطری بگشتک دبیره بر آن نوشته شده بود . دانائی آوردند که آن را بخواند . او از ترجمه آن خودداری کرد . او را اذیت کردند و شکنجه نمودند تا بالاخره گفت که در این لوح نوشته است " نیکان کنند و بدان کنند و هرکس این را کند سال بسر نبرد . " و همانطور هم شد و مازیار قبل از آنکه یکسال تمام شود بخیانت برادرش کهیار گرفتار گردید و بسامره برده او را بکشتند .

مازیار در کهستانها و راهها و دربندها و دره های تبرستان سدها و پاسگاه های نظامی ساخت و بگفته میرظهیرالدین مرعشی "مازیار در کوهستان قلاع ساخت و خندق فرمود کندند . چنانکه از بسیاری بیگار (کارگران) کسی بزراعت پرداختن نتوانست و راهها را دربند ساخت و دیده بان نشانید تا کسی بی رخصت او بیرون نتوانند رفت و یا آنکه چیزی بیرون برند . "

زرتشتیان درسده های اولیه هجری

روایتی که پس از پایان پادشاهی ساسانیان درسال ۳۲ هجری زرتشتیان مقهور و منفور گشته دستجمعی اسلام آوردند نادرست میباشد . مردم کازرون درفارس جنوب ایران درسده پنجم هجری زرتشتی بودند و فرمانروای آنجا نیز زرتشتی و نامش خورشید بوده است . صاحب فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (مولفه ۷۲۸ هـ) درمورد شیخ ابواسحق کازرونی

(۳۵۲ ـ ۴۲۶هـ) چنین مینویسد : "شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشدنام ش ابراهیم بودوابواسحق کنیه او، وپدرش رانام شهریار بن زاوان فرخ بن خورشید. پدرش مسلمان شد. اهل کازرون خودهمه نعمت پرورده وی بودندصورتا ومعنا زیراکه اهل نواحی بیشترگبران وآتش پرستان وگمراهان بودندوبواسطه قدم مبارک وبرکات انفاس شریف وی همه ازگمراهی خلاص شدند."

شیخ فریدالدین عطارنیشاپوری دزتذکره الاولیا مولف سده هفتم هجری درمورد شیخ ابواسحق مینویسد: "پدرومادرشیخ مسلمان بودندامادجدش گبربود. نقلست که درطفلی پدر، شیخ را پیش معلم فرستادتاقرآن آموزدوجدش مانع میشدومیگفت صنعتی آموختن اورااولیتربا شدکه بغایت درویش بودندوشیخ میخواست تاقرآن آموزد.شیخ باپدرومادروجدماجراهاکردتاراضی شدند.... وهرگزازجوی خورشیدمجوسی که حاکم کازرون بودآب نخورد. شیخ برمنبرمیگفت امروزدرکازرون بیشترگبرندومسلمانان کنند چنانکه ایشان را میتوان شمردامازودباشدکه بیشترمسلمان باشندوگبراندک شوند."

"شیخ بایزیدبسطامی مشهوربسلطان العارفین ازمشایخ واعظم اولیاوقطب عالم بود. جدوی زرتشتی بودوپدرش یکی ازبزرگان بسطام. میگفت روزی دلتنگی بر من درآمدوازطاعت نومیدشدم. گفتم بیازارشوم زناری بخرم وبرمیان بندم تاننگ من ازمیان خلق برود. بیرون آمدم طلب میکردم. دکانی رادیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهندگفتم بچنددهی گفت بهزاردینارمن سردرپیش افکندم هاتفی آوازدادکه تونداستی که زناری که برمیان چون توئی بنددبهزاردینارکم ندهند."

بقول سفینة الاولیا ولادت اودر۱۳۶هـ ووفاتش در۲۴۶ هـ بوده.

ازگفته بالاکه ازشیخ فریدالدین عطارنیشاپوریست چنین برمیآیدکه درسده سوم هجری کشتی زرتشتیان درهمه شهرهای ایران دربازارفروخته میشده ودلیلی است بر وجودنفوس بیشمارزرتشتیان درچندین سده های اولیه پیروزی اسلام برایران.

موبدخداجوی پورنامدار (درگذشت ۱۰۴۰هـ) مولف جام کیخسروورساله عرفانی دیگر که هنوزبچاپ نرسیده وموبدخوشی مولف زنده رودازرزتشتیان هرات میباشند. ازاین دوموبدبمناسبت تالیفاتشان باخبریم. درمنطقه ای که سیصدسال قبل دوموبدزرتشتی زندگی میکرده اند.بیقین نفوس بیشمارزرتشتی وموبدان بیشتری درآنجاساکن بوده اند.

بگفته مایل هروی عضوانجمن تاریخ افغانستان، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسدبوسیله یک زرتشتی برروی رودخانه ای که نزدیک هرات درجریان است ساخته شده است ودلیلی است ازوجودزرتشتیان درمناطق مختلف ایران وراستی گفتارمادرآغاز این مبحث.

زرتشتیان اورامان

اورامان بخش بزرگ کوهستانی‌کردستان است . بگفته‌شیخ مردوخ صاحب تاریخ کردستان جلداول ، " مردم اورامان تاسال ۸۴۲هجری زرتشتی بوده‌اند. هنگامیکه مولاناگشایش ازنیاکان مشایخ مردوخی درپانصدسال پیش شروع بتعلیم قرآن وتبلیغ عقایداسلامی دراورامان نمود ، باوجودگذشتن هشت قرن ونیم ازشوکت واقتدار اسلام بازنخواسته‌اندعقایداسلامی را بپذیرندوازنصایح وتعلیمات پیرشهریارکه‌ازکبار مغان واجله‌هیربدان آن منطقه‌بوده‌است منحرف‌شوند . پیرشهریارمولف‌کتابی‌است بنام معرفت پیرشهریارچنانکه‌ازنامش پیداست شکی‌نیست که‌مجوس وزرتشتی بوده .
دربین اهالی اورامان ضرب المثلی است که‌ازریش سفیدان ودانشمندان خودشان پرسیده‌اندکه "قرونی قدیما یا مارفتوپیرشالیاری" یعنی قرآن قدیم است یا معرفت پیرشهریار . ریش سفیدان ودانشمندان درجواب گفته‌اندکه "مارفتوپیرشالیاری‌قدیما قرونی هیزیگه‌گشایشه‌کوری آوردنش"یعنی معرفت پیرشهریارقدیم است قرآن رادیروز گشایشه‌کورآورده‌است . مولاناگشایش‌چشمش احول بوده‌بااینجهت دراورمان مشهوربه گشایشه‌کورشده‌است . مخصوصا"نفرت ازتبلیغات وتعلیمات اودرمورداسلام بیشترسبب این‌اشتهاربوده‌است .هرچندکردان درراه‌تغییردین بجنگهای جانشکارومبارزه‌های نسل براندازدچارشده‌اند ،معهذانظربعلاقمندی مفرطی که‌بدیانت موروثی خود (زرتشتی گری) داشته‌اندهمواره‌درباطن همان عشق وعلاقه‌را محفوظ داشته‌اند . جنگهای زمان خلفای بنی‌عباس نیزهمه‌جنگ مذهبی بودند . ازجمله‌جنگهای خونینی که‌درسال ۳۰۷و ۳۲۴ه درشمال کردستان واقع شده‌همه‌جنگ مذهبی وبرای حفظ مذهب بود . "

پیرشهریارحدودیکهزارسال پیش میزیسته‌وکتاب معرفت پیرشهریارکه‌نسخه منحصر بفرداست درنزدمردم آن منطقه‌بسیارمقدس است وبدست مردم بیگانه‌نمیدهند .این کتاب که‌نصف‌بیشترواژه‌های زبانش وزبان آن گروه‌کوهستانی پهلویست درتملک خدام مزارومیباشدکه‌دراورامان واقع است وهرسال درروزخیرایزدواردیبهشت ماه‌که‌چهره گهنبارمیدیوزرم وروزدرگذشت پیرشهریاراست ازدحام شگفتی درمزارش بوجودمیآیدو حدودپنجاه‌یا شصت گوسفندنذری درآنجاقربانی میشود .مردم آن سامان باوری بسیار استواری بکرامات پیرشهریاردارند . مولاناشیخ مردوخ بنامه‌نگارا ظهارداشته‌هنگامیکه بدان منطقه‌برای دیدن کتاب معرفت پیرشهریاررفته‌پس ازسه‌روزخدام آنجاکتاب را برای دیدن اومیآورنداما بدستش نمیدهندوخودشان کتاب رادردست گرفته‌ورق را میگردانندتااوبخواند . مزارپسرپیرشهریارمعروف‌به‌پیررستم نیزدراورمان وپشت کوهی‌دیگرواقع وزیارتگاه‌مردم آنجاست . بگفته‌شیخ مردوخ پیرشهریاردوم هنگامیکه مسلمان شده‌که‌درچندسده‌اخیرشایدکمترازپانصدسال پیش باشددرکتاب معرفت پیرشهریار

دست برده وقسمتهائی راکه با دیانت اسلامی اصطکاک داشته از آن برداشته است.

شیخ مردوخ درجلد دوم تاریخ کردستان بازدرمورد اورامان مینویسد "مردم اورامان هرمزدپرست بوده اندوخودرا ازاولاد اردشیردرازدست میدانندتا زمان پیرشهریار اول کاملا "برعقیده هرمزدپرستی محکم بوده وبواسطه لطماتیکه ازاعراب برآنها وارد آمده جدا" ازاسلام واسلامیت متنفربوده اند. پیرشهریار دوم قلبا" عقیده اسلامی داشته بطورواضح نتوانسته عنوان اسلامیت رابمردم آنجا گوشزدنماید، ولی باطنا" معنی وماصدق اسلامیت رامتدرجا" بآنها تعلیم نموده. بابامردوخ هم اگرچه با مریدومنسوبین خوددارای عقیده اسلامی بوده اندوشایدبرای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده اندولی بازبواسطه سختی وسنگلاخی محل وخشونت ووحشیگری اهالی نتوانسته اندواضح وآشکار عنوان اسلامیت را بکسی تبلیغ نمایندتا اینکه مولاناگشایش موقع بدست آورده آشکار شروع بتبلیغ اسلام مینماید."

ازگفتار شیخ مردوخ پیشوای اهل سنت آن سامان ومقیم سنندج که اینک برحمت حق پیوسته چنین استنباط میشودکه مردم اورامان ومردم نواحی وکردستان شایدتا دویست سال پیش همه بآغوش دیانت اسلام نرفته باشند. هنگامیکه نامه نگاربسال ۱۳۳۷ خورشیدی درمنطقه کردستان به پژوهش مشغول بودم ودرفرمانداری دورود درمیان ازدحامی ازکردان به پرسش وپاسخ پرداختم که ناگاه کردی ازگوشه ای بسویم آمدوپرسیدمیخواهی چه چیزپیداکنی گفتم جماعتی ازکردان که زرتشتی بودند. پاسخ دادآن جماعت مائیم مردم باانه وخانه که ازدویست تا یکصدوپنجاه سال پیش اسلام آورده ایم. متاسفانه اسم آن کردراثبت ننمودم.

گفتیم که مردم اورامان وحوالی که اینک همه ازاکرادپیروسنت جماعت میباشند بسیاربه پیرشهریار اول پسربابا خداده (خداداد) اعتقاددارند. ازکرامات پیرشهریار که وردزبان اکراد اورامانی است آب سردیست که درآنجا روان است وسردی آن مانندآب سردیخچال است میگویندازچشمه ایست که پیرشهریار بادست خویش حفرکرده است نگارنده هنگام پژوهش درآن سرزمین درفصل چله تابستان بحقیقت آن پی بردم. سنگ سفیدرنگی نزدیک مزارپیرشهریار بفاصله ده مترموجوداست افرادمردم اورامان واطراف میروند تکه ای ازآن کنده برای تبرک وبرکت باخودمیبرندواینکارتنها درروزچهل وپنجم بهار آخرین روزگهنبار میدیوزرم امکان پذیراست. اگرکسی غیرازآن روزبخواهدبابزرگترین کلنگ تکه ای ازآنرابکند ممکن نیست ولی درروزمعین خودش بچه بادست تکه آنرا میشکند چنانکه چون روزبآخرمیرسدسنگ بازمین هموارمیشودولی بتدریج تاسال دیگردرهمان روزبازسنگ بمقدارسابق خودبزرگ میگردد.

درمنطقه اورامان وبا وطاعون وامراض گاووجودندارد. میگویندپیرشهریار با

تعیین حدود دعا کرده که در آن منطقه بیماریهای مذکور نیاید. تا کنون منطقه دچار امراض مذکور نگردیده درصورتیکه روستای بالاتر از خط او را مان دچار امراض نامبرده بوده اند.

زوجه پیرشهریار میگویند دختر پادشاه بخارا بوده است و نام شاه بهار خاتون. درعنفوان جوانی مجنون وگوش وزبانش کرولال میشود. با وجود مساعی بسیار از معالجه او نا امید میشوند. نام پیرشهریار و سکونت او در اورامان بپادشاه بخارا خبر میدهند و او را بهمراه دونفر از وزیران خود با ورامان روانه میسازد. چون دختر بسنگ نزوا روستائی نزدیک باورامان میرسد، گوشش شنوائی پیدا میکند. چون کمی جلوتر میروند، حال جنونش نیز بهتر میشود. همینکه مقابل خانه پیر روشند ل میرسند زبانش نیز گویا میگردد. وزیران چون صحبت از ازدواج بمیان میآورند پیر در پاسخ میگوید من بغیر از این گلیم از مال دنیا محرومم. با اصرار او را با زدواج راضی مینمایند و پسری از او متولد میشود بنام پیررستم. مزار پیررستم پسر پیرشهریار در کوهی است ما بین درکه و کماله کوه بزرگی است که بسختی از آن گذشتم. کرامات بسیاری از او نقل میشود که از ذکر آنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع از مردم شهرگور (فیروزآباد) وایران پرست باستانی است که اسلام آورد. در دربار خلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته. اسم او را روزبه و پدرش را دادویه آورده اند ولی صاحب قاموس تاج العرس از لیتیمه نام او را دادبه و پدرش را دادگشنسب نوشته است. پدرش در دفتر مالیات و دیوان خراج فارس کار میکرده و مورد غضب حجاج واقع و دستش میشکند بدینجهت به مقفع مشهور میگردد.

دادبه یا ابن مقفع درخدمت عیسی بن علی عم منصور عباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی، دادبه آخرین شب پیش از اسلام آوردن در حضور عیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است درموقع غذا بزمزمه پرداخت. بعضی دادبه را مانوی و از فرقه صدیقیون آنها میدانند و اعراب صدیق را زندیق گفتند که از واژه زندیک پهلوی است. منصورخلیفه عباسی با دادبه دل خوش نداشت و درفکر آزار او بود. سفیان بن معاویه نیز بواسطه هزلیاتی که بارها ابن مقفع درباره او گفته بود از او کینه در دل داشت تا آنکه بسال ۱۴۲ هـ او را بتهمت زندیقی و فاسد ساختن عقاید مردم دست و پایش را بریده در تنور انداخت. بگفته طبری ابن مقفع یکی از نویسندگان نادر زمان بود. بگفته عباس اقبال آشتیانی از بعضی اشارات معلوم میشود با تمام ایمانی که بمذهب اسلام ظاهر میکرد هنوز چندان دست از آئین قدیم خود نکشیده و یکباره آنچه را که از مراسم و آداب و قومیت ایرانی میدانسته در زیر خاک نکرده بود. ابن مقفع از مترجمین دانشمند ایران بود و

دلبستگی بسیاری بآثارگذشته ایران وآیین گذشته خودداشت ودرمواقع گوناگون آشکارمیساخته. بگفته اقبال آشتیانی "کتب ادب وسیروتاریخ ایرانیان عهد ساسانی رابمیل خوداززبان پهلوی بعربی ترجمه کرده وفضایل وعلونسب ومعالی قوم خویش رابطریق نقل تاریخ وحکم وامثال وآداب ایشان گوشزدتازی زبانان نموده و درواقع ایران قدیم راچنانکه باید بعرب شناسانده وعرب رابمعارف گذشته ایرانی آشناکرده بویژه درترجمه کتب پهلوی بعربی مقداری ازتاریخ قدیم ایران راکه دیگران نیزبعدهاازاونقل کرده اندمخلدکرده وازصدمه دستبردروزگارمصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمت این مردبملیت ایرانی محسوب وازمهمترین قدمهائیست که درراه تخلیدآثارعلمی وادبی عمومی پرداشته شده."

ابن ندیم کتب زیررابابن مقفع نسبت میدهدکه ازپهلوی بعربی نقل کرده است ۱-خداینامه، ۲- آیین نامه، ۳- کلیله ودمنه، ۴-کتاب مزدک، ۵- کتاب تاج در سیرت انوشیروان، ۶- الآداب الکبیر، ۷- کتاب الادب الصغیر، ۸- کتاب الیتیمه.

المقنع

المقنع بگفته ابن شحنه نامش ابن عطاوازمردم مرووخراسانی بود. برخی از نویسندگان نامش راحکیم بن هاشم ضبط کرده اند. بواسطه روبندی اززرناب که همواره برچهره داشت، بالمقنع مشهوروگاهی اوراالبرقعی نیزمیگفتند. بگفته محمدغبار صاحب تاریخ افغانستان "مردکاریزی بادغیسی بوده. عده زیادی ازخراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری ازخراسانیان مسلمان، بعنوان سپیدجامگان گرداوجمع شدند."

بگفته جارج سیل انگلیسی "دراوایل عمردردبیرخانه ابومسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت. سپس درجرگه سپاهیان داخل شدودردوره خلافت مهدی عباسی یا بگفته مورخان عرب بسال ۱۵۸هجری بماوراءالنهررفته، مدعی نبوت گردید.

المقنع برای اینکه مرکزاجتماعش ازدسترس مرکزخراسان (نیشاپور) دورباشد، در نواحی کش (شهرسبز) باروی استوارنظامی بنانمودودرنخشب وکش پیروان بسیاری گرد آورد. باکارهای تردستی مردم راشیفته وواله خودساخت وآنراازمعجزاتش میشمردند. داستان ماه نخشب وبرون آمدن ماه ازچاه وابسته باوست وبسازنده ماه نامورگردید.

المقنع مدعی بودکه روح خداوندیکتابرای هدایت خلق، درکالبدا وحلول کرده است ومیگفت که روح خداوندازروزگارآدم تاکنون هرزمان که اقتضا میکرده، درکالبدهای پیمبران یادلپتان حلول مینموده است. پیش ازاودرکالبدابومسلم خراسانی حلولکرده وپس ازمرگش درکالبدا وداخل گردیده است.

المقنع پیروان فراوانی دراندک روزگاردراطراف خودجمع کرد. وبرخلاف نیروی

اعراب بەپیکارپرداخت وتا سال ۱۶۱ه سرداران مشهورعرب مانندحسام بن تمیم ومحمد بن نصروغیره راازبین بردوباروهای استوارچندیرادراطراف ماوراءالنهرمتصرفشدو روزبروزبرنیرویش افزوده میگشت .چنانکه مهدیخلیفه عباسیازاومتوحش گشته وبوسایل ممکنه اورا ببدعت وکفروزندقه منسوب ساخت ،تامسلمانانخراسانی ازحمایت ویاوریاو بازآیندوسپاهی گران بفرماندهی سرداران آزموده برای نابودساختن اوودارو دسته اش بماوراءلنهرا عزام داشت . درنبردهای سختی که رویداد المقنع بتنگنا افتاد . پس ازدست دادن باروهای متصرفی ،بالاخره باروی نشیمن ومرکزعملیاتش بوسیله نیروی اعزامی خلیفه سخت محاصره گردید . المقنع آنقدرمقاومت وایستادگی نمود ، تااسارت اوبیقین پیوست . پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد ،زن وفرزندان وبستگان وکنیزان وبندگان خودرا مسموم نمودوخویشتن رادرحوض تیزاب غرق ساخت تانشانی ازاوبدست نیاید . یکی ازکنیزان اوخویش راپنهان ساخت واز مرگ نجات یافت . اوتنهاکسی بودکه درقلعه باقیماندودروازه قلعه را برای سردار عرب بکشوروآنان راازرویداددرقلعه آگاه نمود .

المقنع بەپیروان خودگفته بودکه وی بآسمان خواهدرفت وپس ازسالیان دراز ، بصورت پیرمردی سواربرخیوان سفیدی بدیدن آنها برمیگرددوبهشت موعودرادراینجها بآنها میبخشد . بگفته جارج سیل پیروانش بنام سپیدجامگان یا موبدانیان تاپانصد سال منتظربرگشتن اوبودندوباحتمال قوی هنوزدرگوشه وکنارخراسان وافغانستان و ماوراءالنهربلباس مسلمانی باقی باشند . بگفته مورخان المقنع بسال ۱۶۲ یا ۱۶۳ه خودرادرتیزاب نابودساخت .

نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان

هنگامیکه ایران درمعرض تهاجم اسلام قرارگرفت وبواسطه خیانت ونفاق بزرگان وستون پنجم ناراضیان که راهنمای مهاجمان میگشتندازپای درآمدومقهورتازیان بادیه گردید . بزرگان برای جلب اعتمادونزدیک شدن بملت پیروزوگریزازپرداخت جزیه وتحقیرومداخله ونفوذدراموکشوربجامعه اسلام پیوستند . مردمباسوادوداننش بزبان عرب تسلط یافتندوآن راغنیترساختندوبا آن زبان درهمه رشته ادب ودانش کتابها نوشتند . زبان پهلوی وپازندبسبب بی اعتنائی هم میهنان روزبروزفراموش میگشت وآنانکه بجامعه اسلام درمیآمدندسخن گفتن ونوشتن بپهلوی راعارونگ میدانستند . چنانکه اغلب زرتشتیان این دوره نیزسخن گفتن بزبان دری زبان نیاگان خودراعارمیدانند وبفارسی سخن میگویندوفرزندان آنان بزبان دری بیگانه اند . ایرانیانیکه اسلام آوردندازعرب عرب‌ترگردیدندونام ایرانی خودوپدران خودرانیزتغییرداده عربیکردند وپیوستگی با بزرگان عرب راافتخارمیشمردند .

برخی از اصحاب علی بن ابیطالب ایرانی بودند از جمله زیاد ابن ابیه بود که بسبب استعداد و لیاقتش، علی حکومت استان مهم فارس را باو داد. پس از برقراری صلح بین امام حسن و معاویه، زیاد با او اطاعت نکرد لذا معاویه او را به برادری خود پذیرفت و بنام زیاد بن سفیان حاکم کوفه گشت. ثابت بن هرمز و حبیب بن سیستانی و خسرو بن یسار از اصحاب امام زین العابدین بودند. برخی از اصحاب امام محمدباقر و امام جعفر و موسی بن جعفر ایرانی بودند و خمس و زکات از ایرانیان به پنهانی به آنها میرسید و خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن آگاه بودند و نوعی سرکشی بخویش میدانستند و درپی آزار و اذیت آنها بودند.

درپایان دوره بنی امیه و روزگار بنی عباس در ایران اشخاصی پیدا شدند که ادعا یا اصلاح دین نمودند، از جمله استادسیس ـ بابک ـ یوسف المقنع ـ سندباد ـ به آفرید که درروستای زوزن در نیشاپور متولد شد. در جوانی بچین رفت و هفت سال در آنجا ماند و نوادری چند از آنجا با خود آورد. ادعا کرد مجدد کیش زرتشتی است و باو الهام میشود.

آمیزش عرب و ایرانی در همه رشته های فرهنگ پدید آمد و زبان عربی چنان انتشار یافت که مردم با سواد قم و نیشاپور بدو زبان فارسی و عربی آشنا بودند. در ایران زبان ایرانی زبان روستائی شد. از بزرگان ایرانی مانند عبدالله بن طاهر امیر خراسان حاضر نبود انتشار زبان نیاگان بکند، زیرا درنظرش زبان اسلامی نبود و نوشته ایرانی ودینی نیاگان هرچه بدستش آمد بسوزانید و نابود کرد. مختار بن عبیده ثقفی با مصعب بن زبیر رزم کرد و کشته شد. مصعب کوفه را بگرفت و حکم کرد از سربازان ایرانی مختار هرقدر باشند بکشند و عربها را آزاد کنند. ایرانی با وجود اینکه همه گون عرب شد، روحا" نتوانست عرب بشود.

ما در اینجا نامهای نویسندگان و بزرگان زرتشتی که خود یا پدران و نیاگان آنها اسلام آوردند، از نوشته پروفسور عباس شوشتری در اینجا میآوریم زیرا هنگام تدوین فرزانگان زرتشتی از آنها بیخبر بودیم.

مهندس ابوالحسن آذرخورد انشمندیست که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و رساله هندسی استخراج الخط بسیاری از مطالب را از او نقل کرده.

ابوعلی محمد پسر احمد بلخی شاعر در شاهنامه خویش داستان پیدایش انسان نخستین لملوک را آورده است وضمنا" چنین پنداشته است اخباری را که او در شاهنامه آورده با کتاب سیرا دابه پسر گشتاسب (عبدالله بن المقفع) و از آن محمد بن جهم برمکی و از آن هشام پسر قاسم و از آن بهرام پسر مردانشاه موبد شهر شاپور و از آن بهرام پسر مهران اسپهانی برابر است وسپس اخبار درست شده را تماما" با کتاب بهرام هروی مجوسی مقابله نموده است.

رساله فی مساحة المجسم المکافی تالیف استاد ابوسهل ویجن پسر رستم کوهی که در سال ۳۸۰ه میزیسته.

رساله فی الابعاد والاجرام المعنونه با سم العلامه ابوریحان، تالیف ابی الحسن کوشیار بن لبان الجیلی. کوشیار در این رساله مساحت زمین مقدار بعد قمر از زمین، مقدار فاصله شمس و دیگر سیارات از زمین و مقدار فواصل هرکدام با دیگری، حرکت نور، مقدار طول ظل و دیگر مسایل را یاد کرده. (نقل از نوشته سید محمد کاظم امام)

پرفسور عباس شوشتری در یکی از نوشته‌های خویش صورتی از نویسندگان ایرانی در اوایل اسلام را می‌آورد که ما در اینجا نقل میکنیم:

زیاد الاعجم یکی از پیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعر میگفت.

اسمعیل بن یسار نسائی (درگذشت ۱۱۰ه) از ایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت و بعربی شعر میگفته.

بشار بن برد بن یرجوخ بن یزدگرد ملقب به مرعث، پدربزرگش از بزرگان تخارستان بود، بدست عرب گرفتار شد و اسلام آورد. بشار مردی شاعر و ادیب و دانشمند بود. در یکی از اشعار عربی خویش میگوید "خاک تیره، و آتش روشن است و آتش از زمانی که پدید شد بشر او را پرستید."

سائب بن فرخ شاعر ایرانی عصر اموی بود بعربی شعر میگفت.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰ه از نژاد ایرانی در کوفه متولد شد. در آغاز با زرگان بود و بفارسی سخن میگفت و زبان فارسی را زبان اهل بهشت میدانست و به پیروان خود اجازه داده بود بفارسی نماز بجا آورند.

ابوعثمان ربیعه بن ابی‌عبدالرحمن فرخ ایرانی و از فقهای معروف مدینه بود. متوفی ۱۳۰ه. جبله بن سالم ایرانی و دبیر خلیفه هشام بن عبدالملک، کتب رستم و اسفندیار و بهرام چوبین را از پهلوی بعربی ترجمه کرد.

ابن مقفع سخنران ماهر، نویسنده و مترجم نامه‌های زیر از پهلوی بعربی ۱ـ خداینامه، ۲ـ آیین نامک، ۳ـ کلیله و دمنه، ۴ـ التاج یا سیره انوشیروان، ۵ـ ادب الکبیر و ادب الصغیر. در سن ۳۶ سالگی و بسال ۱۴۵ه بفرمان عبدالله المنصور خلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره کشته گردید.

وهب بن منبه از اهالی انبار نیاگانش ایرانی بودند که در زمان انوشیروان بیمن رفتند و بعد اسلام پذیرفتند. وهب در ذیقار نزدیک صنعا بسال ۶۳۸م متولد شد و تاریخ اساطیری میدانست و بمردم بیان میکرد.

حماد بن شاپور دیلمی گیلانی بسال ۶۹۴م متولد شد و بحماد الراویه معروف گردید. زیرا تاریخ افسانه عرب را بخوبی میدانست و بیان میکرد و حافظه عجیبی داشت.

آبان بن عبدالحمید، مترجم و شاعر، نامه‌های زیر را از پهلوی منظوم ترجمه نمود. سندباد، برکتاب مزدک، برامام، بیوزاسف، بکلیله و دمنه، کارنامه انوشیروان و کارنامه

اردشیر بابکان .

ابوالفضل نوبخت فارسی، بزرگ خانواده نوبخت وستاره شناس دربار خلیفه منصور بود. بخواهش یحیی بن خالد برمکی کلیله ودمنه را ترجمه نمود وهزار درهم پاداشت یافت .

سهل پسر نوبخت اخترشناسی یاد گرفت وکتابی در نجوم وفقه نوشت .

یوسف وموسی دوتن از پسران خالد وازمترجمین نوشته های پهلوی بعربی بودند .

بشر بن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ هـ متولد وپارسای عارف بود. نیای او زرتشتی بود ودین اسلام پذیرفت .

خلف الاحمر بن حیان ازمردم فرغانه وعربی بیاموخت وشعر میگفت واشعار عربی زمان جاهلیت را ازبر کرد وبسال ۸۰هـ درگذشت .

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروز کسائی الفارسی، نیای او فیروز ازقرّاء هفتگانه قرآن بود. پسران هارون الرشید از شاگردان کسائی بودند. بسال ۱۹۷ هـ درگذشت. تالیفات اوست، کتاب معانی القرآن، کتاب مختصر النحو، کتاب القراآت، کتاب العدد، کتاب نوادر الکبیر، کتاب نوادر الاصغر، کتاب البحاء، کتاب المصادر وغیره .

یحیی بن زیاد معروف به فرّاء دیلمی شاگرد کسائی ویکی ازمعروفترین نویسنده وادیب عصر عباسی است. بگفته مورخان نوشته های او بیش از شش هزار صفحه میشود .

ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی، پدرش ماهان ازخانواده محترم ایرانی نژاد بود. بسبب ستم عمال بنی امیه بکوفه رفت ونام خود را بجای ماهان میمون اختیار نمود. با پسرش اسحاق معروفترین خواننده ونوازنده بود ابراهیم بسال ۱۸۹هـ درگذشت .

یونس بن سلیمان، نیای بزرگ او شهریار ازخانواده هرمزد وپدرش سلیمان فقیه بود ولی خود او موسیقی دان ماهر بود وکتابی درموسیقی نوشت که بعدها برای ابوالفرج اصفهانی مولف اغانی نمونه شد .

یحیی بن خالد برمکی، برمک پورجاماسب پورگشتاسب موبد زرتشتی بلخی درمعبد نوبهار خدمت میکرد. نوبهار یا نَه وی‌وَهار، معبد بودائی بود که بعدها آتشگاه گشت. خالد پسر برمک وزیر عبدالله نخستین خلیفه عباسی بود وپسرش دردربار محمد المهدی مقام شامخی داشت وبعد همه کاره هارون الرشید شد. هارون او را گاهی پدر وگاهی عم خطاب میکرد. پسران او فضل وجعفر ومحمد همه وزراء وحکام هارون بودند وهمه با علم وشهامت . سرانجام خلیفه بدگمان شد. برخی را کشت وبعضی زندانی شدند. یحیی بسال ۱۹۰هـ در زندان سکته کرد .

تاریخ زرتشتیان

ابوبکر محمد بن اسحق، نیای او در عین التمر بدست خالد بن ولید گرفتار شد و اسلام آورد، تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته او ست و از ثقات این علم است.

شاپور بن سهل پزشک مشهور کتابی بنام قرابادین الکبیر از او ست بسال ۲۵۵ هـ رحلت کرد.

ابوافشین احمد بن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴ کتاب است. بسال ۲۴۰ هـ درگذشت.

پوراندخت بن حسن بن سهل وزیر مامون با نوشی تحصیل کرده هنرمند زیبا بود. مامون او را همسر خود نمود و پس از مامون مدتی در از زنده بود. خورشت پورانی با و نسبت میدهند.

ابونصر بشر بن حارث نیای بزرگش ماهان نام داشت گویا پسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیار کرد. بشر مردی عارف و زاهد بود و عارفانی مثل سری سقطی و دیگران زیر دست او تربیت شدند. متولد سال ۱۵۰ هجری است.

ابوسلمه بن سلیمان همدانی و نخستین وزیر خلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ هـ بفرمان سفاح بقتل رسید.

ابومحمد سلیمان بن مهران معروف با مام عمعش اصل او از دماوند است ولی در کوفه اقامت داشت و نویسنده بود. در دربار خلیفه هشام بن عبدالملک میزیست. وفاتش بسال ۱۴۸ هـ بود.

فضل بن سهل سرخسی از مامون لقب ذوالریاستین یافت. مردی دانشمند و ستاره شناس و پسر یک تن زرتشتی بود که بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد. مامون وزارت خود را با و داد. بسن ۴۳ یا ۴۸ سالگی درگرما به درگذشت.

موبد بهرام پور مردانشاه از مترجمین است تاریخ ایران را از پهلوی بعربی ترجمه نمود. بیست نسخه از خدا ینامه بدست آورد و بعد ترجمه کرد و در آخر کتاب شاهان باستان از کیومرث گرفته تا یزدگرد سوم بدان افزود.

ابوحفص عمر بن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است از پهلوی بعربی و تفصیل آن معلوم نیست. حاشیه هائی بر کتب بطلیموس و یونانیان دیگر نوشته و کتابی مستقلا" در نجوم و اخلاق و ادب بعربی نوشته است. پسرش محمد نیز منجم و از نوشته های او ست کتاب المقیاس، کتاب الموالید، کتاب العمل بالاسطرلاب، کتاب المسائل، کتاب الاختیارات.

هشام بن قاسم اصفهانی از مترجمین تاریخ ایران از پهلوی بعربی ترجمه میکرد.

ابوجعفر بن یزید بن قعقعه اسم اصلی او جندب بن فیروز بود و بقرائت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ هـ درگذشت.

ابا یزیدبن تیفوربن عیسی بن سروشان بستانی ، عارف ومرتاض مشهورمعروف به بایزیدبستامی، نیای اوزرتشتی بودکه اسلام پذیرفت . بایزیدبسال ۷۷۷ م بدنیا آمدو عمری درازداشت .

اسمعیل بن هیوبدایرانی بودوبزبان عربی شعرمیسرود .

ایرانشاه بن ابولخیرداستانهای باستانی رادرباره بهمن بنظم آورده .بنداررازی ازمشاهیرگویندگان اواخرقرن چهارم هجری است که لغتی درزبان دری وزبان پهلوی تالیف کردبنام منتخب الفرس واین خودنشانی است گویا ازاینکه تا پایان قرن چهارم دردربار بویهیان وحدودقلمروایشان هنوززبان وخط پهلوی رایج بوده است .

مهران ایرانی بزبان پهلوی وسریانی آشنائی داشته وکتاب حشائش را تالیف کرده است .

بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی ازشاگردان شیخ الرئیس ابوعلی سینا درسال ۴۵۸ ه درگذشت . میگویندابوعلی بهمنیار را درکودکی نزدآهنگری یافت که آتش میخواست چون صاحب دکان ازاوظرف خواست وی پس ازاندکی تفکرمشتی خاکستربرکف دست ریخت و آتش راروی آن قرارداد . چون ابوعلی این فطانت رادیدشگفت زده شدوکودک رابملازمت خویش خواند . وتربیت کردوبدست اومسلمان شد . ازنوشته های بهمنیارکتابی درمنطق وطبیعی والهی است که برای اومنصوربن بهرام بن خورشیدبن ایزدیارزرتشتی بعربی تالیف کرده است ومیگویندابن کتاب راخوداویادیگری بفارسی ترجمه کرده است .

ابی محمدعبداللەبن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی ازفقها وشیوخ بغداد درحدودسال ۷۲۷ ه بوده وسندا جتهادبطلاب میداده .

علامه محمدبن فرامرزمشهوربملاخسرومتوفی ۸۸۵ ه فقه حنفیه رابنام غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ ه شرح برآن نوشته بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام .

حاجی آقااحمدپسرحاجی علی کرمانی است . پدرحاجی علی زرتشتی مذهب بوده مسلمان شده . درفن اصول وفقه سرآمددانشمندان زمان خودبود .

اینست مختصری ازنویسندگان وگویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی که ازچیرگی عرب برایران پدیدگشت . عرب ایرانی وایرانی عرب شد . زبان وتمدن ایران برنگ تازه درآمد . دراین عصرسه زبان پهلوی یکدیگردرایران گفته ونوشته میشد . اول پهلوی وپازندکه موبدان وباقیمانده زرتشتیان باایمان ازدست ندادندوآنچه ازنامه های پهلوی وپازنددردست داریم ازاین عصراست . دوم زبان عربی که درسال ۱۲۵ ه دردفاتردیوانی خراسان اجباری ودرسرتاسرایران زبان ادبی ورسمی شد .مردم باسوادودانشمندبآن زبان مینوشتندوسخن میگفتند . برخی مانندخانواده طاهریان از نوشتن بزبان فارسی یاسرودن شعربفارسی اکراه داشتند

سوم فارسی نوآن بردونوع گفته میشد . یکی محلی ودیگری ادبی که بسبب آمیزش عربی بفارسی صورت گرفت وبا آن زبان کتابها نوشته میشد .

درخراسان پیش ازظهوراسلام، افزون بردین باستانی زرتشتی،دینهای گوناگون دیگرنیزوجودداشت ودین بودائی بتدریج درآن بخشها نفوذنموده وبنیان خویش را استوارساخت . دربخشهای کوههای هندوکش درخط مستقیم ازبلخ بقندهار، دین زرتشتی درمغرب آن بوده ودین بودائی ازسده دوم پیش ازمیلاد درمشرق آن پیروانی داشت دین برهمائی نیزباتفاق دین بوداکم کم پیشرفت حاصل میکرد .دربخشهای جنوبی هندوکش معابدهنودومعابدبودائی ساختمان میگردید . درضمن آیین مهرپرستی وشیواپرستی نیز درسرزمین داورونقاط دیگرخراسان شرقی شایع گردید .دین نستوری عیسوی نیزازسده چهارتاشش میلاددرشهرهای توس،مرو،هرات وغزنین خودنمائی میکرد .معابدبزرگ این مذاهب مانندمعبدنوبهاردربلخ،معبدزورمهرپرستی درزمین داور، معبدآرونای آفتاب پرستی شیوادرکاپیسا،معبدسوریای برهمائی درکوتل خیرخانه کابل ومعبدهندوئی سگاوندلوگردرخراسان شرقی مشهوربودند .

اوضاع سیاسی نیزمانندادین یکسان نبود .بخش مغرب خراسان زیرفرمانروائی ساسانیان وبخش پهناورتخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود . بخشهای جنوب هندوکش وسرچشمه های رودهیرمندااستقلال داشتند . بخشهای جنوب وشرق خراسان بشکل ملوک الطوایفی اداره میگشت . هندیها نیزگاهی باعبورازرودسندمهاجم میگشتند .

اوضاع اجتماعی خراسان هنگام ظهوراسلام بحرانی ومستعدازهم گسیختگی بود . نیروهای چندپیداشدندولی بزودی ازمیان میرفتند .بقای مردم خراسان مرهون فرهنگ وتمدن باستانی وخاطرات عظمت ومفاخرگذشته بودکه چون فروغی نورمند،شبهای تار بدبختی رادرخشان نگاه میداشت ومردم رابباز گشت جاه وجلال ازدست رفته امیدواری میداد .

باظهوراسلام طبع جنگجوئی مردم خراسان درپیشرفت دین نو، موانع بزرگی به وجودآورد .خراسانیان بپذیرفتن دین بازورشمشیروسرنیزه عادت نداشتندوپیشرفت اسلام درخراسان سده هادنبال افتاد .درسمرقندوبخاراوختن وچین دین بودائی رواج داشت . آموزشهای مزدک درفارس بگفته محمدغبار صاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل واردآوردووحدت اجتماعی رابهم زد .پرچم فتوحات سپاه تازیان از سال ۱۲تا ۲۲هـ برفرازمداین وایران مغربی ومرکزی برافراشته گردیدواساس شاهنشاهی ساسانیان بهم خورد .

یزدگردپس ازسقوط فارس بسوی کرمان وخراسان گریخت . ارتش اعراب بدنبال اوبطبس ودروازه خراسان واردگردید .بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بودکه دست نشانده شاهان بیگانه وبآنها خراج میدادند . فرمانروایان مذکور

ومردم خراسان از تسلط بیگانگان برخود، دل خوشی نداشتند ومنتظر فرصت بودند تا خود را از زیر یوغ فرمانبری شاهان ساسانی، ترک وچین آزاد سازند. زیرا که نمیتوانستند به شخصه با دشمنان بزرگ خود مقابله نمایند.

هنگامیکه شالوده دولت ساسانی پارسی متزلزل واز حملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان از دور تماشاگر معرکه جدال ودردل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲ هـ بخراسان پناه آورد چهره موافق باو نشان ندادند و همراهی ننمودند. بنا بر این مجبور شد از مرو بماوراء النهر (ورارود) برود واز بزرگان فرغانه کمک بطلبد. در همان هنگام ۲۰ هزار سرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگرد از راه طبس وبگفته تاریخنویسان عرب دروازه خراسان بمرز خراسان داخل گردیده و تا مرو پیش رفتند یزدگرد با کمک ترکان از آنسوی جیحون بمقابله اعراب پیش آمد.

مردم خراسان حین عبور ارتش اعراب از خاک آنها، ممانعتی وارد نمیآوردند و به آنها راه میدادند تا بنیان پادشاهی بیگانگان، یعنی ساسانیان وترکان، هردو قطع گردد همین طور هم شد. سپاه یزدگرد وخان ترک در جنگ مرو نابود گردید. خان ترک، یزدگرد را تنها گذاشته بشهر خویش برگشت.

خراسانیان درطی این مدت نسبت با عراب سیاست کجدار و مریز را پیروی و حتی الامکان دست بجنگ دراز نمیکردند. زیرا تا یزدگرد زنده بود، احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت. افزون براین نمیخواستند که اعراب نیز یکباره مضمحل گردند. بنا براین بیشتر خراسانیان درجبهه جنگ با اعراب صلح کرده وبا پرداختن اندکی خراج قانع میساختند.

در دوره خلافت عثمان درلشکرکشی اعراب بخراسان وقفه حاصل آمد. مردم وفرمان روایان محلی برای نابودی نفوذ ساسانیان ودفاع از حملات آینده اعراب، وقت بدست آوردند. ولیکن نتوانستند با اتحاد فرمانروایان محلی، یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذا هنگام دفاع انفرادی گرفتار مشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی، از نژاد کوشان قدیمی، صاحب القاب تگین یا تجن برهمائی مذهب بودند. شاهان مذکور دربرابر ترکان، ساسانیان، هندوان واعراب در پیکار بودند. از کابل گرفته تا رودخانه سند وهامون سیستان منطقه فرمانروائی آنها را تشکیل میداد. ولیک در دوره زمامداری صفاریان قلمرو آنها محدود گردید و در روزگار دولت غزنوی بکلی از میان رفتند.

راه‌دادن خراسانیان اعراب را بدنبال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه سوم اعراب بسال ۳۱ هـ عبدالله بن عامر را با سپاهی کامل ومجهز مامور تسخیر کامل خراسان ساخت. در پیکارهائیکه درقهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه مردم خراسان میخواستند بوسیله اعراب خود را از زیر یوغ تسلط بیگانگان مانند چین، ترک و

ساسانیان پارس آزاد سازند، لذا مقاومت ومقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمانروایان بیگانه خود میدانستند. بنابراین حتی الامکان با آنها از در صلح و سازش بر میآمدند تا فرمانروایان بیگانه مضمحل گردند.

ماهوی سوری فرماندار مرو بیشتر از همه مایل به استقرار روابط حسنه و دوستانه با اعراب بود. بنابراین عبدالله بن عامر را استقبال نمود و با تعهد پرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان برد و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخزر، جهان مرغینان، نسا، ابیورد، سبزوار و ابرشهر را با پیشروی خود بصلح یا جنگ بگشاد و نیشاپور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرار داد.

عبدالله پس از استقرار و استوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خود قرار داد. بنابراین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت. باید اضافه کرد هنگام فرار یزدگرد از فارس، فرمانروای کرمان روی خوشی باو نشان نداد و درفکر استقلال بود. درسال ۲۲ هـ هنگام حمله اعراب شکست یافت. اما کرمانیان گاه و بیگاه سر بشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنام ربیع ابن زیاد حارثی مامور فتح سیستان گردید و عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهی نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمانروایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند و سپاهیان مهاجم را با زر و سیم و صلح از پیکار باز میداشتند. غالب آنها بصلح و تعهد پرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر بدفاع برخاستند. فرمانروای هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقد و ادای سیصد هزار درهم در سال از در صلح درآمد. اما فرمانروای سیستان بنام ایران پوررستم پور آزادخو پوربختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع در یک فرسنگی زرنگ (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بر زمین چید و خود بر بالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت. در اینحال ایران پوررستم سواره باتفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسید و نزدیک صدر، نشستن گاه ربیع از اسب پیاده شد. چون ربیع را با قد دراز و چهره گندمگون و لبهای کلفت و دندانهای بزرگ بر نعشهای کشتگان نشسته دید بایستاد و او را بهمراهان خود نشان داده گفت " میگویند اهریمن درروز بچشم نیاید اینک به بینید که بچشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه خشمناک شود بخندید و با یران تکلیف نشستن نمود ولی او نپذیرفت و گفت ما براین نشستنگاه صدر تو نیاییم که ناپاکیزه صدر یست و در همان جائیکه پیاده شده بود فرش گستردند و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت.

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پوررستم از زرنج بگذشت و بسا یر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرمانروایان آن شهرها مانندرشت وزرنج وسنارودوغیره‌به پیمان صلح ایران وربیع اعتنا نکرده‌با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عامربمنظورتعقیب یزدگردسپاهی بسوی بلخ وتخارستان فرستاد. زیرا یزدگردپس ازشکست درنبردمرغاب ببلخ گریخت ودرآنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردارعرب پس ازگشودن شهرهای چندی بجنگ وبصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بودتا آنکه ده‌سال بعدتربلخ را متصرف شدند. باورودا عراب ببلخ، معبدنوبهارا زرونق افتادوشاهزادگان تخاری روی بگریزنهادندودوباره‌بسال ۵۱ ه بشورش بزرگ ودامنه‌داری برخلاف اعراب دست زدندومدتها ادامه‌داشت تا آنکه قتیبه سردارعرب باخونخواری وکشتاردستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. دراین جنگها بلخ خراب گردیدوباشندگانش متواری شدند. شهربلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷ه تعمیرگشت. درآن زمان اقتدارا عراب درخراسان فقط باسم بودواقتدارا صلی وکلی ورتق وفتق اموربدست امیران بومی تمرکزداشت.

چون یزدگردازیاری مردم‌بلخ ونواحی ناامیدگردیدوازجیحون بگذشت. احنف به‌پیشروی خودتا بتخارستان ادامه‌داد. ماهوی سوری فرمانروای محلی مرواز بودن یزدگرددرخراسان پریشان بودودرنابودکردن اومیکوشید. بالاخره‌درنزدیکی مرو اورا بکشت خراسانیان که‌خودراازیریوغ ساسانیان پارسی آزادیدنددرصدددفاع میهن خودورهائی ازچنگال اعراب بجنبش افتادندوجنگهائی پی‌درپی رویدادوانقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه‌داشت تا آنکه‌دست اعراب ازخراسان کوتاه‌گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجودآمد، حکومتی که‌نسبت بزرتشتیان وفرهنگ ودین آنها کشتاروصدمات ولطمات سختی واردآوردودراین کتاب درآن موردگفتگوشده‌است.

چنانکه‌گفته‌شدبا پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرمانروایان محلی درشمال و مغرب خراسان درسال ۳۲ه بجنب وجوش درآمدندوازهمه‌بالاتردلاوری ازهرات بنام غارن سپاهی ازبادغیس وهرات گردآوردوبسال ۳۲ه بمرکزفرماندهی اعراب درنیشاپورحمله برد. چنانکه‌قیس سردارعرب تاب مقاومت نیاورده‌بسوی بصره‌گریخت. غارن هرات و نیشاپوررا متصرف شد وبسیاری ازسربازان عرب راباسیری گرفت. عبدالله‌فرمانده دیگرعرب درنیشاپورسپاه‌فراری اعراب راجمع کردوبیک شبیخون هولناکی دست زد، چهارهزارتن سواران این فرمانده، بانیزه‌هائی که‌باپارچه‌روغن آلوده‌پیچیده و آتش زده‌بودند دردل تاریک شب لشکرنیمه‌غافل غارن راگردگرفته‌وحمله‌بردند. غارن ازجای درنرفت. بلاد رنگ براسب سواربمقابله‌ومقاتله‌پرداخت. آنقدربکوشیدتا در میدان نبردکشته‌گردید. سپاه‌بیسردارمانندگذشته‌شکست یافته‌فرارکردند.

جنبش سیستانیان: سیستانیان نیزچون هراتیان،برای اخراج اعراب ازخاک خودبه فعالیت پرداختند. عامل عرب راازسیستان بیرون رانده،پیمانهای بااعراب رابه طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیرمجددخراسان فعالیت تازه‌تری بخودگرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین رویداد. فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که با لشکر جرار و فداکار تا زرنج پیش رفت. ایران پور رستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان و حوزه هیرمند تا کابل و زابل را مسخر کرد.

باذان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر امیر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرورود بنام باذان بدفاع پرداخت و پس از پیکار سختی در شهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانیان در طی روزگاران باستان، امور دینی و معنوی را با سرنیزه قبول نمیکردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت و دین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهمائی و دین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی و تاریخی از راه تشویق و تبلیغ و میل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین و ترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

باذان با نگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهاد سردار عرب را رد کرد ولی درمورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری باذان باحنف نوشته بود، نیای من از اسواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت و مردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. درصورتیکه مایل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من و خاندان من بر این منطقه و عفو از ادای خراج میباشد. دراینصورت حاضرم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم، احنف پیشنهاد او را پذیرفت و نامه ای باو نوشت که خواهش تو قبول و بر تو و خاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید درموقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲ هـ استوار گردید.

درجنگ مرغاب بگفته تاریخنویسان، قوای عرب درحدود مرورود بالغ بر ۳۲ هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان روبرو گردید، که از مناطق دور و دراز مانند مرغاب، میمنه و گوزگان برای دفاع از میهن خود و پیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً موقعیت سپاهیان اعراب درمیدان جنگ بسیار خوب بود زیکطرف بکوه و از طرف دیگر برودخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد و عرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزکان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم راه افتاد ولی از شدت سرما دوباره ببلخ مراجعت و از آنجا به نیشاپور برگشت. سردار عرب با وجود اینهمه پیشرفتها نتوانست شالوده فتوحات خود را کاملاً استوار سازد. نفوذ عرب تنها در نیشاپور باقی ماند.

ماهوی سوری فرمانروای مرو: ماهوی که سیاست دلجوئی واتحاد با اعراب را بمنظور نابودکردن دشمنان ترکی وچینی وساسانیان پارسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک وچین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع ونیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. درآن هنگام علی‌بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی راکه ابن عامر در مورد مرو بسته بود با ماهوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان واسواران مرو با وداد. ماهوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت وجنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهی گران بسال ۳۶ه به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان بآنها راه ندادند. سردار دیگر با نیروی سنگین ترنیز مجبور شد با نیشاپوریها ومرویها صلح نماید. باین شرط که دو دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمرکز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سرباز زدند و با زدواج با پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد ودخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعد در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع‌بن زیاد با ۵۰هزار سرباز از عرب بسال ۵۱ه بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان بادغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرمانروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم‌بن زیاد بسال ۶۱ه در زمان خلافت یزید والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و به نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی وبومی خراسان تاب تسلط بیگانه واعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. در یکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا میگذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری با خبر شد در سرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شش هزار سرباز آزموده عرب را بسرداری مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشبیخون محاصره وسرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه ملیون درهم نقد وجنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کار برکنار گردید. پس از سلم بین والیان وسرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هر یک در پی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه در سال ۷۷ه امیه‌بن عبدالله از مرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشاپور و مرو لشکرگاه

اعراب سازد. ولی درپیکارسختی که خراسانیان بجان کوشیدند امیه محصورگردیدوبا زحمت زیاد خودرا ازچنگال بلخیها نجات داده به مروگریخت.

قتیبه ونیزک بادغیسی: عبدالملک خلیفه اموی بسال ۸۵ه بهترین سردار ان خود قتیبه را با مارت خراسان مفتوحه اعزام داشت. او وسردارانش بسیاری ازشهرها را با صلح وجنگ بگشود. برادرش تا فرغانه وخودش تا بلخ پیش رفت. فرمانروای محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت ومردی آزموده بودبرای آزمایش نیروی دشمن با او زدرپیکار درآمدسپس با قتیبه صلح نمودوموادپیمان نامه اوراپذیرفته ومعاهده برقرارساخت.

قتیبه پس ازعقدمعاهده با اسپهبدبلخ بسال ۸۶متوجه نیزک فرمانروای محلی بادغیس گردیدوتوسط سفیرخویش ازاوخواست اسیران عرب راآزادکندنیزک بشرطی حاضر شدکه قوای عرب هرگزدرمرزاوداخل نشوند. قتیبه پذیرفت تاخیال اززنا حیه اوراحت باشدوپس ازفراغت ازتهاجم بنقاط دیگر،کارا وراهم فیصله خواهددادوبااین روش ازعدم تمرکزنیروی خراسانیان واتفاق آنها استفاده برد.

قتیبه بخارا وسغدرا بجنگ وصلح بگشاد. نیزک فرمانروای بادغیس باطمینان پیمان صلح با اوهمراه بودوروش رزمی قتیبه رامطالعه میکرد. چون قتیبه آمل رسید نیزک ازاووداع کردوبسوی بلخ شتافت. آنقدربسرعت پیش رفت که درنوبهار توقف کرد. زیراازجانب قتیبه ایمن نبودوبجا هم احساس خطرمیکرد. قتیبه پس ازحرکت نیزک ازاذنی که برفتن اوداده بودپشیمان گشت. سردارخویش مغیره را با سپاهی بدنبال اوروان کرد. موقعی به نیزک رسیدکه اودروادی خلم داخل شده بود. چون دیدتاب نبرد با نیزک راندارد ناکام برگشت. نیزک رفتارزشت وروبه نامردی قتیبه رابشکستن پیمان دلیل کرده با اوزدرمخالفت برآمد.

دراینبار نیزک بفکراتحادقوای ملی افتادتادستجمعی نفوذوسلطه اعراب را بشکنند. بفرمانروایان بومی خراسان مانندجغبویه پادشاه تخارستان، سپهبدفرمان روای بلخ. باذان رئیس ملی مروو حکمرانان محلی گوزگان، فاریاب، طالقان نامه ها نوشت وآنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی ضدعرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه پیشنهاد دادکه درصورت شکست اتحادیه، قلمروسلطنت کابلشاه پناهگاه آنان وخزینه احمال و اثقالشان باشد. همه بزرگان پیشنهادنیزک را پذیرفتندوجغبویه، عامل عرب مقیم درپایتخت خویش راازقلمروخودبیرون کرد.

نیزک پغلان راکه با روی استوارجنگی داشت مرکزسپاه خویش قرارداد. فرمانروایان محلی درصددتهیه نیروی جنگ بودندوخودرا برای پیکاربهارآینده آماده میکردند، که قتیبه درموسم زمستان با ۱۲هزارسپاهیان آزموده حاضربه نبردسررسید از نیشاپورمرکزلشکرگاه عرب سپاه طلبیده وبمنطقه مروالرودحمله کرد. فرمانروای محلی طالقان به پیکارایستاد. دررزم شدیدی که رویدادطرفین تلفات سنگین دیدند. قتیبه

اسیران بگرفت وهمه را درطول چهارفرسخ (۴۲ کیلومتر) برچوبهائی‌که نصب کرده بود بدار زد، وبتسخیرمجدد فاریاب حرکت نمود. فرمانروایان مناطق دولت آباد وشبرغان بواسطه آماده نبودن برزم، باقتیبه ازدرصلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت وبرادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک درگذرگاه پغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست باروی استوار پغلان را بجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیزطولانی ودرخطردید. درپی چاره بودکه جاسوسی ازخراسانیان راه پنهانی بارو را باونشان داد. بسرعت باقوای خوددرقلعه داخل گردید. درجنگ سختی که رویداد غالب سپاهیان نیزک نابودوقلعه فتح گردید. نیزک فرارکردوبسوی سمنگان دردامنه هندوکش عقب نشست ودرباروئی بنام گرزمتحصن گردیدودرضمن ذخایرخودراازبیراهه بدربار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک برسیدوبه پیکارحصاری مشغول شدودوماه طول‌کشید وزمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه وخویشتن را درخطرنابودی دید. بخدعه ونیرنگی که دوراز قانون انسانی ودینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیرنزدنیزک فرستادتا باومذاکرات صلح آغازکرده واورا برای ملاقات بیاورد. درضمن قول وپیمانی که به نیزک میدهداززبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیررا درصورت ناکامی بمرگ تهدید نمودوسوگندخوردکه اورا بدارخواهدزد.

سفیربا باری ازنان وحلوا به نزدیک قلعه گرزرفت که ازخواربارخالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتاروباشندگان متوحش وپریشان شده بودند. حتی جغبویه پادشاه تخارستان نیزدرآن گیرودارحیران بود. سلم بعنوان سفیربحضورنیزک رسید. نان وحلوا تقدیم‌کرد. مردم‌قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان وحلوا پرداختند سلم‌پیشنهادصلح را مطرح‌کردونیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول وپیمان قتیبه را بمیان آورد. سلم‌گفت که اوقول امان واطمینان میدهد. اورا قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهدکه سپاهیان باتفاق گفتندما قبول داریم. نیزک بضعف لشکرپی‌بردوگفتگوی بیشتررا صلاح‌ندید. خودرا برای عقدپیمان وملاقات با قتیبه حاضرکردوباتفاق جغبویه ودسته‌ای ازمحافظین مسلح همراه سلم ازقلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دورگرفته اسیرکردند. نیزک فریادزدکه خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شدو۱۲هزارازمردان نیزک و جغبویه راازدم شمشیرگذراندونیزک وبرادرش را بکشت وجغبویه را بدمشق بدربارخلافت فرستادودرآنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه وسوزاندن فاریاب: قتیبه پس ازورودبمروفرمانروای خراسانی گوزگان رااحضاروگروگانهای چندی ازاوگرفت. فرمانرواهنگام مراجعت بپایتخت خویش درحال مرض درگذشت. مردم‌خراسان ازقتیبه بدگمان بودند رفتارناشایست و پیمان شکنی اورا با نیزک بادغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرمانروای گوزگان

را نیز بر قتیبه حمل کردند. بنابراین از او روگردان گشته، عامل او را بنام حبیب بن عبدالله باهلی که در گوزگان بود بکشتند. قتیبه در قصاص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرمانروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او بجنگ برخاست و در میدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. باروی او نیز شکاف برداشت و فرزندان و خاندانش باسارت رفتند.

قتیبه پس از آن همه خونریزی به کش و نسف حمله برد و سپس به فاریاب شتافت. اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوار و قسی القلب بود و نسبت بمردم خراسان از پایداری و مقاومت، خشمناک و در رنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید و بسغد و بخارا حمله برد و خراج سنگین بر مردم آنجا تحمیل و وصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج و اجازه اقامت نماینده او در پایتخت، بدربار شحاضر گردیدند. بنابر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا و عزیمت فتح خوارزم را نمود. فرمانروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخاذ کرد.

قتیبه آرام ننشست، برخلاف پیمانهائی که با فرمانروای سمرقند بسته بود، بجانب او لشکر کشید. سلطان سمرقند بجنگ بایستاد و از فرمانروایان شاش (چاچ) و فرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند در پیکار مغلوب شدند و باروی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دو ملیون درهم خراج و ساختن مسجدی در شهر و دادن سی هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه بهانه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شد و بیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کرد و غنایم زیادی در آنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت و خبر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶–۹۶ه) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بر بدقولی و پیمان شکنی قتیبه شد. این مرد خونخوار و خودخواه، به افکار و نظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد و غنیمتهای فراوان بچنگ آورد. فرمانروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلوی خود ساخت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ص ۷۳ در مورد بی اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد" علت اینکه ما از این اخبار بیخبر مانده ایم اینست که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند."

قتیبه تا سال ۹۶ه هنگام مرگ ولید با قساوت قلب در خراسان فرمانروائی میکرد. هنگام خلافت سلیمان بنام خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از او روگردان شدند و خراسانیان نیز از او متنفر و در آزار و رنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شماره آنها به ۵۴ هزار میرسید آغاز گشت و قتیبه با خاندان خود بقتل رسید و مردم از ستم

او آزاد شدند.

ناتوانی عرب در تحکیم پیروزیهای خراسان: درسال ۱۰۰ هـ که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا اقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده و پرچم فیروزی آنها برفراز قصر اسپانیا در اهتزاز بود، هنوز امیران و سرداران و ارتش آنها نتوانستند در خراسان شرقی و شمالی شالوده اقتدار خود را استوار سازند و حکومتی نیرومند تشکیل دهند اسد بن عبدالله به سال ۱۰۶ هـ از راه مرغاب به غرجستان و غور حمله برد. فرمانروای بومی آنجا بنام غرون سخت ایستادگی کرد. اسد عاجز از فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت سپس با غوریها به پیکار پرداخت و طی دو سال در چندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد و یکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابوخالد برمک عامل بلخ قرار داد. اشرس به سال ۱۰۹ هـ به سمرقند لشکر کشید و بسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند. ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانی دست کشیدند و با کمک ترکها به پیکار برخاستند. در نبردهای پیکند، بخارا و کمرجه اعراب شکست یافتند. خالد بن برمک تازه مسلمان شده به سال ۱۱۷ هـ امیر خراسان گردید. بسمرقند حمله کرد و تا بداخله بلخ پیش رفت. برای توفیق در ماموریت خود خراسانیان مسلمان شده را بسرداری سپاه منصوب ساخت.

مردم خراسان برای اتحاد با هم و تولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند و از طرفی برضد خلفای اموی و طرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند. خداش بانی طریقه خرّمیه از دشمنان سخت خلفای اموی، خراسان را مرکز خود ساخته بود. بواسطه خدعه و تزویر اسد سردار عرب و برادر خالد گرفتار و بقتل رسید.

اعراب در طی مدت یک سده فقط در مرو و نیشاپور صاحب نفوذ و قدرت بودند. در بخشها دیگر خراسان مانند تخارستان، بلخ، گوزگان و هرات تسلط کامل نداشتند، اداره امور بدست فرمانروایان محلی بود. بعضی از آنها به پرداختن جزیه راضی و برخی با قامت نماینده خلافت عربی در محل فرمانروائی خویش اجازه دادند. ولیکن چون فرصت منا دست میداد، جزیه و باج را نمی‌پرداختند. و بشورش برمیخاستند. درضمن اعراب در تلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی در بلخ بهمرسانند و عمال خود را در آنجا منصوب سازند. بالاخره دست بدامان خراسانیان مسلمان شده زدند و آنها را بفرماندهی سپاه و عاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیان آسوده گردند. خراسانیان بدین روش با پذیرفتن اسلام در اداره امور کشوری و لشکری اعراب داخل گشته و هنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند. برای پیشرفت این منظور و انقراض خلافت نیرومند اموی، خراسانیان بتشویق و تبلیغ خاندان عباسی پرداخته آنها را بروی کار آوردند. این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده و بنام ابومسلم مروزی خراسانی مشهور

است آنجا میافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت.

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرنگ را مانند نیشاپور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستانیان بزیر بار نرفتند و او نیز پافشاری را دور از احتیاط دانست کارگزاری از خود بآنجا بگذاشت و بدربار خلافت برگشت. ربیع حارثی بسال ۴۳ه از جانب معاویه بامارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و یادگرفتن قرآن وادار د ولی توفیقی حاصل نکرد. عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳ه امیر خراسان گردید و امارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد. عباد برای تصرف کابل بقندهار لشکر کشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفتی حاصل نکرد. کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست. با وفات معاویه بسال ۶۰ه مردم سیستان دستگاه امارت عربی را برچیدند. عباد ناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست ملیون درهم میگشت بر داشته ببصره برگردد.

یزید و ابوعبیده زیاد بسال ۶۲ه از جانب خلیفه والی زرنگ سیستان گردیدند. یزید بکابل لشکر کشید. کابلشاه بدفاع ایستاد. درمیدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فراوان داد. یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید. سلم بن زیاد برسیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ماموریت یافت. سلم بورود به خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در اتخاذ روش مسالمت آمیز دید. با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم ملیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت.

<u>رستم بن مهرهرمزد</u> : عبدالعزیز عامر امیر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد. بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد. در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه بنابودی نزدیک شدند، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد. عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرنگ) رحل اقامت افکند و دایم در مصاحبت رستم بن هرمزدیکی از دانایان بزرگ زرتشتی و صاحبدلان سیستان بسر میبرد و پند و اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد. عبدالله بن امیه امیر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه ببست لشکر کشید. کابلشاه مردی بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ. بعبدالله پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک ملیون درهم باو خواهد بخشید. عبدالله پاسخ فرستاد اگر رواق بست را پر از زر و گوهر سازند نخواهد پذیرفت. کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید. قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راه ها را از هر طرف برا و بست و او را محاصره نمود. عبدالله سپاهیان و خویشتن را در خطری سهمناک دید. پیغام

فرستاد گرراه برگشت را باز گذارد رد از پرداخت خراج معاف خواهد بود. کابلشاه پاسخ باز فرستاد گر بخواهد زنده باز گردد، باید ۳۰۰ هزار درهم بپردازد و پیمان نامه صلح را با شرایطی امضا و مهر کند که در آینده با کابلشاه جنگ نکند و در قلمرو او داخل نگردد. عبدالله بناگزیر شرایط را پذیرفت.

چنانکه گفته شد نفوذ اعراب بکابلستان و زابلستان رخنه ننمود. مردم سیستان هم گاه و بیگاه سر بشورش برمیداشتند. بسال ۱۰۷ هـ عامل عرب را در سیستان بکشتند و قاضی عربی نژاد را از منصب خویش خلع و مسلمان محلی را بمنصب قضا نشاندند. ارتش عرب بر خلاف پیمان سال ۱۰۹ دوباره بعزم نبرد با کابلشاه حرکت نمود. کابلشاه راهها را بنبست و بمقابله ایستاد. فرمانده عرب پس از دادن تلفات بسیار بسیستان عقب نشینی کرد. کار شورشیان سیستان بسال ۱۱۱ هـ بالا گرفت و بسال ۱۱۶ هـ فتنه ها بیداد گشت و سیستانیان آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمرو خود را دامن زدند و آنها را بجان هم انداختند. عامل عرب را در سیستان بسال ۱۲۰ هـ بکشتند و آن هنگامی بود که سراسر خراسان شمالی و غربی که تحت فرماندهان عرب اداره میگشت بقیام برخاستند. ابومسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قد برافراشت. نصر بن سیار را میر خراسان را بسال ۱۳۱ هـ مغلوب نمود. سپس بفارس لشکر کشید و سیستان را از نفوذ اعراب آزاد ساخت و اداره امور سیستان پس از یک قرن باز بدست سیستانیان افتاد.

زادان فرخ وفضل بن سهل: در روزگار بنی امیه، تعصب عربی وقبیله ای بشدت رواج داشت. عربی زبان رسمی قلمرو خلافت گردید. اما دیوان ودفاتر دولتی بخط و زبان پهلوی بود. در زمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ هـ) خونخوار قسی القلب در کوفه، بزبان عربی منتقل گردید. اینکار بدست صالح بن عبدالرحمن سیستانی دبیر حجاج صورت گرفت. اعراب بسال ۳۰ هـ هنگام فتح سیستان پدر صالح را باسارت بردند. صالح در دیوان مالیاتی عراق، زیردست زادان فرخ پیشه دبیری داشت. بگفته ابن ندیم و بلاذری در فتوح البلدان، بواسطه رقابتی که با رئیس خود زادان فرخ داشت دفتر دیوان را که تا سال ۸۲ هـ هنگام درگذشت او بپهلوی نوشته میشد. بعربی نوشت و برآثار این زبان خط نسیان کشید. فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود. کتابهای زیادی از پهلوی بعربی ترجمه کرده بجعفر برمکی تقدیم نمود. جعفر از کارش خوشحال گشت با سلام دعوتش نمود. فضل در محضر جعفر و با حضور تنی چند از بزرگان، اسلام اختیار کرد و مقیم بغداد شد و به پیشکاری مامون رسید. بگفته ابن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسید جوان ایرانی نامجوی زرتشتی از مردم خراسان بود که تازه وارد بغداد شده و بوسیله برمکیان بحضور هارون رسیده و در دیوان کاری باو سپرده بودند. نخست اسلام آورد و مراسم ختان را در باره او اجرا نمودند و از این رهگذر بیمار و در بستر آرمیده بود. یکروز جبرئیل پزشک بیمارستان بغداد بعیادت او رفت و دید فضل

دربستر آرمیده و کتابی عربی در پیش داردو میخواند. جبرئیل بزبان پارسی با و گفت چون بینی نامه ایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه و چون کلیله و دمنه نی" (از مقاله سید محمد کاظم امام در مجله مهر شماره ۷ دوره ۱۲) .

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی منتقل و بتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم بن حازم عرب در مجلسی درحضور مامون با وگفت "تو میخواهی سلطنت بنی عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه و تزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی وخسروی عجم را تجدید و برقرار کنی. "فضل رنگ سیاه را که درپرچم و لباسهای رسمی شعار خلفای عباسی بود و از ابومسلم گرفته بودند، برنگ سبز عوض کرد که شعار علویان بود. مامون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب ومخالفان فضل میگفتند رنگ سبز شعار قدیم زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد برخلاف مامون وخراسانیان برانگیخته شدند. مامون برای دلجوئی آنها، استاد و وزیر و مولای خود فضل را با بخشش واحسان زروسیم به کسان و اطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک و ابومسلم خراسانی :خاندان برمک یکی از خاندان مشهور و معتبر پیش از اسلام در بلخ بوده. جعفر بانی این خانواده درپایان سده اول اسلامی اسلام اختیار کرد. بین سالهای ۹۶ و ۹۱ ه بدمشق مرکز خلافت بنی امیه رهسپار گردید. بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده و چون یکی از آنها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت، بعضی تاریخنویسان نتیجه گرفته اند که خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند. خالد بن برمک بوسیله ابومسلم خراسانی درسپاه او داخل شد و دلیریها از خود نشان داد و نظر خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح بسوی او جلب گردید و وزارت را با و تفویض نمود.

در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ایرانیان در دربار حجاج خونخوار وکارگزاران عرب در ایران، نفوذ بدست آوردند و حتی بفرماندهی ارتش اعراب نیز رسیدند. ابوخالد بن برمک از سوی امیر خراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. درچنان محیطی ابومسلم خراسانی ظهور کرد. بگفته احمد سروش "قبل از ظهور اسلام، متولی و پرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبهار بود. برمکیان از مدتها پیش نسل اندر نسل به ریاست نوبهار منصوب میشدند و خود از تبار شاهان ایران زمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ و پرجلال بود که ۳۶۰ طاق داشت که با دیبا وحریر وجواهرات گرانبها آراسته بود و بزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقدس و پرهیزگاری شهرت داشتند و مورد احترام واکرام بیپایان بودند. شهریاران هندوچین سر بدرگاه نوبهار میسودند و بنا بیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدند زیرا وی در آن جامه سفید و چهره روشن مظهر پرهیز و پارسائی بود."

در مورد معبد نوبهار اختلاف نظر موجود است. زیرا که این معبد دریک زمانی معبد

بودائی بودهوشهریا ران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند .اما این معبددراصل
آتشکدهورهرا مبوده .بگفتهاحمدعلیکهزار (افغانستان ونگاهاجمالی باوضاعوشئون
مختلفهآن،ازعبدالباقیص ۴۲) "آتشکدهوهران کهقراریکیازنسخ اوستا ، مکشوفهاز
سمرقند ، سپندات پسرویشتاسپه (اسفندیارپسرگشتاسب)کهدربلخ بامیک یعنی بلخ
درخشان بنانهادهبود ، بنامناواویهارا یانوبهارمبدل بمعبدبودائی شدوتانیمه
اول قرن هفتممسیحی حین عبورزایرچین هیون تسنگ هنوزبلخ بحیث راجاگریها یعنی
شهرکوچک شاهی ومعبدبودائی آن بنامنوبهاریادمیشد . بسایادگارهای قیمتی بودا
درمعبدبلخ بودیعت گذاشتهشدهبود . افغانستان وتاسیس دیانت زرتشتیگری آن ،
فلسفهقدیمبودائی راکهرنگ محدودتری داشت وسیعترساخت ."

فیروززرتشتی ملقب بسنباد ،راوندیهواستادسیس خالدین برمک ازمردمبلخ بود
ونیای اورانامجاماسب پوروشتاسپ . ابومسلمبواسطهدسیسهوخدعهمنصورخلیفهعباسی
وهمکاری نزدیکان خوددربغدادنابکارانهبقتل رسید .چون خبرکشتهشدن ابومسلم به
خراسان رسید .فیروززرتشتی مذهب ملقب بهسنبادبگفتهمحمدغبارکه باشندهروستای
"هردانه "درمغرب هرات بودبسال ۱۴۲ه بکین توزی ابومسلمکمربست وبگفتهمورخان
عرب حدودصدهزارسربازایرانی چهمسلموچهزرتشتی درسپاهاوبودندبهنیشاپورحملهنمود
وقومس وری رااشغال کردوخزانهابومسلمرادرری متصرف گردیدوخودراسپهبدنامیدو
عزیمت عراق وحجازراداشت . خلیفهعباسی سپاهی گران بجنگ اواعزامداشت . سنباد
درحوالی ری وهمدان شکست خوردوبجانب تبرستان عقب نشینی اختیارکردتاباتجهیز
نیروی جدیدبراعراب بتازدبدبختانهبرادرخورشیداسپهبدتبرستان ازخاندانگاوباره
کهازسوی برادرباستقبالرفتهبودوی وهمراهانش رابکشت وسرهای آنان رابخلیفه
فرستادووسایل بربادی سلطنت خاندان خویش رافراهمآورد .

پس ازسنبادفرقهدیگری بنامراوندیهبشورش برخاستندوخلیفهرابتنگنائیدچار
کردندتاآنکهمعن بن زایده ،راوندیهرامغلوب ساخت وبامارت سیستان منصوب گردید.
ولی سیستانیان بسال ۱۵۱ه شکماورادرقصرفرمانروائی خوددریدند ،مردمبست وقندهار
بسال ۱۴۴ه برخلاف نیروی خلافت بهپیکاربرخاستند . همچنین مردمهرات برهبریاستاد
سیس بادغیسی استقلال خراسان رااعلامکردند .استادسیس پس ازجنگهای خونین با
سپاهیان بیشمارعرب بالاخره منکوب ومنهزموگرفتارگردید . دخترهمین مرد بنام
مرجیلهبادغیسی دربعدهازن هارون الرشیدشدومامون ازاوبدنیاآمد .

آذرویهزرتشتی ومحمدشداد :مردمسیستان چهزرتشتی وچهمسلمان بهپیشوائی آذرویه
پورمرزبان زرتشتی ومحمدبن شداددبرخلاف دستگاهخلافت منصورقیامکردند . ازبست به
جنگ یزیدبن خلیفهکهعامل سیستان بودروی نهادند . یزیددرمیدان نبردمغلوب شد
وروی بفرارنهاد .

امیرحمزه بن عبدالله: امیرحمزه نسب خودرا به زوطهماسب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بودداشمندودلیروازباشندگان روستای رول وجون. استاد سعید نفیسی نام پدرحمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲ه برعیسی بن علی حاکم سیستان حمله بردوکشتارمخوفی نمود. عیسی بخراسان شمالی گریخت. حمزه زرنج مرکزسیستان را متصرف شدومردم را ازپرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیروو قوای ایرانی خودعیسی عامل هارون الرشیدرا دنبال کردوتا هرات وپوشنگ پیش رفت وخونریزیهای سخت درنبردهای اورویداد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیارکرد. عیسی درعرض راه بقتل بیگناهان پرداخت وهرجا که سراغ اتباع و پیروان حمزه را میگرفت، فرمان میداد همه را شقه کنندیا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسیدوکشتارخودرا تکرارکرده برگشت. امیرحمزه دوباره سپاهی تازه بیاراست وعیسی را دنبال کردوتا به پشنگ تاخت. برای کین توزی بقتل عباسیها واعراب پرداخت وحتی بگفته محمدغبار را ه افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله بردوبا سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸ه بسیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را درسیستان نابودساخت وما لیات آنجا وشهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغدادرود. کارگزاران خلفای عباسی درزرنگ با باشندگان موافقت نموده هما نجا اقامت گزیدندواز اطاعت بغدادسرباززدند. حمزه باسی هزارنفرازسپاهیان خوددرسراسرخراسان میگشت وهرجا عرب را مییافت طعمه شمشیرمیساخت. درهمان اوان مردم ماوراءالنهر (ورارود) وسمرقندبه پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را ازمرزخودبیرون راندند. هارون الرشیدمجبورشدکه برای خواباندن فتنه خراسان از بغدادبدانجا حرکت کندوبالاخره درشهرتوس وفات یافت.

انجمنها

درصفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان ازانجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یادشده است. اینک انجمنهائی که بعدها بنیا دگردیده درزیربآن اشاره میشود.

تهران: بنیا درستم گیو ـ کانون دانشجویان زرتشتی ـ کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز ـ گروه زرتشتیان تفت وتوابع ـ کانون مهندسان زرتشتی ـ کنگاش موبدان ـ بزرگ کنگاش یگانگی.

یزد: انجمن زرتشتیان خرمشاه ـ انجمن زرتشتیان قاسم آباد.

آبادان: انجمن مزدیسنان.

کانادا: انجمن پارسیان درونکوور ـ انجمن پارسیان درتورنتو.

آمریکا: انجمن پارسیان درنیویورک ـ انجمن زرتشتیان کالیفرنیای جنوبی درلوس آنجلس ـ مرکززرتشتیان وکتابخانه.

یارسان

اهل حق که خودرا یارسان وگاهی هم زرتشتی میخوانندومسلمانان اشتباها " آنها را علی‌اللهی میگویندپیروقسمی ازعرفان ایران باستان میباشندکه قریب ۳۵۰ سال پیش دستورآذرکیوان ومکتب اودرهندآنرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه‌آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام ندارد بلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج وسایراصول وفروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان وحلول روح معتقدندوعزاداری درمذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی وبخشش است که آن را ردا گویندوچون واژه‌رتواوستائی وردفارسی است. چنانکه شیخ امیرازبزرگان آنها در کلام خویش سروده

یاری چوآرچشتن باوری وجاراستی وپاکی، نیکی ردا

یعنی درمذهب یارسان چهارچیزاست آنرا بجاآوریدآن راستی، پاکی، نیکی‌وردا میباشد بازدرموردا ینکه مذهب یارسان بااسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاددودین دینمان برکردن سرمان وسکه بنیام ویردن

هرکه نه هفتاد دووش برنکـــرد ژایمه نین هاژکوئی نا مرد

یعنی دین ما ازهفتا دودودین بیرون است سرما به بنیامین سپرده شد، هرکه ازین هفتاد ودوبرنگشت، ازما نیست اودرکوی نامردان است.

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهراموند، جلالوند، عثمانوند ازاهل حقند. نیمی ازگروه لرها نیزبهمین دین پابندمیباشند. اهل حق غذا ونیازمراسم دینی خودرا مانند پارسیان هندبغیرازخویش بدیگری نمیخورانند. غذا وخوراکی نیازرا ۹نفرکه هرکدام وظیفه مخصوصی دارندمیپزند. آب واستخوان وباقیمانده غذا وحتی آب ظرفشوئی بعداز اتمام غذا را نیزدرچاهی میریزندودرآن را می‌بندندتا باکثافت آلوده نشود. مردم یارسان هنگام دفن میت ازیک روزتا سه روزبرگورآنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند، دوزن وطلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند سال پیش نوروزدر ۲۵ آبانماه افتاده بود. اهل حق پنجروزخمسه را پنجه ترمیگویندوپس ازآبانماه حساب میکنندومراسم نیازبجامیآورند. سه روزرا روزه دارندوآن ۱۴، ۱۵، ۱۶ ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیربنیامین و۱۸ را بنام پادشاهی خاوندگار جشن میگیرند. کلیه شب هفدهم را شب مردگان وروزآخرسال تقویم خودرا بیاد درگذشتگان نیازمینما یندوبه‌گورستان میروند. اهل حق درجمع کمرمی‌بندندوکلاه بسر میگذارند.

اهل حق درافغانستان درناحیه مزارشریف‌ودوشی وپل خمری ساکن وبنام غلاظ معروفند. درپاکستان مقیم تربت، مشیکی وگریشه میباشندوبنام ذکری شهرت دارندوکوه

مرا ددرتربت زیا رتگاه آنها ست وآنرا کعبه خودمیدا نندوا غلب ا زمردم بلوچ ومکران میباشند .

مذهب یارسان چنانکه اشاره شدعرفان ایران باستان است . اما درهردوره بزرگانی برای ارشادبین آنها ظهورنموده اند،نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یکهزارسال پیش میان آنها ظهورنمود . آداب ورسومی برای آنها مقررنکردووعده داد که سیصدسال بعدبرمیگردد . سپس سلطان سهاک پسرشیخ عیسی ظهورنمودواصول دین برای آنها معین نمودومقرراتی درآداب ومراسم برای آنها وضع کرد . مراسم نذری که بجامیآورندشبیه مراسم گهنبارزرتشتیان میباشد . دونفرمانندموبددعامیخوانند ویکنفرمانندهموبدبنام خدمتکارایستاده پس ازتمام مراسم،نیازرابین حاضرانهمانند دهموبدلرک راتقسیم مینماید . دعاوثنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان گردیست .

اهل حق اشوزرتشت راپیربنیامین میدانندباین معنی که روح اشوزرتشت در کالبدبنیامین حلول کرده است وهمه اهل حق حتی سلطان سهاک بطورنامرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند . مردم جیحون آباد ، احمدآباد وکاکاوندواقع دراطراف دینور همه پیرواهل حقندونذرونیازومراسم دینی خودراتا۵۵سال پیش،ازترس بیگانگان در زیرزمین برگزارمیکردند .

اهل حق بچهارپیرکه سپس ۷نفرگردیدندوبنام هفت تن وهفتوان شهرت یافتند افزون براین بچهل تن وهم به ۷۲پیردیگرهم معتقدندوپیررستم برآنها ریاست دارد . هفت تن آنها بجای هفت امشاسپندان و۷۲پیرهمان شماره ۷۲کرده یسنا و۷۲نخ کشتی، کمربندبندگی زرتشتیان میباشد . مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارندوکمربندی ازریسمان وغیره بکمرمی‌بندندآنگاه بدعا وثنا میپردازند .

بابایادگاریکی ازپیران هفتگانه اهل حق میباشدکه سفری هم بهندنموده ونزدیک زرده درمحال گوران مزاراوست وزیارتگاه یارسان میباشد .بالای زرده ومزاربابایادگار چشمه آبی است که بنظرآنها مقدس میباشدوباحتمال قوی معبدناهیتا بوده . زیرادرآن حوالی خرابه‌های آثارباستانی موجوداست .

اهل حق به ۱۱تیره تقسیم شده اندبدینترتیب ، ۱ــ باباحیدری ،۲ــ خاموشی،۳ــ شاه ابراهیمی،۴ــ زنوری ۵ ــ شاه حیاسی، ۶ــ بابایادگاری، ۷ــ آتش بگی،۸ــ عالی قلندری،۹ــ میر ،۱۰ــ مصطفی‌ئی، ۱۱ــ حاجی باباعیسی . تیره آتش بگی سیگارنمیکشند وآتش رامقدس میدانندوشراب میخورند .

چرایارسان راعلی‌اللهی میگویند . مردم یارسان نیزمانندزرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشاروستم ومحرومیتهای سخت زندگی میکردند . جمخانه (معبد) نداشتند ومراسم دینی خویش راپنهانی درزیرزمین برگزارمیکردندوهنگام برگزاری چندین

نفردرا طراف کشیک میدادندتا بیگانه ای واردنگردد. بنابراین برای کمترساختن محرومیت اشتها ردادندکه روح علی بن ابیطالب دریکی ازپیران آنها حلول کرده است وچون بهم میرسیدندبا واژه یا علی بهم سلام میدادندولی اینک چندتیره با گفتن یا سلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست ازدفترشاه خوشین، دفتر پردیور – دفترساوا – دفتردیوان گوره – چهلتن – عابدین – دوره پیرالی – زلال زلال – دوره بارگاه پارگاه – دوره دامیار – دوره هفتادودوپیره – دوره باباجلیل – دوره گلیم کول ملقب به پیربنیامین – دوره میره باش تجار – دوره بابا سرهنگ – کلام شیخ امیر – کلام خان الماس – کلام شیخ تیمور – کلام ایل بگی.

مردم یارسان باباطاهرلرراازبزرگان اهل حق میدانندکه با شاه خوشین هم عصربوده است.

اخترشناسان اخیرزرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه چندین نفرازرزتشتیان اخترشناس ذکرشده است. بسیاری دیگرنیزموجودندکه خبرآنها بدست ما نرسیده وذکرآنها با نگیزه بیخبری بمیان نیامده است. ازآنانندبهمن ملابهرام اردشیرکه نامه مشروحی درموردکبیسه بسال ۱۱۴۲ی بپارسیان هندنوشته است ودیگری بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی که دررمل واصطرلاب دستی بسزاداشته است وهردوتربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشندکه چاپار نامه پارسیان هندبایران بودو۹سال درایران زیست وطرف توجه کریم خان زندپادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگردبهرام سرخاب ول میباشدودرزمان خویش معروفیتی بسزاحاصل کرده. دیگری مهربان جمبورخرمشاهی درویشی بودولامقام ودررمل واصطرلاب استاد، کارنامه اودرفرزانگان زرتشتی آمده وشاگردش ویراب خرمشاهی است.

منجم ماهری که خودراگمنام نگاهداشته حدودچهل سال پیش درکهن سالی مرحوم شده جمشیدهرمزدیاراز مردم اسمعیل آبادجوپارکرمان است چندین سال پیش ازمرگ پیشگوئی نمودکه سلطنت ایران بدست سیدی خواهدافتادکه اینک به حقیقت پیوسته روزوساعت مرگ خویش نیزقبلا "بفرزندانش اطلاع میدهد.

اخترشناس معروف دیگری جمشیدمنجمی است که درزمان فتحعلیشاه درخرمشاه یزد میزیست ورانشادکیومرث خسروخرمشاهی نسل چهارم اوست. رمال ومنجم بسیارماهرو معروف زرتشتی دریزدبوده است. حاکم کرمان وقت بواسطه سعایت بدخواهان ازحکومت معزول وبتهران برمیگردد ازپریشان حالی بورودبه یزدجویای منجمی میگردد. اورا بجمشیدراهنمائی مینمایند. حاکم صبح زوددرزمستان سخت بدرخانه جمشیدمیرودودق الباب میکند. جمشیدپیش ازبازکردن درمیگویدمیدانم حاکم کرمانی که معزول شده

وبا یدبتهران برگردی. پس از بازشدن درحاکم قضیه عزل خویش را بیان میکندجواب میشنودحاسدان کارخودراکرده بورودبتهران بقتل میرسی . حاکم با پریشانی ودلهره ازچاره کارجویا میشود. جمشیدپس ازدلداری میگویدهیچاندوه بخودراه مده این تعوید را باخودببر. هنگام ورودبدروازه تهران باران خواهدبارید. بمنزل نرو، با بازوبنه ولباس ترخودمستقیماً بخدمت شاه میروی ودرحالیکه بتعویذفشارواردمیآوری عرض میکنی چون فرمان مراجعت بتهران بودپیش ازرفتن بمنزل بخاکبوسی شرفیاب میشوم تاهرچه فرمان رودبموردااجراگذارم . شاه شادشده بافرمان حکومت کرمان برمیگردی.

حاکم میگویدهنگام مراجعت تلافی محبت شما را درخواهم آورد. جمشیدپاسخ میدهدهنگام مراجعت جنازه مراخواهی دید. حاکم هنگام ورودبتهران بحقیقت گفتارجمشیدپی میبرد وبافرمان حکومت کرمان بسوی یزدرهسپارمیشود، بورودبه یزدباخوشحالی تمام بخانه جمشیدمیرودازدحامی درآنجا میبیند،میپرسدچه خبراست میگویندا ینک جنازه جمشیدازخانه بیرون میآید. حاکم پیاده جنازه را تادخمه که بیش ازشش کیلومترراه هست مشایعت مینماید.

رستم نجومی اخترشناس مشهورزرتشتی،تعلیم وتربیت یافته کولونی مغان است که درکوهسارهای ایران بخدمت جهانیان مشغولند. رستم نجومی درزمان شاه سلطان حسین صفوی میزیسته وکتابخانه معتبری ازخودداشته است. حزین شاعردرخاطرات خویش ضمن شرح مسافرت به یزدمینویسد " رستم مجوسی منجم مشهوررادرآنجا دیدم . کتب مجوسی و حکمی بسیارداشت وبه هئیت ونجوم وضوابط رصدماهربود. بااوبسیارصحبت داشتم ورصدی راکه اشمرت مجوسی درچهارهزارسال پیش ازاین نوشته بودنزدوی دیدم .

یکی ازمنجمین دوره صدراسلام خسروشاه مجوسی بودکه منجم شاه غازی رستم بن علی و دردستگاه اونفوذی بغایت داشت . نوبخت وپسرش سهل ازمنجمین بزرگ بوده اندذکرآنها دربخش کتابخانه ها آمده است .

هوشنگ پوربهروزپوراسکندرپورگشتاسب زرپوداز اخترشناسان بنام زرتشتی کرمان زمین میباشد. کارنامه نیاکان اوکه ازمنجمین سرشناس وملاگشتاسب زرپودطرف توجه آقامحمدخان خواجه بوده درفرزانگان زرتشتی آمده است .یکی ازشاعران کرمان زمین دوست بهروزدرموردهوشنگ بیتی بدینقراسروده است . براخترشناسان جهان تنگ شد که فرزندبهروزهوشنگ شد .

بزیست بن فیروزاخترشناس فارسی که صاحب زیج مامونی است درحضرت خلیفه عزتی بسزاداشت . دربخش زرتشتیان تبرستان ازاوصحبت شده است .

بازهم اخترشناسانی موجودندکه ماازآنها بیخبریم .

صاحب تاریخ شباهی فارسیان که بسال ۱۲۹۵ه‍ نوشته شده ظلمهائیکه در زمان خودش بزرتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهائی که بزرتشتیان میشود چنین آورده :

"شهادت این گروه را مسموع و محل قبول ندانسته، مهر و صحیح ایشان در قباله و سندات معتبر نشمارند و جایز نخوانند و ممنوع دارند و اذیت و آزار بر آنها بهرجهت نیکو و جایز شمارند و از پوشیدن اسلحه و لباس و اسباب تجمل بازدارند چنانکه اگر احدی از این طایفه لباس فاخر نوی یا بقانون ملت خود رخت سفیدی بپوشد مورد مواخذه حکام عرف و صدمه و اذیت الواط و اشرار خواهد شد. وهم این طایفه را درهمه کسب از قبیل قصابی و بقالی و عطاری و صباغی وغیره ممانعت نمایند و ایشان را نجس شمارند و نگذارند که در بازار بر اسب و استر و الاغ سوار شوند و بنا عمارت عالی بنیاد نهند و هکذا در مجالس و محافل و مرافعات و محاکمات ایشان را راه ندهند و شهادت دروغ را در حق ایشان جایز و صواب دانند و قتل ایشان را در عوض قصاص روا ندارند و دیه جزئی مقرر داشته اند و اگر از این قوم زخمی بمسلمان زنند که آن مسلمان هم دزد باشد و بعزم دزدی بسرای او رفته باشد در عوض آن زخم، کشتن خود و عیال بلکه خانواده و اهل محله او را جایز دانند و حکام شرع نیز فتوا دهند. هرکس از این طایفه دعوت حق را اجابت و گیتی را بدرود گوید کسی از اقوام او که بچندین پشت نسبت جزئی با و دارد و مسلمان است تمام مایملک او را باسم ارث میبرد و اولاد او را محکوم میکند و حکام شرع بر منع این قواعد حکم نمیکنند. حال آنکه خلاف مذهب اسلام است و رسول عرب و خلفای چهارگانه در احترام این قوم مبالغه کرده اند. هرگاه از حقوق دیوان وجهی در نزد یکی از این طایفه باشد و بمیرد یا از کثرت استیصال فراری شود از اقوام و همسایه و هم محله او باذیت فراوان میگیرند. همچنین اگر یکی از این طایفه مقروض شخص مسلمانی باشد و مستاصل و ورشکست گردد آنرا از اقوام و همسایه و نزدیکان آن شخص که زرتشتی باشد میگیرند و اگر مسلمانی با این طایفه مدیون باشد محض اینکه بگوید مفلسم او را بری الذمه میدانند و دیگر از و مطالبه نمینمایند و قس علیهذا.

شادروان هرمزدیار نوروز همتی در "یادکوتاهی از سرگذشتم" در مورد یزد چنین آورده است. "در یزد آنموقع (۱۳۲۷ هجری قمری) خیلی مسلمانان بزرتشتیان اذیت میکردند. ناحق فحش و ناسزا بآنها میگفتند و کتکشان میزدند. لباس زرتشتیان بایست نوع مخصوصی باشد که شناخته شوند. توی بازارها ئیکه آب پاشیده بود پای لخت نبایست بروند. درب خانه مسلمانان مهم مخصوصا آخوندها و علما پای برهنه نبایست آمد و شد کنند، بهر مسلمانیکه میرسیدند بایست با فروتنی سلام کنند. درهرجا که مسلمانان آنها را میدیدند نبایست سوار باشند. هرگاه برخلاف عمل میکردند مورد آزار واقع میشدند،

توسری وکتک سخت میخوردند. ماکه مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم با لباسهای برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه درباغ رستم درخارج شهروارد شدیم کاری بشهرنداشتیم، مگر یک روزبرای اینکه شهریزدوخانه زرتشتیان وبازار را به بینم خوشبختانه رفتن به داخل شهرومراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهریکنفرما را شناخته وبدیگران خبرداده بودکه دیگرآنها بما دسترسی نداشتند."

درموردکرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان دررنج وعذاب وموردشکنجه وآزار بوده اند مسلمین بهانه وایرادهای بیجا میگیرندومیکوشندبا تهدیدوجبرمسلمان نمایند." در موردروانشاد ارباب کیخسروشاهرخ ودوران آموزگاریش درکرمان مینویسد "درضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه واصولا "زرتشتیان زیاده ازحدموردتحقیروآزارمسلمانان هستند بفکرچاره افتاده با نظرانجمن یکنفرازگزمه ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده وروزها بیکاربوده است برسم فراش مدرسه وانجمن استخدام میکندکه روزها نگهبان بچه های مدرسه باشدکه موردتعقیب وآزارمسلمانان واقع نگردند." شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی ازطرف روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ بسمت رئیس اداره تلفون کرمان منصوب وبکرمان واردودررتق وفتق اداره که بسبب مانعی آن ازحدگذشته بودمساعی جمیله بخرج داد. مفتخورها ئیکه تلفون رایگان میخواستندچون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردندکه "بچه سبب یکنفرگبرزرتشتی را مدیروهمه کاره تلفون کرده اندد رشهری که مسلمانان باکارتلفون واشیاء تلفون درتماس میباشندوتقاضای عزل اوراکردندکه جواب منفی شنیدند."

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران ازلحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی وبعضی مراسم آنها بسیارشبیه با یرانیان باستان وزرتشتیان یزدوکرمان میباشد. ازجمله لباس زنان ارمنی درروستاها دستمال سه گوشی مانندپنام است که همیشه برلب وچانه دارند، زیرا تنورنان درنزدآنان مقدس است، وحتی به تنورسوگندیادمیکنند. ازیک رسم بسیار کهن چنین آموخته اندکه درموقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش ورجاوندازدم وتف آنان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان ونصارا برسرمقابرخودآتش میافروزندومحلی برای آتش وعوددارند، ارامنه میباشندکه درایران متوطن هستند. خورشیددرنزدارامنه مقدس است وشکل خورشیددرساختمانهای کهن آنان در "اچمیادزین" ارمنستان برسنگ نبشته های قدیم منقورودرکلیسیاها شکل خورشیدباطلا ونقره مزین بجواهرگرانبها هنوزباقی است. قسم بخورشیدجزوعادات وگارهای معمولی روزانه آنهاست وبدلبرومعشوق که طرف محبت آنان است "خورشیدمن" خطاب میکنند.

باید درنظرداشت که در اثر چهارصدسال اقامت در ایران وزندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات ومراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر بمراسم وعقاید ارامنه مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را درزمان قدیم مخصوصا" دوران ساسانیان که ارامنه با ایران تماسهای تلخ وشیرین زیاد داشته اند و حفظ کرده اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفتر اداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده وچشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشید بظن قوی شاید معبد اناهیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا واطراف آن تا چهارصدسال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمنا فاسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمدسمیع بن میرمحمدمتوفی بسال ۱۱۳۵ ه که مقبره او درهمانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده اند. پیرمرد صدساله ای در این روستا سکونت دارد وقباله کهن هزارساله که بر پوست آهو بقلم زرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته وراست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خود او سند را دارد. اگرنشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگشت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبار زیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفید گوسفند میبافند وحدود ۷۲ نخ دارد و سه دور بکمر می‌بندند. مردم روستاهای لنگرود و فومن در گیلان نیز چنین کشتی بدور کمر می‌بندند. مردم رودبار زیتون، زرجرد، رشتقون، شنغه، میان بُردرحومه قزوین، گلین گیه وهرزن واقع بین مرند وجلفا نزدیک مرزشوروی وحدود صدپارچه روستاهای اطراف آن، اموات خود را درمقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک برآن میریزند و تا سه شب برآن آتش میافروزند و اگرهوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گَلَن گَیَه، هرزن واطراف تمام چهارشنبه های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیاد درگذشتگان خودخوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و با هم بخدابیامرزی مردگان میخورند.

زنان مردم رودبار زیتون درحال حیض و دشتان جدا می‌نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانند مراغه ئیهای رودبار خود را آلوده نمیسازند. مردم محال دیزبار باختری حسنو در آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه وروستاهای آن که زبان ویژه ای بنام تاتی دارند آداب ورسوم مردم گُلَن گَیه وهرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتندازکرنیکان،چای کندی،ملک،ارزین ،نیستان ،خوی نرو،کلاسور، دمیرچی ،مرگز. اما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانندوبیشترآنها از مسلمانی وآداب آن جزنام چیزی باخودندارند.

درممسنیوبویراحمد، مردم ازیکدیگرمیپرسندکه ازکدام تش میباشی یعنی ازکدام آتش وخاندان هستی .هنگام عروسی مردم دورآتش بزرگ فروزان میرقصندوعروس راسه باردوراجاق پدرمیگردانندوبعدبخانه شوهرمیفرستند. مریض خودرادورآتش بزرگ ده میگردانندتابهبودی یابد. مردم اشکورسفلی،علیاووسطی درگیلان چون شب عیدچراغ روشن میکنندتایکهفته روشن نگاهداشته نمیگذارندخاموش شود. عروس ودامادرادور چاه آب میگردانندکه ازآثارگرامی داشت اناهیته ایزدآب است. زرتشتیان نیزیکروز پس ازدامادی شوهررابرسرآب روان یاچاه آب میبرندونیایش مینمایند.

* * * * *

آنچه که درباﻻذکرشدنشانی است که مردم نامبرده با حتمال قوی بیش ازچندسده ازمسلمانی آنها نگذشته باشدکه اینک نیزآتش راگرامی میدارند.

بگفته صاحب کتاب ساﻻریه ،غسان درسنه یکصدهجری با مارت کرمان رسید. زرتشتیان کرمان تاقبل ازفرمانفرمائی اوکمال قوت راداشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلمانان تعدی مینمودند. امیرمزبوربسیاری ازآتشکده های آن جماعت رادربلدان وبلوکات کرمان ویران کردوطایفه مزبوره راازظلم نمودن بمسلمانان بازداشت وهیچکس ازآنها رادرقریه جات وبلوکات عاملی ندادتاامارت وحکومتی برمسلمین نداشته باشندوجمع کثیری ازآن قوم را طوعاً یاکرهاً مسلمان کردوجزیه آنها راعلاوه برسابق نمود.

پس ازمرگ عضدالله دیلمی، استادهرمزیکی ازامراء دیلم بامارت کرمان رسید. صمصام الدوله اورا امارت داد. پس ازمرگ اوپسرش ابوعلی بامارت کرمان رسید.

بگفته صاحب کتاب ساﻻریه ،شهرک پسرآذرماهان ،شاه کرمان بود. درسال ۲۳ هـ بفرمان یزدگردبدفاع فارس بااعراب بجنگیدوشکست فاحشی خورد، درآنوقت یزدگرددرگواشیر کرمان بود. این خبرکه بگوشش رسیددرغیاب شهرک دشنام زیاددادکه چرابایستی باسپاهی صدهزارافزون وخزاین زیاد،ازده هزاراعراب شکست بخورد. فیروزبرادرشهرک والی کرمان درآن حال حاضربود. چون دشنام وناسزابه برادرشنیدبرآشفت وگفت ای یزدگردتوخودرا ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی وخزاین واندوخته چندین ساله پادشاهان عجم نزدتوموجودبودوسپاه همه ممالک محروسه ایران بااستعداددرحضورت حاضر،کنون نزدیک پنجسال است که سپاه عرب سال بسال وماه بماه وهفته بهفته وروزبروزازوﻻیت ایران تصرف مینمایندوحکام تعیین نموده وجزیه وخراج میگیرند، یکدفعه بالشکرعرب مقابل نشدی بلکه مقابل نیامدی . رستم فرخزادپسرعمت ازسعدوقاص شکست خوردوکشته گردیدوبشهر

گریختی. یزدگردچون قوه‌جواب نداشت سربزیرانداخت ،همان شب یزدگرددرنهایت تحفت ازکرمان بصوب خراسان شتافت .

* * * * *

کوه‌تاریخی شهریارکوه‌بنام اسپهبدشهریاربا وندیکی‌ازشاهان دسته‌یکم ازخاندان باوندی درهزارگری جایدارد. وامروزخاندانی بنام شیار= شهریار را زبازماندگان خاندان شهریارنامبرده‌که‌نزدیک به ۶۰یا ۷۰ خانوارمیشونددردیه‌های نه‌پی وفی نسک دهستانهای نرم‌آب وپشتکوه‌هزارگری سکنی دارند. تادوره‌ساداتِ عمادی مازندرانی‌در هزارجریب تاسده‌هشتم هجری پیروکیش وآیین وراه‌وروش نیاگان باستانی بودندودراین سده‌بدست میرعمادنامبرده مسلمان گشتند .

* * * * *

بابک خرم دین رهبرفرقه‌خرمدینان ویک ایرانی غیوروطن پرست درزمان دوتن از خلفای عباسی مامون ومعتصم میزیسته . پدرش مرداس روغن فروشی ازاهل مداین بود . قیام بابک در۲۰۱هـ شروع شدوعلیه‌بیگانگان بویژه‌اعراب بود . مرکزقیام بابک آذربایجان وبا روهای استوارکوههای اطرافِ آن بود. سالیان دراز سپاه‌مامون رادرنبردهای بسیار بشکست وسردارانش رابهلاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسیدهمه‌نیروی خویش رابر خلاف او اعزام داشت . افشین خیدربن کاوس شاهزاده‌خراسانی برسرقوای خلیفه‌به‌پیکار بابک رفت ، سرانجام کاراوپس ازکشتاربیش ازپانصدهزارسربازخلیفه‌با حیله‌وتزویر افشین ایرانی وخیانت سهل ارمنی ازپیروان اوکه‌فریفته‌طلای خلیفه‌شده‌بود‌گرفتاربد گرد خلیفه ،بابک رادرماه‌صفر۲۲۳هـ باشکنجه‌بکشت ومرده‌اش رابدرآویخت . طرفداران بابک بسرخپوش معروف‌بودند .

* * * * *

فیروزیا ابولؤلؤیکی‌ازنجیب زادگان پارسی بودکه‌درجنگ ایران وعرب اسیرشده‌بود عمربن خطاب خلیفه‌دوم راکه‌باسیاست خویش ایران راتسخیرنمودباخنجرزهرآلودمضروب نمود عمرپس ازسه‌روزوفات یافت . پس ازکشته‌شدن عمر ، پسرش عبدالله‌فیروزودخترش رابجبران خون پدرکشت .

* * * * *

بگفته‌صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۵۳ — ۱۵۸هـ یوسف ابرم درهرات ظهور کرد. پس ازسازمان لشکرداوطلب بخشهای میمنه‌ومرغاب وپوشنگ رااشغال کرد. یزیدبن مزیدکه‌ازطرف‌خلیفه‌منصورامارت خراسان شمالی راداشت ، بدفع یوسف لشکرکشیدوبااو جنگهای سختی کرد. یوسف‌دریکی ازجنگها اسیرشدوباسایرسرداران انقلابی دربغدادا عدام گردیدند .

* * * * *

ابن خلدون مورخ شهیرعرب مینویسدکه اغلب ناشرین علم ودانش اعم ازعلوم دینی وعقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ وکسائی ایرانی بودندوابوعلی وزجاج که قواعدواصول عربی را وضع کردندنیزایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعروپیشوای پرهیزگاران وابن قتیبه مورخ وادیب ونویسنده بزرگ ایرانی بود. راویان حدیث وعلمای اصول وابوحنیفه ایرانی بودندوهیچکس بحفظ علم وجمع وتدوین وتالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است ومصداق حدیث معروفکه میگویدکه اگرعلم درپروین باشد دست ایرانیان بآن خواهدرسیددرباره آنان کاملا "تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یادکرده تاهمان عهدعباسی است ورنه درزمانهای بعددانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، بوعلی‌سینا، امام فخررازی، جلال الدین بلخی درعالم اسلام وایران ظهورکردندکه همگی ازستارگان قدراول تمدن وفرهنگ ایرانی بشمارمیآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود. زندگی خودرا بالودگان ودلقکان، متملقان، وشرابخواران وکنیزگان خوشگل بسرمیبرد. ازسوی دیگرمردی بس بیباک وشقی وبیرحم بود. مردم قلمروواوزیربارسنگین ظلم وشقاوت این خلیفه جباروعمال نابکارش میلرزیدند این خلیفه دستورداداقلیتهای مذهبی زناربندندوزنان روپوش مخصوص داشته باشند وبردرخانه‌های خودنقش شیطان بکشند. آنها راازسوارشدن براسب وشترمنع کردواجازه داد فقط برالاغ سوارشوند، آنهم درخارج ازشهربغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ماهک پورشهرک درزمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلندشدوباعبدالله عامر جنگ کردودرانجام صلح نمودوبحکومت استخرپاینده ماند.

سیستانیها پس ازجنگهای سخت باعبدالرحمن بن سمره چون دشمن راتوانادیدندبسال ۳۱ه بدادن جزیه تن دردادند.

خاندان استووندددری تاسال ۴۱ه مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین ازبزرگان راوروصاحب مکنت بسیاریست. دخترا وبسیاری ازجواهرات پدررا برداشته باپسرفولادزرتشتی عروسی نمود.

حاجی الله وردی زرتشتی راورمیباشد. وقتیکه خانه قدیمی راخراب کردخزانه بزرگی زیرزمین پیداشد. بنابراین مسلمان گشت تاازوپس نگیرندومسجدوکاروانسراساخت.

* * * * *

بگفته صاحب جامع مفیدی جلد دوم، درسال دوم جلوس شاه عباس، بیکتاش خان برای تصرف یزد اقدام نمود و قلعه را محاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت مآثرا وطلب مواجب وانعام مینمودند بغارت نمودن قصبات و روستاها و مزارع و خانه های درویشان و مظلومان اشاره مینمود. آنها نیز در شب بمنازل آن بیچارگان میشتافتند و هرچه درخانه میافتند ضبط وتصرف کرده طلب دفاین پنهانی مینمودند. صاحب خانه را در تعذیب و شکنجه کشیده آنچه میتوانستند وصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط وتنگی آذوقه مردم شهر را از پای درآورد و جانی بنانی داده میشد بیکتاش خان درسال چهارم جلوس شاه عباس کرمان را گرفت و غارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با ۱۲ هزار سرباز به یزد حمله کرد بیکتاش خان را گرفته وکشت وسرش را بکاشان زیرپای اسب شاه انداخت. حکم کرد سربازان شهر وقصبات را تا سه روز غارت نمایند وستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسیان مولفه ۱۲۹۵ هـ مینویسد که "اولاد پادوسپان در بخش رستمدار و رویان تبرستان تا سال ۸۸۱ هـ حکومت داشته اند. چندتن از ایشان از آئین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاهی بواسطه حکام بنی‌عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

"شاپور بن شهریار بن غارن بن شروین پدرشاهان باوندا ست وفرزندانش بنام غارنوندان تا سال ۶۱۶ هـ در تبرستان برسر فرمانروائی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفر بودند و مدت فرمانروائیشان ۱۴۰ سال است که بعد از استیصال آل زیار و آل قابوس دیگربار استقلال یافته بعضی از ایشان بردین قدیم بوده و برخی بکیش تازی گرویدند ولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته اند. اول این طبقه شهریار بن غارن است و او درزمان سلطان محمد و سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی بوده و با ایشان مخالفت کرده و با سنقر بخاری مصاف داده و را بشکست و پس سلطان محمد کس باستمالت برا و فرستاد. شهریار نیز پسر خود بملازمت سلطان روانه کرد.... شمس‌الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشد و درسال ۸۰۶ هـ کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی مازیار را بخواست و وعده ملک وجاه داد. مازیار بقبول دین اسلام تن درداد و بمولا امیرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان را بمازیار داد. چون به تبرستان آمد مردم بسیار برا و گرد شدند. از مسلمانی برگشت و پی سپر دین قدیم زرتشتی شد و مساجد را خراب کرد. عبدالله طاهر حاکم خراسان، شکایتها از ظلم ماهیار نوشت که هنوز برکیش قدیم خود باقی است و سر عصیان و طغیان و مخالفت دارد." مازیار سرداری دلیر و جانباز و یکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش را فرا گرفته و پای بند بسنن و مراسم و عادات و آداب ایران باستان بود. غارن پهلو که خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی از هفت

خاندان بزرگ ایران ومازیار از فرزندان او حاضر نمیشد مالیات سرزمین تبرستان را بدست خاندان طاهر بسپارد که منفور ایرانیان بودند. خاندان طاهر برای پایداری فرمانروائی خویش درخراسان خودرا غلام وزرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنابراین ایرانیان آنها را با نظر انزجار خاطر مینگریستند. مازیار براثر خیانت برادرش کهیار بدست سپاه عبدالله طاهر اسیر شد ودر مجلس باده نوشی اتحاد خودرا با افشین وبابک فاش کرد. مازیار بدستور خلیفه وقت معتصم درسال ۲۲۵ه قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که دربالا ذکر شد بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان تا زمان نادرشاه افشار هنوز از فارسیان عمال وحکام مامور میشدند واین قوم را حرمت وعزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آبای آنان در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژاد بوده اند. حکام سند وملتان نسب خودرا بجمشید میرسانند وجام را با اسم خود پیوست میکردند. هنوز ایلی درسند هست که بجام مشهورند وشهری درکتیاوار بند جام نگر."

"شاهان اسلام درهرگوشه وکنار به تباهی زرتشتیان وکتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی درزمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی از نامه های علمی وعملی درقواعد قیام دولت وسلطنت وسیاست از کتابخانه پارسیان درنینوا از پهلوی بعربی ترجمه کند. معاویه امر کرد تا آن کتابخانه را آتش زدند وسوزاندند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید."

"پارسیان را درهرات پرستشگاهها بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آتشکده را بکشتند وآنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروا برای بازجوئی جمعی از علما وقضات آن شهر را بخواست واز گذشته باز پرسید. آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند برکذب عرض پارسیان بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسیان نبوده وپس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون برمسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروا بدان موجب حکم کرد که درهرات این قوم را عرصه دمار وهلاک سازند وچنان نیز کردند وهرجا آتشکده پارسیان بود ببستند ومسجد کردند وکتابخانه ها بسوختند که از هزاران یکی از آثاری بجاست."

"منجمله دردارابِ فارس عبادتخانه بزرگی درمیان کوه از سنگ بریده وسر آن را از روی کوه نمایان کرده گنبد زراندودی برآن ساخته بودند که بزرین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۵۸ بخط کوفی برآن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته وچنان خراب است که درندگان درآن مکان دارند. درسروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تازیان آن را بمسجد تبدیل کردند و طی روزگاران منهدم گشته اینک بچارطاق مشهور و از آن آثاری بجاست. در کرمان در دهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبد جبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش در جزء قبرستان کرمان باقیست."

باز بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " در زمان سلطنت نادرشاه افشار هنوز ۱۲ هزار تن از زرتشتیان در جزو سپاه نادر سربازو سواره نظام بودند. با وجود اینهمه حوادث در زمان کریمخان زند قریب ده هزار خانوار در تمام ایران بودند. چون دایم مسلمانان در صدد ذلت و پریشانی ایشان بودند در زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار هم بسیاری را قتل کردند و برخی را اسیر بآذربایجان بردند که پیران ایشان را هنوز بیاد داست. چنان شد که در زمان فتحعلیشاه شماره زرتشتیان به ششهزار خانوار رسید و جزیه سری ایشان دویست تومان بود. بمرور ایام دیوانیان و حکام حق الحکومه و رسومات و غیره بر آن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقرر داشته بودند و آن را هم یک برد و وسه اضافه کرده به تشدد تمام وصول مینمودند که بدینواسطه روز بروز ضعف و پریشانی زرتشتیان بحد انتها رسید و نتوانستند زیربار گران جزیه برآیند اکثری بهندوستان فراری شدند و برخی از کیش قدیم دست کشیدند، تا آنکه در سال ۱۲۲۴ ی نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰ نفر رسید. تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵۰ کرمان ۱۲۰۰ شیرازو بوشهر ۴۰ کاشان ۱۰ نفر."

* * * * *

زرتشتیان ایران در نامه خویش بسالمه آذرروز و بهمنماه قدیم سال ۹۹۶ ی آمار زرتشتیان را چنین مینویسند. یزد ۳۰۰۰ خانوار، کرمان و خراسانیان ساکن کرمان ۴۲۰۰ خانوار، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار، قزوین ۳۰۰ خانوار. آمار شرفا با دوترکا با درا ۲۴۰۰ خانوار میدهد و بایزد حساب ننموده است.

لیکن بایددانست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیانی که در بخشهای دیگر کشور میزیسته اند بیخبر بوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی از وجود زرتشتیان در هند نیز بی اطلاع بودند. پژوهشهائی که اینجانب در سالهای اخیر با کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا در تهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری در اطراف بلوچستان زندگی میکرده اند. گروهی در تمیندان بین زاهدان و خاش بودند که ۷۰ سال پیش با ضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدر مجید نام راوی خبر بنگارنده اسلام میآورند که اینک بخارگولکی مشهورند. مردم کوشه در همان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیرا" اسلام آورده اند درخت سرو کهنسالی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرو نیاز بجا میآوردند. هنوز در اطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجود دارند که از ترس جان ظاهرا" مسلمان هستند. در بخش کوهستانی بشاگرد در جاسک کمتر از صد سال پیش زرتشتی وجود داشته است. طایفه شاهوردیخان

والله وردیخان حدود هفتاد سال پیش زرتشتی بودند که اینک اسلام آورده اند. چنانکه دربخش کشتارآوردیم ساکنان روستای مال سیدآل معروف به قتلگاه درجنوب برازجان وچندروستای آن حدود زرتشتی بوده اند که درزمان ناصرالدینشاه قاجار باکشتار وقتل وتهدید اسلام پذیرفته اند. بگفته گشتاسب خسروگشتاسب درهرموده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه چادربرخورده که زرتشتی بوده وخودرا نهان میداشته اند چون از زرتشتی بودن او آگاه میشوند شارگردیده درپذیرائیش میکوشند. دربخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشید و بوانات در۲۵۰ سال پیش زرتشتی بوده اند. زرتشتیان بوانات به یزدمهاجرت میکنند. زرتشتیان گن دردامنه البرزکه اینک بتهران وصل شده در۲۵۰ سال پیش به یزدمهاجرت مینمایندوبعضی نیزاسلام میآورند آنچه دربالا نوشته شد طبق مدارکی است که بدست آمده وبظن قوی درنقاط دیگرنیززرتشتیان وجودداشته اندکه بواسطه عدم تماس وبیگانگی بتدریج دراسلام مستحیل گشته اند.

درشمال افغانستان عروس وداماد مانندزرتشتیان ایران، پس ازآنکه سه بار دورآتش فروزان میگردانند. بحجله میفرستند. اما درجنوب افغانستان عروس بمجرد ورودبخانه شوهرنخست میرودپیش آتش خانه یا اجاق خانه وکرنش میکند. اهالی افغانستان عموماً درنیمه ماه شعبان که بشب برات مشهوراست بیاددرگذشتگان همانندزرتشتیان که درشب آخرپنجه وه پیش ازبرآمدن آفتاب بیاددرگذشتگان پشت بام آتش میافروزندآتش افروزی بزرگ درمنطقه خوددارند.

* * * * *

سوگندبچراغ وتش یا آتش درهمه نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرماندای بنادر بسوزچراغ سلمان سوگندیادمیکنند. بین مردم روستانشین خراسان مثالی است که هروقت بی‌پول میشوی یاراه گم میکنی یاگرسته میشوی بنشین وآتش روشن کن ودعا بنما. این مثال باقیمانده عادت رفتن بآتشکده برای رازونیاز با اهورامزدا ودرخواست رفع مشکلات میباشد. پس ازغروب انتقال آتش ازاجاق خانه ای بخانه دیگر ممنوع است وآن رانامیمون میدانند. پیشه وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه پست آنهاست. کارهای آهنگری، نجاری، سلمانی ونوازندگی را امور پست میدانند. سه طبقه دیگربین ایلات عبارتست ازکلانتران، کدخدایان ورعایا، این طبقات با طبقه پست باهم ازدواج واختلاط ندارند. زنهای ایل قشقائی بسیارمتنفذ ودرکارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه خوانها، تعزیه گردانها وآخوندها درمیان ایلات موفقیت ندارند.

درشصت سال پیش بالای منارمسجدجامع شوش شب جمعه آتش میافروختندکه مردم دهات اطراف بدانندکه روزبعدروزجمعه است.

* * * * *

درقحطی که درسال ۱۲۸۸ه در ایران اتفاق افتاد قریب ده هزار تومان وجه از پارسیان وزرتشتیان ایرانی ساکن هند بتوسط سفارت انگلیس بزرتشتیان ایران رسانیدند که از آن قحطی نصف خلق ایران نابود و هلاک شدند. گروه زرتشتیان چندان صدمه و تنگی نکشیدند.

* * * * *

اعتمادالسلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسد که درنزدیکی آمل بنا ئیست مخروبه که سه برج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است.

* * * * *

پدشخوارگر یا غارنکوه را مورخان اسلامی وتبرستانی جبال ابن قارن وفرمانروایان آن را ملوک الجبال نامیده اند. کتاب حدودالعالم مولفه ۳۷۲ه در اینمورد گوید" کوه قارن ناحیتی است که مر او را ده هزار وچیزی دیه است ومردمان وی همه گبرگانند."

* * * * *

فیروزکوه یکی از بخشها کوهستانی تبرستان قدیمی است. خرابی ومصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام* " درطی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه و مردمش وارد آمده است. چنانکه بسال ۵۶۴ه مدت چهل روز میدان جنگ علاء الدوله با اسپهبد حسن یکم باوندوغیره بود. بسال ۵۹۴ ه بدست سلطان تکش افتاد ودر ۶۱۹ ه رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی اسیر وبا همه بستگان کشته شد. ودر ۷۶۶ه بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمد وبازمانده گنجینه پادشاهان ساسانی وباوندی بتاراج رفت. درسال ۷۹۴ ه اسکندرشیخی چلاوی بفرمان امیرتیمورفیروزکوه را باکشتاربیشمار بگشود. درسال ۸۰۷ه امیرتیموربسرکوبی اسکندرشیخی بفیروزکوه آمد وآنجا را با قتل وغارت بی پایان بدست گرفت. بسال ۹۰۹ه شاه اسمعیل یکم صفوی با وضعی دلخراش فیروزکوه را مسخرکرد وهمه متوطنان وساکنان آنجا را که طرفدار پادشاه سابق بودندبکشت وبرهیچکس ابقا نکرد. ازآنچه گذشت میتوان استنباط نمود که این شهرکه ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اند چگونه راه نیستی را پیموده اند.

* * * * *

بسیاری از سنتها وآداب زرتشتیان بین کوچیها یا عشایرفارس باقیمانده است چنانکه دراوستا بدارندگان فرزندان بسیار بویژه پسردرود میفرستد، بین کوچیها نیزداشتن پسر بسیارمهم است که اجاق خانوادگی را نگهداری کند. حفظ اجاق خانوادگی ولزوم وارث برای پیکاربرضد دروغ درآیین مزدیستا اهمیت بسزائی دارد چنانکه اگرشخص درگذشته بی اولاد باشد بامدادچهارم مرگ اوپسری را بفرزندخواندگی او ازمیان خویشان انتخاب و پلگدار مینمایند. درمیان کوچیها خانواده هائیکه یک پسردارند ورا زود داماد مینمایند

* از ادبیات ...

که مباد ادنیا را بزودی بدرودگویدوفرزندی ازاوبرای نگهداری اجاق باقی‌نماند.
افرادکوچیها باجاق یاآتش خانه‌وخانواده‌عقیده‌راسخی دارندودرخاموش نشدن وروشن بودنش میکوشندوآنرا منبع آثاروصاحب‌قدرت میپندارند. برخی ازخانواده‌ها صاحب اجاق پرفروغ وقوی میباشند. خیانت وبدسلوکی نسبت بچنین خانواده‌ها خطرناک میشمارند. سالیانی درازی درپیش چوپانی اربابش راترک وبدون جلب رضای اوبجای دیگربچوپانی مشغول میشود. پس ازچندی فرزندش بیمارشده میمیرد. چوپان مرگ فرزندرا علامت خشم اجاق خانواده‌اربابِ سابق پنداشته، گریه‌کنان وپوزش خواهان نزداربابِ قدیمی میشتابدوچندین مرتبه‌اجاق اورابوسه میدهدوکرنش میکندوتقاضا مینمایدکه دیگرموردخشم آن واقع نشودوفرزندان دیگرش رابخطردچارنکنند. قسم باجاقها وکانونی که‌درآن آتش افروخته‌باشدمعمول است واین قسمها باقتضای ایمانی که‌بآن دارند، میتواندمدعی یا منکرراقانع نماید. اجاق مردی راکه‌فرزندنداشته باشدکوریعنی خاموش میدانندوبحال اوتاسف‌میخورند. فقط پسراست که‌میتواند اجاق پدررا روشن نگاهدارد. مردی راکه‌پسرنداشته‌باشدبفرض داشتن چندین دختربدبخت و سیه روزگارمیدانند. درعروسیها هنگامیکه‌عروس میخواهدخانه‌پدررا ترک نماید،سجده کنان سه مرتبه‌اجاق خانوادگی رامیبوسدوپیرامون آن طواف‌میکنند. اجاق یاآتش خانه‌همان آتش دادگاه‌است که‌یکی ازسه‌آتشکده‌های زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها بازمانده‌گرامیداشت آتش دادگاه میباشد. بهمن بیگی‌خان ایل قشقائی به‌بنده‌تعریف‌کردکه‌آتش خانوادگی آنها طی مدت سیصدسال گذشته‌حتی درسفروحضرهمیشه‌روشن نگاهداشته‌شده‌است. رقص درمیان کوچی‌ها درمیدانی صورت میگیردکه‌برجی ازسنگهای سفیدساخته‌شده‌وبربالای آن آتش میافروزندومیرقصند.
ازدواج بادخترکم سن بین افرادایل قشقائی برخلاف‌ایل بویراحمدوممسنی بسیار مذموم وناپسندیده‌است وداشتن بیش ازیک زن نیزننگ میدانند.

* * * * *

مردم بشاکرددربلوچستان برروی قبردرگذشتگان خویش دیوارگردبقدریک متر بلندمیسازندکه‌یادگاری ازدخمه‌میباشدوپس ازدفن جنازه‌سنگریزه‌جمع میکنندونزدیک روستای خویش بنام درگذشته‌خویش برورویهم انباشته‌میکنندچنانکه‌زرتشتیان دریزد نزدیک دخمه‌مینمودندبگفته‌آقای نژندمردم کرمان درمنزل خویش درمحلی که‌میت گذاشته‌بوده‌چراغ یا شمع روشن میکنند، چنانکه‌زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارک بم بگفته‌صاحب‌حدودالعالم که‌مولفه‌سده‌چهارم هجریست دردوهزارسال پیش بنا شده‌است ودرطی این مدت چندبارتعمیرگردیده، درارک یک آتشکده‌بهرام وجود داشته‌که‌بمسجدتبدیل گردیده‌واطاق آتش راچراغدان علی قرارداده‌اند. قریب سیصد

قدم دورتریک آتشگاه که با حتمال قوی آتش آدریان باشدموجوداست ویک آتشگاه دیگردرآنجاست که شاید آتش دادگاه باشد.

* * * * *

طایفه منگل وطایفه‌جاجی درجنوب کابل ، دریکصدوپنجاه سال پیش با تهدید بقتل وستم وضرب باجبار اسلام آورده‌اند.

* * * * *

بگفته همتی‌صاحب‌یادکوتاهی ازسرگذشتم "تجارتخانه‌جهانیان دررفسنجان که رئیس آن شادروان پرویزجهانیان بوددررفسنجان یک‌تیمچه‌تجارتی ساخته‌بودکه دارای حمام وبالاخانه‌هاجای تابستانی مسافروهمه‌چیزبودوزرتشتیانی که باین شهر واردمیشدندوجای سکونت نداشتند،حیران نمانند ومجاناً درتیمچه‌ساکن شوند.برای ورودُتوقف‌زرتشتیان بلامانع بود."

* * * * *

یک دخمه‌کهنه‌قدیمی دربلوک انار بخش کرمان میباشد. کوه‌بهشت دوزخ نزدیک سلطان آبادکرمان است دوره‌اونیم فرسنگ میشودوارتفاع آن ۲۵۰ متر.علامت دخمه دراین کوه‌بسیاراست وعمارتی که ارتفاع ۵ متراست دراین کوه میباشدکه‌از ساروج و سنگ ساخته‌اندوازقراین ظاهراست که‌بنای این عمارت قبل ازبعثت حضرت رسالت بوده‌است.

درنزدیکی روستای کریم آباد ازبلوک سیرجان کوهی میباشدکه‌دویست مترارتفاع داردودرقدیم دخمه‌بوده. شاه‌شجاع آنرا قلعه‌ساخت وموسوم بقلعه‌سنگ است اکنون معمور نمیباشد.

جوزم معرب‌گوزم میباشدبفتح گاف ازقریه‌شهربابک درنزدیکی آن دخمه‌ای بربالای کوهی است که‌ارتفاع آن تخمین‌سی ذرع میشود. (نقل‌ازتاریخ کرمان خطی مولفه ۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی ودخمه‌وقربانی وپنچایت یزد

پنچایت یزدجلسه‌آسمان روزوفروردینماه‌قدیم ۱۳۲۴ ای : دراین جلسه موبدان موبد دستورنامداردستورکیخسرومتعهدشدکه موبدان سدره بپوشندودرحضورحضرات موبدان قرار براین شدکه‌هرکس سدره‌نداشته‌باشد، اورادرآتش ورهرام وگهنبارهاراه‌ندهندواینکه هرگاه‌چهارنفرگواهی دهندکه موبدی رادیده‌اندکه‌سدره‌ندارد،برشنوم (نشوه،نه‌شبه) او باطل است وبایدوباره مراسم برشنوم رابرگزارکنندتاآنکه‌بتواندموبدی کندوآنکه بینوا باشدوتوانائی تهیه‌سدره‌راندارد، مانکجی صاحب‌سدره‌برایگان بآنها خواهدداد

مانکجی درجلسه ورهرام وشهریورماه اظهار داشت تاکنون ببهدینان سدره داده میشد، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیز داده شود. سپس درمورد قربانی وبره نکشتن اندرزداد که قربانی بموجب فرمان دین وخدا روا نباشد ودرجشن مهرایزد قربانی نکنند.

پنچایت یزددرنامه خودبسال مه دیبآدروآذرماه ۱۲۲۴ی با نجمن اکابرصاحبان پارسی هنددرمورددخمه مینویسندکه درورهرام وآبانماه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزارشده وگروهی بسیاری ازمردم درمراسم جشن وآفرینگان خوانی شرکت داشتندوبهدینان یزدمتقبل شده اندکه ۲۰۶ تومان بابت هزینه دخمه بپردازند.

درجلسه ورهرام وآذرماه مانکجی اظهارداشت پانصدعددسدره ازدهش مهربانجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود. قرارشدبهدینان مبلغ بیست هزارروپیه تاحدامکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند. درجلسه ورهرام ودیماه ۱۲۲۴ بموبدان دستورداده شدهربهدینی که سدره وکشتی نداشته باشد، کاردینی درمنزل آنها انجام ندهندوبموبدی که انجام نمیدهدپنجقران انعام داده میشود. هربهدینی که بی سدره و کشتی پیش دستورنامدار بروداوهمکلام نخواهدشد. مانکجی اظهارداشت یکهزارسدره ازبمبئی رسیده هرکس میل داردهرسدره به نیم قران بخردوپول فروش آن بابه بمبئی فرستاده میشودتاسدره های دیگربفرستند. متاسفانه بسیاری ازهموندان اجتماعی امروزی ماسنن دینی خودراخرافات شمرده پوشیدن سدره وکشتی را ترک نموده اند. ازذکراین خبرواحساسات دین پروری موبدان موبدیزددستورنامداردستورکیخسروبایدستایش کرد که پیشنهادپنچایت یزددرجلسه آبان وآبانماه ۱۲۲۵ی درتعیین حقوق برای اودرپرستاری آتش ورهرام راقبول نمیکندوجواب میدهدهرکس هرچه دلش بخواهدبرای نیازبه آتش ورهرام بپردازدمی پذیردنه بعنوان مواجب.

چون تیمسارسرتیپ دکترجهانگیراشیدری درکتاب تاریخ پهلوی وزرتشتیان در صفحات ۲۸۸ ـ ۲۵۵ درموردپنچایت یزدوکرمان وانجمنهای یزدوکرمان وشیرازوتهران صحبت داشته اند، ازذکرآن خودداری میشود.

* * * * *

درحدود ۲۸۰تا۳۰۰سال پیش خدابخش جاماسب بختیاری ساکن بوانات فارس باگروه زرتشتیان آنجا به یزدمهاجرت مینمایند. خدابخش که نام اوبرباد یه مسین نوشته شده باشنده تفت میگردد.

* * * * *

دربمهراحمدآباد که درچهارکیلومتری اردکان یزدواقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد. یکی ازاهل اسلام آنرا تصرف وساختمانی برای اقامت خویش درآنجا بنا مینماید.

دکتررکن‌الدین همایون فرخ دراشرخویش کتاب وکتابخانه‌های شاهنشاهی ایران صورتی ازکتابخانه‌ها داده است وما دراینجا صورت کتابخانه‌های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان ازآنجا اقتباس مینمائیم.

" کتابخانه ابونصرشاپوربن اردشیر: یاقوت حموی درمعجم‌الادبا، ثعالبی درتیمة‌الدهر، ابن اثیردرکامل وابن خلکان درطبقات‌الادبا ازکتابخانه‌بنام معروف ابونصرشاپوربن اردشیریادکرده‌اند. ابونصرشاپوربن اردشیرکتابخانه‌اش راوقف عام کرده‌بوده‌است. (اینهم یکی ازافتخارات ایرانیان است که‌ازقدیم‌ترین دوران دست بایجادکتابخانه‌های عمومی برای بالابردن سطح معلومات واطلاعات هم میهنان خودزده‌اند.) درکتابخانه ابونصرشاپورهمه مردم‌توانسته‌اندازنفایس وذخایر ادبی وعلمی گرانقدرآن برایگان استفاده‌کنند. ازاختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاپوربن اردشیرکه‌آن رابسیارممتازمیداشته‌است وجودنسخ خطی متعدد درعلوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده‌است.

" بهانه‌ودست آویزستیزه‌گریها ومبارزه مسلمان بازندیگی(زندیقی)وباصطلاح جهاد ومجاهده‌بابت پرستی وخلاف آیین ودین بود. درلفاف این شعارمردم‌فریب آنچه کتاب ونوشته‌گرانقدرایرانی بودبدست فنا ونابودی سپردندکه‌برخی ازاین‌رفتارشان ضرب‌المثل شد. خیذرپورکاوس افشین اشروسنه‌راکه‌ازایرانیان میهن پرست و از دلیران بنام‌بود، باتهام اینکه‌درخانه‌اش کتابی ازخداینامه‌داشته‌است آنرادفتر گبرگان خواندندوباین تهمت ناصواب اوراکشتند. وجسدش رانیزسوزاندندوآب دجله دادند. حکیم‌مختاری غزنوی درقصایدغرایش چندباربدفترافشین اشاره‌کرده‌است.

" خداینامه‌افشین جلدش باگوهرهای بسیارگرانبها ترصیع یافته‌بوده‌است، دانشوران وسخن گستران ایران ازدوران هخامنشیان وسپس اشکانیان وپس از آن ساسانیان برای احیای غرورملی واینکه‌هم‌میهنشان بدانندوارث چه‌هنرها بوده‌وچه قهرمانیها درعرصه‌پهناورگیتی کرده‌اندبپرداختن وساختن داستانهای ملی‌وقهرمانی دست یازیده‌بودندواینگونه‌دفترها رادودمان ایرانی بسیارگرامی وعزیزمیداشتندو آنراکارنامه‌ایران میخواندندوبرای بزرگداشت این کتابها برگهایش رازراندود میکردندوهنرتذهیب ازاین هنگام بوجودآمدوسپس درجهان رواج یافت وجلداینگونه کتابها رانیزباگوهرها میآراستندتاباارزش مادی،ارزش معنوی آنرا به‌همگان بنمایانند."

کتابخانه‌رستم‌بن شهریاردرری: "شهنشاه‌غازی رستم‌بن علی‌بن شهریاردر ری کتابخانه‌ای عظیم برپاداشت، بطوریکه‌ابن اسفندیارازدانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خودمتذکراست، پس‌ازاینکه‌رستم‌بن اردشیرباوندی درتبرستان کشته

شد، او به ری گریخت و مدتها در کتابخانه رستم بن شهریار، از کتابهای آن بهره مند گردید، از جمله در این کتابخانه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن بن محمد یزدادی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتابخانه نفیس تا هجوم مغول بر یوجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتاب النقض نیز متذکر کتابخانه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتاب تنزیه را در سال ۵۳۳ه بکتابخانه شهنشاه برده اند.»

کتابخانه مسجد عتیق اصفهان: «مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس مانند مسجدها یا صوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیها و سلجوقیان و ایلکانیان و مظفریها و حتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بر وسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جائیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر در آمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظر پادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتابخانه ای بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالب علمان بوده.»

کتابخانه فخرالدوله دیلمی: «شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچم داران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاسداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حدود فرمانروائی خویش بنشر ادب و زبان فارسی کوشش و مجاهدتی چشمگیر داشته اند. کتابخانه هائیکه این دودمان ایراندوست بنیاد نهادند گنجینه شایگان بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن شناس بوده نویسندگان و دانشمندان را بنوشتن کتابها مشوق بوده و آثاری بسیار در ادب و دانش بنام او تالیف و تصنیف یافته است.»

«پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب برمیگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار با شند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دور اندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیابند و با وضع و اختراع خطی که از خط رازدبیره (یا واسف دبیره) ریشه میگرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجاوز را بخط نوبنیاد خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می‌نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد و قرائن و امارات بر صحت

این نظر اینکه بهافرید (به‌آفرید) فرزند ماه‌فروردین پیش از سال ۱۳۲ه یعنی قبل از خلافت بنی عباس در نیشاپور واطراف آن آئینی تازه‌بنیاد نهاد. کیش او ازتلفیق آیین مانی با دین بهی سرچشمه میگرفت وچنانکه مورخان عرب ثبت کرده‌اند. هفت نماز آورده بود که بزبان فارسی بود وبرای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی باخط فارسی نوشته بود که پیروانش آن را میخواندند.»

کتابخانه‌خاندان نوبختی: «همچنانکه برمکیان از بزرگان وخدمتگزاران معبد نوبهار بوده‌اند، نوبخت نیز ازبازماندگان دودمان مغان فارس بود واز دانش مغان بهره‌کافی ووافی داشت وبا اینکه فارس، خوزستان، ری وخراسان بتصرف عرب و نفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغ همچنان سرپرستی مغان را بعهده داشت و آنان را رهبری وهدایت میکرد. دربرابر فشارهای حکام وفرمانروایان عرب با سرسختی ایستادگی مینمود ومیکوشید که آیین بهی را در سرزمین فارس زنده نگهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ ونشر افکار وآیین مغی (مجوسی) دستگیر وبزندان افکندند. نوبخت چنانکه در آثار بازمانده از نویسندگان عرب مستفاد است، از دانش مغان آگاه بوده ودر نجوم وستاره‌شناسی که یکی از دانشهای خاص ایشان بوده است اطلاعات وسیع وغنی داشته، کتابی نیز از نجوم از او یاد میکنند که نخست بزبان پهلوی نوشته سپس آن را بعربی ترجمه کرده است.»

«ابوبکر احمدبن علی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد متذکر است که قبل از سال ۱۳۶ه نوبخت مجوس در اهواز محبوس بوده است وبنقل از تاریخ بغداد چنین روایت شده است که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوکبی از شاگردان خود این روایت کرده که جدم نوبخت در آغاز آیین مجوسی داشت ودر دانش ستاره‌شناسی سرآمد دیگران بود. آنگاه که در اهواز زندانی بود روزی ابوجعفر منصور را می‌بیند که بزندان آمده بوده. نوبخت گفته است که ابوجعفر منصور را مردی با درایت وزیبا روی دیدم وچهره‌ای دلفریب ونیکو داشت.

« منصور نخستین خلیفه عباسی است که در میان خلفای اسلامی بستاره‌شناسی واحکام نجوم عقیده‌مند بود ومنجمان وستاره‌شناسان را گرامی میداشت، نظرات واشارات ایشان را بکار می‌بست. نوبخت را که آیین زرتشتی داشت بقبول اسلام واداشت ودر دستگاه خود بکار گماشت. نوبخت وپسرش ابوسهل از منجمان مخصوص ومورد نظر منصور خلیفه بودند بطوریکه خطیب بغدادی، آثار الباقیه وآثار البلاد متذکرند منصور در ساختن شهر بغداد سال ۱۴۴ه ساعتی آغاز بساختمان آن کرد که نوبخت آن ساعت را براساس احکام نجومی اختیار کرده بود.

« ابوسهل ونوبخت از مترجمان کتب پهلوی بعربی بوده‌اند واز این نکته توان دانست که نوبخت وارث کتابخانه بزرگی از کتابهای فرس قدیم وپهلوی بوده است وبا در اختیار

داشتن آنچنان کتابخانه‌ای نه‌تنها وسیله‌ نقل آن آثار را بزبان عربی دردست داشته بلکه‌ توانسته‌است بفرزندش نیز خواندن ونوشتن خطوط پهلوی اشکانی وساسانی وچه خطوط دیگر ایرانی را بیاموزد.

«خاندان نوبختی که‌ازسال ۱۱۴ه تا ۳۲۶ه ازآنها نام‌ونشان دردست داریم‌ موسس خزانة‌الحکمه‌ بوده‌اند. خزانة‌الحکمه‌ مرکز اجتماع‌ ایرانیها وشعوبیه‌ بوده‌ که‌ وسیله‌ نوبخت وفرزندش ابوسهل بن نوبخت دایر گردیده‌ بودوکتابخانه‌ آن بزرگترین کتابخانه‌های زمان بودوبیشتر کتابهای آن کلامی، حکمی، فلسفی، علمی‌ونجومی بوده‌است. ابن ندیم نیز متذکر این نکته‌ هست.

«بطوریکه‌ گذشت خاندان نوبخت درنقل آثار ادبی وعلمی ایران باستان واحیای سنت های ایران طی دوقرن خدمات برجسته‌ای انجام‌ دادندونهالی راکه‌ایشان کاشتند درسده‌های بعد ثمرات واثرات ارزنده‌ای ببار آورده‌است.»

مسعودی درالتنبیه‌ والاشراف ازکتاب عظیمی درتاریخ ایران صحبت میدارد که‌ در سال ۳۰۳ه دراستخر پیش یکی‌ از بزرگان ایرانی دیده. این کتاب بگفته‌ مسعودی مصور و شامل علوم‌ کثیره‌ ومطالبی بوده‌ که‌ درآیین نامه‌ وگاهنامه‌ نیز وجود نداشته‌ وآنرا درنیمه جمادی الثانی ۱۱۳ه استنساخ وبرای هشام‌ بن عبدالملک بن مروان ازپهلوی بعربی ترجمه‌ کرده‌ بودند.

کتابخانه‌ منوچهر هومجی: درسال ۱۳۱۰ خورشید بانوی روانشاد منوچهر هومجی‌ کتابخانه او را بانجمن زرتشتیان تهران هدیه‌ نمود. شماره کتابهای آن ۲۵۱۴ میباشد که‌ شامل کتابهای انگلیسی عرفانی وتاریخی وگجراتی است.

کتابخانه‌ اردشیر یگانگی : بسال ۱۳۴۰خ بانو فرنگیس یگانگی (شاهرخ) کتابخانه بزرگی با هزینه‌ خویش بنام‌ شوهر خویش اردشیر برروی زمین انجمن زرتشتیان تهران ساختمان نمود. کتابخانه‌ نامبرده‌ بهترین کتابخانه‌ ایرانشناسی وزرتشتی شناسی است مشتمل است برکتابهای انگلیسی ،فارسی، فرانسه ،آلمانی، گجراتی، هندی، اوستا وپهلوی درموضوعات گوناگون بویژه‌ درمورد دین زرتشتی. کتابخانه‌ منوچهر هومجی نیز دراین کتابخانه‌ ادغام‌ گردیده‌است شماره‌ کتابها اینک بیش از نه‌ هزار میباشد. واقع درتهران کوچه‌ زرتشتیان خیابان میرزا کوچک خان.

کتابخانه‌ سازمان فروهر زرتشتی تاسیس ۱۳۳۱خ واقع درکوچه‌ بامشاد خیابان حافظ تهران.

کتابخانه‌ نرگس بسرپرستی گروه‌ زرتشتیان نفت وتوابع مقیم‌ مرکز تاسیس ۱۳۵۱خ واقع درمیدان سنائی کوچه‌ ششم‌ تهران.

کتابخانه‌ زرتشتیان بسرپرستی کانون زرتشتیان شریف‌آباد مقیم‌ مرکز تاسیس

۱۳۶۰خ واقع درتهران پارس.

کتابخانه‌هورشت واقع درخانه‌روانشاد کریمداد صرفه‌پدردکتر رستم‌صرفه دریزد بسرپرستی هئیت نظارت برسرمایه‌انجمن زرتشتیان تهران با اهدای ۱۰۶۱جلدکتابهای فارسی،انگلیسی،پهلوی،اوستا وگجراتی بازماندگان روانشادخدارحم هرمزدیار هرمزان اینک بیش ازچهارهزارکتاب داردوامیدزیادشدن هم‌هست.

کتابخانه‌مارکاردرپرورشگاه مارکار یزدتاسیس ۱۳۱۳دارای بیش ازدوهزارکتاب که‌بخش مهم‌آن بتوسط دینشاه جی‌جی باهای ایرانی سلیسیتربمبئی ورشیدشهمردان اهداگردیده.

کتابخانه‌ناهیدبسرپرستی انجمن زرتشتیان خرمشاه تاسیس ۱۳۵۶خ واقع درخرمشاه‌یزد.

کتابخانه‌زرتشتیان بسرپرستی انجمن زرتشتیان نرسی‌آبادتاسیس ۱۳۵۴خ واقع درنرسی‌آبادیزد.

کتابخانه‌کوچه‌بیک بسرپرستی انجمن زرتشتیان کوچه‌بیک واقع درکوچه‌بیک تاسیس ۱۳۵۷خ.

کتابخانه‌مهرابی بسرپرستی کمیته‌خیریه‌خدادادمهرابی تاسیس ۱۳۴۱خ واقع‌در خیابان ناصریه‌کرمان.

کتابخانه‌پاسارگادبسرپرستی سازمان جوانان زرتشتی، واقع درپذیرشگاه زرتشتیان درشیراز.

کتابخانه‌مرواریددرطبقه‌هم‌کف دربمهراربا ب رستم‌گیودرنیوراشل نیویورک اتازونی آمریکا.

کتابخانه‌زرواسترین سنترواقع در LOS ANGELES درجنوب کالیفرنیا اتازونی آمریکا.

دکترهمایون فرخ درپایان صورت کتابخانه‌ها چنین نتیجه‌گیری میکند. "هجوم عرب برایران وعدم‌اطلاع وآگاهی گروهی ازوقایع نگاران ازرویدادهای واقعی‌تاریخی درگوشه‌وکنارایران، این توهم‌راپیش‌آورده‌است که‌نزدیک به‌دوقرن ایرانیان دربلاتکلیفی وانقیادخلفا بسربرده‌اند درحالیکه‌حقیقت‌واقع جزاینست. ازسال بیست و پنجم هجری پورگیلانشاه‌درتبرستان ورویان علم‌استقلال برافراشت ودرناحیه‌دیگرمازندران اسپهبدان ودرسال چهل وپنجم‌هجرت ودابویه‌پورگیل درسال ۵۶هـ وپادوسبان درچهلم هجری وتبعیت آنان پس ازچندی صفاریان،سامانیان،بویهیان و زیاران وووپرچم استقلال برافراشتندوبمروربنفوذبیگانگان پایان دادند. طرح این مسئله‌برای گروهی غیرمترقبه‌وباورنکردنی است که‌ادبیات وفرهنگ ایران پس ازدوران اسلامی متعلق بخودایرانیان است وعرب رادرآن سهمی نیست ووجودگویندگان ونویسندگان

ودانش پژوهان قرن سوم وچهارم هجری برپایه واساس افکار وآثار گویندگان سده های قبل از آن است. اینک درمییابیم که برخلاف تصورشکاکان درقسمتی از ایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغاز شده بود وبرای حفاظت وصیانت زبان و فرهنگ ایران از دستبرد حوادث پناهگاهی امن وامان بوجود آمده بوده است. آیا قابل قبول است که حکومت وسلطنتی از بیستمین سال هجرت درمازندران وروبان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کند وفاقد خط وزبان باشد؟ آیا این دودمانها که در بخش اعظمی از شمال ایران حکومت میکرده اند درسال بیستم هجری بخط کوفی دفترها و رسائل حکومتی خودرا مینوشته وتنظیم میکرده اند. درسالهای ۲۰ تا ۴۰ ه‍ خط کوفی یا مدنی یا مکی درخارج ازحوزه عربستان هم رواج یافته بوده است؟ آیا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ وادب پهلوی وپارتی آشنائی داشته اند (بدلیل وجود کتیبه های پهلوی دربرجهائی درمازندران ازجمله برج گنبدلاجیم ورسکت) با شعروسرود دوران پیش از اسلام بیگانه بوده اند؟ وآیا یکباره ونا گهانی درزمان صفاریان ویا سامانیان شعرخلق الساعه با آنهمه عظمت وبزرگی وبلاغت وفصاحت پدیدآمده بوده است؟ تحقیق عمیق دراینگونه مطالب ومسائل به بسیاری ازمجهولات میتواند پاسخ مستدل دهدوما را بعظمت وارزش فرهنگ جهانی وفروغ بخش ایران رهبری وهدایت کند واین واقعیت وحقیقت را برملاء وآشکار سازدکه ایرانیان ازدیرباز درعلوم ودانشهای گوناگون صاحب آثار ونظربوده اند. وجودکتابخانه های عظیم دردوران قدیم بحثی نظری وتخیلی نبوده وهمین سنت دربوجودآوردن کتابخانهای بسیاروبیشماردردوران پس از اسلام وهمچنین تاسیس وایجادمدرسه ها اثری مستقیم وغیرقابل انکار داشته است.»

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امورخویش دردوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که از بین خویش وبا نظردولت انتخاب میشدند. دولت نیزبرای اداره امورا قلیت زرتشتی، پستی بنام حکومت مجوسیان دایرکرده بود. کلانتران زرتشتی درباره امور جماعت خویش با او مذاکره مینمودند. وصول مالیات جزیه ازافرادزرتشتی برعهده کلانتروقت بودکه درموقع خودبخزانه بپردازد.

صاحب جامع مفیدی درموردانتصاب کلانتردرص ۲۰۶ چنین مینویسد. "اللەقلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹ه‍)درزمان شاه صفی‌شانی‌صفوی من حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات وحکومت دارالعباره یزدوتوابع بقبضه اقتدار درآوردووزیرجلیل القدر و متصدی خالصجات وکرکراق سرکارخاصه شریفه وناظرکل اوقاف دارالعباده مزبورگشت وحکومت ودا روغگی مجوسیان که فی‌الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت وبی‌شائبه تکلف وسخن آرائی آن دوحه‌چمن سروری درمدت چهل سال که درکمال اقتدار

وا عتبا ردربلده طیبه یزدعلم ا ستقلال برا فرا شته بود ." با زدرصفحه ۷۵۸ چنین آ ورده "درسا ل ۱۰۷۹ه حکومت مجوسیا ن یزدکه فی ا لحقیقت منصبی ا ست عظیم ا لقدربه محمد خلیل بیک خلف وزیرغفرا ن پنا ه مفوض فرمود ."

موقعیت کلانترا ن زرتشتی بسیا رمهم بوده . نا مه ها ئی که ا زپا رسیا ن هندبنا م موبدا ن ا یرا ن میآ مده وجویا ی پرسش پا سخها ی دینی خودبوده ا ند ، درخا نه کلانتر بوسیله موبدا ن وبا حضورا وپا سخ دا ده میشدوهمه موبدا ن وکلانتروبسیا ری ا زبهدینا ن متنفذ ا مضاء میکردند . نا م بهدینا ن وموبدا ن شهرها ی دیگرنیزدرآ ن ذکرمینمودند .

نا مه ها ی پا رسیا ن که ا زسا ل ۸۴۷تا ۱۱۴۲یزدگردی با یرا ن میرسدتنها ا زنا م ملا بهرا م ا ردشیرکلانترسا کن خرمشا ه ا طلاع دا ریم که درمنزل ا وجوا ب نا مه دا ده میشود .چون هنگا م ورودملاکا وس بن رستم چا پا رنا مه هند ، کلانتروقت دریزدنبودوبرا ی ا نجا م امور ما لی زرتشتیا ن بشیرا زپا یتخت کشوررفته بود ،پا سخ نا مه تا دوما ه پس ا زورودا وبتا خیر ا فتا د . هنگا م مرا جعت کلانترا نجمنی ا زموبدا ن وبهدینا ن درمنزل ا وتشکیل وپا سخ نا مه نوشته وبچا پا رنا مه دا ده میشود. یزددرآ ن هنگا م دستورنشین بودولی قبل ا زآ ن ترکا با دتا چندین سده دستورنشین بوده ا ست .

ا زنا مه ها ی آ ن زما ن چنین مستفا دمیشودکه پس ا زسا ل ۱۱۰۰یزدگردی شصت خا نوا را زموبدا ن زرتشتی ترکا با دبوا سطه ستمکا ری وضرب وشتم ما مورین درا خذما لیا ت جزیه دستجمعی ا سلام میآ ورندویس ا زا سلام آ وردن چون پیشوا ی دین وبعبا رت دیگرسید دین بوده ا ندعما مه سیدی برسرمیگذا رندوسیدوآ قا ی مسلما نا ن میشوند . دستوروقت پس ا زا ین پیشآ مدبا آ تش مقدس ورهرا م به یزدمیرودویزددستورنشین میگردد .

ا زنا م کلانترا ن پیش ا زسا ل ۱۱۴۲ا ی ا طلاعی دردست نیست . تنها ا زنا م شخصی که در سا ل ۱۱۴۲ا ی کلانتربوده بنا م ملابهرا م ا ردشیرخرمشا هی آ نهم ا زگزا رشی که ملا کا وس در هنددا ده بدست ما خبررسیده ا ست . ملابهرا م دردوره کلانتری خویش مصدرخدمت مهمی نسبت بزرتشتیا ن شده وآ ن ا ینکه ا قلیت مذهبی یهودمیبا یست یک وصله نا جورکهنه برپشت قبا ی خودبدوزندتا ا زدورشنا خته شوند . ا ما برا ی زرتشتیا ن چنین حکمی وجودندا شت . تنبا ن زرتشتیا ن سفیدبودوتنبا ن مسلما نا ن نیلی یا سیا ه رنگ . ا ما درسا ل ۱۸۸۰م درموردزرتشتیا ن نیزچنین حکمی صا درکردند . ملابهرا م خرمشا هی کلانترزرتشتیا ن بگفته نا پیرملکم ا زحا کم وقت محمدحسنخا ن مهلت سه روزخوا ست وبهمه زرتشتیا ن دستور دا دفورا " لبه گریبا ن پیرا هن خودرا گلدوزی نما یندوروزسوم همه مردم آ ن پیرا هن را پوشیده بکوچه وبا زا ربروند . ملابهرا م بحا کم عرض نمودمقصودا زحکم تشخیص زرتشتیا ن ا زمسلما نا ن ا ست ا ینک با ین وسیله ا زیهودیها نیزتشخیص دا ده میشوند . علما چون دیدندبرخلاف منظورآ نا ن که هتک شرف زرتشتیا ن بودخودرا بوضع بهتری آ را سته ا ند موضوع را مسکوت گذا شتند .

امانامکلانتران دوره بعدتردریزدغبارتست ازخداداد رستم کدخدا کسنویه‌ای مرزبان ظهراب کسنویه‌ای وبعدنوه‌اش هرمزدیار خدابخش وپس از وملابهرام خرمشاهی سپس کدخدا بهزاداد زنا مپدرومحل اقامت او بیخبریم. کدخدا بهزاد درسال ۱۲۲۳ ای ببعد کلانتریزدبوده‌است. مردم ازبیاده‌رویهای او درمورد جمع‌آوری جزیه بمانکجی وپنچایت یزدکه درسال ۱۲۲۳ ای تشکیل شده بودشکایت مینمایند، وبحساب اودرامرداد ماه ۱۲۲۵ ای رسیدگی میشود. بدینقرار:

ازرعیت وصول کرده ۹ر۱۱۵۷ تومان خرج کرده اصل پول دیوان ۸۰۰ر۴ر۸۳۶ تومان

تومان عباسی	۸ر۱۹	حقالحکومه	۰ر۱۰۰
	۷ر۱۱۷۷	میرزا سیدحسین رکن آبادی	۰ر۲۲
		تفاوت مستمری	۲ر۷
		تفاوت تخفیف	۰ر۱۵
		تومانی سیصد دینار	۲۰۰ر۲ر۲۷
		داروغگی	ر۲۵
		میرزاصدر	ر۱۳
		مستمری	ر۷۲
		مواجب کدخدا	ر۴۰
			۹ر۱۱۵۷
		طلب مردم	۸ر۱۹

بموجب صورت فوق کدخدا بهزاد یکصدونودوهشت قران زیادتر از مردم وصول کرده است.
آخرین کلانتریزد ملادینیار بهرام کلانتر میباشدکه بموجب فرمان جلال الدوله مورخ به ۱۳۱۶ه با مین الفارسیان ملقب گردید.

کتاب در التیجان تالیف اعتماد السلطنه درسال نامه ۱۳۰۸ه درآخرکتاب نامهای کارگزاران زرتشتی کرمان را بدین روش میدهد. ملاکیخسروکلانتر، ملاگشتاسب ریش سفیدومیرزا بهمن ریش سفید ودرسالنامه ۱۳۰۹ه نام ملاجمشیدپسرملا کیخسرو هم یاد شده است. درسالنامه ۱۳۰۹ه نام رستمجی پارسی را ذکرمیکندکه نماینده دولت شاهنشاهی درکلکته شهرمهم کشورهندبوده‌است. دردوره زمامداری جلال الدوله پسرظل السلطان بسال ۱۲۶۱ ای دریزدکدخدا خداداد سفندیار مریاباد تماس نزدیکی با جلال الدوله داشته ومصدرخدماتی نیزبجماعت زرتشتیان بوده‌است، کتاب المآثروالاثار تالیف محمدحسنخان اعتمادالسلطنه مولفه ۱۳۰۶هجری قمری ازرستمجی زرتشتی هندکه درکلکته قونسول ایران بوده وازمیرزا حبیب الله سرپرست زرتشتیان وملاکیخسروکلانترو ریش سفیدزرتشتیان کرمان ویزدنام میبرد.

رونوشت تعهدی که مانکجی هاتریا از موبدان یزد گرفته است

تاریخ یوم فرخ گوش ماه اسفندارمزد ماه قدیم ۱۲۲۴ ای سرکار صاحب مانکجی حضرات موبدان را طلبیده در منزل آتش ورهرام سئوال پرسیدند. سئوال اول اینکه در طریقت آئین زرتشت انوشه روان، جایز و لازم است که کل هم موبدان و بهدینان بقانون راه دین سدره بپوشند یا خیر. حضرات حاضر جواب دادند که بلی جایز و لازم است، هرکس نپوشد خارج از دین بهی میباشد. یعنی باید کلاً زن و مرد سدره بپوشند چنانچه هر بهدینی با سدره نباشد و هر موبدی بخانه آن شخص برود کار روان بکند آن موبد از کار موبدی معزول است هوشت از او بگیرند و چون قبل از این قرار شده بود کلا" زن و مرد و طفل موبدان سدره بپوشانند تا در این هنگام بعضی عمل نموده و بعضی سهل شمرده از تاریخ فوق اقرار نمودند و سوگند یاد کردند که من بعد از این خود و عیال خود سدره بپوشند و بپوشانند. به دین بهی بی بهره هستند اگر نکنند. و دیگر سئوال فرمودند که در طریقت و بفرموده حضرت زرتشت گاو کشتن جایز است یا خلاف است. جواب گفته که خلاف است. بفرموده پیغمبر زرتشت بهیچ وجه گاو را نباید کشت. فرمودند اگر چنین است چرا گاو را بخاتون با نو میبرند و را بسیاست میکشند؟ جواب گفته که آنهم خلاف است. بعد از این عمل موقوف است. امضاء

دستور دستوران نامدار- موبد دینیار نوشیروان- موبد بهرام موبد بهمرد- موبد خدابخش مرزبان- موبد فرود آبادان- موبد خداداد خدابخش- موبد جمشید خدابخش- موبد فریبرز- موبد بهرام اردشیر- موبد خدابخش رستم- موبد آبادان- موبد مهربان پشوتن- موبد خداداد- موبد اورمزدیار سیاوش- موبد رستم مهربان- موبد شهریار اسفندیار- موبد کیخسرو مهربان- موبد بهرام خدابخش- موبد پیران رستم- موبد خداداد اردشیر- موبد دینیار وفادار- موبد خسرو بهمن- موبد مهربان خسرو- موبد کیخسرو بهمن- موبد هماوند- موبد خسرو مهربان- موبد فرامرز- موبد خداداد دینیار- موبد تیرانداز اردشیر- حقیر دینیار ولد بامس حضور داشت.

فهرست کتب زرتشتیان که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند و اینک در دست نیست یا بنظر نگارنده نرسیده

(نقل از نسخه خطی بنشانی R 84 محفوظ درکتابخانه خورشیدچی کاما دربمبئی)

۱- آئینهٔ سکندر، نام کتابیست از تصنیف ذوالعلوم حضرت آذرکیوان دربیان عقل و نفوس. ۲- تاریخ ابن همایون از تصنیف طایفه اول وخشوران وخشور آباد که او را صاحب شریعت و پیغمبر کامل دانند. ۳- اورندنامه، تصنیف پیشداد وخشورو

پیشدادشهنشاه هوشنگ . ۴- تهمورث نامه ، دربیان ریاضت حضرت کیومرث . ۵ - نهاد موبدی. ۶- فرهادگرد ،دربیان آنکه برکیومرث وحی نازل شدبجهت فرماندهی وحکمرانی وبنای سلطنت اووذکرسلطنت هوشنگ . ۷- اروندنامه دربیان حضرت سیامک یعنی شیث مذکوراست . ۸- جاویدان خرد ، کتابیست درحکمت عملی ازتصنیف شاهنشاه هوشنگ . (این کتاب ناقص وچندین چاپ آن موجوداست وبهترین چاپ آن ترجمه و تالیف سیدمحمدکاظم امام بروایت ابن مسکویه رازی میباشد.) ۹- نامه شیدستان ، تصنیف شهنشاه جمشید . ۱۰- فرهادنامه ، دربیان ریاضت حضرت تهمورث وغیره . ۱۱- آفریدون نامه ، دراحوال تهمورث . ۱۲- نامه خجسته افراز ،تصنیف وخشورمنوچهر . ۱۳- شکوه سار ،تصنیف حضرت ساسان دویم دربیان علم حصولی وحضوری. ۱۴- کتاب تهمورث نامه . ۱۵- نامه شکوه فزا ، ازفرزانه پهلوان دستان سام دربیان منوچهر . ۱۶- خدیو نامه . ۱۷- نامه آئینه آئین، ازفرزانه جاماسب . ۱۸- واقعه اولیای پارس،دربیان کیخسرو . ۱۹- جامع الاصول،ازتصنیف ابن اشیردربیان وجه تسمیه کیخسرو . ۲۰- فرآزادگان ، کتابیست ازتصنیف آزادسروکه ازنژادسام بن نریمان است واکثرش مشتمل برکردار رستم وخداپرستی وجهانگیری اوونیزدرآن کتاب مذکوراست که حضرت رستم میگفت که درواقعه ای دیدم که میگفتندسه گناه کردی که باوجودعبادت شراب ازاندازه بیرون خوردی وگوشت زندبار که مکروه است خوردی وجمعی که تهذیب اخلاق برریاضت کنند ایشان رانیز براکل گوشت تکلیف نمودی با خبرباش که تراحرب اسفندیار باید نمودکه از آن امری عظیم تر نیست . ۲۱- کتاب نیرم سور ، دربیان تهمتن رستم آنچه بتحقیق پیوسته ودرکتب معتبره ایرانیان آمده که رستم بعدازآنکه حضرت زرتشت مبعوث شدقرائت زندآموخت وبدان پرداخت امادرمستی باده نوشی گورکشته شیرخورده ونادانسته بهمن رانیزبخوردن گوشت تکلیف نمودواودست نیازید . ۲۲- نامه خردکام ، ازشهنشاه بهمن دربیان اسفندیاروگرویدن رستم بدین زرتشت علیه السلام واورسالهایست مدلل برقبله نهادن حضرت آتش وغیره . ۲۳- نامه آئین دادنام ،ازوخشوردیوبندشهنشاه تهمورث دربیان بزرگی شهنشاه هوشنگ . ۲۴- تفسیرژند ، ازآذرساسان اکبر . ۲۵- پرتوفرهنگ ، ازآذرکیوان . ۲۶- تخت طاقدیس از آذرکیوان درباب نورالانوار وربالنوع هراشیاء . ۲۷- طباع نامه ، درمعرفت عقول . ۲۸- مثل افلاطونی، درمعرفت عقول . ۲۹- هدینه سپهر ، ازحکیم جاماسب دربیان فلک الافلاک . ۳۰- فرزین فرهنگ ازشیدآئین درباب افلاک. ۳۱- هنرآباد ، ازدستان سام دربزرگی کواکب سبعه ومفاصله فیمابین ایشان وکسوف وغیره .

۳۲- نامه برزیوند ، ازرسول الله زرتشت علیه السلام. برزیوندبمعنی سخن بی رمز و صریح راگویندودراین نامه چگونگی عناصرچهارگانه که ازآمیزش یکدیگرچه خاصیت پیدا میشودواحوال هفت اقالیم وزلزله زمین وغیره مذکوراست . ۳۳- پالان خران، ازشیدوش نامی که پیشکارحضرت ساسان بنده بود. ۳۴- کنشنامه ازپادشاه جمشید. ۳۵- شرح

سیاست مدن، از حکما. ۳۶- از شهنشاه اردشیر در انتظام مملکت. ۳۷- باستان نامه، درباب شهنشاه اردشیر. ۳۸- نصایح الملوک، از آذرمهر. ۳۹- باداوان خرد، از وخشور پیشدادو شهنشاه پیشداد مذکور است و در علامات تفرس. ۴۰- خردکامنامه از شهنشاه بهمن. ۴۱- رساله تهمتن دوران، درباب آتش پرستی. ۴۲- بست شاهی، در بزرگی اسفندیار و آنچه فیما بین او و رستم واقع شد. ۴۳- تهمورث نامه، در بیان مذکور. ۴۴- نامه طهمورسی، تهمورث نامه را گویند که در بالا مذکور شد. ۴۵- نامه فرهاد بن اردشیر درباب سیمرغ که او مرتاض کامل در صورت طایر بود. ۴۶- رساله ایست از بهرام شاه که او نیز از مرتاضان حکما بود و در احوال سیمرغ تصنیف نموده. ۴۷- کردارنامه، در بیان رستم و اسفندیار. ۴۸- نامه دانش افروز، از شهنشاه اردشیر بابکان. ۴۹- ویژه پرویزی، از بزرگ امید در بیان بهمن یعنی عقل اول. ۵۰- کردار شاهی، در چگونگی شهنشاه بهمن. ۵۱- دادنامه، در چگونگی شهنشاه بهمن. ۵۲- نامه از تصنیف بهمنیار بن خرادبن زرمهر که یکی از عظمای فرس و صلحای عصر بود در احوال شهنشاه اردشیر. ۵۳- باستان نامه، از آذر آئین در ستایش بهمن پادشاه. ۵۴- نهادشاهی از تصنیف و فراهم آورده هائی درباب انتظام مملکت پادشاه بهمن. ۵۵- آئین خسروی از جواماع ایزدگشسب است درباب انتظام سلطنت شهنشاه بهمن. ۵۶- نامه راستا ایستی، از تصنیف شهنشاه بهمن در بیان قتل زندبار. ۵۷- جاماسب نهاد- جمع کرده فرزانه صاحب جمال مشتمل بر کردار خسروان و نصایح ایشان و مواعظ فرزانگان و آداب و خواص بزرگان و وقایع اقالیم سبعه. ۵۸- آئین بهمنی، که در خلق و کردار او و مشتمل بر سخنان آن حضرت. ۵۹- دارابنامه، از دارا ب اکبر در کردار پادشاهان گذشته. ۶۰- باستان نامه دادا نشور. ۶۱- خرادنامه. ۶۲- دانش افزای نوشیروانی، بوذرجمهر نوشته. ۶۳- تاریخ شیدوش که از قدمای مورخین پارس است. ۶۴- گلستان بینش از تصانیف خرادبن آئین گشسب در او انموذکیانی و سایر نامهای اعجام مسطور است. ۶۵- گلستان دانش، از تصانیف آذرپژوه بن آذر آئین بن کستهم بن بهرام بن ماه آذر بن فریبرزبن کاوس. ۶۶- نوروزشاهی، فراهم آورده های خراد بن برزین بن سیمای برزین بن آئین گشسب بن زواره بن زال بن سام در بیان رستم و دختر او بانوگشسب. ۶۷- جاماسبی، از فرزانه جاماسب. ۶۸- دانش فروز، در چگونگی شهنشاه داراب بن بهمن. ۶۹- ماه آذر رساله ایست در شناخت آتشکده ها و آداب زیارت آذرپرستی که بفرموده هرمز بن نوشیروان نوشته. ۷۰- نامه فرهادکه یکی از موبدان است و تاریخ وصفات آذرکده ها و طریق و آداب زیارت و نماز و چون اذکار وسده و چله و سالیانه و خلوت و سایر طاعات و ابصار روحانیات ذکر کرده، در آن کتاب گوید که آتش بلخ از آیینه گشتاسب است و الی یومنا که روزگار حضرت شهریار پادشاه جهان اردشیر بابکان است نیفسرده و کسی بخرابی آن جز ارجاسب سعی نموده و بعد از او آسیب الی الیوم بر آن نرسیده و همگی ملوک اعجام در تعمیر و مرمت

آن میفزودند. ۷۱- نامه‌هوش پیرای، از بوذرجمهر دربیان طبقه اشکانیان. ۷۲- باستان نامه، در این نامه بسیاری ذکر ملوک عجم آمده است. ۷۳- نامه فروغ بخشای، دربیان حضرت ساسان. ۷۴- کتاب بادسار، از موبد هوش دربیان شهنشاه داراب. ۷۵- کارنامه، نسخه‌ایست از مولفات شهنشاه اردشیر بابکان مشتمل برکیفیت خروج و طواف او در اطراف و اکناف ربع مسکون. (چندین جور ترجمه این کتاب که به‌پهلویست چاپ شده است.) ۷۶- سوم سور، یعنی آداب العیش نام آن کتاب جهت عوام اردشیر بابکان تصنیف کرده و آن مشتمل بر آداب خوردن و آشامیدن و با مردم زندگانی کردن. ۷۷- کارستان، نام کتابی سترک است در حکمت عملی از شهنشاه اردشیر بابکان. ۷۸- نور حدیقه بینش، از شهنشاه اردشیر. ۷۹- سرو موزون بساتین، از شهنشاه اردشیر. ۸۰- نهاد فارس. ۸۱- نهاد خسروی، دربیان کرم و سخاوت شهنشاه شاپور بیان کرده. ۸۲- نامه سراسر فرهنگ، از وخشور هنرپرور ساسان پنجم در چگونگی سلطنت خسروپرویز. ۸۳- کتاب کتب سیر، دربیان خسروپرویز. ۸۴- رساله‌ایست از آذر زرتشت، در ریاضت سیامک. ۸۵- آمیغستان، دربیان آبادیان که از ایشان اختراع اسباب دنیا وجود گرفت. ۸۶- اخترستان، دربیان قبله‌نهادن اختران و بوی خوش که مخصوص ایشان است افروختن. ۸۷- جشن سده تصنیف و ترجمه موبد هوش در مکانات اعمال و کشتن زندبار. ۸۸- سرود مستان از موبد هوشیار مرقوم است که از زمان شت کیومرث تا جمشید شیر و غیره درندگان مطیع ایشان بودند و خون نمیریختند. ۸۹- زردست افشار، تصنیف نموده موبد سروش در جلسات و آئین نشستن. (این کتاب در هند و ایران چاپ شده است.) ۹۰- نوشدارو، کتابی است از موبد سروش. ۹۱- سکنگبین، از موبد سروش. ۹۲- بزمگاه تصنیف موبد خوشی. ۹۳- ارژنگ مانی، تصنیف فرزانه بهرام بن فرشاد که اورا کوچک بهرام گویند. ۹۴- ویژه موبدی، تصنیف موبد پرستار بن خورشید. ۹۵- پیمان فرهنگ، نامه‌ایست از پیغمبر مه‌آباد و آن را ترجمه‌ها کرده‌اند یکی از آن ترجمه‌ها ترجمه فریدون آبتین است و دیگر از بزرگمهر برای نوشیروان قباد و این پیمان فرهنگ کلام آلهی است. ۹۶- کامگار، از پارسیه گروه سمرادیان که در عهد سلطان محمود غزنوی بود رساله منظومه نوشته. ۹۷- رساله جمشاسپ بن جمشید است و گروهی در اطاعت او بودند که ایشان به‌جمشاسپیان معروفند. ۹۸- رساله ازخداداد، و او موبدی بود در هنگام ضعف سلطنت جمشید و تسلط ضحاک و متابعان او را خداشیان گویند. ۹۹- رساله‌ای از مردی پیکری نام و متابعان اورا پیکریان گویند و عقیده این فرقه آنست که ایزد متعال عبارت از آتش است. ۱۰۰- رساله‌ای از آلار، و گروهی که پیرو او بودند موسوم به‌آلاریانند و مذهبشان چنین است که‌خدا از آب است. ۱۰۱- رازآباد، نام رساله‌ایست از شیداب مشهور بشمس الدین و او پزشکی بود و رساله مذکور در تقویت آئین خویش مدلل بآیات قرآنی ساخته. ۱۰۲- نامه آخش، آخش موبدی بود پارسی نژاد و آیین خود را چنان تعیین نموده بود که مایه

آخشیجان خداست. ۱۰۳ـ موبدآذرخرادکتابی تصنیف نموده‌دربیان زندکه ۲۱ نسک است. ۱۰۴ـ رمزستان زرتشت، ازتصنیف حکیم آلهی جاماسب. ۱۰۵ـ سانیال، نامنامه‌ایست مشتمل برآئین خلع بدن وبحق پیوستن وازاین بزرگتردراین عمل کتابی نیست ازگروه‌سپاسیان. ۱۰۶ـ نامه‌آذریان، درمیان پادشاه خسروپرویز وپیغمبرعربی محمدآنچه‌واقع شددراین نامه‌مذکوراست. ۱۰۷ـ تفسیرتاوتودکه فرشمی است ازدساتیرمصنف ساسان پنجم. ۱۰۸ـ رساله‌ایست ازکلام‌شیدوش شاگرد ساسان بنده‌که‌بوسایط شاگردحضرت ساسان پنجم‌است. ۱۰۹ـ کتاب آذرپرستان از حکیم‌آلهی بوذرجمهردربیان حضرت واجب الوجود. ۱۱۰ـ چمن سوم ازکتاب شارستان چهارچمن که‌ناقص است وچمن چهارم آن اکنون بدست هیچکس ازپارسیان نمانده‌وبا وجودتفحص تمام میسرنمیگردد.

مردان نامورزرتشتی

ارباب رستم‌گیو: که‌شهرت نیکوکاریاش سراسرکشورایران رافراگرفته‌ونیک نامیاش موردتصدیق خاص وعام است روز۱۵مهر۱۳۵۹درسن ۹۴سالگی بسرای جاودانی شتافت وباپاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم‌برابرمفهوم‌این جمله‌گاتها "خوشبخت کسی‌است که‌برای خوشبختی دیگران بکوشد"زندگانی پرازکاروکوشش بود. آثارخیرفراوانی که‌ازاین شادروان درسراسرکشوربنیادگرفته‌گواه‌این حقیقت است.

ارباب رستم‌برای گسترش وحفظ موسسات خیریه‌وبهره‌وری بیشترمستضعفین: در سال ۱۳۳۷(۲۲سال پیش) "بنیادرستم‌گیو" تاسیس وبه‌تحقق نیت خیرش آمادگی‌بخشید واینک باختصارفهرست کارهای نیک ودهشهای خیراندیشانه‌وموسسات خیریه‌ای که ایجادوموردااستفاده‌عموم‌است درزیرآورده میشود:

(۱)دبستان دوازده‌کلاسه‌دخترانه‌گیودرتهران (۲)کمک به‌کسربودجه‌وساختمانهای‌خیریه انجمن زرتشتیان تهران(۳)مجتمع بزرگ فرهنگی واجتماعی ومسکونی درتهرانپارس برای استفاده‌مردم‌فاقدخانه، بنام‌رستم‌باغ برروی قطعه‌زمینی بمساحت ۲۵هزارمتر که‌مشتمل است برآدریان(معبد)ـکتابخانه ـ تالارهای اجتماعی برای جشنها وهمچنین تالارمخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی ونیزساختمانهائی که‌درحال حاضر شصت خانواده‌ازافرادکم‌بضاعت درآن مسکون وافزون برآن ۲۸ دستگاه‌ساختمان دیگر دردست ساخت وانتظارمی‌رودتاچندماه‌دیگرتکمیل وموردااستفاده‌ی خانواده‌مستضعف قرارگیردضمنا"زمین ورزش وبازی دراختیارجوانان ونونهالان قراردارد (۴)دوباب دبستانهای دخترانه‌وپسرانه‌دوازده‌کلاسه‌برروی دوقطعه‌زمین هریک بمساحت پنج هزارمتربنام استادخدابخش واستادپوردادوکه‌سالهاست موردااستفاده‌است (۵) آب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری وکم آبی (۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش وپرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی کنه خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) - ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) وواگذاری ساختمان وزمین آن بوزارت بهداری (۸) دماوند (قریه کوهان) - ایجاد ساختمانهای مسجد - حمام بهداشتی - درمانگاه مجهز ودبستان که درحال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است وهمچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروزکوه به قریه نامبرده (۹) یزد - الف - کمک به نوسازی وتعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی وایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب - ساختمان تالاری جنب دبیرستان بگنجایش ۴۰۰ نفر بنام "تالارمروارید" مجهز با مبل واثاثیه ولوازم مربوطه کابینک برای سخنرانی وبرگزاری امتحانات ومجالس جشن از آن استفاده می‌شود، پ - ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهارهزار مترمکعب پیش از لوله کشی شهریزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می‌شدند، ت - کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث - ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین درزیارتگاه پیرسبز (چک چک) ، ج - کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکار یزد - سازمان جوانان زرتشتی - دبیرستان کیخسروی - انجمنهای زرتشتیان شهرودهات وتعمیرات آدریان قریه مبارکه ودیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان - کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ - انجمن زرتشتیان وآموزشگاهها ودانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز - کمک به بودجه انجمن زرتشتیان - باغ وقفی زرتشتیان (۱۲)- تهران - کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع درفلکه دوم (۱۳) دربمهر ارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمال غرب نیویورک درنیوراشل برزمین مشجر بزرگی درساختمان چهارطبقه . (۱۴) دربمهر مهربان گیو بنام گانه برادرزاده جوان ناکام مهربان درکانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی درشیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان ؛ ناگفته نماندکه بهرسازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمرا" ازکمک های بنیاد برخوردار می‌باشند همانند انجمنهای زرتشتیان درتهران ودیگرشهرها - سازمان فروهرجوانان زرتشتی تهران - کانون دانشجویان تهران - کمک به بودجه آرامگاههای زرتشتیان درتهران (قصرفیروزه) اصفهان وشیراز ویزدودر مواقع اضطراری کمک بزلزله زدگان وآسیب دیدگان کشورتوسط مقامات روحانی و هلال احمروانجمن مبارزه با سرطان وهمچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی وتربیت بدنی کشور: افزون برآن بسیاری از موسسات خیریه واجتماعی ازکمکهای بنیاد دروان شاد ارباب رستم گیوبرخوردار گشته اندکه ما از آن بی‌خبریم زیراآن روانشاد از تظاهر

وخودنمائی بیزار و خصلتا" از فخرفروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا برشمرده شد امکانا" کامل نمی باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه او رباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است .

* * * * *

دکتر اسفندیار یگانگی : حسینی داور در زندگی نامه او چنین آورده است " بسال ۱۲۸۷ شمسی در یزد میان خاندانی مومن به آیین زرتشتی، فرزندی زاده شد که نامش را اسفندیار نهادند . پدرش روانشاد بهرام اردشیر یگانگی و مادرش شادروان مروارید بود . این خاندان اصیل ایرانی بیش از هر موردی وابسته به آیین زرتشتی بودند، آیینی که هزاران سال حفظ و صیانت شده بود و شادروان دکتر اسفندیار یگانگی همیشه تاکیدی در این مسئله داشت .



"در سال ۱۹۳۴ میلادی در آمریکا فارغ التحصیل شد و موفق به اخذ درجه دکترا گشت . شور میهن و خانواده موجب شد تا به ایران برگردد . در اواخر جنگ با جدیت و کوشائی اقدام به تهیه وسایل و ادوات حفر چاه عمیق کرد . کلیه لوازم را برای حفر یک چاه به بهترین شیوه ای فراهم آورد . در خرداد سال ۱۳۲۳ نخستین چاه عمیق در ایران بهمت دکتر اسفندیار یگانگی حفر شد . طی مدت ۲۷ سال از آغاز فعالیت این رادمرد از دست رفته متجاوز از ۲۵۰۰ چاه عمیق و قابل بهره برداری در سراسر ایران بزرگ بهمت توانای وی زده شد که زمینها و کشتزارهای فراوانی را سیراب میساخت . با مطالعات دقیق و تجربیات عمیقی که در اثر حفر هزاران حلقه چاه ژرف در کشور پهناور ایران بدست آورده بود، چنان در رشته زمین شناسی و قشرهای اراضی و میزان آب دهی آنها مسلط شده بود که گاهی اوقات مهندسین مجرب خارجی و را دکتر در رشته زمین شناسی میشناختند و هیچگاه تصور نمیکردند که او دانشمندی است در علم اقتصاد است .

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیار یگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن هنگام آقای رستم گیو آن رادمرد نیکوکار از سوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمان شاهنشاه بسمت سناتوری برگزیده شد. جماعت ما شایسته‌تر و لایقتر و سزاوارتر از دکتر اسفندیار یگانگی کسی را نشان نداشت و با آرائی بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی و سومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاد دکتر یگانگی با اکثریت قریب باتفاق در هردو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند."

دکتر اسفندیار یگانگی در روز دیبآدر و ۲ مهر ۱۳۵۱ خ در نیویورک این جهان را بهشت روانش بسوی خلد برین و گروشمان همای پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیار یگانگی درود میفرستیم ما افتخار نامش را در نسلها زنده نگاه داشته و همواره بدان مباهی میباشیم.

روز چهاردهم مهرماه ۱۳۵۱، در جلسه شصت و ششم آقای عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی درگذشت شادروان دکتر یگانگی را اعلام و چنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان محترم اطلاع پیدا کرده‌اند در خلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی از گرامی‌ترین و عزیزترین همکاران ما داعی حق را لبیک گفت و بسرای جاودانی شتافت. شادروان دکتر اسفندیار یگانگی از خاندانهای نیکنام و سرشناس و از خدمتگزاران صمیمی و صدیق کشور و مورد احترام و اعتماد افراد و ارادتمندان بود. او مردی فوق‌العاده خلیق و مهربان و خیر و نیکوکار بود و دارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته و با فضل و تقوی و شخصی بود که سالها باید بگذرد تا مادر گیتی چون او فرزندی بزاید (صحیح است) فقید سعید در راه خدمت بخلق و خصوصاً در راه عمران و آبادی کشور عشق میورزید و در طول ۶۴ سال عمر خود خدمات مهمی باین سرزمین نمود که آثار ثمربخش آن سالیان دراز در نقاط مختلف مملکت باقی و برقرار خواهد بود. دکتر اسفندیار یگانگی تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد در آمریکا بپایان رسانیده و در این رشته صاحبنظر و دارای تألیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت نمایندگی خویش با کوشش و جدیت و پشتکار فراوان و در نهایت صفا و صداقت وظیفه ملی خود را ایفا میکرد و بهم میهنان و همکیشان خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکار که اکنون جای او در میان ما خالی است موجب تاثر و تاسف شدید و عمیق همه ماست و هیچگاه یاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکارانش محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسف انگیز را بتمام دوستان و همکاران و بازماندگان و مخصوصاً همسر و فرزندان آن جنت مکان صمیمانه تسلیت گفته و بروان پاکش درود میفرستیم و در حال قیام یک دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسنت) در این موقع حضار در حال قیام یک دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیار یگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کننده هنرمندان، بانی بنای باشکوه درمانگاه یگانگی و موسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهندسین عالیمقام برای کشور و راهنمای خیراندیشی برای جامعه‌های بشری بود.

یا همگا ن رؤف ومهربا ن ودرسیما ی فرشته‌خویش موجی ا زا بهت وصلابت جلوه‌گری میکرد. مهربا ن پدری که‌درهمه‌حا ل نوا زشگردلها ی خسته‌یتیما ن و بینوا یا ن بود وبیا ن محبت‌آ میزش ، مرهمی برزخم‌جا نخرا ش مستمندا ن ، ا ستا د گرا نقدری که‌برا ی یا را ن ودوستا ن نزدیکش را هنما ی خیرا ندیشی بودوبرا ی جا معه خودنیکوضمیروروشن بین . هیچگا ه‌کینه‌وکدورتی حتی ا زدشمنا نش دردل نمیگرفت و بدا ندیشا ن را چنا ن با خلق نیکووگذشت وپرده‌پوشی متنبه‌میسا خت که‌برا ی همیشه‌شنا خوا نش میشدند. را دمردی بودکه‌وضیع وشریف ، توا نگر ، بیچا ره ،غنی وفقیر ،بزرگ وکوچک ، ا ستا دکرسی دا نشگا ه‌ودا نشجوی دا نشکده‌را هرکدا م‌بفرا خورمقا م‌وشخصیتشا ن ا حترا م‌میکردوبا هریک بشیوه‌ا ی ا نسا ن منشا نه‌سخن میگفت . چنا ن با کا رگرا ن وزیر دستا ن فروتنی میکردوبدردل آ نها میرسیدکه‌همه‌زحمتکشا ن ا ورا پدرخودمیپندا شتند . جما عت زرتشتی ، یک یا رمهربا ن ، یک خیرخوا ه‌بیدریغ ، یک رهبروآ موزگا ر ،یک مردم‌دوست وزیردست نوا ز ،یک دا نشمند ،یک هنردوست ویک پدروزعیم‌را ا زدست دا د ."

"دکترا سفندیا ریگا نگی درضمن یکی‌ا زسخنرا نیها ی خویش چنین گفت لازم‌ا ست که ا فرا د زرتشتی بآ نچه‌که‌دا رندا فتخا روم‌با ها ت‌کنند. با دقت درفرا گیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشندوبدین وسیله‌ا برا زوجودنما یند. من بسهم‌خوددرا ین را ه‌تا جا ئی که‌نیرودا شته‌ا م ، کوتا هی نکرده‌ودرپیشبرد‌ا ین هدف کوشیده‌ا م. ا ین آ رزوی منا ست که‌همه‌ا فرا دزرتشتی چنین با شندوبا شها مت وسربلندی درشنا سا نیدن فلسفه‌وفرهنگ دینی بکوشند. ا ین زشت ا ست وما یه‌کما ل تا سف که‌ما زرتشتیا ن که‌نگا هبا نا ن و حا رسا ن فرهنگ نووزنده‌کننده‌آ یین ورسوم‌وسنن با ستا نی وحا فظ ا یدئولوژی جها نگیر با ستا ن بودیم ، درخا نه‌خودما ن ا زا ین دا نشها بیگا نه‌بوده‌ودرموردآ نها چیزی ندا نیم یا بعنوا ن ا قلیت درسرزمین وخا نه‌خودنا میده‌شویم .درحقیقت عیب وکوتا هی ا زخود ما ست وا ین عقیده‌شخصی منا ست . چون زما ن، همه‌آ ن تعصبا ت وکجرویها ی دیرین را ا زبین برده‌وعصرما عصرکا روکوشش وتجلی حقا یق ا ست . ا ینک ا مکا نا ت برا ی شنا ختن وشنا سا ندن بسیا را ست وهرگا ه‌درا ین موردکوتا هی شود، خیا نتی غیرقا بل گذشت و جبرا ن خوا هدبود."

* * * * *

روا نشا دهرمزدیا رتیرا ندا زآ رش : مردخودسا خته‌وبگفته‌دکترخطیبی مدیرعا مل شیروخورشیدسرخ ا یرا ن میزا ن کمک آ ن روا نشا دبشیروخورشیدسرخ‌ا یرا ن ا زمرز ده ملیون توما ن میگذرد. ا فزون برا ین درزیرفهرستی ا زکا رها ی خیرا وبنظرمیرسد :

۱ــ تا سیس ا ستودیوم‌فرحنا زپهلوی درزمینی بمسا حت ۱۸۰۰۰مترمربع با ا حدا ث سا ختما ن درحدودهشتا دملیون ریا ل ، ۲ــ وا گذا ری هفتا دهزا رمترمربع زمین به تربیت بدنی، ۳ــ وا گذا ری پنجهزا رمترمربع زمین برا ی درما نگا ه‌روئین تن با یک

ملیون تومان نقدبرای ساختمان،۴- دبیرستان پسرانه آرش واگذاری با نجمن زرتشتیان تهران چهارهزارمترمربع زمین با ساختمان ، ۵- دبیرستان دخترانه آگاهی واگذاری با نجمن زرتشتیان تهران ۲۴۰۰مترمربع باساختمان،۶- واگذاری ده‌هزارمتر مربع زمین بشهربانی برای احداث خانه‌برای افسران شهربانی،۷- سه‌هزارمترمربع زمین برای مسجدجامع درخیابان بهار باکمک پولی،۸- سه‌هزارمترمربع زمین برای دبستان دخترانه وپسرانه درخیابان بهار،۹- نودوپنجهزارمترمربع زمین واگذاری به جمعیت شیروخورشیدسرخ برای احداث اداره مرکزی وانباردارو،۱۰- بنیادخیریه هرمزد آرش ،آن روانشادبرای تاسیس این بنیادشش قطعه زمین بمساحت نزدیک به‌یکصدوپانزده هزارمترمربع زمین به‌انجمن زرتشتیان تهران واگذارنمودندوطبق شرایط واگذاری (صلحنامه)اجازه‌دادندکه‌سه‌قطعه‌زمین بمساحت ۳۵هزارمتربفروش رسدووجوه‌حاصل ازآن خمیرمایه‌تاسیساتی که‌موردنظراست بشود. طبق اساسنامه‌بنیاددرهشتادهزارمترزمین باقیمانده‌باتوجه‌به‌اولویت این تاسیسات زیربرقرارخواهدشد:

۱- ساختمان باشگاه - سالن پذیرائی برای مراسم‌سدره‌پوشی وعروسی ومهمانی وتالارسخنرانی واستخرشناوکتابخانه‌وزمینهای ورزش ،۲- خانه‌هائی برای سکونت محصلین بی بضاعت زرتشتی که‌دردانشگاه‌ومدارس عالی تحصیل مینمایند،۳- خانه‌هائی برای اقامت موقت زرتشتیان مسافرکه‌ازخارج بتهران واردمیشوند،۴- خانه‌هائی‌برای پیرزنان بیوه‌بی بضاعت ومستمندزرتشتی،۵ - خانه‌هائی برای سکونت افرادبی‌بضاعت وکم‌بضاعت زرتشتی،۷- مستغلاتی برای تحصیل درآمدبنیادمذکور. موسسات مزبوربتدر وبارعایت الویت ایجادمیشود. برابراساسنامه‌اداره‌بنیادبه‌هئیتی مرکب ازهفت نفرواگذارشده‌باین شرح،۱- آقای تهمتن آرش مادام‌العمر،۲- بانوگردآفریدتهمتن مادام‌العمر،۳- سه‌نفرازافرادزرتشتی باانتخاب آقای تهمتن آرش ،۴- رئیس انجمن زرتشتیان تهران ،۵ - یکنفرنماینده‌انجمن زرتشتیان تهران ،پس ازآقای تهمتن آرش پنجنفراولیه‌راهم‌انجمن زرتشتیان انتخاب خواهدکرد. النهایه‌انجمن بایدحتی المقدوریکنفررا ازبین اولادان ذکوروانات آقای تهمتن آرش نسلا"بعدنسل انتخاب نماید.

ناگفته‌نماندکه‌فرزندبرومندش تهمتن نیزدربذل وبخشش وکمک به‌بینوایان دست ودل گشاده‌داردوازقرارمسموع درتلاش است مرکزبزرگی برای زرتشتیان درلوس آنجلس آمریکابنیادنهد.

* * * * *

کارنامه‌فرزانه‌استادکیومرث رادرفرزانگان زرتشتی ص ۵۸۱ داده‌ایم، ولی چون آقای خسروخدامرادکی فریدداشتی که‌آن روانشادبخط خوددردفتریادداشت ثبت کرده‌است برای مافرستادوحاوی مطالبی است ازاوضاع فرهنگی یکصدسال گذشته‌ی ما ،

آنرا عینا" درا ینجا میآوریم .

یادداشت تذکره فقیرکیومرس وفادار اردشیرمهربان جمشیدخرمشاهی

"پدرپدرم اردشیرتاجرشیرازواز حیث علوم وفضایل ازطرف علمای شیراز،اردشیر آخوندخطاب میشده است ودرزلزله بزرگ شیرازغرق ومرحوم شده است . سرمایه اوراعمویم خسرونامتماما" نقدکرده بهندآمده دردستگاه نظام حیدرآباددارای مقامی شده باخانواده (خوانانیست)مربوط بوده است . درعنفوان شباب درچادرگات حیدرآباد مرحوم شده است ترکات اوراعموی دیگرم خورسندنام ازایران رفته ضبط ودرهرکجا به نزولی سپرده همه بور شکستگی تجارازمیان رفته است وخورده دیگردرآخرین دفعه درتجارتخانه مرحوم دادابهائی کامه بودکه بنده بوکالت پسروزن عمویم خورسنداززترستیان(امنا)مرحوم دادابهائی کامه گرفته بایشان دادم . پدربنده برادرکوچک وازمادردیگربوده وازارثیه پدرمحروم وفقیرو ناتوان مانده درحالیکه بنده شش ساله بودم مادرم در۱۲۳۸یزدگردی درویائی بزرگ قبل ازقحطی آخری ایران درگذشت .پدرم جزچهارطفل صغیرویتیم ومبلغی قرض چیزی نداشت . مرادرشهربخانواده بزرگی که خانواده کلانترزرتشتیان بودسپرد . مرحومه مادردینیار کلانترکه امین الفارسیان حالیه باشند، مراچون فرزندخودتوجه نمودونزدمعلمین آن زمان که خانگی معلمی میکردندسپردوتحصیل میکردم تا ۱۲ساله شدم .خوشبختانه ازطهران ازمدرسه بردینگ سکول سال گردمرحوم جمشیدجی پتیت که مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریابرپا کرده بودتحصیل کرده شاگردی،به یزدآمدوآن استادجوانمردشیرمردحالیه هستند . دریزدازخودمدرسه دایرنمود . پدرم بنده رانزداستادجوانمردبه تحصیل سپردتا دوسال آنجا تحصیل کرده چهارده ساله شدم . همیشه ذوق داشتم به برادران ورفقای خودهر چه راخودیادگرفته ام بیاموزانم . صبح وعصروشبانه رفقای خودرادرسی که خودخوانده بودم یادمیدادم . در۱۵سالگی بتفت رفته ازخودمکتبی بازکردم وتادوسال هم آنجاخانگی معلم بودم . چون امرمعاشم نمیگذشت وپدرم مقروض بود ، شوقم به بمبئی کشیدوبابرادرم که سفری بهندآمده بودبهندآمدم خیلی مایل بودم تحصیل کنم .قرض پدروایران بیادم میآمدوادای قروض رافرض ذمه خوددانستم وتحصیل زبان راهم منحصربآمیزش باپارسیان دانستم وخوشبختانه تادوسال درخانه مرحوم دادابهائی وادیه درگرانت رودبنوکری پرداخته پیش خودبسیرکتب پارسی میپرداختم . بعدازدوسال نوکری درکرلواری دکان کوچکی بر داشته سه سال دکانداری کرده بعدازپنجسال توقف بمبئی عازم ایران شده پدروکسان رادیدن نمودم وبمجردورودچون شاگردان مدرسه خانگی استادجوانمردزیادبودبنده را بزیردستی خودمعلم نمودندهم خودم تحصیل میکردم وهم بشاگردان مبتدی درس میدادم . بعدازیکسال استادجوانمردمعلم بزرگ چون امرمعاشش درمعلمی نمیگذشت درادراه تجارتی اربابا ردشیرمهربان به بمبئی آمدندوکلیه مدرسه خودبه بنده سپردندوتازه مرحوم ماسترخدابخش بهرام رئیس ازطرف فندزندمرحوم کامه جی معلم زندشده بودند و

نزدایشان هم‌تحصیلی درپارسی میکردم .بعدازایشان بنده‌یکسال آن مدرسه‌را شخصاً "معلم‌بودم . چون آن مدرسه‌درشهربودومنحصربآنجاوپولی بودوبنده‌درده‌ومیل داشتم برادران وطنم‌هم‌تحصیل کنندوضمناً "آبله‌کوبی آنوقت دریزددایرنبودوجمعی تلف میشدندبامیدا ینکه‌ازطرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران درایران مکاتب مجانی وعمومی دایرشودبهندآمدم‌وباتصویب وتقویت مرحوم‌مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا واقدام‌مرحوم‌اربابکیخسرومهربان وکوششهای مرحوم‌مغفوراردشیرسهرابجی دستورکامدین ورای مرحوم‌مغفورسردینشاه‌جی باروتت اول واکابرصاحبان اعضاء محترم انجمن اینجاتعلق بدایرکردن مدارس مجانی درایران وبنده‌آبله‌کوبی گاوی راهم‌درا ینجابموجب سرتی فیکت تحصیل کرده‌بنده‌رادربمبئی ماموربمدرسه خرمشاه‌نمودندوبه‌یزدرفتم‌واکابرصاحبان ازارباب اردشیرخواهش مرخصی استاد جوانمردوباماسترخدابخش معلمی مدرسه‌اربابکیخسرومهربان نمودندوچنان شدکه تاحالاهم‌هستند . بنده‌از۲۱مارچ ۱۸۸۸ماموربمعلمی شدودربمبئی هم‌آنوقت بموجب نمونه رقعهء که‌هست درآتش ورهرام‌دادی شیت انجمنی ازایرانیان کردم‌وهرکس بفراخورحال وجهی اعانه‌دادندوخورده‌ای تسلیم‌فندشدوخورده‌کتاب درسیه‌خرید و بایران رفت ودرمدرسه‌خرمشاه‌معلم‌بودواطفال خرمشاه‌وخیرآباد واهرستان نزدبنده تحصیل میکردندوحالا دربمبئی شاگردان بنده‌جمعی هستندوبیشترهم بنده‌براین بود که‌دهاتیان تحصیل کرده‌داخل تجارت شوندوبیش ازپنجاه‌نفرشاگردانم‌نزدتجارا جیر شدندوچندنفرشان حالادرایران مختصرتجارت شخصی دارند . بدبختانه‌این اواخربه تجارت زرتشتیان ایران سکته‌بزرگی واردآمدوگماشتگان بیکارشدندوبعضی به‌بمبئی آمده‌اند ، بنده‌با مرحوم‌مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا رابطه‌مخصوصی داشت وطرف توجه‌آن مرحوم‌واقع بود . با مرحوم‌کیخسروجی خانصاحب وکیل ثانوی انجمن اکابر صاحبان درهرکارطرف مشورت ورهنمائی بودوانجمن ناصری زرتشتیان یزدراکه‌دایر است برهنمائی ودلایل واصراربنده‌برپا نمودند . باجناب اردشیرجی صاحب وکیل حالیه‌فرمانبرداری داشته‌درخدمت ایشان اغلب اوقات بوده‌است وسه‌سفردرظرف این مدت بطهران رفته‌بخدمت ایشان درهمین اداره‌خیراتیه‌خدمت نموده‌است وتخفیف مراعی (مالیات چارپایان ازمردم‌حومه‌یزدمیگرفتند)درسفردوم‌بنده‌حاصل شددریزد سمت ریپورت نویسی انجمن محترم ناصری وآمدوشدبدربخانه‌شرع وعرف داشته در خدمت ودلسوزی قوم‌حتی الفوه‌کوشش واقدام‌داشته‌است که‌زرتشتیان چهارمحل در بمبئی که‌نزدیک به‌بنده‌بوده‌اندمیتوانندتصدیق آنرا بدهند ."

درصفحه‌دیگرصورت فعالیت انجام‌داده‌خودراچنین آورده . " پرستارجلوحکومت (زرتشتیان هنگام‌ورودحکومت میبایستی جلواوبرقصندودهل بزنند)سازگشت جلو مرده ،مهرگان وشرابخوری وافتضاحات روزورهرام ،آبله‌کوبی.اقدام‌وایجادمعارف

ومدارس مدرسه‌کیخسروی وخرمشاه ، نطق ووعظ،مراعی،عضویت بلدیه‌طهران،الفت با اروپائی وایجاددواخانه‌مرسلین درخرمشاه ،آب انبار مرحوم مغفورحاجی‌علی‌اکبردر خرمشاه ،مجذوب ساختن علما واعیان واشراف ،دفترداری انجمن ناصری ،ایجادانجمن ناصری،انجمن رهنمای زرتشتیان،دادگاه‌چم ،معلمی،نماینگی ملل‌متبوعه‌ودارالشورای ایران،جشن مهرگان."

استاد کیومرس درصفحه دیگردفتریادداشت خویش آمار زرتشتیان یزدرابسال ۱۲۸۲ی‌چنین یادداشت نموده.

محل	خانوار	مردان	زنان	پسران	دختران
خلفخانعلی	۳۴۴	۳۰۱	۴۴۶	۴۸۳	۳۸۵
نرسی‌آباد	۱۱۴	۱۳۸	۱۳۵	۱۴۵	۱۵۵
کسنویه	۲۴	۳۶	۳۶	۲۱	۳۸
نصرت‌آباد	۲۰	۱۷	۲۱	۲۶	۱۷
علی‌آباد و کریم‌آباد	۲۲	۱۸	۲۲	۳۲	۳۲
مهدی‌آباد درستاق	۸	۸	۹	۱۴	۱۵
حسن آباد قطب‌آباد	۲۰	۲۰	۲۰	۳۰	۲۹
شرف‌آباد اردکان	۶۸	۷۵	۱۰۳	۸۶	۸۴
کوچه‌بیک	۶۵	۷۱	۱۰۲	۱۲۵	۷۲
خرمشاه	۱۳۹	۱۰۴	۱۶۹	۱۶۶	۱۱۸
مبارکه	۳۸	۳۷	۴۳	۶۰	۴۴
تفت	۱۱۳	۹۰	۱۲۴	۱۰۹	۹۲
قاسم‌آباد	۵۷	۶۷	۸۳	۸۸	۷۶
حسینی	۱۹	۱۲	۱۸	۹	۱۷
خلیل آباد	۴	۴	۵	۸	۳

جمعیت ۱۵محل یزدیکهزاروپنج خانوارونهصدونودوهشت مردویکهزاروسیصدوپنجاه و چهارزن ویکهزاروچهارصدودوپسرویکهزاروصدوهفتادوهفت دخترجملتا" همه‌چهارهزارو نهصدوسی‌ویک میباشد .

درصورتیکه‌کیخسروجی خانصاحب درسال ۱۲۶۱ی تهیه‌نموده‌ودرفرزانگان زرتشتی صفحه ۱۵آمده‌آمارعلی آبادوکریم‌آبادوخلیل آبادومهدی آبادرستاق رانداده‌است .درضمن آمار استاد کیومرس فاقدآمارمریاباد، اهرستان ،مزرعه‌کلانتر،اله‌آباد، زین آباد، رحمت آباد، خیرآباد،جعفرآبادچم ، آبشاهی ومزرعه‌صدری میباشد .

استاد کیومرس آمار مدارس زرتشتیان وشماره دانش آموزان وچندکلاسه وشماره آموزگاران وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه ازکابرصاحبان میرسیده بدینطریق داده است .

دبستان	معلم	شاگرد	درجه	حقوق
دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم	۱۲۰ شاگرد	۷ درجه فارسی ۷ درجه انگلیسی	حقوق ۱۹۲۰ روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم	۵۵ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک	۱ معلم	۴۴ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم	۵۸ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد	۴ درجه فارسی	حقوق ۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم	۲۷ شاگرد	۴ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم	۴۵ شاگرد	۶ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان خیرآباد	۱ معلم	۱۸ شاگرد	۳ درجه فارسی	حقوق ۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم	۳۵ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم	۵۷ شاگرد	۶ درجه فارسی	حقوق ۲۴۰ روپیه
دبستان الله آباد	۱ معلم	۲۷ شاگرد	۲ درجه فارسی	حقوق ۶۰ روپیه
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم	۴۰ شاگرد	۳ درجه فارسی	حقوق ۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد	۶ درجه فارسی	حقوق ۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم	۱۵ شاگرد	۲ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه

* * * * *

آقای فریدون فلفلی : فرزند رستم جمشید خدارحم اویدنرسی آبادی بنیانگذار کارخانجات صنعتی سپنتا با حدود ۱۵۰۰ نفر کارگر وکارمند در سال ۱۳۰۱ شمسی درحومه یزد از پدر ومادری کشاورز بنام رستم وگوهر اهل نرسی آباد یزد پا بعرصه وجود گذاشت پس از اینکه دوران کودکی را پشت سر نهاد



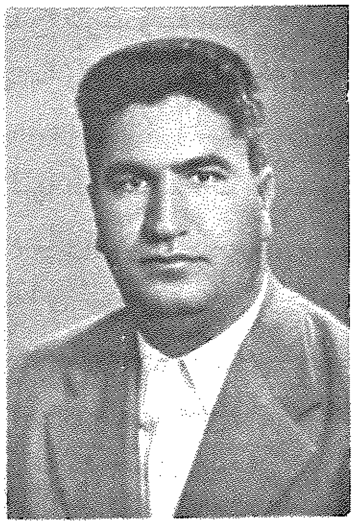
تحصیلات ابتدائی را در اهرستان یزد ومتوسطه را درشهر یزد با موفقیت بپایان رسانید. وی درهنگام تحصیل به کار زراعت هم مشغول بود وتحت نظر پدربزرگوار خود مرحوم رستم در احیای زمینهای بایر کوشش میکرد و با وجود داشتن تکالیف مدرسه وموقعیت آن زمان از لحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی وغیره باغات تحت نظر آنها همیشه از نظر کشت وبرداشت مورد تحسین سایرین بود اما بتدریج که میاه قنات اهرستان (حومه ای که آن موقع محل اقامت آنها بود) کاهش یافت ودرنتیجه مخارج کافی برای خانواده تامین نمیشد همانند بسیاری دیگر از همکیشان راهی سفر شد، سفری دور ودراز آرزوی ازطریق زاهدان وکویته با هزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کرد پس از رسیدن بدیار غربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خود وبخصوص زبان انگلیسی اقدام کند ولی چون مخارج وهزینه زندگی هرشخص هرکجا که باشد بایستی تامین گردد

قدم اول را برای درآمد خود برداشت و آن گرفتن کار در یک رستوران بود ولی زیاد طول نکشید که محل کار خود را مطابق سلیقه خود ندید و احیاناً "آینده‌نگری وی باعث شد که کار دیگری برای خود دست و پا کند تا هم به تحصیل بپردازد و هم بتواند فعالیت بیشتری در شغل احتمالی خود بنماید لذا از مدیر رستوران مربوطه معذرت خواست و به جستجوی شغل دیگری برآمد. چند روزی نگذشت که یکی از تجار ایرانی که آن زمان معروف بود و آقای فلفلی را خوب میشناخت او را به همکاری دعوت کرد و روز بعد وی مشغول کار شد و نیز ضمن کار و فعالیت به امر فراگیری و تکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آن موقع جوانی بود بیست و چند ساله و بسیار فعال و خوش برخورد و قابل اطمینان. چند سالی بدین منوال گذشت و پس از اینکه وضع تجارتخانه را با پشتکار عجیب خود رونق بخشید و نیز تحصیلات خود را بپایان رسانید صاحب بازرگانی با وی پیشنهاد شراکت کرد و آقای فلفلی آنرا پذیرفت چندی هم با مشارکت یکدیگر به تجارت پرداختند تا اینکه با موافقت یکدیگر از هم جدا شده و وی خود موسسه تجاری کوچکی افتتاح و با برادرش آقای گشتاسب فلفلی که آن موقع در یزد مشغول تجارت بود شروع بکار کردند. این دو برادر بقدری دوستدار کار و نیز به حدی مردم‌دار بودند که طرف اطمینان عده زیادی از مشتریان قرار گرفتند و خلاصه سودرسانی به دیگران باعث شد که خود نیز بهره ببرند گرچه متاسفانه طولی نکشید که آقای گشتاسب فلفلی برادر نازنین و طرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران برحمت ایزدی پیوست که در این جا لازم است بروان پاک او درود بفرستم. آقای فریدون فلفلی برای چند سالی به تنهائی و با کمک دوستان امور تجارتخانه را بخوبی اداره نمود و پس از آنکه پی برد که کشورش ایران هم نیاز مبرمی به شخصی چون او و امثال او دارد هندرا ترک و به میهن بازگشت و با کمک یکی از مهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی را در سال ۱۳۳۹ بنا نهاد در آن موقع درب و پنجره‌ها اکثراً" از چوب و یا آهن‌های توپر ساخته میشد. ولی این مصنوع جدید هم فرم‌شده و زیبا بود و هم ارزان تر ولی با وجود این سالها طول کشید تا درب و پنجره‌سازها مزیت آنرا دریابند ولین دستگاه پروفیل‌سازی را در خود کارخانه و با دست توانای کارگران ایرانی تحت نظر مهندس ایرانی ساخته شد کارخانه‌ای بود نسبتاً" کوچک در نزدیکی سه راه آذری با چند ده کارگر و کارمند اما بتدریج و با مدیریت صحیح کارخانه وسعت پیدا کرد و دستگاههای دیگری ساخته شد و پس از چند سال که نیاز مردم باین مصنوع چه برای ساخت درب و پنجره و چه مصنوعات فلزی دیگر بیشتر شد مدیر کارخانه آقای فلفلی بر آن شد تا کارخانه را بجای فعلی با وسعت حدود یکصد و هشتاد هزار متر مربع انتقال دهد در کارخانجات سپنتا (اهواز و تهران) در حال حاضر لوله‌های آب و گاز و فاضل آب و ورق های گالوانیزه جهت شیروانی و برای مصارف دیگر و حدود یکصد و چند نوع پروفیل درب و پنجره و غیره ساخته میشود آقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارد و تمام امور منجمله ساخت دستگاهها و ماشین آلات مورد لزوم بوسیله حدود یکهزار و پانصد کارگر و کارمند ایرانی انجام میگیرد و این خود گویای آنست که مدیریت صحیح تا چه

حدمیتواندبرای کشورمفیدقرارگیرد ونا گفته نماندکه کارخانجات سپنتا یک شرکت سهامی عام میباشدو اغلب کارگران وکارمندان و اشخاص درآن سهیمند. آقای فلفلی بسیار سخت کوش و مردم دار است وکارش را بحد عشق دوست دارد تا مبرده که حدود ساعت پنج صبح سرکارخودحاضرو یکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کار است معتاد به هیچگونه مواد مخدر حتی سیگار نبوده وزندگی را با سادگی هرچه تمامتر میگذراند از تجملات بدوراست ولی درعوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خود یعنی زرتشتی باشدوچه دولتی وبرای عموم هم میهنان همیشه علاقمندبوده وبدون تبلیغ وسروصدا کمک کرده است مانند تعمیروساختن قسمتی از ساختمان جدیددبیرستان دختران انوشیروان دادگردرتهران - کمک به آدریان بزرگ تهران درونک - ساختن دبستان درکاشمر - کمک بدانشجویان کم درآمد - کمک با نجمن زرتشتیان برای امورخیریه - کمک باشخاص بی بضاعت وکم درآمد. بایدتذکرداد که این مقدار اطلاع نیز که بالغ برملیونها تومان میشودمقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیزازنزدیکان اوبزحمت بدست آمده است. نگارنده از آقای خدادادخدابخشی وجمشیدفلفلی که این خبررادادند بسیار سپاسگزاراست.

* * * * *

روانشاد گشتاسب فلفلی : فرزندرستم جمشیدخدارحم جاویدنرسی آبادی متولد ۱۳۰۲خ ازروستازادگان زرتشتی است ودرضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی ومتوسطه در روستای خویش وشهریزدبوالدین خودکه بکار کشاورزی مشغول بودندکمک میکرد .نوجوانی بوددوست داشتنی وپس ازتمام تحصیلات و استخدام دریکی ازتجارتخانهای یزد ،کمال مهارت را دررموزبازرگانی بهمرسانیدکه موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس ازاندک مدتی باهمکاری وهمیاری برادر خویش آقای فریدون که دربمبئی اقامت داشت ،تجارتخانه ای ازخویش تشکیل داد. بواسطه پشتکاروهوشی سرشارودرستی ومردم داری ومتانت وروی بازوچهره خندان در اندک زمان طرف اطمینان بازرگانان و اربابان رجوع واقع گردیدومردم را در معاملات بواسطه درستی وپاکی مجذوب خویش ساخت ومورداحترام آشنایان بود. پس ازمدتی شعبه تجارتخانه را درتهران گشود و



مراجعان بیشمارخودرا بیشترخشنودساخت . مهربانی ومردمداری وچهره‌خندان اوفقط برای پیشرفت اموربازرگانی نبود، اصولا" شخصی بودبی‌ریا ودلسوزبرای همه و مستمندان بدون تبعیض وپایبندبدین زرتشتی . اما برای کارگشائی وکمک بمردم دین ومذهب برای اومسئله نبود،همه‌را خواهروبرادرخودتصورمیکرد .غیرازکارهای تجاری ، هرکس مشکلی داشت چه‌ازلحاظ کمکهای مادی ومعنوی اومشکل گشا بود. حتی بنگارنده‌با وجودیکه‌نمیشناخت درسفرم‌با یران که‌گرفتارقوانین ارضی بودم‌کمکهای شایان نمود. روانشاددرعنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵خ بمرض سرطان درتهران بسرای مینوشتافت وکودکی خردسال بنام‌منوچهرازخودبیادگارگذاشت که اینک برومندگشته‌وامیداست راه‌وروش پدروعموی خویش رابکارگیرد.

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی وارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشادموبدجمشید موبدکیخسرومیباشند. هردوبرادرازمردمانی هستندکه‌با تفاق یکدیگراوقات خویش را صرف اموراجتماعی وفرهنگی اجتماع بویژه‌اجتماع خویش مینمایند. درنشرکتب دینی وفرهنگی برایگان بین ارزانیان وخواستاران وکمک بنویسندگان درانتشارآن که هزینه‌بزرگی دربرداردجهدی بلیغ دارند. کارهای خیرخودراچنان باخاموشی انجام میدهندکه‌دیگران ازآن بیخبرمیباشندمگرکارهای بزرگی مانندتعمیرواداره‌آتش ورهرام‌یزدکه‌ماهیانه‌با هزینه‌سوخت وحقوق موبدان وکارکنان ومدیرماهیانه‌حدود دوازده‌هزارتومان خرج برمیدارد. بنیادخانه‌زرتشتیان دراصفهان وتحویل آن با نجمن زرتشتیان اصفهان . هزینه‌آرامگاه‌یزدبا تفاق بنیادخیریه‌ارباب رستم‌گیو. اهدای زمین وصل بسازمان فروهربا مبلغ دویست هزارتومان برای ساختمان آن . اهدای مبلغ معتنابهی برای آدریان بزرگ تهران . کمکهای پراکنده‌بدانشمندان و نویسندگان زرتشتی وغیرزرتشتی . اداره‌یک کلاس دینی درشهریزد. کمک بساختمان آرامگاه‌زرتشتیان درلندن وبسامانندآن که‌ماودیگران ازآن خبرنداریم.

ازاهورامزداتوفیق وسلامتی آنان راخواهانیم.

* * * * *

موبدان موبد ایران

برابرنامه‌هائی که‌موبدان وبهدینان ایران بزرتشتیان هندنوشته‌وچندی از آن رادرفرزانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹–۲۹۵آورده‌ایم ، ازنامه‌مورخه‌اورمزدوخردادماه ۸۸۰یزدگردی چنین برمیآیدکه‌دستورمرزبان رستم‌شهمردان موبدان موبدترکاباد و شرفاباد بوده‌است . دستوربیژن ایزدیاروبدان موبدکرمان ودستورآذرگشسب ایزدیار دستورسیستان ودستوربهرام‌رستم‌شهمردان موبدان موبدخراسان بوده‌اند.

برابرنامه مورخه بهمن روزوخرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستورنوشیروان دستور ماوندادرستم با شنده ترکاباد موبدان موبد ایران بوده است. دستورماونداد هوشنگ دستورشرفاباد و دستوربهمنیار موبدشاه موبدان موبدخراسان و دستوراسفندیار اردشیر دستورسیستان و دستوربهمنیار دستورایزدیار موبدان موبدکرمان بوده اند.

برابرنامه مهشهریور روزوفروردین ماه ۹۹۶ یزدگردی دستوربهرام دستوراردشیر دستور ماوندادد دستوررستم با شنده ترکاباد دستوران دستورایران بوده است. جدش دستورماونداد دستوررستم نیزسمت دستوران دستوری ایران را داشته است. دستورنوشیروان دستور مرزبان موبدان موبدکرمان و دستوربهمرد بهرام شاه دستورسیستان بوده اند.

ازنامه مورخه بهمن روزواردیبهشت ماه ۱۰۰۵ یزدگردی پیداست که دستوربهرام دستور اردشیرهمچنان سمت دستوران دستوری را داشته است. نامه مورخه ورهرام ایزدواردیبهشت ماه ۱۰۱۹ یزدگردی ازکرمان دستوررستم دستوراردشیرنوشیروان را بموبدان موبدی کرمان نام میبرد. پدرش دستوراردشیرموبدیاست که بنابدعوت اکبرشاه گورکانی هندبهندوستان مسافرت ودرتدوین واژه های فارسی سره درفرهنگ جهانگیری به میرجمال الدین انجوکمک نموده است. (فرزانگان زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود.)

ازنامه ای که بسال ۱۰۲۲ ازیزدنوشته شده دستورماونداد پوردستوربهرام اردشیر ماوندادرستم بسمت دستوران دستوری ایران یادشده است. بنابراین پدرش دستوربهرام بایدجهان رابدرودگفته باشد. درنامه بالاذکردستوربهرام دستورمهربان سورگی آمده که دستورآن محل بوده است. سوراگ روستای بزرگی بوده درتوران پشت یزد.

درنامه ای که حدودسال ۱۰۳۷ یزدگردی ازکرمان نوشته شده است دستوررستم اردشیر موبدان موبدکرمان بوده است.

اما ازسال ۱۱۴۱ یزدگردی یاحدودآن شهریزددستورنشین میگرددوازترکاباد وشرفاباد ذکری نیست. سالها پیش ازآن گروه موبدان ترکاباددربرابربرستم وآزاروضرب وشتم مأمورا وصول مالیات جزیه تاب وتوان واستقامت خودراازدست داده شصت خانواده باتفاق یکدیگر اسلام میآورندوچون پیشوای زرتشتیان یابعبارت دیگرآقاوسیدآنان بوده اند،دراسلام نیزخودراباجامه سیدی میآرایند. دستوران دستورایران درسال مذکورچنانکه ازنامه مورخه خرداد روزوآبان ماه ۱۱۴۲ ای ازسوی موبدان وکلانتریزدبگروه زرتشتیان هندبویژه دستورکاوس پوردستورفریدون وبهدین دهنجی شاپورمنوچهربشماره R57 محفوظ در کتابخانه خورشیدجی کاما دربمبئی برمیآید. دستورمرزبان پوردستورهوشنگ میباشدملا فیروزپورملاکاوس دستوردانشمندپارسی هندپیش اودریزدبتحصیل علوم مذهبی وپهلوی و اوستاوفارسی پرداخت ودرروزدین روزواردیبهشت ماه قدیم ۱۱۴۱ ای درمنزل بهدین اردشیر بهرام خرمشاهی کلانتروقت زرتشتیان وحضوردستوران وموبدان وبهدینان یزدمراسم نوزادی رابرگزارمینماید (فرزانگان زرتشتی ص ۵۳۱ دیده شود).

نسل برادران موبدخسرووموبدشهریارجمشیدبادوپشت باومیرسدوبهمن موبد باشنده لندن وبرادرانش جهانگیروکیخسرومقیم آمریکا فرزندان موبدشهریارو موبد خسرومیباشند. دستوران دستوری ایران تاسال ۱۲۳۶هق برابر ۱۱۹۰یزدگردی با دستور مرزبان یا پسرش ظهراب بوده. امادرحدودآن سال، زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزندفتحعلیشاه قاجاردریزدعلمای اسلام بزرتشتیان نسبت کفروزندقه میدهند وازفرمانداری قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستارمیشوند. شاهزاده را دگربعلمای اسلام پیشنهادمینماید بهتراست درخصوص دین وتوحیدپرسشهائی چندازرزتشتیان بشود اگرپاسخ آنها منطقی ودرست است بایدبایشان ستم نشودواگرغیرازآن باشدبمرادشما رفتارخواهدشد. پرسشهای علمای اسلام وپاسخهائی که موبدکیخسروپورموبدخدابخش به اتفاق موبدخدابخش پورموبدفرودوهیربدخدابخش پورهیربدجاماسب نوشیروان جاماسب پوردستورکاوس ازنژاددستورنوروززنده بآن داده موردقبول علمای اسلام وشاهزاده واقع ورفع زحمات اززرتشتیان میگرددوآن پرسش وپاسخها بنام رساله دین مسئله بارها درپندنامه ملافیروزچاپ شده است. دستورکاوس پشت چهارم هیربدخدابخش مشاوروهمیارموبدکیخسرو درتنظیم پاسخ به پرسشها، دستوراصفهان بوده که هنگام قتل عام زرتشتیان گبرآباد اصفهان درزمان سلطان حسین صفوی داروندارخودراگذاشته با آتش مقدس به یزدپناهنده میگردد.

امابگفته یادگارخسرو ناشرپندنامه ورساله دین مسئله چون دستورکیخسروپاسخ درست ومنطقی به پرسشهای علمای اسلام میدهداز سوی جماعت زرتشتیان باتفاق همگی بسمت دستوران دستوری ایران برگزیده میشودوخانواده دستورمرزبان هوشنگ ازدستوران دستوری خلع میگردند، پشت دستورکیخسروطبق شجرنامه ای که هیربدخدایاربرادردستورنامدار موبدان موبدیزدوپوردستورشهریاردرکتاب اندرزنامه پهلوی تالیف وترجمه خویش داده به دستورجاماسب ولایتی معروف میرسدکه در۱۰۸۹ یزدگردی بهندوستان وسورت سفرنمود وسه نفرازموبدزادگان آن دیاررادراوستا وپهلوی استادساخت وانکتیل دوپرون فرانسوی ازشاگردان بنام دستورداراب اوستا آموخته بفرانسه ترجمه نمودوایرانشناسی ازآن زمان آغازگشت مادرمورددستورجاماسب درجای دیگراین تاریخ گفتگوکرده ایم.

نسل روانشاد موبدان موبددستورنامدارطبق شجره نامه ای که فرزندش موبداردشیر آذرگشسب بنگارنده داده اندبدینطریق به دستوران دستورکیخسروودستورجاماسب ولایتی میرسد. دستورنامدارپوردستورشهریارپوردستورنامدارپوردستورکیخسروپهلوان پاسخ دهنده پرسشهای علما وپورموبدخدابخش پورموبدنوشیروان پورموبدرستم پورموبدمهربان پوردستورجاماسب ولایتی پورموبدحکیم پورموبداردشیر.

دستورجاماسب ولایتی شجره نامه خویش را درتاریخ کتابت کتاب خطی اوستا چنین آورده است. اندرروزفرخ رام ایزدوماه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیان وسال

یکهزارونودوسه یزدجردشهریار ان من دین بنده جاماسب دستورحکیم دستوراردشیردستور نوشیروان دستورزرتشت دستورجاماسب دستورشاهویردستوربخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد. بنابراین شجره نامه دربعضی نوشته هاکه اوراکرمانی قلمداد نموده اندسهو است، ووی یزدی میباشد، (دیده شودکتاب دکتراونوالا بنام MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگامیکه موبدکیخسروبدستوران دستوری برگزیده میشودفرمانی مورخ صفرالمظفر ۱۲۴۰ه ازطرف دولت با حکم مستمری سالیانه بیست تومان مادام الحیات باووپس از درگذشت اوبفرزندش صادرمیشود. پس ازدستورکیخسروپسرش دستورنامدار بسمت موبدان موبدی میرسد. هنگام ورودمانکجی هاتریا به یزدوتشکیل پنچایت زرتشتیان درروزخرداد وفروردینماه ۱۲۲۴ ی نام دستورنامدار دستورکیخسرودرصدرنام اعضای پنچایت دیده میشود وفرمانی نیزازامیرکبیرمورخ ذیحجه ۱۲۶۵ هق بدین مضمون صادرشده که موبدموبدان موبد نامدارشرف اندوزحضورپادشاهی گشته وبماموربن دستورداده شده که نسبت باوزرتشتیان همراهی وحمایت کنند.

دستورنامداردرسال ۱۲۳۱ ی درمیگذردوپسربزرگ اودستورشهریاربا تفاق آراء عده ای اززرتشتیان بسمت دستوران دستوری برگزیده میشودوازطرف وزارت امورخارجه طبق فرمان مورخ جمادی الاخری ۱۲۸۰ هق یک شال ترمه خلیل خانی برسم خلعت باوداده میشودونیزبسرنشینی انجمن ناصری زرتشتیان یزدبرگزیده میشودکه بتوسط کیخسروجی خانصاحب درروزباد یزدوشهریورماه ۱۲۶۱ یزدگردی تاسیس میشود.

دستورشهریاردردوران سالخوردگی بعلت دردپای شدیدازفعالیت بازمیماند. بنابراین دستورتیراندازپورموبداردشیررابرای رسیدگی واداره امورموبدان موبدی وملاقات با مقامات مربوطه دولتی بجانشینی خویش انتخاب مینماید. دستورتیرانداز درزمان خویش کارهای مهمی را باشهامت انجام داده است وباحکمران وقت یزدجلال الدوله پسرظل السلطان روابط دوستانه داشته وطرف توجه علما نیزبوده است.

درزمان ناصرالدینشاه قاجار ازطرف دولت وقت فرمان مستمری مبلغ سالیانه چهل تومان بنام موبدان موبددستورشهریاردستورنامدار صادرمیگردد. پس ازدرگذشت اوپسران اوبنام هیربدخدایار ودستورنامدار ازدولت وقت تقاضا مینمایندکه مستمری مزبوردرحق آنان پرداخته شود. بنابراین طبق فرمان مورخه شهررجب ۱۳۱۰ هق چهل تومان مستمری مذکوربالمناصفه درحق دوبرادرنامبرده دردفترمستمریات یزد ثبت وسالیانه بآنها پرداخت میشود.

پس ازدستورشهریارپسربزرگ اودستورنامداربسمت موبدان موبدانتخاب میشودلیکن درسال ۱۲۸۴ یزدگردی باتشکیل کنکاش موبدان ازسوی موبدان یزدمقام موبدان موبدی بصورت شورائی تغییرشکل میابد.

بگفته صاحب حدود العالم مولفه قرن چهارم هجری دردههای بکتکین ترسایان و گبرگان وصابیان نشینند. ناحیت کوه قارن (درتبرستان) آبادان وبیشتر مردمانوی گبرگانند. پرکدر، برکران رود مرونها ده است واورا قهندزاست واستوار واندروی گبرگان اند وایشان را به آفریدیان خوانند.

* * * * *

تاورنیه درسفرنامه خودگوید "سه ماه درکرمان ماندم. دراین شهربیش ازده هزار گبرهستند. درچهارمنزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است وپیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد. هرزرتشتی ناگزیر است درهنگام زندگی خودبآنجا برای زیارت برود".
دریادداشت دیگرکه نام گوینده آن فراموش شده موقعیت پرستشگاه بزرگ را ابُـر ذکرمینماید.

* * * * *

پیرشهریار

درصفحات دیگرکتاب درموردپیرشهریار گفتگوشده، لیکن چون گفتار دهخدا زرتشتی بودن اورا تاییدمینماید بدان زدراینجا میآوریم. بگفته فرهنگ دهخدا "دراورامان کردستان پیری روحانی ازمغان زردشتی بوده است موسوم به پیرشهریار وبکردی پیرشالیار خوانند ازاوکتابی باقیست بنام مارفتوپیرشالیار (معرفت پیرشهریار) ونزدمردم اورامان بسیارمحترم است وبدست خارجی نمیسپارند وکلماتش را درموارد بسیار بجای مثل بکار میبندند. این کتاب مرکب ازچندبند مسجع است که ترجیع آنها این بیت است وتکرار میشود:

گوشت بروا نه پیرشالیار بو هوشت جه کیاسته ذانای سیمیار بو

یعنی بگفته پیرشهریار گوش کن وبنوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خودرا بسپار. در سخنان پیرشهریار اشارات بسیار راجع بحفظ آیین قدیم است واهل محل درمجوس بودنش شکی ندارند ولی معتقدندکه شخص دیگری هم باین نام بوده است دراواخر قرن پنجم هجری واورا پیرشهریار ثانی گویند ومیگویند اسلام آورده خودرا مصطفی خواندوکتاب معرفت پیرشهریار را تحریف کردوهرچه با دیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت. گویند در ۸۴۲هـ شخصی بنام مولانا گشایش به اورامان سفرکردتا مردم آنجا را قرآن تعلیم دهد. مردم اورامان اوراگشایش کور میگفتند."

خدمات فرهنگی لهراسب وزرتشتیان هندوایران

میرزا سروش لهراسب فرزند تیراندازمهربان لهراسب قاسم آبادی متولد ۱۲۸۳خ درباغ جمشید آباد تهران تحصیلات خویش را درمدرسه زرتشتیان تهران ودارالفنون و کالج آمریکائی بپایان رسانیده ودیپلمه خودرا درسال ۱۳۰۳ ازکالج آمریکائی بدست

آورد. بنا بدستور روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ ودرخواست موبد رستم صداقت مامور
مدیریت دبستان دینیاری یزدگردیدکه فقط دانش آموزان موبدزاده وسپس زرتشتی را
می‌پذیرفتند. میرزا سروش با جلب موافقت هئیت نظار که از روانشادان رستم ماوندادو
مهربان دستورتیراندازوجمشیدپرویزدانش آموزان مسلمان که اغلب فرزندان روسای
ادارات بودندپذیرفته شدند. سپس با جلب موافقت هئیت نظار رستم شهزادی وفیروز
آذرگشسب را برای ادامه تحصیل بتهران اعزام داشت وبعدبرای تحصیل اوستا وپهلوی
به بمبئی رهسپار میشوند.

درآن زمان دبستانهای یزدشش کلاسه بود. میرزا سروش نخستین بار کلاس هفتم و
هشتم را دردبستان دینیاری تاسیس نمود. پس از اتمام دوره استخدام دریزدبتهران
مراجعت ودرآموزشگاه زرتشتیان بشغل نظامت وتدریس کلاس هفتم مشغول میگردد.

پرورشگاه مارکار از موسسات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی درآن زمان بتازگی
دریزددایرشده بودوتوسط مدیرانی که ازهندفرستاده میشدنداداره میگشت وآنها بترتیب
عبارت بودنداز دکترجمشیدجی پتل، مانک ملا ومنوچهرکنتراکتر. چون منوچهرکنتراکتر
وخانمش عازم هندبودنددینشاه جی‌جی‌باهای سلیسیتررئیس انجمن زرتشتیان ایرانی
بمبئی بنا برروابط نزدیکی که با ارباب کیخسروداشت وسفارش مانک ملا، ارباب کیخسرو
شاهرخ میرزا سروش لهراسب را مجبوربپذیرفتن مدیریت پرورشگاه کرد. هرچه پدرروان-
شادش گریه میکردکه با پای برهنه ازیزدفرار کرده وبتهران مهاجرت کرده نمیخواهدپسرش
به یزدبرگردددردل ارباب کیخسروتاثیری نکرد. باوجودیکه پیشنهادسه کارمهم وآبرومند
ازطرف وزارت دارائی توسط میلیسپوی آمریکائی برای مترجمی ووزارت پست وتلگراف
وبانک شاهنشاهی سابق برایش حاضربود اشتغال بکارجماعتی را ترجیح وچون بر
انگلیسی مسلط بودوپرورشگاه توسط پارسیان اداره میشدارباب کیخسروهم اصرار بر
پذیرفتن مدیریت پرورشگاه کردپدراز دوری فرزندومسافرتش به یزداندوهناک گردید.

پرورشگاه مارکار با بیست نفر یتام درساختمان اجاره ای درمحله سلسبیل یزدبود،
وبچه ها برای تحصیل نخست بدبستان خسروی سپس بدبستان کیخسروی میرفتند. چون با
لباس متحدالشکل ودرصف حرکت میکردنددرراه مورد تحقیروتمسخربیگانگان بی‌تربیت
قرارمیگرفتند. میرزا سروش با وجودمخالفتهای بسیارتصمیم بتاسیس بدبستان پسرانه
مارکار را میگیرد معهذا مردم چه زرتشتی وچه مسلمان فرزندان خودرا برای تحصیل بآنجا
میفرستندوتعداددانش آموزان شش کلاس بصدنفرمیرسدوکلاس هفتم وهشتم نیزدایرمیگردد.

چون ساختمان پرورشگاه گنجایش ۳۵ نفر یتام وهشت کلاس مدرسه وچهاراطاق برای
کارگاههای خیاطی، نجاری، پارچه بافی، قالیبافی وترمه بافی که دانش آموزان موقع
تعطیل وفراغت بفراگرفتن صنعت مشغول میشدندنداشت، میرزا سروش با نجمن زرتشتیان
ایرانی بمبئی پیشنهاد ابتیاع زمین وساختمان مستقل میدهد. انجمن پیشنهاد را
می‌پذیردوروانشاد مارکار برشخصه بمیرزا سروش مینویسدزمینی که ابتیاع میشودنبایدکمتر

از هفتاد هزار متر باشد. در این موقع چون زمینی با این مساحت بآسانی پیدا نمیشد برادران خرمشاهی آقایان مهربان ورستم خداداد خدادیان وسروش بهرام جیوه و شهمردان ایران ورستم خرمی دوست وندیم مارکار زمینی بقیمت بسیار ارزان در شرق شهروبین هفت روستا برای پرورشگاه خریداری نمودند. روانشاد بهرام خداداد فرهومند (خاله زاده) ده هزار متر زمین خودرا بقیمت نازل به پرورشگاه میفروشد. کمک وهمکاری و تشویق ازبرادران همشهری مسلمان یزد بسیار ارزنده وموجب ایجاد موسسات مارکار میگردد. از آنان آقایان حاج غلامرضا مرشد وحاج سید ابوالقاسم روهنی که زمین واقع درجلوخیابان متصل باراضی مارکار را با بهای بسیار نازل مرحمت کردند. محبتهای همه ایشان موجب دلگرمی مارکار وانجمن بمبئی ومیرزا سروش واجتماع زرتشتیان بود. ساختمان بلافاصله درسال ۱۳۱۲خ وماه اسفند آغاز ودر مهرماه ۱۳۱۳ بهره برداری شد. نقشه پرورشگاه توسط برزوسهراب آقا درهند تهیه گردید و مشتمل بود بردودستگاه عمارت جلوبرای دبستان ودبیرستان وسالون سخنرانی وحدود ده هزار متر میدان برای بازی و ساختمان عقب هم مشتمل بود بر سه خوابگاه واطاقهای درس ولباس ودینی وکتابخانه ومحل سکونت سرپرست وزیرزمین واطاقهائی در دوطرف برای کارگاهها وآشپزخانه ونهارخوری. پرورشگاه درمهرماه ۱۳۱۳ با حضور مارکار وفرماندهشهر افتتاح یافت ودبستان ودبیرستان ازمحل اجاره ای بآنجا منتقل وروزبروز برتوسعه آن وشماره دانش آموزان افزوده گشت.

برای دختران زرتشتی مدارس فرم جدید درشهر یزد وجود نداشت. جهانیان وموبدان مکاتبی داشتند با معلم قدیمه. لذا میرزا سروش تاسیس مدرسه جدید بنام مدرسه دخترانه مارکار با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهاد میدهد وآنها نیز موافقت خویش را اعلام میدارند. خوشبختانه اولیای مدرسه جهانیان ومدرسه موبدان نیز همکاری وموافقت خویش را عملی میسازند ودبستان ودبیرستان دخترانه مارکار درسال ۱۳۱۴خ درساختمان اجاره ای درشهر یزد دایر میشود. بعدها دوخواهر، آدخت همسر شاپورگشتاسب ودولت همسر فریبرز نسیمی محل فعلی را با نجمن واگذار مینمایند وبا اصلاحات وتغییرات وتعمیرات دبستان ودبیرستان مارکار بآنجا انتقال مییابد که هنوز هم دایراست.

چون دهات زرتشتی نشین یزد که بالغ برحدود ۱۶ محل است ومدرسه پسرانه درآنها بسرپرستی انجمن اکابرصاحبان بمبئی قبلاً دایرشده بودوتوسط نماینده اعزامی آنها ازهندادا ره میگشت وروستاها فاقد مدرسه دخترانه بود. باکمک وخیراندیشی وبودجه رادمنشان هرمحل دبستان دخترانه بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در روستاها تاسیس میگردد وشماره آنها ۱۴ فقره است.

تعداد دبستان ودبیرستان وکودکستان درشهر یزد هشت فقره بشرح زیرمیباشد.
دبیرستان کیخسروی، دبستان خسروی، دبستان دینیاری، کودکستان رشید، دبستان پسرانه مارکار، دبیرستان پسرانه مارکار، دبستان دخترانه مارکار ودبیرستان دخترانه مارکار.

تعداد ۱۳دبستان پسرانه‌ودخترانه‌بسرپرستی انجمن اکابرصاحبان بمبئی است وتعداد ۱۴بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی ویک دبستان دخترانه‌شهریار هرستانی درروستای اهرستان ویک دبستان دخترانه‌درنرسی‌آباد ویک دبستان دخترانه‌درشریف آباد که مجموع دبستان دردهات سی‌فقره میشود.صاحب خیران هرمحلی اندوخته‌خودرا برای صرف دانش وبینش وامورخیریه‌ازفرضیات دینی میدانند،وساختمانهای مدرن وسالونهای وسیع درهرمحل احداث کرده‌اند.

هزینه‌آموزشگاه های انجمن اکابرصاحبان بمبئی وانجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی وپرورشگاه مارکار را زهندتامین میشد.درسال ۱۳۴۶خ بودجه‌ای که ازانجمنها وازهندمیرزا سید بواسطه مقررات دولت هندوکنترل ارزقطع میشودومیرزا سروش درتنگنا گرفتارمیگردد. بنا چارخدمت مرحوم‌کاظم‌معصوم‌خانی رئیس فرهنگ یزدمیرودوایشان هم‌فورا" اورا دلداری وهزینه‌مدارس را ازبودجه‌دولتی تامین نموده‌وتوسط اداره‌فرهنگ آموزگاران را بدبستانها ودبیرستانها میفرستد.

بایددانست ازکلیه‌مدارس زرتشتیان درشهروروستاها برادران مسلمان هم استفاده‌مینمایندواستقبال ویگانگی وبرادری بین مسلمان وزرتشتی برقراربوده است وجدائی وتفاوتی بهیچوجه‌بعمل نیامده‌است وهمچنین موسسات بهداشتی‌زرتشتیان ازازیشگاه‌بهمن ومطب ودواخانه‌سررتن تاتاکه‌قبل ازهمه‌چنین موسسات بهداشتی دولتی دریزدتاسیس گردیده‌درایگان دراختیارازرانیان همشهری قرارداشت وپیوسته علمای اعلام‌یزدقدردانی میفرمودندکه‌موجب تشویق کارکنان مربوطه‌بوده‌است.

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه‌دریزدکمیته‌املاک با عضویت روانشاد ارباب رستم‌گیووآقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت ومقداری اززمینها فروخته‌شده‌بود،بنا بخواهش وتوصیه‌روانشاددکتراسفندیاریگانگی،ساختمان نیمه‌تمام‌هنرستان بوسیله ارباب وفادارتفتی وروانشادهرمزدآرش به‌نیت اهدای باجتماع متوقف شده‌بودخریداری شدودرنظربودبقیه‌اراضی اضافی دریزدرافروخته‌وهنرستان مشتمل‌برسه‌دستگاه‌عمارت وسالون ناتمام‌راکه‌برروی بیست هزارمترزمین قراردارودوبهترین نقطه‌تهران پارس مقابل رستم‌باغ‌ودبستان استادخدابخش ودبستان استادپورداود(ازبناهای روانشاد ارباب رستم‌گیو)قراردارد‌تکمیل نمایدوپرورشگاه‌که‌تعداددانش‌آموزان آن دریزد بعلت مسافرت زرتشتیان دهات وشهربتهران روبکاهش بودبآنجا منتقل شودویک دستگاه عمارت دیگرنیزتکمیل وبرای دانشجویان زرتشتی که‌درتهران ماوا ومسکنی ندارند اختصاص یابدودستگاه‌دیگربرای صنعت وحرفه‌زنان ودوشیزگان زرتشتی که‌درتهران پارس ورستم‌باغ سکونت دارندداپرشودکه‌متاسفانه‌فروش زمین بدستورانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بانگیزه‌بیخبری آنها ازموقعیت وتساهل وتحقیق متوقف وکارها راکد ماند.

آقای خدا مرادکامران ازرادمردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام را می‌بیندپیشنهاد میدهدحاضر است با مبلغ سه ملیون تومان قسمتی‌ازساختمان هنرستان را تکمیل نماید. پیشنهاد وبا نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی‌فرستاده شد. لیکن متاسفانه‌بواسطه‌ناپختگی اعضای انجمن پیشنهاد موردموافقت آنها نگرفت وبعد که‌ازخواب غفلت بیدارشدندوموافقت خودرااظهارداشتندکار ازکار بواسطه‌پیشامدها گذشته‌بودوآقای کامران هم‌ازانجام‌پیشنهادخودعاجز. گویا قسمت اجتماع ما چنین بود که‌ازیک مجتمع‌هنرستان محروم‌ماند. اینک امیدواری تمام است که‌انجمن زرتشتیان تهران که‌وکالت‌نامه‌انجمن بمبئی رادارا میباشندوبا تشکیلات جدیدخویش وجدیتی‌که دراصلاح اموراجتماع‌دارندوعلاقه‌ای که‌بتکمیل ونگهداری این بنای عظیم‌وسودمنددارند درکارخویش موفق گردند.

تذکاراین حقیقت لازم‌است که‌میرزا سروش لهراسب کلیه‌امورمالی ساختمان و پرداختهای کلیه‌هزینه‌های آموزشگاهها وپرورشگاه بعهده‌استاداردشیرخدابخش وفاداری خرمشاهی‌که‌با کمال علاقه‌ودرستی‌وپشتکاروظایف خویش راانجام‌داده‌است سپرده‌بود. امر مهم دیگری که‌میرزا سروش انجام‌میدهدبرای کلیه‌آموزشگاهها چه‌درشهروچه‌درده‌ها ت هئیت نظاری بین ۳تا ۵ نفرازاهل محل برقرارمیسازدکه‌با موردمدارس،آموزگاران ،دانش‌آموزان، ساختمانها وتعمیرات وهرگونه مشکلات مربوطه‌رسیدگی وفیصله میدادندوموجب سپاسگزاری اورافراهم‌میساختند.

میرزا سروش لهراسب پس ازچهل سال فعالیت خستگی ناپذیردراداره موسسات فرهنگی وبهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دریزدبا قلبی محزون ودلی‌شکسته وکالبدفرسوده‌وتندرستی ازدست داده‌ازعدم‌موافقت انجمن با پیشنهادات اوکه‌موجب پیشرفت امورموسسات وبسوداجتماع بوددرسال ۱۳۴۷خ خودرابازنشسته‌میسازدولی‌چون انجمن وکالت اموراراضی خودرابنام‌اوتنظیم‌نموده‌بودتاسال ۱۳۵۶تماس خودرابا انجمن قطع نمینماید. لیکن بواسطه‌تساهل وعدم‌فعالیت آنها درکسب اطلاع‌وواقف‌شدن بموقعیت که‌موجب توقف همه‌جورپیشرفتها وزیان اجتماع‌میگردیدبسیاررنج میبرد و بالاخره‌خودرابکلی مستعفی‌میسازدوانجمن بمبئی وکالت‌نامه‌رابنام‌رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم‌وبرای آنها میفرستند.

میرزا سروش لهراسب با نگیزه‌عشق سرشاری که‌به‌پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه ۶۰تومان ودرروزگاران پسین با حقوق ماهیانه‌یکهزارودویست تومان برای پیش بردن امورفرهنگی اجتماع اکتفا مینماید،درحالیکه‌شاگردان اوبیش از سه‌تا پنجهزارتومان حقوق دردادرات دولتی ،ملی‌وخصوصی دریافت میداشتند. نظرش بمنافع مادی نبودونظرش به‌پیشرفت اموراجتماع بودکه‌آنهم‌بواسطه‌کارشکنیهای دست اندرکاران بایاس مواجه‌شد.

میرزا سروش لهراسب همیشه دعاگوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که اورا وادار بپذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزد را افزون بر وظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی در آنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون در آن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دوساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینده اش را بهبود بخشید.

روانشاد دینشاه بهرام مانیب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی در آخرین سفر خود بایران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان درمانگاه سر رستم تاتا را داد که مورد اجاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتاژ رادیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی در آنجا مشغول کار و فراگرفتن هنر و هم مزد میگرفتند و سرگرم بودند و ماهانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه مارکار میپرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را در یزد بازدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ماشین آلات بی‌مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بودند خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدارو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکر این نکته لازم است که پیران قدیم گفته اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کارفرما از دادن حقوق مکفی کوتاه آید اورا مزد در جای دیگر باو میرساند. همین پیشامد چنانکه بدرستی شنیده ام در حق میرزا سروش بوقوع می‌پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش میپرسد چقدر پول پس انداز کرده ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه جوئی فراوان دوهزار تومان وجه مذکور را از او میگیرد و در بازرگانی بنام شما بکار میاندازد در ششماه وجه مذکور هشت برابر میگردد. اما وجه را باو مسترد نمیدارد و در بازرگانی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه ای برایش فراهم میکند اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود و دوران پیری دچار زحمت نمیباشد. چهل سال خدمت در انجمن و اکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی باو داده شد و نه بازخریدی. خداوند همه را براه راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام اهوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی بفلسفه های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبدالله در جرگه فقها و متفکران اسلام در آمد و بنیانگزار مذاهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین و یمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابوعبدالله محتسب شیعی معروف است که میگویند مدتی در بصره سمت محتسبی دا

است . اوبدستورعبدالله‌بیمن میرودوچون دریک سفرحج باروسای قبیله‌مصامده‌بربر، که‌آنها نیزبحج آمده‌بودندآشنا میشودوایشان رابرای تبلیغ مذهب باطنی که‌درظاهر طرفداری ازخانواده‌پیغمبرمیکردندمساعدمی‌بینندهمراه‌آنها بشمال آفریقا میرودومدتها درشهرابیجان درکوهی زندگی میکندودرنهان قبایل بربررابمذهب باطنی دعوت مینماید چون عده‌کافی حرف اوراقبول میکنند،برضدخانواده‌بنی‌اغلب که‌ازطرف عباسیان درشمال آفریقا حکومت داشتندقیام مینماید. پس ازجنگهای بسیارموفق میشودزیادةالله‌نام نوه‌ابراهیم‌اغلب رامغلوب وازشمال آفریقا بیرون کندوحکومت عبیدیان راکه‌بعدها بنام‌فاطمیان معروف شدندتاسیس نماید‌چنانکه‌درتاریخها نوشته‌اندمعدنام‌که‌بوسیله ابوعبدالله‌محتسب شیعی اززندان آزادوبنام‌علوی بودن بحکومت رسانیده‌شدواورامهدی موعودمیخواندند، نوه‌عبدالله‌بن میمون اهوازی میباشد. دراین باب دوصورت مجلس تنظیم‌شده‌که‌نص آنها درکتاب تاریخ ابن خلدون مغربی جلدچهارم‌آمده‌است .

اورامان تخت‌کهنسالترین آبادی جهان

آبادی اورامان بخش بزرگی ازاستان کرمانشاهان است . اورامانات مسکن قدیمی‌ترین طوایف ونژادهای شناخته‌شده‌بشربوده‌ومردمانی نظیرکوتی‌ها وکاسی‌ها درآنجا سکونت داشته‌اند.آشوریان چون نیرومندشدندبکردستان که‌درآن روزگاریکی ازمراکزتجمع مردمان آریائی بودتعلق خاطرارضی پیداکردندوبارهاآنرا موردحمله‌قراردادند.این حملات مدتها بی‌اثربودتاآنکه‌نوبت به‌آشوربانیپال مقتدرترین پادشاه‌گروه‌آشوررسید وکردستان راتسخیرکرده‌مرکزپادشاهی خویش‌قرارداد. ازاین زمان آریائیهای مقیم کردستان به‌اورامان ومناطق اطراف آن که‌بعلت صعب‌العبوربودن راههای ارتباطیش دورازدسترس سپاهیان آشوربودروی آوردندوآنرابخاطرآنکه‌ایشان راازگزندد دشمن متجاوزوپیروزمصون میداشت گرامی ومقدس شمردند. اقوام‌آریائی مهاجرتدریجا ساکنان بومی اورامانات رادرخودحل کردندوباگذشت سالها اینجا بصورت منطقه‌ای آریائی‌نشین درآمدوآریائیها بمبارزه‌باآشوریان پرداختندوسرانجام‌براین قوم‌پیروزشدند .

پس ازشکست آشوریها وسلطه‌مادها وپارسها برکردستان،اورامانات همچنان بصورت یک منطقه‌پارسی نشین باقی‌ماندوتااین زمان نیزبازماندگان آن نسل مهاجر از آریائیها همچنان اورامانات رابعنوان یک منطقه‌پارسی نشین حفظ کرده‌اند.دردوران پرشکوه‌فرمانروائی هخامنشیان ، اشکانیان وساسانیان برایران،مردم‌اورامانات تابع ایشان بودندوآئین زرتشت راپیروی میکردند. خرابه‌های آتشکده‌پاوه‌که‌بعدازآتشکده‌آذرگشسب بزرگترین آتشکده‌ایران بودوهشتصدسال مداوم‌دایروآتش مقدس درآن زبانه‌میکشیدیکی‌ازدلایل غیرقابل انکاررواج آئین زرتشت دربین مردم‌اورامانات تا بعدازظهوراسلام‌است .

آتشکده‌بزرگ پاوه‌که‌عده‌ای‌ازسلاطین ساسانی باپای پیاده‌بزیارت آن رفته‌اندپس

ازحمله اعراب با یران بدست سرباز ان یکی ازسردا ران عرب موسوم به عبدالله بن عمر ویران شد. اما هنوزبقایای این آتشکده ویک برج دفاعی واقع درکنار آن باقیست و ازگذشته پرشکوه اورامانات داستانها میسراید. درموردخراب شدن آتشکده عظیم پاوه بدست سپاهیان عبدالله بن عمرسندگویائی وجودداردکه اکنون درموزه سلیمانیه عراق نگهداری میشود. این سندیک پوست آهو میباشدکه ابیاتی بزبان وخط پهلوی بمضمون زیرروی آن نوشته شده است

هورمزگان رمان آتران کژان	هوشان شاردوه گوره گوره کان
زورکاراب کردنــه خاپـور	گنافی پاله هتا شــاره روز
زن وکینکان بدیــل بشینا	میــردآزاتلی ژه روی هونیا
روشت زردشتــره ما نندبیکس	بزیکا نیکا هورمزدهیــوچکس

ترجمه ابیات بپارسی چنین است: معبدها ویران شدآتشها خاموش- بزرگ بزرگان خود را پنهان کرد- عربهای ظالم خراب کردند- دهات پهله را تا شهروز- زنان ودختران اسیر شدند - مردان آزاددرخون غلطیدند- آیین زردشت بیکس ماند - اهورا مزدا برهیچکس رحم نمیکند.

دراورامانات مردم سده ها دیرترازسایرمناطق کردستان اسلام آوردند. موقعیــت طبیعی این منطقه راه را برسرداران اسلام وشمشیرآنها می‌بست. اما بهرحال اسلام هم حدود پانصدسال پیش بوسیله گشایش نامیکه قرآن را باخودبآنجا بردومردم اورا گشایش کــور میخواندندراه نفوذیافت باحتمال قوی دویست سال طول میکشدتا آن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریار وکتاب معرفت اوکه درجای دیگراز آن گفتگوشده تن با سلام دردهند. (اقتباس ازاطلاعات مهرماه ۱۳۵۱).

روستاهای پیش از اسلام دریزد

محمدمفیدمستوفی بافقی صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درکتاب خــویــش از روستاهای یزدوتاریخ احداث آن صحبت مینماید. اینک درموردبسیاری ازروستاها که با موضوع زرتشتیان بستگی داردگفتگومیشود.

استخری (درگذشت ۳۴۰ه) مینویسد" یکی ازشهرهای مهم بین خراسان واستخر، کثه میباشدوآن کوره مهم یزدوابرقوست. کثه شهرمهم یزددرکنار بیابان واقعست. هــوای آن بواسطه مجاورت با بیابان بسیارسالم وتمام وسایل استراحت شهرهای بزرگ را دارا میباشد. بلوکات آن حاصلخیزوزندگانی درآن نیزارزان است. قلعه محکمی داردبا دروازه آهنین که یکی را نام دروازه ایزداست ودیگری را بمناسبت مسجدبزرگی که بطرف ده بیرون دروازه بنزدیکی آن قراردارددروازه مسجدمیگویند. (بنزدیک دروازه ایزد کثه (کسنویه) آتش ورهرام بوده که درنیمه سده ششم هجری بمسجدوصل میشود (ر. ک پرستشگا

زرتشتیان ص ۱۹۸) شهر با آب قنات سیراب میشود و رودخانه ای نزدیک قلعة المجوس یا قلعه زردجا ریست و آن قریب بدهکده ایست که معدن سرب دارد و شهر و دهات آن میوه جات بسیار دارد که با صفهان و سایر نقاط صادر میگردد. کوههای آن نیز مشجر و گیاههای زیاد دارد که بخارج فرستاده میشود. بیرون شهر دهی است با خانه های زیبا و بازار دلکش، غالب مردم شهر اهل فرهنگ و دانش میباشند."

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱ه) گفتار بالا را تکرار و افزون بر آن گوید" بنسبت کوره استخر کوره یزد بزرگتر است و شهرهای آن عبارتست از کثه که قلعه میباشد و میبد و نائین و فهرج فقط در این شهرچهار منبر وجود دارد و در جاهای دیگر نیست." ابن حوقل بنقل از استخری شهر کثه را بنا با همیت آن بعد از استخر ذکر کرده و میگوید شهر کثه دارای قلعه معتبر است. بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸ه) "کثه از جایهای فارس و حومه مهم یزد و به کوره استخر بستگی دارد.... یزد نام منطقه ایست و قلعه آن را کثه گویند."

بگفته ایرانشناس آمریکائی ویلیام جکسن واژه کثه در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است. آیتی صاحب تاریخ یزد مینویسد که در یزد گودالهای بزرگی بوده که تقریبا پُر شده و داخل خانه ها گشته است، صاحب تاریخ جدید یزد، این نام را یونانی میداند و جهانگردان خارجی هم همین نظریه را اظهار کرده اند ولی در اشتباه میباشند. آیتی شهر قدیم یزد را دورتر از موقعیت فعلی آن میداند و در مورد کثه میگوید "اما شهرت این سرزمین بنام کث یا کثه مسلم است حتی قریه ای هم هنوز وصل به یزد کنونی است به نام کثنویه که در نوشتجات قدیم با ثاء مثلثه بوده و اکنون با "س" مینویسند. یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد" و بین میبد و کثه مدینة یزد عشره فراسخ."

بگفته صاحب جامع مفیدی" خواجه صواب قنات صواب را که الحال بآب سوا شهرت یافته احداث نمود و در میانه شهر و کثنویه دهی بساخت و آب آن قنات در آن محل شرب میشد و بمرور آن قریه خراب شده است. از این گفته که در سال ۱۰۷۳ه نوشته شده معلوم میشود که شهر کثنویه بتدریج با یر و بدیه تبدیل گردیده است. در سده اخیر آب قنات آن نیز خشک گردید و مردمش دربدر گردیدند.

بیده، عقدا، میبد درکنار دریای ساوه که در حوالی یزد بود بنا شده و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده بود و دیه با رجین بندر آن دریا بود. اینک آن دریا خشک و تا بقم رسیده و بدریاچه ساوه نامور گردیده است.

یزدآباد، دهاباد، پادین آباد بنا بفرمان یزدگرد اصغر در یزد احداث گردید. در زمان صاحب جامع مفیدی دهاباد موجود و معمور بود و اثری از یزدآباد و پادین آباد باقی نبود. در سده گذشته یزدآبادی در استان یزد بر روی خرابه های یزدآباد قدیم بنا شده است.

بلاشگرد، دژدوبراداران، فیروزآباد مجومرد، فیروزآباد میبد : یزدگرد دوم پور

بهرامگوردوپسرداشت بنام فیروزوبلاش . یزدرا باقطاع ایشان واگذارکرد. آنها باروئی استوار طرف جنوبی شهربرای حفظ اموال خودساختندکه خرابه های آن بنام قلعه قمار بازان باقیست . بلاش درنزدیکی شهرباغستانی بساخت وآب جاری کردوقصری عالی بنا کردوآذردرمهرتخت نشین کردوآن را بلاشگردنام نهاد. درروزگارصاحب جامع مفیدی به ابوالعسکرمشهوربوده . اینک اثری ازآن باغات ومزارع نیست ، ولیک برآمدگیهائی که برروی آن کشت وزرع میشوددرکوی زرتشتیان سمت مریاباد باقیست وباحتمال قوی خرابهای آن درزیرکشتها مدفون باشد. زیارتگاهی درهمانجاست که به پیربلاسکرنامور است . فیروزآباددهکدهائیست که فیروزشاه احداث کرده یکی وصل به مجومردودیگری به میبدمیباشد .

میبدرا نام بگفته صاحب جامع مفیدی "موبدگردبوده بنام شاه موبدپورقبادوبمرور ایام وکثرت استعمال میبدگردیده است .بنا برداستان احداث آن،چون قبادبپادشاهی رسیدنذرکرده بودآتشکده بسازد.ازمداین وفارس واصفهان متوجه یزدشد .چون بولایت میبدرسیدقصبه کرده عمارت نمودودرناحیه سفلی میبدکه الحال به هفتادرمشهوراست صحرائی وسیع بودبفرمودتاآتشخانه عظیم بناکردندوازهفت آتشکده هفت آتش درآن آتش خانه آوردند. اول ازفارس دوم ازبلخ سوم ازآذربایجان چهارم ازفسا پنجم ازاصفهان ششم ازقزوین هفتم ازتیسفون ودرحوالی آتشخانه قریه ای بساخت وآنرا هفت آذرنام کرد ومجوس (زرتشتیان)این آتشخانه را بغایت بزرگ میداشتند ."

فهرج ،خویدک ،فرافتر: بفرمان قباددرنواحی یزداحداث گردید. فهرج در ۳۰ کیلومتری یزداست ،خویدک درحوالی فهرج وفرافتردرهمان حوالی که روستائی بسیار وسیع ومعموربوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی "چون خبرکشته شدن یزدگردبعثمان رسیدسپاهی عظیم بسرکردگی سعیدبن عثمان وقثم بن عباس وعمروبن مالک برای فتح فارس ویزدوخراسان روانه کرد .سپاه عرب ازراه ابرقوبه یزدآمدندومردم را باسلام دعوت کردند. عمربن مغیره من حیث الاستقلال والانفرادبحکومت یزدمتمکن گردیدولشکری هم فرا آورده متوجه فهرج شدوایشان را باسلام دعوت نمود .چون ابانمودندحکم بقتل وقمع ایشان نمودواموال ایشان رابعدازقتل آن جماعت بتاراج دادوقلیلی ازآن جماعت که از کشتن نجات یافته بودندبولایات متفرق شدند ."

موقع هجوم اعراب به یزدوکشتارزرتشتیان فهرج وخویدک وفرافترقتلگاه شد . مهریزومهرپادین خراب گردید .کشتارگاه بنام شهدامعروفست .مسلمانان بزیارت آنجا میروندبتصوراینکه قتلگاه اعراب است .غافل ازاینکه خودقهراً اسلام آورده اندوشهیدان آن محل زرتشتی وازخویشان خودشان بوده که بروان شادی آنها شمع وچراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزداخیراً علمای یزدزیارت آن محل را ناروادانسته اند . بطورکلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان وخرابه آتشکده آنهاست .

مهرآباد، مهرگرد، مهرپادین، هرمز: چون مهرنگار دختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزدگردید، بنایان ومقنیان را بعمارت واحداث قنوات مامور کرد. از آنجمله درهشت فرسخی (۴۸ کیلومتر) یزددیهی وسیع ساخت وبنام خود مهرگرد نامید درسال ۱۰۹۰ ه مهریجردوا ینک مهریز گویندو قناتی جاری ساخت مهرپادین نام و درآن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کردودرآن میوه گرمسیری وسردسیری هردومیشود. درحوالی شهرمیبددیهی دیگربساختندوآنرا مهرجردنامنهادکه مهرگردباشدوبرادراو هرمزدریک فرسخی مهریجردقنات جاری ساخته دیهی معتبرعمارت کردوآنرا هرمزنام نهادواکنون به خورمیزنامورا ست ودرهمین قریه قلعه رفیع ساخته وعمارات عالی درآن قلعه بسیاربوده. درروزگارصاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ ه بعضی ازدیوارهای قلعه برجای بوده است.

توران پشت، ابرندآباد: چون توران دخت بپادشاهی رسیدعاملی برای آبادانی یزدتعیین نمودودرکهستان یزددیهی بساخت وآن را توران گردنام کردوالحال بتوران پشت مشهوراست وقریب آنجا کوهیست بغایت رفیع وبکوهی دیگرمتصل نیست ویک راه بیش ندارد که برفراز آن کوه توان رفت. درروزگاران باستان برفراز آن کوه قلعه ای بوده وبقلعه ککوهزاد اشتهار داشته است. ابرندسرهنگ ایراندخت چون به یزد آمد قناتی جاری کردوقریه ای احداث نمودوآنرا ایران آبادنام نهاد. امروزابرندآباد گویندوبرکنارقریه دژی محکم بساخت وخندق حفرکرد. درروزگارصاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده وآثاروعلامات بعضی دیوارها بجای بوده وآن قریه نزدیک بهفتصدسال معمور بوده.

دیگراز روستاهای پیش از اسلام عبارتست ازاشکذرکه بگفته صاحب تاریخ جدیدیزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است، زارچ، هفتادر، بارجین که پارگین نیزمیگفتند سخوید، تفت، فراشاه، بندرآباد، سریزد، کرمانشاهان، شهربابک، خورنق، ساغند، تژنگ، اسفنجرد، بفرویه که معین آباد جنب آن احداث گردیده، اردکان، نارستان، ابرقو، رباط شتران، اهرستان، اردان وایرنان درکهستان یزدازآثارایراندخت است.

صاحب جامع مفیدی درجلدسوم ص ۶۷۳ درمورداهرستان چنین گوید. "اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است. دراطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان وباغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان. سکان منازل و عمارتش، زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی که نه چشم چرخ مانندرخسارشان دراطراف جهان دیده ونه بدست دهرمثل چنان نگاران رسیده." خیرآباد، عیش آباد، خرمشاه، سر دوراه، کوچه بیک، سرچما زمحله های اهرستان بوده. صاحب جامع مفیدی دراثبات این گفتار درص ۶۷۹ مینویسد" دیگرازباغات جنت نمای اهرستان باغ شاه نگاراست که در محله خیرآباد واقع گشته."

نرسی آباد: کیانرسو سپهسالار سلطان علاءالدوله کالنجار بسال ۵۱۷ه قنات نرسو آبادرا درسر ریک جاری نمود ودرپائین کسنویه وشهرطرح محلات وبیوتات وباغات انداخت وباغستان وکشتخوان دهاباد ونرسو آباد بیکدیگر اتصال یافت ودرکمال معموری رسید تا درسنه ۸۶۰ه بسبب ورود سیل باغات وکشتخوان تمام خراب گردید وساکنان آن متفرق وپراکنده شدند .

مریابا د: ترکان خاتون والده سلطان قطب الدین بسال ۶۱۰ه قناتی از طرف مهریجرد حفر نموده بنزدیک شهر دیهی احداث کرده مریم آباد نام نهاد . سلغرآباد مشهور به آب شور را سلغرشاه بسال ۶۴۰ه حفر نموده وآب آن درمریاباد و یعقوبی وسرهنگ شرب میشود .

کفلامرز : که نام درست آن گردفرامرز میباشد بوسیله امیرفرامرز بن گرشاسب بن سلطان علاءالدوله کالنجار احداث گردیده . امیرمبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵ه) به سال ۷۴۷ یزد را متصرف شد وباولادخویش روستا های زیر را احداث نمودند . مبارزآباد ، ترکاباد مردختران مبارزالدین خانزاده خاتون ومختوم زاده خاتون احداث شد . شاه آباد درستاق ،بدرآباد ،مظفرآباد میبد ،خاتون آباد ،مظفرآباد رزاچ ،دیلم آباد ،احمد آباد میبد ، سلطان آباد تفت ، علی آباد کهستان ،محمدآباد . شرف آباد شهر از آثار شرف الدین محمد پدرامیرمبارزالدین محمد (۷۲۵ه)میباشد .

نعیم آباد ، فتح آباد :نصرت الدین یحیی زمان فرمانروائی خود دریزد بسال ۷۸۰ه نعیم آباد را که آب شاهی اشتها ریافته احداث کرد وهم در این سال فتح آباد را در دوفرسخی یزد (۱۲کیلومتر)عمارت کرد و به دهنو معروف است بگفته صاحب جامع مفیدی در زمان تالیف کتاب "تمامی رعایای هردودیه مجوسند ." مزرعه کلانتر و رحمت آباد همه زرتشتی نشین بوده . ترکاباد مرکز مهم زرتشتیان بوده وموبدان موبد ایران در آنجا مقام داشت . پاسخ پرسشهای پارسیان هند تا سال ۱۱۱۸ ای از این محل بوده . برخی از نامه ها نیز از شرفاباد وکرمان نوشته شده . آخرین نامه پارسیان ایران بپارسیان هند از موبدان موبدی است که درکوی زرتشتیان میزیسته ودرمنزل کلانتر وقت ملابهرام در خرمشاه بسال ۱۱۴۲ ای نوشته شده وبمصحوب ملاکاوس پارسی بسورت فرستاده شده است . اینک درترکاباد ، احمدآباد ، محمدآباد ، آبشاهی ، دهنو ، میبد وروستا های دیگر زرتشتی بکلی ندارد . برخی ازوقایع آن دوره درفرزانگان زرتشتی وپرستشگاه زرتشتی گردآورده نگارنده آمده است .

ذکربعضی پذیرشگاه ها که درپرستشگاه زرتشتیان نیامده

مسافرخانه درخرمشاه یزد: درمهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریار بهرام وار دشیر

اسفندیار وخدایار اسفندیار ومهربان زند، مسافرخانه‌یا پذیرشگاه‌را برای آسایش زیارت‌کنندگان شاه‌ورهرام ایزدوآب انبار جلوآن را برای رفاهیت عموم زرتشتیان انفاق نموده‌اند. زمین ساختمان موقوفه ازنیاگان اردشیربهرام پشوتن میباشد که‌بملت زرتشتی واگذارشده.

خانه‌پری دریزد: خانه‌پری دستوررستم‌باسرمایه دکترشهریارموبداردشیربانکی درمهرماه ۱۳۴۱ای برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که‌بقصدزیارت به‌یزدمیآیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده‌است.

پذیرشگاه استادبمان پرورش: نشانی یزد، مریم‌آباد، جنب آب انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیاریزدانی: نشانی سیرجان فلکه‌گیتی‌نوردروبروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه‌دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خدارحم داوری فرزندبهمردپولادخرمشاهی. نشانی تهران- خیابان مصدق(پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه‌دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاددکتربهرام‌بمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه‌هورتاب پلاک ۶ بوسیله دکتردینیارهرمزدی محمدآبادی پل گذارروانشاددکتربهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذارشده‌که‌طبقه‌دوم وسوم‌ویژه خانه‌دانشجویان دختران وطبقه‌اول برای مراسم سدره‌پوشی وپاتختی باشدوهمچنین مبلغ چهارصدهزارتومان برای ساختمان یک تالارورزش ازسرمایه‌دکتربهرام پرورش بنام آن روانشاداهدافرموده‌اند.

آتشکده‌هائی که‌درپرستشگاه‌زرتشتیان ذکرنشده

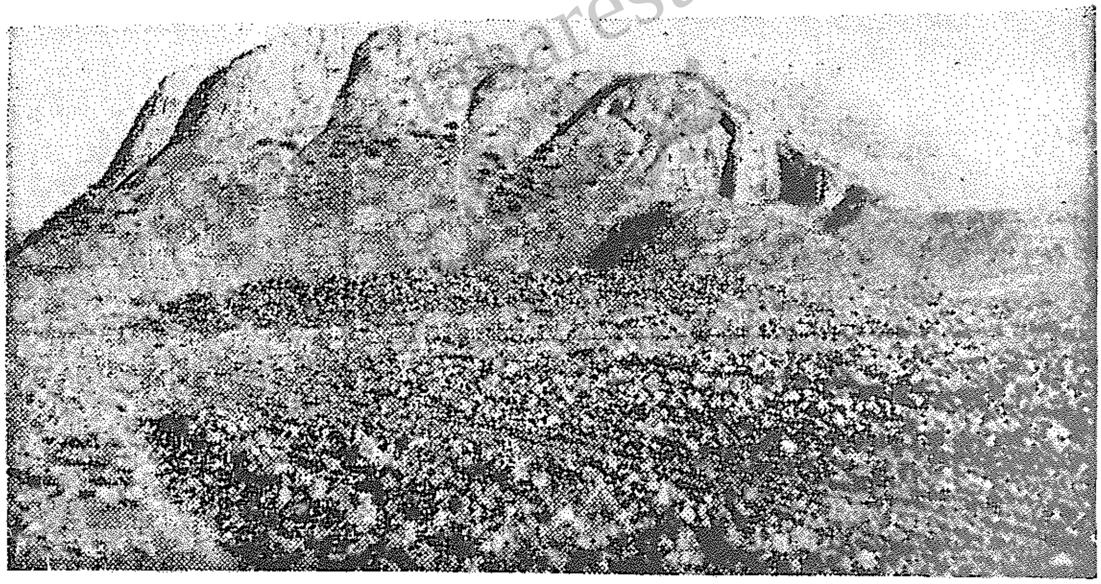
آتشگاه‌قصران: دکترحسین کریمان درنوشته‌خویش بنام قصران بخش دوم‌ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید" این آتشگاه درشمال تهران درنقطه‌ای مرتفع برروی قله‌کوهی از شاخه‌های توچال درمرزمشترک دیه‌های آهاروشهرستانک واقع است. فاصله‌این آتشگاه تاتهران ۳۰ کیلومتراست. آتشگاه‌قصران بنام‌ایزدناهیدبوده‌است. برای معبد قصران ازدیرباززعلاوه‌برنامهای آتشگاه وآدران سه‌نام‌دیگربجای مانده‌است یکی‌قصر دختریاقصردخترک یاقلعه‌دختروديگرقزل ماماوديگرقزماما." آتشگاه‌شایدآتش ورهرام بوده‌باشد. (نگارنده)

مجله‌هنرومردم درشماره ۱۷۲ ازآتشکده‌درشهرنطنزکاشان وآتشکده‌رباط درشهر نطنزگفتگومیکندونیزازیاقوت نقل قول مینمایدکه‌زوزناز‌توابع خواف رابسبب کثرت دادوستدورونق تجارت بصره‌کوچک نامنهاده‌وبآتشکده‌ای درآنجااشاره‌نموده‌است.

<u>آتشکده سوراخانی</u>: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).

<u>آتشکده مرو</u>: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار می‌نویسد "در ری آتشخانه قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفاهان شد از آنجا خوش نیامدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیامدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

<u>آتشکده فیروز در چین</u>: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگ نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایرانامه فیروز در شهر چین کینگ Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آن سرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده‌ها نیز از میان رفتند.



تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاک‌ماردوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

فسا ـ خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع‌شده و در یک کیلو متری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یاآتشکده ضحاک معروف است.

این تل در چند قرن پیش به «تل حجاج» معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود «تل ضحاک» را باکشف این آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکده‌ای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای تل کنده‌نشده، بلکه چاه ازپائین تل حفرشده که آب آنرا از بالای تل میکشند.

دهانه و دیواره‌های چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهاست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.



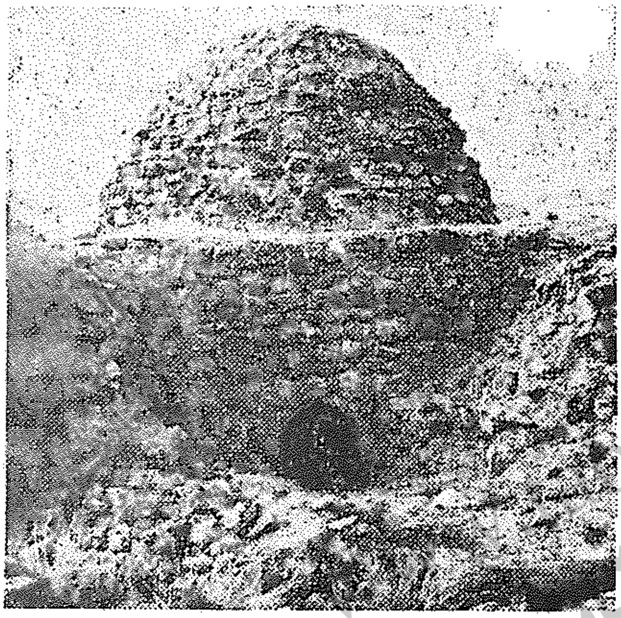
بنای تاریخی آتشکده واقع درپائین بازارآمل

بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه جنگها وکشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ه درخراسان رویداد، که تلفات وخسارات سنگین واردساخت و در سال ۲۲۰ه بواسطه خشک شدن رودهیرمند، قحطی سختی درسیستان رویداد و آب رودخانه ازحدود بست خشک شد وقحطی ومرگ دربین مردمان ظاهرگردید. اهالی وحتی بزرگان وصاحبان نعمت بسیارمردندواین واقعه تایکسال دوام داشت وزرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان راتشکیل میدادندازبین رفتند.



یکی‌دیگرا زبنا ها ی‌تا ریخی‌آ تشکده وا قع‌درپا ئین با زا رآ مـل



گروه بررسی وشناسائی اداره‌کل حفاظت آثار باستانی‌وزارت فرهنگ وهنر که بمنظورشناسائی‌آثار باستانی فرمانداریکل‌زنجان به‌آن منطقه عزیمت‌کرده بودموفق به‌کشف سه آتشکده‌ازدوره ساسانیان شد . این آتشکده ها که درحوزه طارم سفلی قـرار دارند از نظر معماری ومصالحی‌که درساختمان آنهابکار رفتـه در ردیف بهترین آتشکده های‌عصر ساسانی است وبا وجـود آسیب فراوانی‌که براثر مرورزمان بآنها رسیده از لحـاظ معرفی تمدن ساسانیان حائـزاهمیت است .
عکس بالا یکی از سه‌آتشکده‌مکشوفه ساسانی را نشان‌میدهد

پل گبرها

پل با با رکن ا لدین درا صفها ن برروی زنده‌رودمعروف به‌پل خوا جومیبا شد . به گفته‌فرهنگ دهخدا با نگیزه مجا ورتش به‌گبرآ با دآنرا پل‌گبرها هم‌میگفتند .لیکن‌ا زقرا ر تحقیقا ت نگا رنده‌چون بیشترکا رگرا ن ساختما ن پل زرتشتیا ن سا کن گبرآ با دبوده‌اند پل گبرها هم‌شهرت میا بد . سا ختما ن پل مذکورا زسا ل ۱۰۵۲ه آ غا زو۱۰۷۷ه پا یـا ن یا فته‌ا ست .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی ، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دورهٔ پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند .

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:

که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیرا " دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند.

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام "گبرآباد" یا "گبرستان" وصل به "جلفا" ی "اصفهان" منزل داد . حتی بسیاری از فضلا" و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در "اصفهان" ساکن ساخت .

فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنها ست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد . امروز اثری از آثار "گبرآباد" که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد .سیاح رومی موسوم به "پطردیلاوال" ، در نامه خویش از "اصفهان" مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در "گبرآباد" مینویسد:

" خانه های گبران پست و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند . گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . "چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و ارامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ میباشند و مسلمانان با مدارا و تلطف با ایشان رفتار مینمایند .

در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم ــ ارامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران" مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، ارامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند "

خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال ارامنه عزیز بچه منوال بوده است .

" مادام منانت فرانسوی " از قول " م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی بایران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار ماندهاند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل وماء وای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

یزد و کرمان پناه بردند.

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرف اصناف مختلف کشور بپادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند."

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست. فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بر مصائب گشته دانش دینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که:

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی - هاتریا برای سیاحت میهن و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت.

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرف توجه علما و اشراف و اعیان کشور واقع گردید.

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی درحدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید. برطبق صورت زیر:

یزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر.

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزا - اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند.

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحب سرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت.

فرزانه بهرام، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحب طبعی موزون نیز بود. برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت.

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه‌ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه‌ها ما را بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد.

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه‌ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است.

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف به "سلمان فارسی" در زمان خلافت یزید بن معاویه نامه‌ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاوباره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستائی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره‌های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود.

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند.

محمود افغان و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهٔ شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی وزردشتی تعزیت گرفت و بواسطهٔ این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که برسر مقبره اش موبدان را با مستمری معین ، برای افروختن آتش مقدس و سرودن زند اوستا برگماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع "گواشیر" نام داشت باجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر "گواشیر" بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام ومساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه‌های آن امروز باسم گبر محله باقی‌است .) بقیة السیف در حدود یکدهم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار شهر ، پناه بردند . مسلمانان باین گروه که کاملا" تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

---

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما .

و هرروز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکن کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود." این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه "روانشاد مانکجی صاحب" از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود.

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود - عمال دولتی با زماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید:

بکرمان قتل عامی گشت یکسره — بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید — زایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده برجا — فتاد هرجا تن و دست وسروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول — نکردند اندر آن چیزی مبدل
زبعد قتل مردم را شمردند — حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت — نهادند آن چنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند — خدا بگشاد ناگه آن چنان بند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت. چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ای، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند. آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یکسال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند - نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند.

اتفاقا "روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورده درد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را باو گوشزد میکنند. ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیش گوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی راسخ داشت فورا " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آنکه در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعد از گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد درسال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملکم مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطانحسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آنها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .

بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعد از حمله محمود افغان درایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نیاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملکم مورخ انگلیسی مفصلا " شرح داده و خارج از موضوع ماست .

" جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد : " محمود بزرتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از یوغ ستمکاران

---

۲ - رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .

۳ - رجوع شود به

A Historical account of the British trade over the Caspean Sea with the author's Journal of Travels of the revolution of Persia. By Jonas Hanway vol II pages 153,193,208.

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند .
سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قدم بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند . " زبردست خان " سردار لشکر افغان در گشودن حصار " قیز " پس از چندین حمله عاجز آمد ـ لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت . سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن ، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند ." سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد :

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت .

نامبرده سرداری شجاع و با مهابت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود ـ محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود .

این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می رسید و هر راهی که می پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیم و دروازه قلاع را برویش میگشادند . بدینطریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید .

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک باو رسیده بزندگانیش خاتمه داد .

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشگرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین باحترامش اجرا گردید ـ کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند . سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند . مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند .

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود . در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقران و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید .

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه‌جوگیان هنود عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند " .

" نصرالله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگهبانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند .

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحبدلان و اولیا میدانستند و باتجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" دربار بعدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود .

قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا بر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند .

لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده‌اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسره را که غالبا " گبران بودند بنصراله خان نامی که یکی از ایشان بود واگذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود . " راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

"نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان با او پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریبا " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و ارامنه و افاغنه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهاندیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشگر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوای " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی و بیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوای " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز درخاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان برجان و مال وزن وفرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیر زرتشتی را بپاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرتشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت ما بکلی از بین نمیرفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دیپلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجا وشایسته است که یادگار زیبائی بنام آن روانشاد بپا کرده واقلا " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی و روانش را درمینو شادوخرم سازند .

در دوره‌ایکه ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیه و نیاز میدادند.

مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولف کامبریج میدیول هیستری Cambridge Medival History نخستین نوزاد خویش و نوزاد چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلچ (Mag Slecht) قربان میکردند تا مورد تلطف و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه خویش صاحب قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد. کلیه اهالی جزیرهٔ انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که روی زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن وممکن است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند. آری انگلستانی که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره‌ایکه سیادت جهان با ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند. هر بخشی از خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها بقدر یک روز مسافرت با اسب طول داشت و غالبا " با هم در زدوخوردو کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل ازمیلاد و ۴۳ بعدازمیلاد بوسیله ارتش دولت رم اشغال گردیده بود . بقول سرجارج بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق سربازان رم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خودبیادگار گذاشته‌اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کردو تلفات و شهدای بی شمارداد تا آنکه در سال ۶۵۱ میلادی پندا Penda یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود پندا نیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت.

امروز که تقریبا " نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنگ زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و هنر نبودند . دانش امیران کشور، خوانین طوایف و سران لشگر ناچیز بود . پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایض مردم را بعربی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیان باستان باطراف و اکناف عالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آداب و فرهنگ خویش را بمردم بیاموختند .

دانشمند انگلیسی " سرجارج بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش با نجمن پارسیان ادینبورک Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ درتائید قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنین مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی ومسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سبک نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خا بریتانیا منهدم ساخته وبرخرابه‌های بتکده‌های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزعم اینجانب در جزیرهٔ بریتانیا چهل آثار از ایرانیان باستان، زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته‌اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر راماسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدن شایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باسم او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک مغر بیان ناشی از دربار ایرانیان باستان است که بوسیله دربار قیاصره قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که برروی خرابه‌ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که مابربریها که مقصودمان انگلیس هاست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام‌های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم وانس آنرا تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده‌اند .

زرتشتیان و
اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت، سدره جامهٔ مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانا بپوشید وکشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا ودر برابر زبانه‌های درخشان آذر، با پروردگار خویش براز و نیاز مشغول گردید.

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد. دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند. دورهٔ مغول دوره درخشان هند بود. کتابهای زیادی در آن زمان بفارسی تألیف و ترجمه گردید. همایون شاه عاشق کتاب، همواره درمسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود. جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت.
اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک "جوک" هنودکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد. بقول "وینسنت" مولف کتاب "اکبر مغول کبیر" "گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند."

یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تأمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب برگزیده بود. شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت. بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند. اکبر، پادشاه متدینی بود، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید. جوکیان سنیاسیان، مرشدان هنود، پیران، فقرا و دراویش اسلامی، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری ، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت .

بقول خافی خان صاحب منتخب اللباب " و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد . "

حضرت دستور آذر کیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند . فرزانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند .

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می یابد و اصل شرقی را آن میداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته . " (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثرالامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هنود گردید ولی با دربار اکبرشاه تماس پیدا ننمود . بعضی از مریدانش باکبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب‌بودا و عرفان را تشکیل میداد .

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب‌معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجدوحال میلی تمام داشت لهذا درسال بیستم جلوس خویش سنهٔ " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادت‌خانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفیض میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس باحیای شب مصروف میداشت .

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایرانشناسی " تهران .

اما سه سال بعد بقول صاحب منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر وتضلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب جوهری نفیس و طالب حق بود از مشاهده اختلاف رای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام با عتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات ها را دیده و قیاس غایب بر مشاهده حاضر سلف را نیز منکر" و از همه مایوس شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادت خانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف اکبر نامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادت خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم، فقیه ، سنی ،شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن کیهان خدیوبرفرازممیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ البالی نمودند و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج پیشه ازبد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند..... برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند ."

صاحب منتخب التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس ستوده گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی ودرایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجدهٔ آفتاب و سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند "

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که :

۱- زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲- شاه از بیانات آنها متاءثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳- شاه نگاهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴- دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه درسال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا" بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاجب " منتخب التواریخ " و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیث پارسیان " نوساری " با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

" منتخب التواریخ " راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنا براین برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان او با زیگر این میدان نبوده اند . شیخ ابوالفضل مولف " اکبر نامه چون بقول صاحب " دبستان " و مولف " ماثرالامرا " نسبت بدستور آذرکیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی‌نمود از آنان مختصرا " سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تائید مینمایند چنانکه دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :

" اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدیت نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

بقول کاپیتان وانس کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد ." بقول پرفسور ژهاتسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد ."

صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرارداده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست ." (۲)

اینک باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده واو را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کمی بوده‌اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر وامام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲ـ چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردینگان و اردیبهشتگان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدر اکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با " مانک چنگه " بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) اورا بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت .

دو سال بعد " مانک چنگه " (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید . همایون شاه پس از کشته شدن " مانک " پسرش "بهمن" را بدهداری " نوساری " بجای پدر منصوب ساخت .

چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ماموریت نامبرده تا زمان حیات بدست " بهمن " بود .

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) " بگجرات " منوچهر پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود " باگره " بردوخزانه دار خویش ساخت .

منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپایتخت برد . در غیاب منوچهر یکی از خویشان او " بهرام جاسا " جشنک" عمل دهداری را بعهده گرفت و " بهرام فریدون " هومجی را بسمت عمال خویش برگزید .

آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف " نوساری " از جمله " منوچهر " خزانه دار شاهنشاه و برادرش " نوشیروان " و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده‌اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند درمقابل روحانیون سایر ادیان قد برافرازند . لذا اکبرشاه بعمال بخش های " گجرات " پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را بارموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند .

۳- در آثار زیر اسم " مانک چنگه " بنظر رسیده است . در روایت (شاپور آسا " مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان " دهیوپت " بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده . در قصه کاوس و اسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱ م .) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . انکتیل دو پرون فرانسوی در کتاب زند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ - یزدگردی بنام " مانک چنگه " نوشته شده است .

فرماندار " سورت " چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازمه بعمل آورد . بزرتشتیان " سورت " ، " بروچ " ، " کمبایت " ، " نوساری " و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد . انجمن پارسیان " نوساری " خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد " ماهیار " پیشوای آنهاست . در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند .

فرماندار وسایل حرکت را فورا " فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور " مهرجی رانا " در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش " کیقباد " در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت عزیمت نمود .

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است " اکبر در سال ۱۵۷۳ م . (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور " مهرجی رانا " آشنایی پیدا کرده است . "

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی " اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به " ککری کری " آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است . در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستور " مهرجی رانا " مقیم " نوساری " توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . "

هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بپایتخت وارد شدند شیخ ابو-الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور " مهرجی رانا " در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادت خانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت .

اکبر شاه در خلوت نیز دستور " مهرجی رانا " را ملاقات و درموضوعات روان ، جهنم ، همستگان ، نژاد و معجزات زرتشت ، رسوم و عادات ایرانیان ، مراسم کیانیان ، احترام آتش ، خورشید ، ستارگان ، ماه و سایر انوار ، توحید ، اسرار زرتشتیگری ، نیرنگ یا اورادواذکار ، پاکی ، راستی ، سدره و کشتی ، نوروز خاص ، نوروزعام و جشن های ماهانه مذاکرات بعمل آورد .

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید . اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت .

"استریوشام ماستر" فرماندار "سورت"، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی باکبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک "نوساری" به پیشوای نامبرده عطا کرد. دستور "ایرج جی" "سهرابجی" "مهرجی رانا" سراینده "ماهیارنامه" در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان — زدین زراتشت اسپنتمان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد — بپوشید سدره خود از راه‌داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان — همی داشته بود چندین زمان
بسدره وکشتی شه نیک بخت — بنزدیک خاصان نشسته به تخت

و باز در مورد ستایش آتش میگوید :

شه اکبر همیشه بوقت نماز — بنزدیک آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام — برافروختی از بزرگی مدام
ورا سجده‌کردی و خواندی کلام — بخود خواستی از خدا نیک کام

بسیاری از خاورشناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند از آن جمله پرفسور "ویلسن Wilson" با استناد از بیانات "بدوانی" مولف منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده‌و ناامید شده‌اند مینویسد :

"بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری ـ گجرات) آمدند وجمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهنشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود.(۴)

اما دربار و صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب و ناسزا به "بیربل" وزیر هندوی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت نشستن اکبر شاه می نویسد :

"وقشقه وزنار را جلوه‌داد" قشقه خالی است که پارسیان وهندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

---

۴ - Prof. Wilson's works edited by Dr. Rost vol II

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزرتشتی‌گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدرازا می کشاند دریک سفینه کهنه که قدمت آن بصدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان "هندی" و "مراتی" موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد. دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسن) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد. نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماته) خدمت میکرده و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه باو انعام میدهد. چون اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد.

تصنیف‌های نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت مینمائیم.

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود. از خدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت‌های گرانبها بخشید و یکهزار جریب زمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلخری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش باو عطا فرموده

دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود. زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیت او شادیها نمودند و در سال (۹۴۸ یزدگردی) او را بسرنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ یزدگردی) با تصویب قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب گردید.

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلا" دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف گردید نسب او از این قرار است:
دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیربددادا) پور (هیربدجشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربد قیامدین) پور (هیربدموبد) پور (قیامدین) پور (هیربدزرتشت) پور (موبدهرمزدیار) پور (هیربدرامیار).

دستور (مهرجی رانا) درروز (دی بآذر) وماه (اسفند) سال (۹۶۲یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یزد
دردورهٔ فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخان

" باغ دولت‌آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز باجبار برپشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده‌اند تا جنین آنها سقط گردد ."

از روزگار صفویان ببعد اوضاع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی بتنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخان افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطان برای تسخیر یزد ، تفت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گروه انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .

علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود از فرط ستمکاری رعایا را مستاءصل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدی باعیان و اشراف شهر یزد درازودر رعایت خاطر آنان توجهی ننمود .

حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجهٔ مسلمانان واقع بودند میتوان قیاس کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوائی با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان مسلمان بآنها میدادند باجبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در برابر آنها توانگر محسوب میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب بود ، مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کاروپیشرفت امور را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابرو ستمکش بودند ، بازهم اشخاصی شیردل مانند خدا داد رستم کدخدا و مرزبان ظهراب کسنویه‌ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی و شاعری مثل جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطهٔ سرودن یک غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علمخان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر بافقی معروف به‌خان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ساله بود بتسخیر و فرمانداری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیدهٔ خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدینطریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت اهالی و تصویب شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوراندیش بود . دردورهٔ فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرج ومرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمراد خان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هریک از پادشاهان وقت را با ارسال تحف و هدایا و شیرین زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدینطریق که مامورین فرماندار هرروز مزدوران و بنایان زرتشتی را باجبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردیده تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیانش نیز چون متعصب و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جملهٔ استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائی بسرودن غزل ذیل میپرداززد . اتفاقاً " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینهٔ کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خوانندهٔ شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهدهٔ این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار همانم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعد از این بهمهٔ مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورا مزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بندهٔ یزدان هم از یزدان بترس
ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس

ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحبا
حق شناسی پیشه کن از کفرونشناسان بترس

ایکه میترسی زیزدان و نمیترسی زکس
زیردستان را مترسان اززبردستان بترس

ایکه از زور دو بازو غرهٔ ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس

ایکه داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس

ایکه گوئی لذت شیرینی ازدندان خوش است
لذت از دندان مجو ازکندن دندان بترس

ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود ازآه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
گرعسل شیرین بود از نیش زنبوران بترس
ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس

روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختمان باغ دولت آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالارا از حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش همه را بحفظ داشته و متاسف بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است.

جمشید خسرو داراب دارای اشعار زیادی است که بعضی از آنها در سفینه‌ها محفوظ مانده . از آنجمله است ابیات آب اهرستان نداردا عتبار که گویای تاریخ مهاجرت اولیهٔ زرتشتیان ببمبئی میباشد .

در اطراف گوشهٔ از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است که جوانمردی در این جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس از تسلط اعراب به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت مخصوصا " نسل آتیه قرار دهد .

تاریخ قدیم ما قبل ، از تسلط اعراب کم و بیش بر تاریخ دانان و علاقمندان به این آب و خاک هویداست و تازیان که پس از تسلط باین کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلب بی نظیری جمیع آثار ادبی وعلمی و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباه سازند خوشبختانه نتوانستند به نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ با نضمام مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تخت جمشید ، طاق بستان و مداین گواه و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است . ولی ازاینکه بگذریم از زرتشتیان پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و بسیار ناچیز است .

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم ودشواری کمر همت بسته‌اند .

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهمردان دست باقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنهم تاریخی که باید فقط ازگوشه وکنار از روایات و نامه‌ها و کتب‌مختلفکمیاب جمع آوری شود کار ساده‌اینیست. مخصوصا " از همکیشان ارجمندی که دارای کتب‌و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این‌خصوص باشند" خواهشمند است‌که توسط این مجله یا مستقیما " به آدرس آقای رشید شهمردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این‌کار را بانجام رسانند.

درخاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم. یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیکدان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب‌و امررا آنطوری که بوده است برشته تحریر درآورد و مورخ حسابی کسی نیست‌که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید. ممکن است‌گاهی اوقات حقایقی بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است.

چندی قبل در شماره‌ٔ هفتم سال اول مجله هوخت در تحت عنوان " محمود افغان و یک سردار زرتشتی " مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهمردان درج شده‌بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت. ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم.

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزاری ازآن باقیست در مقابل آنهمه جور وستم و کشت و کشتار دست‌جمعی بدون نشاندادن عکس‌العمل و یا جنب‌وجوش، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند. خیر! آنانهم بحکم غریزهٔ طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست باقداماتی زده و گاهی هم شاید برای سرکوبی وتلافی ساخت وپاختهائی مینموده‌اند. و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست‌ترین افراد اینکشورند وارد سازد.

بعقیدهٔ بنده بیان این‌گونه حقایق بشررا آگاه میسازد که جوروستم چون از حد خود گذشت هر مذهب‌دوست و میهن پرستی را از مذهب‌و میهن خود بیزار میسازد.

باید ازحقایق تاریخ پندآموخت ودرس عبرت گرفت اینک درزیرمقالهٔ دیگر بقلم این دانشمندمحترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیروموفقیتشانرا ازدرگاه

اهورا مزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران درشصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایران‌دوستی با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است . چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترکاباد مورخه سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸ میلادی) خطاب بزرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین آمده : —

" بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر و دشوارتر از این هزارهٔ سرهیشم نبوده است و نه ازدور ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گرانگناه ترانند و از این هزاره سرکه اورمزد گفته است که هشتصدوچهل وهفت سال که گذشته است پیشترین روزگار بترنبوده است . اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد دسترس اندک است و نیرنگ و برسم ویوزداشر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره و رسم است . "

باز سه سال بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف‌آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی چنین مینویسند . " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند . "

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دورهٔ سلسلهٔ صفویه محرومیت های زرتشتیان نیز ترقی یافت. هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد. چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ – ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید.

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب بایران تقریبا "بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود. بدینطریق :-

یزد	۶۶۵۷ نفر
کرمان	۹۳۲ نفر
تهران	۱۰۰ نفر
شیراز	۲۱ نفر

مرحوم مانکجی صاحب پس از سیاحت و اقامت چند سال در ایران وساختن دو دخمه در یزد یکی در شریف‌آباد و دیگری در کوه نریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریهٔ اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرتشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیدا " توصیه نمود. در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت. از اثر مساعی و فعالیتهای آن روانشاد بود که انجمن خیریه‌ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیمت نمود.

مانکجی صاحب بورود بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرج انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و دربا سواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت. پس از مدتی اکابرصاحبان هند بنا بمخالفتهای شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهائی که متصل از او مینمودند خشمناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند . آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرج خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود . مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم کم دبستانهای دیگر یکی بعد از دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد . چنانکه در بعد خواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحب ده باب دبستان بودند .

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک ربع قرن پس از مانکجی صاحب باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها بر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفر مرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۲۴۱۵ نفر
شهرکرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات وبخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب پور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه[5] بمبئی که پس از مانکجی صاحب بنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند در ایران منصوب گشت ، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشمار دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که درسالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۹۵-۱۸۹۴ میلادی) برای ما بیادگار مانده است برطبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود ، جمعیت زرتشتیان ایران جملتا " ۹۲۶۹ نفر بوده اند از اینقرار :

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرض راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب نه تنها آمار مردان وپسران وبانوان ودوشیزگان راجداگانه معین کرده ، بلکه شمارهٔ مردان باسوادوپسران باسواد هرمحل رانیز مشخص نموده است ودرطی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود ازمردان باسواد کسانیست که خواندن ونوشتن میدانند ولی ازپسران باسواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد وازدوشیزگان کسانی مراداست که عروس نشده اند وبانوان زرتشتیان بغیرازچند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیرازشهرستان یزد کرمان ، وتهران همه از طبقه مردان وجوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان باسواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان باسوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه وجلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، نزهت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنابرآنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقارا پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت باسواد را تشکیل داده اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزدامرار معیشت مینموده اند همگی بیسواد و در جهل مرکب غوطه میخورده اند . چنانکه باسوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از $\frac{1}{2}$ و ۴۸٪ و باسوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به $8\frac{1}{2}$ و ۸٪ باین معنی که دهاتها صدی چهل

کمتر از شهریها باسواد داشته‌اند .

برطبق آمار فوق عده باسواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از صدی ۷ و ۶ بوده و سوای بانوان و دوشیزگان صدی ۷ر۱۳ عده باسواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از صدی ۱ر۱۳ بوده وسوای زنان و دوشیزگان صدی ۴ ½ و ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت های شدید بسی بهتر از زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده‌اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را با همت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته با حقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست ـ هوخت) امابودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سوای دوسه بنگاه از خیرات ومبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننموده بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش آموزان را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱ نفر و محلبه زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده‌اند . برای صورت آمار زرتشتیان بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش آموزان زرتشتی
درسال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمرد معروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمرد نوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندواوستا با معنی	ماستر خدابخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود داردکه بزبان روسی متکلم و خویش‌را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشند . گروه کافر سیاه پوش اموات خویش‌را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرالکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ ـ ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلافنیاکان خویش‌که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی ها مراوده داشت و همه‌جا خویش‌را علنا "گبر" میگفت . هر چند دوستانش او را از این‌کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافرسیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلغمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه " نجیت " بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن درداده و علنا " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخوانند ، تا بهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صد افسوس بر ما که در دوره آزادی و در دورهٔ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته ونمیداریم .

درحوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفهٔ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهرا" از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یکنفر سیک که در دوران بعد از جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت و از پارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بپارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند .

یکی از دراویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گذارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از اوراد را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدابخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سئوال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند .

صاحب تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . " کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

درتاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتها اکراد علی اللهی و سنی مذهب ساکن هستند. رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنبل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد. اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه وکوهستانات بربر و مصر میپیوسند ،ساکن و بکردکافر معروفند. اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند.

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است. اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبلی میتوان حدس زد. بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی، رشید اردشیر رحمت آبادی مشهور بزردک یا طلا ریش که چارواداری میکرد، در حدود سال ۱۸۹۰ میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند، بدستهٔ از ترکها (بظن قوی اکراد) برمیخورند. ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه قوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیما را که از دیدنش بر او رحم میکنند وازقتلش منصرف میشوند. و با سارت بدیار خویش میبرند و باخود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید. آنگاه او را بقتل رسانند.

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند. اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خودرا نیز بچشم دیده بود، هراسان و پریشان میشود. از ترس خواب بچشمش نمیآید. بزمزمه شروع میکند بخواندن ورهرام یشت که بحفظ داشت. پیرزن منزل از شنیدن زمزمهٔ اوستا تعجب میکند، زیرا که جوان را مسلمان فرض مینمود. فورا" فرزندان خود را از ماوقع خبردار و اورا از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جویا میشوند. جواب میدهد زرتشتی است. اما کشتی نشان دین را با خود نداشت. بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند، در قتلش میکوشیدند. چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند، بسیار خوشحال میشوند. اتفاقا" آنروز چهرهٔ گهنبار بود اورا

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا ـ مزدا آنها را از قتل او منصرف نموده است. وقتیکه مطلع میشوند که مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدایرا بجا میآورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها "ترک" تصور نموده است. آنچه دربالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند تاریخی و ماءخذ صحیح قابل اعتبار، سوای تاریخ دنبلی و قول سیک وآقای طوطی درویش پارسی بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آواینند یا بمبئی (۱۴ ـ ۱۹۰۶) دراین مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. "یکی از افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که درسال ۱۹۱۴در بندر بمبئی لنگر انداخت، بیکنفر پارسی که آذوقه آنها را تهیه مینمود، اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشند که نیاکانشان بدانجا پناهنده شده‌اند. این مردم تاکنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات و هرچند زبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینمایند و شگفت تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند."

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت بروسیه در یکی از دهات قفقاز باشخاصی برخورده که در برابر آتش بعبادت مشغول بوده‌اند. از کسانیکه از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر ومحل آنها اطلاع دارند خواهشمنداست معلومات خود را بوسیلهٔ نامه هوخت بدسترس مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

" شماره زیادی ازمردم مغولستان کمونیست و ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن ایران میباشند. "

گفتارگوناگون مبنی بروجود زرتشتیان درنقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن، جنوب‌شرقی کاشغر ساکن واز خود بزرگ و امیدارند. بزرگان پارسی از سرالکساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعداز طرف‌دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس‌از تحقیق از مسافرینی که در آن‌حدود آمدوشد میکردند، در نامه خویش‌بنوروزجي فریدون جي خبر مذکور را خالی از حقیقت‌میشمارد و معتقد است‌جمعیت مزبور بایستی فرقه‌ای از مسیحیان باشند.

اظهارات سرالکساندربرنز، بنظر ما، پس‌از تدقیق در آثار نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل اعتبار نیست. صاحب‌دبستان المذاهب در ضمن‌شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش‌دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان‌کاشغر و آن‌حدود میشمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود. خود موبد سروش‌بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت‌داشته و فره‌قاری شریک زربادی ازکرامات وی صحبت میدارد. همان‌کتاب‌موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در پتنه بخدمت‌دستور آذرکیوان نایل و در سلک مریدانش‌داخل میگردد.

بنابرآنچه گفته شد، اگر جمعیتی از زرتشتیان‌در کاشغر و اطراف ترکستان چین‌که امروز بسین‌کیانگ معروفست‌وجود نمیداشتند زربادی وانوش بآنطرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش‌با اسامی معموله بین‌زرتشتیان این‌سامان شباهت‌ندارد. تاریخ، شرح حال وچگونگی عامه را ثبت‌نمینماید اینک‌که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت‌آنها بآن‌حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست‌که جمعیت زرتشتیان یحتمل بطور ناشناس‌که بآسانی شناخته نشوند در آن‌صفحات باقی باشند و تحقیقات سرالکساندر برنز از مسلمانهائی که بحقیقت‌امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتماً " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد.

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد. گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد، داخل شده جویای کار میگردد. صاحب دکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود. چینی همان روز اول موقع عصر دست و صورت شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی. صاحب دکان چون کشتی در دست او می بیند او را از دکان خارج میکند. چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت، صاحب دکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است. چون از دین و آئین او اطلاع حاصل میکند فحاشی کرده خارج میشود، تا بعد از مدتی با چندین نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصاً "آقای رستم بهرام فرخانی شدیداً" اورا تحت امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین حاصل میکند.

چینی نامبرده فارسی و زبان چینی را خوب میدانست. فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستا را حفظ داشت و از روی کتاب خرده اوستای فارسی بدرستی میخواند. چینی مزبور گدائی نمیکرد. با وجود آنکه گرسنه و فقیر بود از هیچکس سئوال نمینمود. اگر کسی پولی باو عنایت میکرد، عکسهای بزرگان زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش بمردم آنجا نشان دهد و از وجود زرتشتیان در نقاط دیگر بشارت دهد.

آقای کیخسرو اردشیر فیتر دبیر ایران لیگ تحقیقات زیر را ازچینی نامبرده بعمل آورده و در گزارش جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۱۱۷-۱۲۰ ثبت نموده است، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم.

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر باداره ایران لیگ آمد و خود را از گروه زرتشتیان مغولستان معرفی نمود. آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پارسی آوازنیز توضیحات مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج نموده است.

بهرام چینی نامبرده میگفت که جمعیت زرتشتیان در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صدهزار نفر میرسد واز خود شاه و امیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و درپایتخت کشوردراولن بتون Beton Ulon که اسم جدیدش اورگا Urga است بردیهیم سلطنت نشسته است چون از مذهب او سئوال کردم باین عبار جواب داد " مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است ، شاید بعلت ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند . از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود "کرشر " Karshar و " اکسو " Akso را نام برد . شهر اخیردر ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست وکرشربهمان مقدار مسافت درسمت مشرق اکسواست . از کوهها ی میهن خویش رشته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود . راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافرت بخط آهن منچوریا و چین میرسند . لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگیرد . معادن نفت ، طلا ، نقره ، آهن ، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا " طلا استخراج میگردد . اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مس را Koonchan میگویند . زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند . مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند . زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است .

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهٔ تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراد از آن خورشید نگرشنی است . پوروستوا از تکه‌های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطهٔ بلندی واقع است . میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ تند . میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسا در پوروستوا آتشکده موجود و موبد و دستور که بترتیب گیگیل Gigil و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چبیت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتبا " در محل آرامگاه بجا میآورند . در خانوادهٔ که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند . استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملا " خشک گردید در آب رودخانه میاندازند . زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود . (این رسم سابقا " در محله خلفخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکدهٔ آنها موسوم است به بورخون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoom دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیهٔ مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود. چراغهای بسیاری شب و روز در آتشکده روشن و چیزهای خوشبو بآتش تقدیم میشود. افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است.

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالباً "عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژه‌های پازند باشد. اما راجع بعروسی بهرام گفت که در ازدواج رضایت پسرودختر شرط مهم میباشد پسر پس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانی ها که بمناسب جشن عروسی انجام میگیرد، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید. کلیهٔ خوردن گوشت گاو بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینها میخورند.

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیان در آن محل ساکن میباشند ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود. در خصوص داستان خودش و ورود بهندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند. اما بورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدهلی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بربدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست.

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینی های مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد. اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال نایرهٔ جنگ بین کشورخویش و مغولستان کمونیست از یاری با و خودداری مینماید. بنابراین پس از مدتها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی مانکجی صاحب در جشن ناصری

" تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ،چه ناتوان "
" در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند وتا افراد نسبت "
"به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد "
" بورزند. و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند "
"وتا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدردانی نکنند ،این "
" قافله تا بحشر لنگ است "

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۲ یزدگردیست . مساعی سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روان شاد مانکجی صاحب ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر ر.ف . تامسن و زیرمختار دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدینشاه ، بنا بدستور وزارت امور خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را بایک نظر بنگرد . درجهان متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل السلطان ، نایب السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشت صد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان کرمان که جمعا "۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن زمان در حدود چهار هزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسی پرداخته میگشت .

روانشاد مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ،کاشان وسایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن ودعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورا مزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هرساله درروز دیبمهر ایزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورا مزدا بخواهند.

تهران در روز هرمزدوامرداد ماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار باشکوهی بودکه باگل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیراز زرتشتیان ۵۰ انفر از سرانکشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطاب به زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفناگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت :

" سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی ومهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده و در کارهائیکه در میان خودشان و رجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده، سئوال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را باو واگذار نمایند. والا اگر کارجندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این‌گروه که در نگهداری بی برگان دارند ، شراره گشته و همه این‌گروه را فرا خواهد گرفت . "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده‌اند که در نیستانهای بزرگ که نسبت " بسایر نیها قوی هیکل و زورمند هستند ، بوزیدن بادها برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه نیستان را فرا گرفته و میسوزاند . اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این‌گروه نیز در نگاهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش آنها برنیایند آشکار است که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده خواهند گردید . و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها را از بزرگان خود دیده‌اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده ، با هرزه کردار ان آئین یک دل و یکزبان شده و بپاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده‌اند خواهند کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه‌های این‌گروه آگاهی وبینائی دارند آشکار است رنجهائیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر خواهد گردید . چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن روزها یکی از دستوران این‌گروه که پنجاه سال پیش داشت ترک آئین خودکرد و این بنده او را نمیشناخت . چند روز از این‌کار گذشته سواره آهنگ جائی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی دارد . چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد . پرسیدم که شما کیستید او چه نام دارید . گفت آیا نشنیده‌اید که در این روزها یکی از دستوران آئین زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم . بنده برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسب فرو آمده جلو اسب را بنوکر خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده‌اید . خواهش دارم که آنچه را دیده و دانسته‌اید مرا نیز بیاگاهانید که بنده هم دانسته باشم .

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم . موبدان و دستوران دیگر از من نادان تر و نابیناتر اند از آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و ازراه نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایران مالدار هستند بضعیفان این‌گروه پیشدستی و بزرگواری نموده ، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون کارها و دنیاداری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیدم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بپاداش کردارها ناشایست خودشان برسانم چون گفته‌های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم دم در کشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخوبان خرخاری و بدی ببدان سگ ساری وخوبی ببدان کردن کار عبدالله انصاری است. دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور ناروائیها دیده نخواهد شد."

" و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنست که پسران ودختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همبر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره‌جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی وبی آبروئی طایفه و آئین میشوند.

" و نیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر راءفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده وهماره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که درمیانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی رااز همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است که دراین حالات مشعوف و ممنون بشوند وترتیب اسباب دوستی راباولین وسیله تدارک ومهیا دارندونیزکسانیکه ازاین گروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگرمیشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خودباهریک ازهرزه‌کاران دست یکی شده وناتوانهای این گروه راکه دشمنی ویااینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتیکه اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هریک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصرام آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند .
و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هرقدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته‌اند:
با برادران مردن بهتر و گواراتر است که تنها بحجله عروس رفتن .
" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هرکس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی بر آمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و با این بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست آورده و برما ها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هرکس راکه درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله‌وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تادل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنابراین اگر دست دادودهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن و کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهائی که روانشاد مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

آغاز تماس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایتی، کرمانی، است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم وتربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستورداراب سورتی، استاد انکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است."

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۱۴۷۷م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را منحصر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامهٔ از طرف پارسیان هند در آن سال به یزد، جاروجنجال برپا نمود. از مشاهده او و استماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورا مزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا با زرتشتیان هند راه مراوده باز کنند نامه‌های آنها خطاب بپارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسرو مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده‌اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور بر نجش و بهدین نوروز پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرز با نشاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹-۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبدلان و فرزانگان والا مقام زرتشتی است

در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، ترکی ، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفاضه ها برده اند . دستور آذرکیوان دعوت سلطان هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته . صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد . " و نامه ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند . آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامهٔ از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذر کیوان داشت . "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطان بود و صاحب تصانیف عدیده ودر شخص شاه نفوذی بغایت داشت .

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثرالامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید .

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هنود مخلوط بود کوشش نمود .

پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که با و نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود . با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دسته ای از شاگردان او مانند موبد خوشی ، موبد سروش ، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند . دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهان بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص و عام است . فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلای معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود .

شاگردان دستور آذرکیوان با دربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده ودر شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه ، لکهنو ، دهلی ، اگره ، لاهور کشمیر آمدوشد داشته اند . (در فرزانگان زرتشتی ، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .)

موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگریست که در سال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینکه شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری (۹۴-۱۵۹۳م) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .

چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال ـ الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزانگان زرتشتی است که شهرت فضل ودانش او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه درسال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه‌های مصطلح مذهبی زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژهٔ " برسم " راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب مآثر الامرا همین قول را تکرار و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام ماموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷ یزدگردی بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بورود بملتان بهدین کاوس ماهیار نامهٔ از دستور قیامدین پور پدم ساکن بروچ متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .

موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جوابنامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خداشناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یکجهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن با یران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و ازبکیه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند ."

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافرت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آب دریا را نیز مرگزا ن یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده باتفاق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چاپار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد .
بهرام بن مهربان یزدی وارد شیربن شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمدوشد داشته و قاصد نامه‌های طرفین بوده‌اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریبا " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان . بروچ . بانسده . بلسر،واریاو . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند — دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته‌ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بسوی هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که استاد اوستا وپهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود . در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید .

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم وتربیت موبدان سعی بلیغ نمود . دستور داراب، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود ، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافتهٔ اوست .

انکتیل دو پرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد :

" تقریبا " ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت . دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود . گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت . "

" دستور جاماسب وندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود . تفسیر های آنرا مطول دید . در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت . دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند . لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخا نمود و در تعلیم آنها همت گماشت وزند و پهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود . "

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف دم نزد . زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدال کشیده بود . از تجربیات گذشته ، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سنن مذهبی یقین حاصل کرده بود. بنابراین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود دستور دارا بکوما نادادا دارو ساکن سورت، دستور جاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروچ باحتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیاموختند.

درهمان سال مانکجی ایدلجی، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی، تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیم را اتخاذ کرد.

اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت. دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه وجر کرددینی و نیرنگستان، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و با جملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد.

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران بهندوستان رهسپار و ببندر سورت وارد شد. چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم روبشدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش بهندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس بن فریدون تعلیم داد، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب رای داده آتش مباحثات را شعله ورتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ — یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش با و نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت.

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون باجبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و باتفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد . پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی است که دوسال حاکم مطلق بمبئی و تا طی حیات ، آمروناهی بومیان بود . اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند . "

در پیش گفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخویش بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تا حدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید . مخصوصا " پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افاغنه در سال ۱۱۴۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت و آنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل محض نجات خویش اسلام میآوردند . اجحاف در اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هوخت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان خود وادار میساخت .

آن دوره ، دورهٔ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله و دمنه " هر که بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی درپی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود درآتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید. وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفاد الناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجحاف و تعدی فروگذاری نمیکنند.

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند. سیاوخش بن دینیار کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده‌های زرتشتی کرمانی است که محض رهائی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ - یزدگردی) دین اسلام پذیرفت. اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها بهندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند.

کارساز بندگان، کار او را بسامان آورد. یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود. زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودخترش را با خویش بهندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد. عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع اسف‌آور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد. هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند. مرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و درهمان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد. و سیاوخش که خود باجبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهر گرانبهای دین مزین باشد، در آن گیرودار حیران ماند. ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیرهٔ بمبئی که اخیرا" موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند. سیاح آلمانی بوفای پیمان، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست سیکا پوربهرام سپرده خواهش میکند اورا بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود.

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیرهٔ بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتقال بود. چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتقالی بعقد ازدواج چارلز دوم در آمد، بعنوان جهیز بپادشاه انگلستان واگذار شد. دارابجی پور ناناباهای ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود، نخستین پارسی حادثه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانوادهٔ خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره باتلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتقالی بودند سکونت اختیار کرد. دارابجی پس از چندی، در خدمات دولتی حکومت پرتقال داخل و اداره بخش مهم امور جزیره باو محول گردید.

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتقالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید. دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانهٔ بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان باو واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است.

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت.

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود. شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگردید. شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود. سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیرهٔ بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حمله‌های سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد. فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ — بواسطهٔ شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیهٔ نفرات وسپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود. چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فورا "با افراد دستجمعی خویش مجددا" به بمبئی حمله وبخش مهم و قلعهٔ شهر واقع در دونگری را متصرف شدند.

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را درتصرف دشمن دید فرصت از دست نداد. رشتهٔ امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت. جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند، شادیها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند. رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبهٔ سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دوسال حاکم مطلق شهر بمبئی بود. هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد. بمبئی در مدت دوسال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند. بورود فرماندار جدید به بمبئی، رستم جی رشتهٔ امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خود بلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان باو واگذار گردید.

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آنزمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است.

از آنچه گذشت رستم جی پور دارابجی پور نانابهای نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت وکاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود. کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف بادیدهٔ احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند . تهیهٔ آذوقه‌واثاثیه کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است . کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود .

انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش‌را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند . لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند . مانند :

هیرجی ردیمنی نخستین پارسی هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدگردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود . سرکاوسجی جهانگیر باروئت از نبیرگان اوست .

لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود . از تشویق دودلی ، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و درسال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگرگاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد . خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست .

هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود ودرسال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت وتا کنون دایر میباشد . قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیردادی شت از نبیرگان او و همت مرزبان ظهرابکسنویه‌ای ایجاد شد . در آینده از آن صحبت خواهیم داشت .

رستم مانک معروف به رستم سیت که درسال ۱۶۶۰ میلادی ازدربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسیها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشند . شهرت رستم مانک دریزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب‌حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخهٔ خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد . اما چنانکه گفته شد دوسال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود . بنابراین دستور جاماسب‌بسورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند .

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آدرایزد وآذرماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود . در آنموقع جمعیت

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمیکرد .

بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آب بیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجاهای دورودرازمیبرند. سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و درروز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود.

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند. روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را بر گزیند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنابراین پیروزه پوست کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . تگفته نماند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و باوجود دو ازدواج فرزندی ازدو زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی بازدواج با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوندیست که فرزندی برای او از این دختر قدم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطهٔ قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز باوجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمایش سال او را بیش از ۴۵ نشان نمیداد .

چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدواج با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد، ولی در طی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاک پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سور میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورا مزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خصالی را از ایران برایش ارمغان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندانی که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاوسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ ـ سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی در گذشت .

(۲) دارابجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال ۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال ۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و درسال ۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دست از مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی وبرای اینکه همه پارسیان هند در این شادی وی شرکت داشته باشند بسته‌های شیرینی و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سنجان ، بروچ ، کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریاو ، واودواده و دهات و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس از درگذشت شوهر درنگاهداری فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق وروش ایرانی رنج فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزدـ گردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاوسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی پس از فوت پدر بمنصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراته تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی ـ گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسجی نمودند و او باتفاق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنرا به تهمولجی برادر کهتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف " بمبئی بهار " کاوسجی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق با یران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا با یران و ایرانیان علاقه داشته باشند وبراستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرتشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطهٔ محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی بهندوستان از آنزمان ریخته شد .

کاوسجی چون در طفولیت بلباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنرا میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسجی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخته

کاوسجی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است که اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیرا " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پرساخت و اینک محله تالاب کاوسجی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه سالهٔ کیخسرو ایزدیار را بربایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه بهندوستان رهسپار گردید و شالودهٔ مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانوادهٔ محترم پارسی ازدواج نمودند و درنجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان ومحرومیتهای اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحلهٔ زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند ، بانوی دلیر ماهستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگرداند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود بهندوستان در دستگاه امارت نشین حیدر آباد دکن صاحب جاه ومقام گردیدند . ملابهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگوئی مشهور وارد شیرآخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش باجبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر بهندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لااکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانستند چارهٔ بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آدرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته وچون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و در آن شهر رحل اقامت

افکندند.

ایران در آنزمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت، چنانکه در روز پر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاهمیداشت، فرمان داد پای آن مرغ یکپا را ببرید. دژ خیم بی رحم فورا " پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت. شمهٔی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هوخت شرح داده ایم. پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنبستند و پس ازمرور زمان باز باجبار مهاجرت اختیار نمودند. اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمیماند.

سه سال پس از ورود ایزدیار و آدرباد، ملاکاوس دستور دانشمند پارسی با نامهٔی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی، از سورت و راه بندرعباس وارد یزدگردید. نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بماند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود.

کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آدرباد مزاوجت نمود. رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید. کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند. بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بودکه در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد. ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشهٔ ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت. شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید. آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری باو قربانی ستمکاری های آغا محمدخان خواجه گشتند. اما

لطف‌یزدانی شامل‌حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتاسب‌منجم کرمانی در شخص‌شاه طرف‌توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است‌خارج از حوصله این‌مقاله و در آینده هنگام فرصت‌از آن صحبت خواهیم داشت.

در آن‌دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود. سوای پیروزه بانو که در پیش‌از او صحبت‌داشتیم و در آن‌موقع ۶۷ سال‌داشت و پیرزنی بود خانه نشین‌و از یارودیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن‌شهر وجود نداشت‌مهاجرین‌زرتشتی در این شهر بیگانه، بی مأمن و مسکن‌بودند. کیخسرو ایزدیار با کودک‌نه ساله خویش‌گلستان بانو پس‌از آنکه در ساحل‌بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران‌و سرگردان‌بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست‌که از عابرین‌چاره جوئی کند بیاد دیار و یار و فرزندان‌عزیز افتاد که بواسطهٔ ظلم دشمنان‌از آنها جدا گشته و بشهر غربت‌روی آورده است‌و اینک‌غریب‌و بیکس‌و آواره و پریشان‌در گوشهٔ خیابان باید بایستد. بغض راه گلویش‌را گرفته و بدرگاه خدا نالان‌بود که ناگاه گشایشی بکارش‌رسید. یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور دارابجی لشکری اورا بدید و بدانست‌مسافر است، نزدیک‌رفت‌و ازحالش جویا شد اورا با دخترش‌در منزل‌خویش‌پناه داد و چون‌فرزند نداشت گلستان‌بانو را بعنوان‌فرزندی بپذیرفت. کیخسرو ایزدیار چون‌دید میزبان گرامی نوردیده‌اش‌را بمثل‌فرزند خود دوست‌میدارد، اورا بوی سپردو خود دوباره بایران‌برگشت‌تا دختران‌دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند. لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند، هر دفعه باتفاق عده‌ئی از زرتشتیان‌که بواسطه خشکسالی ومحرومیت‌های اجتماعی و فشارهای مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران‌خویش‌را به بمبئی کوچ داد.

دختران‌کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات‌آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان‌بانو با فامیل‌محترم پارسیان‌ازدواج نمودند. چنانکه عروسی گلستان‌بانو بافرامجی بیکاجی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی وپیروزه بانو با پشوتن‌جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید. گلستان‌بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار، حق‌بسیار بزرگی بگردن‌زرتشتیان‌ایران‌دارد.

تشکیل انجمن‌بهبودی حال‌زرتشتیان‌ایران‌معروف‌بانجمن‌اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران و اعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت های فرزندانش در آینده سخن خواهیم راند .

دههائی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت آباد و تره‌خانی حفر نشده بود. قاسم آباد ، زین آباد ، مبارکه ، خلیل آباد ، حسن آباد مشیر ، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت . خیرآباد ، اهرستان ، خرمشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آب اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : " آب اهرستان بچندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگذرد و از آنجا بدر مدرسه وردان روز میرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگذرد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین و غیره .و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره میبابند و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب تازه بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوح آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده میبابند . "

بارها اهرستان با این آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده‌اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید "چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه‌ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیا فقیر شدند و مساکین اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند .گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابر دیماهی

محجوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هرروز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمیرسیدند .... در سال ستین و ثمانمائه (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما "فیوما" میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسینگاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خرابکرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود. کس بکس نمیپرداخت از پسینگاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود... و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفتی که شعله آتش براوزده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند."

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آباهرستان بعلت خشکسالی بته میکشد. باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما "خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند. شاعر دهاتی وقت "جمشید خسرو داراب" از این پیشآمد و عدم اعتبار آباهرستان و بدبختی مردم در قصیده "آباهرستان نداود اعتبار" نوحه سرائی کرده واز مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دستهئی بسوی اصفهان اشاره مینماید. فرزندان خسرو گشتاسب غایب باصفهان کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویربن سرخاب ول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهراب کسنویهئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند. نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد. شاهویربن سرخاب ول برادر ملابهرام بن سرخاب ول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروف زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است. ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است. ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است.

دارا بپور مهربان معروف بدارا بمهر یکی از شخصیت های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزلهای خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقایم رسان
آن هنرمند جوان دارا ب ابن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده را دادی خجالت در میان مردمان
آن هنرهائیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان

درحدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن وپسر جوانش نیز بواسطهٔ ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات مامورین دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهرا "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا "آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه بهندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علیل و ناتوان گردید. بعداز مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوصیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی از مفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده اند پسردارا بمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همهمه ازاین خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله وتقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بماه ستی خدابنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش مازرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بودقرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان باتفاق او بدخمه رفته میت را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شب یکه و تنها بر اسب سوار و بشتاب بطرف دخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد ازکالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست وشو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزنند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی درشیراز حجره داشت وبخرید وفروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی ودرستی خود بین اهالی شهروعشایر مشهور بود. غالب چادرنشینان و ایلات فارس و اطرافاو را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیش وی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف وثوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین وقولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیارضعیف بود و بغیراز دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رویت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز برؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیگ سربسته و ممهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیگ امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراث او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پر است از مسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزد یکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند. اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران از موضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم. ملااردشیر معروف به آخوند یکی دیگر اززرتشتیانی است که درشیراز بدادوستد مشغول وطرف توجه مردم آن دیاربوده ودرزلزله شیراز بزیر آوار رفت ودرگذشت.پسرش ملاخسروبعداز مرگ پدر ماترکش را پول نقدکرده تقریبا" درحدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شدودردستگاه امارت نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد. ملاخسروچون درانجام وظائف محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری نچید ودرعنفوان شباب درشهر چادرگات ازتوابع حیدرآباد درگذشت.

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت. پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت. بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید:

گوی بود مانند سرو روان — توگفتی بود رستم پهلوان
سخن بودش هریک چودردصدف — برآورد در دم چو تیراز هدف
هرآنکس که دیدش بگفت آفرین — هزار آفرین جهان آفرین
ستادن چو طوبی ورفتن چو سرو — خرامان و پویان چنان چون تذرو
سوی حیدرآباد رفت آن جوان — دل خرم و شاد چون پهلوان
چو نواب آنجا مراورا بدید — رشیدی او دید و هر سو شنید
طلب کرد اورا برتخت خویش — همیرفت چون شید تابنده پیش
درودی بشه داد و کردش سلام — نگه کرد نواب عالیمقام
ورا دید بالا و حیرت بماند — بدل هرزمان نام یزدان بخواند
از او کرد پرسش زسرتا به بن — بفرمود با آن سر انجمن
که این نوجوان در برتخت ما — مواجب دهید از زر بارگاه

بهرام بن رستم چنانکه از ابیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از دربارهایان وندیمان سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی ودرستی وشیوهٔ نیکوی اوگردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگردانند.
بهرام درزمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگرا نیزدرا قامت درامارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نوشی آبادی درشاه آباد دکن بزراعت وکاسبی مشغول شد. نوشیروان آبادان شریف آبادی درشولاپوربشرا بفروشی پرداخت وتیراندازمحلتی به پیله وری وزراعت مشغول شد. بهرام بن رستم درسی سالگی دربمبئی بدرودزندگی گفت وزن جوان بنام خرمن ویک دخترش ساله بنام آنبهیر (مادرنگارنده) ازخودباقی گذاشت.
خداداد شهریار جمشید خرمشاهی پسرعموی میرزا خدامراد بهرام کی فرمیباشد آنکه کارنامه اش را درفصل زرتشتیان وانقلاب مشروطیت آورده ایم، خداداددرخردسالی بسن ۷ یا ۸ باتفاق پدرازشیرازبه بمبئی رهسپارمیشود. درروزگاریکه رانندگان لوکوموتیف قطارراه آهن راهمه انگلیسها واندکی هم پارسیان بودند، خداداد یکی ازبهترین رانندگان لوکوموتیف قطارراه آهن هندبودکه بتازگی ازبمبئی بداخله هندبنیاد گشته بود. عموی خداداد ملا بهرام جمشید معروف به لاچی یعنی هل بودکه تجارت عمده هل منوط باوبود ملابهرام زرتشتی مشهوربراستگوئی مقیم شیراز است که جلوتر ازوسخن رانده ایم.

بخش دیگر از
تاریخچه مبسوط وکامل زرتشتیان ایران

" سردبیر محترم هوخت. مقاله زیردرنیمه آخردسامبر ۱۹۵۰ برای اطلاعات ماهانه فرستاده شدتا با درج آن، مقالات تاریخچه زرتشتیان را درتحت عنوان فوق تکمیل نمایندچون تاکنون در صفحات آن نامه شریفه مندرج نگردیدخواهشمنداست برای اطلاع برادران زرتشتی درصفحات هوخت منتشرفرمائیدکه شیوهٔ سپاسگزاری است. "

جای خوشحالی استکه اخیرا " اطلاعات ماهانه در شماره ۳۲ مقاله "تاریخچه کامل ومبسوط زرتشتیان " رابطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسندهٔ محترم مقاله با وجود عدم وسائل درروشن کردن بخشی از تاریخ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند. اینک موقعی است که هریک از مطلعین بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعی ابراز دارند.

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان با قدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند اربابرشید مهر و ارباب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته‌اند. تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند. بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی، هنگامیکه سربازان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب نموده و در خیابانها و پس کوچه‌ها گوش بزنگ بودند، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند.

اما جای افسوس است هرچندکه قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متاسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو وجامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحب خون پاک نیاکان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن‌فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات، کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه‌وفرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده‌اند. اما متاسفانه ستمهای بی پایانی که از دورهٔ سلطنت صفویان ببعد سربار مصایب آنها گردید، بویژه قتل و غارت آنها درکرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که باقربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دورهٔ کریمخان زند از دست دادند. چون خواست اهورا مزدا بود که سخنان وخشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را درسده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بپارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهای نیاکان باستانی بدینطریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید درسال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتر گشت و بجز عدهٔ انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی‌هاتریا

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفناک‌انگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت .

ملا بهرام رستم خسروآبادان نرسی آبادی و استاد جوانمرد شیرمرد نوذر خلفخان علی و ملا افلاطون اسکندر گشتاسب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب درتهران و یزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگی زرتشتیان یزد گردید ، زیردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستانهائی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی است که از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سروسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد ، ارباب جمشید بهمن ،ارباب کیخسرو رستم کرمانی ، ارباب کیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس ازجا زرتشتیان بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه بابیان درربار خویش فرمودند " البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که ارباب جمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند . بدینطریق ارباب جمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبرسن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بصلاحدید سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس بارباب کیخسروشاهرخ که در تجارتخانه ارباب جمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

ارباب کیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزانگان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدابخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی ، گجراتی ، پارسی ، اوستا ، پهلوی ، زند و پازند استاد و السنهٔ سانسکریت ، عربی ، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست . این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود ، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود .

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانصاحب دومین نمایندهٔ پارسیان هند شالوده ریزی گشت از اثر فکر وهمت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد ، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی را که از اطراف با نجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد ، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده اند . هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سئوال نمود استاد ماستر خدابخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند ، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته اند علومقام فرهنگی او را تصدیق نموده اند .

دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار به دیگران واگذار میکرد :

تالیفات او :

۱ ــ بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشرش اقدام نماید ولی متاسفانه اینک که ۷۲ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است .

۲ ـ گواه زناشوئی زرتشتیا ن که همه پند و اندرز دینی و بزبا ن اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستورا ن کیش بهی آنرا در سا ل ۱۸۸۶ میلادی به زبا ن دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدوا ج بین موبدا ن زرتشتی مرسوم میبا شد .

۳ـ گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربا ن دربمبئی طبع و منتشر گردید کتا ب مذکور بوزیرا ن و علمای معروف و سرا ن کشـــور و مدیرا ن جراید و حتی بسلطا ن وقت مظفرالدین شا ه اهدا شده است .

۴ـ رسا له برخلاف قربا نی در سا ل ۱۲۶۵ یزدگردی تا لیف و منتشر گردید و بین زرتشتیا ن تا شیری بسزا بخشید و صدی هفتا د از قربا نیها ئی کـــه هنگام جشن مهرگا ن بعمل میآمد کا سته گردید .

۵ ـ آئین نا مه ارث و میراث و زنا شوئی در سا ل ۱۲۸۰ یزدگـــردی بتصویب دستور نا مدا ر پور دستور شهریا ر و سرا ن جما عت بر طبق مقــررا ت مذهبی و آئین نا مه معمول بین پا رسیا ن هند تنظیم کرد .

۶ ـ گا تها در سا ل ۱۲۸۵ یزدگردی سخنا ن مقدس وخشور کهنسا ل را از اوستا بپا رسی ترجمه و برای طبع و انتشا ر بخدمت اربا ب کیخسرو شا هـــرخ که نما ینده جما عت بود به تهرا ن فرستا د ولی طبع آ ن بعللی بتا خیر افتا د تا آنکه استا د شهید گشت و چنانکه اربا ب در سئوا ل و مطا لبه ورا ث آ ن روانشاد راجع بنا مه مقدس مزبور اظها ر داشتند و در روزنا مه هفتگـــی فروهر مورد بحث قرا ر گرفت در منز ل او مفقود گردیده بود .

روانشاد دینشاه جی جی با ها ی ایرانی سلیسیتر رئیس سا بق انجمـــن زرتشتیا ن ایرانی بمبئی دا نشمندی است که جدش بوا سطه ستم و فشا ر وبا لاخره تعقیب مسلما نا ن از یزد فرار و به بمبئی پنا ه میبرد و چنا ن از ایرا ن و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگزاسم ایرا ن را برابر فرزندا ن خویش بزبـا ن نمیآورد . اما برعکس نوه اش دینشاه ، جویای ایرا ن و خواها ن ترقی میهـــن دور افتاده بود . در بهبودی اوضا ع اجتما عی مردم بویژه زرتشتیا ن ایـرا ن و تا سیس بنگا ه های فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا ، رل بسیا ر مهمی با زی نموده است . دولت ایرا ن محض قدردا نی از خدمات ایرا ن پرستا نه اش او را با تفا ق فیلسوف هند ، سر را بیندرا نا ت تا گور با یرا ن دعوت و بنشـا ن درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقا مت در میهن مهما ن شا هنشا هی بود .

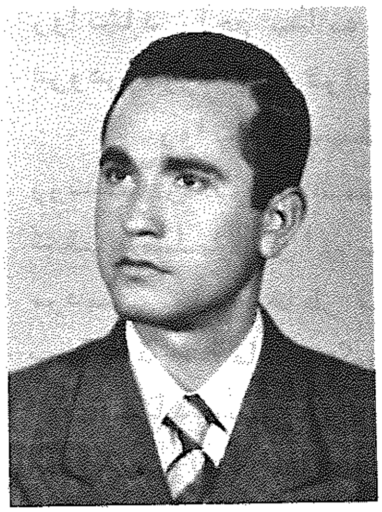
آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیا ری را با نگلیسی و گجراتـــی و فا رسی تا لیف نموده است یکی از تا لیفا تش بنام سرودهای رحما نی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمودوبچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردیدونگارنده نیزآنرا به فارسی ترجمه وبنام تعلیمات زرتشت درسال ۱۳۱۱ شمسی منتشرساختم .برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی وتعلیمات پیغمبرایران باستان پی‌بزنند ،استادپورداودرا به بمبئی دعوت وبکارترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت ودرحدودمدت ده سال یا بیشترمخارج اقامت استادرا چه درهندوچه دراروپا متحملودرتهیه همه گونه وسایل مادی برایایشان ابراز مساعی نمودتا با فکرراحت درگزارش اوستا فعالیت ابرازدارد. براستی میتوان گفت موفقیت استادپورداوددرسرکارفرهنگ مزدیسنا ازکمکهایمادی ومهربانی ودلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است .

دستورخدایار پوردستورشهریار برادرکهتردستوربزرگ یزدبوددرکودکی به بمبئی شتافت ودراوستا وپهلوی وانگلیسی وگجراتی استادگردیدچندی پیش از شهادت استاد ماسترخدابخش به یزدوارد وتا مدتی دردبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا وانگلیسی پرداخت وسپس بهندوستان مراجعت ودرآنجاجهان را بدرودگفت . دستور خدایارکارنامه اردشیربابکان را ازپهلوی بفارسی ترجمه نمودوکتاب خوبی‌نمای دین زرتشتی رابرای اطلاع بهدینان ازاصول آئین خویش درسال ۱۸۹۸ میلادی تالیف ومنتشر نمود .

استادان زرتشتی دردانشگاه

دکترشاهپورنریمانی زاده :- فرزندبهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی ومتوسطه رادریزددردبستان خدادادی خرمشاه ومارکاروایرانشهر طی‌کردوسال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم‌نایل وبتهران عزیمت نموددرضمن تدریس درآموزشگاههای زرتشتی‌دردانشگاه تهران بتحصیل ادامه‌ودررشته‌های زبان و ادبیات انگلیسی ازدانشکده‌ادبیات ودانشسرای عالی فارغ التحصیل شد .درضمن کاربتحصیل ادامه‌وبدریافت فوق لیسانس دررشته‌های علوم‌اجتماعی وزبانشناسی نایل گردیدوتحصیل دردانشکده‌حقوق رانیمه‌تمام‌گذاشت‌بهند مسافرت ودردانشگاه‌بمبئی‌درزمینه‌زبان‌وفرهنگ ایران زمین بامرپژوهش وتدریس مشغول شدودرسال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه‌مذکوربا خذدرجه‌دکتری Ph.D. درایرانشناسی



موفق گردید . سپس کارمطالعه‌وپژوهش رادردانشگاه‌دهلی‌آغازنمودودربخش سنسکریت ودوره‌دکتری علوم‌اجتماعی بادامه‌تحصیل مشغول وباتلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت ودرفرهنگستان بعنوان پژوهشگربکارپژوهش پرداخته‌وسپس دردانشگاهها بامر تدریس

مشغول گردیدونیز مدت کوتاهی دردانشگاه لندن دربخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه وتحقیق نموده است . دکترنریمانی‌زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ وزبانهای هندوایران وتمدن وفرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی وانگلیسی درچندمجله داخلی وخارجی ازاودرج گردیده است .

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بمانرسیدبذکرنامشان اکتفا میشود :ـ
دکترفرهنگ مهرفرزندمهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز ـ دکترفرهاد آبادانی فرزندسام استاددانشگاه اصفهان ـ دکترخدارحم رئیس بهرامی استاددانشگاه تهران ـ دکتربوذرجمهر مهرفرزندمهربان استاددانشگاه تهران ـ دکتراردشیرخداداد دینان استاددانشگاه ملی ـ برزومدارائی فرزندبهرام استاددانشگاه آریامهر ـ دکترخداداد مستغنی فرزندفریدون استاددانشگاه شیراز ـ دکترسهراب سعادت استاد دانشگاه شیراز ـ مهندس سیروس نوشیروانی .

زرتشتیان وجهانشاه

دستورنوشیروان پوردستورمرزبان ازدانشمندان معروف کرمان زمین وموبدان موبدویوژداثُرگرآن دیاربود .دراوستاوپهلوی استادوشعرهم میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم وتشریفات دینی راازوندیدادواوستاوپهلوی بفارسی ترجمه ومنظوم ساخته مزدک نامه ،قصه سلطان محمود ،کرامات موبدان،داستان جمشیدوحقیقت درباب مرگ ، داستان نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنبار . داستان ارداویراف وقصه پادشاهرات ازجمله منظومات اوست داستان اخیرازیک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراندوما برسرآن صحبت میداریم .

چون سخنان منظوم بهترازسخنان منثوردربرابرزوال روزگارایستادگی مینماید بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودراهرچنداشعارشان سست وبیمایه میبود بقالب نظم درآورده اند اشعاردستورنوشیروان نیزازهمان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد .

دستورنوشیروان درستاره شناسی نیزبهره وافی داشته ودررملوزیچ واسطرلاب استاد وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بوده است . چنانکه درشرح احوالش آمده ..

مراورابسی علم وتدبیربود — بسی رازدیرینه رامیگشود
زرازدل خلق آگاه بود — همه رازپیش خدامینمود
برمل وبزیجش همه سال وماه — چه کردی توانگربکارش نگاه
یکی مردصادق بدوخوب دان — همه راست بدگفته اش برنشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان زمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیار میگردد.

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند.

رسیدیم در یزد با اتفاق نبد آن زمان درمیانمان نفاق
همه جمله دستور یزد آنزمان شده جمع آنجایگه همچنان

دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرفاباد آمده است در ضمن صحبت واقعه‌ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بر زرتشتیان یزد رویداده بود، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه‌های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است.

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم ونیمه قرن یازدهم هجری میزیست. نامه‌هائی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و بامضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد.

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم:

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و در ترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود، مردم یزد بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند. در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس بد جنس هرروز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرج میداد. بنا بقول دستور نوشیروان:

یکی مرد دستور خسرو بنام ماونداد بدبابش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان چوبرگفت یکسر شنودیم زان
که دردورپیشین یکی پادشاه هراتش بدی منزل ای نیکخواه

جهانشاه بد نام آن شهریار — همی راز من بشنو ویاد دار
به یزد اندرون بودبهدین بسی — که بددر میانشان یکی ناکسی
بهرروزبربردین دیگربد اوی — بداومرد بدفعل و هم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آن زمان — پریشان شدندی از آن بد گمان
ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر — روانش بماناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهر هرات — که نومید باد از پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس از فوت شاهرخ میرزا درسال ۸۵۰ هجری درری بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و برسر تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید ، تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله را برتخت سلطنت گورگانیان بنشاند بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهانشاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند . علاء الدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهانشاه را نداشت فرار را بر قرار اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفر الدین جهانشاه در آمد ، این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما دراوایل سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماوراالنهر در سال ۸۵۵ ه پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید جهانشاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان ومرکز سلطنت دل نگران بود و میلی به پیکار نداشت ، لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخشهای ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا برآنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و برتخت سلطنت آن جلوس نمود بنا براین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ هجری روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند . آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرفحضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

دو سه سال بد اندر آن جایگاه — بآخر بشد او بر پادشاه
بکرد عرض بر شاه آن بدگهر — بشو آگه از گفت او سربسر
بگفتش که هستند بیدین چند — به یزد اندر ایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون — که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سربسر — مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم بر من تو ای شهریار — که آن قوم را من کنم زار و خوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و دریک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه وعمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب "تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود" لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کنند و یا بقتل آرد وحکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارد واگرزرتشتیان اسلام بیاورند اورا برآنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار — نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که برمحمود آباد حاکم نوشت — درون یزد از ایشان که ومه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن — تو ای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چوکردی توزیشان کنون — بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او براین — زحکم چنین نگذری اندراین

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود. از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهانشاه را که آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود. لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خردوبزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از که ومه بادلی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند بانتظار مصیبتی عظیم ترس برآنان غلبه نمود. پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویاجان سپردن همه متفق القول کشتند که "ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را میپرستیم، لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم. هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. مادردین خود استواریم و از آئین و مذهب‌دیگران روگردان. عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را بادین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد "

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب‌فروخره یزدانی و نامش بهدین جمشید ـ چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت "از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا من بهرات روم و از شاهنشاه دادخواهی نمایم. "

یکی مرد بهدین جمشید نام / بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او / روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای / چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورا مزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ وزوال پایدار بماند. فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی رغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روزمهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند.

بهدین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن باتوکل

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعداز ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعتکاف و پرستش اهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود اورا باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار — فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آن دخت شاه — زمن بشنوای مادر نیکخواه
یکی مرد من دیده ام این زمان — زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست — تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون — که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید از نسب و دیارش جویا و نام و نشانش پرسان گردید .

بپرسید حالش پس آن دخت شاه — که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست — دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد وبدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهردادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر کسراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان وماموریت مقدسش آگاه گردید ، با خود پیمان بست که اورا در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم تو ای نامدار — که کار ترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد — که گردی همی باز خندان وشاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و درگوشه انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود.

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و او وبهدینان را سپاسگزار خود سازد .

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاهنشاه از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متاثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متاسف گردید .

چون بامداد بر آمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهرهٔ نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد، پس از مدح و ستایش با زبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل اللهی درخواست نمود جهانشاه از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاج و واج ماند اورا بخود خواند و درردیف نامداران بنشاند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاهنشاه لخت گردید .

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنادرستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و اورا خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .

جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درودوآفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روز سی ونهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حوالهء جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دوشاب بر سررویش ریخته و عسل بربدنش مالیدند و بردرختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالک دوزخ تسلیم نمود . و بهدینان از شر او آسوده و ایمن گردیدند .

همان موروزنبور کندش بتن بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان که دیدند اورا همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتاسب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان رابگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهروغضب خویش بسوزانیدوکرمان آباد

را بشهر کوران وبیغوله رنجوران مبدل ساخت
گروه زرتشتیان که درطی ادوار گذشته مورد ظلم
وستم وکینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه
شخصیت برجسته ونفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه
از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در
امان ماندند ."

ملاگشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغا محمدخان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملاگشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین وبعداز ملاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت اگر روز موعود حصار گشوده نشود اورا بقتل رسانند .

گشتاسب محبوس بود تا روز موعود که شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطهٔ خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدینطریق که چون طرفا طمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت بخارج شهر اتصال داشت و با ومحول بود ، او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه را برآنها بگشود و کار بر لطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملاگشتاسب وزندانی بودنش درسپاه دشمن بپیچید . آغا محمدخان را شادومسرور و یاران و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه زرتشتی بود و اهل اسلام اورا مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار گرامی میداشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فورا "آزاد" و با عطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند.

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی روا داشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم می باشد ونیازی بذکر نیست. در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود، برخلاف زعم دکتر مدی وسایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند درامان ماندند و آسیب ندیدند. گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت. بواسطه عزت و احترامی که دردربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود. همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزیج و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندانش را بیچاره و مستاصل ساختند. حتی فرمان مستمری نامبرده درآن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطهٔ پریشان روزگاری نتوانست خود را بپایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد.

فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و بامس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند.

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافی حاصل کرد. پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطهٔ مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد. با صوفیان و دراویش معاشر بود استانداران کرمان در دورهٔ زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میساختند و از او دلجوئی مینمودند. ملااسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیج استاد شد . پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمردم وبیچارگان کوششها مینمود . طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین ومحرمانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بود . مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت واز استعداد و قابلیت وی مستحضر شد ، مستمری معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت . ملا بهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجی صاحب رسالهٔ در کبیسه زرتشتی در سال اودئیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود . رساله نامبرده در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است . ملابهروز درسال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت .

ملاافلاطون پور ملااسکندر فرزانه کرمان زمین در چهارسالگی ازنعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید . هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را باتفاق جوانان زرتشتی دیگر باخود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت . فرزانه افلاطون دوره تحصیلیهٔ خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ التحصیل شد و یکسال بعد ، از سوی مانکجی صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید .

فرزانه افلاطون در زاد بوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند . میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه ومحبت خود قرار داده بود .

فرزانه افلاطون ، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت . در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳ هجری تالیف و طبع نمود میگوید :

بدان امید باقبال ناصری نامید	کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصردین	که گردزندهٔ جاوید خاص وعامی را
مرا این فقیرهم ازبخت بهره ور گردد	بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد	که التفات کند کمترین غلامی را
زبحر جود شهنشاه می نگردد کم	زقطرهٔ که رسد کام تشنه‌کامی را

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل اسطرلاب ارث جدوپدری

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملابهروز دراین فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جدوعموی خویش درستاره شناسی استاد بود وتقویم استخراج میکرد . درطلسم ونیرنگ دست داشت ومرجع کارهای حکمرانان وبزرگان شهر وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان اورا طرف توجه قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ ازنسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان وارسال گزارش نادرست ، خسروپرویز واقعه تازیان رانادیده انگاشت . بواسطهٔ نادرستی و خودخواهی ودشمنی دستوران و موبدان وسران کشور بایکدیگرو قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی برافتاد وتازیان پیروزشدند . اگر مردم کشور ازبزرگان وپیشوایان دین راضی میبودند ،سپاه تازی رابمرز راه نمیدادندی . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیگشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت .
بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ ومهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجی صاحب که عمرخود رادرخدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرامان نبود . روانشادان کیخسروجی خانصاحب وماسترخدابخش درراه خدمت باین جماعت جان خودرا باختند تا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم نشمارند ووسایل تامین زندگی دانشمندان دین رافراهم نیاورند بادامهٔ پیشهٔ موبدی امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن شخسان یکی از موبدان ایرانی است که درصدراسلام مسلمان وبلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی دردست نیست . نامبرده چندی پس ازشهادت حضرت امام حسین ع درسال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

یک نامه پهلوی بباد وسبا ن گاوباره ، اسپهبد رستمدار و رویان نوشته و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلما فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت باو دفاع مینماید. نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهراکم پور نام آور (۶۷۱ ـ ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است . ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانکجی پور لیمجی ها تریا ، در دوران اقامت خویش در ایران در اواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود . فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا باشاره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود .
نسخهٔ اوستائی نامبرده را فرزانه مانکجی صاحب چندی بعد باتفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آن سامان خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین میفرستد . نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخهٔ نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد .

مهدی فروح بن شخسان در نامهٔ خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعلل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد . جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه‌های مشکل آورده شد .

" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید . اما چون استاره بهیاره شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید ، دستوران و هیربدان پرمان ندادار و فرارونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشمت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند ، ورنه کجا آن تاب تازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کرند (کنند)

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته ، اژپلید اندرونی خویش پدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب از راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میشمرد (قتل مینمود) یا بشاهنشاه هش گسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی .

" وردستوران مرمردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدنم) بچه ره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی . از بدان مدار ؟ که ار مردم کشور اژدستوران خشنود بیدنم تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی . ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره کره (کنند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتازیان را که دادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه اژخود ماته (چون نیک ببینم بیشتر گناه از خودماست) و اژسستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافرهٔ کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین اژین پیش بکیفر بزه مردم ازجمشید گشتند و اوعه بیور اسپ تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراستسخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضحاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت . کنون هم اژوناه وبزه دستوران ، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند .

" اتخوانده بوت (البته خوانده اید) که اژاین پیش هم اژ ناراستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید . هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند . اژشاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد ودستورانش پادافره نکردندومروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنابراین بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواهش نیکان پیشی دارد) واژشومی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر برباد شد ..... و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهند و آسایش و هان را اژیزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و اژبیغاره و بدگوئی بگذرند . "

آنچه دربالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان . نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد . اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا " ازآن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند . اما متاسفانه چنانکه اشاره شد بواسطهٔ خودخواهی ها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردیدوبسوی اضمحلال و نیستی پیش رفته و میرویم .

فرزانه مانکجی لیمجی ها تریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه‌ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند باشارهٔ او تالیف نمود نوشت . چون بعداز وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطهٔ عدم اطلاع مقدمهٔ نامبرده را برآن نیفزودند .

مقدمهٔ مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیری است و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت .

فرزانه روانشاد مینویسد :

" آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین ودولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدیانتی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریبا " ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صغرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان با یران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی در اصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد بهندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا ومتدین و حقشناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی درحق بیگانه و خویش بپای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانوادهٔ دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیز گارو شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت واز رسوم نیک عاری و عاطل بود و الف از با و یمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقرب اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن کاوس شد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران وبدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده وبیادگار گذاشت . بیتی چند از آن درر منثور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست . در آغاز اشعار خویش میفرماید :

دوری ازدستوروازموبدفرار هرکه میجوید بودکامل عیار
الحذر از موبدودستورهم تیره جانانند وباطن کورهم
موبد ودستور هذا عهدنا جودرون و از برون گندم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایهٔ وحشت قلوب مردم دورانديش ميشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد . چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قویشوکت قاجاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه بوراشت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشتهٔ او آنجا فروخته متاع مناسب با بکرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری باسم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی ومطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون درآن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکنند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینیوسبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند . دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است .

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت درباطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا بآسیبی بزرگ گرفتار نماید . علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خبر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهردار نموده حمل ونقل مینماید و این مایهٔ دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است وشاهدی

بهتر از بارهای خود اونیست. ملاحظه نمائید شاید شال های بیمهر در آنها باشد. گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار عذاب و نکال و مورد هرگونه زجر وآزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند. دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان وگریان و سوزان، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد. در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانهٔ داشته واز مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد. چون بامداد دستور بیچاره دلتنگ و اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظرش بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست. از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید. انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجلت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم. خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان درخانهٔ خود می یابد و حیرتش میافزاید و از هرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب و محض عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم براینگونه گواهی میدهند.

" روزگاری براین نهج میگذراند و هماره بدان وجه کفاف بآسایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی میرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته با همیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است. خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی با مروت و انسانیت است. خلاصه با آن وجه و لباس، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد. ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانهٔ خود مسموع میدارد. بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مرد عالم همسایهٔ اوست که بشتاب بخانهٔ خویش میرود. خود را بقدم های وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول ومرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروض میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جواب میدهد که ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تو کاری که شایستهٔ ذکر باشد نکرده و از عهدهٔ حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین وشرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بپاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که اینمقدار مال ترا بپایهٔ اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که تخواستم گرفتار خجلت عیال و پریشانی اطفال گردی و درمیان همکیشان شرمنده وشرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمودو دست از دامن آن بزرگوار برنداشت تا آنکه اورا کلمهٔ اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند .واکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانندو پشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی ومردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را برروش خویش و ترقی بمدارج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود — لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آثار خویش برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان درتاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعهٔ دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقالهٔ جشن ناصری باطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دوروئی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات و اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت مارا پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما درعوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآنمرحوم دادند؟ در نامه‌های پی درپی بامضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودیم. در روزنامه های بمبئی با مضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم. اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه‌های ما وزبان دراز در روزنامه‌ها وقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه‌ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند. لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت.

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت. منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ سالهٔ دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان با مضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت. این داستان سردراز دارد و از حوصلهٔ این مقاله خارج. سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد. چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید.

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی، فرزانه والاتبار بود. در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد. تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست. شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطاب خان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید. فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران، هنگام دومین دورهٔ خویش در کرمان، بوسیلهٔ زرتشتیان آنسامان مسموم و رهسپار گروشمان گردید.

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود. درمراسلات پی در پی باکابر صاحبان پارسی و با مضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استاد کیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیر مرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بد گفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم. چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه‌مان بی اعتنا میباشند. بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده‌اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست. ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند. لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود. استاد جوانمرد و میرزا مهربان فورا " منزوی شدند و در امان ماندند. لهذا با ابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدهشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها دادوفریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده‌ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان و تعلیم و تربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آور شده‌اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیب‌جوئی از دیگران و اتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید و به پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزد که بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان ویا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی رانسبت بجماعت انجام داده اند. هستی جماعت، آبروی جماعت وایجاد آموزشگاههائی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی وفعالیتها وفداکاریها و بذل وبخشش اعضای این انجمنهاست. نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت وذکرجمیل آنان حقشناسی خود رابه ثبوت برسانند. "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است. هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری برآن هم جایز نیست، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود. بنابراین اگرایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است باو نسبت داده شود چندان بیجا نیست.

اینک برای اطلاع عموم ، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیرشرح می دهد:

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند دراول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسروجی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیوکی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند.

کیخسروجی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد، باتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد . کیخسرو جی پس از انتصاب فورا" از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا وارائه اعتبارنامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید .

هـــو

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولد تیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید . تحریرا" فی غره شهر جمادی الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹ .

کیخسرو جی خان صاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز بادایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ برابر رحب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ درمحل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلف خانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد . انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگرا با طرا ف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن با مانت پذیرفت .

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیای دولت و ادارهٔ حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود. بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد.

انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از:

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان، امین انجمن – آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرس وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش – آقای رستم مهربان رستم، آقای کیخسرو مهربان رستم – آقای گودرز مهربان رستم – آقای شهریار بهرام مهربان – آقای سروشیار بهمن نوذر – آقای پولاد تیرانداز – آقای اردشیر بهرام اردشیر – آقای نوشیروان شهریار رستم – آقای موبد اسفندیار موبد بهرام – آقای رستم مهربان بامس – آقای رستم خدامراد بامس – ملا بهمن ابن مرحوم جمشید – ملا رستم بهرام شهریار – ملا خدابنده بهمن رستم – ملا هرمزدیار جمشید بمان – ملا پرویز شاهجهان – ملا شهریار بهمن – ملا بهرام خدابخش – ملا مهربان کاوس ماونداد – ملا شاه بهرام نوذر نوشیروان – ملا خسرو مهربان جمشید – ملا بهرام بهمن.

اشخاص زیر بجای کسانیکه بواسطهٔ مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده‌اند انتخاب شده‌اند:

آقای اردشیر مهربان رستم – ملا خدارحم شهریار دینیار – ملا کیخسرو خداداد – ملا خدایار رستم بهرام مهربان – ملا سروشیار بهرام اردشیر.

در نخستین دو جلسه انجمن کیخسرو جی خانصاحب برای راهنمائی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و درسایر نشست‌ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده‌اند.

آقای کیخسرو مهربان رستم، ۵ جلسه – امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه – آقای گودرز مهربان رستم، ۲ جلسه – آقای شهریار بهرام مهربان، ۱ جلسه – آقای اردشیر مهربان رستم، ۸ جلسه –

انجمن دراصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهارصد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود.

مرحوم کیخسروجی خانصاحب محبوب القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بودوهمگی درمراسلات خود اوراد وست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان درنامه خویش باو مینویسد: "مقرب الخاقان گرامی دوست مهربانا" امین السلطان صدراعظم درنامه خود باو مینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا "شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد درنامه خود باو چنین خطاب میکند" علیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه "وشاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد" موید الزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله".

مرحوم کیخسروجی خانصاحب دردستگاه دولتی وبین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت وحکمرانان محل ازاو ملاحظه مینمودند ودر رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند. چنانکه معتمدالسلطان محمدحسن خان حکمران کاشان درجواب نامه شکایت آمیز کیخسروجی خانصاحب ازظلم عمال او نسبت بازرگانان وپیله وران زرتشتی آنجا ،بخصوص ملاخدابخش کیخسروکه درقمصرباغی ابتیاع وماموربن حکومتی اضافه مالیات از اووصول مینمایند مینویسد "مکرم دوست مهربانا مراسله مودت مواصله سامی دراسعداوقات واصل وازسلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی وانبساط خاطرحاصل شد . ازبابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان باهمه محبت ومهربانی که دراین دو سال بآنها شده ومیشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند...".

سپس حکمران پس از شرح مفصل ازتوجهات خودنسبت بزرتشتیان وشکایت ازرفتاربعضی ازآنها وقول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان ورفع همه گونه ظلم ازآنها می‌نویسد " خواهش می‌نماید هراوقات مطلبی دوستانه داریدبخود اینجانب اظهاردارید انجام بدهدیگرباشمشیروتیروکمان جنگ رستم واسفندیار، روم وروس ،هندوستان وانگلیس درمیان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم . اگرازشما منفعت نمیرسدضررهم نرسد بهتراست همه روزه شرح سلامتی وحالات رابا هرگونه فرمایش باشد قلمی دارید. زیاده طالب سلامتی است ".

کیخسروجی‌خانصاحب درطی اقامت خوددریزددرضمن اعلامیه ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزدمنتشرساخت بعموم خاطرنشان نمودکه

انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد . و برخی از پارسیان بمبئی نیز بابنکار خیرکمک نموده‌اند مخصوصا "آقای هرمزدیار شهریار کوچه بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگا را بنماید بانجمن سپرد و هنچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی‌آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدرهمت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصا "دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش درراه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی ودلگرمی امنای انجمن گردیدند . در اینجا لازم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود:

آقای گودرز مهربان رستم	۲۰۰۰	روپیه
آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای خدابنده بهمن رستم	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای رستم خدامراد	۱۰۰۰	روپیه

آقای اردشیر بهرام اردشیر	۱۰۰۰	روپیه
آقای خداداد رشید فرامرز	۱۰۰۰	روپیه
آقای هرمزدیار جمشیدیان	۱۰۰۰	روپیه
آقای نوشیروان شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقایان ولدان ماونداد کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم هوشنگ خسرو	۵۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام شهریار	۵۰۰	روپیه
آقای شهریار بهمن شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقای بهمن جمشید گشتاسب	۵۰۰	روپیه
آقای سروش بهمن نوذر	۱۰۰	روپیه
آقای بهرام استاد خسرو	۱۰۰	روپیه
آقای نوذر نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقای شاه بهرام کیخسرو	۱۰۰	روپیه
آقای فولاد اسفندیار شهریار	۵۰	روپیه
آقای خداداد بهمن جمشید	۵۰	روپیه
آقای پولاد مرحوم تیرانداز	۲۵۰	روپیه

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد.

میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان	۱۰۰۱	روپیه
آقای بهمن خسروشاه منوچهر	۱۰۰۱	روپیه
شهریار خدابخش جمشید	۴۰۱	روپیه
شهریار بهمن رستم فولاد	۱۰۰	روپیه
شهریار سروشیار فولاد مهربان	۱۰۰	روپیه
شهریار بهرام خدابخش رستم خان	۱۰۰	روپیه
شهریار گشتاسب کیخسرو	۵۰	روپیه
شهریار خدابخش نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقایان جمشید و ویلنا رولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی	۱۰۰	روپیه
آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان	۵۰	روپیه
آقای کیخسرو مهربان جاماسب	۵۰	روپیه

آقای رستم رشید مهربان شهریار	۴۰	روپیه
آقای خدابخش مرحوم کجکینی	۲۵	روپیه
آقای اردشیر بهمن نامدار	۱۰	روپیه
آقای رستم بهرام رشید	۱۰	روپیه
آقای بهمن ویلنار اردشیر	۱۰	روپیه
آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی	۱۰	روپیه
آقای مراد رستم خداداد کماجی	۱۵	روپیه
آقای بهمن بهرام کاملی	۵۰	روپیه
آقایان رستم واردشیرولدان خسروصندل	۱۰۵	روپیه
آقای اردشیر اسفندیار شهریار	۱۰	روپیه
آقای دینیار فرامرز زارع	۲۰	روپیه
آقای اردشیر نوشیروان بهرام	۲۰	روپیه
آقای اردشیر خداداد	۱۵	روپیه
آقای هرمزدیار کیقباد	۱۰	روپیه

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیاب و شصت وپنج من بذر افشان طهماسب‌آبادرا با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف‌نموده تولیت‌آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش‌را در راه مواجب‌آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت‌اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ملارستم دهموبد	۷۰	ریال
ملا شهریار خدابخش شهریار	۱۰۵	ریال
پولاد اسفندیار	۱۰	ریال
رستم بهرام اردشیر	۵	ریال
رستم گشتاسب	۱۵	ریال
اردشیر خسرو صندل	۲۰	ریال
دینیار جهانگیر	۲۵	ریال
مراد خدابخش	۱۰	ریال
سروشیار فولاد	۵۵	ریال
مرزبان سهراب غیر	۲۰	ریال
شهریار بهرام باmس	۱۰	ریال
شیرزاد آذرباد	۵۰	ریال

میرزا بهرام مرحوم گشتاسب	۵۰	ریال
خدابخش اسفندیار	۱۰	ریال
موبد خداداد موبد مرزبان	۳۰	ریال
آدرباد مرحوم رستم	۵۰	ریال
خداداد کیخسرو آبادان	۱۵	ریال
جمشید خداداد داراب	۲۵	ریال
خدامراد بهرام	۱۳	ریال
رستم خسرو صندل	۶۵	ریال
کیخسرو مهربان جاماسب	۱۰	ریال
جمشید جهانگیر	۳۰	ریال
خدابخش بهرام صندل	۲۰	ریال
سروش کیخسرو بابویش	۱۰	ریال
خسرو فولاد	۵۰	ریال
بهمن خسرو شاه	۵۰	ریال
کریمداد هرمزدیار رستم	۱۰	ریال
اردشیر شهریار	۷/۵	ریال
اردشیر خداداد مرزبان	۱۰	ریال
خدابخش مرحوم نوشیروان	۲۰	ریال
مرحوم خداداد جمشید	۵۰	ریال
شهریار کیخسرو	۵	ریال

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت مادرشصت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده‌اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هائی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند . متاسفانه جوانان دانشمند این دوره و یا بازرگانان و کشاورزان و کاسب‌کارانی که از بنگاههای خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یک یا چند نفراز توانگرانی که پدروجدشان در شصت سال قبل پیله‌ور یاکارگر و یا گلگاربودّ و بازحمت و پشت‌کار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند بار اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف از بنگاههای خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی چنانکه آنها مایلندبظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسروجی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظلمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله وران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را از داد و ستد بازنان منع نموده بود، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود.

مرحوم کیخسروجی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران و انجام ماموریت خود بهندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره اورا بسمت نمایندگی خود بایران اعزام داشتند. ایندفعه کیخسروجی خانصاحب باتفاق عیال خویش و تحف و هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود. اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خردادماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت.

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان زمین است. درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت. در زند و پازند و پهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست. بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود. صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید "...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند .... و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه‌ها بآذر کیوان که سرکردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند." صاحب کتاب ماثرالامرا در این مورد میگوید "اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که بدستور آتشکده‌های فارس باحتیاط نگاهدارد.

از مسافرت دستور اردشیر بهندوستان بنا بخبر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی ، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهرا " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسما " در سال یکهزار هجری شروع و درسال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن . جمال الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که ازعنفوان جوانی و شباب مرا رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقات صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد .

بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش وفرهنگ در تحقیق و تنقیح نقدلغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی وعربی تفرقه نکرده بودند . بنابراین مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص ، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود . لیکن ترتیب آن بسبب مواقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست درحین تاخیر بود ....مجملا سخن مهارت فقیر در این علم اشتهار تمام یافته در شهر ذیقعده سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات ومصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضوراشرف اقدس طلب داشته بزبان دربار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که درقدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند درپرده خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده ... باید که تودراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی مامرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد " سوای این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب ومصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زند و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است ، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند .... لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصرخسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و درآئین سوم مشروحا مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زند و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هرکدام را در دری علیحده درج نمودم . "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات زند و پازند و واژه های غریبه را برایش شرح نموده خود داری کرده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزارهجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زند ، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتالیف آن امرو در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا ، زند ، پازند ، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند ازخزانه عامره مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده " شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) محض جهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشتن ." و همچنین تحت واژه آذر آمده " فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند ووستا داشت .

چون مرا رغبت و شعف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت زند مینمود باین لغت که میرسید آدربضم دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتاب زند و وستا این لغت بدال منقوطه نیامده .

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحته میگوید اکبرشاه دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از "پیری از پارسیان" همان اردشیر میباشد که " اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی است . "

بولاچمن ، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد " هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیة از خود نشان دهد ، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر گردید . چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعلهٔ آن جدیت وافر بخرج داد ، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید ، منظور مولف در گنجاندن آن واژه‌ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه کشور که باطنا " صوفی و ظاهرا " بواسطه اجرای مراسم پارسی ، زرتشتی بود نبوده است .

بقول آنکتیل دوپرون " چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیافت که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی رانا ، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان بهند گسیل دارد . "

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به " کسر تاریخ قدیم

پارسیان " مولفه آن دستور رابادی اسپندیار قیامدین از اهل بروچ میباشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست وکتاب را اندکی قبل ازفوت خویش طبع نمود . بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر رابرای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود. صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تائید مینماید .

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه بهند آمد ودردربار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مراجعت نمود . ثبوت قول فوق نامه ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستورقیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته ودرروایت داراب هرمزدیار ضبط است در روایت چنین آمده :

" نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه "

سپس چنین مسطور است " وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود . "

موفقیت های
دختر خردسال زرتشتی ایرانی دردیار بیگانه

" گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد. با تبلیغات خویش افکار پارسیان را بمیهن وهمکیشان متوجه ساخت . فرامجی پانده شوهر گلستان بانووبازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده وپدرزرتشتیان ایران محسوب میشود . بنیاد دخیره زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی ازاثر تبلیغات گلستان بانوو اقدامات فرزندان اوست . تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی واعزام مانکجی صاحب بایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانجی پانده فرزند گلستان بانواست . خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگاه ساختند . "

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو ، پدرش باجبار چنانکه درپیش گفته شد باتفاق دختر خردسال از میهن مالوفدیده بردوخت وبمسافرت و مهاجرت بنقطهٔ نامعلوم دوراز خویشان ویاران تن درداد . اهورا مزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا درپناه شوهر و بکمک او و فرزندان وبستگان جدید خیرخواه خویش درنجات وکمک همکیشان بیچاره ایرانی خود ابراز مساعی نماید . پیش ازبیان واقعه تذکر میدهد ، نخستین پارسی که بجزیرهٔ بمبئی مهاجرت اختیار وسکنی گرفت دارابجی ناناباهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش ازتوابع سورت برای تحصیل معیشت وکسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد . پیروزه بانو دختر سیاوخش بن کرمانی که درسال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳یزدگردی) باتفاق جهانگرد آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد وبیکا بهرام بازرگان پارسی اورا درپناه خود گرفت با رستم جی پسر همین دارابجی ومعروف بجنرال ازدواج نمود .

بیست وسه سال پس ازدارابجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کاواجی ببمبئی رهسپار وچون پیش یک ساعت ساز فرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت ، بهچیکه ساعت ساز معروف گردید .

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچاجی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدندوبخش مهم موضوع این مقاله میباشند بعزم مهاجرت به بمبئی از بروچ قریه زادبوم خویش حرکت نمود وبعدها به پانده مشهور شد . وجه تسمیه این نام آنکه هنگام پیاده از بروچ حرکت و بسوی جنوب وبمبئی پیش میرفت ، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات ودولت مراته‌هنود ، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر ، خورشیدجی را باتهام جاسوسی گرفتار ودرقلعه پاندرنزدیک بلسر محبوس ساخت . لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید ودنبالهٔ مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بپاندره وبعدها به پانده یعنی باشندهٔ قلعهٔ پاندره معروف گردید .

موقع ورود خورشید جی پانده ببمبئی ، جزیرهٔ نامبرده در حال انتقال بدولت انگلیس بود . سران دولت جدید (شرکت هندشرقی) در بخش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند . خورشید جی پانده تهیه مصالح وعملجات ساختمان راکنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانوادهٔ خود رانیز از بروچ به بمبئی طلبید .

خورشیدجی راپسری بود بهرام نام که مانند پدر با شرکت هندشرقی سر وکار داشت وکارهای آنها را بمناقصه برمیداشت. بهرام سه پسر داشت موسوم به: (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی. بیکاجی پسر بزرگ بهرام جی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام ازاویاد کردیم وسیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانوراهنگام ورود بهند باوواگذار نموده بود تابعقد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد.

بیکا بهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت. درسال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی دربازار انگلیسها بازنمودکه امروز میدیوزاستریت Meadous Street نام دارد. بیکا بهرام بین انگلیسها وسران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت ویکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت.

بیکا بهرام چهارپسر بنام: (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت.

لیمجی فرزند مهتر بیکا بهرام، سالیان دراز بکمک پدر درمغازه مشغول کار بود. پس از در گذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد وبردایرهٔ دادوستدوبازرگانی بیفزود. اما پس ازمرگ او درسال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هریک جداگانه شرکتی تاسیس وبفعالیت پرداختند. چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز وجمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی وپسران برپانمود، پشوتن جی نیز مانند پدر دردورهٔ خود یکی ازامنای انجمن پارسی پنچایت بود. بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ "در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت. اقران حتی انگلیسهای متفرعن براورشک میبردند. درکارهای انجمنی وبازرگانی آراء دیگران، دربرابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت. پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ی) درگذشت."

امافرامجی پسر سومی بیکا بهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش درآمد را برای شناساندن خاندان اوآوردیم باید حامی وناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید. اونیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلا" ببازرگانی وبابنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت وسفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود. قبل از سنین بیست، ازدواج نمود. نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هندوستان که

موفقیتهای اورا در دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول درهوخت شرح داده‌ایم
در ۱۵ سالگی متاهل گردید . فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر
گردید . اما زن جوان ومحبوب و مهربانش درهمان سال جوانمرگ شد واورا داغدار
و پریشان خانمان ساخت .

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) باتفاق پدر
درساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و
چون نامبرده فرزندی نداشت اورا بعنوان فرزندی پذیرفت دوسال پس از فوت
عیال فرامجی یعنی درسال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ی) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم
نواز گرفتار بیخانمانی وکودکان خرد میباشد ، دختر خوانده خود گلستان‌بانو
را بعقد ازدواج اودرآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت وشوهرش
فرامجی ۲۳ سال .

همانطوریکه بیکابهرام ، پیروزه بانودختر جوان وزیبا ونخستین مهاجر
زرتشتی ایران را به بمبئی درسال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج
رستم جی پتل در آورده اورابسروسامانی رسانید وهمچنانکه خاندان پتل
بواسطهٔ خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند
اهورامزدا بیکابهرام را نیز فراموش نفرمود ودر پاداش این عمل نیک گلستان
بانو دختر خوشکل و نیکخورا به بمبئی مهاجرت داد واین دومین مهاجر را بوسیله
ایدلجی درخانواده او داخل وبعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد .

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت وفعالیت وخوش قدمی
گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده ومصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی
گردیدند .

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف
بود .

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش را اراده مینمایند .
چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم .حتی‌یانگلیسها
نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند . مردم بواسطه محبتی
که بگلستان بانو داشتند دربین خود با نام گل ولایت از او سخن میراندند .
نیک نفسی وخوش بینی اوبحدی مشهور بود که مانکجی صاحب‌ها تریا درکتاب
خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد :

" گلستان بانو بسیار نیک نفس وسخی طبع بود ، نسبت به بینوایان
ومسکینان دلسوزی ورافت نشان میداد . بانوئی بود دانشور ودیندار ، خوش
خلق و شیرین سخن ، با همه بمدارا ومحبت سلوک مینمود چنان این بانونیک

نفس و خوشقدم بودکه پارسیان هنگام دعا بفرزندان وخویشان ونوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن وخوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :

۱ - برزوجی ۲- پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴- بهرامجی ۵ - دارابجی ۶- دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷- دینبائی بانوی پستن جی بروزجی لالا ۸- باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹- آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد وبنام لیدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقا " اشعار داشتیم درآن دوره بسیار خراب بود . از اثر تعدیات وستمهای بی پایان ، مستاصل وپریشان روزگار وبسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحب در یکی از مجالس سخنرانیهای خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ ه قمری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقا " اکثر ازاهالی ایران بی تمیز وفتنه انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون ازنتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که پیروی ازآباواجداد خود کرده ساعت بساعت برشرارت و جرئت خود افزوده درمقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند واز هر نوع ظلم وستم روا داشتن درباره هرکسی مضایقه نمیکنند علی الاتصال برخلاف شرع انور بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند . ودرپی و درصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفت خوری خودرا پیشه کرده ازهرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه انگیزی رابجائی رسانیده اند که باعث قتل وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیزگردیده اند دراینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصا " متوقفین شهر یزدوکرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم وستم که درباره زرتشتیان ایرانی می شود دربارهٔ هرمذهب وملت دیگری میشد الی حال تاب مقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین وآئین آباواجداد خود برداشته یا اینکه خودرا هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال درایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هرآن، هزاران تحسین برایشان نمایند ....

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت درایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزدوکرمان با مخارج و خسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد وکرمان خاطر جمعی واطمینان حاصل وهمگی رادرتحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . باوجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه وخنجر زخمی گردیده وقریب چهل نفر رادرعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده‌اند.

ازاینها گذشته گاهیدرخیال قتل این مسافروبنده‌زاده هرمزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده‌اند ... اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام وصدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی الحقیقه دراین اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)

برای تهیه آسایش وسرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شمارهٔ آنها اخیرا " روبافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست باقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی ومهربانجی در سال ۱۸۳۴ (۱۱۹۹ یزدگردی) خیریه‌ای بنام خیریهٔ زرتشتیان بینوای ایرانی تشکیل وازخیرخواهان غالبا " نوه ونوادگان کیخسرو ایزدیار وپیروزه‌بانو عیال رستم جی پتل که درگذشته ازاویادکردیم وخویشان آنها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهش دهشمندان روی بافزونی نهاد بنابراین برزو درپنجسال بعد دردهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری دراداره امور خیریه وسرپرستی مهاجرین کلیه دهشمندان رادرمجلسی دعوت وبتصویب آنها شالوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی رابنام Destitude Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

۱- فرامجی بیکاجی پانده شوهر گلستان بانو وپدرموسس (رئیس)
۲- فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)
۳- پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکاجی (متولی)
۴- منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)
۵- پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)
۶- مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریهٔ نامبرده دهسال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه وثبت آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع دربهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفرهندوابتیاع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواد که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام ودرمهر قدیمی را دربمبئی بنانهادند ونسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت راداشتند حاضر شدکه برزمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد . امار وزگار رباو امان ندادودر ۲۱ اوت ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن درصبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی وهومجی ودخترانش مهربانوومانک بانو ونوادگانش هیرجی جهانگیرردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد راعملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنامگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش درسال ۱۸۵۳ عمارتی درآن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند درسردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته درتصرف تسرستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماجیت (سنه معموله بین هنود)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگواری که مرزبان ظهرابکسنویه‌ای را مامور احداث قریه مبارکه دریزد ونجات دسته‌ای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت درآینده ازاوسخن خواهیم راند .

با بنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی دربدروسرگردان نمیشدند . ازدلسوزیهای گلستان بانووفرزندانش نه آنکه برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک ولباس کلیه واردین بپذیرشگاه تا هنگام اشتغال بکار وکسب با خیریهٔ نامبرده بود .

ایران بویژه یزد درسال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بناتوانی رسیدند . از خبر واقعه، پارسیان خیراندیش، پارسیانی که خون تازه ایرانی درعروق خودداشتند ویا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی دراین مسافرت جان برباددادند جمعی درزیرریگ گرم بندرعباس بغنودند دسته‌ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبحی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر اندکی بپذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافرین را نمیداد. بنا بدرخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکاوسجی جهانگیرردی منی بارون اول درسال ۱۸۷۲ ساختمانی دیگردرزمین پذیرشگاه بنامگانه همان خورشید جی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسردرآن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی وگجراتی وپارسی نصب نمود.

" این مسافرخانه را سرکاوسجی جهانگیرردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی. "

سرمایه خیریهٔ نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم وتثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰ روپیه رسید واینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد ازمنافع آن هرماهه درحدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و درحدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران وخوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیراست : دکتر دادی بائی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاماورستم جی بیژن جی آل بلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده ونوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو)

این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع وکارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس ازیکدورزندگانی درخشان وکسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷)جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروز جی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش او مینویسد : " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروف به فلاکاکا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بربست وبسرای جاودانی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتمان گردید این مرد اشویکی ازبزرگان نامور جامعه پارسی وبازرگان معروف وامین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدرزرتشتیان ایران محسوب وپشت وپناه وپرورنده مسافرین دربدر وپریشان روزگار وناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود .

مردی بود پرهیزگار ، فریضه گذار ، سپاسگزار دانادل ، دلسوز ، فروتن ، شریف ، راست گفتار فرصت شناس ، درستکردار ، ارباب ، دانشمند ، صاحب فرزندان وقبیله ، باهمت ، باعیش ونوش دمساز ، شوخ وظریف ،فعال ، مشاور مهربان وهمدرد وخیرخواه و بالجمله دوست نیکی ودشمن بدی . "

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است . رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص ۲۸۵ درستایش او مینویسد : " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل پرهیزگاری سادگی ، دینداری ، خوش یمنی . اگر ازبزرگان سابق کسی درحیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم . "

فرامجی بیکاجی ، صاحب بهترین صفات حمیده وفضایل نیکو بود وبا بهترین وپاکترین خون وخانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانوهمسرنجیب ومهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از اودر ۸۰ سالگی روزتیر ایزد ومهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۶۵) درحالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده وخانواده بزرگ ودلسوز ومهربان وخدمتگزار ونوع دوست ومردم پروری که در کمال خوشی وشادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت ، رهسپارگروثمان و قرین شوهر مهربان گردید .

گلستان بانو درطی زندگانی خویش با موفقیت همراه ونوادگان بسیاری دورش جمع وبمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادرجدوجده گردید .

درزندگانی کسی راسراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده واز حیات خود برسودمند چیده باشد ، بشودکه همه مانند اومهربان ، خوش یمن ونیک نفس باشیم . "

تکرار پی درپی مصایب همکیشان درایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر وفرزندانش درراه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان ودوستان وآشنایان رابمساعدت تشویق نمودند ، جماعت زرتشتیان ایران راازپرتگاه نیستی برهانیدند . خون پاک این دخترنجیب ایرانی واحساسات لطیف ودعاهای بی ریای او دربارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش رابرای خدمت بمیهن وهمکیشان ایرانی ونوع پرستی برانگیخت . خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده‌ایم مانند اومصدرچنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند ، بیائید ازخدابخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو وفرزندان اودرخدمت بمیهن وبهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفامیل خود را درساحل بمبئی پیاده وهمه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گل‌نار دختر آدرباد کرمانی عیال کیخسرو ومادر گلستان بانو سالهای درازی درهند بزیست وبنام کووربائی نامیده شد : مانکجی صاحب درضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار وپاکی واشوئی او اشاره‌ها نموده است.

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است. درسال ۱۷۹۶ قدم بعرصه وجود نهاد ودرسال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت وباتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدرسرکاوسجی جهانگیر بارون اول) ولکشمن هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس وبتجارت وحق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور درماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروف موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . درامارت نشین میسوربا مهاراجه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراجه مجذوب کفایت ودرایت اوگشته وی رادردربار خویش عزیز و محترم داشت وماموور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تاهنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ دردستگاه مهاراجه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش درتهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی وایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام رامبذول داشته است .

پشوتن‌جی دومین فرزند گلستان بانو است و درسال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن‌جی ومهروانجی مغازه‌نوشابه فروشی وکالای نفیسه وامتعهٔ اروپائی باز نمود وشعبات آنرا درسال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور وحیدرآباد سند دایر نمود . باکناره‌گیری مهربانجی درسال ۱۸۴۵ ازشرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی رابا خود یار و ببازرگانی ادامه داد. پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و درخدمت بگروه زرتشتیان ایرانی وجماعت بهدینان وجددینان خدمات گرانبهائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم درسال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل ومستقلا" بتجارت مشغول شد و درضمن حق العمل کاریهای شرکتهای انگلیسی را نیز انجام میداد . درسال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خودودارابجی برادر کهتر وهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود. درسال ۱۸۶۰ باتفاق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب شد) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع دربمبئی وسپس نمایندگی کارخانجات دیگر راهم برعهده گرفت. بعد چندین کارخانه پنبه پاک‌کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد.

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۳۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی درجمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست باقدامات مجدانه زد و تا ۵ سال دبیر افتخاری آن خیریه بود وامورش را باحسن وجه اداره مینمود. نخستین تولیت نامه آنکه درسال ۱۸۴۹ تنظیم وبثبت رسید از اثر جدیتهای او بود.

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی دربمبئی مهربانجی بیکار ننشست و بتشویق مادر وکمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران، دربمبئی را دایر ساخت ومانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت. انجمن نامبرده درایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف میباشد. درآینده برسرآن صحبت خواهیم داشت. مهربانجی تاآخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود.

درسال ۱۸۵۶ بنابتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب‌دستورداد درزیارتگاه خاتون‌بانو نزدیکی عقدا یک خیله بزرگ وگنبد پیررا بخرج او بسازد درسال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجابت برگزیده شد.

مهربانجی نه اینکه تنها درفکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه‌همکیشان پارسی هندوبینوایان میهن ثانوی رانیز از نظر نینداخت. در ۷ مارس ۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صدهزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت‌که خود موجد آن بود تااراضی وسیع بخش‌گیرگام که آنزمان کشتزار بود بقیمت مناسب‌باتیاع وبقیمت تمام شده یاارزانتر درقطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرتشتیان طبقه متوسط بفروشند مشروط براینکه برای نشیمن‌خود یا زرتشتیان دیگر بکاربرند. بدینطریق درمحله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد وبقیمت مناسب‌بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع وکولونی پارسی نشین درآنجا برپا نمود. اکنون‌که قریب‌صدسال از واقعه میگذرد وکلیه بخش‌گیر کام هندونشین شده است باز پارسیان زیادی درآن محله سکنی دارند.

مهربانجی درانجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز درایران پیدا میشد تا با پیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتا" ارزانتر از قطعه‌های کوچک میباشد بخرد وقطعه‌قطعه کرده بقیمت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید ومحله تمام زرتشتی نشین درتهران بوجود آورد

مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف وبخشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۴۷۴روپیه بنا نمود ودرروز درگذشت مادرخویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد وهیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیماران بینوای زرتشتی نیازمند بآب وهوا و استراحت را نیز فراموش ننمود . درکنار دریا بهترین محل بخش قلابه دربمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۱۰ روپیه برای اقامت چندماهه زرتشتیانی که نیازمند بآب وهوا واستراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . وباغ مهربان نام نهادند . درموقع نگارش این مقاله درحدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی درآنجا ساکن میباشند .

بغیراز آنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود ششصدهزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین ومهرماه قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران دراداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادرشهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرج خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی درعین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است درسال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد وببازرگانی مشغول شد .

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده وخیریه‌بینوایان زرتشتی ایرانی بود . بنامگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه وآتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش درکرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه وآتشگاه نامبرده دردهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس وافتتاح شد . دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین ودیماه ۵۹ ۱۲ ی) بدار آخرت شتافت وپنج فرزند بنام کاوسجی ، فرامجی ، پستن‌جی ، خورشید جی ، و برزوجی ازخود بیادگار گذاشت .

ازآنچه گذشت دیده میشود پسران گلستان بانو دیندار ، فعال ، باکفایت و درایت بوده وببازرگانی باطراف واکناف وحتی چین وسنگاپور مسافرت نموده ودرکارهای خود موفق وکامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده‌اند . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر وبنادرخلیج فارس مسافرت ودرآنجاها دادوستد داشته است . اگر فرصت یاری کرد راجع به شکربانو کهترین دختر گلستان بانو وفعالیتهای اووشوهرش سردینشاه پتیت وبرادرش مهربانجی که دربالا ازاوسخن داشتیم درآینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر درموردتاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر درشماره‌پنج دوره‌ٔ پنجم هوخت از انجمن زرتشتیان تهران ودکتر جمشید اونوالا واینجانب درمورد تاریخ یزدگردی سئوال نموده بودند . آقای برزگر دردرستی تاریخی که دکتر اونوالا درکتاب خویش " مسکوکات تبرستان " تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری رامبداء آن میداند تردید نموده واینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار واولیاء الله آملی ومیرظهیرالدین مرعشی ازتاریخ دیگر که " عجم بنونهاده بودند " ومبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند . آقای برزگر معتقد است " ایرانیان باستانی رامانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده وسال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که دردوره‌ی پادشاه دیگر ازنوآغاز میشد... ایرانیان بنا بروش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ هـ = ۶۳۱ م) برگزیدند که تاامروز دنباله دارد وگروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ هـ برابر ۶۵۲ م) وگروهی سال تولد اویعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام رابرگزیدند . "

درپاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از "تقویم وتاریخ در ایران" تالیف آقای ذبیح الله بهروز وتحقیقات ومطالعاتی که مستقلا" ازمنابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ وبزرگواری که جهان تمدن را مدیون خویش ساخته‌اند تقویم وتاریخ مستقلی از خود نداشته باشند. ابن خلدون نقل از طبری میگوید "درایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ از غلبه الاسکندر برسرزمین بابل درسال ۵۱ اشکانی بود" ازاینقرار اشکانیان ازخود تاریخ مستقلی داشته ومبداء آن ۳۲۲ سال پیش ازمیلاد است. درکتب پیشینیان بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که دردوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهرکه بقول بهروز مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد ودیگر تاریخ نیبران مبداء آن ۲۰۸ پیش ازمیلاد میباشد. سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهراشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند. آقای تقی زاده درکتاب خویش "گاه شماری درایران قدیم" ازتاریخهای اوستای جدید وپارسی قدیم واوستای قدیم که درایران معمول بوده سخن میراند. ولی تاریخهائی بااین نام بغیر از پارسی که مبداء آن هم فرق دارد دیده نشده است.

دردوورقه ازتقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل درتورفان چین پیدا شده وقدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده‌است. بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت. بنابراین ایرانیان باستان قبل ازیزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی وحتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی معروف بوده است. کلیه "تقویم یزدگردی معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست ومبداء آن اول فروردین وسه شنبه ۲۲ ربیع الاول میباشد ومنسوب به یزدگرد سوم وسال جلوس او است از او نیست، زیرا سال ۱۱ هجری وشب سه شنبه وماه ربیع الاول سال وروزوماه رحلت سیدکاینات رسول الله است. بقول مورخان ایران وعرب یزدگرد نه آنکه درآنسال برتخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود اوهم بیخبر بودند وچون پوراندخت درجنگهای بعدازسال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان برآن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و برتخت نشانند.

بقول مورخان درماه چهارم ازپادشاهی اردشیربن شیرویه ابوبکر بخلافت رسید.. (حمزه) خالد درسال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد. (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن راشنید شاه اردشیر را مطلع ساخت. (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود وپوراندخت بجای اونشسته بود رستم وفیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختندوهردوضعیف بودند لشکر ابوعبیده شکست خورد وهمه کشته شدند . (یعقوبی) جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان سال ۱۳ هجری بود . (بلاذری) فیروزان و رستم بپوراندخت گفتند نام زنها وکنیزان خسرو وخاندان ساسانیان بما بده واو دادوایشان درطلب آنها فرستادندتا مردی راازفرزندان کسری نشان دهند . ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده اوراآوردند مسلمانان بعمر خبردادند واین درذیقعده سال ۱۳ هجری بود . (طبری)چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود وحرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه درسال ۱۵ هجری بود . (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنجسال عمر خلیفه بود وبعد عثمان (مجمل) عمر دهسال وششماه خلافت کرد و درسال ۲۳ هجری کشته شد . بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید .

هبةالدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد درسال ۱۱ هجری مینویسد " ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال ، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفراشر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود " صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید " درکتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه واقعه قتل ابوعبیده وجسر درزمان حکومت پوران قبل ازآنکه یزدگرد برمسند سلطنت نشیند دست داد . "

ازآنچه گذشت دیده میشود که درسال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم برتخت سلطنت ایران ننشسته وایرانیان ازوجود اوبی اطلاع بودند.
بنابراین اگر در آنسال بپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول ازاونیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد . این تاریخ تاروزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده . سنه هجری درزمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد وسنه رسمی شد وسنه رحلت بتدریج متروک گشت . اما کارگردانان مدعیان نبوت وظهور در قرن سوم وچهارم هجری که جدال وبحث برسر تاریخ و تاریخگذاری بلند کردند واختلال درنوشته های پیشینیان امرعادی گشت ، سنه رحلت راکه مبداءاش اول فروردین وبا سنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد وپیشگوئیهای جاماسب که در ۱۵۰۰ سال بعداز زرتشت دورهٔ ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد وتقویم یزدگردی و رحلت به "تقویم وتاریخ درایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود .)

امیران عرب در دورهٔ حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند . غالب اینها دارای سنه هجری وبعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر رایزدگردی نامیده اند که بین زرتشتیان معمول است .عربها دراوایل لشکرکشیهای خویش بصره را که آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند. با ادامه لشکرکشیها وفتوحات بتدریج توسعه یافت وترقی کرد ودرزمان بنی امیه مرکزمهم فرماندهی استانهای شرقی گردید وقلمرو آن تاکرانه‌های خراسان وماوراءالنهر رسید. بعضی از سکه‌هائی که در ضرابخانه بصره ضرب‌شده دارای سنه رحلت وبنام عبیدالله بن زیاد است وبرروی آن تاریخ ۵۱ و ۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳هجری امیر بصره بود وعبیدالله بنیابت اودرخراسان حکمرانی ولشکرکشی مینمود. پس ازفوت پدر درسال ۵۵ هجری امیربصره گردید وتا بعداز ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت وبنام خود خطبه خواند درآنجا سروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ برسکه او ازبصره چون در آن هنگام درآنجا امیر نبود هجری نیست وبیقین سنه رحلت است که برابربا ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکاراست امیران ونایبان عرب که در محو فرهنگ وشعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدندبرسکه‌های خود تاریخ جلوس یزدگرد راضرب نمایند . بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهربصره که بوسیله تازیان وجمعیت آنها آباد گردید بطورحتم سنه رحلت است ونه یزدگردی . سنه رحلت درمسکوکات سایر امیران کم وبیش دیده میشود که باتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه‌های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت ازضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله بن زیاد وضرابخانه دارابجرد بنام عبدالملک بن مروان وعبدالله بن الزبیر وزیادبن ابی سفیان وازضرابخانهای خراسان ومروالروذ درهمان استان بنام امیه بن عبدالله وضرابخانه نهرتیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر وسجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگر صاحب کتاب مسکوکات عرب ساسانیان تاریخهای مذکور رااشتباها "یزدگردی میخوانند .

با زدلایلی دردست است که قبل از قرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول وبعبارت دیگر نسه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است . تاریخ تحریر نسخه های خطی اوستائی وپهلوی ودینی که پیش از قرن هفتم هجری نوشته شده سنه یزدگردی ندارد . دربعضی ازنسخه های خطی مذهبی محفوظ درکتابخانه های اروپا وهند، رونوشت تاریخ تحریر واسم کاتب نسخه های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده . اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر داردکه از نسخه های ماقبل استنساخ گردیده است . ازآنجمله نسخهٔ خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن جی اسپندیارجی دستور رابادینه درسورت ، دارای ۷ تاریخ تحریر واسم کاتبان نسخه های ماقبل میباشد . دیگر نسخه خطی وندیداد درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که با تاریخ تحریر شماره ۲،۳و۵ نسخه سورت برابر است ودیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB) متعلق بکتابخانه دستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی ، شش تاریخ تحریر داردکه دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) ونسخه سورت وسه تاریخ دیگر برابر نسخه وندیداد سورت است . تاریخ تحریر این نسخه ها به پهلوی است . ودیگر نسخه های خطی دساتیر محفوظ درکتابخانه ملافیروزدربمبئی بنشانی (HP(ms)131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که از آن استنساخ شده ضبط نموده است. این تاریخ که درقرن چهارم هجری نوشته شده ودرزیر دیده میشود با وجودیکه کاتب آن موبد زرتشتی است ونام روزدینی مزدیسنا را داده سنه یزدگردی را نداده واگر چنانچه سنه نامبرده درزمان اومرسوم میبود بکار میبرد ویا لااقل باتفاق سنه هجری مینگاشت وآن اینست :

" درآخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته اند یزدان برآسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دساتیرخوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم اوبراین شید اسپهبد رابهین پوراست ودر هرمزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد و پنجاه وهشت تازیانی شمار بدست کارموبدنوبهار شناخت بانجام رسید . "

چنانکه دیده میشود کاتب زرتشتی بواسطه تعصب ازنوشتن نام ماه عربی خودداری کرده است اگرسنه یزدگردی معمول میبود بطور حتم آنرا مینوشت ونه سال تازی را . تاریخهای تحریر واسم کاتبان درنسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است :

اسم کاتب اولی نسخه سورت ، هیربد هماست بن شادان بن هرمزد میباشد ،

ولی تاریخ ندارد. بقول کترک صاحب کتاب جواهر شرق یحتمل درقرن پنجم هجری نوشته شده .

اسم کاتب دومی " دین بنده اردشیربن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاهمرد نوشتم اندرماه تیروروزسروش سال ۵۵۴ " این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان " شاهنشاه یزدگرد هرمزان ازتخمه خسروقبادان ویاساسان" با تجلیل ذکر نموده‌اند .

کاتب سومی رانام " دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب وندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد وماه فروردین وهیزگی برای خود " این کاتب سنه رانداده است بنا بحدس دستوردارا بسنجانا باستناد از تاریخ تحریر کتاب ارداي ویرافراکه در ایران همین کاتب درروزامرداد وماه شهریورسال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعدازسال ۱۲۶۹میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته‌شده باشد . سنه پارسی باسنه یزدگردی چنانکه خواهیم دیدچهل سال فاصله دارد، ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنابراین حدس دستور سنجانا بااین حساب درست درنمیآید .

کاتب چهارمی رانام " دین بنده هیربد زاده میتروآن بن کیخسروبن میتروآوان بن دهگان نوشتم اندر روزخرداد وماه آبادن وهیزکی سال ۶۹۲ بعداز یزدگردشاهنشاه ازتخمه خسروقبادان . " این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری ازکتابهای خطی ازاوست .

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است ومینویسد " دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده‌ام این نسخه وندیداد رادرنوساری درسال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم " . سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعدراجع بآن صحبت خواهیم داشت .

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمهٔ اینست " دراین شهرناکساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استاد مهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که ازکشور ایران آمده این نسخه وندیداد رابخرج زال پارسی مذهب پسر سنگانه وبروانشادی پدرونیاکان اودرسال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز اورداد این کتاب وندیداد رانوشته و وقف نموده . " مقصود ازسال پارسی دراینجا سال معمول بین پارسیان است وهنوز آنرا سال پارسی میگویند واین سال یزدگردی معمولی است .

کاتب هفتمی را نام ربادی است وکتاب را درروز مارسپند وماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است.

ازمفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد. سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است وهجری نیست والا ماه عربی راهم مینوشت وامکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد راباتجلیل واحترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کاتب آن موبد مهربان کیخسرو درسال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده ودرهمان سال درنوساری کتاب رانوشته وبجای سنه یزدگردی که درنسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است. شاهد مانوشته دیگر پیست که همین کاتب درکتاب بخطی دیگر محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بپهلوی مینویسد که اهورامزدا ویزدان راسپاسگذار است که درروز....ماه بهیزکی.... سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمزان بکشور هندوان آمده ودرشهر کمبایت کتاب راازنسخه هیربد رستم مهربان استنساخ کرده است. کاتب جای نام روزوماه راچون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاهد دیگر مانوشتهٔ سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان درسال ۱۳۷۸ سموات کتاب رابخرج زال کمبایتی نوشته است. سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است.

بنابراین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت وچهل سال قبل ازرحلت وبیست سال پیش ازبعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست. مبداء این تاریخ بیست سال پیش ازتاریخی است که ابن اسفندیار درمورد مرگ آذر ولاش ومیر ظهیرالدین درمورد مرگ گیل گاوباره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند. درسال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسروپرویز طغیان نمود و تبرستان وبخشی ازخاک شمالی ایران را متصرف واستقلال خودرااعلام نمودوبنام خود سکه زد. سکه‌های اوباسنه ۱،۲،۳،۴،۵ و ۱۰ دردست است.

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابراست اما شرافت و اخلاق وبالاخره تعلیمات دینی بزرتشتیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که بشاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند. مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده درکتاب "گاه‌شماری" ازآن سخن میدارد بازمان این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵ مرگ آذرولاش که ابن اسفندیار و ۵۰ خورشیدی مرگ گیل گاوباره که میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکرنموده‌اند یحتمل سال بعثت باشدکه با ورود علویان درتبرستان درگوشه وکناریجا مانده واین

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصورکرده باشدو با تاریخی که بر مسکوکات تبرستان دیده میشودو با سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون درقرن هفتم وهشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاء الله آملی درتاریخ رویان اشتباها "سال مرگ آذرولاش را یزدگردی نامیده است. باحتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند" اشتباهی ازکاتب باشد وجملهٔ "عجم بنونهاده بودند" را ازخوددرعبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین واولیاء الله آملی باستناد ازتاریخ ابن اسفندیار درکتاب خویش ذکر نموده‌اند. درهرحال سال ۷۳۲ پارسی دراین یک موردودرمورد کتاب اردای ویرافکه بسال ۶۱۸ پارسی درایران نوشته شده وسال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی ودردومورد تاریخ تبرستان درجای دیگر دیده نشده وراجع بآن نمیتوان اظهار نظر نمود وآنچه گفته شد ازروی حدس وقیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش ویا اکتشافات جدید روشنی برآن افکنند.

اما سنه تبرستانی راکه دکتراونوالا وژهن واگر درکتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداءاش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ ه پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث وتحقیق میباشد. بنابقول مورخان ایرانی که ذکرش گذشت جلوس یزدگرد سوم درسال ۱۱ هجری نبوده است بنابراین مرگش نیزکه بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست درسال ۳۲ هجری باشد. درخطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف‌پنجم ایارسیر میکرده است. آقای ذبیح الله بهروز صاحب "تقویم وتاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی رادرسال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکنند وباستناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط نبوده‌اند ومدت سلطنت بین اوویزدگرد سوم که مورخان متفق القولند سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز باردردست داشتن مسکوکاتی که بقولی باسنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی باحتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس ازکشته شدن شاهنشاه درسال ۵۲ ه وبرقراری آرامش درقلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه‌های خود زده زیرا وجدان باسپهبدان که شاهنشاه راسایه خداوصاحب‌فر میدانستند اجازه نمیداد درآن گیرودار وکشمکشهای باتازیان واضمحلال خاندان ساسانی که خودنمک پروردهٔ آنها بودند ودرحالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت از دست رفته از همسایگان استمداد میجست، شاهنشاهی خویش را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورند.

اگر قول آقای واکر ودکتر اونوالا مبنی براینکه اسپهبدان تبرستان پس از کشته شدن یزدگرد درسال ۳۲ ه استقلال خود را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورده‌اند صحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم با سنه ۱تا ۵۹ و بنام گیل گاوباره (۴۰ – ۲۵ ه) ودابویه (۵۶ – ۴۰ ه) که بعد از یزدگرد درتبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد. مسکوکات تبرستان از سال ۶۰ وبانام فرخ بقول اونوالا وبانام فرخان بقول Mordtman شروع میشود. اگر گیل گاوباره باکشته شدن یزدگرد سوم استقلال خودرا اعلام نموده بود طبیعی است که سکه‌نام خودوسال پادشاهی رانیز رواج میداد وبنام اسپهبدی قناعت نمینمود بزعم ما یزدگرد در سال ۳۲ ه جلوس نمودودرسال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره درحیات نبودودابویه نیز چندان پس از یزدگرد نزیست که سکه ضرب نماید بنابراین جانشین اوچون پس از کشته‌شدن شاهنشاه وسپری شدن زمان وبجائی نرسیدن مساعی شاهزاده درتصرف کشوروکمی سکه‌رایج رااحساس کرد بادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب نمود. قولی که ممکن است سکه‌های گاوباره و دابویه ضرب شده وبدست نیامده قابل قبول نیست زیر تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب که یکسال ودوسال حکمرانی داشته‌اند بدست آمده است.

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبودبایستی درضرابخانه‌های خارج از قلمرو تبرستان ضرب نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه درخارج ازتبرستان دردست است، عبارتست از ضرابخانهای شوش (خوزستان) بنام عبیداله‌بن زیاد با تاریخ ۳۰،۳۱،۳۴ برابر ۶۲–۶۴هجری اردشیر خره ودارابجرد (فارس) هردوبنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهاوند (جبال) زرنج (سیستان) هردوبنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ ه و ۲۶ برابر ۵۸ هجری – علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا عدم احساس قلت سکه رایج ومساعی شاهزاده فیروز دربدست آوردن سلطنت وگسیختن شیرازه امور وکشمکشها وحملات عرب برای تصرف تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد.

سال جلوس یزدگرد سوم را برتخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد. با دردست داشتن مسکوکات تبرستان ومسکوکات ضرابخانه‌های خوزستان و فارس وجبال وسیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی درحدودسال ۳۲ و۳۵ هجری باشد. دراینصورت قول علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی مبنی

برابنکه درزمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن درسال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد میباشد واختلاف چند سال درروایات پیشینیان امرعادی وقابل خرده‌گیری نیست ".

گفتیم که امیران عرب درمحو فرهنگ وشعائر ایرانی بغایت می‌کوشیدند وراضی نمیشدند برسکه‌های خودسال جلوس یزدگرد راضرب نمایند بنابراین مسکوکاتی که با این تاریخ ازعبیدالله بن زیاد وبرادرش سلم پیدا شده بطلان گفته بالا میشود . درپاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب درخارج ازقلمرو تبرستان بدست آمده فقط ازعبیدالله وسلم میباشدکه بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است . عبیدالله درسال ۵۳ هجری ازطرف معاویه امیرخراسان گردید وبسوی بخارا لشگر کشی نمود و ارتش بخارخدای را درهم شکست وقبلا " نیز بنیابت پدر درفارس حکمرانی داشت . سکه‌های او از سال ۵۲ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست ودل باز وبه اجودبنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود سپس بامیری خراسان منصوب بگردید . سکه‌های آنها با سنه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری ومخالفت با مرکزخلافت را درسر می‌پختند فکر این دو برادر با بکاربردن تاریخ جلوس برجزئی ازسکه‌های خوداین بود که دردلجوئی ایرانیان بکوشند وآنها را هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب درتبرستان همین اقدام رانمودند عبیدالله درسال ۵۵ هجری امارت بصره واستانهای شرقی وسپس کوفه رادردست داشت وبرادرش سلم بنیابت او امیر خراسان بود . چون در سال ۶۴ هجری برسرخلافت کشمکش درگرفت عبیدالله دربصره وسلم درخراسان بنام خود خطبه خواندند. طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم وطرفداران خلیفه کشمکش آغاز وچندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت . غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد باستثنای عمال آنها درتبرستان برسکه‌های خود تاریخ هجرت دارند وبعضی ها هم تاریخ رحلت . ازاقدام دونفر امیردربکاربردن تاریخ جلوس آنهم بروی جزئی از سکه‌های خوددراواخر فرماندهی وبانظری خاص نمیتواند بطلان گفته بالا باشد .

تاریخ یزدگردی که درتقویم تورفان ذکرش آمده ودرایران معمول بوده باینجهت یزدگردی میگفتند که روزوماه آن بیکی از ایزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد . مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش ازمیلاد وبموجب زیجها ۵۰۳۳۵ روز پیش ازتاریخ رحلت

و اول هزارهٔ یازدهم است . این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد وتفسیر آن بختان وپیروزگرونرسی میباشد بعدها پیروزگررا بمعنی عربی آن ناصرگرفته هزاره‌را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی راانداختند وبتدریج تاریخ رحلت راچنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند . بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ وتقویم وجهت اختلال درحساب زیجهاکاملا" اطلاع حاصل کنند توصیه میشود ازمطالعه دقیق کتاب تقویم وتاریخ درایران شماره ۱۵ ایرانکوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند .

موبدان وعلمای اسلام

هفته قبل یکی ازدوستان باوفا درنامهٔ خود باینجانب سخت گله داشت که مدتهاست گوشه‌ای ازتاریخ در صفحات هوخت بنظر نرسیده است . شکایت دوست بجاست وهرچه بگوید وبنویسد حق دارد . زیرا پس ازمسافرتم بایران ومراجعت از آنجا که بایستی بیش ازپیش گوشه‌های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته وجماعت ازپیشامدهای گذشته خود آگاه شود اصلا" قلم دردست نگرفته‌ام وعلت آن کسالت مزاج وناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار واینک نیز از آن راحت نشده‌ام . در اینمدت نه تنها برای هوخت چیزی ننوشتم بلکه توانائی سپاسگزاری ازذوات محترمی که هنگام اقامتم درایران بنده‌را مرهون مهربانیهای خودساخته‌اند نیز ازمن سلب گردید وازاین پیش آمدبسیار شرمنده‌ام درفکر بودم بااستفاده ازیادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخت تهیه ببینم ویزدان راسپاس‌گویم که جماعت ما را باداشتن بزرگان خدمت‌گذاری چون ارباب رستم گیو ، ارباب مهربان مهر ، ارباب اردشیر جهانیان ، آقای سهراب سفرنگ ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرازاکشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حقشناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند وبازهم بانیروی مالی ومعنوی خود دربهتری وترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است . البته نام این بزرگان و خدمتگذاران درصفحات تاریخ زرتشتیان ثبت وهرگز محو نخواهد گشت . چون

تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدم واز خوانندگان گرام هوخت ودوست با وفا پوزش میطلبم وامیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آینده هوخت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای ازتاریخ.

بعدازاضمحلال دولت ساسانیان کشور آبادایران جولانگاه تازیان قرار گرفت. اسلام درمیهن زرتشت راه خود را بگشود. مردم بقهر وجبرویا از استیصال وعداوت دین جدید را پذیرفتند. زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله وطعن ولعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان وعلمای اسلام همواره بنحوی ازانحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند. گاهی با نیروی شمشیر وسوزاندن کتب دینی وزمانی با مباحثه ومناظره آنانرا طرف حمله خویش قرار میدادند. یکی از این مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد. علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند. موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم اوبرما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ ومسئله آفریدگار ویزدان واهریمن را حلاجی میکند. پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده ودرتحت عنوان "کتاب علمای اسلام" بتوسط موبدان ایران درسده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال ودرروایت داراب هرمزدیار برای ما به یادگار مانده است. بخشی ازآغاز کتاب نامبرده که پرسشهای علما راازمضامین آن میتوان دریافت برای نمونه درذیل دیده میشود:

" درعهدالدین بعدازششصدازیزدجردی علمای اسلام ازیکی ازدین آگاهی مسئله چند خواست ودراین معنی سخن گفته شد ودراین باب کتابی ساخته‌اندونام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند. یعنی پیداکننده چگونگی جهان وروح مردم ازازل تا ابد پرسید که شماانگیزش راچه گوئید وایمان دارید یانه؟ موبدان موبدگفت که ماانگیزش راایمان داریم و قیامت خواهد بودن. پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده است وخدای راآفرینش مردم ونیستی وبازمردن وباززنده‌کردن دراین چه مصلحت است؟ این دستور آن ایام گفت که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست بباید دانستن که آفریدن چه بود ومیرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست. بباید گفتن که جهان بوده است یا آمده. اگرگویند بوده این سخن محال بود. بسبب آنکه درجهان نونوچیزها افزاید وهم درجهان میکاهد وچون وچنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد وباززیادت میشود. پس هرچه پذیرنده کون وفساد بوده ومعلول بود خدای رانشاید. پس درست شد که جهان نبوده است و بیافریده‌اند پس هرآفریده راازآفریدگار چاره نیست و بباید دانستن که دردین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب اند جهان را آفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است باید گفتن که، که آفرید و کی آفرید و چون آفرید و چرا آفرید ... "

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمیآید که درآن عهد ازشماره موبدان دانشمند کاسته میشده و جماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمی‌ورزیده و بدین جدید میگرویده‌اند. موبدان موبد درپاسخ خویش راستی را پیروی و با صراحت لهجه سخن میراند و بزیر عقیده جبر میزند و بدی را از خدای نمیداند. بخش نامبرده ازاینقرار است:

"چه ازموبدان خردمند کمترکسی مانده‌اند و واجب دیدم اصل دین به پیداکردن تا هرکسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد، نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رها نکند و ازخدا یتعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مندنا گاه خواهد گذشت. موبدان موبد گفت که ایزدان و امشاسفندان که میگویند نام همکاران است (موکلان) و نام خدایتعالی یزداست وصف هورمزد و اورمزد یزدرا هیچکس تغییر نتوان گفت. اورمزد بی صفت است و آویژه و نیکی و روشنائی باشد که با او هیچ بدی و تاریکی نیامیزد وقومی که مخالفان دین به‌اند با ما دراین مسئله خلاف میکنند و گویند نیکی وبدی ازخدای است وزراتشت اسپنتمان دروغ وخیانت وجهل وستمکاری و مکربر ذات خدایتعالی روا نداشته است. پس ما را جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون ما را برکتاب شما وشما را برکتاب ما اعتقاد نیست و روشن کردن اصل دین بهی جز با دلیل و برهان معقول دست ندهد. شما را با ما دراین مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد. جواب چون در دنیا و هرچه دردنیا هست پذیرنده کون وفساداند و هرآینه معلول باشند و معلول خدای را نشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که تاثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند وورد زبان پیشینیان و داستان چامه سرائی یکی ازشاعران دهاتی قرارگرفته ونامش برما مجهول است درسال ۷۲۴ یزدگردی دریزد رویداده است درآن وقت شاه نظام فرماندار یزد بود. نسبت بزرتشتیان حسن ظنی نداشت وزیری داشت بدخو وظالم وآن وزیر درشخص حاکم نفوذی بغایت داشت. یزد درآن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان و موبدان بیشماری در آن شهر تمرکز داشتند دستوران دستور آن دوره را نام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت ونفوذ وزیر زشتخو وتحریکات او باسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادرساخت وهمه زرتشتیان، پیروجوان

وبزرگ وکوچک را دریک محل جمع کردوآنها را بقبول آئین اسلام امرنمودگفت که اگر دین کهن خودرا نهشته واسلام نیاورند باید دست ازجان شیرین خود بشویند وازآن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان وپیران قوم باقوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم . مانیز پرستندهٔ خدای یکتا وفرزندان کیان وپیرو راه راست و جویای نام ونشان وازداشتن دین نیاکان مفتخر وسرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است ازاین بیچارگان میسر نیست . ماراسه دستوروپیشوای دانا است . شاه پیمان کندوآنها راطلبیده ازدین وتوحید پرسش نماید وپاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند ، ماهمگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا رابدربار خویش احضاروآنها رابقبول اسلام ویا دادن جان فرمان داد. دستور بندار بزرگ آنها بودعرض کرد " پادشاها مامردمی هستیم بیگناه وپرستنده خدای یکتا وصاحب خرد وهوش خداداد . کشتن دانا خلاف آئین سروری وراستی است . ما نه ساحریم ونه جادوگر ، بلکه دل را بمهروپیمان پیغمبر خویش استوار داشته‌ایم . "

فرماندار ازاستماع جواب ازاصول وفروع دین پرسشها نمود وپاسخهای متین دریافت اما چون خودبین وغرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنرپوشیده شد

صدحجاب ازدل بسوی دیده شد

پیشنهادکرد " اگرشما این انگشتری مراکه اکنون دراین گل انداخته و یکهزار خشت خام میسازند نشان دهید که درکدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شمایقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان دادهرسه دستور دانا رادریک اطاق زندانی سازند وانگشتر رادرگل انداخته بساختن هزار خشت امرنمود . پس ازچهار روز خشت حاضر شدوچون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آنرا خالی دیدند واززندانیان اثری نیافتند . هر طرف بجستجو پرداختند تاآنکه سه دستور راکه متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده درمنزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها راباز داشت وبخدمت شه نظام آوردند. فرماندار برآشفت که " باعلم جادو اززندان جسته‌اید . اینک نشان دهید که خاتم درکدام خشتی است . "

هرسه دستور زبان بواج واوستا رازمزمه کنان خشتها رابچهار بخش تقسیم

نموده ازآن یک بخش را اختیار نمودند وبازآنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند واین عمل تکرار یافت تاآنکه یک خشت باقی ماند .

آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمودکه انگشتری درآن خشت ودرفلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت وبیرون آوردن خاتم امرنمود دستور گفت حیف است که چنین خشت عالی شکسته شود وانبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان درخشت فروبرد وخاتم رابیرون آورده بشاه تقدیم نمود .

فرماندار وتماشاچیان درحیرت فروماندند . اما شه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان رافراموش نمود ، آنها راکافروساحرخوانده وبپذیرفتن اسلام امر فرمود دستورجوابداد " جان برکف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت . "

فرماندار ازاستماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سریک دستور رابا تیغ ازتن جداکردند ودستور دیگرراتکه‌تکه ساختند تاشاید دستور بندار از جان بترسد وباسلام آوردن تن دردهد . امادستور نامبرده آه سردی ازجگر برکشید وبشه نظام گفت " وقوع این حادثه راازپیش میدانستم واینک مراهم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن‌تو پیدا خواهد شد وچهل روز بعد دیگری ترابکیفراعمالت خواهد کشت . "

فرماندار ازشنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امرنمود . تا اورادورتربرد وباره بدنش رادونیم کند .

دستور بندار چون حال رابدینمنوال دیدبه پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس ازشهادتش فورا " با بستگان بخراسان مهاجرت ونزد خویشان آنجا پناه گزینند زیرا شهریزد پس ازچهل روز ببلا وخونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور رادرحالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت . بهرام ازدیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود .

پس ازشهادت دستوربندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت وخیم خویش هراس برداشت ، سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند آزاد ساخت .

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . در روز چهلم قشونی ازمشرق به یزد حمله آورد وجمعی کثیرازمردم شهررادرخون غرقه‌ساخت وشه نظام با خانواده‌اش درآن گیرودار بقتل رسیده وارک آنان بغارت رفت .

احمدبن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " درزمانیکه رایت منصور خاقانی (شاهرخ بهادر پسرامیرتیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد وبشیراز آمد درسال تسع و

عشر وشمانمائه (۸۱۹) درزمان مراجعت شاه نظام کرمانی رابحکومت ابرقوه ویزد نصب‌کردند وشاه نظام بابرقوه آمد وازابرقوه به یزد آمدوکاشی‌مسجد تمام کرد وبرغرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف‌نامبرده دوصفحه در ستایش‌کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد وابنیه‌های دینی مینگارد وازوضع حکومت وکشتاری که موضوع داستان ماست‌هیچ اشاره نمیکند.تاریخ فرمانداری شاه نظام دریزد طبق تاریخ جدید یزد باتاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چامه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعهٔ دیگر درزمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندش شاهزاده محمد ولی میرزا دریزد واقع شد ، علمای متعصب‌بزرتشتیان نسبت کفروزندقه داده وازحکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنهارا خواستار میشوند. بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علمادرمسائل دین وتوحید پرسشهائی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب‌منطقی نباشد همه‌راباجبار مسلمان یا بقتل‌آورند . اما برخلاف‌انتظارشان جواب‌طبق دلخواه فرماندار بود ودست ازسرزرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش‌های علماوپاسخ‌هائی راکه دستورکیخسروپور دستور خدابخش‌بمشورت موبد خدابخش‌پور موبد فرود وهیربد جاماسب‌پدرشاعر داده‌اند دررساله‌ای بنام " دین مسئله "بتوسط هیربد خدابخش‌پور جاماسب‌درسال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده ودرجزو پندنامه ملافیروز دربمبئی بطبع رسیده‌است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش‌پور اردشیر پور خسرو پلگذار دینیارپور بهرام پور ظهراب‌پور نوشیروان یزدی محلتی بساوقات‌بابزرگان وعلمای اسلام در حقانیت‌دین نیاکان‌خود بمباحثه ومناظره مشغول میبوده وبرمراسم معموله بین مسلمانان اعتراض مینموده‌است‌فرزانهٔ نامبرده مباحثات‌مذکور رادرروز هرمزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی درمجموعه‌ای بنام " تیغ‌براه دین " جمع کرده‌وبرای ما بیادگار گذاشته‌است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث‌دین ومذهب‌درهرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده‌که‌انشاءالله ازدیده وشنیده وگفته بهره‌وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشندونام آنرا گذاشتیم " تیغ براه‌دین " ازراه دین‌بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است‌وشبهه ... چون بنای آدمی ازجسم فانی است‌بجهت‌یادبود هراوقاتی بابزرگان اسلام‌مباحثه‌داشتم‌نوشتم‌تا بهدینان آگاه‌باشندویقین حاصل کنند ازدین ، وبحرف‌باطل‌خودراازراه درنبرند . "

مباحثات‌نامبرده درنوع‌خودبی نظیر وبسیار دلکش‌وشیرین‌است‌نسخه خطی آن‌جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریادر کتابخانه ملافیروز دربمبئی

محفوظ است. ازقرار معلوم مولف‌نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب‌تقدیم وخواهش‌کرده آنرا بگجراتی ترجمه وعنوان آن بدهندکه‌بمعنی شمشیر دین باشد.

فرزانه مرزبان ظهراب
چگونه‌قریه‌های مبارکه‌وزین‌آباد دریزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پورظهراب برادمرد دیندوست، فعال، خیرخواه، نیک اندیش، دلیر وباهمت زرتشتی ازاهالی قریه کسنویه حومه شهریزد ودرعهد خویش بزرگ جماعت وکلانتر زرتشتیان بود. خانهٔ مسکونی آنها درکسنویه‌که دواشکوبی وازهمه منازل اطراف‌بلندترو باشکوه‌تروداراى بالاخانه وسه‌سر طویله‌وغیره است وحتی بلندترازمنازل مسلمانان حوالی واطراف است درحالیکه مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست‌تر باشد، ازجلال وابهت وبزرگی ورشادت صاحب‌آن داستانها میسراید. قریه مبارکه نزدیک‌تفت مستحدثه‌اوست. فرزانه مرزبان دراوان جوانی درحدود ۲۵ سالگی گویا درسال ۱۱۷۰ یزدگردی چندین سال بعدازموقعیکه کیخسرو ایزدیار باگلستان بانو دختر ۹ سالهٔ خویش ازایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید ودرخانه اردشیرداديشيت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت‌بجماعت زرتشتی ایران علاقه‌وافرنشان‌میداد بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت.

فرزانه مرزبان‌جوانی بود زحمتکش و صاحب‌احساسات‌بلند وعالی، کارگری درمنازل خانواده‌های پارسی باطبع بلند اووفکر خدمت بجماعت سازش نداشت. کلیهٔ حقوق اینگونه نوکرها بسیارکم وبیش‌ازماهی یک یادوروپیه‌نبود. زرتشتیان‌ایرانی که‌ازآن‌زمان ببعد به بمبئی مسافرت‌مینمودند بجزدونفر همه‌درخانه‌های پارسی استخدام میشدند وپس‌ازآن بتدریج بکسب‌وکار روی میآورند.

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند ودربمبئی آدریان وآتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده‌اند وموبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند درآدریان خویش منزل وماوا میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ وتوانگر و برای اموات خوددربمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته‌شده‌واموات آنها دردخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکارمشغول بود. شوکت وجلال آنها رابابیچارگی وبردگی زرتشتیان درایران که بپرتگاه نیستی وزوال نزدیک ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه وملال روزافزون سینه‌تنگ اورافشار میداد. زیرا هرسال شماره بسیاری ازخانواده‌های زرتشتی پراکنده دردهات دوردست یزد ومحصوربین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را باجبار مسلمان کردن، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول آنها بحکم شرع بوسیلهٔ خویشان تازهٔ جدیدالاسلامها ویافشاروستم نامحدودهنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند. اینگونه افکاراوراآذیت میکرد. فکرنابودی زرتشتیان درمیهن خودوخشوربرایش غیرقابل تحمل بود. محزون ومغموم بکنجی مینشست وخیال خورد و خواب ازسرش میپرید. گاه‌وبیگاه این حال برای اودست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری ازوطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. امافرزانه مرزبان درپاسخ دلجوئیهای اوبادیدگان اشک آلود اظهارمیدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که‌ازاربابان محترم می‌بینم غربت برای اومعنی ندارد ودوری ازمیهن وخویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن واندوه اوبرای دین است، برای جماعت است، برای گروه زرتشتیانی است که درایران بپرتگاه نیستی رسیده‌اندوهرسال ازشماره آنان میکاهد ونزدیک است روزی که‌نام آنها ازصفحه وطن محوگردد.

فرزانه اردشیر دادی ازشنیدن داستان فرزانه مهربان وعلت اندوه وماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیزماتمزده ودردریای حزن غوطه‌وروچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران وگریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنه امیدی بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر اویک راه هست وآن احداث یک قریه نوومنزل دادن خانواده زرتشتیانی که دردهات دور افتاده بین مسلمانان محصوراند درآنجا تابوسیله اراضی وآب‌قریه جدیدالاحداث امرار معیشت نمایند وبدینوسیله از خطر جددنیان ایمن گردند.

این رای را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح راپرسید جواب بشنید

درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه ومحبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران . دلش باوضاع واحوال پریشان آنان بسوخت وبرای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جددینان فوری اقدام نمودوهرچه زودتر خودرا برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضرساز. کلیه مخارجش هرچه باشد ولوهرقدرهم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم ارباب خودشادمان گشت وبادلی پر از امید رخت سفربربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید درتک وپوافتاد . بیابانها وکوهستانها را بگردیدتا محلی نیکو ومناسب انتخاب بودرحفرقنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک وپوی زیاد خسته وکوفته ، مایوس و دلواپس دربیابان زیردرختی بخوابید سروش عالم غیب با مژده دادو محل حفر قنات وآفتابی شدنش وراضی قریه را درعالم رویا باو بنمود . شادمان ازخواب برجست ومحلی راکه دررویا دیده بود بیافت ومادرچاه رابکند . آب فراوان تو قنات پرمیاه وآبادانی بزرگ را باو میداد .

درآنزمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمدتقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر درسال ۱۲۱۳ ه (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتاهنگام مرگ سال ۱۲۱۹ ه دریزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ اوبرادرش حاجی عبدالرحیمخان کهاونیز درپایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه بااونظر موافق نداشت وامرکرد برادر کهترش زین العابدین خان بنیابت او دریزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده ودرخشم بمنتهی درجه شدت وجان را عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده وبچوبکاری پرداخته وبالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که دروسط چوبکار سکته کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس ازفوت اوحاجی عبدالرحیم خان از

---

(۲) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت. دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان وبرادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان درزمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده ودرزمان زمامداری زین العابدین خان بنیابت برادر دریزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود. فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث راااز زرتشتیانی برمیگزینند که بین مسلمانان محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانند سخبید، خراشه، دهبالا، دشتک وغیره میزیسته‌اند

زین العابدین خان پائین قریه چم وبالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش ازیک جریب‌زمین نبوده و اینک خشک شده است. هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان باآنهمه‌آب زیاد وریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خودرابرای دیدن آب وقریه بفرزانه مرزبان تذکر وبآنجا میرود. درآن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا وگردش میرفتند وبربیچاره‌ئی وارد میشدندوکالائی ازمال آن شخص را میپسندیدند وتعریف‌میکردند ومبارک باو میگفتند طرف بایستی درجواب بگوید پیشکش است وآنرا تقدیم نماید بنابراین زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق اودراراضی مستحدثه میگردد متصل وپی درپی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تاآنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف‌آب پیشکش است.

زین العابدین خان فورا "جلو نصف‌آب‌قنات راگرفته میبرد بقریه زین آباد جدیدالاحداث خودوآنجا رامشروب‌میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد. هرچند فرزانه مرزبان اززین العابدین خواهش مینماید آب را درهمان قریه مبارکه مشروب‌سازد اثری نبخشیدونصف آبی را که‌اوباسرمایه‌خیریه‌اردشیردادی شیت‌برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار ازدست دادوزرتشتیان ازاستفاده تمام‌آب محروم ماندند. قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان وبرادرش‌حاجی عبدالرحیم خان احداث‌گردید.

فرزانه اردشیر دادی شیت که‌باهمت‌وسرمایه اوقریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۴ یزدگردی دربمبئی متولد ودر۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهمان شهر رهسپار مینووگروشمان گردید.

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . ثبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هـ که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند. سند نامبرده درصندوق پنجایت درآتش ورهرام یزد محفوظ بوده است . (۳)

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهراب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهراب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهراب درعهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی اززرتشتیان نامور وسرشناس ومتنفذی است که باکلیه رجال دولت آشنائی ودوستی دارد ودرپس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج ازاین مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خودرا ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب بخوانده وروان آن دونفرخیرخواه را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صادکسنویه‌ای که درسال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان ومسافرخانه‌ای درقریه مبارکه بنانمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهرا برا یاد وشاد نمایند . "

اوضاع فرهنگی پارسیان
درپنج قرن گذشته

کوشش پارسیان دراصلاح تقویم - مشاجرات ومباحثات دینی - تاسیس انجمن پژوهش دینی دربمبئی - بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بارها اتفاق افتاده که مباحثات ومجادلات مذهبی بین جماعت موجدمساعی درمطالعات وپژوهش درفرهنگ وآثاردینی گردیده است . دوره رفورم واصلاحات

---

(۳) رجوع شود بنسخه خطی شماره H.P.(mS) 213 محفوظ دربنگاه خاور شناسی کاما بمبئی .

مذهبی اروپا نیز ازاثر همین گونه پیشامدها بوده .

کوشش پارسیان هند درمطالعات فرهنگ دینی را نیزدرطی دوقرن گذشته تولید اختلاف نظر درسنن وفروع مذهبی باعث گردید .

ما درابنجا مختصرا " درشرح مسائلی که مولد مباحثات ومجادلات مذهبی وباعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع باصل مطلب ذکر مختصری ازوضع اطلاعات دینی پارسیان درپنج قرن که ازخلال سطور نامه‌های ایران پیداست خالی ازفایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی وصاحب پارسی پراکش، پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان ومان وزاد وبوم خود ایران را ترک وبسوی هند مهاجرت اختیار وتاامروز غالب مراسم دینی وآداب جماعتی خودرا نگاهداشته‌اند . هنگام اقامت درهندودرشهرسنجان ، شعائر ملی وطرز ادای مراسم دینی راتامدتهای متمادی بنا بروش باستانی بجا میآوردند . درجنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد وباغارت شهر مرکز وماوای پارسیان راتباه ساخت وکتابخانه وخانمان آنها بربادرفت. اما آتش مقدس تا ۱۲ سال درپناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .

پس ازاین پیشامد پارسیان ببخشهای مختلف گجرات پراکنده شدند وبمرور زمان سنن وفروع دین رابواسطه دوری ازیکدیگر فراموش کردند . بالاخره درقرن ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی ازمراسم وسنن دینی مشکوک گشتند واختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری وسورت وبروچ وکمبایت وانکلیسر باتفاق آراء جوان باهوش ودلیری رادرسال ۸۴۷ یزدگردی باپرسشهائی چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تاجواب بسیاری ازمطالب دینی را که درآن اختلاف داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده باجواب پرسشها که درآبان ماه ۸۴۷ یزدگردی نوشته شده بهندوستان مراجعت کرد . (برای اطلاع کامل ازاین مراسلات بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران درضمن نامه خود مینویسند :

" ازایراخط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت ونمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان وبهدینان مازدیسنان نوساری وکنبایت و بهروچ وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند .... از کیومرث تاامروزهیچ روزگار سخت تر ودشوارتر ازاین هزاره سرهیشم نبوده است ونه ازدور ضحاک تازی ونه افراسیاب ونه تورجادو و نه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراندو از این هزاره سوکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته پیشترین روزگار بترنبوده‌است . اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوژداشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است .... که درنوساری سالاری بهدین است داور نام چنگه شاه وجزیهٔ بهدینان نوساری را دور کنانیده است .... ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن در دین .... ودر کمبایت والکلیسرگاهان چوبین است .... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تا سیستان نزدیک است واز سیستان تا یزد بیم نیست .... "

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تا پاسخ پرسشهای بیشتری رابیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :

" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده‌اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند ...

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی از ایران بهند میرسد که درآن اشعار شده " .... تا ایام عرب گذشته وایام ترک درآمده این فقیران را معلوم نبود که درممالک هندبهدینان مانده‌اند یا نه تاقبل از ۳۵ سال ازاین تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب ازاشوروان بهرام شاه وچنگه شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجانب نوشته بودند .... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل از این ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است .... "

درنامهٔ بهمن روزوخردادماه ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس رااز جهت خاطر دین وه که درآنجا ضعیف شده فرستاده شد . دراینجا ورس چنین کمتر ازهزار شاهی نمیدهند . "

بدینطریق تاسال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها ازهندبایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه‌ها بنام روایات معروف گردید . ازسال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها ازایران بهند میرسد (صورت کامل آن در فرزانگان زرتشتی داده شده است .) صدها مسائل دینی در این نامه‌ها باشرح وبیان توضیح داده شده وتاسالیان درازمانند کتب مذهبی دارای احترام بودو ازاصول وفروع دین پارسی شمرده میشد .

از ذکر این حقیقت تلخ وناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی درآن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند وموبدان وپیشوایان دینی تنها خواندن ونوشتن میدانستند و استثناء بین بهدینان افرادی دانا وبرجسته یافت میشدند که نسخه‌های کتب دینی وگزارشات آنرا چون جان عزیز میداشتند وحفظ میکردند . مردم عوام فقط نماز خواندن را ازموبدان فرا میگرفتند واطلاعات دینی آنها از این بیش تجاوز نمیکرد .

پارسیان پس ازتماس با اروپائیان درسورت درکسب دانش مساعی ابراز داشتند . ازنیمهٔ قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری ازبهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره دربالا و نامه‌های حماسی وغیره را برای خود نویسانیدند . از آنجمله است ترجمهٔ گجراتی مینوخرد درسال ۱۵۵۴ میلادی بوسیلهٔ هیربد زال پور هیربد کامدین مقیم دمن ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۶۸۰ بوسیلهٔ هیربد گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا ـ ترجمهٔ گجراتی خرده‌اوستا درسال ۱۶۸۳ بوسیلهٔ دستور داراب هرمزدیار مقیم بلسر ـ ترجمهٔ گجراتی خرده اوستا درسال ۱۷۲۴ بوسیلهٔ دستور جاماسب آسا مقیم نوساری ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۳۳ بوسیلهٔ دستور داراب‌بائی مقیم نوساری برای شت‌دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۰ بوسیلهٔ موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانیا مقیم سورت برای بهدین جی‌جی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۳ بوسیلهٔ هیربد شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه‌والامقیم بمبئی ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۷۸ بوسیلهٔ دستوررستم‌جی بهرامجی سنجانا مقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی .

پس از ذکر این مختصر درمورد تاریخ روایات که‌نمایندهٔ اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل میباشد اینک بذکر مسائل ومباحثاتی که موجب پیشرفت دانش وتحقیقات مذهبی وبررسی فرهنگ وسنن باستانی گردید میپردازیم .

دراوایل قرن ۱۸ میلادی دومسئله مهم دینی مولد مباحثات وبالاخره باعث مطالعات درفرهنگ دینی گردید . مسئله نخست این بودکه‌آیا صورت جنازه راباید باپنام (پارچه سفیدیست‌که موبدان هنگام ادای مراسم دینی برروی خودمیبندند) پوشانید یاخیر . مباحثات درمورد این مسئله بی نتیجه ماند واختلاف‌بین مردم رفع نگشت وتاامروز درسورت ونوساری ودهات اطراف آن صورت میت راباپنام میپوشانند درحالیکه درسایر نقاط زرتشتی نشین باز میگذارند .

مسئله دوم این بود که آیا پای میت را باید جمع کرد ویا دراز گذاشت. اختلاف نظر در این مسئله نیز تاکنون مرتفع نشده وهردو روش باقیست.

مسئله سوم ایجاد مباحثات درمورد کبیسه ووجود اختلاف یکماه درتقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هندبود. موبد جاماسب ولایتی کرمانی در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت از ایران حرکت وهنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران وپارسیان هند یکماه اختلاف موجود است. از جلب توجه پارسیان باین اختلاف خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش خشم آنانرا درکار مباحثات واختلافات دومسئله نامبرده بالا برافروخته ونتیجه‌ای هم بدست نیاورده‌اند ومشاهده نمودکه گروه پارسیان درمورد علوم دینی ومراسم وسنن باستانی بکلی بیخبر وعامی‌اند. بنابراین سه نفر از موبدزادگان باهوش را بشاگردی خویش برگزیدواوستا وتفسیر پهلوی را بآنها بیاموخت. ایشان رانام دستوردارا ب معروف به کوماناداداروم قیم سورت و دستور جاماسب معروف بجاماسب آسا مقیم نوساری ودستور دیگری ازبروچ محتمل دستور کامدین پور دستور فریدونجی میباشد.

درهمان اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت باشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم معروف بتقویم قدیمی ایران رااختیار کرد. این پیش آمد موجد مباحثات سختی درمورد تقویم بین پارسیان شد. چون درسال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین جمشید ایرانی مطلع ازعلم نجوم وستاره شناسی از ایران وارد سورت گشت. برشدت مباحثات افزود. پارسیان ازاوخواستند با محاسبات تنجیم تردیدی راکه بوسیلهٔ ورود جاماسب ولایتی بهند دردل آنها راه یافته است رفع نماید. اونیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم رابیک نفر موبد باهوش موسوم بکاوس پور فریدون بیاموخت که بعدها بکاوس منجم معروف گشت. این شخص با مباحثات خویش نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست وبجاست. جمشید درسال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت ولی نتوانست توفیقی درآنجا بدست آرد. موبدی ازبمبئی بنام شهریارجی نوروز درنامه‌خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری وبنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد "جمشید ایرانی ازسورت به بمبئی وارد ودرترغیب پارسیان باختیار تقویم قدیمی کوشاست وامیدوار است آنهارا باخود همعقیده سازد".

پنجسال بعدازاین واقعه درسال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفراز بهدینان بینوای سورت بنام بهمن پورلیمنو - رانجینوپور خورشید - بهرام پور دادا - بوبت جینوپور رستم - لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی رااختیار ومراسم پنجه‌وه

را یکماه جلوتر بعمل آوردند . دراین هنگام چند نفراز پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس وواهمه اختیار نمودند . وقوع اینگونه وقایع پارسیان رادرمورد دین نگران ساخت وچون ازحقیقت آئین بیخبربودند درآموختن وپژوهش آن بکوشیدند . دهنجیشاه منجیشاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف را از بروچ دعوت نمود واورا بایران فرستاد تادرمورد تقویم واختلاف آن پژوهش بعمل آرد . موبد کاوس در هیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷یزدگردی باتفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت ازسورت رهسپار دیار ایران گردید . دوازده سال درایران بماند ودرتحقیق ازحقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله ازخود ابراز داشت . ببخشهای مختلف زرتشتی نشین درایران مسافرت وبالاخره درسفندارمذ روز وامردادماه ۱۱۴۹یزدگردی بسورت برگشت . چندین نسخ خطی اوستا ومحضرها واستشهاداتی ازعلماودانشمندان در مورد تقویم باخود بیاورد . رونوشتهای آن فورا " بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید . ازطرف دیگر پیروان تقویم معموله درهند معروف بتقویم شاهنشاهی یا رسمی نیز بیکار ننشسته دلایل وبراهین گوناگونی را درمورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند . مباحثات ومجادلات سختی دربروچ وسورت آغاز گشت . دستور کامدین جی وپس ازاو فرزندانش دلایل محکم درلزوم کبیسه وحقیقت تقویم شاهنشاهی ازکتب باستانی بیافتند . مباحثات درمجامع عمومی منجر بحملات ودشمنی وکینه گردید . چنانکه درحدود سال ۱۱۵۱یزدگردی درمجمع عمومی مباحثه دربروچ بهمدیگر حمله کردند . درآن گیرودار یک خانم حامله پارسی وپیرو تقویم قدیمی ازحملهٔ هماجی پور خورشید جی ازپای درآمد ودرگذشت . هماجی دردادگاه محکوم باعدام وسایر فتنه جویان محکوم بزندان وتاوان شدند . اختلافات شدت یافت وبین خانواده‌ها نزاع وجدائی تولیدگشت وحتی ازدواج بین قدیمیها وشهنشاهی‌ها نیز ممنوع شد وبیکدیگر نسبتهای زشت میدادند وکودکان نیز در پی آزار واذیت یکدیگر بودند .

پیروان تقویم قدیمی مقیم بمبئی درسروش ایزد وفروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش ورهرام رادرشهر بنانهادند . دراین موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند . وقوع این حادثه پارسیان بمبئی، سورت وبروچ رابرآن داشت که درتقویت مساعی خویش درآموزش وپرورش وپژوهش فرهنگ وتاریخ دینی بکوشند .

درسال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم برشدت

خود افزود . شالوده بنای دوآتش بهرام دربندرسورت ریخته شد . یکی برای گروه شاهنشاهی ویکی برای گروه قدیمی، انجمن پارسی محل ببنای آتش بهرام قدیمی سخت اعتراض وازساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش بهرام پادشاه دین است ودوپادشاه دریک اقلیم نگنجند کاربمحاکمه کشیدودادگاه ساختمان هردوآتش بهرام راموقوف بخاتمه محاکمه نمود .

دهجیشاه ومنوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردسته شاهنشاهی‌ها درداد‌گاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت ازکالابهائی سازنده آتش بهرام قدیمی نمود . محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق وپرسش ازگواهان بیشمار واستماع دلایل فریقین ازکتب اوستا . وجرکرد دینی ، روایت ، زرتشت نامه ، سکندرنامه ، برهان قاطع وغیره درچهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خود را بطرفداری قدیمیها صادروحکم بنای آتش بهرام آنهارا صادرکرد ودرضمن هردوفرقه راآشتی دادوقرارشد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یکسال یعنی تاسروش روزوارديبهشت ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند وبعدگروه قدیمیها دست بکار ساختمان وتخت نشینی آتش بهرام خود گردند . (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده دریک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ درکتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است) .

دستور اسفندیارجی کامدین مقیم بروچ برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان " حقیقت کبیسه درتاریخ پارسیان " رادرژوئیه ۱۸۲۶ درسورت منتشر ساخت . مندرجات رساله دراثبات کبیسه واینکه زرتشتیان باستان درتقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند .

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس ازبیست سال خموشی دوباره باشدت هرچه تمام آغاز گشت . ملافیروزبن کاوس درهفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) درپاسخ رساله دستور اسفندیارجی وتکذیب مندرجاتش وبطرفداری تقویم قدیمی بانتشار یک سلسله مقالات درروزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود . دستور اسفندیارجی یکهفته بعد درسورت درگذشت وفرزند بزرگش دستورکاوس بجای پدر مباحثات راادامه داد. روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد درمورد تقویم اوراق خود رادوبرابر ساخت .

دستور فریدونجی دارابجی جاماسب آسانا . پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین دربمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبارکبیسه منتشر کرد . طرفداران تقویم قدیمی نیز درعین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال الکبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جرایدنیز ازمکاتبات دراین مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی وقدیمی چند نفرازدانشمندان رابین خود برگزیدند تادرانجمنی درمورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی ازمسلمانان ودانشمندان بمبئی برای شرکت درمباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس ازیکسال ونیم منقطع گشت ولی هردو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی ازدستوران دانشمند ایران و علمای اسلام خواستند تادر مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه دردین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال برحقیقت نظریات خودبیافتند .

پس ازانتشار کتاب بگجراتی دستور اسفندیارجی کامدین نخستین کتابی که بفارسی دراین مورد ، مطبوعه سال ۱۸۲۷ عیسوی میباشد .یکسال بعد هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه ومنتشر ساخت .

ملافیروز درجواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیسه دردین زرتشتیه " تالیف وپخش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی درجواب بملافیروز " رفع الهزل " رادرسال ۱۸۳۳ تدوین ومنتشر ساخت وآنرا باز دوسابهائی سهرابجی منشی درسه سال بعدبگجراتی ترجمه نمود . دستورایدلجی سهرابجی‌سنجانا درسال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی وپازند بطرفداری کبیسه وملافیروز درجواب آن اویژه دین رانوشت که بعدازوفاتش درسال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم درسال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرهائیست که ازمنجمین وعلما ودانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکاوس هنگام اقامت درایران جمع آوری شده بود ومندرجات آن تصدیق برعدم کبیسه درتقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز درقبال این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بروجود کبیسه درتقویم زرتشتی واز اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی ودستور فریدون دارابجی جاماسب آسانا درسال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . درخلال این مدت رسالات وکتابهای دیگر نیز درهمین موضوع منتشر گشت که اینک اثری ازآن دردست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد وکمیتهٔ قدیمی نیز درحدود همین میزان بمصرف رسانیدند . درخلال جریان این مباحثات عده دیگر ازپارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند . طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱پارسی درکشورهند ۷۲۰۶ نفر پیروتقویم قدیمی بوده اند .

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان درتوسعه‌فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی ازاهمیت نیست .

پارسیان پس ازسال ۱۸۳۹ میلادی ورویداد یک واقعه مهم ازبذل مساعی درتحقیق دین وتشویق بهمدینان درآموختن حقایق مذهب‌کوتاهی ننمودند . این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب‌دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائی نوروز وهرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی . مرسلین ومبلغین عیسوی درجراید بمبئی برخلاف آئین زرتشتی وانتقاد ازتعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند . دکتر ویلسن سردسته آنها درمقالات وخطابهای خویش ازوندیداد انتقاد وپارسیان رابتغییر مذهب‌وپذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود .

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند ودردفاع ازحقایق دین خویش خامه فرسائی مینمودند . چنانکه درسال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتردارابجی هرمزجی بنگالی کتاب " راستی مزدیسنان " وهیربد دارابجی منشی " تعلیم زرتشت " ودستورایدلجی سهرابجی سنجانا " معجزات زرتشت " راتدوین وطبع نمودند .

درسال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جاماسب‌آسا مباحث دینی خویش را تحت‌عنوان " نیرنگهای قلمکش " و دستور اسفندیارجی فرامجی راباری نخستین مترجم اوستا پهلوی وندیداد .ویسنا " " حدیث‌گمراهان " رامنتشر ساختند واز ژوئیه ۱۸۴۲ مجله‌ماهانه بنام " رهنمای دین زرتشتی " بسردبیری ودبیری نوروزجی فرامجی ودستور ایدلجی سهرابجی سنجانا دردوبخش شروع به انتشار نهاد . بخشی درشرح حقایق آئین مزدیسنا وبخش‌دیگر درانتقادازدین نصاری ونقایص‌آن .

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان وسردسته مخالفین دین درژانویه ۱۸۴۴کتابی برخلاف عقاید پارسیان منتشر ساخت‌که درجراید گجراتی ومجله راهنمای زرتشتی برخلاف‌مندرجات‌آن قلمفرسائی شد .

در۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین‌عیسوی پذیرفت . دراین موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف‌دین عیسوی وتوضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند .

چنانکه دیده میشود پیشامدها ومباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است وبهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع وتحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش دررفع اختلافات مذهبی وتعصبات وعقاید بیجا بوده است .

روانشاد خورشیدجی رستم جی کاما استاد اوستا وپهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذر وماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی را دربمبئی بنیاد نهاد . اعضای اولیه آن عبارت بودند ازشاگردان خودش ودستوران وموبدان معروف دین .

دستور پشوتن بهرامجی سنجانا ــ دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا ــ دستور جاماسب جی منوچهرجی جاماسپ آسا ــ آقای خورشیدجی رستم جی کاما ــ دستور داراب پشوتن سنجانا ــ آقای منوچهرجی پستن جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند . این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول ومصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است .

خورشیدجی کاما بانی انجمن درسال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم واصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد .

چون همه وقت انجمن درپیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تادراطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد . این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خودرا انتشار داد وپیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس را بایستی اول سال قرارداد ودرضمن ماه دی را باید ماه اول سال محسوب نمود .

درسال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن درمقاله خود با دلایل وبراهین باثبات رسانید که زرتشتیان دردوره ساسانیان درهرچهار سال یکبار کبیسه میکردند . خورشیدجی کاما نیز صاحب همین عقیده بود .

درجلسات انجمن پژوهش دینی درسال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم درمورد تقویم وکبیسه صحبت مینمود خوانده شد . سخنرانان خطابهای نامبرده را نام خورشیدجی کاما ــ هیربد مهرجی بهائی مدن ــ هیربد جمشیدجی دادابهائی نادرشاه ــ هیربد شهریارجی باروچا ومنوچهرپستن جی خرگات میباشند .

باز درسال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی گاما وهیربدشهریارجی باروچا در ۹ نشست انجمن مسئله تقویم وکبیسه را مورد مذاکره قرار دادند .

بنابگواهی نامهٔ هفتگی "راست‌گفتار" مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشنفکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی رااول سال وهرمزدوفروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس‌که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد اوردادروزو کبیسه خوانده ومراسم مذهبی آنرا بجا آورده وتقویم فصلی یادینی راشروع کردند وهرچهارسال رابعدازاین یکروزکبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی رابخود متوجه ساخت ودر سال ۱۲۷۹ پس‌ازدوجلسه مذاکرات درمجمع عمومی حل موضوع رامحول بکمیته مخصوصی ساخت‌که اصلاح تقویم راعملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید ومراسم پنجه‌وه رادرآخرسال وقبل‌از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات ومشاجرات وکینه‌ودودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود درسال ۱۲۵۲ یزدگردی ازبین رفت ودوستی ویگانگی جای آنرا گرفت . بدینطریق که گروه موبدان دسته بگریاپیروتقویم شاهنشاهی بعلت‌اختلاف‌نظر بادستور سنجانا از آتش‌ورهرام‌وادیا دربمبئی خارج شده و بآتش‌ورهرام دادی شیت‌که مال‌گروه قدیمی‌هاست‌پناه برده ودرآنجا مشغول تعمیل مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش‌ورهرام قدیمی‌هاکمال محبت‌رادرحق آنها مرعی داشتند تاآنکه پس‌از مدتی شاهنشاهی‌ها آتش‌ورهرام دیگری بنام آتش‌ورهرام انجمن دربمبئی تقدیس‌نمودند . همچنین درسال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جاماسب‌آسانا راکه شاهنشاهی بود بدستوری آتش‌ورهرام خود دربمبئی بنام بناجی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیسترزئیس‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی ازکلیه دانشمندان وموبدان پارسی درمورد تقویم فصلی سئوال‌نمود وهمگی بادلایل وبراهین‌متین‌پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون‌دین میباشد .

پاسخهای نامبرده دررساله‌ای چاپ‌ومنتشر گردید ودرنوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت‌زرتشتیان‌ایرانی مقیم بمبئی درمجمع عمومی باتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رأی دادند وازآن‌سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول‌داشتند . انجمن زرتشتیان تهران‌نیز درهمان سال به‌رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند .

پیش‌ازپایان کلام خلاصه داستان‌دیگری که چگونه مشاجرات‌تقویم بین پارسیان باعث‌سقوط واضمحلال‌خاندان‌نواب‌بروچ گردید از قول دکتر جیوانجی

مدی درژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان را سیدعباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای ما بیادگار گذاشته ودرسال ۱۱۹۳ هق بزبان اردو تالیف گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان ازنواب امارت نشین بروچ خواهش میکند که دراختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمدبیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع داد قاضی نیز سردسته شاهنشاهی‌ها راخواسته وبدون مراجعه بدلایل قدیمیها قول اورا مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر ودرپی فرصت انتقام میگشت .اتفاقا" نواب ازکالای وارده اوگمرک وعوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابراین دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطرنشان میسازد که شهربروچ از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه درحدود صدهزارروپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هندشرقی موازی چهار میلیون روپیه راازنواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصدنفرازسربازان هندی بعزم پیکاربانواب ازراه دریا عازم بروچ میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اوراقبلا" ازحرکت قشون مطلع میسازد . نواب بروچ باکمک سربازان مهاراجه بارودە ، نواب کمبایت ، راجه راجپیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسها را درمیدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس ازشنبیه فرمانده پادگان سورت با نواب بروچ ازدرآشتی درآمده واورابعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام ازاواستقبال وپذیرائی بعمل می آورند ودرضمن درمورد مطالبه چهارمیلیون روپیه آنرا بچهارصدهزارروپیه صلح مینمایند مشروط براینکه نواب آنرا در دوسال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان ببروچ حمله میکنند . دراین گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهربروچ در۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیاید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی از اهمیت نیست. درسال ۱۸۷۲ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی با یکنفر جوان نصاری ازدواج کرد. درطی ۴۵ سال زندگی با شوهر، پیرو دین زرتشتی ومراسم دینی را مرتبا" بجای میآورد. قبل از وفات درسال ۱۹۱۷ میلادی بپدرومادر خود وصیت کرد که جنازه او را طبق آئین زرتشتی دردخمه بسپارند. والدین جنازه او را بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه از دکتر جیوانجی مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستوربزرگ بمبئی ممانعت مینماید ومیگوید شخصی که درطی زندگانی همخوابه یکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است ونباید جنازه او دردخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند.

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی ازسال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول وباکمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی کاما ولیدی همابائی پتیت یک درمهرفصلی رادربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد ومراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان ودرمهربا شکوه وجلال تمام گشایش یافت.

مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان در ۹۴ سال پیش

روانشاد مانکجی هاتریا پس از اقامت وگردش درایران وانتظام امور زرتشتیان ودادخواهی ازمرکز سلطنت ورفع بعضی ازمحرومیت ها برای دادن گزارش فعالیت خود بانجمن پارسیان بمبئی بهندوستان مراجعت وپس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی وآشنا ساختن آنان باوضاع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت وکمک فوری دوباره ازراه بندرعباس وکرمان بتهران مراجعت نمود. صاحب تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده درمورد ورود اوبآن دیار مینویسد
" مجملا صاحب مزبور (مانکجی) درسنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) ازبندرمعموره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده باکشتی وارد بندر عباس گردیدند وقریب یکماه دربندرعباس توقف نموده ازراه بلوک رودبار وجیرفت وبم وراین و ماهان و اردشهروارد کرمان شدند ونیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان ازتجا روغیره یک منزل دو منزل استقبال کردند. وکیل الملک حکمران کرمان، دولاب سهرابخان

را که دویست گام خارج شهرسمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند وهمه اعزه واکابر کرمان دیدن ازصاحب نمودند وکمال احترام را داشتند ونیز صاحب از آقای حاجی سیدجواد وحاجی محمدکریمخان دیدن نمودند ووکیل الملک آنچه لازمه تعارف وتشریفات بود نسبت بصاحب نمودونیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند . مکث صاحب سه ماه درکرمان شد وازکرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند . "

روانشاد مانکجی صاحب درروزدیبآذر و خردادماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهرو اعضای پنچایت (انجمن) رابدولاب سهرابخان دعوت نمودوجلسه خصوصی تشکیل داده درمورد امور زرتشتیان ووظایف همگان صحبت داشت . مذاکرات این جلسه وجلسات بعددردفتری ثبت ودربنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است . مطالب زیر باکمی تغییر وتبدیل ازآنجا اقتباس وبرای اطلاع بهدینان دراینجا درج میشود . مانکجی صاحب درجلسه نامبرده چنین اظهار داشت :

" میدانید بابا که درهر ملتی رسم است ریش سفیدی وبزرگتری داشته باشدکه سرپرستی طایفه بکندبزرگتری ودانشمندی لازم است .نه آنکه امر بجهت خودپسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود . گفته شده است که ما دوچشم داریم ، دو گوش ، دودست ودوپا وهرکدام بکار مخصوصی مشغول وزحمت میکشند وشکم بزرگ است ومیخورد اگر چشم وگوش وهوش وفهم وزبان ودست وپا رشک ببرند که چرا ما کارکنیم وشکم بخورد ودست ازکار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تاآنها نیرو برساند . بنابراین برافراد طایفه واجب است که بزرگتر خودرا محترم بدارند وبرای اندکی ناراحتی یاضرر زبان بناسزا نگشایند واگر رنجش وکدورتی در میان آید ندیده انگارندوصبروحوصله بخرج دهند . وهمچنین بربزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی وزعیمی وشالبافی ازصدتومان خودصرفنظر کنند ونگذارند ضرر بآنها وارد شودوخسارت رابرآن بینوایان رواندارند .زیرا یکصدتومان آن بزرگ بایک دینار آن فقیربرابر است . امابزرگان نیز نباید دستی وبی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند ونگذارند جددین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد . ناتوان رادستگیری کنند ودرراه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خداو پیغمبر باشد درهرجماعتی پنچایت وانجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها رابکنند و اگر قوت انجام این کارها رادرخود می بینند عضو پنچایت گردند وپای درعمل خیربگذارند که درخدمت پادشاه ومیان

خلق عالم نامشان باقی بماند وتحصیل آخرت بشود . نام همه اعضای پنچایت یا بزرگان دردفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتر برای جماعت زحمت کشیده وازکیسه خود خرج کلی وبیشتر نموده و درراه دین عقیده درست داشته وبی ریا وازته دل برای گروه کوشش نمایند .

همان کسرت دهسال پیش که اینجا آمدم وپنچایت تشکیل یافت وشما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی وراستی امورات وقفی وکارهای دینی وگهنبار وغیره راهریک بجای خود بانجام رسانیدید وبسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه دردفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته وخرجهائی راکه کرده و زحمتهائی راکه کشیده‌اید نوشته‌اند. حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود . اگر صدهزارتومان ازشخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که‌درمیان خلایق برده شود . خداوند عالم راسپاس گوئید که این سعادت رابشما داده‌است حال چون اتفاق آلهی شد که بازهمدیگر را دیدیم خدا راشکرمیگویم و اززحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید .

عرض اولم دراین مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده‌اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر راباخود همدست نمائید که باز ۱۲ نفر بشوید. شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید :

۱ـ دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲ـ ملا بهروز ملااسکندر ۳ـ ملاگشتاسب دینیار ۴ ـ ملا اورمزدیار خسرو ۵ ـ ملادینیار اورمزدیار ۶ـ ملاظهراب گشتاسب ۷ ـ استاد آدرباد اورمزدیار .

الحال اینجانب پنجنفر دیگر رابدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران همدست شوند . ۱ـ ملاخسرو مرحوم فولاد ۲ـ ملارشیدشهریار مهربان شهریار ۳ـ ملابهمن جمشید ۴ ـ استاد سهراب خداداد بهمن ۵ ـ ملاخداداد خسرو صندل واز شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم باخود عضو پنچابت سازید وایشان هم این زحمت راقبول نمایند .

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سرنشین پنچایت قراردهید وملا گشتاسب دینیار که تاحالا زحمت تحویلداری کشیده همینطور بآن کاربرقرار باشد ویکنفر منشی که همه مراسلات واسنادرابنویسد لازم است واین زحمت راتا بحال ملابهروز اسکندر کشیده وبهتر است آینده هم بااوباشد . عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده وچیزی برآن

نمیتوان اضافه کرد . بنابراین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرام ومعلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشدبا سالی ۲۴ تومان مواجبودیگری درمحله پرمون وملاشاهرخ پسر ملااسکندر معلم آنجاباشد واوهم سالـی ۲۴ تومان مواجببگیرد ویک مدرسه هم درقنات غسان پای آتش‌آدریان آنجـا وموبد جهانگیر موبدمرزبان باسالی ۱۲ تومان مواجب بمعلمی آنجا برقرار شود . (ملاشاهرخ وملا بهروز پسران ملااسکندر بترتیب پدروعموی روانشـاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ وسرور ونماینده جماعت درمجلس شورای ملی ورئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند .)

عرض دیگر اینکه ده‌دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تابتهران برده وسه سال درآنجا درس‌بخوانند وعالم شوند وبعدهرکارخود میخواهند بکنند واگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها مواجب‌میدهم . مطلب‌دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شما برادران پنچایت وموبدان قـول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتارنمیکنید خوبست بین‌خود قراری بگذارید واگرکسی بعدازاین بی سدره وکشتی باشـد اوراتنبیه نمائید .

پائین‌گزارش امضای اشخاص زیرثبت‌شده دستور جهانگیرابن‌اشویه روان دستور رستم، بهروزاسکندر،گشتاسب‌دینیار، شهریار، اورمزدیار خسرو نـامدار آدرباد اورمزدیار ـ خسرو فولاد رشیدمهربان ـ دهموبدرستم مهربان،کریمداد دینیارـ بهروز اورمزدیار خسرو، محراب برخوردار بیژن ـ داراب ولدخـداداد بهمن ـ خسرو مهربان ظهراب‌خداداد ـ جمشیـدابن دستورجهانگیرموبدرستـم جهانگیر ـ مرزبان ظهراب اردشیر رشید ـ رشید جهانبخش .

درجلسه روز خورشید ایزدوتیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی درپای آتش ورهـرام کرمان مانکجی صاحب‌درضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چندنفربچه‌ها را باخود بتهران ببرم که‌درآنجا درس‌بخوانند وعالـم داناشوند ولی مادروپـدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست‌که وسایلی فراهـم کرده‌اند که بچه‌ها درتهران درس‌بخوانـنـد و خودتان هم دراینجا اقرار نموده‌اید که‌همه بدبختیها بواسطه نادانی است. حالا من مسئولیت رااازگردن خود دور کردم . اگر کسی بچه‌ها نفرستند که درس بخوانند شما شغل‌الذمه هستید دریزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران وگهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شماهم دراینجـا درمیان‌خودچنین قراری بگذارید واین پول راجمع کرده برای کارجماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس گهنبار خواند پول زیادی گهنبار را باید به پنچایت بدهد که درراه خیرخرج کند وهرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد وهرکس داماد میشود یکقران وعروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت وشما دورهم بنشینید وهرچه خیرجماعت است بکنید .

اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف ده‌ها هزارتومان هزینه عروسی ودامادی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یاکارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت از این بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز رشن ایزد و تیرماه درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکار لازم است که بانجام برسد . ازآنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفرنساسالار زن و ۱۶نفر گهن پیچ ویکنفر آتش سوزکه سالیانه مواجب بگیرند وهروقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت وشل وکور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تا ازوجوه گردآوری شده املاکی خریده ومنافع آن بمصارف مذکور دربالا برسدوتتمه آن نیز آب و آش ضعیفان وبینوایان جماعت گردد . "

درآن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدابخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدابخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صندل ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهروفریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ریال شهریار خدابخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافرمانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵۰ ریال بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهموبد ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور ـ بازداشتگاه اسیران رومی وپناهگاه دانشمندان یونان ـ دانشگاه بزرگ ایران سهم نستوریان وهندوان ویونانیان درپیشرفت دانشگاه ـ برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخوربیمارستان بغداد وقلمرو سلطنت اسلامی است ـ دانشگاه جندیشاپور طب اسلامی راازسرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی ازمردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان بدیار شام وعراق مهاجرت وآنجا رانشیمن خویش قرار دادند . پس از تسلط اسکندر برآن سرزمین تحولی درفکر وروحیه آن مردم ایجاد وفکراً وروحاً "یونانی و پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی خویش را دنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معروف گشتند واینک جمعی از آنها درجنوب هندوستان نیز ساکن میباشند .

با اضمحلال سلسله سلوکیددیار سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوایف کوچک تقسیم گردید . شهرها یکی از آنهاست وسلوکوس نیکاتر درحدود سال ۳۰۴ پیش ازمیلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که دراین بخش جهان بدین نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش که درشاهراه تجاری ایران وروم ومصر ویونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب کردوثروت ومکنت زیاد بدانشهر ومردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند وبتدریج درعلوم وفلسفه یونانی سرآمد شدند ، علومی که اصل وسرچشمه آن ازکتب کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه وآتش زدند تافرهنگ ایرانی رابنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس از درگذشت شاپور اول ساسانی، صلح و آرامش تا سالیان متمادی بین ایران و روم برقرار گشت و بازار بازرگانی بازرواج یافت. فرهنگ و علم بار دیگر بنموورشد طبیعی خود پرداخت و آمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز وفرهنگ یونان با یران رسید و بازدرقرنهای بعدازراه ایران باروپا رفت.

دراین عصرها تحت پرچم روم قرار داشت. با شکست دولت روم ازشاپور دوم نصیبین با یران واگذار شدورها درقلمرو روم باقیماند. فردوسی گوید:

چنین داد پاسخ گرانمایه شاه	که خواهی که یکسر ببخشم گناه
زدینار رومی بسالی سه بار	همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا	چوخواهی که کوته شود کین مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست	نصیبین ودشت دلیران تراست

با واگذاری نصیبین با یران بسیاری ازدانشمندان والهیون وبازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند ودرآن شهردانشگاه ایرانی راایجاد وبتدر الهیات دردرجه اول وطب در درجه دوم پرداختند.

استادان دانشگاه رها بزبان یونانی ماهروبا داشتن بسیاری ازنسخ خطی فلسفه طب والهیات در تعلیم طب بقراط وجالینوس دردانشگاه بکوشیدند واز تعصبات مذهبی علوم بابلی وغیر یونانی را ناچیز وحقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنرا جایز نمیدانستند. بنابراین درآنزمان دانشگاه رها بدون رقیب سنت وفرهنگ وطب یونانی را دردنیا مشهور ساخت.

چند سال بعدازایجاد دانشگاه، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید ونظریاتش باعقاید ونظریات کلیسای روم وفق نمیداد از طرفانجمن ترسایان ازکرسی خود مخلوع گشت. مردم رها ودانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند. دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت وعقاید وتعلیمات نستوریوس تدریس میگشت. پاپ باصدور فرمانی مراوده ورابطه ترسایان جهان را با آنها قطع نمود وامپراطور زنو Zeno باتاسی باو درسال ۴۸۹ میلادی دانشگاه ومرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت.

با تعطیل دانشگاه رها الهیون وفیلسوفان آن شهربه نصیبین واقع درمرز ایران وپزشکان بجندیشاپور واقع درخوزستان مهاجرت نمودند. چه آن شهر درگذشته تا سالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان ومرکز علم ودانشگاه بود. شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت را نشان میداد، بخصوص ازمهاجرینی

که ازسلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پدر انوشیروان باکمک گروه نستوریان ازچنگال اسارت هونها فرار وپادشاهی خود رادوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها راطرف توجه ومهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملا" یونانی وبیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس درجندیشاپور اختلاف نژاد وملیت وجود نداشت وگروههای مختلف چون روح وریحان باهم زندگی ودرتحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندیشاپور شهریست باستانی وبنام جنتاشاپیرتا مرادباغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت واسیران رومی ویونانی رادرآنجا جای داد .

درشاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد برآورد پردخت از اوروزارد

همی برد یکسال ازآن شهررنج بپرداخت بسیار با رنج گنج

یکی شارسان کرد آباد بوم برآورد بهر اسیران روم

درخوزیان دارد آن بوم وبر که دارند هرکس براو گذر

شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست درآبادانی وتوسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرارداد وبواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران ومرکز مهم ساختن عطریات ونساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیزباو نسبت داده میشود . مانی نقاش دراین شهرمحکوم باعدام شد و نعش اوبر دروازه شهرنزدیک دانشگاه بیاویختند وبدروازه مانی معروف گشت . درشاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مردصورت پرست نگنجد همی درسرای نشست

چه آشوب گیتی سراسر بدوست بباید کشیدن سراپاش پوست

همان چرمش آکنده باید بکاه بدان تا نجوید کس این پایگاه

بیاویختن از درشارسان دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج با دختر رومی دررومی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید . طب بقراط نخستین باردراین شهر بوسیله پزشکان یونانی که باتفاق اوآمده بودند تدریس میگشت شاپور شهررا " وه ازاندوشاپور " مراد شاپور بهتر ازانطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپورخواندند . بقول فردوسی :

باهواز کرد آن سوم شارسان بدواندرون کاخ وبیمارسان
کنام اسیرانش کردند نام اسیراندرا ویافتی خواب وکام

بقول الکود یحتمل ترسایان نستوری درادارهٔ دانشگاه دست داشته‌اند واستادان محلی جای خودرا باستادان یونانی سپرده باشند. بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطبا رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد. بقول صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که دردوره اسلامی بعربی ترجمه گشت کتابی است که تئودور درطب نوشته است.

بقول الکود تدریس دردانشگاه دردرجه اول بزبان سریانی بودوبعد ایرانی وعرب وباحتمال قوی سیستم طب ایرانی باتفاق طب یونانی وهندی تدریس میگشت، چنانکه ازتاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری پیشرفت فلسفه یونانی رامانع ویحتمل پیشرفت طب یونانی رانیز درایران عقیم گذارده باشد.

اما محیط کاملا" خالی ازهرگونه تعصبات ملی یانژادی یامذهبی جندیشاپور راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی راباید آزاد گذارده باشد.

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما دانشگاه سیستم مخصوصی از خودپدید آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلف عصر. مینویسد:

" پیشرفت شایان توجهی درراه علم نمودند ودرمعالجه امراض روش نوینی که باداروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند ودرمانشناسی آنها برتروبهتر ازدرمانشناسی یونانی وهندی بود طبیبان جندیشاپور باتجربیات وتتبعات خود درتکامل طب بکوشیدند. آئین نامه طبی راکاملتر ساختند وپژوهشات ونتایج حاصله ازتجربیات خودرا بشبت میرسانیدند. "

ورود مهاجرین رها بجندیشاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید وباز استقبال ازتبعیدشدگان دانشمند یونانی درسال ۵۲۹ میلادی هنگام تعطیل مکتب نو افلاطونی. نفوذ نامبرده قویتر گشت. نوشیروان پادشاهی بودسختگیر، دادگر، بیطرف وصاحب وسعت مشرب. درتوسعه جندیشاپور وترقی تجاری وصنایع آن بکوشید.

هرچند ایجاد دانشگاه ازاونیست لیکن نجوم وستاره‌شناسی رامشوق بود. بقول الکود صاحب تاریخ پزشکی ایران، بفرمان اوکتابی درسی جلد درانواع واقسام زهرها وخواص آن تدوین گشت که تااوایل دوره اسلامی وجودداشته وبعدها راه نیستی راپیمود. درزمان اوکتب بسیاری ازیونانی وهندی بپهلوی ترجمه

شده ازجمله آنهاست آثار افلاطون ، ارسطو وداستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر ومطالعه در طب هندی بهندوستان رهسپار شد و او تنها پزشکی است ازدوره ساسانیان که اطلاعات مختصری ازاو دردست داریم وآن در دیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

" برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم ازلشگریان بود ومادرم از زنان گروه موبدان . از فضل وکرم خداوندی نوردیده پدرومادر بودم وازبرادرا دیگر عزیزتر ودرتعلیم وتربیت من بیشتر دقت کردند . چون بهفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند ومرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم درتحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحدکمال رسیده و توانستم درمعالجه بیماران بکوشم بفکر افتادم که ازچهارگونه کارکه جهانیان درپی آن درتکاپویند کدام رااحصار نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پاداش اخروی ، دیدم دانشمندان پزشکی را ستوده اند ودرکتب طب آمده که پزشک نیکوکسی است که بادل وجان وبرای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم ودنبال مادیات نروم ومانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . درکتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا درشفای بیماران بکوشد ازنعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند .

زیرا کشاورزی که درمزرعه خودبرای خوراک خویش گندم میکارد کاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابراین معالجه بیماران را وجهه همت خود ساختم ودر تندرستی آنها بغایت بکوشیدم ودرتخفیف رنج بیمارانی راکه غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . درصورت امکان شخصا " بمعاینه بیماران میرفتم ودرغیر آن نسخه مینوشتم ودارو تجویز میکردم وتقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران رادرمال وجاه برخویش برتردیدم ودل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرتشوم بنفس رجوع کردم وگفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردار نیک راکه ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران وقتل وزشتیها وکبرونار استی ودزدی ودروغو بهتان وبدگوئی دوری گزیدم ازبدان ببریدم وبه نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم وبقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم بامید اینکه بروزگاری

رسم تا آنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم ودرآن دیار بجستجووتحقیقات پرداختم وبوقت بازگشتن کتابهای چندی باخود آوردم ومورد لطف ومهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ، "

سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی پس از تحقیقات دامنه دار خود در مورد کلیله ودمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه درترجمه کتاب پنچ تانتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق باذوق ایرانی ومتناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده باب بوده وشش باب را هنگام تدوین بپهلوی برآن افزوده اند مانند باب ابتداء کلیله ودمنه وباب برزویه طبیب وچهار باب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و اورا وزیر وطبیب مخصوص خود و " ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری درطب وحکمت داشت که تا زمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهائی ازاودرکتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت وفلسفه هندکه درسال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب باوست ودرموزه بریتانیا کتابیست درمغیبات بنظم فارسی بنشانی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکود ازبرزویه میباشد . فورمول هائی که درنوشته یحیی بن سرابی آمده ونام برزویه بلاتین برآن اطلاق است بظن قوی ازاوست.

بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی وتاثیر آن درتمدن اسلام وعرب " توسعه وپیشرفت دانشگاه وبیمارستان جندیشاپور درزمان انوشیروان شروع شد واین شهر درتاریخ طب وفرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که درزمان خود یگانه بود ثمره افکار پزشکان ملتهای گوناگون ازایرانی وهندی ویونانی وسریانی بهم آمیزش یافته وبرای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندیشاپور قرنها مشعلدار این علم بود و ازاین راه خدمت بزرگی بفرهنگ وتمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما درزمان پادشاهی خسرو وبفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی با شرکت پزشکان ملل مختلف درجندیشاپور منعقد گشت وجبرئیل ملقب با یران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی واصحاب اوویوحنا وشاگردانش پرسشها وپاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس دردفتری ثبت میگردد .

دانشگاه جندیشاپور هنگام حملات اعراب برایران دراوج ترقی خودبود. نعمان پس از فتح شوش بجندیشاپور روی آورد وشهرپس اززدوخورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت.

جندیشاپور درعهد خویش درسراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی وفرهنگی وبیمارستان آن با پزشکان حاذق ومجرب مجهز بود تاآنکه بانمو مقرفرمانروا خلافت در بغداد بهترین پزشکان واستادان آنجا بدربار خلیفه احضارگردیدند وکم کم دانشگاه ازپزشکان حاذق محقق خالی گردید وبتدریج تعطیل شد . اما شهربواسطه اهمیت تجاری آن ازرونق نیفتاد . ابن حوقل مینویسددرزمان او (۹۷۶ م) جندیشاپور دارای استحکامات معتبر وخواروبارومزارع زیادگندم بود . یعقوب لیث صفار بقول ابن خلگان دراین شهر هنگام بسیج وحمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله راتجویز نمودند اما اومرگ رابر اماله ترجیح داد.

بقول صاحب الفهرست دربیمارستان جندیشاپور عده ای ازطبیبان هندی میزیستندکه بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند وچندین کتاب از آثارطبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها بعربی برگردانده شد . اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که ازایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است .

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان ومدرسه طب جندیشاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند ازآنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی پزشک نامور عرب.

جندیشاپور درزمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ ه) عظمت سابق خودرا ازدست داده بود وبقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان درهشت خیابان متقاطع میشد . قزوینی (۷۴۱ ه) مینویسد که جندیشاپور شهرکوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد . اینک خرابهای آن بنام شاه آباد باقیست که درحدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طب ایران بوده .

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که ازطرف بیمارستان جندیشاپور صادر گشت این بودکه کلیه داروسازان مفردات ومرکبات خودرا بایستی طبق مندرجات قراباذین کبیرتالیف شاپوربن سهل (۲۵۵ ه)تهیه نمایند . قراباذین مذکور نخستین کتابی بودکه درقلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد .

الجرجانی صاحب ذخیره (۵۱۹ هـ.) ازداروها و فورمولهائی صحبت میدارد که دربیمارستان جندیشاپور معمول بوده . سنت بیمارستان ودانشگاه جندیشاپور پس از تعطیل نیز برجا بود . الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی درپی ازفورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مرادخوزستان وشهرمهم آن جندیشاپور میباشد .

بقول آقای دبستانی درشماره ۵ سال ۲ مجله مهر "شهرجندیشاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم وپذیرفتن گزیت ها مصون از تاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان ومدرسه وموسسات علمی آن شهر شهیرپایدار ماند . درعصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصورپیداکرده بودمحتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندیشاپور مشاوران ایرانیش راهنمائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان رااحضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان درنتیجه احضاربغداد آمده خلیفه را معالجه کردواوخانواده اش تاچندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده وپایهٔ بنای طب عربی راگذاشتند واولین پرتوی که درطبیعیات وطب وعلوم عقلیه بردربار عباسی تابید ازاین روزنه بوده است ومعلوم است که جندیشاپور ازشهرهای درجه دوم ایران بوده ودلیلی ندارد براینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی برپایتخت وشهرهای بزرگ دیگر داشته باشد . البته ازاین گونه موسسات درسایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس ووسعت عمارت بوده که درنتیجه ترکتازی عربها نابود گردید . "

استادان وپزشکان جندیشاپور یکی پس ازدیگری بدربار خلافت وبغداداحضار میشوند ودرآن شهربزرگ بجلال وکبکبه عادت کرده تحقیقات وپژوهشهای علمی را ترک میگویند . بنابراین دوران ثبت تجربیات واکتشافات سپری میگردد .آخرین استاد بزرگی که ازجندیشاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع. این پزشک عالیمقام برخلاف نیاکانش که درمنجلاب دوز و کلک وتوطئه ودسایس دربار وجمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود .

طب اسلامی دردوره خلافت عباسی ازمنابع وسرچشمه های گوناگون سیراب میگشت وبخش مهم آن طب یونانی بودکه بوسیله دانشگاه جندیشاپوردردسترس آنها گذاشته شد . بنابراین گفتاری که عصر خلفای عباسی عصرآغاز ترجمه کتب یونانی است بادرستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی وپهلوی طب یونان قبل ازتولد اسلام دردانشگاه جندیشاپور موجود بود . بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی است که آثار طبی وفلسفی یونانی را بسریانی ترجمه کردوالگوداحتمال میدهد که وی برای کسری کارمیکرده ونوشته هایش درجندیشاپور مورد استفاده بوده .

ابن ابی‌اصیبعه نامهای کسانیکه بکار ترجمه وگزارش کتب پرداخته‌اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب‌بودند وبعضی عربی. کلیه کار ترجمه‌کتابهای مختلف‌بزبانهای مختلف‌بسته بطالبان وصنف‌خواستاران بود. دانشجویان نصرانی ویهودی جندیشاپور طالب‌کتب علمی بودند و آنهم بسریانی ولی مردم بصره وبغداد سریانی نمیدانستند وطالب‌کتابهای فلسفی والهیات بودند وبرای آنها بعربی ترجمه می گشت.

نخستین نامی راکه‌ابن ابی اصیبعه بما میدهد شیرشوع بن قطرب جندیشاپوری است‌که کتب‌یونانی را برای ترجمه بسریانی میخرید ودیگر صدرالاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل‌کتب‌برای ترجمه مینمود. بسیاری ازکتبی راکه دانشمندان نصرانی ترجمه نموده‌اند بنام اوست.

میگویند محمدبن عبدالملک الزیات هرماهه‌دوهزار سکه‌طلا برای تدوین و ترجمه کتب‌بدانشمندان ومترجمان وکاتبان میپرداخت ونویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشته‌اند.

ازآثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع برچندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیزمهم وشگفت انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندیشاپور چون بدربار المنصور ببغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمودکه باعث تعجب اوودربار یانش‌گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده ومترجم مشهور ودانشجوی جندیشاپور برای تحصیل زبان عربی ویونانی ببصره ویونان رهسپار گردید، زیرا در جندیشاپور شهرمهم ومرکز فرهنگ ودانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی دربغداد یا خوزستان بسیار مشکلترمیبود. جندیشاپورپناهگاهی بود برای دانشمندان‌که درمواقع احتیاج بدانجاروی میآوردند. بختیشوع سوم وپزشک المتوکل، المستعصم والواثق خلفای عباسی چون غمازی وتوطئه‌دشمنان را مشاهده کردبااجازه خلیفه‌بجندیشاپور برگشت.

جندیشاپور وبیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه‌ایست‌که‌بعدها درقلمروکشوراسلامی مانندبغداد، کربلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند وغیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغدادبسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت ودانشگاه جندیشاپور تا سالیان درازکارکنان بنگاههای پزشکی وفرهنگی عربها را تربیت مینمودبنابراین اگربگوئیم بنگاههای فرهنگی ودانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی وترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده‌ایم . از نوشته و شکایت اسدبن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی در دوران کثرت بیماری به او مراجعه نمی نمودند دیده میشود که مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند . چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل از تحصیل طب بلکه قبل از تولد مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست . اگر بجای نام اسدم اسلیبه ، مرائیل ، یوحنا یا بیره که نامهای آرامی وسریانی است موسوم میساختند وبجای کنیت ابوالحارث کنیت ابوعیسی ، ابوزکریا ، یا ابراهیم راکه نامهای نصرانی ویهودیست میداشتم وزبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندیشاپور میبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند .

بقول الکود واژه فارسی بیمارستان حتی بیرون ازمرز خلفای بغداد مانند مصروشام نیز بین عربها معمول گشت وآنها نیز بیمارستان یا مارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیار وثابت . بیمارستان سیار با پزشک حاذق ودارو وآلات وادوات خود همیشه درحرکت بود ودرجاهای مورد نیاز برای مدت معینی مکث میکرد .

کلیه دانشجویان پزشکی آنعصر درصغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از ۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندیشاپور را طی کرد وبرزویه درهفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در ۱۱ سالگی بتحصیل طب مشغول شدند وهمینطور دیگران .

کلیه عربها علم وفرهنگ راحق بیگانگان میدانستند وبآن توجهی نداشتند وفکرشان شکار وپیکار بود وامور علمی را بموالیان (غیرعرب) وا میگذاشتند که با ذوق آنها موافقت داشت ودرآن سرآمد بودند . عربها ازپیشرفت وترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم ودانش نیاورده بودند تا بمردم عرضه دارند وبالطبع میدان وسیع علم ودانش را بملل بیگانه سپردند وخود بحدیث وتفسیر قرآن پرداختند . بنابراین شگفتی نیست که ایرانیان بواسطه فخر بیجای عربها وهوش فطری ودانش وفرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تا دوره شهرت جندیشاپور بازیگر میدان علم وفرهنگ بخصوص طب وداروسازی بوده‌اند .

ابن الاخوه درسال ۷۳۰ ه مینویسد "پزشکان غالب شهراهل ذمه یعنی زرتشتی ، یهود وترسا میباشند . اینها کسانی‌اند که گواهی آنها درمورد داروسازی وطبابت دردادگاه ومحضر شرع پذیرفته نیست . مسلمانان با داروسازی وطبابت سروکار ندارند وهمه درپی تحصیل الهیات وفلسفه ومنطق میباشند . شهرپر است ازمفتی که دربرابر پرسشهای شرعی وحقوق فتوی میدهند . "

بقول صاحب المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب وخارجیان وجود داشت عربهای بادیه نشین کم کم ایرانی شدند وایرانیان با فرهنگ وهوش برای چاپلوسی بعرب خودرا عربی ساختند این روش دربخش طب وداروسازی کاملا "مشهود است . پزشک ایرانی تالیفات خودرا با فکر وزبان عرب تدوین میساخت وعیادت ومعالجه رانیزبا ذکر بسم الله آغاز میکرد .

توضیحی برگوشه‌ای ازتاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس ازگردشهای گاهگاهی درهند مجله هوخت شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود . مقاله مفصلی ازدانشمند محترم آقای محیط طباطبائی درمورد شاه عباس وزرتشتیان کرمان نظرم راجلب کرد . که لازم آمد برآن توضیحی بنگارم .

بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بودکه دربسط مرزایران وآبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها ، راهها وکاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید .برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی ازارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری ۲۳ هزارنفر ازآنها راازخانه وکاشانه خود دور کردوبایران آورد وجمعیتی را دراصفهان وجلفا مستقر گردانید ، سپس متوجه زرتشتیان شد ، عده بسیاری راازیزدوکرمان باصفهان کوچانید و درگبرآباد نزدیکی جلفا جای داد . بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پریشانی داشتند درزمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فناتیک وخودخواه قتل عام گردیدند . جمعی باآتش مقدس فراروبیزد پناهنده شدند . بقیه که تاب وتوانائی نداشتند اسلام آورده‌ازآتش قهرهم میهنان نجات یافتند . اینک گبرآباد بنام حسین آباد ومردمش بجدید الاسلام معروفند .

صدور فرمان تعقیب وکشتار نقطویان بیگناه که یکی از فرق ۷۲ گانه‌اسلامند بواسطهٔ نفوذ علماونا شی ازتعصب اوست . قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبرشاه درکشور پهناور هند بخود مشغول بود وفکر تسخیر یاحمله بایران بسر نداشت .

شاه عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که درمحرومیتهای سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب دینی آنها بخصوص جاماسب نامه که بواسطه پیشگوئیهای مندرجه درآن شهرت خاصی دارد ودرکتب زیج ونجوم بآن اشاره شده ستم روا داشت غافل ازآنکه :

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی — برآورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب و آثار دینی خویش را مثل جان دوست میداشتند و چون عمال شاه عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنابراین مامورین بمصداق قول شیخ دست بستم وکشتار و غارت زدند.

اکبرشاه گورگانی پادشاه هند در جمع کتب و آثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشا بود وجویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند. لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازد و بتحمل شاه عباس برای ارضای خاطر او در جمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده باشد. یک رسالهٔ خطی بنشانی (R84) محفوظ در بنگاه خاور شناسی کاما، بمبئی صورت یکصد و نه کتاب با موضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده است، در صفحه آخری برای جلب نظر در وسط دایرهٔ بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده است "تواریخ شیدآئین ـ جمشاسپ نامه ـ آئین خسروی ـ آئین بهمنی ـ باستان نامه ـ تواریخ یزدانیان ـ این شش کتابها را که برمدت هفتصد نهصد سال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواهش تمام از ولایت ایران طلب نمود ـ نقل از مکتوب ایران". کاتب نام وتاریخ مکتوب را نداده است.

کلیهٔ زرتشتیان مردمی هستند نمک شناس، مهربانیهائی که شاه عباس نسبت بآنها کرده فراموش ننموده‌اند واورا ستائیده‌اند و درعین حال موقعی که بگرد آوری کتاب آنها پرداخت بعد از وفاتش در نامه‌های خود ببرادران دینی در هند درد دل نموده‌اند. ذکر آن نبایستی سیدجلیل القدری را از تحقیق بازدارد.

بقرار تحقیق در طی مدت سیصد سال بیش از ۲۲ مکتوب از زرتشتیان ایران بهند رفته است وشماره آن آنچه تاکنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که از او نقل قول نموده ناقص میباشد.
هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت درفکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد، خان بهادر پاتل باین امر منصوب گشت و ونخستین جلد پارسی پراکش را در سال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امر مهم میبایست اسناد و اوراق ونامه‌های قدیمی ومکاتیب گوناگون گذشته را که درتصرف افراد جماعت بود ملاحظه ومطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

ازپارسیان مقیم گجرات وبمبئی خواهش کرد اسناد واوراق ومکاتیب قدیمی موجود درخانوادهٔ خودرا بانجمن وام دهند وپس ازاستفادهٔ لازمه دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خودرا دردسترس پاتل گذاشتند وجمعی هم نگذاشتند . پس ازدرگذشت پاتل آقای پی ماسترمامور انجام این مهم گردید . پی‌ماستر مقداری دیگر از مکاتیب ومدارک قدیمی راجمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش راتدوین کرد. در فهرست مکاتیب واصله ازایران که‌نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است واینجانب عین آنرا ازکتاب ایشان بنـــام (The Early History of the Parsis) درصفحه ۳-۳۰۲ فرزانگان زرتشتی نقل نموده‌ام . اینک آقای بیلیموریا پس ازدرگذشت پی‌ماستردرکار تدوین پارسی پراکش میباشد .

هنگامیکه اینجانب درکارتدوین فرزانگان زرتشتی بودم . کتابدار بنگاه خاورشناسی کاما مقدار زیادی ازمکاتیب پارسی که پهلوی آنها بودبرای استفاده اینجانب ودرضمن تهیه فهرست برایم آورد واظهار داشت کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است . چون نامه‌ها را بازکردم دیدم کرمهای مخرب آنراخراب وازحیز انتفاع خارج ساخته وتهیه فهرست نا ممکن است . بدینطریق درهوای مرطوب هندبسیاری ازکتب نادرخطی ازبین رفته است .

اماراجع بنامه مورخه بهمن واردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی که‌محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است بنشانی (S.B.248)درکتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزوکتبی که‌وارث شهریارجی باروچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است . نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده درمجموعه روایت معروف‌برزوکامدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربد ایدلجی انتیاضبط میباشد و بدبیرستان سرکاوسجی جهانگیردرنوساری هدیه گردیده است . این نامه چون پرازعناوین وطولانی بود فشرده مطالب آنرا در فرزانگان زرتشتی آوردم . اینک رونوشت آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت‌تحریریه آنرا بچاپ رساند. کامجموعه درزیر رونوشت آن نامه بگجراتی نوشته‌کااصل مکتوب‌درنوساری نـــزد دستور جمشیدجی جاماسب‌جی میباشد .

شمس‌العلما دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین‌خاورشناسان مغرب زمین شهرت‌خاصی دارد ، درروایت‌داراب‌هرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی دردیباچه خود بانگلیسی برآن کتاب‌درصفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ یزدگردی مورد مذاکره راداده واینکه شاه‌عباس‌نسبت بزرتشتیان چنانکه در فرزانگان زرتشتی آمده ستم رواداشته‌وکتابهای دینی آنهاراغارت‌نموده سخن میرانند وبعلاوه درصفحه ۴۵ همان کتاب بخشی ازنامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی میباشد وازایران بدستور ماهیار ودستور هوشنگ ودستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی وباترجمه انگلیسی ضبط نموده‌است . چندسطری رادرزیربرای مزید اطلاع خوانندگان وامیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست "احوال ایران زمین درغایت پریشانی وآشفتگی وگرانی وتنگی طعام وظلم وتعدی آنچنانست‌که شرح دراین طومار نمیگنجد مگر که پادشاه دین ودنیا پناهی بظهور رسد . " متاسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه راضبط ننموده است .

درمورد عنوان ملا کلیه بهدینان باعنوان ملا خطاب میشده‌اند وپیشوایان دینی بعنوان دستور وموبد یاهیربد .

اما راجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست داشته‌ام وقسمت آخری آن از " ثانیاً الخ " الحاقی ازطرف اینجانب نیست وچنانکه درصفحه ۲۸۷ فرزانگان نوشته‌ام بنشانی (F45) درکتابخانه مهرجی رانا ، نوساری ضبط است . این قسم الحاقی نوشتن درنامه‌های ایران دیده میشود . این نامه‌ها درحضور انجمن و دستوران درخانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگردیده ودریک روز تمام نمیشده . درنامه‌ئی که بدستور ماهیار ودستورهوشنگ وغیره نوشته شده ودرصفحه ۴۶۲ جلد دوم روایت دارا بهرمزدیار ثبت است پس از امضا مانندنامه ۱۰۱۹ که ازبهدینان کرمانزمین است یحتمل آنها دریزد بوده وبعداً زامضای موبدان بانضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند .

ویاآنکه بخشی ازنامهٔ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر درفهرست خویش ریز دونامه ۱۰۰۵ میدهد وشاید نامه‌دومی ازکرمانزمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است .

برفرضی که بخش نامبرده الحاقی وازنامه مذکور نباشد درهرحال ازنامه‌هائی است‌که‌ازایران بهند رسیده وپارسیان آنرا درمجموعه‌های خود ضبط نموده‌اندو حاکی خبر کتاب گیری شاه‌عباس میباشد ودکترمدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده‌و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش درایران اززبان ساکنان محل شنیده ودرسیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند .

درمورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسروکه‌درکرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان درآن دوره‌و زندگانی درتحت فشار ومحرومیتهای سخت‌که فاقد هرگونه اختیار بودند وحتی ازاقامت درشهر ممنوع بودند وبیرون دروازه شهرزندگی میکردند خودزرتشتیان بهتر میدانند . توضیح این مسئله سخن بدرازاکشاند . خوانندگان محترم‌برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ – ۵۴۶ فرزانگان زرتشتی مراجعه نمایند .

شگفتی محقق محترم از اینکه چرا اخلاف دستور کیخسروکتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده‌اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنهائیکه اجبارا " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند . در اینصورت خبرداراشی مخفی وگل گرفته آیا درحافظه‌ها میماند ویا کسی درفکرآشکار کردن آن بر میآید ؟

نصراله‌خان سردار موصوف‌درکرمان توقف‌ننمود و بدون تسخیر یزدبا قشون محمود مستقیما " باصفهان رفت وشهررا محاصره کردند چون ارمنیها مانند زرتشتیان تحت فشار بودند وبمفاد دلسوخته حال دلسوخته میدانددنسبت بآنها مهربانی ودلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنی‌ها ذکر خیراوباقیست . درآن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام دراصفهان نبودندوخودا ونیزدرکرمان نبودکه‌درخدمت آنها جانفشانی نماید وهمیشه درمیدان جنگ بودتادرمحاصره شیرازکشته‌شد . امادرمورد مقبره اوکه‌محقق محترم میخواهد اورازرتشتی نشمارد ، باید دانست‌که شاهان وبزرگان زرتشتی همه دخمه‌های تن بتنی داشته‌اند واین‌گونه دخمه‌های انفرادی دراطراف اصفهان زیاد است .

آقای دکتر کارومینا سیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش ببسیاری ازدخمه‌های انفرادی برکوههای اطراف اصفهان برخوردنموده‌است نگارنده تعریف‌آنرا زمان ورود باصفهان درسال ۱۹۵۴ میلادی وآشنائی باایشان اززبان خودشان شنیده‌ام .

درمورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود درفرزانگان آوردم وبواسطه سستی ابیات‌ازدرج همه آن خودداری نمودم وغرض ومرضی نداشته‌ام که ابیات‌شاه‌عباسی رابیندازم .

درپایان ازطول کلام پوزش میجوید درآینده نیزدراین‌باره ازاشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از اضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزمهٔ زرتشتیان بوسیلهٔ مورخان اسلامی درمورد وقایع مربوط بپارسیان وبخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان در ایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هـ) وتسلط کامل تازیان بر ایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور باجبار بگوشه‌فراموشی خزید . فرمانروایان بی بهره از ادب وفرهنگ وایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه ومذهبی وادب ایران را زاید دانسته ، نابودکردنش را اولی دانستند . تحقیر ایرانیان وتکریم اعراب فرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن ونوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن ومتخلفین محکوم باعدام میشدند . بگفته صاحب‌بیست مقاله قزوینی مامون عباسی (۲۰۰ - ۲۱۸ هـ) باوجوداینکه ازمادرایرانی ودامادایرانی بود و باوجود علاقه ومحبت نسبت بایرانیان که اورا بخلافت رسانیدند ، آنگاه که در مرو روز عیدرمضان شاعران مدیحه‌های عربی برای اوخواندند ، پرسید آیاکسی فارسی گودراین مجلس موجوداست ، جوانی بلند شد وقصیده‌فارسی درستایش او بسرائید ، پس ازپایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون درهمان مجلس سرازدست داد .

قتیبة‌بن مسلم (۸۹ - ۹۱ هـ) بگفته ابوریحان بیرونی بافتح خوارزم کلیهٔ دانشمندان آنجارااعدام وکتب وآثار ادبی ودینی وعلمی آنهـا را بسوزانید ومردم بواسطهٔ پراکندگی وآوارگی ، زبان خودرااز یادبردند . بگفته دولتشاه سمرقندی ، امیرعبدالله‌بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ هـ) باصدور فرمانی ازهریک اززرتشتیان قلمرو خود یک من کتب وآثار دینی و ادبی وعلمی آنهارا بخواست وبسوزانید وهرکس که نداد جانش راباخت .

بگفته صاحب‌تاریخ تباهی فارسیان " درهرگوشه وکنار سلاطین اسلام بتباهی زرتشتیان وکتب‌مذهبی ایشان میپرداختند منجمله درزمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کردکه‌ویرا اذن دهد تاازکتابخانه‌کهازفارسیان درنینوا باقی است ، برخی ازنامه‌های علمی وعملی که قوام دولت وسلطنت وقواعد سیاست وریاست وحکمت است بعربی ترجمه کند . معاویه پس از آنکه بربودن آن کتابخانه اطلاع یافت امرکرد تاآنرا آتش اندرزدندوبسوزانیدند که‌ورقی

از آن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجا را بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تا مدت دویست سال واندی ، با قهروغضب ووسایل گوناگون درمحوملیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه درمصروسوریه وشمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، درایران با یاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی ازخلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان درطی هزارها سال کشورداری بما احتیاج نداشتندوما کمتر ازصدسال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تازیان درترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر ویا تطمیع بمقام وجاه وزروسیم واستعمال روزمه اسلامی درشبت رویدادهای روز بغایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته های خودرا بزبان عربی تالیف نموده وآنرا غنی ساختند . بسیاری از ایرانپرستان . دربیرون انداختن بیگانگان ازکشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی ومواجه با مخالفتهای خودیوبیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ ــ ۲۰۱ ه) طرحهای بزرگی درتبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه غدر برادران خودکه بوعده های دروغ و مکراعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردیدوسر ازدست داد . بابک خرمی که دربخش آذربایجان دم از استقلال میزد وسالیان درازسپاه اعراب را بیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسرکاوس پادشاه اشروسنه خراسان که دردربار خلافت میزیست وبا او دم ازیگانگی ودوستی میزدو اورا درپیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شدوبدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفارکه درترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطهٔ مرگ ناتمام ماند . مرد آویژزیار (۳۲۶ــ ۳۱۶ ه) که آهنگ برچیدن دستگاه خلافت وخراب کردن بغداد برسرخلیفه وتعمیر بارگاه انوشیروان وپایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطهٔ خیانت نزدیکان خود که خویشتن را بزروسیم خلیفهٔ بغداد فروخته بودند ، درحمام کشته گردید . بسا ازبزرگان وایرانیان باستان دیگر در همین راه جان ازکف دادند که ذکرهمه سخن بدرازا کشد .

بنابرآنچه دربالا گفته شد ، اعراب درمحو ملیت ایرانی ونابودکردن آثار ونفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، بازهم درگوشه وکنار ، وقایع وحوادثی را

میبابیم که با روزمهٔ زرتشتیان درکتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان ویا سیدبوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تا سال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسدودلیلی است براینکه نفوذواقتدارزرتشتیان درآن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی درذکر چنین وقایع . روزمهٔ زرتشتی رانیزباتفاق روزمهٔ اسلامی یادنموده اند . درهمه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است وازسنهٔ یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری درمیان نیست ،وخود برهانی است که سنهٔ جعلی یزدگردی درآن بخشها معمول نبوده . چنانکه چند سال پیش درنامه هوخت آورده ام سنهٔ یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ربیع الاول سال ۱۱هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، درطی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما دراین فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تا سده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی درذکر وقایع بکار رفته است . دربخشهائی که روزمهٔ زرتشتیان باتفاق روزمهٔ اسلامی درثبت وقایع بکار رفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان درآن روزگاران دربخشهای نامبرده میباشد . بهاء الدین محمدبن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف با بن اسفندیار وصاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ ه) ومولانا اولیاء الله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان (۸۰۵ ه) ونیز ظهرالدین مرعشی الاملی الطبری ازسادات مراعشه صاحب تاریخ تبرستان ورویان ومازندران (۸۹۳ ه) وحمزهٔ اصفهانی صاحب تاریخ سنی الملوک درآثار خود روزمهٔ زرتشتیان رایادت نموده اند . سلطان ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله دیلمی نیزهنگام زیار آثار تخت جمشید ، نام خودرا با روزمهٔ زرتشتیان بردیوار آنجا نقرکرده است واین خودنشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . درزیرصورتی است از وقایع یادشده باروزمهٔ زرتشتی :

ابن اسفندیار درمورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی ازقبل بنوالعباس بطبرستان ابوالخصیب بود . واول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روزدوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م)

روزورود حسن بن زیدمعروف بداعی کبیررا بساری درنخستین روزمستسرقه پارسی بسال ۲۵۰ ه (۷۴۶ م) نوشته اند .

یعقوب لیث صفار بگفته ابن اسفندیار درهرمزدروزواردیبهشت ماه ۲۶۰ ه

(۸۷۳ م) رهسپار ساری شدوخروج او از تبرستان چهار ماه بعددرشهریورماه همان سال است .

داعی کبیرحسن بن زیدالعلوی درروز۳ رجب برابر شهریورماه سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳ م) درگذشت .

حمزه اصفهانی درسنی الملوک روزکشته شدن داعی صغیرمحمدبن زیدالعلوی راآسمان وشهریورماه برابرجمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) مینویسد .

محمدبن هارون سرخسی روزتیرومهرماه قدیم ۲۸۷ ه ازگرگان روانه تمیش وساری شد .

ابوالعباس عبداله عامل امیراسمعیل سامانی درتبرستان ، درهرمزدروز وبهمن ماه ۲۹۰ هجری (۹۰۳) دردشت تمنگا یا تفنگا بناصرکبیرومحمدبن‌هارون مصاف داد .

امیراحمدسامانی ، امارت تبرستان را بسلام ترک داد وبتاریخ جمادی الاولی برابرروزاشتادوآذرماه ۲۹۷ ه (۹۰۹ م) رفت .

مردم آمل در ۲۲مهرماه ۲۹۸ هجری برسلام ترک شوریده اورا ازآمل بیرون کردند .

اسفار پسرشیرویه در۲۶ ذیقعده ۳۱۶ هجری برابراشتادروزوآبانماه در طالقان کشته شد .

مردآویز پسرزیاردر۳ربیع‌الاول ۳۲۳ ه برابرباآبان روزوبهمن ماه درگرمابه اصفهان کشته شد .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶میلادی) ملک کاوس دعوت حق رااجابت کرد . بفرمان سیدسلطان محمدپادشاه مازندران ، امیرکیا سیدبرادرسلطان باتفاق جمعی ازبزرگان وخود مورخ میرظهیرالدین برای ادای مراسم تسلیت بملک جهانگیروسایر فرزندان ملک کاوس وبرادرش ملک اسکندرروزپنجشنبه ۱۵ ذیقعده موافق اول آبانماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری متوجه کجور شدند . ملک کاوس استنداررویان بودوسی‌ودومین پشت مستقیم او بجاماسب برادرقباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب‌اقلیم پارس درتخت‌جمشید (پرسپولیس) بردیوارپنجره‌بین ایوان وتالار ازجانب‌مشرق کتیبه‌عربی زیربخط نسخ نقرگردیده " حضرت شاهنشاه المعظم ملک الملوک محیی دین وغیاث عباداله وقسیم خلیفة‌الله‌ابوکالنجاربن سلطان الدوله معزامیرالمومنین اطال اله‌بقائه‌هذاالمکان روزبهمن من ماه آبان سنه‌ثمان وثلثین واربع مائة متوجها"بالطالع الاسعدالی‌کرمان وکان حضره فی سنة‌ثمان عشره‌واربع مائه‌وهی سنة‌الفتح بفاروق ".

کتیبهٔ بالاحکایت ازدوبارحضورابوکالنجار درتخت جمشیدمینمایدیکی در روزبهمن وآبانماه سال ۴۳۸ هجری (۱۰۴۶ میلادی) که عازم کرمان بوده و کتیبه فوق رانوشته ویکبار در ۲۰ سال پیش از آن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شهریار درفاروق بوده است.

دانشمند معاصر آقای علی سامی درکتاب آثارتاریخی مرودشت ، ضمن توضیح درباره ویرانه‌های شهراستخر مینویسد که محیی الدین ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله درسال ۳۷۲هجری بفرمانروائی فارس رسیدو بدستور اودرسال ۴۳۶ هجری شهر استخر راخراب وبرج وباروی آنرا باخاک یکسان نمودند وساکنین آنجا را بکلی بشیراز کوچانیدند.

چتراپاتی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب به چتراپاتی (ظل الله) مرددلیروبیباک وماجراجووبنیان گزارسلطنت مراته درهندوستان ، بگفته تاریخنویسان هندبپادشاهان ساسانی میرسد.

چترا پاتی شیواجی‌پورساهوجی ازگروه بهونسله ،یکی ازکشاورزان دلیروبیباک و متهوروماجراجووبنیان گزارسلطنت مراته میباشد .شیواجی‌درطی‌زندگی پرماجراو پیکارها ،روح‌دلیری‌وسلحشوری‌را درعروق مردم استان فعلی مهاراشترا دمید ،مردمیکه کشاورزان آرام وزحمتکش وتوسری خوربودندوهرگونه‌زجروآزاروهتک شرف‌وناموس و خرابی‌وبی‌احترامی‌نسبت بمعابدشان راکه‌سرداران وسربازان وفرمانروایان خارجی برآنها واردمیآوردندباخموشی متحمل میگشتند. فقط کوهسارنشینها رزمی‌وتیراندازوبین اندازماهربودند.

برگهای زرین تاریخ مراته ،ویژه‌پیروزیهای شیواجی است ، دلاوری که‌دولت نیرومندگورگانی معروف‌بمغول واورنگ زیب‌سلطان جبارآن خاندان وسرداران مجرب ورزم دیده‌وآزموده‌اورا پریشان وبی اعتبارساخت . اینک که‌مردم هند بآزادی واستقلال رسیده‌اند ،شهرهای‌مهم استان مهاراشترواستان نشین آن شهربازرگانی و صنعتی بمبئی را با مجسمه‌های بزرگ این فرزنددلیروماجراجوی خودکه‌ضربات سهمگین بمناطق نیرومندقلمروسلاطین مغول واردساخته‌است آراسته‌اند.

بگفته علی‌ابراهیم خان صاحب‌تاریخ مرهته‌ریاست مرهته‌باخاندان بهونسله میباشدونسبت آنها به‌راجه‌های اودیپورمیرسدکه‌لقب‌رانا دارند. رانای متقدم بقول

مشهورا زا ولادا نوشیروا ن بوده. بهنگا میکه‌سپا ه‌ا سلام ا یرا ن را زیروروکردند ،ا ولاد
ا نوشیروا ن بهرجا نب‌پرا کنده‌شدندویکی‌ا زآ نها بهندا فتا دوبمنصب‌را جگی‌ا رتقا یا فت
ا لحا صل یکی‌ا زا ولادرا نا ،بنا برنزا ع وخصومت ا خوا ن خود ،سرزمین ا ودیپوررا گذا شته
بکشوردکن رفت ودرکرنا تک مقیم گشت .بزرگا ن دکن نظربجلالت دودما نش طــرح
خویشی با وی‌درا فکندند. فرزندا ن ا ودوگروه‌شدندیکی ا نتولیه‌دیگری بهونسله .
بنا برگفته علی‌ا برا هیم خا ن،خون ا یرا نی درعروق شیوا جی جا ریست که‌نسب‌ا و
بوسیله‌نیا گا نش با نوشیروا ن شا هنشا ه معروف‌سا سا نی میرسد. ما درا ین موردبـا
ذکرگفتا رتا ریخنویسا ن دیگردربعدصحبت خوا هیم دا شت .
نام سا هوجی پدرشیوا جی‌پهلوا ن گفتا رما ویکی‌ا زا فرا دخا ندا ن بهونسلـه‌که
بکشا ورزی مشغول بود، نخستین با ردرسا ل ۱۶۲۸میلادی دربرگهای تا ریخ ثبـت
گردیده است وآ ن هنگا می بودکه‌فتح‌خا ن وزیرخا ندا ن سلطنتی نظا مشا هی‌درا حمد نگر،
ا ورا بتعا قب‌سپا هیا ن شا هنشا هی مغول،ما مورغا رت وچپا و ل خا ندیش شرقی سا خته
بحرا ن ا وضا ع سیا سی روزگا روکشمکشهای با دولت مغول وتهاجما ت مستمرسپا هیا ن
بیجا پوری،رشته‌شیرا زه‌ا مورسلطنت نظا مشا هی را ا زهم گسیخته‌وفرصت خوبی بدست
سا هوجی که‌مبرز ،ورزیده‌وکا ردیده‌بوددا دتا سروسا ما نی‌با وضا ع درهم وبرهم وپریشا ن
خودبدهدودهستا نی چندا زقلمرونظا مشا هی را ما لک گردد .

تولد شیوا جی

چترا پا تی شیوا جی دومین پسرا زنخستین با نوی سا هوجی بنام جیجی‌با ئی در
دهم آوریل ۱۶۲۷قدم بعرصه‌وجودنها د. بگفته‌صا حب‌تا ریخ مرهته ،سا هوجی ا زقــوم
بهونسله نخست درزمره‌ملازما ن برها ن نظا مشا ه ا نسلاک یا فته بعدا زآ ن درسلـک
ا تبا ع‌عا دلشا ه‌که‌فرما نروا ی کوکن بوددا خل گشته‌شرا یط خدمت بتقدیم رسا نید .
بسا ل ۱۶۳۷ بخش پونه‌وغیره درجا گیر(ا ملاک) خودیا فت ودرآ ن بخشها بــآ یین
زمیندا ری بنا ی توطن گذا شت ودرآ خرعمربنوکری‌شا هجها ن پا دشا ه‌گورگا نی سرما یه
ا فتخا را ندوخته‌ملازم رکا بشدوشیوا جی پسرش درجا گیربود .
شهرپونه‌که‌ا ینک بعدا زبمبئی مرکزا ستا ن مها را شترا بشما رمیآ یددرآ ن روزگا ر
روستا ی مخروبه‌ا ی بودوبا شندگا ن آ ن بسیا را ندک وپرا کنده‌وخا نه‌ها ی پوشا لــی،
مسا کن آ نها را تشکیل میدا د. مبا شرسا هوجی درآ با دا نی پونه‌ا قدا ما ت مجدا نه‌بعمل
آ وردومزا رع وبا غا ت عا لی ا حدا ث وبنا ها ی رفیع برا ی ا قا مت ا ربا ب‌خودسا ختما ن
نمود. پس ا زمسا فرت سا هوجی ا زپونه‌وا شتغا ل ا ودرپیکا رها ی ا برا هیم عا دلشا ه،
با نویش جیجی‌با ئی با تفا ق کودک خردسا لش شیوا جی بسرپرستی مبا شرا ملاک درآ نجا

میزیستند. شیواجی تربیت یافته مادر دانشمند و مباشر دلسوز پدر خویش میباشد.
درتمام مدت عمر لذت مهر و محبت پدری را نچشیده است.

بگفته سرکار صاحب تاریخ شیواجی، شیواجی بسال ۱۶۳۸ وارد پونه میگردد و ۱۱ سال بعد هنگام وفات مباشر و مربی خویش، رتق و فتق امور اراضی و مزارع را خود بدست میگیرد، درحالیکه پدرش درمیدان پیکارها و تهاجمات گوناگون روزگار خودرا بسر میبرد. بگفته سرکار، شیواجی نیز مانند اکبرشاه و حیدرعلی و رانجیت سینگ پادشاهان بزرگ هند بیسواد بوده است. بگواهی کارمندان شرکت بازرگانی شرقی انگلیسی که درآن روزگار درهند بسر میبردند، عرایضی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیر میداد تا برایش بخوانند و تاکنون هیچگونه نوشته ای بخط خود او دیده نشده است. اما شیواجی هوش و ذکاوت فراوانی داشت و غالب مندرجات کتب دینی و داستانهای حماسه ای راکه بگوشش میخواندند درحفظ داشت.

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادلشاه که بمرگش پایان یافت، آتش آشوب و شورش درسراسر قلمرو سلطنت او شعله ور گشت و سربازان و سردارانی را که برای حفظ قلاع و نگهبانی مرزها گذاشته بودند، بواسطه نبودن کارفرما و نرسیدن جیره و آذوقه آواره گردیدند. از طرف دیگر سرداران سپاه دولت مغول با وارد ساختن فشار بر عادلشاه و تهاجمات پی درپی، بخش مهمی از قلمرو سلطنت او را با نضمام دهستانهای متفرقه ساهوجی پدر شیواجی راکه دربخشهای دیگر داشت بین خود و سلطان بیجاپور تقسیم نمودند. شیواجی که مرد بیباک و متهور و ماجراجو و ورزیده بود درآنحال فرصت یافته سر بطغیان و تمرد برافراشته اطرافیان را بدور خود جمع ساخت و اکثر قلاع و باروهای معتبر ابراهیم عادلشاه که خالی از سپاهیان محافظ و آلات دفاع بود بتصرف خود درآورد.

بگفته ظهوری صاحب محمدنامه، اقدامات شیواجی دربسط متصرفات خود، بواسطه توقیف ناگهانی پدرش ساهوجی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجاپور و غصب اراضی و املاک او دربخش جنوبی کشور بحال ایست درآمد. شیواجی برای نجات پدر بفکر افتاد و چاره را منحصر درجلب دوستی و حسن نظر شاهجهان شاهنشاه مغول نسبت بخویش و خدمت دربسط قلمرو سلطنت او دید که با سلطان بیجاپور روابط حسنه نداشت. لذا بشاهزاده مرادبخش که از جانب پدر دردکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردید و پیشنهاد حاضری خودرا درخدمت بشاهنشاه با و گوشزد کرد و درضمن وساطت شاهنشاه را در نجات پدرش از چنگال سلطان بیجاپور تقاضا نمود. شاهزاده مرادبخش بغیر از وعده های زبانی، بشیواجی همراهی نکرد، تا آنکه سلطان بیجاپور پس از چندماهی بنا بمصالح سلطنتی خویش، ساهوجی را با گرفتن پیمان وفاداری و تعهد پرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی از زندان رها کرد.

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوجی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنهاد خود را لازم ندانسته به پیروی از فعالیتهای دولتین مغول و بیجاپور تکه هائی از قلمرو سلطنت نظام شاهی را متصرف گردید. بگفته علی ابراهیم خان "چون علی عادلشاه بسلطنت رسید بواسطه صغر سن، خبرگیری ملک چنانکه باید نتوانست. لذا زور و قوت شیواجی دوچندان شد، و سایر قلاع کوکن را بتصرف درآورد و نیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا و آماده ساخت و از متابعت علی عادلشاه بی‌محابا سرباز زده شروع بتاخت و تاراج نواحی و اطراف کوکن کرد."

درآن اوان شاهزاده اورنگ زیب از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشید تا او را برسمیت شناختن متصرفات تازه خود وادار سازد که از علی عادلشاه تسخیر کرده بود ولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنابراین پس از چندی بخشی از سواران جنگی خود را برای تهاجم و غارت و چپاول قلمرو دولت مغول در دکن اعزام داشت و آنها نیز ماموریت خود را با تهور و جسارت بی‌اندازه انجام دادند و تا دروازه احمدنگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعان از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را در شمال بچاپید و زر و سیم و جواهر و اموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع از قلمرو خویش و حفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجاپور پیمان مودت بست و باتفاق یکدیگر برخلاف شیواجی به پیکار پرداختند. شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، و ارتفاعات کوههای صعب‌المرور کشانید و رستم و افضل خان بزرگترین و ماهرترین سرلشکرهای سلطان بیجاپور را با مهارت و تدبیر قتل، و غنایم بیشماری بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنادر را متصرف و راههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته علی ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جهازات است برگشاد و رفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیر که در اماکن متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جاده پرخاش پیمودن گرفت. حضرت خلدمکان که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با امیرالامرا شایسته خان صوبه‌دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد." هرچند امیرالامرا سعی و تلاش بسیار بکار برد کاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل و تهور و سرعت شگفتی که خاصه او بود بر لشکرگاه امیرالامرا شبیخون زد و درپی قتل شایسته خان درحرمسرای او داخل گردید ولی امیرالامرا بواسطه هوش یکی از کنیزان با جامه خواب بفرار نمود و ابوالفتح خان پسرش درآن گیرودار کشته گردید و شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن و غنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین، شایسته خان را از سرلشگری معزول و پسر خویش شاهزاده محمد معظم را رسما" بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب و سرلشگری ورتق وفتق امور و فرمان صلح وجنگ را براجه جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده او را روانه دکن ساخت. راجه جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلاع بـه تاکتیک جنگی شیواجی، درحملات وپیکارهای چندکه با او نمود، قلاع چندی را متصرف و قلمرو وی را تاراج کرده، او را مغلوب وبزانو در آورد. چنانکه شیواجی برای حفاظت جان و مال بقیه اتباع خویش درخواست صلح داد و با تخلیه چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمرشکن بدلخواه راجه جیسینگ مهر کرد و از بیچارگی لوازم اطاعت بجا آورد. راجه فرمان عفو تقصیرات گذشته او را از دربار شاهنشاهی در اگره بخواست و سنبهاجی پسر شیواجی را با خلعت زیبا و لقب پنجهزاری سرافراز نمود.

شیواجی پس از آنکه دغدغه خاطرش از ناحیه نیروی مغول آرامش یافت بـه حملات خویش برقلمرو سلطان بیجاپور بیفزود. آباجی سندیو سردار او شهر کلیان را مسخر ساخت چنانکه فرماندار شهر دستگیر و دیگر فرصت بردن بستگان خود را هم ننمود.

سردار شیواجی یک دختر زیبا و خوشگل مسلمان را دستگیر و بشیواجی تقدیم کرد. دختر پریشان و مضطرب و از ترس ناموس رنگ باخته بود. شیواجی برای دور کردن ترس و خوفش گفت "اگر مادر من نیز چون تو وجیه میبود من هم مرد خوشگلی میبودم."

سپس او را با زینت وجواهر بیارا ست و با تفاق پانصد سوار نزد خویشانش بـه بیجاپور فرستاد که در آنجا پناهنده شده بودند. بگفته خافی خان مورخ متعصب اسلام، دختر نامبرده عروس ملا احمد نواب فرماندار کلیان بود و اخلاق نیکوی شیواجی را که برخلاف مهاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد، بسیار میستاید.

شیواجی با اصرار پی درپی راجه جیسینگ و وعده و پیمان نهائی مبنی بر اینکه اگر ناصیه سای دربار شاهنشاهی گردد، اورنگ زیب شاهنشاه مغول او را با خلعت وجاه ومقام پیشین سرافراز میسازد و باحتمال قوی قلمرو مفتوحه او را دوباره باو مسترد میدارد، بالاخره برخلاف میل و تصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امور کشورداری درصورت غیاب همیشگی بسال ۱۶۶۵ م با پسر سنبهاجی و برگزیدگانی از ملتزمین بعزم اگره و پایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود، از قضای روزگار ورود او و آنجا مصادف شد با نخستین جشن تولد شاهنشاه پس از نشستن برسریر شاهنشاهی در اگره، و جاه و جلال زیادی در دربار برپا بود. بواسطهٔ تاخیر شیواجی و ورود او بروز جشن، کسی از بزرگان دولت و همشان او و بواسطه حضور در دربار فرصت استقبال او را نداشت مگر یکی از سران ناچیز ومهمانداران او و پسر راجه جیسینگ. شیواجی هنگام ظهر وارد دربار گردید و بزرگان و سرداران بنسبت مقام خویش رده بسته ایستاده بودند. شیواجی را اشتباها" درچند صف پشت سر دیگران و

دررده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر وننگین بود نگاهداشتندوآنهم در جائیکه ازنظرشاهنشاه مخفی بود . بعلاوه مهاراجه جسوانت سینگ که جلو او ایستاده بود ، سرداری بودکه درمیدان پیکاربا شیواجی روباه صفت پشت بسربازان اوکرده روی بگریز نهاده بود .

شیواجی ازدیدن اینحال بغرید وبا غضب صدای اعتراض بلند نمودکه مردی چون من پشت سرنابکاری قرار میدهید که درمیدان رزم پشت خودرا بسربازان من نشان داده است . این راگفته ازدربارقدم بیرون نهاد .

پادشاه پس ازاطلاع ازپیش آمد چندنفرازبزرگان دربار را ماموركرد كه شیواجی راآرام کرده وخلعت با وپوشانیده بدربارباز آورند . ولی مزاج گرم وتند شیواجی ازسخنان نرم وعذرهای آنان آرام نیافت ازرفتن بدرباروپذیرفتن خلعت سرباززد . لذا بزرگان باسیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز ومسافرت دورودراز که پیموده است دگرگون گردیده وازحال اعتدال بیرون است . بنابراین مهماندار بفرمان شاه ، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد .

سرلشگر وسردارانی که درمیدان آوردگاه ازشیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند وهم بواسطه حسادت باراجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود ، فرصت خوبی یافتند که شاه رابرخلاف شیواجی برانگیخته وپیمانها راجه جیسینگ باوداده بودبی اعتبارسازند . لذا گوش شاه رانسبت برفتارحق بجانب شیواجی، دردربار وتهوربی سابقه اوومسموم ساخته اورا برقتل وی ترغیب مینمودند . پسرراجه جیسینگ که سمت مهمانداری اورا داشت بشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده های بسیارخوب مبنی برنوازش ودلجوئی شاهنشاه از وی اورا بدربارواگره روانه ساخته است . اگر چنانچه شاهنشاه بفکرنابودکردن شیواجی است بهتراست اول اورا (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی پردازد اورنگ زیب برای تسکین خاطراوقاصدی بدکن اعزام داشت تاگزارش وعده وپیمانی راکه راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاوردودرضمن شیواجی را درمنزل حبس نظرنمودوخانه اش را با پانصدسربازمسلح محاصره کردوچندین نفرنیزدرخود منزل کشیک میدادندواورا ازنظردورنمیداشتندودرضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود . بالاخره شیواجی درطی سه ماه حبس نقشه فرارخویش را طرح وعملی نمودومسافت یکهزارمیل راازاگره پایتخت اورنگ زیب تا راجگردپایتخت خویش بیراهه وپیاده درمدت ۲۵ روز پیمود .

فرارشیواجی ازاگره ، اورنگ زیب راپریشان ساخت ومهماندارا ورا زندانی ومحافظانش راسیاست نمود . شیواجی پس ازورود بماوای خویش خودرا تاسه ماه پنهان ساخت . پس از استراحت وبهبودی کامل خودراآفتابی ونقشه کین توزی ازدولت مغول راطرح وعملی نمودودودفعه ناگهان وباسرعت شگفتی بشهرسورت پایگاه نظامی دولت مغول ومرکز بازرگانی حمله بردوآن شهررا باستثنای کارخانهای انگلیسی وپرتقالی وهلندی کاملا" غارت وآتش زده مراجعت نمود .

غارتگری وسرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاد بود که استماع نام مردم آن سرزمین را بلرزه در می آورد. سورت موقعیت بازرگانی خود را بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک وجزیره ماهیگیران با تلاقی بمبئی را پایگاه ومرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی در زندگی ماجراجویانه ودلاورانه خود شالوده سلطنت مرهته را بریخت واین گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه وسلحشوری سوق داد.

تاجگذاری

بین هندو رسم است تا پادشاه هندو مراسم تاجگذاری را که با مراسم دامنه دار و پرپیچ وخم دینی توام است بجا نیاورد او را پادشاه نمیشناسند بلکه او را طاغی ویاغی میخوانند وفرمانبری نمیکنند. شیواجی برای رفع این نقیصه وهم برای اینکه پادشاهان دیگر هند او را پادشاه قانونی بشناسند، ناگزیر شد که پس از پیروزیها وبسط قلمرو سلطنت مراسم تاجگذاری را بعمل آرد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت وآن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خشتریا) را محق تاجگذاری میدانند ومراسم را برای او بجا میآورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشاورز بود وپیر مردان قوم بیاد داشتند تاجگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین وسرگروه برهمنان پندیتان بخشتریا بودن او گواهی دهند. بنابراین وزیران وپس از کوشش بسیار شجره نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد وبرهمن دانشمند ومتبحر در چارویدبنام گاگا بهاته بدرستی آن شجره نامه گواهی داد وپس از الحاح واصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شدن مراسم تاجگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد واز مرکز خویش در بنارس وشمال هند بد جنوب هندوراییری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاگا پس از ورود به راییری، مراسم تاجگذاری را نخست با پابوسی آغاز در پس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاهداشتن او وعدم تجاوز وحمله برشته بازرگانی آنها در مجلس جشن حاضر ودر ۱۱ ژوئن پیمان بازرگانی وکسب اجازه در تشکیل تجارتخانه در پایتخت وقلمرو وبا دولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذ.

اصل ونسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از خلاف راناهای اودیپور میداند که نسب خود را بیکی از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاه ساسانی میرسانند وگفته او مبنی بر اینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران باطراف پراکنده شده ویکی از آنها بهندافتاده وبمقام راجگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسرو پرویز در قتل عام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دوسه کودک شیرخواره که در ایران بگمنامی میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده ای باقی نبود که پا بفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی مرگ را بر پشت بدشمن کردن گوارا ترمیدانسته اند. با احتمال قوی شاهزاده ای از ساسانیان درروزگار هرمز یا خسروپرویز بهند رفته باشد.

آقای جی جی باهی مورخ پارسی درمقاله خود موردشیواجی ورابطه او با بمبئی درسالنامه ۱۹۶۰ قیصرهندبمبئی باستناد از مندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette بسالمه ۱۹۰۶ م مینویسد "شیواجی خودرا از اخلاف رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میداند. شاهانیکه خودرا از نسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ ـ ۵۷۹ م) ازدختر امپراتور موریس (۵۳۹ ـ ۶۰۲م) میشمارند وبه آن مباهات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدرنبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف پدر قدبرافراشت وسپس بهندفرار نمود. شاهزادگان راجپوت اورا عزیز ومحترم داشتند. بعدها با یکی از دختران آنها ازدواج نمود وراناهای اودیپور ازاین پیوند بوجود آمده اند."

قسمت اخیر گفته آقای جی جی باهی قابل قبول نیست زیراکه نوشزاد بگواهی شاهنامه وروضه الصفا جلداول درپیکاری که با کمک عیسویان ایران با سپاه پدر نموددرمیدان جنگ کشته شد. ناسخ التواریخ نیزهمین قول را تکرار را مانام پسر مسیحی انوشیروان را نوبرداد مینویسدکه تحریفی است از نوشزاد. دکترآرتور کریستنسن نیز باهمین عقیده موافق است.

اورم Orme درآثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد "شیواجی ازاخلاف راجه چیتور میباشدکه نسل خودرا به پورس میرسانندومباهات میکنندبراینکه خاندان آنها قدیمترین ومعتبرترین پادشاهان هنودوازبزرگترین گروه راجپوت میباشند. سرتامس رو Sir Thomas Roe برنیر Barnier تیونات Theuenot نیز بااین قول موافقند. اما ابوالفضل درآئین اکبری مینویسد که شاهان چیتور ازاولاد انوشیروان پادشاه ایران میباشند."

دکونهه De Cunha مورخ مشهور پرتقالی درکتاب خویش Origin of Bombay مورد اصل ونسب شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی ازگروه بهونسله میباشدونام پدرش ساهوجی ونام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خودرا ازشاخه جوانترخاندان شاهی اودیپورمیدانند. پدرمالوجی رانام بالاجی فرزند بهوساجی ونخستین فرداین خاندان است که دردکن سکونت اختیارکرد. ساهوجی پدرشیواجی باجی جی بائی دختر جادوراو ازدواج نمود. جادوراو خودرا ازنسل راجپوت مارورمیدانندکه چیتورپایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب‌تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب‌خودرا ازیکسو به گلوت Ghelot پادشاه ماورور میرسانند وازدیگر سو بخاندان ساسانیان ایران . پرنس گوها Goha که درولابی پایتخت نیاکان خودفرمان روائی میکردبا دختر انوشیروان اززن عیسویش که‌دختر امپراتور موریس بودازدواج نمودوراجه باپور Bapur ازاین‌پیوند متولد شد. یکی ازدختران رانا ها (شاهان) بعقد ازدواج جوانترین پسریزدگرد آخرین پادشاه ساسانی درآمده‌است .

بگفته پروفسور عباس شوشتری (مهرین) پسر ونوه یزدگرد مدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده‌اند . بنابرآنچه گذشت درعروق شیواجی نه‌تنها خون هندی ازراجپوتهای دلیرماوورجاری بودبلکه بگواهی مورخان نامبرده دربالاخون پادشاهان ساسانی ایران نیزجریان داشت .

ایرانیان وزرتشتیان درهند از روزگاران کهن

شاهنامه‌فردوسی ، آئین اکبری شیخ ابوالفضل ، تاریخ فرشته ،ازپادشاهان وسرداران ایران ، درهند، دردوران پیشین صحبت مینماید . درمهابهاراتا ، ریگ ویدا ، کتب دینی هندوان ، اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست . ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق ، که‌مولانا شرف‌الدین علی یزدی ، بامرمیرزا ابراهیم نوه‌امیرتیمور، ازروی یادداشتها واسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد ، بساازگبران ومجوسان وثنویه یادمیکند ، که‌درسند،بطنیر، پانی پت ، دهلی ، میرته‌وجمون باتفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری به دفاع میپرداخته‌اند . اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها ودیگران میپردازیم .

شاهنامه مورد فرانک ، مادرشاه فریدون که برای تامین‌جان فرزند شیرخواره خود ازخطرضحاک خونخوار اورابهند میفرستد چنین گوید :

دمان مادرآمدسوی مرغزار — چنین گفت با مرد زنهاردار
که‌اندیشه‌ای دردلم ایزدی — فرازآمده‌است ازره بخردی
همی‌کردباید کزآن چاره‌نیست — که‌فرزندشیرین روانم یکیست
ببرم پی ازخاک جادوستان — شوم با پسرسوی هندوستان
شوم ناپدیدازمیان گروه — مراین رابرم سوی البرزکوه
بیاورد فرزندراچون نوند — چو غُرم ژیان سوی کوه‌بلند
یکی‌مرددینی برآن کوه بود — که‌ازکارگیتی بی اندوه‌بود

فرانک بدو گفت ای پاکدین | منم سوگواری از ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من | همی بود خواهد سر انجمن
ترا باد باید نگهبان اوی | پدروار لرزنده بر جان اوی
پذیرفت فرزند او نیکمرد | نیاورد هرگز بدو باد سرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی و نامه نوشتن شاه گشتاسب باطراف پس از پیروزی در پیکار با ارجاسب گوید .

سوی کاردانان نشنامه نوشت | که ما را خداوند یافه نهشت
چو پیروزی شاه هتان بشنوید | گزینی بآذر پرستان دهید
چو آگاه شد قیصر آن شاه روم | که فرخ شد آن شاه و ارجاسب شوم
فرسته فرستاد با خواسته | غلامان و اسبان آراسته
شه بربرستان و شاهان هند | گزینش بدادند شاهان سند

درجای دیگر مورد آتش پرستی گوید :
میگوئید که آتش پرستان بدند | پرستنده پاک یزدان بدند
مورد اسفندیار روئین تن که از سوی شاه گشتاسب مامور برواج دین میگردد چنین آورده :
بدو گفت پایت بزین اندر آر | همه کشوران را بدین اندر آر
بشد تیغ زن گرد کش پور شاه | بگرد همه کشوران با سپاه
بروم و بهندوستان بر بگشت | ز دریا و تاریکی اندر گذشت
شه روم و هندوستان و یمن | همه نامه کردند زی پیلتن
مر این دین به را بیاراستند | از این دین گزارش همی خواستند

شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم درهند نیز صحبت میدارد که ذکر همه سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته مورد ایرانیان درهند و چنین گوید "مهاراج ولد کشن پیوسته با شاهان ایران طریقه محبت و داد سلوک میداشت . اما آخر کار برادرزاده از او رنجیده بخدمت فریدون رفت و وی گرشسب بن اطرود را با سپاه رزمخواه بکمک او تعیین فرمود و چون گرشسب بدیار هند در آمد ، خرابی بسیار بآن دیار رسانید و تاخت و تاراج بده سال کشید . مهاراج پاره ولایت ببرادرزاده خود داد و از خود راضی ساخت ، و پیشکش خوب بهمرهی گرشسب ، جهت فریدون ارسال داشت . درزمان

مهاراج سام نریمان از جانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان، روبه پنجاب آورده بود ومالچند سپهسالار، باخلاصه لشگر هند بمقابله او شتافته، جز صبر چاره نداشت، تا آنکه مالچند بوسیله ایلچیان چرب زبان وفرستادن زر و جواهر وپیلان وادادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت، بعضی بر آنند که از عهد فریدون، باز پنجاب در تصرف پادشاهان عجم بوده واولاد گرشسب که رستم واولادش باشند پنجاب و کابل وزابل وسند ونیمروز بجاگیر داشتند.

" کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف او بلند شدند، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمداد نمود. منوچهر سام نریمان را با سپاه گران گسیل نمود. کیشوراج تا موضع جالندر استقبال کرد و لوازم ضیافت بتقدیم رسانید وبهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد. رایان دکن از هیبت سپاه ایران، پریشان گشته، ملک دکن باز بتصرف راجه هند در آمد.

" زمان فیروز رای ولد کیشوراج، چون از فوت سام نریمان، ضعفی در سلطنت منوچهر پدید آمد وافراسیاب که انتهاز فرصت مینمود بر او لشکر کشید وغالب گشت، فیروز رای حقوق منوچهر وسام نریمان بر طاق نسیان گذاشته، لشکر به پنجاب کشیده، از تصرف مردم زال بن سام نریمان برآورده جالندر را دار الملک خود ساخت وایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده، خویشتن را از زمره دولت خواهان او شمرد. تا عهد کیقباد پنجاب در تصرف رایان هند بود. اما چون جهان پهلوان رستم دستان مسند پهلوانی را بوجود خویش مزین گردانید، بقصد استرداد پنجاب متوجه هند شد. فیروز رای تاب صدمه رستمی نیاورده. خود را بکوهستان ترهت کشید وچون رستم ، سند وملتان وپنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد، فیروز رای هراس بیقیاس بخود راه داده، بکوهستان چهارکنده وکنده وار گریخت ودیگر روز خوش ندید ودر همان ایام درگذشت. چون خبر فوت فیروز رای، برستم دستان رسید، بنا بر بیحقوقی وبیوفائی که از رای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش بر مسند سلطنت متمکن گردد. پس یکی از سرداران هند را که سورج نام داشت ودر آن اوان بخدمتش شتافته بود. برتخت هندوستان نشانیده خود بایران مراجعت نمود ــ سورج بعد از ۲۵۰ سال حکومت درگذشت. معاصر کیقباد بود و هر ساله باج میفرستاد. پس از وپسرش بهراج پادشاه شد، کیدارنام برهمنی بر او خروج کرده زمام سلطنت هند بکف گرفت وپادشاه بزرگ شد ما غاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسرو بردوش داشته تحف میفرستاد.

صاحب آئین اکبری (جلدسوم) در مورد آمد ورفت پادشاهان وسرداران ایران بهندوستان وچین مینویسد " جمشید شانزده سال در کابل بسر برده ونهفته

میداشت ، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت ، اسدی ازآن شب گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه نشانده دم دودبرروی ماه
چنان تیره گیتی که از لب خروش زبس تیرگی ره نبردی بگوش

وچندی ما بین سپاهیگری بسربردوچون نزدیک شد آشکارا گردد، ازراه بنگاله به چین گریخت ودرآن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک این مرداس نیز چند بار بهندرفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان زبابل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سپاه که رفتی بدان بوم هرچندگاه

گرشاسپ بن اطرط بهندوستان آمد وشگرف آویز شبهائی کرد اسفندیار روئین تن بروائی آئین زرتشت برآمد ،واز کوشش اوجهانیان بدان کیش گرویدند . بپاس نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم وبهمن اسفندیار نیز بهندوستان آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب راازپادشاهی بهمن وبرانداختن خاندان و ویران ساختن زابلستان وفرزندان رستم وبرآوردن میت گرشاسب وفرزندان او را از دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه اورا درقنوج هندبرساختند . وچون گرشاسب عنصر پیوند گسیخت نعش اورا سام بدان معموره رسانید . وچون سام را پیمانه زندگی برشد ، زال اورابدان شهر بردوچون رستم فوت کرد ، فرامرز اورا بقنوج رسانید وچون بهمن برزال وفرامرز چیره دست آمد وفرامرز درآن آویزه فروشد زابلستان راخراب کرد ، وبقنوج آمد . آهنگ آن دخمه نمود ، ازسهمناکی نتوانست درآمد . گویند هرکدام ازآن چهار بزرگ ، ازپیش بینی جهت او ، تحفه سترک درآنجا گذاشته بود . ازآن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسروهنگام بدرودکردن این جهان برستم داده ، ونودمن الماس ازگرشاسب وهرکدام ازایشان برخی ازنیکو کاریهای خویش برلوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزندی نرسانند . بهمن ازچنان پیش بینی وپیشکش ، بدراز ای غم درشدودست ازآن سکالش بازکشید . همانا که فرامرز دوبار بابن ملک آمد،چه رستم هنگامیکه با برزونبرد میباخت وبازوی اوآسیب یافت : بکیخسرو میگفته که اگر امشب پورمن ازهند بیاید، چاره برزو تواند کرد وبناگهانی رسیدن وکارساختن اوبرزورا . "

" مانی پیکرنگار ازچیره دستی خودرا پیغمبروانمودکه منم فارقلیط .

شاپوربن اردشیر بابکان اورا پذیرفت ودرکمترزمان ناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد. خواست که او را ره‌گرای نیستی گرداند. بحیله‌کاری راه‌گریزفرا پیش گرفت، و از آنجا بهند آمد وهنگامه‌لختی گرمی پذیرفت وبختا وختن رفت. بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد." بدیهی است بسیاری ازپیروان ایرانیش نیز باتفاق اودرهندرحل اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده‌اند.

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی درتائید گفته آئین اکبری، دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش گوید که‌هنگام مسافرت بدره خیبر، مردم آن حدود بنای باره جمرود، واقع درآن حوالی رابشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسوردارمستترنیزهمین قول راازمردم آن سامان شنیده.

چندین نفرازخاورشناسان معتقدند که‌ایرانیان ازدوره ویدا بخاک هندوستان قدم‌گذاشته‌اند. دکتراشپیگل دردیباچه اوستا جلددوم ص ۱۰۶ گوید:

"محل سکونت ابتدائی نژادهند وآلمان رادرمنتهی شرقی ایران دربخشی باید جست که‌جیحون وسیحون سرچشمه میگیرد... نه‌تنها ایرانی بلکه‌هندی نیز باتفاق آنها بشهرهای سندمهاجرت نموده‌اند ویحتمل ایرانیان بنا باختلافی که دردین وایمان باهندوان پیدا می نمایند، بسوی مغرب رهسپار میشوند."

پروفسور مکس مولرگوید "حتی باگواهی جغرافیائی نیزمیتوان ثابت کردکه زرتشتیان قبل ازمهاجرت بایران، درهندساکن بوده‌اند. زیرا واژه‌ای که‌دردوره‌ویدا، برای زرتشتیان بکار رفته، درحق فرقه‌ها وملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد. بیشک نیاکان زرتشتی کنونی دردوره ویداازهند بایران مهاجرت نموده‌اند." بازدرسخنرانی خویش موردعلم زبان همین گفته راتکرار وگوید "زرتشتیان ازجمله کولونی ای میباشند که‌درشمال هندوبا مردمی که کتب‌دینی آنهاویدا میباشدباهم میزیسته‌اند. سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) وایران کوچ مینمایند."

پروفسور بهاگ وت واپته درکتاب‌خویش‌کلید تفسیرویداااشعارمیدارندر ریک ویدااشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست، چنانچه دریک ویدا (8-I105) آمده‌پارشوها (پارسیان) مرامثل چندین زن بستوه‌درآورده‌اند. دربخش (VIII-6-46) آمده‌ازیادوا، شهر ترینددیره، صدگاووازشهرپارسی‌هزار گاوبزور گرفتم، بازجای دیگر آمده "ای مردم پارتیان وپارسیان ثروت شما رادیده حاضر بغارت میباشند. ای ایندراوارونا پیش‌آمده، دشمنان سیو و آریان رانابودساز.

پروفسور لودویک، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بپارتی وپارسی معنی میکند. درسنگ نبشته‌بیستون نیزواژه‌پارساوپارشوه‌آمده‌که‌برابرواژه‌های

پارشوا وپریتوسانسکریت است . بنابرآنچه گذشت گروه پارشوا وپریتو مردم ناحیه‌ای میباشندکه برهندحمله می نموده‌اند . دکترمویردرمتون سانسکریت اشعارمیدارد که‌ازواژه دسیودرکتب‌سانسکریت مرادانسان است نه دیوان . دسیومردم اروپائی میباشد . شاپورجی هدی والا بامدارک نشان میدهدکه واژه دسیودرریگ ویدابرای نام زرتشت وزرتشتیان بکاررفته‌است .

درمتن منوسمریتی آمده‌که‌کامبوجه ، یاوانه ،سکا ، پراده ، پهلوه ومانند آن مردم دسیومیباشند . بگفته چندین دانشمند ازپهلوه . مرادپارسی یاپارتی است . بنابراین اگر مردم دسیو دردوران ویدایاپیش ازآن درهند میزیسته‌اند پهلوه‌هم جزو آنان بوده‌اند ،به‌گفته استرابو ، ارشاک بنیانگزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند . بگفته کنینگام واژه‌داهی دراوستا دهیوودرسانسکریت دسیو میباشد .

نویسنده مقاله واژه هون دردایرة‌المعارف‌بریتانیا گوید مردم هون پیکارهای بسیار دردوره زرتشت‌وحتی قبل ازآن باپارسیان وپارتیان داشته‌اند .

بگفته گشتاسب‌نریمان باستناد ازطبری ، انوشیروان وخسروپرویز با پیمانهائی باپادشاهان هندجنوبی وسند ، رابطه دوستی برقرار وتحف‌وهدایا باتفاق سفیران بهمدیگر ردوبدل میکردند . سال ۶۲۵ میلادی سفیری ازجانب پولی کسین‌دوم پادشاه هندبدربار خسرودوم رفت . شاهنشاه ایران نیزسفیری ازجانب‌خودبدربار پادشاه هندفرستاد که بااحترام شایانی پذیرائی شد ، تابلونقاشی بزرگی درغار نمره‌یک اجانته نزدیک اورنگ آباد : هرچنداز گذشت زمان خراب‌گشته : بازهم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه‌هند . توسط سفیرنمایان است . بگفته صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبورسندی است که مکتب‌نقاشی اجانته‌ازمکتب‌نقاشی ایران الهام گرفته‌است

بگفته فرگوسن ، درسال ۳۶ پادشاهی خسرودوم‌نامه‌وهدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هندپولی کسین دوم (۶۱۰ - ۶۳۴ م) ردوبدل میگردد . ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم ، پادشاه بادامی واقع درجنوب مراته موضوع یک تابلو نقاشی درغار اجانته میباشد . تابلو دیگر بنظر میرسد خسروپرویز ومعشوقه زیبایش‌شیرین باشد .

صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبردردست دراوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای ازایرانیان واردهند میگردند . بعقیده ویلفوردرئیس دسته نامبرده پسر خسروپرویز بوده‌وخاندان مهاراجه اودیپوراز نسل اوست .

شیخ ابوالفضل صاحب آئین اکبری درجلد اول ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تائید گفته بالا مینویسد که رانای میوار ازگروه کهلوت، خودرا ازنژاد انوشیروان عادل میشمارد چتراپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا، در دکن، که اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت، خودرا از اولاد رانا ونسل ساسانیان میدانند. نگارنده درمجله مهرشماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح دراین مورد صحبت داشته‌ام.

نفوذ دین زرتشتی در هند

دردوره ظهور اشوزرتشت، برهمنی دانشمند وعارفی کامل درهندمیزیست که چنگر نگهاچه نام داشت.

(دره‌سندرا باحتمال قوی درروزگار پیشین هندمیگفته‌اند) جاماسب وزیر شاه‌گشتاسب پادشاه بلخ یکی ازمریدان اوبشمار بود. چون شنید پادشاه و دربار یان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند، برانگیخته‌شد. نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد، که‌ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه‌گشتاسب اورا ببلخ ومناظره باشت زرتشت دعوت نمود. چون بپایتخت رسیدوبا پیغمبر روبروگردید. پاسخ پرسشهایش رابدون گشودن لب‌بشنید. سربکرنش فرودآوردودین پیغمبریزدان را پذیرفت وبهند مراجعت نموده، برواثی آئین مزدا پرداخت.

همینطور سنت زرتشتیان، ازبیاس‌نامی ذکر میکند، که‌ازعارفان هند بوده‌ودربلخ به‌حضورپیغمبررسیده وایمان آورده، بهندمراجعت نموده‌است. صاحب‌زرتشت نامه‌ودبستان المذاهب‌ازآنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی. مهددین آریائی مزدیسنی وزرتشتی میباشد، بیقین میتوان گفت که‌دین به‌ازراه‌قندهار به‌پیشاوروپنجاب وشمال هند وفلات جنوبی کوه‌هیمالیا نفوذ پیدا کرده‌وباحتمال قریب، بواسطه نفوذ این دو عارف‌هندی بسیاری ازمردم آریائی نژاد شمال هند، بدین زرتشتی درآمده‌اند دکتر جیوانجی مدی، بامدارک لازمه نشان میدهد، که‌گفتار صاحب زرتشت‌نامه، هرچند که‌دردوره اخیرسروده‌شده، لیکن پذیرفتنی است، زیرا اسنادی دردست داشته‌که اینک راه‌زوال پیموده است. مندرجات اثرهای دیگرش باگفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی دردست برابرمیباشد.

دکتر اسپونرباستانشناس انگلیسی که‌حفریات پتلی پوترا، پایتخت آشوکا،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خود از وجود نفوس بیشمار زرتشتیان ومغان درشمال هند، از بیهار گرفته، تا به پنجاب وپیشاور، سخن میراند، که هنگام پادشاهی خاندان موریا، که مقارن سال ۳۲۳ پیش از میلاد بوسیله چندراگوپته بنیاد گردید میزیسته‌اند. دکتر اسپونر معتقد است، که چندراگوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی درشمال غربی هند اقدام نموده است. کابل وشهرهای جنوب هندوکش وپنجاب جزو قلمرو سلطنت او بوده ونوه‌اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرز آسام وبخشی از اوریسه میرساند.

دکتر اسپونر، باستناد ازمها بارتا ونوشته‌های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا، درپتلی‌پوترا، را ایرانی میدانند، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته شده است. مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا، بطور کلی از چوب میبوده، اما ساختمان قصر آشوک، ازسنگها وستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده.

بگفته مهابهارتا، کاخ آشوک رادیوهائی بنام آسوره مایه ساخته‌اند. آسوره مایه واژه سانسکریت استکه بجای اهوره مزده بکار رفته وچون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته‌های هخامنشی ثبت است. انجام کارهای خودرا بکمک اهوره مزده میدانسته‌اند.

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خودرا بیاری اهوره مزده قلمداد نموده‌اند. بنابراین هندیان درداستان ساختمان کاخ مذکور، آسوره مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریا نامیده‌اند. نوشته‌های باستانی هندبجای اینکه کارخودرا بیاری خداوند قلم دهند، آن را کارخداوندان مینامند.

جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصرچندراگوپته بشکل قصرپادشاه کشوربسیار دورساخته شده است.

بگفته مهابارتا کاخ سلطنتی خاندان موریا راپادشاهان بیگانه بنام دانه‌وه ساخته‌اند. دانه‌وه تغییر شکلی است ازواژه دنگهاوه ایرانی، زیرا زرتشتیان خودرا ازنژاد اریاوه دنگهاوه (کشور ایران) نامیده‌اند.

نکته جالب توجه دیگر واژه موریا نام خاندان چندراگوپته است، تعبیرات درست دانشمندان هند، مورداین نام بنظر دکتر اسپونر، قانع کننده نیست، جیسوال معتقد است واژه موریا ازواژه "مروه" اوستائی و "مرگو" فرس باستان ومرو پارسی است. دکتر اسپونر معتقد است واژه مروه مشتق ازمرغاب استکه در مرودشت پارس واقع است ودرهند بشکل موریا بنام خاندان چندراگوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتراسپونردراین مورد دراشتباه است . مرغابی نیز دراستان بادغیسات افغانستان موجوداست . موریا بایستی ازمرومشتق وچندرا گوتپه باشنده آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان را بتصرف خویش درآورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریا تشکیل میدهدکه بپارسی امروزی مراد ازآن مروزی است .

شمس العلما دکتر جیوانجی مدی دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا وهندمینویسد "ایرانیها وهندیها دوشعبه مهم آریائی نژادهند وایرانی میباشند، که در روزگاران بسیارکهن ، بایکدیگر آشنا وازکشور همدیگر باخبربوده‌اند .

درکتاب منووکتاب بنتریاشاستر ، ازخاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند وآنها رابه نام پهره‌وه خوانده‌اند. پهره‌وه یا پل‌لاوه یا پهلوه خاندان اشکانی پارتی میباشند : خاندان باین نام تازمان درازی درهندسلطنت داشته‌اندو قلمرو شاهی آنها تا بمیسورجنوب هندامتداد داشته‌است .

"تاریخ کشمیر ، بعنوان رادجته‌رنجینی ، ازگروهی بنام گندهاره ،برهمنان کهتر نژاد سخن میدارد، که‌دردوران خاندان ملچا وپادشاهی "مهمیره‌گوله" که‌آئین اکبری بنام میرخول ضبط کرده، طرف‌توجه این پادشاه ظالم میبودند، پادشاه بآن گروه برهمنان کهترنژاد، اجازه میدهد، تمام اوقاف زیاد و گرانبهای معبد مهمی رسواره راتصرف‌کنند."

هنگام مسافرت دکترمدی بکشمیریکی ازپندیت های دانشمندسرینگر باو تذکرمی دهد، که منظور ازگندهاره برهمن کهترنژاد، مذکور درتاریخ نامبرده موبدان وپیشوایان دینی زرتشتیان بوده‌است . مندرجات دیگرهمان تاریخ‌موید قول پندیت مزبور میباشد . بنابراین ایرانیان وهندیان ازروزگاران بسیار کهن ، باهم ارتباط داشته‌اند .

بگفته دکترمدی ، مدارک ایرانی دیگر نیزدردست است که‌فرضیه‌سکونت ایرانیان رادرهند، درروزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریا باثبات میرسانند .

اوزلی درترجمه جغرافیای ابن‌حوقل (۳۵۶ هـ) آورده که‌بخشی ازسندوهند بگبران تعلق دارد . ایلیات درتاریخ هندخویش متذکراست‌که منظوراز‌گبران، زرتشتیان هندمیباشد. بگفته مسعودی (۳۴۶ هـ) درزمان اوآتشکده‌های بسیار در هندوسندفروزان بوده‌است . مسعربن مهلهل نیزهمانند گفته بالاصحبت داشته است .

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپورشاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون وریومرا داز واژه گبر را که درظفرنامه تیموری بکار رفته، هندویا بت پرست میداند ومعتقد است که منظور نویسندگان اسلامی دراستعمال این واژه، پیروان مذاهب غیراسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمائی وغیره است. بنظرنگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنامه یزدی میباشد و مسلمانان یزد عموماً "زرتشتیان را گبرمیخوانده اند، منظورش دراستعمال این واژه زرتشتی باشد، چراکه درنقاط دیگرکتاب از گروه ثنویه که به یزدان واهریمن قائلند وخلقی کثیراز مجوس واصناف هندوان سخن میدارد.

بنابراین واژه گبر مستعمله درآنجا، دال برزرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنامه تیموری، امیرتیمور درتهاجم خودبهند، هزاران زرتشتیان راکه باتفاق پیروان سایرمذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. ازلابلای مندرجات کتاب برمیآید که نفوس زرتشتیان درآن دوره درهندبسیاربوده است.

مثلاً" می نویسد، درقلعه بطنیرآنچه گبران بودند، یامردم سامانه و کتیل واسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یااهالی حصارتغلق پور، طایفه ای از بیدینان ثنویه بودند، یاسکان قلعه لونی گبران ونوکران ملوخان، یا پیش ازپیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صدهزارهندوی بیدین ازگبروبت پرست اسیرشده اند، فرمان قتل همگی صادرشد، یاهندیان گبر، مرادگبران ساکن هند، یادربعضی مواضع گبران بیباک یاصفی گبرباجماعتی ازگبران، یاشیخه گبربرلشگر اسلام حمله نمود، وبسامانند آن درسراسرکتاب بیافت میشود. درحمله تیمور بهند، نفوس بیشماری اززرتشتیان هلاک گردیدند. ولی بازعده بسیاری ازآنان درهندباقی ماندند، که بالباس هندیان ملبس بودند.

ازگفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، درزمان اکبر شاه گورکانی نیززرتشتیان درشمال هندباقی بودند.

ظفرنامه شامی نیزکه درزمان حیات خودتیمورنوشته شده مانندظفرنامه تیموری، واژه گبران رامورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنامه درموزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولفه حدود (۱۰۶۰ ه) درفصل پارسیان از وجود زرتشتیان درسراسر بخش شمالی هند، ازپتنه گرفته تااگره، لاهور، کشمیرالی کاشمرسخن میراند نام چندنفرازآنان راکه بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمدوشدداشته‌اند ویاصاحبدلانی چند که درلاهور وشهرهای شمال هند درگذشته‌اند یادمینماید. اگرزرتشتیان درآن بخشها نمیزیستند، گمان نمیرود صاحبدلان نامبرده، دردبستان المذاهب تاپایان زندگی خوددرآنجا اقامت میکردند.

صاحب‌دبستان مینویسد که درپتنه بملاقات فرشیدورد، خرادوخردمندرسید[۵]، خراد وفرشیدوردازدهاقین پارسی میباشند، که درشیراز بخدمت دستورآذرکیوان[۲] میرسند، موبدهوشیاردرسورت متولدشدوازمریدان بنام آذرکیوان گردید.

بهرام بن فرهاداز شیراز به پتنه رهسپارشدوبدستورآذرکیوان پیوست و سپس درلاهور درگذشت. موبدهوشیاربسال (۱۰۵۰) دراگره جان تسلیم نمود.

موبدسروش وموبدهوش، باتفاق فره‌قاری، غلام شیدوش درترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنهارااذیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. دراستخر باتفاق موبدخوشی هراتی، بآذرکیوان پیوست. بسال (۱۰۴۰ هـ) درکشمیرصاحب‌دبستان رادیدن کرده ودرهمان سال درآنجا وفات میکند.

فرزانه بهرام فرشاد، بسال (۱۰۴۸ هـ) درلاهور بخدمت صاحب دبستان رسیده وهمان سال درآنجا رهسپار جهان دیگرمیگردد. موبدپرستاربن خورشید درپتنه تولدیافت، پدرش ازمردم اصفهان است. درکودکی بآذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش بااوبود. بسال (۱۰۴۹ هـ) درکشمیربدیدن صاحب دبستان رسید. موبدپیشکارابن خورشید، درپتنه متولدشدوبابرادرخویش موبد پرستار بکشمیرآمدوازآنجا آهنگ ختانمود. فره‌قاری وشیدوش. بآهنگ بازرگانی ازپتنه بکشمیروازآنجا بکاشغر حرکت نمودند، اماشیدوش بسال (۱۰۴۰) در کشمیردرگذشت.

صاحب‌دبستان بسال ۱۹۴۸ هـ چند نفرازسمرادیان، که دنیاومافیهارا وهم می‌پندارند، درلاهور دیده‌که‌نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش میباشدکه‌بابازرگانی مشغول بودند ونام مسلمانی هم داشتند. وبظاهر خودرامسلمان مینمودند.

صاحب‌دبستان درنظر دوازدهم، درشرح عقاید مختلفه هندمینویسد

"باید دانست چنانچه گذارده آمد سمرادیان، خداثیان، رادیان، شیدرنگیان پیکریان، میلانیان، آلاریان، شیدابیان، آخشیان ومزدکیان که‌درایران و توران میباشند وپیروان همه‌رادرهندیده، بلباس مسلمانی دررفته‌وپنهان رهسپرکیش خویش اند. "

نظرات چندنفر از دانشمندان و ایرانشناسان بنام پارسی و استادان اوستا پهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که در رساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده اند، بمنظور مزید اطلاع ذکر میگردد.

استاد بهرام گورانکلسریا، موردسکونت زرتشتیان درشمال هندمینویسد " داریوش شاهنشاه هخامنشی بسال ۵۱۲ پیش از میلاد،هندرا متصرف شد. از آن زمان بسیاری از پارسیان واردهندگردیده اقامت اختیارکردند دربعضی نوشته های سانسکریت بواژه پادروشیوبرمیخوریم که مراد از آن پارسی است. این پارسیان ازدوهزارسال پیش، درنواحی شمال هند سکنی داشته ، دراستقرار روابط بازرگانی کوشیده اند. بازرگانی ایران با بندربهروچ (گجرات) مشهوراست. فردوسی نیزدرشاهنامه ازبهرام گورشاهنشاه ساسانی‌که با نام مستعار برزوبهندآمده واسپینودخترشنگل پادشاه قنوج را پس ازانجام مراسم زرتشتی نمودن، اورا بعقد ازدواج خویش درمیآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها درهند بنام گروه‌گدی سینک راجپوت معروفند."

دستورخورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد "پارسیان تنها ازراه دریا بهند مهاجرت ننموده اند، بلکه‌مداركی دردست است که درروزگار کهن، ازراه هرات کابلستان وچمن. بقصد بازرگانی بهندآمده درآنجا میزیستند. مهاجرت ازراه خشکی درروزگار درازی پیش از مهاجمان عربستان بایران صورت گرفته است. درراولپندی وتکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجودبوده‌که‌بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است: بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری درهندمیزیسته اند."

استاد سهراب جمشیدجی بلسارا میگوید "پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش ازحمله مهاجمان عربستان بایران، درهندساکن بوده اند. داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی با فتوحات خویش درهند، پنجاب وسندوکشمیررا جزوقلمروسلطنت خویش ساخت. نایب السلطنه‌وفرمانروایان بسیاری ازجانب او وباسپاهیان پارسی، درهندسکونت اختیارکردندوبازرگانان پارسی نیزبا آنها دراستقرار روابط بازرگانی کوشیده ودرهند رحل اقامت افکندند. بنابراین ازسال ۵۱۸ قبل ازمیلاد تا اواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان درهندمتنفذوصاحب اقتدار بوده اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد "زرتشتیان ایران باهندارتباط داشته اند. گروه بسیاری ازآنان، ازراه خشکی بهند مهاجرت کرده وتا سده ۱۵میلادی در شمال هند میزیسته اند.

فرمانروای پنجاب در زمان هخامنشیان پارسی بود. زرتشتیان از دو هزار و پانصد سال پیش در شمال هند اقامت داشته اند. مهرداد اول اشکانی (۱۳۱ – ۱۷۱ پیش از میلاد) جهلم و مضافات آنرا تصرف کرد. بر روی سکه هرمز اول نقر شده "شاهنشاه ایران و غیر ایران و بزرگ کوشانشاه" و در پشت آن نوشته "شاه هند" وجود این سکه ثبوتیست که سند را جپوتانه و پنجاب بقلمرو شاهان کوشانی، در زمان ساسانیان از متصرفات ایران بوده است. پارسیان از روزگاران باستان در شمال هند ساکن بوده اند. مدارک بسیاری در این مورد در دست است. به بیان یکی از آنها اکتفا میشود.

درشهر اوچ، کنار رودخانه بیاس، استان پنجاب، پارسیان زیادی سکنی داشتند. موبد آنها بنام ماهیار، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ ه) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد و پس از شش سال با ترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید."

بنا بگفته بالا اقامت پارسیان یا زرتشتیان در اوچ دو سده و نیم پیش از حمله و کشتار خونین تیمور در هند میباشد.

مسافرت زرتشتیان ایران بهند در سده های اخیر

پس از انقراض دولت پارسیان و خاندان ساسانی، دسته کوچکی از زرتشتیان بطن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی، از بخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت و بسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان از شهرهای جنوبی گجرات گردیدند. پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر، بروچ، واریاو، انکلیسر، نوساری، سورت و کمبایت، بسوی مرکز گجرات پیش رفته، بزندگی مشغول شدند، اما از آن استان خارج نشدند. بنابراین زرتشتیان شمال هند که از آنان صحبت شد و بتدریج نابود یا مستحیل شدند، غیر از دسته مذکور میباشند.

درمورد سال مسافرت دسته کوچک نامبرده بهند، اختلاف آراء موجود است، بعضی سال ۷۷۵ و ۷۸۵ و ۷۱۶ میلادی بشمار میآورند. نگارنده سالی را که دکتر مدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده ام. سالها پیش از این دسته کوچک که شامل عارفان، ستاره شناسان و صاحبدلان بود و پیش بینی نموده بودند، که دین در هندوستان حفظ خواهد شد، دسته های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند. مسافرت زرتشتیان بگجرات، پس از انقراض ساسانیان فوری و دستجمعی نبوده و چنانکه گذشت از روزگار کهن، زرتشتیان در شمال هند، اقامت داشته اند، وطی

سده‌های درازنابودیا مستحیل گشته‌اند. مسافرت زرتشتیان ایران، پس از ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده و نه شمال هندوستان.

بگفته دکتروست. درنامه خود بمنوچهرجی پهلنجی کوتر "برابر اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تا سنه ۱۳ میلادی در ایران فراوان بوده وهمه درنهایت آرامش زندگی میکرده‌اند، درحالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان ودرشهرغربت درتک وپو و دربرقراری خویش میکوشیده‌اند."

چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که برای بازرگانی یا سیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلا" موبدرستم مهربان، بعدازسالهای ۱۲۶۹ میلادی ازایران رهسپار هندوستان گردید ودر ۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را درشهرانکلیسارا ستنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو درسالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی ازایران بهند آمده وبکتابت کتب دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت.

باید بخاطر داشت که تاسده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک بگجرات رهسپار شده وپارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند. زرتشتیان یزدوکرمان، ازوجود پارسیان درهند، برابرخبری که ازنامه مورخه ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.

ازاینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی وعنوان مهاجرت را نداشته باید گفت که خانواده، ملافیروزدانشمندمعروف پارسی حدودسال ۸۰۰ یزدگردی ازشهرسهرورد خراسان بهند مسافرت ورحل اقامت افکندند. بنظر میرسددرسده ۱۶ میلادی، وقایعی پیش آمده که زرتشتیان خراسان بسوی یزدوکرمان کوچ مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف وحل مسائل دینی بین خوددر سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری رابانامه به یزد گسیل میدارند.

پس ازبرقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزدوکرمان وپارسیان سورت و نوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد. مثلا" نامه مورخه ۹ شوال ۹۶۰ ه نشان میدهد که آنسال چهار نفرازپارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه وحامل نامه بپارسیان آن کشور بوده‌اند. آن چهار نفرموسوم اند ببهدین فرخ برنجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش ازاین تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو، ومرزبان اسفندیار برای نخستین بار بدیار هند عزیمت نموده‌بودند. بازدرسال ۸۷۸ ی ایزدیارنام زرتشتی دیگر تابه‌کمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، بایران بوده‌درسال ۱۰۰۱ هجری دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی، بنابدعوت اکبرشاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت و در دربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولف فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت و در سال ۱۰۰۵ هـ باز بایران مراجعت نمود. ولی در مولتان نامه‌ای بدستور قیامدین پدم. بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان در سورت و جاهای دیگر نمیرود.

یکی دیگر از بزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبرشاه گورکانی بهند مسافرت نمود، دستور آذرکیوان پورآذر زرتشت و اهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان و سروشاورز یا قطب زمان خود بوده است، در شیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی راکه دستور آذرکیوان ارشاد میکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب الدین سهروردی، معروف بشیخ اشراق، در حکمة الاشراق خویش، شمه‌ای از آن سخن رانده است و معتقد بودکه خمیرء حکمت و میراث معرفت از ناحیه مشرق بکیومرث و فریدون و کیخسرو از ملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی را آن می داندکه از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس از پنج قرن، با عناوینی مانند محیی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت بتجلیل یادکرده وحکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میداند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان بر آتش مقدس که دوده نامند ونور و چراغ ودعای نور قرار دارد. نگهبان دود، را دوده دار میگویند. عرفان او از روزگار باستان در ایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران وسلامتی شاهنشاه، همیشه دوده‌دار، در چهارگوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور از دیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری از آن آگاه وآنرا زیارت مینمایند. آثار وسنت عرفان قدیم که دستور آذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیز در ایران کنونی رواج دارد. در چهارگوشه ایران دوده دور از نظر اغیار فروزان است. مسئولان عرفان قدیم وسروشاورزان، با نام مستعار، بحفظ و استتار رموز آن از بیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمربند و چهارگل که درکمربند تمثال زرتشت نیز دیده میشود، لباس بلند بنام تنوره وسایر چیزها، اینک نیز در ایران موجود و در حفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها، دیلمیها، یعقوب صفارها، حمزهٔ آذرک ها وماننداَنها، ارشاد مسئولان وسروشا ورزان عرفان قدیم ایران بوده، که با نام مستعار و گمنامی : درراه یزدان وایران، ازفعالیت غافل نبوده‌اند.

دستور آذرکیوان درپتنه بنزدیکی کاخ آشوک وبگفته گروه علم خشنوم برروی زمین با یرآتش ورهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرقه تهی میسازد. درحیات او وبسیاری اززرتشتیان درآن حدودرفت وآمدداشته‌اند. مریدان بسیارداشت. گروه فراوانی اززرتشتی، مسلمان، هندو،کلیمی و نصرانی اززمره مریدان یا خلفایش بودند. شیخ بهاءالدین عاملی، ازمجتهدین گروه امامیه ومیرمحمدباقرداماد ومیرزاابوالقاسم فندرسکی، ازمشایخ عالیمقام اسلام همواره درمجلس دستور آذرکیوان حاضر وازصحبت با او وبغایت خوش وخرم بودند.

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند،هنگام حملات دژخیمانه تیمورلنگ، دوشادوش هندوان ومسلمانان بدفاع ایستاده ونابودگردیدند، دسته کوچک پارسیان که پس ازساسانیان بنا به پیش بینی، برای حفظ دین بهندرهسپارشده وباشنده سنجان شدند، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونی گذاشت. ودرسال ۸۵۹ یزدگردی، بگفته صاحب‌قصه سنجان، هنگامیکه سپاهی سلطان محمود بیگره پادشاه گجرات، بسرداری الفخان، بر ارزش فرمانروای سنجان حمله نمود، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند.

یکهزاروچهارصدنفرجوان پارسی بفرماندهی اردشیر، برابرارتش اسلام ایستادگی نمودند. جنگ مغلوبه شد. هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی راتنها گذاشتند. اردشیر بادویست نفرازجانبازان خود،درمیدان پیکارحمله میکرد تادیگران باآتش مقدس وزن وفرزندان، خودرابمامنی برسانند. کلیه سربازان پارسی، درمیدان رزم سرباختندسنجان غارت شدوبارو بنه پارسیان و خانه وزندگی آنان وکتب دینی وهرچه داشتند نابودگردید. امابقیه جماعت و آتش مقدس درپناه کوه بهاروت وغارآن درهشت میلی سنجان بسلامت ماندند.

حمله برسنجان، بگفته صاحب‌پارسی پراکش، خانبهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت. کتب‌دینی خودرا ازدست دادند. اوستا وپهلوی رابتدریج ازیاد بردند.موبدان مناطق، مختلف‌دربسیاری ازسنن ومسائل دینی اختلاف‌نظر حاصل کردند. چون ازحل آن عاجز ماندند، به برادران دینی خودمقیم ایران متوسل گردیدند. چاپار مخصوص رابا پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند. موبدان ایران نسخ خطی کتب‌دینی برای آنها فرستادند."

در نامه مورخه خورماه آبان ۸۴۷ ی پارسیان یزد در جواب نامه پارسیان سورت و نوساری مینویسند "از یرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپارنامه پارسیان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری وکمبایت و بهروچ وسورت وانکلیسر. در این شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیزهست، مگر خط پهلوی نمیدانند."

زرتشتیان یزد درهمان نامه از اوضاع پریشان خود در ایران تذکر میدهند.

"بدانید درروزگاری که گذشته است، از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر ودشوارتر از هزاره سرهیشم نبوده است، نه از دور ضحاک تازی ونه افراسیاب و نه تورجادو ونه اسکندر یونانی، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند واز این هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته است پیشترین روزگار بتر نبوده است." بازدرهمان نامه یادآور میشوند." همچنین اگر میتوانند فریضه است که دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند شایست وناشایست بدانند. ودیگر درآنجا نبکار بند ددین اورمزد شوند بکرفه کردن تخشا شوند تا بگروشمان پشام اخانان وجایگاه اشوان برسند. ودرراه خشکان نزدیک است واز قندهار تا سیستان نزدیک است واز سیستان تا یزد از این بیم نیست."

چنانکه از نامه زرتشتیان یزد مورخه دیبدین ودیماه سال ۸۵۵ ی برمی‌آید پارسیان هند از فرستادن هیربدانا برای آموختن سنن مذهبی عذر آورده، از ایران میخواهند، موبدی کامل برای تعلیم پارسیان بهند گسیل دارند. اما پارسیان یزد، درجواب چنین مینویسند" دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که درآب دریا بیم است وکشتی روزگار آلوده شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده اند وبهمدارستانی گناه نشده اند. براه خشکان از ترس دروندان نتوان آمد واگرچنانچه لطف ومرحمت شما واعتماد داریدکه دو هیربد مستعد بفرستند وهمینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند وتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست."

بنا بخبر در دست، چندین نفر از پارسیان هند، طی سیصد سال، چاپارنامه‌های متضمن پرسشها با یران بوده اند. از آنانند نریمان هوشنگ درسال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار، دفعه دوم باتفاق هیربد پدم درسال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران است ودونفر موبد ویکنفر بهدین باتفاق او عازم هندوستان میشوند. باید تذکر داد تا ۱۳۷ سال که موبدان هند دونفر موبد ایرانی میخواستند کسی حاضر برفتن نشد. اینک دونفر از آنان بمیل خود عازم هند میشوند ولی از نام وقصد آنها اطلاعی دردست نیست. بهدین بهمن اسفندیار معروف به بهمن سورتیه درسال ۹۵۵ ی و

بهدین مهر نوش درسال ۱۰۰۴ ی از هندتا بشیراز میرود واز آنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکاباد یزد تحفه میفرستد . دستور ملاکاوس با تفاق پسرش ملافیروز درسال ۱۱۸۶ یزدگردی .

درآخر سده دهم یزدگردی ، چند نفراززرتشتیان ایران بقصد بازرگانی آمد ورفت بهند را شروع می‌نمایند ودرضمن حامل نامه‌های دوطرف نیزبوده‌اند از آنانند بهرام مهربان یزدی ، اردشیربن شهریار یزدی وشهریار بن رستم کرمانی .

یکی ازاشخاص برجسته زرتشتی که‌جامعه اوستا وپهلوی وایرانشناسی ، باید مرهون مساعی اوباشند ، موبدجاماسب‌حکیم معروف‌بولایتی‌است.

بگفته صاحب‌پارسی پراکش در۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندرسورت گردید . کوششهای اودررفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصبات نادانان کاربجدال انجامید . ازتجربیات گذشته میدانست ، انگیزه‌اصلی اختلافات ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان ازرموز تشریفات وسنن مذهبی است بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفرموبدباهوش راازشهرهای مختلف‌پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، ودرتربیت آنها ابرازفعالیت می نماید دستوردارا ب‌پورهیربد کوما ناساکن سورت ، دستور جاماسپ‌جاماسپ آسا ساکن نوساری ودستور دیگری ازبهروچ باحتمال قوی دستور فریدون پوردستورکامدین ازشاگردان اوبودند واوستا وتفسیرپهلوی آنرایادگرفتند - انکیتل دوپرون فرانسوی ، ازدستوردارا بشاگرد دستور جاماسب‌ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت وایرانشناسی ازآنجا آغاز گردید ، اگر دستور جاماسب‌رنج مسافرت بهندوتعلیم موبدان آنجا رابرخود هموارنکرده‌بود ، ایرانشناسی و ترجمه وتفسیر اوستا ، دراروپا وایران امکان نداشت .

امروزرشته پیشرفته ایرانشناسی رابا ید ازاثر مساعی اودانست .

امیدوار است که‌دولت وملت ایران دریادبود این موبد روشنروان نیزهمتی بنمایند .

چهارده سال پس ازدستور جاماسب‌ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی واستاددردانش اخترشناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که درمحاسبات نجوم وتقویم استادبود ، برای پارسیان هند: نعمت غیر مترقبه بشمارآمد ، ازاودرخواستند ، تردیدی راکه‌مورد حقیقت یکماه‌تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران وهندبواسطه اظهارات دستور جاماسب‌دردل آنها راه‌یافته‌بود ، رفع نماید . فرزانه جمشیدرای خودراظاهر

نساخت . ولی موبدکاوس پور موبدفریدون را ، درمحاسبات نجوم وفن اسطرلاب استادساخت وی بعدها بکاوس منجم مشهور گردید. موبدکاوس بحقیقت اظهارات دستورجاماسب ولایتی رای داد. ومشاجرات سختی بین پارسیان در این موردرویداد. مخالفت سختی با فرزانه جمشید آغازگردید، چنانکه باجبار دوباره بایران برگشت .

یکی دیگر ازروشنرانان زرتشتی که‌دراین دوره‌اخیربمرحله عالی عرفان ایرانی رسید وچراغ عرفان ایران باستان را ، پس ازدستورآذرکیوان اصفهانی، درهندوستان روشن ساخت ، اوتار مهربابا میباشد. نام اومهربان پورشهریار خرمشاهی است که‌به‌بمبئی مهاجرت نمود. مهربابا درپونه متولدوبسن ۱۹سالگی بمرحله کمال وصاحبدلی رسید . بادعوتهای پی درپی ومسافرت باروپا وآمریکا آتش عرفان ایران باستان را، برابرذوق مردم زمان درهنداروپا وآمریکا شعله‌ور ساخت . امروز گروه بیشماری ازدانشمندان وحتی استادان علوم طبیعی از اروپاوآمریکا بدوستداری اوسرافرازند شماره دوستداران اودرهندبشمار نمی‌آید. درایران هم دوستدارانی دارد، این رانیزنگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که‌اخیرا" درسویس میزیست ، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان ازدوستداران اوبودمهربابا پرچمدار عرفان ایران باستان است .

کلیه‌کتب‌دینی اوستائی وفارسی ازپهلوی وپازند موجودبین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جاماسب‌بهند، بتوسط چاپارهاپارسیان نوساری وسورت فرستاده شده‌بود ، مگرکتاب‌پهلوی دینکرد، که آنرانیزبهدین ملا بهرام منجم پورملابهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه ، درسال ۱۲۵۲ای باخودبهندوستان برد. همین کتابهاست که‌بعدها مورداستفاده ایرانشناسان قرارگرفت .

تذکار این نکته باختصار خالی ازاهمیت نیست . زرتشتیانی که‌پس از انقراض ساسانیان ، بتدریج بهند، مسافرت ، ودر گجرات سکونت اختیار کردند، درزمان اکبرشاه گورگانی ، پادشاه آزادمنش وروشنروان ودادگر و جانشینانش ، توانستند اصالت نژادی خویش رابمنصه شهود برسانند.

دستورمهرجی رانا ، بنابدعوت شیخ ابوالفضل وزیراکبرشاه ، درکنفرانسهای دینی پایتخت که‌عبادتخانه نام داشت ، شرکت نمود، درمباحثات مذهبی ،حقایق دین ایران باستان راثابت‌کرد بفرمان شاهنشاه تقویم وجشنهای ایران باستان درکشورهندرایج شدوتقویم قمری درادارات منسوخ گردید.

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی، فرانسوی پرتقالی، انگلیسی دربندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها، حتی دولت وقت قرار گرفتند. پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند، چه سنگین چه سبک، چه نساجی چه شیمیائی وغیره. جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش، با وجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان، صنعت ذوب آهن را درهندداییرساخت هنگام جنگ جهانی اول ودوم، کارخانه فولادسازی تاتا، مورد استفاده متفقین قرارگرفت. دادابهائی نوروزجی، بهاونگری وسکلت والا، تنها پارسیان ایرانی الاصل ازاتباع هندمیباشند که ازطرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند. هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش، مالیات جزیه رادوباره برهنودمقررساخت، رستم جی مانک یکی ازبزرگان پارسی مقیم نوساری، جزیه بینوایان هنودراازکیسه فتوت خویش میپرداخت. لوجی وادیا، پارسی معروفی است، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت وسپس دربمبئی، شهرت جهانی پیداکرد. انگلیسها کشتیهای تجاری وجنگی خودرا باوسفارش میدادندکه بادوامتر ومحکمترازکشتیهای ساخت خودآنان بود. خیرات ومبرات پارسیان، بدون تبعیض دین ونژاد وملیت، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هندکه بدانشکده پزشکی تبدیل گردید، ازخیریه یکنفرپارسی بنام سرجمشیدجی جی جی باهای، بارون اول بنا گردید.

اینک نیزپارسیان درهندمحترم هستند، صنعت آتم رادرهندیکنفرپارسی بنام دکتربهابها، بوجود آورد. نخست وزیرکنونی هندبانوگاندی درنامه خویش ازدهلی نوبتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲، هنگام برگزاری جشن یکهزارودویست وپنجا سالگرد تقدیس نخستین آتشکده درهندبنام ایرانشاه، چنین مینویسد. همین

" شماره بسیار اندک وناچیز پارسیان، اصالت نژادی خویش راحفظ و در پیشرفت وبهسازی کشورهند، سهم بسیارمهمی دارند، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان رادرفرهنگ، صنعت وسیاست بهندتقدیم کرده ومورد تقدیر وتجلیل ملت هندقرار گرفته اند ".

بنابرآنچه که گفته شد، پارسیان هند. بواسطه پیش آمدهای ناگوارمسائل دینی خودرافراموش کردند وکتب دینی راازدست دادند. سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی واوستا وپهلوی رابه آنها یاددادند وکتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشاروستم نامحدودی که ازدوره سلطنت صفویه تااواخر سلسله قاجاریه برآنها واردآمد، کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس

خودرا ازدست دادند، ازعلم وادب وخواندن ونوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان، پس ازانقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود. کتب اوستا وپهلوی امروز دردست ما نمیبود. وشاید شماره اندک زرتشتیان نیزباقی نمیماندند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته‌کوچک که‌برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست.

نامه اردوان سوم بشهر شوش

درحفریات شوش ازجمله یادگارهای تاریخی وکنده‌کاریهای دوران هخامنشی سلوکیدواشکانی، زیرستونهائیست بانوشته میخی ونقشها ازشاهان هخامنشی وزیر بناهائی با نوشته یونانی دوران سلوکیدواشکانی.

یکی ازنوشته‌های مربوط بدوره اشکانی، مورداداره امورشهری‌ودینی‌ساکنان شهر شوش ومدرکی است که‌درسده اول میلادی جزوقلمروشاهنشاه اشکانی وبوسیله ساتراپی منصوب ازطرف‌او اداره می‌گشته. لیکن شهرداری شهرشوش ازخوداستقلال تامه‌می داشته‌است.

پادشاهان اشکانی، چنانکه ازسکه‌هایشان برمیآید، خودرادوستداریونان وتحت‌نفوذ فرهنگ یونانی قرارگرفته‌بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) وهیرودیان (۲) ومراسلات سیاسی بین اشکانیان وورومیان بیونانی میبوده. ازنامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته‌شده، معلوم میشود زبان سفارتخانهاهم یونانی بوده.

بعضی ازشاهان ضعیف‌اشکانی، تاج وتخت‌خودرا، بردوستداری یونان نهادند. دوستداری یونان، انگیزه سرکشیها بوده‌ویکی ازآنها قیام اردشیربابکان برخلاف اردوان پنجم بود. زیراایرانیان دردل ایرانی بودند نه‌اشکانی.

پس ازاین پیشگفتار، نامه‌اردوان سوم درزیردیوارساختمان ساسانی درشوش پیدا می‌شود، وآن برتکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ وبلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر ودرازترین سنگ نبشته‌یونانی درشوش بلکه درایران میباشد یک سندسنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی وحائز اهمیت زیادی است. سنگ نبشته بسیار خوشخط وباامضای خودحکاک حک گردیده‌است.

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمربزرگی بنام هستیه‌ئی اوس‌آسیوس (۳)

1- Dio Cassius . 2- Herodian . 3 - Hastiaios Asios

را تشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶م بیادگار انتخاب پسرش بخزانه‌داری وریاست هئیت دادرسان شهرشوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده‌است . موضوع نامه رویداد انتخاب شخص مذکور وترجمه آن چنین است .

"دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (=۲۲ر۲۱ میلادی) .

" نظربا ینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس ، همشهری شما ویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی ازگاردها وکسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۸ر۱۷م) امورخزانه‌داری را بخوبی ودرستی وبدادوتمامیت وبی کاست با نجام رسانیده وهزینه شخصی را مشمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال با مور هیئت دادرسان شهرولزوم اعزام سفیربخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته وبارحجان واهمیت بمنافع وارده امورشهری وعدم اعتنا برنج وتعب مسافرت وصرف هزینه شخصی ، نخستین ودومین سفارت را ببهترین وجهی بسودواستفاده شهرزادبوم خویش انجام داده وطبق گواهی فرمان صادره پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹ر۱۸م) مورداحترام شایان ودرخوری واقع می گردد .

" بنا بنیاز بشخص درستکار ومتدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (=۲۰ر۱۹ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (۲۱ر۲۰م) نامزد وانتخاب می گردد . پس از تنها مدت بازجوئی مورد استواری نامزدی او . پیته‌سوس پسرانتیوکوس که باتفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخاب می گردد ، درمجلس شهرداری اظهار می‌دارد ، طبق قانون مقرره ، کسی نمی تواند مقام ریاست هئیت دادرسان را ، پس از طی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهرآگاه ازاندیشه‌های نیک او وخاطرات خوش ازحسن اداره امور ، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنامزدی شانوی وی بهمان مقام تصمیم می‌گیرند ، ودرنتیجه برای سال ۳۳۲ (۲۱ر۲۰م) دوباره انتخاب می شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت برهستیه‌ئی اوس تهمت وارد آمده‌است . انتخاب اوبنا برأی ما معتبروقانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی برعلیه اودرپذیرفتن مقام مذکور پیش ازگذشت سه‌سال ویا طبق مواد آئینهای دیگر ، مربوط باین موردنسبت باوبرداشته‌شود . کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت باوملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف اوبرداشته شده‌است غیرمعتبراعلام می‌شود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

---

4 — Audnaios

نامه نامبرده بالا نامه ایست از اشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس وفراتیس، ساتراپ وفرمانده ارتش شوش وهموندان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۲ر۲۱ میلادی ودرآن اقدامات قانونی وتهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزانداری وهیئت دادرسان را برعلیه هستیه‌ئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی ایساگورس غیرقانونی اعلام میدارند. هستیه‌ئی اوس، بنابنظر شاهنشاه، نه تنها یکنفرشهری ممتازشوش است، بلکه یکی ازارجمندترین دوستان وگاردشاهنشاهی است. بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۸ر۱۷ م) بریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری، انتخاب می‌گردد. طی مدت اشتغال بمقام نامبرده، درستی وامانت وتمامیت خویش را بطور ممتازی آشکاروحتی گاه وبیگاه، کمبود هزینه شهرراازمنابع درآمد خویش جبران می‌کرده. طی مدت اشتغال باموراداری، دوبار بسمت سفارت اعزام ونظربااهمیت انجام وظیفه نسبت بشهرزادبوم خویش، آنرا بدلخواه پذیرفته وبرغم خلل بمنافع واداره امور شخصی هنگام غیاب ازشهر سفارت را با تحمل رنج وهزینه شخصی‌به بهترین وجهی بانجام میرساند. هنگام مراجعت بشوش، موجب‌فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۲۰ر۱۹ م) مورداحترام وتجلیل شایان رجال ومردم شهرواقع می شود.

نیازبخدمات شخص متدین ودرستی، برای اداره ریاست خزانداری وهئیت دادرسان بازبرای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد وانتخاب می‌گردد. اما پس ازتحقیقات مفصل مورد اعتبارنامزدی وی به آن مقام، پیته‌سوس وازیستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهرباستشهاد ازقانون مقرره، موردانتخاب وی صدای اعتراض بلند وبرخلاف وبه اقدامات قانونی میپردازند، که حق ندارد پیش ازگذشت سه سال ازکناره‌گیری ازمقام مذکور، دوباره نامزدگردد. معهذا مردم شهرنظربه تجربیات حاصله ازدرستکاری وحسن اداره اموربازوی رابرای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری برمی‌گزینند.

اینک شاهنشاه نظربحقایق نامبرده بالا، اقدامات قانونی برعلیه اورا ملغی وانتخاب مجددوی راتایید وتصویب مینماید. بعلاوه ازلحاظ قانونی وموارددیگر، کلیه اقدامات رابرخلاف وسخت قدغن وغیرقانونی اعلام میکنند. نامه‌شاهنشاه بسال مه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱ دسامبر ۲۲ر۲۱ میلادی نوشته‌شده.

نامه مذکور جالب ومهم، زیرااوضاع کشوری شوش رادردوران اشکانی، که اطلاعات بسیار ناچیز دردست است، آشکارمی‌سازد. انجمن شهرمستقل وحق

انتخاب وانتصاب هئیت دادرسان وکلانتران راخود دارد، که ریاست نیروی مجریه با آنها ویکی از اعضای هئیت باداره امورخزانداری منتقل می گردد. انتخاب رئیس هئیت دردفعه دوم پیش ازگذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر میبوده. درماه مذکور شاهنشاه درکاخ زمستانی درتیسفون اقامت داشت که بازرس امورشهرداری شوش، اوراق دعوا برخلاف هستیه ئی اوس وپیوست با فرمان تقدیر ازدرستی، امانت وفداکاری وی را، برابرا ومینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش راصادر، واقتدار وصفت مشخصه اخلاقی راکه مورخان باونسبت میدهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که درزمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. ازاین نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکردوسال ما رمیباشد. یکی سال سلوکی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش ازمیلاد بنام سال باستانی ودیگرسال اشکانی یا شاهی با مبداء بهارسال ۲۴۸ پیش ازمیلاد. نامهای درنامه یونانی و مقدونی است.

ساختمان ایوان مدائن ازکیست

شمس العلما دکتر جیوانجی جمشیدجی‌مدی، دریکی ازمقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت باروپا، دوبارطاق کسری یا ایوان مداین رادیده انگیزه آن اصرارخانم رتن بائی‌یدلجی بامجی، خواهرشادروان جمشیدجی‌تاتا بنیانگزار خاندان معروف تاتا بودکه میخواست باهزینهٔ صدهزارروپیه‌آنزمان که مبلغ گزافی بشمارمیرفت، بتعمیرطاق کسری درمداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش راازدکترمدی تقاضا نموده‌بود. دکترمدی بوسیله مکاتبات بادولت انگلستان ومراجعه‌با ولیای اموردربغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیرآنرا باهزینه خودریخته‌است. بنابراین خانم رتن بائی را ازاقدام خویش منصرف‌میگردانند. دکترمدی هنگام اقامت دربغداد، ازنظریه پروفسورهرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مداین ازساختمان شاپوراول ساسانی است. دکترجمشیدجی اونواله، که آنوقت دراروپا می‌زیست، بنا بخواهش اونظریه هرتسفلد رادرنامه‌ای برایش میفرستدواینست ترجمه‌آن:

"پارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب‌توجه‌کاخ ساسانیان کنارا روندرود نامور بطاق کسری، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد، ازساختمانهای خسرواول انوشیروان (۵۳۱ – ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب‌زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) ازساختمانهای خسرو اول میشمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را ازفرمان خسرو دوم پرویزمیداند. پروفسور هرتسفلد بانظرات دانشمندان مغرب وهم گفته شاهنامه مخالف وایوان مداین را با استشهاد ازاپن مقفع وحفریات باستان شناسی ازشاپور اول ساسانی (۲۷۲ — ۲۴۲م) شمرده درکتاب خویش (۲) بتفصیل درآنمورد صحبت میدارد.

هرتسفلد درص۷۵ کتاب خویش گوید، اینک موردساختمانهای کنارفرات، پرسشی پیش می‌آید، که آبشخور این هنردرهم وبرهم ریخته ازکدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهرشگفت بیابان بشمار میرود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره درمشرق زمین، مانندپرسپولیس، یکی ازمنازل سلمان و جمشید، بسیارموشر ودرمنطقه فرات وارونداود، نفوذ قطعی رااعمال نموده است، ایوان مداین درتیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوزپابرجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست.... بنای ایوان مداین، گمان نمیرود بعدازسده سوم میلادی شروع شده باشد. اگردیرترمی بود میبایستی بااستقراض ازهنریونانی معماری بهتر وجالبتر واستادانه‌تر ایجاد گردد. (هرتسفلدبشیطنت خویش دست یازیده درامتیازفرهنگ یونان بر ایران میکوشد. شهمردان)

درکتابهای قدیم که دردست است، ویرانه‌های مذکور راهمه‌جا ایوان مداین میخوانند. قدیمترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده ازرشیدالدین است. عربها بطورعادی، همه‌پادشاهان ساسانی راکسری مینامندوتنها نام خسرو اول ودوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان وپرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که‌هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه‌خویش حاضرنمی‌شودوانوشیروان خانه‌وی رادرگوشه میدان کاخ بحال خود میگذارد انگیزه مهمی است که ایوان مداین بانوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قروینی، حمدالله، آنرا بخسرودوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی برحقیقتی که‌یکی ازشاپورها بنیان گزارایوان مداین بوده، ازنواحی گوناگون بدست می‌آید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophila ktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet,Berlin 1920,Vol.II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتاف مینامیدند. بدیهی است تسمیه مذکور. بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنا بپایانات یاقوت، موجب اشتباه می گردیده.

حمزه اصفهانی می‌نویسد درکتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم، ایوانی که هنوز درمداین پابرجاست، شاپور پسر اردشیر ساخته است. مطلب دراینجا پایان نمی‌پذیرد، زیرا موبدان موبدهمیت پسراشه وهیشته، مرااطمینان دادکه المنصورابوجعفرآن کاخ راخراب کردوآنراکه امروز ایوان مینامیم، ساخته خسرودوم "پرویزاست."

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ هـ) بهترین مدرک واوست مترجم تاریخ ساسانیان ازپهلوی بعربی که بخداینامه معروف وسرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است. گفته حمزه، گزارش اوراکه ساختمان ایوان مداین ازشاپور اول (۲۷۲ — ۲۴۲م) بوده برای ماحفظ نموده است. خبرموبدان موبدهمیت همزمان با اونسبت بخبرابن مقفع فاقدارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر. مورد خراب‌شدن کاخ ساسانیان بدست المنصور، همه مورخان متفق القولند مگرهمیت که معتقد است معتمد ومکتفی ایوان مداین را خراب نکردند، بلکه کاخ سفید درمدینه العتیقه راویران نموده اند.

بیشک اعتراض موبدان موبدکه مدرک ویژه حمزه میباشد، برابرسنت ساسانیان که ارزش کلی دربرداردقابل اعتماد نیست. امیداست محققان تاریخ عمارات، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین رایافته وارائه دهند.

اردشیر بابکان (۲۴۲ — ۲۲۶م) قبل ازآنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد، کاخ اردشیر خوره فیروزآباد راپیش ازسالهای ۲۲۶ میلادی بنانموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دایمی خویش قرارمیدهد، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون رادراوایل پادشاهی خودبنیادمی‌نهد. عراق وفارس برشالوده متساوی نبایستی قرارگیرد. باانتقال پایتخت بمغرب، هنری راکه سنت باستانی، بطور واقعی دراستان دوردست فارس حفظ نموده بود، بپذیرائی نفوذ ممتازمغرب حاضر می گردد. فیروزآباد وتیسفون دربرابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو، سمبولی است برای هنرساسانی.

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت بهند واقامت درسنجان وتقدیس آتشکده ایرانشاه درآن شهروافزایش شماره جماعت ، برای کاروبازرگانی باطراف گجرات پراکنده میشوند . طی ۲۰۰ سال درشهرهای بیکانر ، بروچ ، واریاو ، انکلیسر ، سورت ، نوساری وغیره اقامت اختیار ودسته‌ای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی وپروفسور هدی واله به کمبایت کوچ مینمایند .

بنظرمیرسد مستعمره پارسیان درکمبایت درسده چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته وآتشکده‌ای درآن شهربنا میگردد . موبدی ازایران بنام مهربان کیخسروبسال ۲۴ - ۱۳۲۳ میلادی درآتشکده آنجا یک نسخه اوستا پهلوی وندیداد ویک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان ، ازتوانگران آنجاکتابت مینماید .

درنامه‌هائیکه ازسوی زرتشتیان ایران ازسال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرتشتیان هندفرستاده شده ، پارسیان کمبایت راباتفاق پارسیان شهرهای دیگر گجرات مخاطب قرارداده‌است . چاپار چندین نامه‌هازمیان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند . چنانکه چاپار نخستین ودومین نامه‌که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است . چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم وسال ۱۵۱۶ جسا میباشد . که‌اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن درکتابخانه مهرجی رانا محفوظ است ، شاپورآسا کمبایتی است . نامه‌سال ۱۵۳۵ موردساختمان دخمه جدید ازسنگ درکمبایت وبزرگان پارسی شهرمانند آسا ، نرسنگ،ناخواآسا ، لمباکاما ، جیواخورشیدنیزذکرشده‌است ، چاپارنامه‌سال ۱۵۵۳ کاوس‌کامدین کمبایتی است . چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطاب نمیشود ، بنظر میرسد مستعمره آنان درکمبایت کاسته ورو بزوال گذاشته باشد .

د . رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی ، روایت تاریخی شهر کمبایت رابرای حکومت بمبئی ازاخبار متداوله وافواه بین مردم وازیادداشتهائی بزبان پارسی وسانسکریت تدوین مینماید که‌بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود . مندرجات کتاب مذکور ، مورداستفاده نویسندگان بعدی ازجمله صاحب بمبئی گزت ، دکتر جیوانجی مدی ، شاپورجی‌کاوسجی‌هدی‌واله دهسائی ونویسندگان دیگر پارسی قرارمیگیرد . نگارنده نیز درفرزانکان

---

۱ - Historical Narratives City of Cambay

زرتشتی با استفاده از نوشته دکتر مدی در ص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان در شهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول و استفاده سرشاری میبرند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون میگردد وعرصه بازرگانی را برهندوان تنگ میکند. یکی از آنها بنام کلیان رای دوسلر از گروه بانیه بسورت رهسپار میشود، ودرآنجا ثروت فراوانی از دادوستد مروارید بدست میآورد. بفکر انتقام وانهدام پارسی میافتد. جماعتی از اوباش راجپوت وماهیگیران را استخدام میکند وبرپارسیان کمبایت حمله نموده، گروه بسیاری را بخاک وخون میافکندومنازل آنها را طعمه حریق میسازد . کسانیکه جان بدر میبرند، فرار را برقرار اختیار کرده واز کمبایت روی برمیتابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که موردتاریخ پارسیان، بررسی دقیقی دارد، ونگارنده درنوشتن این خبر از نوشته‌های او استفاده فراوانی برده‌است ، روایت نامبرده بالا را مغشوش وکشتار همگانی وخرابی مستعمره پارسیان را نادرست میداند. بعلاوه راوی، سال رویداد واقعه را ذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه‌دراداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته ویکی از زیردستان او بنام سیددولت از او جدا میشودوجماعتی از اوباش را بدورخودجمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد.

صاحب بمبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳ م) درروایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، موردپارسیان وآبادانی شهربوسیله‌کلیان رای بدست میدهد. امادرذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای ازپارسیان پس ازورود بسنجان بسال ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع دردهانه مهی‌رود ، رهسپار ودربازرگانی وکسب توفیق جالبی بدست میآورند . دسته‌های دیگرنیز بدنبال آنان روانه‌کمبایت میشوند ومستعمره آنان نیرومند میگردد. هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهرراترک میگویند . ازجمله فراریان یکی را نام کلیان رای ازگروه دسالاد بانیه درسورت پناه میگیرد . وازتجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست میآورد . بادسته‌ای ازراجپوتان وماهیگیران درتاریکی شب بمستعمره پارسیان حمله برده بسیاری راطعمه شمشیرومنازلشان راآتش میزنند، بقیه فرارویکتن ازآنان درکمبایت باقی نمیماند. سپس کلیان رای برخرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد ، آبگیر وقلعه میسازد ،ودفاع شهررا محکم میکند وسوداگران را برای کسب وداد وستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهرراچنان بانظم وترتیب اداره میکندکه ۸۲ روستای اطراف شهرفرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب بمبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشودکه با خبرسنتی پارسیان وقصه سنجان صدسال تفاوت دارد، وچنانکه گفته شدحدود ۹۰۱ میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان ازثروت بیشمار وپیشرفت خویش بربادشده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که یکنفر پارسی درکمبایت باقی نمیمانند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سندومدرکی ازنوشته های سانسکریت ومورخان اسلامی دردست نیست که حاکی ازآغاز مستعمره پارسیان درسالهای ۹۴۲ — ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب بمبئی گزت را ، باوجوداشعار صریح مبنی براینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه را معین ننموده است ، بعضی ازنویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته اند .

بگفته صاحب راس ماله چون موله راجه سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت (۹۹۷ — ۹۴۲ میلادی) صدنفرازبرهمنان رابااعطای زروسیم وزمین ، آنانرا باقامت درقلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب بمبئی گزت پارسیان نیز درزمان مذکور باتفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده باشند که خالی ازحقیقت است .

اینک باید دیدواقعه ای که یادآن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه بوده وپارسیان وهندوان آنرا بیادداشته ، کی اتفاق افتاده ، واین کلیان رای پهلوان معرکه کی بوده ودرچه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال (بانیه) ساکن کمبایت ، درگزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی ازکارمندان دولتی مغول درکمبایت و بگفته صاحب طبقات اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، وتاریخهای دیگر ، ازجانب اکبرشاه گورکانی باتفاق قلیچ خان بماموریتهائی به بندرسورت و گفتگو بااولیای اموردولت پرتقال اعزام وبفرمان اومتصدی ساختمان حصار محکمی بدورشهرکمبایت میگردد . بگفته توزک جهانگیری ، پس ازساختمان حصار ،

---

۱ — ر — ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانته ، ناروکت ، کمبایت .

۲ — Mularaja Solanki

سوداگران بیشمار ، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند. بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی ازنوکران سابق کلیان رای ، بجبروزوروتهدید از مردم کمبایت زرگرفته ، چهارهزاراوباش بدور خود جمع وتشکیل سپاهی میدهد وبسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود .

درهرحال بگفته مورخان ، کلیان رای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی اموردفاع کمبایت بوده و بماموریتهائی بسورت اعزام میگشته . دفاع شهرآباد ومستحکم کمبایت راکه جهانگیر، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده ودرتوزک جهانگیر ازآن صحبت مینماید ، بفرمان پدرش ، بسرپرستی کلیان رای ساخته شده سیددولت که زمانی ازنوکران کلیان رای بوده ، بسال ۹۹۱ه‍(۱۵۸۳م) بکمبایت حمله وآن شهررا غارت وتاچندی ازسوی مظفر گجراتی اشغال مینماید .

کوتاه سخن آنکه ، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول درکمبایت بوده است . بنابراین لطمه سختی راکه وی بگفته راسن برافواه عمومی بپارسیان وارد آورده ، طی آن مدت بوده وپارسیان راچنانکه شهرت داردنابودنساخته . مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله وغارت وویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاءالدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب نمی بینند ، بلکه سیصدسال پس ازآن ازرونق میافتد. مستعمره پارسیان چنانکه ازیک نسخه خطی بهمن یشت که بروز اورمزد ومهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربدماونداد استادشاپوراستادآدرهیربدنرسنگ درکمبایت کتابت شده سالیان درازپس از اقتدار کلیان رای آبادبوده است . نسخه خطی نامبرده در کتابخانه مهرجی رانادرنوساری موجود است .

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که بارها درسده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله وغارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ - ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده . حمله سیددولت وتصرف کمبایت وغارت آن واشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روزاهالی کمبایت رابکلی مستاصل وبیچاره میسازد توانگر وبینوا ، هرچه داشتند از دست میدهند. جماعت پارسیان بظن قوی درحمله مذکور ازدست راجپوتان وماهیگیران اوباش که بدورسیددولت ، گماشته سابق کلیان رای جمع شده بودند، صدمات بسیار سختی دیده وپریشان شده باشند . شاید اندکی هم ازنیروی خودکلیان رای بقال که شایدحسن ظنی بپارسیان نداشته بیچاره شده باشند . پس از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روزافزون میگردد ، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان درکمبایت بآخر میرسد .

تصحیح اشتباهی مورد اشکانیان

نویسندگان مغرب هنگام ذکر پادشاهان اشکانی، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند، زیرا واژه فیل هلن بر بعضی از سکه‌های اشکانی که در دست است نقر شده، نویسندگان مشرق زمین نیز به پیروی آنها همین شیوه نادرست را بکار میبرند. نامه نگار نیز در نوشته خویش در ماهنامه هوخت سال ۳۴ شماره ۲ تحت عنوان نامه اردوان سوم بشهرشوش، هما نگفته نادرست را پیروی نوشته‌ام "پادشاهان اشکانی چنانکه از سکه‌هایشان برمیآید خودرا دوستدار یونان و تحت نفوذ و فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند.... بعضی از پادشاهان ضعیف اشکانی، تاج و تخت خودرا بر دوستداری یونان نهادند، دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان بر خلاف اردوان پنجم بود."

باید دانست پادشاهان زیرک و سرسخت اشکانی هم در ظاهر و در باطن ایرانی بودند و همواره با دشمنان قدیم خود یونان و سپس رم پیکار میکردند و نام اسکندر مقدونی که موجب ویرانی و آتش زدن تخت جمشید و نوشته‌های ایرانی بوده، در پهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکر شده است، لذا چطور ممکن است خودرا دوستدار یونان بنامند؟

بر سکه‌های بعضی از شاهان اشکانی، لقبهائی مانند شاهنشاه. دادگر، پیروز، نامور و همچنین فیل هلن نقر شده است. حتی بر سکه اردوان دوم روی پیشانی شاه یک خال دیده میشود و همانند خالی است که هندوان بر پیشانی خود میگذارند و آن مشعر بر اسرار عرفانی است.

با استفاده از پژوهش نویسنده ارجمند آقای جلال امام جمعه، واژه هلن و هلنیسم در روزگاران باستان مفهومی که امروز دارند نداشته است. برابر مندرجات اونیورسال اکسفورد دیکشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام از چهار نوع معنی که برای واژه هلن و هلنیسم ذکر نموده‌اند از سال ۱۶۰۹ میلادی جلوتر نمیرود. همچنین همر (۱) برای شناساندن یونان و تمدن یونانی هیچگاه آنرا بکار نبرده است.

بنابراین کلمات هلن و هلنیسم با تمام مفاهیم کنونی آن، بیشک کهنه نیست و شاید پس از دوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصد خاصی ایجاد گردیده که خارج از گفتار ما است.

طبق نظر بعضی از پژوهشگران واژه هلن در نوشته‌های یونان باستان با کلمات بغانی و پاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوط به آئین مهر یا میترا بوده بکار میرفته پاگان

1- Homer . 2 - Pagan .

بمعنی بغان بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغان میباشد. همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوس انیکتوس (۴) یعنی مهریا خورشید شکست ناپذیر بوده است.

برمبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمیرسد. نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهرداد است که داده مهر یا شد و مشعر بر مهرپرستی است. بگفته دکتر مسروپ آبکاریانس (۵) بسیاری از سکه های اشکانی دارای منوگرام میترادت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهر یا میترا مراد است.

بنابر روال و ترتیب استدلال با لا واژه فیل هلن که بر روی سکه های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده: بروشنی میتواند بمعنی دوستدار مهر یا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد. علاوه بر این چند تن از پادشاهان اشکانی مهرپرست بوده اند نه زرتشتی، زیرا طبق برگهای تاریخی ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مطلوب میباشد که همان آئین میترا است. بگفته شادروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد دوستدار کریست (۷) (عیسی مسیح) نقر گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸).

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدلالات بالا بگیرد، در غیر اینصورت پادشاهان اشکانی که میدانستند یونانیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانیده و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی امین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان، هندوستان، پاکستان و لیدران سایر گروههای آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپالا بدربار خود احضار نمود. بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند، یکنفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زال لباسی فقیرجی دستور نیز حضور داشت. نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتماعی که در اوگاندا انجام میداد و در زبان خاص و عام بود. ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت براینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی بر خروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و ۸ نوامبر ۱۹۷۳ آخرین روز مهلت خروج بود.

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲.

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا بین ۱۰۸ و ۸۸ کم و زیاد میگشت، اما شماره آنها روز صدور فرمان اخراج ۶۴ نفر بیش نبود فریدون و پیروزه امرولیا از بین آنها در ۹ سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج وارد کانادا شده از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده های دستور و وادیا از کمپالا بکانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً با اداره مهاجرت کانادائی در کمپالا تلگرافاً لازمه را مخابره و نامه ای در پیرو آن ارسال نمودند.
پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنا براین صورت نامهای زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده امرولیا تهیه نموده بودند باداره مهاجرت کانادا در کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازمه را در حق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بکانادا همراهی خودرا دریغ نفرمایند. مورد مهاجرت ایرجشاه و خانواده او بکانادا در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگرافاً لازم از سوی مقامات مربوطه باداره مهاجرت کانادائی در کمپالا مخابره شد.

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان بافریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده های تلاتی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپ تاون در افریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند، بسیاری از پارسیان در دنبال آنها با آهنگ افریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

بتّا احمد ابراهیم نخستین بیگانه ایست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند. اسپک Speke و گرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میرود و از مشاهده اوضاع اسفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدان نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همان سال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی افریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرالد پورتال بنا بر پریشانی اوضاع اقتصادی شرکت مامور تحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپاله در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحمایه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن با داره

امور کشوری آنجا منصوب میگردد.

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیار سخت بوده لیکن درسال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیسوموساحل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید بقیه راه تا ورود به کمپالا بایستی وسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد.

توسعه کشت پنبه و سایر کالای بازرگانی موجب میشود که درجنجه بسال ۱۹۳۱ پلی بر رود نیل ساخته شود و کمپالا بوسیله راه آهن به ممباسه وصل گردد بومیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیرخواب گرفتار بودند و با کوشش و تلاش امنای انگلیسی این مرض درآنجا ریشه کن میشود.

آسیائیها چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا وارد و ساکن میشوند بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بوسیله کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعه جاری روز و اخراج آسیائیها بوقوع نمی‌پیوست اگرچه این سخن تا اندازه ئی حقیقت دارد لیکن آسیائیهای مقیم اوگاندا ثمرهٔ فرمانروائی هندبریتانی بود. مسافرتهای اولیه بافریقا و کشف و آبادی اوگاندا از هندوستان آغاز گشت. اسپک و گرانت کاشف منبع رودنیل از افسران ارتش هند بودند.

نیاکان بلندپرواز پارسیان همه جا با توسعه روزافزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند. بگفته آقای زال بهائی دستور نخستین زرتشتی که با اوگاندا میرود، یحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق یکنفر رئیس آفریقائی مورد چند راس گاو و گوسفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا میرود و پس از خاتمه دعوا بمحل خود بر میگردد. دادگاه صالحه و استیناف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد.

بگفته صاحب پارسی پراکاش جلد ۴ دولت هندبریتانی بسال ۱۹۰۹ پشوتن فرامجی دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزانه داری کشور تحت الحمایه اوگاندا منصوب میسازد. نام درست او پشوتن فقیرجی دستور میباشد و صاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است. شخصی بنام هرمزجی مهتا نیز در همان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد. گویا این دو نفر نخستین زرتشتیانی باشند که در آن کشور ساکن میشوند.

زال بهائی فقیرجی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هرمزجی مهتا به کمپالای پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید. در آن روزها اوضاع شهر بسیار ناگوار و بیماریها گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود، نه راه شوسه موجود و نه بهداشت و نه وسایل پزشکی و دارو. حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقا را داشته است. شیر و ببر و پلنگ پس

ا زغروب پشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته‌اند.

با وجود سختیها و ناراحتی‌های موجود در کشور مهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیرپردی والازرتشتی با نفوذ و محترم و توانگر اوگاندا و مقیم شهرجنجه آرامگاهی بسال ۱۹۳۶ برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. از لیبهائی دستور وجهانگیرپردی والا پس از انجام تشریفات جشن خوانی و مهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرامگاه بوسیله جهانگیرپردی والا از شهرداری گرفته میشود و هزینه اداره امور آن تا بامروز با شهرداری محل میباشد.

با کاهش شماره زرتشتیان جنجه وحرارت وعلاقه شدید آنها طی سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان درکمپالا از سوی دیگر روی بافزونی میگذارد و لزوم تشکیل انجمن پارسیان واحداث آرامگاه اهمیت زیاد پیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی درکمپالا پایتخت اوگاندا تاسیس و با تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر ازلیبهائی دستور زمینی بمساحت ۹هزار متر مربع در بهترین نقطه شهر بمنظور آرامگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی برزمین آرامگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده هزار روپیه برای انجام منظور جمع آوری میشود. درهمان اوان اردشیر داراشاه شرافا زساکنان هند در کمپالا حاضر باشد هنگام مراجعت به بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشید بمنظور ساختمان پرستشگاهی در اوگاندا از پارسیان درخواست کمک مالی مینماید.

بگفته ارنولد تاینبی "تمدن با شکوه تمام روی بعقب نشینی است" با تقلیل مساحت و نیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده پارسیان نیز موقتاً "متزلزل میگردد. از هم گسیختن رشته زندگی زرتشتیان در آفریقا بویژه در اوگاندا، جماعت را اندوهگین ساخت. اما جای خوشوقتی است که دولت کانادا با درخواست و فعالیت انجمن پارسیان کشور مبنی برمهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانند پارینه بهر کشورکه روی میآورند دروفاداری بآنجا و حفظ اصول آئین خویش کمال جدیت را نشان میدهند.

میترا در دین زرتشتی

سه دوره مهرپرستی درجهان وجود داشته است

۱ـ مهرپرستی پیش از زرتشت درمیان آریائیها. ۲ـ مهرپرستی درمیان ایرانیان باستان ۳ ـ آئین میترائی دراروپا بویژه روم که با میترای ایران و هند

اختلافی شگرف دارد.

ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته‌اند وخورشید را کالبد مینوی پرفروغ مهر.

مهر بطور کلی فروغ تابناک همه فروزها وخصایل نیک جهان است. زرتشتیان درضمن نیایشی که دربامداد هنگام برآمدن آفتاب میسرایند میگویند بمهرفزون جان پیوند، هزارچشم، ستوده، رامش ده وخوراکی پروردرود فرستاده میشود.

هنگامیکه روشنائی خورشید میتابد، هنگامیکه نورخورشید میآید، آن نورها برای افزایش جهان اشو وبرای افزایش تن اشو بزمین اهورا داده پخش میشوند. هنگامیکه خورشید، فروغ مهر میتابد زمین اهورا داده پاک میشود، آب روان پاک میشود، آب چاهها پاک میشود، آب دریاها پاک میشود، آب ایستاده پاک میشود، پیدایش اشوکه از خرد ورجاوند اهورا بوجود آمده پاک میشود.

اگرخورشید طلوع نمیکرد هر آینه دیوان (میکروبها) سراسر آنچه درهفت کشور است نابود میکردند. هیچیک از ایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی ومقاومت با آنها توانا نباشد.

کسیکه بخورشید نورانی تیزاسب برای مقاومت دربرابر تاریکی، برای مقاومت دربرابر دیوانی که در تاریکی پیدا میشوند، برای مقاومت دربرابر دزدان وراهزنان برای مقاومت دربرابر سختی مرگ درود میفرستد روان خویش را وهمه ایزدان مینوی ودنیوی را خشنود میکند.

درمهرنیایش چنین گویند وآرمان دارند:

مهرایزدجان پیوند را میستائیم که راست گفتار، نامور، دارنده هزار گوش، خوش پیکر، دارنده هزار چشم، بلند بالا، دوربین، نیرومند، بیخواب وهماره بیدار است.

بشود مهرپیرامون کشور، مهرداخل کشور، مهرخارج کشور، مهربالای کشور، مهر پائین کشور، مهرجلو کشور، مهرعقب کشور، ازبرای یاری، ازبرای آزادی، از برای شادی، ازبرای تندرستی، ازبرای فیروزی، ازبرای بهروزی، ازبرای اشوئی بسوی ما آید. نیرومندترین آفرینشهاست، با مهر ودرود بسوی او میرویم.

صورت فرمانهای جماعت

درصندوق آهنی پنچایت درآتش ورهرام قدیم یزد

ازدفترگزارشات شادروان مانکجی لیمجی هاتریا که درکتابخانه کاما اورینتل اینستیتوت بمبئی به نشانی H.P.MS 213 ضبط است برمیآید که وی به روز بهمن و

اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وا ردیزدمیشودو۳روزبعددرروزسپندارمزدواسفندماه بزرگان وموبدان زرتشتی رادعوت واساس انجمنی بنام پنچایت را میریزدکه گاه بگاه تشکیل میافت وبه کارهای جماعت واصلاح موررسیدگی واقدام میکرد .

آخرین جلسه مضبوط دردفترمذکورمورخ است بتاریخ ورهرام وبهمن ماه ۱۲۲۵ یزدگردی ودرمحل آتش ورهرام یزدبرگزارگردیده است دراین جلسه بنا بدرخواست زرتشتیان تهران موبدکیخسروموبدبهمن راکه بآموزگاری مشغول بوده راضی میسازندکه بتهران بروند انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارندمزدبرگزاری مراسم دینی ویزشن ویشت وغیره افزون برحقوق خواهدداشت دراین جلسه فرمانهائی که ازدولت وسران دیگرطبق صورت ذیل دردست جماعت بوده دریکجا جمع ودرصندوق آهنی گذاشته در آتش ورهرام میگذارندوبدست دستورنامدار دستورکیخسرو میسپارند .قراربراینکه هر کس هرگاه بخواهدآنرا ببیندوآنرا بخواهنددستوردرصندوق را برای آنها بازکنند .

۱ ــ فرمان ازناصرالدینشاه بابت میراث گبری ومسلمانی که هرکس دعوائی داشته باشدبدیوانخانه اعلی بروندوهرکسی ازدین خودبرمیگردددراین باب مجتهدتحقیق نماید .به تاریخ شهرصفرالمظفرسنه ۱۲۶۸ هجری .

۲ــ تعلیقه مرحوم علی‌نقی خان بابت پول جزیه مقرره دولت پنجاه تومان مدیون بتاریخ شهرصفرالمظفرسنه ۱۲۱۹ هجری.

۳ــ فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهده حاجی‌عبدالرحیم بتاریخ شهرربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری .

۴ــ تعلیقه سرکاربندگان پناهی‌ام سردارامضای‌فرمان ناصرالدین شاه که اول شبت شده درگبری‌ومسلمانی درباره ارث هرکس بخواهدمدعی ومدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نمایدبتاریخ‌ربیع‌الثانی‌سنه ۱۲۶۹ هجری .

۵ ــ حواله آدریان اسامی که مدعیان بکدخدا مرزبان صلح کرده اندمبلغ بیست تومان بتاریخ ۱۸ شهرمحرم سنه ۱۲۶۹ هجری .

۶ــتعلیقه میرزا عباس نایب‌الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمدتقی‌خان امیردربار ارث طایفه که هرکس دعوی ارث داشته باشدوراروانه دربارگیتی‌مدارنمایند که در دیوانخانه بزرگپادشاه غوررسی شود .

۷ــ سوادتعلیقه سرکاربندگان پناهی ام سردار بجهت گبری ومسلمانی درباره مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری .

۸ــ ملفوفه فرمان مرحوم محمدشاه جهت ساختن دخمه بتاریخ شهررمضان سنه ۱۲۶۴

۹ــ تعلیقه صدراعظم درباره گبری‌ومسلمانی‌وامضای فرمان ناصرالدین شاه بتاریخ صفرسنه ۱۲۶۶ هجری .

۱۰ـ حکم مرحوم میرزا عباس وحکم جناب حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۸ شهرالذکرسنه ۱۲۶۲.

۱۱ـ حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۲شوال سنهٔ ۱۲۶۲

۱۲ـ سواد تعلیقه برجیس صاحب بجهت سفارشنامه که رفع جبروتعدی شود.

۱۳ـ سواد تعلیقه سرکار عزیزخان سردار کل باسم میرزا کوچک خان سرهنگ که سفارش نوشته صفرهجری ۱۲۷۰.

۱۴ـ سواد فرمان دیوانخانه مبارک بجهت امرموقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشد بدیوانخانه مبارک بروندکه بحقیقت رسیدگی شود.

۱۵ـ سواد تعلیقه اشرف امجدصدراعظم دربارهٔ یکصدتومان علاوه وجه جزیه که دربارهٔ پول قصابی و دادوغگی دربارهٔ جناب شیخ محمدحسن بتاریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ھ

۱۶ـ فرمان دیوانخانه مبارک دربارهٔ ملک وقفی ومطالبات که رسیدگی نمایند هرکس دربارهٔ ملک موقوفات سخنی داشته باشد بدیوانخانه روانه نمایند جمادی الثانی ۱۱۷۰ھ.

۱۷ـ تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردربارهٔ امضای فرمان مستمری موبد موبدان موبدبهرام بعهده سرکارشیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.

۱۸ـ تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردربارهٔ موبدموبدان ومرخصی مشارالیه وحمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ھ.

۱۹ـ حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهرسوارشوندطایفه پارسی ودرشهر هم دستورنامدارسوارشوندبتاریخ ۷ربیع الثانی با لای آنهم امضاء حکم سرکار میرزا کوچک خان پیشکارسرتیپ خان شده است بتاریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ھ.

۲۰ـ تعلیقه صدراعظم که دربالای عریضه ملابهرام ثبت شده که جمع وخرج بدهی خیریه مزبورازقرارتصدیق میرزا محمدصادق مستوفی ۸۳۶تومان وچهارقران وچهارعباسی کار سازی نمایندبتاریخ ذیحجه ۱۲۶۸ھ.

۲۱ـ فرمان محمدشاه دربارهٔ سی تومان مستمری بهمن ابن دستورکیخسرو ۲۴ صفر ۱۲۵۷ھ.

۲۲ـ فرمان ناصرالدینشاه دربارهٔ پول جزیه که جمع وخرج شده ۶۹۷تومان ۹قران ویکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهندشوال ۱۲۶۰ھ.

۲۳ـ تعلیقه مرحوم سردار محمدحسنخان امضاء فرمان که احدی بیحساب نکنندهرگاه احدی ازطایفه کشیدازقرارفرمان ۱۷ربیع الاول ۱۲۸۶ھ.

۲۴ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضاء مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردربارهٔ موبدموبدان پوشیدن خلعت واورا مرخص کردن ومستمری مشارالیه را بدهندربیع الاول ۱۲۶۶ھ.

۲۵ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضاء فرمان پادشاه درباره مستمری موبدان بتاریخ شهر ربیع المولود ۱۲۶۴ ه.

۲۶ـ تعلیقه مرحوم سردار امضاء فرمان پادشاه درباره تخفیف ۳۵۰ تومان ربیع الاول ۱۲۶۶ ه.

۲۷ـ فرمان قبله عالم و عالمیان درباره مستمری ملابهرام بتاریخ شهر رمضان ۱۲۶۷ ه.

۲۸ـ فرمان محمدشاه بعهده شاهزاده بهمن میرزا متوجه املاک وقفی را سرکار شریعتمدار میرزا محمدعلی مدرس باشد بتاریخ صفر ۱۲۵۷ ه.

۲۹ـ فرمان محمدشاه درباره اینکه هرکس یکنفر از طایفه را بقتل رساندقاتل را حکام بتهران بفرستند یکهزار تومان بدیوان اعلی حاکم دادنی باشد صفر ۱۲۵۷ ه.

۳۰ـ فرمان محمدشاه که رئیس طایفه مزبور را واگذار کردند بعباسقلی خان که رئیس طایفه باشد ربیع الاول ۱۲۵۸ ه.

۳۱ـ فرمان ناصرالدینشاه درباره سیصدوپنجاه تومان تخفیف که دادند همه ساله از بدهی جزیه موقوف دارند ۱۶ رمضان ۱۲۶۸ ه.

۳۲ـ فرمان ناصرالدینشاه بابت مستمری موبد موبدان که همه ساله دریافت نماید سی ونه تومان درهذا لسنه تخاقوئیل مرحمت شده بتاریخ ۱۶ رمضان ۱۲۶۵ ه.

۳۳ـ فرمان ناصرالدینشاه امضاء فرمان محمدشاه هرکس از طایفه را بقتل رساند موافق فرمان مرحوم رفتار نماید ۱۴ شوال ۱۲۶۹ ه.

۳۴ـ تعلیقه عزیزخان سردار درباره رستم برادر ملابهرام وکسان او.

۳۵ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضای فرمان بابت پنجاه تومان مستمری ملابهرام بتاریخ ربیع الاول ۱۲۶۶ ه.

۳۶ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان درباره رستم برادر ملابهرام و مستمری ملابهرام ربیع الاول ۱۲۶۶ ه.

۳۷ـ سفارش میرزا محمدتقی خان امیر درباره ملابهرام ورستم برادر ملابهرام درباره تنخواه که هنگام الغارت برده اندگرفته عایدسازند ذیحجه ۱۲۶۵ ه.

۳۸ـ تعلیقه صدراعظم درباب باغ توت سیاه وغیره که حاشیه خط صدراعظم باشد ذیقعده ۱۲۷۰ ه.

احکام مجتهدین درباره شکایات طایفه ملک وقفی وغیره موافق همان حکم ۲۰ عدد تعلیقه صدراعظم درباره باغ توت سیاه که اول نامدار آورده بود.

از قراریکه دانشمند ارجمند آقای اردشیرآذرگشسب هنگام صحبت اظهار میداشت بعضی از اسناد مذکور درباﻻ را درصندوق آهنی کهنه درمنزل پدری خود دیده است. اگرچنانکه نسخ اسناد مذکور بهمت فرزندان شادروان موبد موبدان دستورنامدار پیدا شود درتدوین تاریخ زرتشتیان در دوسده اخیر کمک بسیار بزرگی خواهد بود.

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکار آن خارج از موضوع ما است. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعاً ۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریاران و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میداند.(۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا بر رای عامه ایرانیان، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند. حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض والانبیاء ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۲۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و مبدا تاریخ هجری را چهارصد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهش ناچیزی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، با این امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیان باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود. این ولادت در سرزمین بابل در سال ۵۱ اشکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبدا آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیان مانند طبری و دیگران، بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبداء آن ۸۰۲ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهری اشکانی داده اند و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران افزون بر این در دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱ـ تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲

۲ـ مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳ ـ ۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳ـ تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و جلوس یزدگرد شهریار را ۴۰۷ سال ذکر کرده‌اند که بنابر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیر بابکان و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش میباشد. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالد بامر ابوبکر مامور فتح ایران شد. عمر چون بخلافت رسید، ابوعبیده ثقفی را سپهسالار لشگر اسلام نمود و ابوعبیده در جنگ معروف بجسر کشته شد و کلیه لشگر اسلام باستثنای چند نفر نابود گشت.

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پوراندخت اتفاق افتاده است و ایرانیان از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنابراین سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور میباشد بهیچ دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر ده سال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پوراندخت به جستجوی یزدگرد شهریار پرداختند.

به گفته حمزه اصفهانی صاحب سنی ملوک الارض والانبیاء در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

به گفته صاحب مجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ ه خالد را به عراق فرستاد. خالد انبار را بصلح بگشاد و سوی مرزبان کس فرستاد به مداین بدعوت اسلام. اندر آن وقت پوراندخت را همی‌نشاندند. آمدن خالد بحیره در روزگار پوراندخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ ه اندر عهد پوراندخت، پیغمبر درگذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پوراندخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

به گفته ابن اثیر صاحب الکامل فی التاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکر را به سه دسته تقسیم کرد و قرار داد در الحفیر به دشمن برخورد کنند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارسیان بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از اسواران بود که او را هرمز مینامیدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

به گفته بلعمی پوراندخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بروزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پوران بمرد پادشاهی بخواهرش دادند.

به گفته خوندمیر صاحب حبیب السیر اوایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابوعبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پوراندخت داشت.

به گفته بلاذری صاحب فتوح البلدان، جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان

سال ۱۳ه بود و عمر بواسطه شکست ابوعبیده یکسال اسم عراق را نمی‌آورد.

به گفته طبری، فیروزان و رستم به پوراندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان را بما بده و او داد و ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند. آنها نام یزدگرد شهریار را دادند. او را آوردند و پادشاه کردند. مسلمانان به عمر خبر دادند و این در ذیقعده سال ۱۳ه بود.

صاحب مجمل التواریخ، در جدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶ ه نشان داده است و می‌گوید چون یزدگرد شهریار به سلطنت نشست، روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه، و اندر عهد یزدگرد عمر پنج سال خلیفه بود و پس عثمان.

حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده، جنگ قادسیه را در سال ۱۵ه میدهد.

یعقوبی می‌نویسد عمر ابوعبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پوراندخت بجای او بود. رستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هر دو ضعیف بودند. لشکر ابوعبیده شکست خورد و همه کشته شدند. خبر به عمر رسید، بسیار غمگین شد.

بلعمی نیز همین گفته را نقل مینماید.

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام حکومت یزدگرد شهریار در زمره مسلمانان در آمد و درجه بلند و مرتبه ارجمند یافت. لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حال آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید. مسود ورا قی گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست. چه در کتب معتبره چنان بنظر رسیده که اسلام جابان، بلکه واقعه جسر و قتل ابوعبیده بن مسعود ثقفی در زمان حکومت پوران، قبل از آنکه یزدجرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد.

منتخب التواریخ (۵) مینویسد، پوراندخت بن خسروپرویز لقبش سیده است. رحلت حضرت رسالت در زمان او بود. مدت سلطنتش بقولی یک سال و چهار ماه و بقول صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شش ماه.

تاریخ قطب شاهی (۶) در ذکر سلطنت پوراندخت گوید، مرویست حضرت خاتم الانبیا صلعم عهد دولت توراندخته، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و بعالم بالا شتافت.

صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اشیر در وقایع سال ۱۲ه مینویسد، فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جادویه به مقابله عساکر اسلام. و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن رستم فرخزاد از قبل پوراندخت که تازه پادشاهی عجم یافته بود، جابان سردار را بنواحی فرات. و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم اهل اطراف دجله و فرات به یزدجرد از تطاول لشکر اسلام.

۴- روضة الصفا، فصل احوال خلافت عمر. ۵- تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی مولفه سده ۱۶ ه بنشانی RIV 24 در کتابخانه کاما وریئنتل انستیتو، بمبئی

۶- تالیف خودشاه بن قباد الحسین بنشانی H.P.MS 12 کتابخانه فوق

صاحب بهجة التواریخ (۷) در ذکر پادشاهی پوراندخت می‌گوید، چون توراندخت برتخت پادشاهی نشست عدل وداد پیش گرفت و بقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. در زمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در زمان وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. توراندخت یکسال و چهار ماه برتخت سلطنت نشست و بمرد.

صاحب التواریخ (۸) در ذکر سلطنت پوراندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم در عهد او به دارالقرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هیئت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد در سال ۱۱ه از کتاب بنهایت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سید کاینات است و در تواریخ چنان مسطور است که لشکر ظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹)

دکتر ملکزاده بیانی برمبنای سکه‌هائی که تاکنون کشف شده نوشته است. بنابر تحقیقاتی که نموده‌ام پوراندخت بیش از دو سال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التواریخ نقل میکند، "از دوشنبه تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است. پس چهل سال برسر ش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگرد شهریار، حساب آن به ۹۷۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است." در نسخه اصل عربی واژه هلک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده در سال ۱۹۵۳ اسکندری مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) با ز حمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌های چندازخداینامه که تاریخ ملوک الفرس نامند دیدم متن نسخه‌ها باهم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابی ن روی میدهد و یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

در خطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر می‌کرده اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده (۱۲).

۷- تالیف شکرالله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H·P.MS103 کتابخانه فوق. ۸- تالیف شیخ یحیی اللرازی بنشانی H.P.MS 76 در کتابخانه فوق. ۹- تقویم و تاریخ در ایران از ذ.. بهروز ص ۳۷. ۱۰- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۴. ۱۱- تقویم و تاریخ در ایران ص ۳۶. ۱۲- ایضا ص ۵۵.

بیرونی درآثارالباقیه مینویسد "درسالی که یزدگردشهریار به پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳سال ومدت میان جلوس اردشیربابکان ویزدگرد۴۰۶سال است . کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیررا از۱۵تا ۱۸جوزا داده اندواین طالعها ازماخذ نیمروزحساب میشود . "بنابراین سال ۲۶۶میلادی برابر۵۳۷ مهری اشکانی به قول شادروان بهروزدر۱۷درجه جوزا است . این گفته را درهندبادونفرازاستادان فن در میان نهادم وبه صحت آن گواهی دادند . حال ۴۰۶ سال را بر ۲۶۶بیفزائیم ۶۷۲بدست می آید . یعنی جلوس یزدگرددرسال ۶۷۲میلادی برابر۹۴۳مهری اشکانی است نه اسکندری شماره مرقوم درآثارالباقیه درست است اما آن اسکندری نیست ومهری است . سال ۶۷۲ میلادی برابر۹۸۳اسکندری است .

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان وستاره شناسان متفق القولندبرابر روزدی به آذروارديبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست وزایچه اونیزکه دردست است همان را نشان میدهد . بنابرنوشته قانون مسعودی درسال بیست وپنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم . ۱۲۰سالی اجراشده است که باحساب نجومی درست است ومخالف قولی است درآثارالباقیه که آخرین کبیسه درزمان یزدگردبن شاپورانجام یافته وگواهی است بردست بردگی درآن کتاب . در زمان یزدگردبن شاپورهشتمین کبیسه ۱۱۶سالی ازدوره چهارم درسال ۴۲۸میلادی انجام یافته وآن کبیسه ۱۲۰سالی نیست . هشتمین کبیسه ۱۲۰سالی ازدوره دوم درزمان پادشاهی یزدگردبن شهریار اجراشده (۱۳) . اینک ۱۲۰بعلاوه ۵۵۵سال بیست وپنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵میلادی میشودوبرابراست باگفته علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی که درزمان یزدگردشهریار ، اول فروردین یزدگردی ازپنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیرمیکرده . اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶میلادی درپنجم حزیران بوده وآن سال چهارم جلوس یزدگرداست . سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۹۸۶اسکندری وبنوشته آثارالباقیه ،یزدگرددرسال ۹۶۳ اسکندری کشته شده ،اشتباه میباشد .این قبیل حسابسازیها ازنویسندگان درکتب تاریخ ونجوم بسیاردیده میشودوبرای مغلطه کاری درآثاربیرونی دست برده اند .

به گفته بیرونی درآثارالباقیه ، کتب منجمین طالع سالی راکه اردشیربرخاست تقریبا"نیمه جوزانشان میدهدوطالع سالی که یزدگردبرخاست ششمین درجه عقرب .سال روایتی ۶۳۲میلادی که جلوس یزدگردفرض شده طالع سنبله است وبه هیچ حسابی به عقرب نمی رسد . کتاب خطی القرانات والتحاویل که زایچه پادشاهان ساسانی راضبط نموده وبشماره ۵۸۱ ۲ درکتابخانه ملی پاریس موجوداست . زایچه جلوس اردشیربابکان را ۱۷

۱۳- ایضا" ص ۵۵ .

درجه و ۳۸دقیقه جوزا داده است که برابر با ۵۳۷ مهری و ۲۶۶میلادی است و زایچه جلوس یزدگرد سوم را چهار درجه و ۶دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲میلادی است .

بنابر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد بسال ۶۷۲میلادی است نه ۶۳۲چنان که در تواریخ ضبط شده است . چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد . به احتمال قوی مداین و استانهای مجاور تا آن زمان بتصرف مهاجمین درآمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسروپرویز آغاز مینمایند .

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران درهم وبرهم و هرج و مرج و آشوب در همه جا حکمفرما بوده است . استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه می‌نگریستند ،موقع را مناسب می بینند که آنها را برکنار کرده ،خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند . بنابراین یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند . شاهنشاه در آن گیرودار روپیکار داخلی ،بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو بشهادت میرسد .

یادداشتی از کتاب دعای پهلوی که بر پوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهر یزد را در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد ،وورود وبه یزد و اقامت چند روزه او در آن شهر نشان میدهد ،در دست است . یادداشت مذکور بوسیله هیربد ورزان پسر لهراسب نوشته شده و ثبوت احتمال قوی ما ست براینکه سالها پیش از جلوس یزدگرد مداین و استان مجاور آن تحت استیلای اعراب بوده . کتاب دعای پهلوی مذکور در تملک دکتر نوشیروانجی از پارسیان هند بوده که حدود ۱۳۳۳ هـ ق بشهر یزد میآید و چند صباحی را در روستای قاسم آباد سکنی میگزیند (۱۴) .

هیربد ورزان در آن یادداشت از اهریمن صفتی مردم وکشتار و غارت یکدیگر صحبت مینماید و در ضمن مسافرت خویش به تیسفون بدینطریق اشاره میکند : "شش سال پیش در تیسفون بودم ،عربها که جز شتر چیزی نداشته و دزدی همی‌کردند و آدم بیگناه همی‌کشتند بدین تازه درآمده و خوی آدمی گرفته ،جز هنگام جنگ کسی را نمیکشند ،خدا به آنها کمک میکنند که برما غالب شوند . ما ها از دین بهی برگشته برکسی رحم نمیکنیم .اینجا ۲۴ آتشکده داشته که مردم عبادت میکردند . حالا جز چهار آتشکده ،باقی همه خاموش است . شاه یزدگرد ۲سال پیش با ۱۴هزار سرباز از سپاهان با ینجا آمده پنجروز بیاسود ،جز ۳نفر راهزن را که امر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد . باشتاب به طرف کرمان و سکستان رفت . گویند در بلخ قشون فراهم میکنند که عربان را بیرون کنند . خیلی مردم در تیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته اند . خداوند برما خشم کرده . سه نفر موبدان چندین کتاب شاپیکان که در علم طب نوشته شده بود و مقداری جواهرات و پول وطلا که مردم در آتشکده قریه یزک برده بودند ،برداشته فرار کرده اند . گویند در تیسفون میان عربان

۱۴ ـ آتشکده یزدان ص ۲۶۲ آیتی .

طبابت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یاغی شده همدیگررا میکشندوغارت میکنند."

یادداشت مذکوراز نابسامانی کشوروا ختلاف مردم وگروهها وپیکار وقتل و غارت وبی تفاوتی مردم ازحکومت واخلال درامر مهم جنگ با بیگانگان اشاره میکندوشبوتی است پیش ازآنکه یزدگردبه سلطنت برسد ،پایتخت به تصرف دشمن در آمده بوده وبا این انگیزه ،تاجگذاری وی دراستخرانجام میباید .

درموردسال جلوس ومرگ انوشیروان چنانکه گفتیم اختلافی نیست ودرسال ۵۷۹ میلادی درگذشته است . اما راجع به مدت پادشاهی پسرش هرمزوخسروپرویزاختلاف است .

طبری مینویسد " چنانکه ذکرشده منجمین اجماع نموده اندکه خسروپرویز ۴۸ سال پادشاهی میکند . مدت پادشاهی هرمزرانیز۲۳سال داده اند . بنابراین مرگ خسروپرویزدرسال ۶۵۰میلادی واقع میشود . درکتاب القرانات والتحاویل که از آن صحبت شد ،طالع جلوس هرمزرا ۵۷۹ وسال جلوس خسروپرویزرا ۶۱۰میلادی داده است . بادرنظرگرفتن کلیه روایات ، خسروپرویزروزدوشنبه آذرودیماه ۱۱جمادی الاول درسال ۳۰ هـ برابر ۶۵۰میلادی وفات یافته است . چون سی ام راسیم هم مینویسندبا شم اشتباه شده ولهذا نوشته اند ،خسروپرویزدرساعت شم روزدوشنبه ۱۱جمادی الاول مطابق روزآذرودیماه سال شم هـ مرده که با حساب درست درنمیاید .درشاهنامه درباره مرگ خسروپرویزآمده :

کجا ماه آذربدوروزدی گه آتش ومرغ بریان ومی

درنام روزها ،روزی بنام دی نداریم . سه روزازماه بنام دیبادر ،دیبمهرودیبدین داریم .جشن می ومرغ بریان وآتش درماه دی است که چهره گهنبار میدیاریم می باشد گویا شعرفردوسی دراصل چنین بوده (۱۵) .

کجا روزآذربدوماه دی گه آتش ومرغ بریان ومی

اینک میپردازیم بسال جلوس اردشیربابکان : گفتیم بنابرگواهی آثارالباقیه کتب منجمین طالع سالی راکه اردشیربرخاست تقریبا"نیمه جوزا نشان میدهند .القرانات والتحاویل طالع سال جلوس اردشیررا ۱۷درجه و۳۸دقیقه جوزا تعیین کرده است .افزون براین پادشاهی اردشیربابکان با امپراتوران گالوس وکلودیوس دوم روم ومانی مربوط است .

بگفته این ندیم درالفهرسته ولادت مانی درسال دوم امپراتورگالوس بوده . صورت نام امپراتوران رومی وسالهای ملک ایشان درآثارالباقیه با تاریخ غسطس داده شده است . تاریخ غسطس که درجدول طیلسان آثارالباقیه آمده است ،مبداء آن ۴۵ پیش ازمیلاداست . بعدازنام امپراتورگالوس آثارتشویش دراین جدول دیده میشود .

۱۵ـ تقویم وتاریخ درایران ص ۳۹.

سال دوم امپراتور گالوس سال ۲۸۱ اغسطس است که مطابق ۲۵۶ میلادی است (۱۶).

بقول ابن ندیم و مسعودی درسال ۲۶۸ میلادی سال اول امپراتور کلودیوس دوم، مانی ۱۳ سال داشته و صاحب قران بوده. مدارک غربی سال دوم امپراتور گالوس را ۲۵۳ داده‌اند. سالهای میلادی در سده دهم بوسیله گریگور تنظیم گردید و ۳ سال اختلاف است و این تفاوت با این ندیم از آنجا پیدا شده (۱۷).

مانی چنانکه از کفالایا و شاپورگان برمی‌آید درسال ۵۳۹ مهری اشکانی برابر ۲۶۸ میلادی، در ۱۳ سالگی تجلی یافته و این سال، سال دوم پادشاهی اردشیر بابکان و سال اول امپراتور کلودیوس است. مسعودی بعثت مانی را درزمان امپراتور کلودیوس دوم میدهد. مانی درسال ۵۵۱ مهری اشکانی برابر ۲۷۰ میلادی آشکارا دعوت کرده است.

تاریخی که سال ۵۳۹ آن سیزدهمین سال مانی و سال اول امپراتور کلودیوس دوم میباشد، مبداء آن ژانویه ۲۷۱ پیش از میلاد است. افزون براین سال جلوس اردشیر از روی طالع او سال ۲۶۶ میلادی است. سال ۵۳۹ مهری، اواخر سال دوم جلوس اردشیر یا اوایل سال سوم آن واقع میشود (۱۸).

حال اگر سال جلوس اردشیر بابکان را بنا بشرح بالا ۲۶۶ میلادی حساب کنیم، بعلاوه ۴۰۷ سال مدت میان جلوس او و یزدگرد شهریار ۶۷۳ میلادی بدست میآید که برابر ۵۲ هـ ق است و آن سال جلوس یزدگرد میباشد. سال ۶۷۲ برابر سال ۱۹۴۳ اسکندری است شماره درست است ولی آن اسکندری نیست و مهری اشکانی است. تاریخسازان مدعیان نبوت، برای مغلطه مهری اشکانی را به اسکندری تبدیل نموده‌اند.

تاریخ سازان و مورخان سال جلوس اردشیر را ۲۲۶ و یزدگرد سوم را ۶۳۲ میلادی داده‌اند که برخلاف واقع میباشد. اما درمورد سال هجرت دراینکه چه سالی بوده اختلاف است و کمترین اختلاف یک سال و یکماه است و نیز درسال بعثت ظاهری و بعثت حدود ۷ سال اختلاف وجود دارد (۱۹).

درتاریخ طبری چنین آمده (۲۰) "از بختنصر تا ملک اسکندر ۴۳۷ سال است". مبداء تاریخ بختنصر ۷۴۷ پیش از میلاد است و چون از آن کم کنیم ۳۱۱ پیش از میلاد باقی میماند که عدد مشهور است و باز مینویسد" از ملک اسکندر تا سال ۲۰۶ هجری که کتاب خود را بپایان رسانیده ۱۲۴۵ سال میشود. " اینک چون ۳۱۱ را از این عدد کم کنیم ۹۳۴ میلادی باقی میماند و به موجب این دو تاریخ هـ ۱۱۷ سال اختلاف دیده میشود. ولی اگر مبداء تاریخ اسکندری را که ۳۳۵ پیش از میلاد است از ۱۲۴۵ کم کنیم ۹۱۰ میلادی باقی میماند که برابر ۲۹۶ هجری است و ۹۰ سال اختلاف پیدا میشود.

۱۶- آثار الباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت ص ۱۳۶. ۱۷- تقویم و تاریخ ایران ص ۱۱۰
۱۸- ایضاً ص ۱۱۰. ۱۹- ایضاً ص ۷۱. ۲۰- تاریخ طبری جلد اول چاپ مصر ص ۶۲۵.

درمهرهای سلسله جوپار کرمان

زرتشتیان درسده‌های گذشته درمحیطبسیار نامساعدوتحت فشار وستم نامحدود زندگی میکردند وشماره آنان بطورفاحشی روزبروزبتحلیل میرفته. این گروه به واسطه عشق دین پروری وایران دوستی، با سختی ورنج بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند. نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین، ازشماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است.

معهذا درنامه‌ای ازشرف آبادرستاق یزدمورخه ۸۵۰ی مینویسد" این ضعیفان چهارکس پنجکس هستندکه اندرخط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود ازسبب آنکه بدادوستدروزگاروتن وجامه آلوده شده‌اند." باوجودبیانات مذکوربین زرتشتیان یزدوکرمان بانوان ودوشیزگان دانشمندهستی داشته‌اند که دراوستاوپهلوی وفرهنگ مزدیسناوپارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند. چنانکه یک نسخه خطی پهلوی واوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه رستم بندار شهمردان روزانارم وبهمن ماه ۹۲۴ی برای دستوران وموبدان هندکتابت شده و نام اوبخط پهلوی برآن کتاب برای مابیادگارمانده است. همچنین دستوراردشیر پوردستورنوشیروان کرمانی بنابدعوت اکبرشاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میرجمال الدین حسین انجوصاحب فرهنگ جهانگیری بپایتخت هندوستان عزیمت نمود. در فارس واصفهان وهرات ونقاط دیگردانشمندان زرتشتی موجودبوده‌اند، ازآنانند دستورآذرکیوان، فرزانه بهرام فرهاد، موبدخوشی، موبد خداجوی، موبدکیخسرو، اسفندیارصاحب دبستان المذاهب ودیگران.

به نسبت ازدیادتعصب دردوره حکومت صفویه، بهدینان شدیدترمظلوم واقع میگردیدند هرچندبارمصایب وظلم وستم دردوران آشوب کشوربرآنها بیشترمیگرددنفوسشان بیشتر بتحلیل میرود. چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان درآغازسده هیجدهم میلادی و زمان محمدشاه قاجاربه ۳۲هزارنفرمیرسد. تاورنیرهنگام جهانگردی خودبسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسدوشماره جمعیت بهدینان را درآنجا ده هزارذکرمیکنند. خانیکوف جهانگردیگراندکی پیش ازحمله محمودافغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲هزارتخمین میزند. جنگها وخونریزیهای سده ۱۸میلادی گروه بهدینان را تقریباً"بنابودی میکشاند. هنگامیکه روانشادمانکجی‌هاتریا درزمان حکومت ناصرالدین شاه قاجاربسال ۱۲۳۳ بایران میآیدوبه جمع آمارزرتشتیان میپردازدجمعیت زرتشتیان یزدرا ۶۶۵۸وزرتشتیان کرمان را ۹۳۲نفرمینویسد. بگفته منان دانشمندفرانسوی از نفوس ۱۲هزارزرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفرذکرمیکنند. ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸شماره بهدینان شهرکرمان را ۱۴۹۸

ودهات بخشهای اطراف راکه‌سلسله‌جوپار باشد ۲۵۲ نفر میدهد. طبق آمار کیخسروجی خان صاحب بسال ۱۲۷۱خ جمعیت بهدینان کرمان ۱۹۷۳ نفرمیباشد. نامه ماهانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخ ۱۳۲۹ جمعیت بهدینان کرمان را ۳۵۰۰ نفرمیدهد. طبق آمار سال ۱۳۴۵خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰۰ نفرمیباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین ورفاه خویش به سال ۱۳۴۰خ بشهرکرمان مهاجرت مینماید. پس از این سال بهدینی درروستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفرزرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهد راجع به روستاهای سلسله‌جوپار میباشد که عبارتست ازجوپار، اسمعیل آباد وقنات غسان. جمعیت بزرگی از بهدینان درنخستین دهه سده کنونی درقنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکز موبدان بود، بهدینان بسیاری درآنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها را اشغال نموده‌اند. قنات غسان چون مرکز موبدان بوددر مهربزرگی ازخودداشت وبخشی از آن آموزشگاه بود. درمهرنامبرده بسال ۱۲۴۵خ ازدهش خانواده گلستان بانودختر ایزدیار کرمانی عروس خانواده پانده پارسی بمبئی، بتوسط مانکجی هاتریا ازنوتعمیروبنا میگردد. وسنگ نبشته زیردرآنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه بجهت خشنودی خالق مهربان ورضاجوئی وخشوران درعهددولت شاه جمجاه السلطان بایاری ودهش خداونددادودهش ازاکابر صاحبان هندوستان ازبرای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسارمسافرمانکجی لیمجی درویش فانی درقریه قنات غسان ایران برپا شد. عمارت بجهت آذرافروزی یزدان پرستان ساخته برای چندکارنامزدگردید. نخست بجهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان را بجاآورند. دویم دبیرستان باشدکه زرتشتیان دراینجا درس وعلم بخوانند. سیم جای گاهانبارخواندن وارزانش به ارزانیان دادن بود. چهارم هرگاه بهدین دراینجا آفرینگان برروان نیاکان بخواندوخیرات ومبرات نماید رواست. پنجم برای فراهم آمدن وهمداستان شدن کاشانه پنچایت وانجمن ساختن زردشتی گروه ششم برای پیراستن بزم وشادی وبویژه گواه گرفتن وپیونددادن پسران ودختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزد ازتیرماه قدیم ۱۲۳۵ یزدگردی موافق بایوم دهم شهررجب المرجب ۱۲۸۲هق موافق با ۱۸۶۵میلادی."

موبدزادگان دردوره پیشین، افزون براوستا ومراسم دینی دردانش اخترشناسی و تهیه طالع وزایچه نیزاستاد میگشتند. دانش نوکه بواسطه نفوذمانکجی وتشویق او در آنجا آغازشد، موجب گردیدکه موبدزادگان ازموبدی دست بردارند وبه شهرروی آورده، بمشاغل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی وغیره بپردازند. بنابراین بسیاری ازخانواده‌های

موبدان، قنات غسان را ترک گفته ساکن شهر کرمان گشتند. مهاجرت بهدینان از قنات غسان موجب ازدیاد نفوس مسلمانان در آنجا میگردد و زندگی باقیماندگان سخت میشود و مورد آزار و ستم واقع میگردند و باجبار برای تامین دین و جان خویش بشهر کرمان مهاجرت مینمایند و درمهر قنات غسان در دومین دهه سده فعلی بسته میشود و آتش ورجاوند آنجا به درمهر شهر منتقل میگردد.

درخت کهنسالی در قنات غسان وجود داشت که مورد احترام بهدینان بود و در روزهای فرخنده در آنجا جمع شده شمع و چراغ میافروختند. ولی پس از مهاجرت بهدینان باشندگان آنجا درخت نامبرده را قطع و طعمه آتش میسازند. درمهر اینک به حال مخروبه در خیابان مرکزی قنات غسان واقع است.

جوپار روستای دیگر کرمان است. جمعیت قابل ملاحظه بهدینان در آنجا به کشاورزی مشغول بودند و درمهر و دبستانی از خود داشتند که از دهش انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند تعمیر و بنا شده بود. در اوایل سده جاری جمعیت این گروه بهدینان نیز کم شد و بسوی شهر و بم مهاجرت نمودند. لذا آتش ورجاوند درمهر خود را به درمهر قنات غسان منتقل ساختند و ساختمان درمهر نیز بتدریج منهدم میگردد.
سومین روستای سلسله چوپار، اسمعیل آباد است که بهدینان کثیری در آنجا بکار و کشاورزی مشغول بودند. اسمعیل آباد روستای بسیار سبز و خرم بوده. سرپرسی سایکس بسال ۱۲۷۴خ باتفاق خانم خویش به اسمعیل آباد میرود و مورد احترام و ضیافت بزرگان اسلام واقع میگردد. هنگام ترک اسمعیل آباد بسیاری از زنان بهدینان خانم او را بدرود مینمایند. جمعیت بهدینان اسمعیل آباد بتدریج تقلیل میابد و درمهر آنجا را یکی از زرتشتیان که اسلام پذیرفته بود منهدم میسازد و زمینش را شیار و کشت مینماید. خانواده اردشیر رستم کاویانیان آخرین بهدینی بودند که ۱۷ سال پیش روستای اسمعیل آباد را وداع مینمایند. شادروان بهدین جمشید هرمزدیار اخترشناس و منجم بزرگ زرتشتی که حدود ۳۸ سال پیش جهان را بدرود گفت در اسمعیل آباد میزیست از پیشگوئیهای اوست که فرمانروائی ایران بدست سیدی بزرگوار میافتد که اینک می‌بینیم بحقیقت پیوسته است.

بگفته اردشیر کاویانیان پدرش رستم کتاب خطی قدیمی بسیار بزرگی داشته است که بدرستی نمیداند اوستا بوده یا پهلوی، هنگام بروز اغتشاشات محلی و ناامنی، پدرش برای حفظ نسخه خطی آنرا در صندوق در جایی دفن میکند و پیش از نشان دادن محل دفن به پسر خوردسالش جهان را بدرود میگوید. خانواده بیخبر از محل دفن نسخه خطی گرانبهای خویش بناچار بکرمان مهاجرت مینمایند.

استقبال مردم از مشاغل سودمند دیگر موجب مهاجرت بهدینان از روستاها به

شهر میگردد. درمهر نو کرمان واقع در بیرون حصار بوسیله دهشمندان قنات غسانی ساخته گردید و آتش ورجاوند درمهر قنات غسان بمحله شهر منتقل گشت. بخشی از هزینه درمهر نو از دهش موبدزادگان سرور و شیرین دو خواهر قنات غسانی بنام یگانه پدرشان دستور رستم دستور مرزبان بنا گردید. ارباب جمشید سروشیان در مورد درمهر نامبرده در فرهنگ بهدینان چنین آورده است :

" آتشکده بیرون واقع در کوچه دبیرستان ایرانشهر است. نصف باغ و ساختمان این آتشکده از شادروان دینیار موبد رستم مرزبان کرمانی است که شادروان سروشیار موبد جهانگیر از سوی خواهران دینیار موبد رستم بنام شیرین و سرور موبد رستم به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است. در تاریخ سروش ایزد و مهرماه ۱۲۹۳ یزدگردی بکوشش دکتر منوچهر دادی از پارسیان هند گشایش یافته است. نصف دیگر باغ و ساختمان از پول جمشید خدارحم نصرآبادی مقیم بمبئی خریداری شده و برای پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است. در سال ۱۳۱۴خ دو دختر شادروان سروشیار موبد جهانگیر که فرنگیس و فیروزه خوانده میشوند بیاد پدر و مادرشان سروشیار موبد جهانگیر و شیرین موبد رستم ساختمان جدید و آبرومندی بنیاد گذاشته اند و با فراد همگروه تقدیم داشته اند و انجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجاست. "

چون بنای درمهر بیرون از دهش بهدینان قنات غسان بوده، آتش درمهر قنات غسان بوسیله موبدان آنجا بنام موبد بهرام اسفندیار آریایی و موبد نوشیروان جهانگیر اشیدری و موبدان گشتاسب و بهمن پورجهانبخش باتفاق پنجمین موبد از مردم کرمان به نام اردشیر سهراب، شاگرد دستور رستم جهانگیر موبدان موبد کرمان بآنجا منتقل میگردد. موبد رشید خداداد رستمی که پدرش پنجاه سال پیش از قنات غسان به کرمان مهاجرت میکند تا مدتی پیش آتش بند درمهر نامبرده بود. اینک موبد پرویز از موبدان هند در آنجا بخدمت مشغول است.

اینک اوضاع زرتشتیان از حیث موبد نگران کننده است، زرتشتیان کرمان که موبدان قنات غسان بیاری آنها شتافتند همین حال را دارند و علت این پیشآمد دلیل روانی و اقتصادی دارد که باید به تفصیل مورد بحث قرار گیرد.

فرهنگ و دین ایرانیان بین غیرایرانیان در دوره‌های گوناگون

حکمفرمائی پیگیر احساسات نژادی در جهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی، تمایلات، سنت‌ها و باورها، خویشتن را در اجتماعات محصور میکرده‌اند. همین اجتماعات بتدریج بر

پایه‌ی گسترده‌تروعقدپیمانها تشکیل ملتها داده‌اند. حتی مذاهب آزادوبلندنظر بودائی، نصارا واسلام، نتوانسته‌اند احساسات نژادی وامتیازات نژادی وانحصار نژادی را براندازند. روابط خون، تمایلات وسنت ها، استوارتر از روابط دینی است، درحالیکه دین حق اولویت را در انجام وظایف از پیروان خویش خواستار است.

مردم جهان با وجودپیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیزهمین حال را داشته است. فرهنگ ودین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی‌دوران پیش از تاریخ، تا دوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته بود، لیکن آنها را درگروه‌خودواجتماع خودداخل نساختند. ایرانی اجتماع خویش را همیشه بخویش منحصروبا احساسات قوی نژادی وافتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که صحبت ازگسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظوراین نیست که توانسته‌اند، اجتماعات مذکوررا، هرچندکه با ایران همسایه وهم مرزبوده‌اند دراجتماع وملیت خویش مستحیل سازند.

تبلیغات دامنه‌داردینی ایرانیان پیش ازاشوزرتشت: پیش ازورودبموضوع اصلی، ایرانیان طی روزگاران کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف واکناف جهان وظیفه وجدانی خویش میدانسته‌اند. نوشته‌های دینی ملل دورافتاده، چون مصروچین وروایات شاهنامه‌دردوران پیش ازاشوزرتشت، مویدگفته ما درمورد تبلیغات آئینی است.

گسترش دین وفرهنگ ایران درمصرقدیم والفبای مقدس مصری ازالفبای اصلی ایرانیان: بنا برنوشته مصرشناسان، مصریان قدیم درموردعقایددینی، مانندالفبای دین دبیره ایرانی، الفبای ویژه‌دین داشته‌اند، کهازخطهیروگلیفی بکلی جدا بوده و آن راالفبای هیراتیک مصریان قدیم نامگذاری کرده‌اند. حقیقت شگفت انگیز اظهارات مصرشناسان است که الفبای نامبرده‌را، باستثنای الفبای چین، پدرهمه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده‌اند. هرحرف الفبای هیراتیک نام ویژه‌ئی داراست که‌زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشامدی استادبلسارا برآن داشت که‌همه الفبای قدیم را موردپژوهش ومطالعه قراردهد. هنگام بررسی معلوم میشودکه‌نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف اول طرح چیزیست که‌شبیه آن کشیده‌شده‌است وموجب شگفتی میگردد.

نام حروف الفبای قدیم مصری که‌مصرشناسان ازتوجیه وانگیزه آن عاجزبودند، بروشی بوسیله استادبلسارا آشکارمیگرددکه‌سرچشمه آن الفبای ایرانی بوده‌است. طرح الفبای دبیره ایرانی، بهترازالفبای مصری، شبیه‌نام جنسها را حفظکرده‌است. چون گفتارما مربوط بدالفبا نیست، مشتاقان بمقاله‌استادسهراب بلسارا تحت عنوان اصل الفبا به‌یادنامه‌دکترجیوانجی مدی رجوع نمایند.

<u>خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند</u>: طبق نظریه استاد بلسارا، مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی اتخاذ مینمایند که مأخذ آن الفبای ایرانی بوده است. بنابراین بایستی گونه‌ای از مناسبات و روابط را با آیین ایرانیان باستان دارا بوده باشند. باورهای ویژه دینی مصریان قدیم، همانندی بسیار نزدیکی، با باورهای دینی ایرانیان کهن دارد. "هروس" و همچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"، یا خره، خوارنه و را Rae ایرانی است که خورشید و فروپرتو مینوی میباشد. آتن یا آتون خدای بسیار کهن مصری همان آترا و ستائی و نیروی مینویست که در مورد آتن شرح میدهند.

دانشمند پارسی مهرجی باهای کوکه در مقاله جالب توجه خویش در یادنامه اشپیگل چاپ بمبئی ص ۳۱ در مورد روابط بین ایران و مصر در دوران پیش از تاریخ از مراسم دینی و سنتی و باورهای مصریان قدیم صحبت میکنند که بعضی از آنها بین مردم آریائی هم رواج داشته و دارد و چندی از آن ویژه ایرانیان باستان است.

بگفته ساییس کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقاد باستانی است.

باوری مصریان در مورد داوری پس از مرگ و سنجش اعمال بوسیله خدایان در همانند باوری ایرانیان قدیم است. نظریه مصریان در مورد "کا" همزاد مینوی روح همانند نظریه فروشی یا فروهر زرتشتیان است و طبق اوستا (نا مرغو کهرپه) انسانی بصورت مرغ میباشد، تجسم (کا) بنا بر باوری مصریان همچنان مرغی است با سر انسان.

(لاکیر) و (رنوف) روش تقویم قدیم مصری را روشن ساخته‌اند. کوکه شباهت تامی را بین تقویم مصریان و تقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه مصریان مانند ماه ایرانیان سی روز است و پنج روز در آخر سال به آن اضافه مینمایند. نام روز و ماه آنان نیز مانند زرتشتیان نام ایزدان است و چنانکه زرتشتیان در نوزدهمین روز ماه اول و ماه آخر سال بانجام مراسم درگذشتگان میپردازند، همینطور مصریان نیز نوزدهمین روز اول سال را بانجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته‌اند.

عین ویژگیهای نرگاو مقدس که در دین مزدیسنان رعایت میشود، مصریان نیز در مورد گاو قربانی خویش رعایت مینمایند. هر دو گاو بایستی سفید یک دست و حتی یک موی رنگ دیگر در وجودش نباشد. لیکن نرگاو مصریان بنام اپیس بعلت ویژه‌ای بایستی یک دست و سفید پیشانی باشد. نکته قابل توجه دیگر اینکه، درصورت مرگ نرگاو و اپیس هم زرتشتیان و هم مصریان در انجام مراسم مقدس دینی تا مدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی باهای کوکه، صورتی از واژه‌های ایرانی در زبان مصری در دوره پیش از زمان هخامنشی ترتیب داده که اگر با زهم بطور دقیق بررسی گردد، مسلماً" واژه‌های

بیشتربدست میآید. بعضی از آنها عبارتست از :

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
اپ	اپ	آب	ایپ	اوپایه	جانورآبی است
ارتو	هرهئیتی	کوه	هست	هسته	هست ،مکان
کاو	گاو	گاو	که	گائو	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
ته	ته	این	تون	تن	تنیدن
افه‌رو	اپه‌ره	پشته‌مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مرد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکوردلیل متقاعدکننده‌ایست برنظریه‌یی که مبلغان ایرانی (دین بُردارا ن) دردوران پیش از تاریخ درمصرقدیم به‌تبلیغ مشغول بوده‌وشالوده‌دین آنان راچنان ریخته‌اندکه‌طی هزاران سال پایه‌ملیت مصری پایدارمانده‌است .

مصریان اصل سیراب‌شدن دین خودازدین بیگانگان رادردوران پیش از تاریخ پذیرفته ومینویسندمردم بیگانه‌پرستش هروس رادرآنجا آغازمینمایند .

همچنین پرستش آتن وپرستش"را"نیزبواسطه‌نفوذآنان بآنجا سرایت میکنند . اگر چنانچه گفته‌شدا ینها ایزدان ایرانی باشندبایستی بواسطه‌ایرانیان درآنجا نفوذکرده‌باشد . تاریخ ایران به‌حقایق مذکوره‌دردوران پیش ازتاریخ‌اشاره‌میکنند .

ازمندرجات شاهنامه ،بگفته‌بلسارا برمیآیدکه‌کیکاوس دریکی ازجنگهای بزرگ شمال افریقا رااشغال مینماید . کیکاوس دوهزاروپانصدسال پس ازجمشید زندگی میکندوجمشیدهم دردوره‌یخبندان که‌درنیمکره‌شمالی روی میدهدسلطنت میکرده پرستش هروس بگفته‌فلیندردرکتاب‌خویش"شگفتیهای گذشته"حلدا ول[1] ومصرشناس نامی قریب‌هشت هزارسال پیش ازمیلادوپرستش آتن حدودهفت‌هزارسال پم درمصرازسوی مشرق معمول میگردد . چنین تاریخها نبایدموجب‌شگفتی گردد . ایودوکسوس وارسطو هم (سده‌چهارپیش ازمیلاد) مغان رااز مصریان قدیمترمیدانند .

تبلیغات ایرانی درچین قدیم

اینک بسوی خاورزمین ووضع‌تبلیغات ایرانیان باستان یااهوراپرستان در چین باستان نگریسته میشود .حقیقتی‌است شگفت که‌نفوذمذکورنیزدرزمان پادشاهی کیکاوس وپسرروشندل اوسیاوش ورستم سکزی سپهدارسپاه‌پیروزمندایران منطبق میگردد . پژوهشهای ژرف‌سرکهیارجی‌مویدگفته‌بالاست . درکتاب‌خویش " فرهنگ و

روایات ایران باستان وچین"[۲] ازداستانهای چینی که نظیرداستان شاهنامه و کیکاوس ورستم زال وخاندانش میباشدصحبت میکند. آئین دین چینی ارتباط بسیارنزدیکی با مندرجات زامیادیشت، آبان یشت، سروش یشت وورهرام یشت دارد. سرکهیارجی درپیشگفتارخویش چنین استنتاج میکند:

"همانندی بین داستانهای چین وایران قابل توجه است، نه تنها درروایات حماسی بدیده میآیدبلکه درستایشهای دینی نیزمشاهده میشود. چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس وخاقان "چون ونگ"، بین سهراب و "نوچا"، بین رستم و "لیتسینگ"، بین گرشاسب و "یی" تیراندازمینوی بچشم میخوردکه فقط چندتای آن دراینجا ذکرمیشود. همین جورهمانندی درستایشهای مربوط بکوهها، فرشاهنشاهی آب، بادُومرغ نیزموجوداست.

"بطورمثال هرکس ستایشهای منسوب بکوهها وفرکیانی رادرزامیادیشت بخواند، خودرادرآستانه همین جورروایات چینی درموردفضیلت خاندانها ومناسبات آنها باکوههای مقدسی که مرزامپراتوری چین باستان راتشکیل میداده می‌بینند. ستایش فروهر، کاخ آب که درآبان یشت ذکرشده وبسیاری ازنظایرآن رادرعقایدو تشریفات دینی چین، مربوط به الهه آب بدیده میآید. بازنظیرستایشهای شیرین ودلکش که درورهرام یشت گردآمده، درادبیات وفرهنگ چینی هم مشاهده میشود. تنها ذکرسه یشتهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی راباآخرنمیرساند. از مطالعه‌ی مندرجات سروش یشت، همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی، وظایف و موقعیت سروش وتجسم روشندلی "توئیست" بدیده میآیدوچیزی شبیه فلسفه‌ی (یین ــ یان) درآنجا یافت میشود. لیکن شباهت ایزدسروش وخدای چینی (ون تچونگ) شگفت انگیزاست، اینگونه همانندی فراوان ونزدیک بهم، که درفرهنگ کهن چینی و ایرانی موجوداست، بیقین ردوبدل افاضات دینی وروایات حماسی رااثبات میرساند."

چین باستان مرکزواقعی فرهنگ دینی ایرانیان باستان بوده است. سرکهیارجی معتقداست که استفاده ازفرهنگ دوسره بوده وبوسیله نژادسکا که رستم دستان از آنهاست انجام یافته است. نظریه استادبلسا رابانگیزه تماس پیگیرایران باچین، درروزگاران کهن، برخلاف نظریه سرکهیارجی است. مدارکی که ذکرشدوروایات شاهنامه ازتماس مداوم آنها سخن میراند. افراسیاب پادشاه بزرگی بوده وفرمانروایان چین درزمره‌یاوران او بوده‌اند. بعیدنیست اسیران چینی پس اززمدتها اقامت درایران چون آزادمیگشته‌اند، رسوم وآداب ایرانی رانیزباخودبکشورخویش میبرده‌اند.

هنگام فرمانروائی سیاوش دربخشی ازخاک چین، بسیاری ازایرانیانی که به

همراه وی بتوران میروند، درمسافرت بچین نیز در رکاب وی حاضر بوده اند و برعکس چینی‌ها فرصت می‌یابند در میهن خویش رسوم و آداب و فرهنگ ایرانیان را از همراهان سیاوش پادشاه دادگر و روشندل که از سوی پدر زن خویش افراسیاب در آنجا فرمانروائی میکرد بیاموزند. رفتار و اخلاق نیک پادشاه پرهیزگار و صاحبدل که موجب رفاه و آسایش آنان بوده، بیشک تاثیرات عمیقی بر آنان وارد می‌آورد. نه تنها سرانجام اندوهگین آن پادشاه صاحبدل در تاریخ چین یادداشت میگردد، بلکه فرهنگ و عقاید دینی و آداب ایرانیان باستان در برگهای تاریخ آنان ثبت میشود.

فرمانروائی رستم در چین، هنگام فرار افراسیاب، مردم آنجا را بیشتر تحت تاثیرات فرهنگ ایران قرار میدهد. پس از کشته شدن سیاوش بحکم افراسیاب، رستم پدرخوانده و آموزگار او برای کین خواهی بتوران حمله میکند و افراسیاب به گوشه‌یی فرار و خود را پنهان میسازد. رستم چندسالی در آن بخشها بفرمانروائی مشغول میگردد طی آن مدت چینی‌ها با وی و همراهان او تماس نزدیکتری حاصل میکنند و با فرهنگ کهن ایران بیشتر آشنا میگردند. اینست انگیزه‌ئی که داستان رستم بنوعی در روایات چین باقیمانده است.

هنگام سخن از اشوزرتشت و فعالیت او در تبلیغ پیام مزدا در مورد گسترش آموزشهای دین او در چین و نفوذ آن در بین مردم و شاه و درباریان و ادامه آن در چین تا سده ۱۳ میلادی صحبت خواهد شد.

کهن ایرانیان اهوراپرست، چنانکه در گسترش فرهنگ خویش در مصر فعالیت نمودند در چین نیز از کوشش بازنماندند. این همه عقاید و آداب و رسوم مشترک موجود بین دولت کهنسال و گسترش باوریهای ایرانیان در چین، باید گفت خودبخود صورت نگرفته، بلکه فعالیت شدیدی، همانندی که در مصر انجام یافته لازمه آن بوده است.

بدیهی است اگر دین کهن اهوراپرستان ایران، در خاور دور و باختر دور یعنی چین و مصر گسترش پیدا کرده، بیقین بین ملل دیگر نیز نفوذ و رسوخ داشته که از ذکر آن بواسطه درازی گفتار بهمین دو منطقه مرز مذکور اکتفا کرده باصل مطلب می‌پردازد.

دین جهانی اشوزرتشت و گسترش آن در جهان آن روز

اینک بدور ظهور و تجلی دین اشوزرتشت میپردازد که بگفته خود پیغمبر، دین جهانی است. حقیقت آنکه اشوزرتشت آموزشها و مراسم نیک آئین کهن اهورائی را حفظ و در اصلاح شاخ و برگ آن و آموزشهای جامع جدید قد برافراشت. باید بخاطر سپرد، آموزش و رسالت او یکه و طاق بوده، پرتو مینوی آن، راه رهرو را روشن و به نیل والاترین حال راستی و حقیقت که هدف زندگی و مقصد نهایی آفرینش است توفیق می‌بخشد. حقیقت این گفتار را در سرودهای خود در اهنودگات آشکار میسازد.

" ای جویندگان دانش ،آموزشها وپیامی راکه تابحال شنیده نشده است برای شما آشگار میسازم (یسنا ۳۱-۱) چنین باوریهائی که درروان خویش استوار نساخته اید (مفهوم یسنا ۳۰) چون وسوسه های خردخبیث مانع از آن است که راه بهتررا آشکارا دیده وبرگزینید ،بنابراین خداوندجان وخردمرا برای رهنمونی شما برگزید ،تا زندگی کردن برابر آئین راستی را بهردوگروه نیکان وبدان بیاموزانم . "(یسنا ۳۱-۲)"

پیام وآموزشی راکه اشوزرتشت ازسوی اهورا مزدا ماموربلاغ بود ،چنانکه از گفته خوداوبرمیآید ،برای همه مردم جهان وپیام کلی ومختص بمردم ویژه ئی نبود ، چنانکه فرماید :

"پروردگارا درپرتوفروغ مینوی بما چه خواهی بخشی؟ یا آن سعادتی که درپرتو راستی وپاکی بدست میآیدوبهمه نویدداده شده کدام است . درمورددانایان چه فرمانی رفته است . ای خداوندجان وخردمرا ازتمام این حقایق آگاه ساز وبا گفتار الهام بخش خودمرا روشن فرما تا همه مردم را بآیین راستی ارشاد کنم . "(یسنا ۳۱ - ۳) .

گفته های بالابیانی است صریح که اشوزرتشت آیین تازه ئی راابلاغ میکردکه درجهان کسی نشنیده بودوماموریت مینوی داشت که آن را بعموم بشروبین مردم کشورها ابلاغ دارد. مندرجات سپندنسک درموردزندگی اوگواه گفتار بالاست .میگوید سیمای اوازفرمینوی،نورانی وهاله درخشانی ازاندامش پرتوباطراف میپراکند . نیکان جهان ازآن شادمانی میکردندودانایان میگفتندفرآسمانی،چهره خندان ملکوتیش ،برهانی است برآگاهی وراستی کودک مینوی وپیام فرحبخش وماموریت شریف اودرجهان .

آگاهی مذکورموجب میگشت که کارش رابزودی آغازکند. دردوران کودکی ،از شرکت درانجام تشریفات وباوریهای پنداری زمان سرگردانی میکرد. شکوه وجلال زندگی راستین ونفوذفرح بخش وشادی آورآن رابمردم جهان بیان مینمود .شادمانی روح پاک وسیمای خندان وی بردوستان کودک واطرافیان تاثیرفراوان میبخشید .

دوران کودکی وجوانی را ،درمصاحبت روشندلان زمان خویش بسرمیبردوبکارهای نیک وخیرخواهی وپرستاری بیماران ویاوری بیچارگان چهارپایان وچهارپایان مشغول میبود. آزادبودکه ازانباردپدرتوانگرخود ،هرچه رابخواهدبرای کارهای خیربمصرف برساند.

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری وفرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس گردش درجهان وانجام ماموریت مینوی دراوپیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که درحمایت پادشاه وپدرخویش، بانجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود باومیرسید. ایرانیان اورا بنام "اوروت دئینگهو"[۲] یا پادشاه کشورنیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومندوتوانگروارتش قوی دراختیارداشت.

اشوزرتشت بکارکردن وخدمت باجتماع درمیان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدتها قبل به برادران بخشیده بودواراده ترک خانه پدری وفعالیت درامر مهم وموعظه دین شریف وترتیب نظام بهتروفرحبخشی بین مردم دروی پدیدآمد. باکسب اجازه ی پدرومادرودعای خیرآنها بسوی مقصدحرکت وکارخویش راآغازنمود.

شاهزاده تورانی ویارانش اززدیدن اشوزرتشت درمیان خودبینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (اوروت دئینگهو) اورا باکمال مهربانی وخوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت درانجام کارنیک ودستگیری بیچارگان به آنها ملحق گشت. شخصیت نورانی وفرهمندی وی بینهایت بود. آنکس که خوشبختانه موردکمک ودستگیری وی واقع میگشت ازلمس مینوی اوبیش ازچیزهای مادی بهره ورمیگشت.

فعالیتهای مذکورموقعی انجام میپافت که اشوزرتشت درموردمسئله زندگی و ترویج راستی درنفس جهان بتفکرمیپرداخت. سپس چندسالی را دراعتکاف ومراقبه شدید وژرف بسربرد، تا آنکه بالاخره درسی سالگی، انجام ماموریت بزرگ خویش وموعظه پیام اهورامزدا را درخوداحساس وفعالیت مینوی را آغازکرد.

آغازموعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی راکه اشوزرتشت برای ابلاغ پیام اهورامزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (اوروت دئینگهو) بمنظوراستماع سخنان وی درمجلسی جمع شدند. اشوزرتشت درموردکشورآسمانی مینوی هستی مطلق خداوندهروسپ آگاه، دانای کل وآفریننده کاینات، عشق ومهروراستی، آفرینش کاینات بقصدپرورش جانداران، سیرتکامل روحتانیل بکمال واقعی، پیروی زندگی بهترین راستی ونیل به وجدبوسیله یاوران مینوی که درجهان آفرینش بخدمت مشغولندورهبران برگزیده ی اوکه برای هدایت آنان ماموریت میبابند، بفصاحت وبلاغت صحبت میکرد.

پادشاه وشاهزادگان ونیکانی که درمجلس بسخنان پیغمبرگوش فرا میدادند، از حقیقت پیامی که وی ابلاغ مینمود، به ژرفی متاثر میشدند. پادشاه درپایان گفتار اوبگفته استادبلسارا اظهار میدارد "زرتشت بزرگوار چه گفتار شایان ودرخوری برای ما ایراد کرد. بنظر من گرامی‌ترین وارجمندترین روح وخجسته‌ترین مردجهان است خردودانشی را که دارا ست، درمردم روزگار یافت نمیشود. یقین دارم که اینگونه دانش درجهان باقی میماند. وی راست‌ترین وپاکترین مردروزگار است."

با وجوداین دسته‌ای ازمردم که ازطرفداران برادرپادشاه بودند، حاضربه پذیرفتن دین جدیدوترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت ازاینکه شریفترین مردم زمان، دین جدیدونظام نوین را پذیرفتندخوشحال شده به مقصددیگروموعظه در کشوردیگرحرکت میکند.

گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر

سرانجام پس ازدهسال فعالیت وکوشش اشوزرتشت بدربار شهریار ایران کیگشتاسب وارد میشود. شهرتش پیش ازورود، بنام مردمینوی بدربار شهریار رسیده بود. پادشاه وشهبانو وخاندان شاهی واهل دربار مقدم اورا باکمال احترام وستایش خوشامدمیگویند. بگفته سپندنسک دردربار انجمنی با شکوه ومجلل، بمنظوراستماع گفتار پیغمبرآراسته میشود. آنگاه که با صدای دلکش وشیرین بخواندن سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورامزدا میپردازد، احساس حال بهشتی وآرامش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی ازفروغ بی‌پایان مهر، بردل ونهادنشان شادوپریشان آنان تابیده، سبک وخرم میگردند، جاندار ان آن نواحی نیزازامواج حاصله ازگفتار رش بنشاط میپردازند.

ازجمله کسانی که با شادمانی ووجدبینهایت به گفتار پیغمبرگوش فرا میدادند، شهبانوی بزرگوار کتایون (گوش یشت ۲۶ — اردیبهشت یشت ۴۶) وشهزاده جوان اسپندیار بود. هردوبحقیقت آیین نوبژرفی ایمان آورده وشیفته آن میشوند. هردو درگسترش وتبلیغ دین نودرجهان ولزوم فعالیت وکوشش درآن موردرا درخوداحساس مینمایند.

دیگرازپشتیبانان با حرارت وبزرگ دین، سپهدارزریر، برادرکی‌گشتاسب و پسرش نستوروشهزاده پشوتن پسرشاه‌گشتاسب وجاماسب روشن ضمیروبرادرش فره‌شوشتر وزیران شاه‌گشتاسب وگستهم پهلوان پسرجاماسب ومانندآنها، ذوق وشوق فراوان برای دین ازخودنشان میدادند.

دین بین ایرانیان وغیرایرانیان، بسرعت شگفتی نفوذوگسترش یافت. نه

تنها دینکرد که خلاصه سپندنسگ را میدهد، بلکه نوشته های دیگر پهلوی، مانند زادسپرم زند وهومن یشت، یادگار زریران، شکندگمانیک ویچار وغیره در این مورد هم گفتار ند. پس از آنکه کی‌گشتاسب وخاندان او ودربار شهریاری دین را اختیار مینمایند، دین بُرداران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار ودیگران در اطراف واکناف کشور و جهان بگسترش وروائی دین بهی همت میگمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا وصاحبدلانی سخن میراندکه درروا ج دیهن در کشورهای بیگانه بفعالیت پرداخته اند. دوپرگرد اوستا بطور آشکار از دین بُرداران مذکوردرکشورخارجه بین غیرایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سئن فرزند اهوم ستات را میستاید که با صدنفراز مریدان خویش درکشورهای دوردست بگسترش و روائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتن یشت ازموبدانی ذکرمیکندکه پس از کامیابی درروا ج دین ازکشورهای بیگانه باز میگردند.

گسترش دین بوسیله دانایان وروشندلان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر بایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشورخود رواج میدهند در روایات دینی ذکرشده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیه‌اونیس"(۴)(توران) وپیکار وبرخلاف ایران، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع میگردد. مردم کشورمذکوراز پیروان دین قدیم آریایی بودندکه کی‌گشتاسب نیزقبل ازبرگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجاسب پادشاه آنجا، از تغییردین گشتاسب واختیار دین اشوزرتشت خبردار گشته سخت بهم برآمد واز کی‌گشتاسب خواست دین جدید را ترک کند وبدین قدیم بازگشت نماید ویا آماده کارزار باشد. گشتاسب شق اخیررا پذیرفت. درجنگ مقدس دینی که رویداد اسفندیار، زریر، نستور وگستهم دلیریها ازخود بروز داشتندکه سرانجام بشکست وکشته شدن ارجاسب پایان یافت.

پس از مرگ ارجاسب، مردم کشورخیه‌اونیس دین جدید را استقبال کردند وبزودی بین سایرمردم تورانی وکشوردوردست چین رواج یافت، مدارک تاریخی دردست است که مردم توران ومغولستان زمانی همه زرتشتی بوده‌اند. اینک نیزبنا برخبردر دست در اولن باتور "مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چندنفرازروشندلان ومردان خدا بوده‌اند از آنان است فریانه نجیب تورانی که دریسنا (۴۶-۱۲) ستوده شده است. نسل وفرزندان او چنانکه از مندرجات گاتها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده‌اند. دربند مذکورچنین آمده :

" وقتی که راستی ازکوشش آرمیتی (مهروعشق پاک) آنکه ازپرتوا وبهشت آراسته میگرددودرنبیرگان وبازماندگان ستوده فریانه تورانی حلول کند، پس آنگاه وهومن آنانرا بکشورجاودانی درآوردودرروزواپسین اهورامزدا آنان را در پناه خودبگیرد. "

چنین ستایشی درخورپیروان شایان تمجیداوست. یوئیشته فریانه، صاحبدل روشنروان ازآن خاندان است که نامش درصورت نام مردان خدا با احترام یادشده است. چنین بنظرمیرسدکه موبدان دین زرتشتی ازخاندان مذکوربرخاسته اند. بگفته دینکرد (جلد۱۴فصل ۶-۱۸ترجمه سنجانا) وبندهش فصل ۳۳-۳ آدربادمارا سپند موبدان موبدزمان ساسانیان ازنسل خاندان فریانه تورانی است.

بگفته داستان دینیک (فصل ۹۰-۳) دونفرازجمله هفت نفرجاویدانان خوانیرس، بنام یوئیشته فریانه وشهزاده اغریرث معروف به گوپت شاه هم مرز ایرانویج، تورانی بوده اند. فرزندان اغریرث نیزکه ازجمله نخستین پیروان پیغمبرهستند، باحتمال قوی موبدان دین بوده اند.

در تاریخ واپسین ایران شکاف ژرفی موجوداست وازدوواقعه ای که بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی دردست است. بگفته استادبلسارا یکی ازاسرارمرموزتاریخ همین است، که پس ازشاه گشتاسب، تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود. ازاین دوران پسین دوشورضعیفی میدرخشد. یکی فرمانروائی طی دوسده بربابل قدیم بوسیله دستوران دستورغا بین سالیان ۲۴۲۸ و۲۲۳۴ پیش ازمیلاد. دیگرجنگ مهیب ایرانیان باختری شاهنشاه دلیرشان هوخشتره برعلیه سپاه نیرومندآسوریان برهبری نینوس و ملکه سمیرامیس درحدود ۱۸۰۰پیش ازمیلاد. چون سمیرامیس ونینوس دراواخرپادشاهی ایرانیان دربابل بقدرت میرسندبظن قوی حکومت ایرانیان درآنجا بپایان میرسد.

فیروزنسروانجی تاواریا صاحب کتاب بخشنوم بتاییدگفتار استادبلسارا درمورد فرمانروائی دستوران دستوررغا دربابل وپیکارهوخشتره با سپاه آسوریان درصفحه ۳۲۹کتاب بخویش سخن میراند.

نفوذمزدیسنی دربابل

چون درموردنفوذ دین مزدیسنی درهندویونان دردوران پیش ازتاریخ اطلاع درستی دردست نیست واطلاع دردست ازدوران تاریخی است، لذا پیش ازبررسی آن به بررسی نفوذمزدیسنی دربابل وآشورمی‌پردازد.

چنانکه گفته شد دستوران دستوررغا شهرمقدس دینی ایرانیان بین سالیان ۲۴۲۸

و ۲۲۳۴ بر بابل فرمانروائی داشته‌اند. فرمانروائی قدرت دینی طی دویست سال در یک کشور، موجد احساسات دینی ژرفی بین مردم آنجا و نفوذی بغایت بر آنها داشته است. اندکی از پژوهشهای مهرجی باهای کوکه، که در مورد دین مصریان قدیم ذکر شد، اینک اندکی به ذکر پژوهشهای وی در مورد دین بابل میپردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیان چگونگی نامهای خدایان و ایزدان آنهاست پژوهشهای کوکه حاکی است براینکه اغلب نامهای خدایان بابلی، با نضمام نامهای قدیمی آنها، در صورت و معنی تقلید نزدیک نامهای اوستائی است. مانند خدای بابلی بنام "باوًیا" "گاش" همان بغ اوستائی و ایزد سرپرست برسرنوشت انسانست آذر پسر خدای بزرگ آتر اوستائی است که وابسته به اهورامزداست. گیش زیده برابر گئوش اوروان، ایشم برابر ائشمه، لنورمنت مصرشناس مردوک را امرودخوانده که برابر امرتات اوستائی میشود. رمن وابسته بخدای خورشید، یحتمل برابر رامن اوستائی است که وابسته به میترا یزد خورشید است. سرپنی توم شاید شکل مسخ شده سپنتا آرمیتی باشد نبو برابر نپات اوستائی، آشور برابر اهوره یا اشا اهوره، "شرّو" یلو" برابر خشتره وئیریه "میشیرو" برابر میتره اوستائی است. همه نامهای ایزدانی که مقابله گردید در زبان بابلی و اوستائی همان معنی یا معنی همانند نزدیکی دارد.

نام ماههای بابلی وابسته بجشنهای موسمی است و همان نامهای اوستائی یا شبیه تقریبی آن است. سی وَن صورت مسخ شده سپنتا میباشد. "ایلول" یا "ایرور" صورت مسخ شده هروتات است. تیشری برابر تیشتریه اوستائی، آدر برابر آترا ست بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی را دارا است.

مهرجی باهای کوکه صورتی از واژه‌های ایرانی که در زبان بابلی موجود است تهیه کرده است چندتای آن از قرار زیر است. ایسین نو بمعنی جشن که همان جَشَن مشتق از یسنه اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابر گئیتا "خمه" بمعنی گرما برابر "همه" اوستائی به معنی تابستان، "سیسو" بمعنی "شش" برابر "خشواش" اوستائی، داهوتی بمعنی بخشش برابر "داته" اوستائی "وررو" یعنی روز برابر "یار" اوستائی شررو یعنی پادشاه برابر خشتره، ریستو یعنی ردِ رئیس برابر "رتو" اوستائی، سمو یعنی آسمان برابر آسمان اوستائی، "کرّ" یعنی خوراک برابر "خوارته" اوستائی یعنی خوردن، "دو ب" یعنی دو برابر "دُوَه" اوستائی، مخ یعنی عالی برابر "مز" اوستائی، "اَپه" یعنی آب برابر اپ اوستائی، "پاتِه سی" یعنی حاکم برابر پئی‌تیس اوستائی، "ایم گه" یعنی پیشوا برابر "مَگُوَ" اوستائی است که مغ و موبد باشد.

همین اندک تشبیهات دلیلی است که دین مزدیسنی و فرهنگ ایران باستان، بر دین و فرهنگ بابل قدیم بژرفی نفوذ کرده و باحتمال قوی تبلیغات فرمانروایان ایرانی یا پیشنیان آنها موجب آن بوده است.

ادامه زرتشتیگیری بین ملتهای باستان

درنیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده اند. ترکان اطراف ونواحی آنجا نیز پیرو دین اشوزرتشت بودند. زیرا کورش وداریوش مردم آنجا را بهدین وصاحب آداب ومراسم نیکی که از نفوذ دین زرتشتی صحبت میکنند دیده اند. مردم بلخ ونواحی تا بعد از دوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بند بوده اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتار ومغول وچین رواج داشته است. پیشرفت بظاهر سریع مانویت، در آن حدود درنیمه سده سوم میلاد، بواسطه دین زرتشتی بوده که از آن سیراب گشته بود.

بگفته گیبون(۵)، ترکان پیروزمند درسده ششم میلادی زرتشتی بوده وبخدای یکتای مطلق معتقد ودرسرودهای خویش ایزدانی که مظهر آب، هوا، آتش وخاک میباشند ستایش مینمودند. سفیر روم پیش از باریابی بحضور خان بزرگ دیسابول، نخست با غسل ودود خوشبو تطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیز نیز معمول بوده است.

هیوئن تسیانگ(۶) جهانگرد معروف چینی که یک قرن بعد حدود پایان سلطنت ساسانیان در آسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیرایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جهانگردان بعد مانند وامبری، وود، کلنل گوردن درتایید گفته‌ی او از دیدنیها وشنیدنیهای خود اظهار میدارند که دین زرتشتی تا حدود سده ۱۴ میلادی در آن حدود پیروی میشده است.

مردم بخارا ونواحی با وجود فشار مسلمانان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع مینمودند. وامبری صاحب تاریخ بخارا از جمله داستان بسیاری مینویسد، هنگامیکه بخارا بدست مسلمانان تسخیر میشود، مردم آنجا وبزرگان واشراف زرتشتی به ترک دین حاضر نبوده اند. چون از فشار وارده با جبار باسلام تن درمیدهند، راه ورسم قدیم ودین نیاکان را پنهانی پیروی مینمایند.

درنیمه سده هشتم میلادی ترکان زرتشتی ورارود (ماوراالنهر) بشورش برمیخیزند. بگفته پروفسور براون انگلیسی، پس از مرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه وبسرکار آمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی از پیروان او به ورارود میگریزد وزرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکند که ابومسلم از سوی اشو زرتشت جاویدان ماموریت داشته است، واینک موقعی است که پیغمبر برای احیای دین بزودی ظهور خواهد کرد.

گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان و یونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشوزرتشت در جهان آن روز پیچید. دانایان کشورهای دور و نزدیک، بقصد تحقیق از حقیقت پیام مقدس او و پس از باوری بحقیقت گفتار و پیامش، آن را در میهن خویش بمردم ابلاغ مینمودند. ذکر دانایان هندو یونان یا "ایونیکه" یونان قدیم از جمله آنهاست. شاهنامه و تاریخهای دیگر در مورد پهلوانان قدیم ایران و تماس مداوم آنان با دو ملت نامبرده صحبت مینماید. در نوشته های باستانی هند اشارات زیادی در مورد مراسم و عقاید معموله بین هندوان و همانندی نزدیک آنها با مراسم و باورهای زرتشتی موجود است. اما مدارکی که یونانیان باستان، تا چه اندازه تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بودند در دست نیست. لیکن چنانکه در بعد خواهیم دید دانایان یونان قدیم از افکار و اندیشه های دینی زرتشتی بسیار متاثر شده بودند.

بنا بر نوشته های دینی و تاریخی زرتشتیان و هندوان، جم پسر ویونگهان بگفته پارسیان، و "یَمَه ویوَس وَت" بگفته هندوان، پادشاه دین و دنیا و بنیانگزار دیمن و نژاد هنود است. او را در هند بنام و لقب "مَنو" نیز میشناسند و بنام یَم برتبه خدایان ارتقا مییابد، و بنام "منوُقانون گزار" است. داستان توفان وابسته باوست. داستان یخبندان و ورجمکرد بین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشید است.

بنا بر مندرجات اوستا و سایر نوشته های زرتشتیان، جمشید نخستین آریائی است که ادعای مینویت داشت، اندیشه‌ای که همه روحها بفیض چنان جلوه‌ئی نایل میتوانند گشت. همین اندیشه و فکر، هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد. ایرانیان از ادعای الوهیت جمشید ناخشنود گشته او را ناپاک و بدکار بشمار آوردند و گفتند انسان ضعیف و ناتوان، بی آنکه مورد خطائی واقع شود، چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین و والاترین هستی و دانای کل، حقیقت کل و نیک مطلق گردد. لذا جمشید را از اریکه شاهی بزیر آورده، از کشور و میهن خویش بیرون میرانند. جمشید سالیانی چند در دیار مقدس هئتومانت(۷) (نام قدیم سیستان) بسر میبرد. بنا بر روایات موجود با دختر پادشاه آنجا ازدواج مینماید. و پایه نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند.

اما ایرانیان از فشار خویش بر جمشید دست بردار نبودند. وی مجبور میگردد با هواخواهان خود در هند کشور همسایه پناه جوید. بنا بر روایات واپسین، در هند نیز، ایرانیان او را دنبال میکنند و سرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد. اگر آنچه در مورد تشخیص "جم ویونگهان" (جمشید) با "یَمَه ویوَسوَنت" گفته شد درست باشد بنا بر روایت

هندی، جمشید در هندوستان بنام منو بزندگی ادامه میدهد، و شالوده دین ونژاد هندوان را میریزد، روایات ایرانی حاکی است براینکه، پهلوانان سیستان قدیم از نسل جمشید هنگام لزوم بیاری خویشان هندی خویش، موقعیکه پومیان کشور موجب زحمت و آزار آنها میگشته اند میشتافتند.

با وجود این حقیقتی است مسلم که شالوده دین قدیم ایرانیان و هندیها همانند است. بطور مثال اهوره ایرانی برابر آسوره هندی است، بهاگه (بغ) برابر بگه – اشا برابر رتا – میثره برابر میتره – نریوسنگهه برابر نَراشَنسَه، هور برابر سوریا – آپام نپات برابر اپام نَپات – آرمیتی برابر آرمیتی – ائیریامن برابر آریامن و مانند آنها.

همانندی نامهای اشخاص – ییمه (جم) اوستائی برابر یمه – ثریته برابر تریته – گندَرِوَه برابر گندهاروَه – کَرِسانی برابر کریشانو – یَسنه اوستائی برابر یَجنه – هوم برابر سوم – مانثره برابر مانتره و غیره.

هردو ملت جشنهای موسمی دارند. باورهای اولیه و قدیم هردو قمری وشایسته نگهداری میدانند. اینگونه همانندیها، در بخشهای گوناگون تاریخ باستانی دینی هردو نژاد دیافت میشود. هنگامیکه دسته ای از پارسیان پس از ساسانیان و پیروزی اسلام بهندروی میآورند، خلاصه عقاید و اصول دین خود را در ۱۶ ماده بخدمت جادی راناء فرمانروای سنجان تقدیم میدارند. چون با باورهای آنان همانندی داشت اجازه سکونت به آنها داده میشود. فت

با یددید آیا هیچیک از اصول آیین اشوزرتشت را در آیین هندوان میتوان یافت؟ براستی دین اشوزرتشت دین مینویست، در مورد یگانگی و یکتائی مطلق، شناخت والاترین هستی، فروزه های سودرسان ورسائی اهورا مزدا، مبنی برانواع نیروها و فعالیتهای او، امر بزرگ آفرینش در اعتلای روانان، عشق و مهر مداوم او، و دستگیری ارواح ضعیف و ناتوان، در رشد و پیشرفت در سلوک و رهروی بسوی کمال و تلقین پیگیر از سروش در پیروی راه نیکی و فضیلت و طریق سلامت مینوی و رحمانیت، پایه گزاری و ذکر فضیلت و رذیلت و نیل بپاداش یا سزا برابر سرشت ذاتی خود، کوشش مداوم در راه نیکی که موجب اعتلای روان است، اینکه والاترین هستی بنابر ذات نیک مطلق خویش، موجب بدی نتواند بود، اینکه وجود بدی در زندگی نتیجه عجز و ناتوانی روح در پیمودن طریق تکامل و ثمره اصلاح و کوتاهیهای مذکور یا بعنوان محرک در بیداری روح خواب آلود و اقدام بکوشش و تلاش برای زندگی عالی و والا، آزادی فکر برای افراد در اختیار راه و فعالیت در بسر برد زندگی، و مسئولیت وجدانی هرکس برابر کردار خویش، صحبت کرده و مبالغه مینماید.

اصول مذکور با روش عادی فکر هندوان متغایر است و امکان حفظ تمامیت و ویژگی

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه‌ها و طریقه‌ها و دینها که در پیرامون باوریهای وحدت و کثرت یا توحید و شرک داناییان قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوار پیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنابراین اگر دین پاک اشوزرتشت در زمان خود ایرانیان گسترش یافته باشد، مدارکی که تاکی و چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هند آباد گردیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی برورشد و گسترش آن بیقین افزوده میشود. باحتمال قوی درروائی دین خودبین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. میگویند نوعی از دین زرتشتی در پنجاب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در پهاویشیه پورانه کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه‌ئی از برهمنان بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ و نور و چیزهای متبرک دیگر میستایند و کشتی بکمر می‌بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام - روبند) برروی می بندند و دو شاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میتره (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا و رجنا (ایزدان سروش و رشن) با میتره ارتباط دارد. [9] [8]

دانشمند نامی هندسر را مچندرا بهندارکر در نوشته خود در مورد ویشنوئیزم و شیوائیزم [10] درباره مگه (مغ) مینویسد "آثار مگه در راجپوتانه و استانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان باشند و با نام زَرَه شَستَه مذکور در بهاویشیه پورانه که زرتشت پیغمبر اوستائی است مرتبط میباشد.... ستایش خورشید یا میتره بوسیله آنها در هندوستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجاد و تا آسیای صغیر حتی روم پیش میرود. ذوق تبلیغ دین که در نهاد پیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش میآید."

با توجه به دکتر بهندارکر که ستایش میتره از ایزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استادبلسا را میباشد. هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهان دوران پسین هخامنشی است.

گسترش فلسفه و دین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونانیان باستان و شیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و افریقا صحبت میشود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۲۵۰۰ ساله بدرستی موردبحث وتقدیرقرار نداده بودند، زیرا مدارک لازمه درحالیکه بخشی‌را نوشته‌های مردم بیگانه حفظ نموده‌اند، بطورکلی‌درایران، باانضمام نوشته‌های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود میگردد. باوجوداین آن مقدار مدارک درنوشته‌های بیگانگان نگهداری شده، که‌با نظراجمالی بحقیقتی‌که‌آنان چه‌بوده‌اند، میتوان پی‌برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروزگرخیراندیش وقدرت فرمانروائی درنیکوکاری، در آبادانیهای زیبا ومجلل ملی، درجشنهای دینی، وملی‌واجتماعات باشکوه‌آنها، در شکوه‌وآداب درباریشان، درلطافت فرهنگ واندیشه‌های بلندآنان، درنفوذفرحبخش وتماس وارتباط مهرانگیزبا ملل دیگر، دردوره‌خودفروغ‌درخشانی بودنــد، دوره‌ئی که‌شاهدموفقیت باشکوهی بین عروج ونزول آنها بود.

درخشانترین دوره‌تمدن اروپا که‌فروغ‌اندیشه‌های فلسفی‌درآموزشها ونوشته‌های سقراط، افلاتون وارسطوجهان غرب‌را منورمیسازد، پرتوی‌است که‌بیشترآن ازتماس با دوره‌جلال وعظمت ایران که‌با آنها همزمان بود اخذگردیده‌است. اندیشه‌هائی‌چنان بلندیا همانندنزدیک به‌آن پیش ازتماس مذکوردراروپا وجودخارجی نداشت. همچنین با قطع‌تماس فروغ‌مذکورناگهان خاموش میگردد. دانش فلسفی وعقلانی بحدی‌درنوشته‌های دانشمند مذکورجمع‌گردیده‌که‌بحکم عقل سلیم، اغلب‌آن ماخوذازتماس با بیگانگان ویا اقتباس ازافکاروداانش مردم دیگرمیباشد، مقدارزیادآن چنانکه‌دیده‌میشـوداز ایران گرفته‌اند. روانشادسیدمحمدکاظم امام درکتاب خویش" فلسفه‌درایران باستان ومبانی حکمت الاشراق" با بیانات بلیغ‌با ثبات میرساندکه‌سرچشمه‌فلسفه‌فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی وداانش ایرانی است.

بدیهی‌است سرچشمه‌اندیشه‌های نظری یونان ازآسیا میباشد. چون باوریهـا و اصول دین زرتشتی وایرانی برپایه‌استواری مقررودرآسیای غربی معروف‌ونامی بوده، دانشمندان یونانی مسلما" ازآن باخبرومقدارزیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهوراست دانشمندانی چون فیثاغورث ودموکریتوس ازمغان دانش آموخته‌انـد. ظهوروبرخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب‌تشدیدتوجه‌یونانیان به‌باوریها واندیشه‌های ایرانی میگردد. اُستانَس دانشمندایرانی‌که‌درلشکرکشی‌خشایارشا برعلیه‌یونان با وی همراه بود، توجه‌آن مردم را بخودجلب‌مینماید. حتی پس ازپایان دوران هخامنشی سوسیون ازمردم اسکندریه‌که‌بسرپرستی بطلمیوس‌اپی‌فانیس (۲۰۴-۱۸۱پیش ازمیلادی) درکتاب‌بزرگ خویش[11] حکمت پیشین ایرانیان را ستوده‌اظهارمیداردکه‌فلسفه‌زاییده ایران وازآنجا درجهان گسترش مییابد.

بنابراین جای شگفتی نیست که حکمت و اندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزشهای دانشمندان یونان را سیراب ساخته است. معروف است بزرگترین اتهامی که دشمنان بر سقراط (۴۶۹-۳۹۹پم) وارد میآورند، معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است. حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت، خدای دانا، که اهورامزدا ست تمایلات ذهنی سپنتا مینو یعنی خرد مقدس و انگره مینو یعنی خرد خبیثه جاویدانی روح، وجدان یا دئنا، دوراندیشی نیکی و بدی، اندیشه‌ها و باوریها ئی است که ویژه دین زرتشتی میباشد.[۱۲] مشهور است سقراط مدتها برابر خورشید به مراقبه می‌پرداخته است.

بازآموزش" ایده " از شاگرد بزرگ او افلاطون، شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهر زرتشتیان دارد. ایده را تعریف میکند که لازمه قبلی فعل آفرینش و سرشت ذاتی موجودات است. بطور آزمایش در مکالمه آمده و پریشانی مداوم افلاطون در بیان و توجیه آن دلیلی است با برو روشن که اندیشه‌ی مذکور از خود او نبوده و از سرچشمه بیگانه اخذ شده است.

مدارک خود یونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاطون از دین اشو زرتشت اقتباس گردیده. هیراکلِس[۱۳] آموزش اشو زرتشت و افلاطون را چنان توجیه مینماید که گویا هر دو شاگرد یک مکتب میباشند.

بیانات افلاطون در تعریف صفات اصلی اغلب مبهم است. مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست از حکمت، خوبی، درستی، داد، خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپند زرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا، وهومن، اشا، خشترا و آرمیتی میباشد. بقیه دو امشاسپند هروتات و امرتات، حالت کمال رحمانی زمان و مکان و ترکیب نفس ذات مینویست.

گفتار افلاطون مبنی بر اینکه، راستی و والاترین عمل اخلاقی انسان است، بازگوئی از گفتار اشو زرتشت میباشد، که اشا یا راستی بهترین نیکی است و همین گفته را ارسطو در کتاب اخلاق بر اساس اشم وهو، فورمول فلسفی دینی اشو زرتشت بیشتر می‌پروراند.

افلاطون به روح کاینات یا جهان آفرینش معتقد میباشد و باوری دارد بر اینکه از ماهیت خویشتن ناآگاه است. این گفته توجیه گئوش اوروان اوستا ست که سرجمع ارواح جهان آفرینش و از روح مطلق مینوی جداست. قطع نظر از اینکه اوستا بطور اشعار نه آنرا صاحب آگاهی توصیف نموده، بظاهر از خویشتن ناآگاه است. در اینکه افلاطون مفهوم این موضوع را بدرستی استنباط کرده تردید رواست، زیرا بیانات در توجیه آن گاهی مبهم است.

گفتار افلاطون مبنی براینکه جهان آفرینش یا جهان جسمانی تجلی خداوندیست وشایسته ستایش میباشد، مفهوم آیین اوستائی است. مندرجات اوستا آن را توضیح وزرتشتیان درزندگی روزانه دینی ومراسم مقدس آنرا نمادا هورا دانسته وبا عقیده راسخ انجام میدهند. افلاطون در آنجا که گوید خواست روح، نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست، درتوجیه ذات فروهر یا نفس رسای نیرومند بیکران صحبت میدارد. باز افلاطون حکمت ذهنی زرتشتی را بازگو میکند آنجا که گوید روح، دل وتن یا با اصطلاح اوستا اوروان، منش وتنو، هستی انسان را تشکیل میدهد.

افلاطون درمورد نیکی بدرستی بحث نکرده، لیکن شاگردش ارسطو چون استاد خویش دانشمندنامی، ظاهرا "بواسطه تماس نزدیکش با ایرانیان که استاد واقعی این بحث فلسفی بوده اند آنرا بطورقطع ودرستی میپروراند. جالب توجه است که بیانات ارسطودرتعریف آن تقلیدنزدیکی است به اشم وهواصل اوستائی آن. باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر۱۲هزار پوست گاو بخط زرین نوشته شده بودودر کتابخانه شاهی محفوظ بود از اسکندرگجستگ خواست آن را به یونان منتقل سازد.(۱۴)

ارسطوگوید هدف مردم درکارخویش قسمی از نیکی است که آن وهو اوستائی میباشد. دربین نیکیها بهترین نیکی موجوداست وآن وهووهیشتم اوستائی است. بهترین نیکی از تجربه خوشبختی بدست میآید وآن اوشتا ست. بهترین نیکی دراجرای روح نیکی میسراست وآن مفهوم اشم میباشد. تجربه خوشبختی درصورت پیروی راستی از بهر راستی امکان دارد. این جمله مفهوم واقعی "اشائی وهیشتائی اشم" اوستا میباشد بیان مذکورتفسیردرست فورمول اشم وهواست.

اینست جوهرآنچه را که ارسطودرکتاب اول اخلاق بحث میکند، بقیه مندرجات کتابها درموردفضیلت ورذیلت میباشدومعتقداست فضیلت نتیجه میانه روی است و رذیلت نتیجه افراط وتفریط نسبت بصفت وکیفیت ویژه ایست. کتاب سوم دینکرد مجموعه از فلسفه ودانش باستانی براساس مندرجات اوستاست، فضیلت ورذیلت را به همان نحوویا اصطلاحات خاص ایرانی پَتمان، فَرَه بوت، ائی بی بوت، به ترتیب بمعنی میانه روی، زیاده روی واندک روی تعریف مینماید که افراط وتفریط میباشد.

نویسندگان کلاسیک مانندپلوتارک، پلینی واسترابودرمورددین ایرانیان فراوان نوشته اندوبنوشته های زیاددیگران هم اشاره کرده اند. از آن نوشته ها چنین استنتاج میشودکه ایرانیان باستان درکلیه موضوعات دانش و فرهنگ، ادبیات فراوان داشته اند. پلینی از قول هِرمیپوس اشعارمیدارد که سرودهای اشوزرتشت دومیلیون بیت بوده است (۱۵)

چنانکه گفته شد گسترش وتوسعه مهرپرستی که آبشخورش اززرتشتیگری است ، بواسطه پیروی شاهنشاهان هخامنشی،تقریباً درهمه جهان باستانی با حرارت و ذوق وشوق پیروی میشده است .درنخستین بند مهریشت ،اهورامزدا ایزدمهررا همپایه خویش قرار میدهد .درآنجا چنین آمده : " ای اسپنتمان هنگامیکه من مهرپیوندگار چراگاهها را بیافریدم اورا درشایسته ستایش بودن ،درسزاوار نیایش بودن ،متساوی با خودمن که اهورامزدا (هستم) بیافریدم "بنابراین شگفتی‌نیست که پادشاهان واپسین هخامنشی آن را برسایر ایزدان وستودنیها رجحان بخشیده درصف اهورامزدا قرار میدهند .

درسنگ نبشته داریوش وخشایارشاه ،ایزدان را بنام بغ واهورامزدا را والاترین همه قرار داده است .لیکن درسنگ نبشته اردشیردوم وسوم نام میتره یا مهردرردیف اهورامزدا قرار داده شده ونام اناهیته یا ناهید درکتیبه پادشاه قبلی ذکرگردیده.

بنظرمیرسد سیستم فلسفه بلندی که اطراف نامهای ایزدان بوجود آمده ،بدوره هخامنشیان نیزسرایت کرده وهریک مکتب خاصی ازخودداشته اند .چنانکه گفته شد افلاتون وارسطو دیگران سیستم فلسفه مینوی وابسته به فروهر ،اشا وهروتات و امرتات را از ایران اقتباس وبه یونانیان تعلیم میدهند .

مهرچنانکه دیده میشود ،ایزدحامی خاندان هخامنشی بوده ودرسنگ نبشته های داریوش وخشایارشاه ،نام رتام یا اشم نیزآمده که مظهروالاترین راستی وقانون مقدس درطریق مینویست .بنابراین بطورصریح نمیتوان گفت که مهرپرستی دردوره این پادشاهان بزرگ بگسترش ونفوذخود آغاز کرده باشد .

خشایارشاه درکتیبه خویش درمورداستقرار آئین ورجاوند راستی بنام رتام یا اشم ،درسراسرکشورخودصحبت میکند . درگوشه جنوب شرقی ساختمان تالاربزرگ تخت جمشید شش لوح سنگی منسوب بخشایارشاه کشف گردید .ازجمله مندرجاتش چنین است: " خشایارشاه گوید . . .بین کشورهای مفتوحه بعضی اروا حخبیث را میپرستیدند . . .درعوض آنها را به پرستش اهورامزدا دانای مطلق ورتام والا (ارت ـ ارتام) آیین مقدس راستی‌وادارکردم . "

چنانکه بنظرمیرسد ،غیرت مذهبی ،پادشاه بزرگ را وادارکرده که گمراهان را بستایش خدای راستین مجبورکند . اما آشکاراست ،غیرت وحمیت را بدون تشخیص و تمیزدرفرمانهای خودبکار نمیبرده اند . شاهنشاهان هخامنشی،نسبت بکلیه مذاهب رسمی ونیک بردبار وفراخی حوصله وسعه صدرداشته اند .کورش بزرگ معبدکلیمیان را

دراورشلیم ازنوبساخت وداریوش معبدپته را درممفیس بنا نمود. البته بمنظور گسترش آیین مقدس خویش ،تبلیغات آرام وباصفا را پشتیبانی میکرده‌اند.

مهرمظهرقدرت آسمانی وجلوه‌آن برزمین است. لذا ایزدحامی شاهان بزرگ هخامنشی‌میگردد ،که‌درزمان خویش بربخش مهم جهان آن روزفرمانروائی داشتند. مهرعلاوه‌برمظهرقدرت مینوی بودن،برفضایل دادوشفقت نیزدلالت میکرد. چون رنگ دادورنگ شفقت آبی قلمدادشده ،رنگ مخلوطی ازهردو،ارغوانی است. این است انگیزه‌ئی که‌ردای ارغوانی رنگ نشان شاهنشاهی گردیده‌ونخستین بار بوسیلهٔ شاهنشاهان هخامنشی اختیارمیگردد.

گردونه‌باشکوه مهر ،بطورمجلل وبااحترام روان میگشت وکسی درآن نمی‌نشست. باپارچه‌ارغوانی رنگ گرانبها پوشیده میشد. دیوکریسوستوم ازاهالی پروس در تاییداینکه‌گردونه‌مهرکاینات ،خودمهراصل راستی ودادوقانون است ،حقیقت واقعی‌را ضبط نموده‌است. اسب‌سفیدکه گردونه مینوی را میکشد ،روح‌برنده‌ی‌گردونه یاخودخداست‌که‌برکاینات حکمفرماست. درمهریشت آمده‌که‌چهاراسب‌گردونه‌مهر رامیکشدکه‌بمعنی‌چهارفروزه‌اصلی فرمانروائی مینویست وآن نیکخواهی،آیین راستی،دادیاوظیفه‌شناسی یاخویشتن‌داری میباشد.

پلوتارک بیانات مشروحی درموردمهردارد. بگفته‌اومهر،ایزدراستی،پیروزی، یاورمینوی،ایزدنوروروشنائی ،سزادهنده‌ناراستی ودروغ‌است. پورفیری‌درتایید گفته‌های پلوتارک گوید " بنابرآموزش اشوزرتشت‌هرمزدفروغمندترین نورمی‌ماند وگناهمینوتاریکترین ومهرمابین هردو،ایرانیان مهررامیانجی وواسطه‌خوانند." پورفیری دراینجا اشتباها" هرمزدرابجای سپنتامینوگرفته‌است. منظوراز این گفته‌بی‌تردیدآن است‌که‌مهرایزد،مظهرراستی ومحبت ، دربرخاستن ارواح از محیط تاریکی وگناه‌وپیشرفت‌بسوی محیط نوروراستی وفضایل منسوب‌یاورمینوی است.

دکتردالفراپ[۱۶]نوشته‌های نویسندگان کلاسیک را بدین روش خلاصه میکند "مهر بعنوان نورمینوی درهمه‌جاحاضر ،همه‌چیزرا میشنودودرهمه‌چیزنفوذمی‌کند. بعنوان ایزدنور ،پاک وراست‌ودیده‌بان راستی مردم است. مخالف‌دروغ‌وناراستی است وآنها را سزا میدهد. بعنوان ایزدتاروماركننده‌ی تاریکی،همارە‌پیروزگرو بشاییستگان پیروزی می‌بخشد. بنابراین اوراستوده‌وازاواستمدادمی‌جویند.

راپ دردادمه‌سخن خویش ،بدرستی وبحق اظهارمیدارد‌که‌ارتباط مهربا خورشید،نه‌آنکه‌آن رانمادفروغ‌مینوی قرارمیدهد،بلکه منظورآن است‌که‌نیروی مینوی بوسیله‌ی آن بجلوه‌میپردازد.

محل شگفتی است که گفته های مذکور در مورد مهر، با مندرجات مهریشت و بخش دیگر اوستا بسیار نزدیک میباشد. آداب و تشریفات مرموزکه در اطراف مهر بوجود آمده، گویا در مراسم و تشریفات فراماسیونی بادامه حیات میپردازد. اما چنانکه گذشت آنچه بنام مسرموز شناخته شده، پرستش والاترین هستی اهورامزدا، بنام مهر و هواخواهانش همان خدای زرتشتیان را بنام مینوی دیگر میپرستند.

چنانکه گفته شد، بنظر میرسد، در زمان هخامنشیان، مهرپرستی بین ملل بسیاری نفوذ میکند. پیشرفت آن از سوی مشرق تا بهندوستان میرسد و مردم آنجا به پرستش مهر و ساختن معبد مهر میپردازند. همچنین در آسیای غربی و دیاری که در تماس رومیان واقع میگردد، بگسترش میپردازد. فرمانروایان ایرانی بویژه هخامنشی درکاپادوسیا، پونتوس، فریگیا و سیلیسیا فرمانروائی داشته اند. بزرگترین همه خاندانهای پونتوس، بطور عمیقی با دین مهر ارتباط داشته اند. وجود نام زیاد مهرداد در میان آنها دلیل بارزی برحقیقت گفتار بالاست.

میگویند آوارگان سیلیسی، مهرپرستی را میان رومیان رواج داده اند. لیکن تردیدی نیست که پایگاههای نظامی رومیان یا لشکرکشیهای آنان در آسیای غربی موجب تماس با بومیان و مشاهده تشریفات مرموز و سمبولی مهر میگردد. زهد و وظیفه شناسی و انضباط بومیان در زندگی و انجام تشریفات مرموز و موثر، تاثیرات ژرفی بر آنها وارد میسازد. چنانکه پمپی فرمانده سپاه رومیان در لیسیا حدود ۶۷ سال پیش از میلاد به انجام تشریفات مکتوم مهر میپردازد. بسیاری از اتباع آسیائی رم و نفرات پادگانهای آنها در سراسر استانهای اروپائی و آفریقائی آن پراکنده و موجب میشوند گروه بسیاری از جمعیت آنجا پذیرای آیین نو گردند.

بیقین چیزی جالب توجه در این دین ایرانی موجب میشودکه در استانهای دور افتاده و بین ملل متنوع با تمایلات گوناگون بآسانی روائی یابد و تقریبا"سراسر قاره اروپا و آسیا و آفریقا را در پایان سده سوم میلادی فراگیرد. دیوکلیتن بسال ۳۰۷ میلادی مهرپرستی را که در امپراتوری رم ۲۴۰ سال از عمر آن گذشته بود، مذهب رسمی کشور اعلام و مهر را حامی آن قرار دهد.

بهرحال حریفی بنام مسیحیت وارد میدان میگردد. هنگامیکه قسطنطین امپراتور بیزانس، بدین نصارا ارشاد میگردد، مسیحیت تقویت یافته، جای مهرپرستی را بتدریج اشغال مینماید. اما این امر بآسانی صورت نمیگیرد و تا مدتی در از مخالفت سختی ادامه مییابد. زیرا ژولین (۳۶۰میلادی) امپراتور نیرومند رم مهرپرستی را دوباره مذهب رسمی کشور اعلام مینماید. ولی بواسطه مرگ نابهنگام او در میدان پیکار با ایرانیان، مهر پرستی پشتیبان بزرگی را از دست میدهد.

بالاخره درحدود یک سده کشمکش سخت، مسیحیت با جرح و تعدیل و اقتباس هائی

از آیین مهرپرستی، آن را از میدان خارج و خود در اروپا مستقر میسازد. دین مهر بنام دین مسیح و جشن کریسمس و ایستر، جشن انقلاب زمستانی و اعتدال بهاری که کنایه از تولد مهر پس از شبهای تاریک زمستان و شب یلدا و کسب جلال بهاری در کاینات که برآن حکمفرماست بنام جشن مسیحیان تبدیل میابد.

دین اشوزرتشت درچین

درحالیکه دین اشوزرتشت درمیان ملل دیگر بگسترش و ادامه حیات میپردازد، باید دید چگونه تا سده های میانه دین مهم چین بشمار میرفته. آقای فاروقی در مقاله جالب خویش در ژورنال تهران ۱۹۳۷ در مورد زرتشتیان چین حقایقی را با گفته های دیگران ذکر کرده که اینک خلاصه میشود.

کتاب کهن چینی "په‌ئی‌پ... نین پاو" درگفتار خویش درمورد ایران و دین زرتشتی گوید "....اشوزرتشت اصر... ...یم و دین خود را برقرار میسازد. او دانای روشندل ایران میباشد." کتاب مذکور بس... ۸۷ میلاد تدوین و آن سالی است که کنفوسیوس دانشمند بزرگ چین متولد میشود.

بنظر میرسد که شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ایران گردیده به چین نیز رسیده و انظار دانشمندان آنجا بسوی نیروی مذکور که چهار نعل بسوی پیشرفت میتاخت متوجه میگردد.

بهرحال از گفته مذکور منظور این نیست که اخبار ایران و دین مقدس پیش از آن زمان بچین نرسیده است. قبلا" درمورد پژوهشهای کهیارجی و نفوذ مذهب و فرهنگ ایران درچین درروزگار پیش از تاریخ صحبت شد، پژوهشهای بعدی درنوشته های چینی حاکی است براینکه نفوذ مذکور، تا سده های میانه ادامه داشته است.

بنظر میرسد دین زرتشتی به ورود بچین بنام "پای هواو" یعنی دین آتش معروف میگردد. لیکن نامش بزودی اصلاح و به "هوهین" نامور میشود یعنی دینی آسمانی یا دین خدای آسمان. این مطلب درکتاب "یااوکوئن"[۱۷] مولفه ۱۱۳۱ میلادی درزمان سلطنت چوهینگ از خاندان نن سونگ تصریح گردیده و گوید واژه هین ترکیبی از تین بمعنی آسمان یا خدای آسمان میباشد.

نویسنده نامبرده سخن خود را چنین ادامه میدهد، اسم خدا درکتاب بودائی "موسین چه اولو"[۱۸] میباشد. این خدا سرسپرده‌ئی بنام "سبوتن..." دارد که دین بودائی را مطالعه و خود در ایران دانشمند دین ساخته، بعد... رشاد به چین میرود.

نویسنده درنوشتن نامها، بظاهر مرتکب اشتباهات گردیده... . "سواولهتچه" ظاهرا" بایستی سروش باشد. کهیارجی که ذکرش گذشت درمورد نفوذ اصول سروش و اشباع مذهب چین از آن سخن رانده است. اما معلوم نیست چرا نام ایزدبرنام اهورا مزدا

یا هرمزدکه بصورت خورمزدا تا زمان کبلای خان نوه چنگیزدرچین زنده بوده ومارکوپلو از آن صحبت میدارد پیشی گرفته است . آیا امکان دارد که زمانی سروش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی درچین شایع شده باشد؟ بیقین ـ چنانکه باحتمال ضعیف، مهرپرستی درچین نفوذکرده ومانندمغر بزمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد . با وجوداین نام سروش اغلب اوقات با نام اهورا مزدا یا هرمزد مربوط بوده وامکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد .

اهمیت گفته بالا بیانی است در " یاوکوئن" که هین نام خدای ایرانیان است و کلیه سخنانی که درموردهین نوشته شده راجع بدین زرتشتی میباشد . معنی واژه هین گفته بالا را بیشترروشن میکندوآن اینکه درکتاب "یوپین"[19] مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گوید که هین یا هن بمعنی "هوچن" یعنی خدای بیگانگان میباشد . لذا بنابر گفته صاحب "یاوکوئن" منظوراز بیگانگان چنانکه دربالا آمده ایرانیان میباشد .

همچنانکه شکوه کورش بزرگ توجه خاص چینی ها را بدین زرتشتی جلب مینماید، ظهور خاندان ساسانیان موجب تشدیدروائی دین میگردد . چینی ها ساسانیان را "سن چن" نوشته اند . دین زرتشتی از آن زمان درچین رونق بیشتری میگیردومعابدجدیدبرای پرستش بوجودمیآید .

بنا برمدارک چینی، هنگام طلوع خاندان "پی وی" (۲۲۱ - ۲۶۵ م) مردم شمال ، مراسم وتشریفات یا فتخار خدای آسمان مردم بیگانه انجام میدهند . "

منظوراز مردم بیگانه ایرانیان است . سن سوم درکتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن را تاییدوگویددردوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین وایران برقرار بوده است . سالیان بعددین زرتشتی درزمان پادشاهی خاندان "تن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیردو "پادشاهان خاندان شمال آن دین را میپذیرند . "

در" لی ئی تچه "هفتمین جلد "سوئی چو" آمده که شاهان خاندان "هی وتسی" درسده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانه ،اغلب اوقات از مردم بیگانه (یعنی ایرانیان) استمدادمیجستند . نویسنده چینی " تچن یوئن" اشاره به متنی کرده گوید " امپراتورهی وتچو از خاندان هی وتسی که بسال ۵۷۶ میلادی براورنگ شاهی می نشیند ، بحدی بخدایان (منظوریزدان) بیگانه علاقمندبوده که هنگام فدیه ونیاز به افتخار آنان مینواخته ومیرقصیده . (رقص ونواختن از تشریفات چینی است که دردین نووارد میشود .)

دین زرتشتی درچین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده ورونق آن دردوره سلطنت خاندان "تنگ" درچین نمودار است .[20]

بنا بر مدارک چینی، معابد فراوان زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان تنگ در چین وجود داشته که چهارتای آن در پایتخت چین شرقی ودوتا در پایتخت چین عربی میبوده در جلد سوم "لینگ کینگ سن کی" که در ژاپن[21] نگهداری میشود آمده "در شهر "سو" پایتخت چین شرقی، بخش "پوتچنگ فنگ" معبد زرتشتی است "و در ادامه سخن گوید" در شهر مرکزی هونان معابد زرتشتی موجود است .... در دو پایتخت و شهرهای کنار بیابان دین زرتشتی جلب توجه مینماید."

خبر درست در مورد شهر هونان آنست که سالی یکبار با تشریفات ویژه‌ئی قربانی در آنجا بعمل میآید، گویا چنین تشریفات ومراسم مربوط بمهرپرستی و دال بر پیروزی بر نفس میباشد و یا چنانکه گفته شد از مراسم چینی است که در دین نو داخل میگردد.

امکان دارد بعضی از معابد مذکور بوسیله رهگذاران یا ساکنان زرتشتی چین بنا شده باشد. چنانکه شاهزاده پیروز که چینی‌ها او را "پیلوسه" مینامند، چون تاج وتخت پدری را از دست میدهد، بچین مهاجرت وبسال ۶۷۷ میلادی آتشکده‌ئی در آنجا بنا مینماید که بنام معبد ایرانی نامور میگردد. همچنان پارسیان نیز پس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت بهند، شالوده نخستین آتشکده را ریخته وبیاد شاهنشاه ایران بنام ایرانشاه نامور میسازند.

بیشک اغلب آتشکده‌های زرتشتیان در چین، مختص بزرتشتیان چینی بوده که جمعیت آنها چنانکه گذشت اجتماع بزرگی را تشکیل میداده است. آشار دینی زرتشتیان در چین حتی هنگام پادشاهی کبلای خان بزرگ در پایان سده ۱۳ میلادی انظار را بخود جلب مینموده است.

بنا بر پژوهشهای دکتر "اُت سوجی اُ ساهیکه‌گه" استاد زبانهای قدیم در دانشگاه توکیو، ظاهرا "بواسطه غلبه نفوذ دین زرتشتی در ایران بسیاری از اندیشه‌های ایرانی در سده نهم میلادی به ژاپن نیز وارد میگردد.

جهانگرد نامی مارکوپولو که در اواخر سده ۱۳ میلادی چندسال در دربار کبلای‌خان نوه‌ی چنگیزخان میزیست، بیانات جالبی از ملاحظات خویش در مورد مذهب مغولها در چین بیادگار گذاشته است. بگفته او آنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقد وروزانه جلو آتش در حالیکه بوهای خوش بر آن دود میشود به بندگی میپردازند. کسانیکه وارد دربار پادشاه میشوند باید روبند بر صورت داشته باشند که همان پنام زرتشتی است. بیگانگان پس از غسل وتطهیر با دود بوهای خوش بحضور خان بار می‌یابند چنگیزخان را بنام بوخت یعنی نجات یافته یاد میکنند که واژه‌ای ایرانی است. پول دولتی را "پائزه" مینامند که صورت اوستائی آن "پائسه" وبمعنی چاپ برجسته میباشد. پیسه هندی بمعنی پول از همان ریشه وبوسیله فرمانروایان تورانی قدیم بهندراه یافته است.

گفته‌های مارکوپولو در مورد عادات و مراسم ترکها و مغولها همان مراسم زرتشتی است که بین آنها باقیمانده. پیش از پایان این گفتار مبنی بر نفوذ دین زرتشتیان درمیان تورانیان، ذکر احساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی بابر بنیانگزار سلسله گورگانی در هند مهم است، که حامی فرهنگ و زبان پارسی بوده و هنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیار میکرده‌اند. اکبر بزرگترین پادشاه آن خاندان، تمایل خاصی بدین و مراسم و جشنها و تقویم ایران باستان داشته‌است.

باید دانست ترکها و هونهای مجارستان امروزه نیز ارتباط قدیم را با دین اشو زرتشت فراموش نکرده‌اند. جراید ترکیه در سالهای پیش مسائل ارتباط خود و هونها را با ایران باستان بویژه سنت های آنها و واژه "ایستن" که بی‌تردید شکل مسخ‌شده یزت یا یزدان ایرانی است مورد بحث قرار داده بودند.

دین هونها و مردم نواحی طی دوره‌های پیزرتشتی‌بوده

چنانکه گفته شد هنگام ظهور زرتشت، بزرگترین دشمن دین، پادشاه خیه‌اونیس بود که ارجاسب نام داشت. انگیزه مخالفتش با دین جدید، وفاداری نسبت بدین کهن بود که شاه گشتاسب شهریار ایران نیز همان‌را پیروی میکرد. مخالفت او جستن بهانه‌ئی بود برای پیکار با گشتاسب، والا در مورد دین این همه جار و جنجال راه نمیانداخت. (یادگار زریران ۲ و ۳) ارجاسب در پیکار با گشتاسب جان خود را باخت و مردم خیه‌اونیس بنا به تبلیغات شاه گشتاسب دین اشو زرتشت را پذیرفتند. (یشت ۵-۱۰۹).

مندرجات اوستا و یادگار زریران از کتب پهلوی، ارجاسب را پادشاه خیه‌اونیس میشمارد. مندرجات فروردین یشت (۱۰۰) و زامیاد یشت (۸۶) حاکی است براینکه گشتاسب در پشتیبانی دین اشو زرتشت در برابر دشمنی هونها نیز، بدفاع برخاسته‌است. بسا وجود این روشن نیست که منظور از هونها، همان مردم خیه‌اونیس باشد. اگر واژه "هونه‌وَ" اوستا در جمله "هونه‌وَوَئِسه‌کیَه" بنا بزعم استادبلسا را منظور ملت یا نژاد بدانند و هونه واژه‌ئی که معنی مراقبه و تفکر یا خاندان را بدهد، هونها ملت بسیار کهنی هستند که تحت فرمان روائی ویسه، عموی افراسیاب و پدر پیران سپهدار را و زندگی میکردند.

توس پسر نوذر پادشاه ایران از ایزد اَرِدوی سوراَناهیته برای پیروزی بر سرپسران ویسه درخواست کامیابی مینماید. همینطور آنها نیز برای پیروزی بر توس از آن ایزد درخواست کامروائی را دارند. میدان کارزار، درگذرگاه خشتروسوک بالای کنگدژ، ساخته سیاوش میباشد. موقعیت آن بنا بر پژوهش دارمستتر در شمال غربی ازبکستان است. چون موقعیت خیه‌اونیس را نمیتوان دورتر از بلخ، محل روائی دین اشو زرتشت قرار داد،

هون ویسه را با یستی مردم خیه‌ا ونیس یا همسایه نزدیک آنها دانست .
نویسندگان کلاسیک از "شیا اونیته" صحبت مینمایند .بزعم دارمستترخیه‌ا ونیس میباشدومینویسدنزدیکیهای گیلان بوده ،ازلحاظ مجاورت خیه‌ا ونیس به بلخ ، دارمستتربایستی درا شتباه باشدویا آنکه شیا اونیته را ازمستعمرات دورخیه‌ا ونیس بایدشمرد .
چنان بنظرمیرسددانشمندان درموردا صل مردم مجارستان یا هونگری که ذکرش درا وستا وسایرنوشته‌های دیگرآمده هم رای نیستندکه‌ا زاخلاف مردم خیه‌ا ونیس یا هونها میباشند .بعضی از آنها مانند دکترژهن کراکسونی معتقدا ست مردم مجارستان ، مسلما" ازمردم آسیا نبوده وبا نژا دترک وهون نسبت ندارند .قبیله شی بنام "انوگور "برمردم هونگری یا مجارستان غالب میگردندونام خود "انگور "را برآنها منسوب میدارند که سپس هونگرمیگردد ،مردم مجارستان که درا صل فینی هستند ،قدرت راازدست آنها گرفته ،تابعخویش میسازند . دکترکرا کسونی دین مردم انوگورراکه زرتشتی بوده‌اند می‌پذیردواظهارمیدارد درفرهنگ اشکانی وساسانی را بارث آورده‌اند .
باوجوداین پروفسورزجتی با نظریه دکترکراکسونی درموردا صل نژا دمردم مجارستان موافق نیست . نظریاتی که عناصرفینی ،وگول ،استیاک ،زوریو ،چرمیس ،چووس درخون مردم مجارمخلوط است ، می‌پذیرد ،لکن اصرارمیورزدکه ترکیب مهم مردم مجارستان از هونهاست وعنصرذاتی تکذیب ناپذیرهون راکه درعروق آنها جریان داردنمیتوان انکارکرد . اکثردانشمندان با نظریه پروفسورزجتی موافقند . چنین بنظرمیرسدکه هونها دردوران تاریخی با طراف ومناطق دوردرازپراکنده میشوندازسوی مشرق تا بکانسودرچین وازمغرب تا به کزاکستان درشوروی پیش میروند درحدودسده دوم پیش ازمیلاد ،دسته شرقی آنان درچین معروف به "یوئیچی" ازفشار "هیاونگ نوس" ببخش شمال غربی هندروی آورده تا هفتصدسال درآنجا بفرمانروائی میپردازند ،ولیکن به پیروی دین زرتشتی ادامه میدهند . دسته دیگربه منطقه اورال وسپس به مجارستان (هونگری) پیش میروند ،وعناصری با خودمیبرندکه درطی زمان مردم آنجا رادرخودمستحیل میسازند .
مردم مجاردرا صل از "مگیار (۱) "تشکیل یافته است . نظریه دیگرآنکه آنها ازنسل سوارا ن صحراگردوچادرنشینان آلتای وصاحب عناصرترکی میباشند ،که با زنان "اوگرائی" ازدواج نموده گویش آنان رااختیارمیکنندودرسده نهم میلادی بدشت مجارستان واردو اقامت میگزینند . بگفته گیبون[۲۲] ترکان آلتای زرتشتی بوده‌اند .وامبری درمورددین

۱ــ مگیارا حتمالا" ترکیب یافته ازواژه مگ ویار می باشدکه مفهوم آن دوستدار مغ است .

مگیار گوید "مگیار با روح ایرانی جهان زرتشتی چنان سرشار بوده اند که از حیث[۲۳] فرهنگ و ادب از اروپائیان هم از رتبه برتر میشوند." اروپا دگه کشور دانوب را برای خویش تشکیل میدهد، در حکمت سیاسی خویش از فرهنگ پارسیان مدد میجویند که مناطق اورال وولگا از نفوذش متاثر شده اند.... در شمال قفقاز هم فرهنگ ساسانیان حکمفرما بوده است.

بنابر آنچه گفته شد قلمرو پهناوری از چین تا به قفقاز و نواحی اورال وولگا تحت نفوذ فرهنگ ایران باستان و دین زرتشتی بوده است. کولومان نیمانتی از قول مناندر گوید[۲۴] که ترکان در سده ششم پیرو دین مغان بوده اند. ابن رستا نیز به این حقیقت که در سده دهم میلادی همان دین را پیروی میکرده اند، اشاره میکند چون اروپا دموسس و بانی هونگری یا مجارستان در منطقه دانوب، اصلا" ترک نژاد بوده، کولومان گفتار خود را چنین بپایان میرساند، "براستی بحقایق مذکور متقاعدم و احساس میکنم طبق روایات وسنن نیاکان، نیروی ذهنی ما از خون سیتیان سیراب وروح ما از آیین مقدس زرتشتیان سرشار گردیده است. پروفسور زجتی حقیقت دیگری بر آن اضافه کرده گوید که اگرچه بلغاریها اینک بزبان سلویک صحبت میکنند لیکن آنها نیز در اصل صاحب عنصر هون و نیاگانشان زرتشتی بوده اند. دانشمند جهانگرد و باستان شناس نامی، آرل استین پس از پژوهشهای زیاد گوید "کلیه آثار بر تاثیرات عمیق نفوذ فرهنگ ایرانی بر ملت های سیتیان، هون، یوئی تسی و سایر چادرنشینان همان نواحی دلالت دارد.

بگفته ماروس جوکائی نویسنده مجارستان، دین قدیم مگیار دین اوستائی بوده و مردم مگیار با مردم کهن اوستائی تماس بسیار نزدیکی داشته اند. گفتار جالب توجه و معبری که ذکر شد، باز بصورت دیگر چنین تکرار میکند. "میتوان گفت که رهبران مگیار آنقدر با روح ایرانی سرشار بوده اند که از حیث ادب بر اروپائیان همان مقام رجحان داشته اند." ودر جای دیگر گوید "مگیار هنگام مهاجرت به مجارستان کنونی بانگیزه نفوذ فرهنگ ایرانی از پیروان مذهب اشو زرتشت بوده اند."

پروفسور زجتی با پذیرفتن تاثیرات سنن فینی بر طبقات عامه مردم مگیار گوید که طبقات دانا ورهبر مگیار، تمدن زیبا ومتنوع وپاکتر پارسی زرتشتی را اختیار مینمایند. فرانسیس کالی گوید[۲۵] "مگیار از نسل سیتیان تورانی باستانی اند و بین مردم ایران خاوری مستحیل شده، بتدریج آیین ومراسم زرتشتی را اختیار و آن را در میان قبایل دیگر خود گسترش میدهند.

نظر بچنین عقاید استوار، طبیعی است که دانشمندان مجار دین پاک زرتشتی را با صمیم قلب مطالعه کرده، نفوذ تمدن بلند آن را استنباط میکنند. بطور مثال

کولوما ن نیما تی که ذکرش گذشت درکتاب خویش گوید "جریا نا ت آموزشها ی اشو زرتشت ودانش مغا ن جا ن وروح مگیا ررا درآسیا سیراب میسا زد. دا نشی که گونگسه چینی، بودا ی هندی، ارسطووفیثا غورث یونا نی از سرچشمه‌ی آن بهره‌مند گردیده‌اند." چا رلزبزونی[۲۷] دردیبا چه کتا بش درموردارزش باوری دینی‌وا خلاقی زرتشتی گوید "... وآن لازمه مهم اجتماع متمدن وبزرگترین سرچشمه‌ی خوشبختی برزمین است که‌همانندنزدیکی با بهشت دارد." [۲۶]

"لوئیس بلکا ن ئی‌سزه‌بو" درکتا بش بنا م عقا یدوافسا نه‌ها ی باستا نی، اشوزرتشت را بزرگترین مردباستا نی میشما رد. تئودوردوکه‌نویسنده‌کا رنا مه کوروسی‌کسومه‌اشوزرتشت راکهن ترین بودا (روشندل) میدا نند. آلبرت کواتس گوید[۲۸] "دیدزرتشت درموردرحما نیت روشنترازبودا ی گوتما بوده، بنا برا ین برای ما گروه مگیا ر، شا یا ن اهمیت است که‌درمورددین او به‌پژوهش بپردازیم".

درپایا ن سده‌دهم میلادی آنگا ه‌که‌ستیفن پا دشا ه مجا رستا ن (۹۹۷-۱۰۳۸ م) دین نصا را می‌پذیرد، توده مردم به‌پیروی شهریا رخویش مسیحیت اختیا رمینما یند. دین نودرآغا زپذیرش، تحت الشعا ع واقع میگردد. طبقه‌اشرا فه‌ونجیب زادگا ن قسمی ازدین زرتشتی را پیروی میکنند. چا رلزبزونی که‌ذکرش گذشت گوید "بگفته‌فا درکلمنس مسیحیا ن کتا ب دینی زرتشتیا ن را بحدی گرا می میدا رندکه آنرا ما نندگرا نبها ترین دا را ئی خود حفظ میکنند."

پروفسورزجتی درخا تمه‌گفتا رخودگوید "نیروی قدیم مگیا رورواح اشوزرتشت هنوزدرمسیرخودجا ری ویکدیگررا میجویند... چه میشدکه‌گروه مگیا را مروزی، ندای اشوزرتشت پیغمبرباستا نی را می‌شنیدند."

پا یا ن گفتا ر

عد

با اینهمه پژوهش وبررسی طولانی، انتقا دکننده با انصا ف با یدبحقیقتی‌متقا عد گردد که‌دین پا ک اشوزرتشت، طی روزگا را ن درا ز، جمعیت فرا وا ن بشریت را به سوی خودجلب ودل آنها را با انوا ع گونا گون فروغ روشن سا خته‌ودررا ه‌بسربردن روزگا رخویش، با زندگی‌بهتروشریفتررهنمون بوده‌است.

دین اشوزرتشت هنوزنیزدرا یرا ن وهندومغرب زمین با جمعیت نا چیزی به حیا ت خویش ادا مه‌میدهد، اخگرمینوی آن درسرا سرجها ن درسینه‌ها ی مردم افسرده گشته، درانتظا روزش نسیم دا نش افزا ئی است که‌با زشعله‌ورگردد، دا نشی‌که‌امیدا ست روزی ما نندخودا شوزرتشت، دلها ی مرده‌ورنجدیده‌بشریت جها ن امروزی را با وجد ونشا ط مینوی زنده‌وشا دما ن کندوروح خموده‌افرا درا با هلهله‌وشا دما نی زندگی

پاک وراست بیدارسازد.

اینک با تکرارگفتاری که اشوزرتشت پیام آسمانی خودرا با آن آغازنموده سخن خودرا بپایان میرساند.

پروردگارا با فروتنی تمام بندگی خودرا بتوپیشکش وبا روح سرشار از اشتیاق، بتونماز میگزارم ودرخواست دارم، بخش بزرگی ازوجد مینوی راکه از آن داناترین است، بپاکترین روح بخشنده خودبخشیده ونیروی انجام کارهائی که پسند راستی ودلخواه دانش وجدان راست ونهاد پاک است، پایدار بداری، تا شادمانی بگیتی روی آورد وروانان به وجد و مسرت پردازند. (یسنا ۲۸-۱)

زیرنویس گفتار فرهنگ ودین ایرانیان

1- Wonders of the Past, P.P.170-177, by W.W.Flinders. 2-Cults and Legends of ancient Iran and China. 3- Aurvat Dainghu.4- Khyaonis 5- Decline and Fall of Romen Emperor Ch.42, by Gibbon .6- Hieun Tsiang . 7- Haetumant . 8- Bhavishya Purana . 9- Ref. Zorastrian Magi in Bhavishya Purana, by, K.Sitaram. 10 - Vaishnavism, Sainavism. 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1 . 12- Schools of Ancient Philosophy, published by, The Christien Tract Society, London . 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309 . 14- Nicomachean Ethics book I . 15- Pliny's Natural History XXX 1,2 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians . 17- Yao Koan . 18- Mosin Cheow Louo . 19- You Pien . 20- G.B.Sonsom's Japan, P.81. 21- جزو کتاب I Tsun Tsoung Chow . 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch.52. 23- At the Cradle of Magiars . 24- Turktantetel, Budapest 1892. 25- A pogāni Magyarok Vallāsa, Budapest 1861. 26- Nmzetisegunk elvei Budapest 1892 . 27- Magyarok Āzsiai emlék Budapest 1845 . 28- Christian Apology

آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید

حدودسال ۱۱۱۰خورشیدی با انگیزه محرومیت ها ومحدودیتهای طاقت فرسای که برزرتشتیان تحمیل میگشت دودخترجوان وزیبای زرتشتی که درخطر ربوده شدن بودند بوسیله یکنفرجهانگرد آلمانی بهندفرستاده میشوند. جهانگرد آلمانی دختر بزرگتررا که نامش برما مجهول مانده با رضایت والدینش خودبزنی اختیار میکند ودخترکوچکتربنام پیروزه را به بمبئی میرساند که بعقدازدواج رستم جی پتل، بزرگ جماعت پارسیان درمیآید. شرح مفصل این واقعه درصفحات این کتاب بنظرمیرسد.

پنجاه سال بعد ایزدیار کرمانی با تفاق زن وفرزندان خودبرای حفظ ناموس با تغییرلباس از کرمان به یزدپناهنده میشود. پس از اقامت کوتاهی چون دوشیزه گلستان ششمین دخترش بسن ۹سالگی موردطمع وشهوت، شهوت پرستی واقع میگردد،

قبل از ربوده شدن پدربا تغییروضع پنهانی اورا با خودبهندمیبردوحدودسال ۱۱۵۶ خورشیدی واردبمبئی میشود. گلستان درخانواده نجیب ومعروف پانده عروس میشود. سردینشاه پتیت بارون اول ازسران نامورپارسی که موردتفقدناصرالدینشاه واخذمدال شیروخورشیدسرافرازگردیده داماد اوست. ایزدیارچندسال با تغییرقیافه ولباس یکایک دخترخودرا پنهانی به بمبئی میبردوبالاخره دامادش رستم فرامرزنیزحدودسال ۱۲۰۰خورشیدی با زن وفرزندان خودبقصدمهاجرت عازم دیارهندمیگردد. پسرش جمشید درسال ۱۲۰۳خ باتفاق فرزندان خاله خودبسوی چین مسافرت وبنگاه بازرگانی بزرگی درآنجا بوجودمیآورد. شهریاروخسروبرادرانش نیزبه پیروی اوهرکدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول وصاحب دستگاه بزرگی میگردند.

چندسال بعدحدودسال ۱۲۰۹خورشیدی رادمردغیوربامسخداداد شهریارمقیم یزد بسن ۱۴سالگی روزی بیرون شهرسواربرالاغ میرفته، درمحلی خلوت جوانی مسلمان براو برخورده، ازالاغ برزمین میافکندکه چرا دربرابراوبرالاغ سواراست. بامس جوان مسلمان، جوان را که با حمله ناجوانمردانه اورا برزمین انداخته وفحش وناسزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرارمیکندوازترس واکنش عمل واقدامات علما وصدورفرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپارمیگردد. بامس بواسطه خاطرات تلخی که ازایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندانش نام ایران بشنوند. اما نوه اوروانشاددینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیترکه مصدرخدمات مهم فرهنگی واجتماعی درایران وبمبئی میباشد درسال ۱۳۱۱خ باتفاق دانشمندنامورهندسردکترابیندرانات تاگورازسوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت وموردتفقدشاهنشاه فقیدرضاشاه واقع گردید. تاسیس کارخانه نساجی وبرق خسروی درمشهدنتیجه کوششهای اوست. خانواده اربابرستم شاهپورگیو وخانواده روانشاددکتراسفندیاربهرام یگانگی وروانشادسروش بهرام یگانگی ازسوی خواهربا روانشادبامس خویشاوندی دارندروانشادبامس تنها پسرخانواده بودوخواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه ایزدیارکرمانی با مهاجرت خودبهندراه مسافرت را برای زرتشتیان ستمدیده یزدوکرمان به بمبئی بازنمود. فرزندان واخلاف اودرهندوسایل پذیرائی وکار را برای همکیشان ایرانی خوددربمبئی فراهم میسازند. تازه واردین ازایران درمنازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپیه یادوروپیه بخدمت مشغول میشدندوبا گذشت زمان بکارهای بهتروکسب پرداختندودرعلم ودانش وصنعت ومهندسی سرآمدانی ازخودبیادگارگذاشتند.

بسال ۱۸۵۳میلادی برابر ۱۲۳۲خ روانشادفرزانه غیورمانکجی لیمجی هاتریا بسوی ایران عزیمت نمود. ازسوی انجمن پارسیان که بیشترامنای آن ازخانواده یابستگان

نزدیک ایزدیار و دخترش گلستان با نو بودند، برای رسیدگی باموروی اوری همکیشان خویش در ایران و اقدام در رفع یا رسنگینی و روانکش جزیه مأموریت میابد. نامبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سر و صورت میدهد. خدمات مانکجی در ایران نسبت به زرتشتیان و هم فرهنگ میهن بسیار مهم و براستی نجات دهنده زرتشتیان بشمار است. برای اطلاع از کارنامه او بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۶۱۷ مراجعه شود.

زرتشتیانی که در روزگاران اخیر به هندرهسپار میشوند، بقصد کار و کسب بوده است. کم کم در آنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخر بوده اند و در ایجاد بنگاههای فرهنگی در شهر یزد و روستاهای زرتشتی نشین و کرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشور هند با آزادی نایل و از یوغ استعمار دولت انگلیس فارغ گشت و قانون تبعیت جدید از مجلس گذشت بسیاری از زرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه و بستگان در هند و عدم علاقه و خویشان در ایران با کراه تبعیت هند را پذیرفته اند.

یکی از پارسیان توانگر هند بنام دادابهای رستم جی بناجی به مانکجی هاتریا در ایران نامه ای نوشت که حاضر است مخارج صد خانواده زرتشتی را اگر مایل باشند با زن و فرزندان خود کوچ کنند و به هندوستان مهاجرت نمایند بپردازد و آنها را در کلکته سکونت میدهد و کلیه هزینه آنها را تا بورود به آن شهر متحمل شود و در آنجا بکار بگمارد. این خبر در نشست پنچایت یزد در روز آذر و آذر ماه ۱۲۲۵ یزدگردی مطرح شد ولی کسی حاضر نشد میهن خود را ترک گوید و بمهاجرت تن دردهد.

چنانکه از شماره امروزی پارسیان در هند دیده میشود، گمان نمیرود دسته ای ولی که پس از ساسانیان به هند روی آورده و در سنجان رحل اقامت افکندند از چند صد نفر تجاوز کرده باشد. حتی اگر شماره آنها را پانصد نفر حساب کنیم بحساب بزاد و ولد طی ۱۳۰۰ سال بالغ بر یک ملیون شده باشد. درصورتیکه با مسافرتهای بعدی افراد بقصد بازرگانی و کسب و اقامت تدریجی آنان در هند شماره آنها روی بافزونی نهاده است. درهر حال اقامت پارسیان را در هند نمیتوان عنوان مهاجرت داد، بلکه مسافرتها ئی بوده که بعدها عنوان مهاجرت بخود گرفته است.

تاریخ رویدادهای هفتصدساله

دانشمند پارسی شاپورجی کاوسجی هدیوالا صورتی از پیشامدها مربوط بزرتشتیان را طی دوره ۷۰۰ سال از ورود نخستین دسته کوچک پارسیان از ایران به هند بروش زیر بیان مینماید:

۸۵۰ میلادی ـ چند نفر پارسی در واگذاری نام خود را به پهلوی برسم گواه بر صفحه مسین امضا نموده اند.

نیمه سده نهم میلادی ـ مردانشاه پور اهورمزداد که در اواخر سده نهم میلادی شکند

گوما نیک ویجا ررا تا لیف‌کرده‌بود، برای پژوهش درموضوعات دین سهندآمد. (رک. مجموعه سانسکریت بتصحیح شهریارجی با روچا مقدمه‌ص ۲۰۲) شکندگوما نیک ویجا رفصل ۱۰-۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴مقدمه‌ص ۵۰-۲۰۰۶۰)

۹۱۶ م - بگفته مسعودی (۳۰۴ ه) مجوسان درنقاط مختلفه عراق، فارس، کرمان، سکستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، اران، هند، سندوچین درآتشکده‌ها را، پرستش میکنند.

۹۵۰ م - مسعربن مهلهل (۳۳۹ه) درموردچال درسندگوید: درآنجا مسلمان، نصاری، یهودوآتش پرستان سکونت دارند. درشهرمسجد، کلیسیا، کنیسا وآتشکده موجوداست. ابن حوقل همزمان با اوگویدکه‌لباس مسلمانان وکافران درابن بخش (بین کمبایت وچال) همانندیکدیگراست وهردوفرقه‌بیک روش ریش نگاهمیدارند. (رک. تاریخ هندتالیف‌ایلیات ج ا ص ۳۹-۷۹، بمبئی گزت سال را ۹۴۲میلادی میداندجلد۱ بخش ۱ ص ۲۱۶ - ۲۱۷).

۹۴۲-۹۹۷ م - بعضی ازپارسیان مقیم جنوب‌گجرات بکمبایت رهسپاروبرای زرگانی توفیق جالب‌توجه‌بدست آوردند. سپس پارسیان دیگرنیزبآنها ملحق ومستعمره‌ای ازنیه خودایجادنمودند. هندوان ازرفتارآنها، شهرراترک میکنند. یکی ازآنها ازگروه‌با وفرقه‌دسه‌لعل بنام کلیان رای بسورت رهسپاروددرآنجا ازتجارت مرواریدثروت هنگفتی بهم میرسانند. جماعتی‌ازاوباش راجپوت وماهیگیران راا جیرکرده‌برای گرفتن انتقام ازپارسیان، شبانه‌برمستعمره‌آنان بتاخت وبسیاری راازدم‌شمشیرگذرانیده خانه‌هایشان راآتش زد. آنانکه‌جان بسلامت بردندفراررابرقراراختیارونفسی از پارسیان درآن شهرباقی‌نماند. (رک. بمبئی گزت جلد۶ ص ۲۱۶).

سده‌دهم میلادی - بگفته‌ابن حوقل (Ouseley's Oriental Geography) بخشی ازهندوسنددرتصرف‌گبران است. منظورش ازگبران شایدزرتشتیان باشد:

۹۹۵ م - دین پناه‌آترپات دین پناه یک نسخه‌پهلوی رابسال ۳۲۴یزدگردی در شهربروچ کتابت‌کرده. بزعم بعضی ازدانشمندان بایستی سال ۶۲۴باشد (رک. دستور بهمن کیقبادوقصه‌سنجان تالیف‌دکترمدی ص ۲۸) تذکراین نکته‌خالی ازفایده‌نیست که‌دراصل نسخه‌پهلوی تنها ۳۲۴نوشته‌وواژه‌یزدگردی ندارد. استاد بهرام گورانکلساریا درتحشیه‌ترجمه‌آن بدون نشان دادن مدرکی یزدگردی رابرعدد۳۲۴ افزوده‌است که‌قسمی ازجنایت ادبی است. بایدگفت کاتبان زرتشتی بموجب‌اطلاع نگارنده‌تاقبل ازسال ۶۹۲ یزدگردی درتاریخ کتابت سنه‌یزدگردی راندادهاند. شهمردان).

۱۰۰۹ م - برسنگ نبشته‌پهلوی درغارکنهری دربمبئی نام چندنفرازپارسیانی که‌روزمیترو (مهر) وماه‌آوان (آبان) سال ۳۶۸ (۹۹۹ م) وروزاهورمزدماه میتروسال ۳۷۸ (۱۰۰۹ م) غارمزبورراديدن کرده‌اندنقرشده‌است. بگفته‌دکتروست

پارسیان نامبرده شاید زسنجان بدانجا رفته‌اند. (رک. Dr. Burgess's Inscription from the Cave temple P.62 - 64) چنانکه گفتیم سنه یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده. سنه نامبرده بر سنگ نبشته پهلوی که بسیار خراب است وخواندن آن با زحمت میسرا ست گمان میرود درخواندن آن اشتباه شده وتردید رواست. زیرا اسنادونوشته‌های برسنگ نصب برساختمانهای دینی پارسیان درسابق، هرچندکه روزوماه زرتشتی را داده‌اندسال را سموات هندی نوشته‌اندوازسال یزدگردی سخن بمیان نیامده‌است. (شهمردان)

۱۰۱۱ م - دین پناه آتر پات دین پناه بعضی ازیادداشتهائی بپهلوی برای استفاده شاگردش شاهزادشات فرخ اهورمزددربروچ بروزگوش وماه اردیبهشت سال ۱۰۶۷ سموات نوشته. این سنه را بهرام گور انکلسار یا وشاپور شاه هدی والابرابر ۱۰۲۱ میلادی میدانند وسنه ۱۰۷۷ هندوستانی بشمار میآورند.

۱۰۲۱ م - بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی درغار کنهری، سومین دسته پارسیان بروزدین وماه مهر ۳۹۰ ی ؟ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غار رفته‌اند.

۱۰۳۰ م - البیرونی درکتاب الهندگوید " زرتشت ازآذربایجان ببلخ رفته. بتبلیغ دین پرداخت ..... اینک نیزمجوسیانی درهندموجودندکه بنام مغان معروف هستند.

۱۰۷۹ م - ابراهیم غزنوی مستعمره آتش‌پرستان را دردهره‌دون،دامنه هیمالیا موردحمله قرارداد.

۱۰۸۱ م - آننددیوفرمانروای کُنکَن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) با نجمن خاراسان درم بذل نمود (رک. بمبئی گزت ج ۱ بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاپور شاه هدی والله درمقاله خویش درموردجا وی را نا باثبات رسانده که منظور از انجمن خاراسان انجمن پارسیان سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار وساکن شدند.

آخرسده ۱۱ میلادی - جنگ واریا وحمله سربازان راجپوت برمستعمره پارسی ودفاع آنان. (رک. برای اطلاع بیشتربفرزانگان زرتشتی تالیف رشیدشهمردان ص ۴۶).

۱۳۰۵ م - موبداردشیربوربهمن نسخه خطی وندیداد پهلوی محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی درسیستان برای دستورهندموبد ماهیار ساکن آچک کتابت کرده. نام موبدان موبدآنجا شاهمردپورماهیار پورشاهزاد پورمیتروجیوبوده. وازه جیوبرابروازه جی هندی و میتروجیوبرابر نام مهرجی ودلیلی است برآنکه میتروجیوحدودسال ۱۱۰۰ م درهندمیزیسته. (رک. وندیداد پهلوی بتصحیح دستوردارا ب سنجانا ص ۳۹).

۱۴۰۲ م - موبدی بنام کامدین زرتشت ازسنجان برای برگزاری مراسم دینی بنوساری میرود. (رک. پارسی پراکش ج ۱ ص ۲).

۱۱۶۶ م ـ نریوسنگ دهو ل موبددا نشمندپا رسی‌یسنا ی پهلوی را بسا نسکریت ترجمه وتبحرخودرا درهردوزبا ن نشا ن میدهد. خرده‌ا وستا ،مینوخردوپا زندرا هم بسا نسکریت ترجمه‌کرد.موبدنریوسنگ با موبدهرمزدیا ررا میا رهمزما ن بوده . دکتروست سا ل زندگی نریوسنگ را سده ۱۵ م دا ده‌که‌ا شتبا ه‌ا ست .

سده ۱۲میلادی ـ میگویندپا رسیا ن درا ین سده ،هندوا ن را برخلاف‌مسلما نا ن تحریک ودرفتنه‌ا ی‌که‌برپا گردیدمسجدمسلما نا ن طعمه‌حریق شد. سیدها را جه‌جیا سیم ها حکمـرا ن محل مصا لح سا ختما نی را برا ی تعمیرمسجدبمسلما نا ن ا رزا نی دا شت .(رک . تا ریخ هندتا لیف‌ا یلیا ت جلد ۲ص ۴ـ۱۶۳) .

۱۲۰۵ م ـ موبدما هیا رمقیم ا وچ(پنجا ب) پس ا زشش سا ل ا قا مت درسیستا ن بـا نسخه‌خطی وندیدا دپهلوی بهندمرا جعت نمود.

۱۲۱۴ م ـ موبدهوم بهمنیا ربسا ل ۵۸۳ی‌ا زبروچ به‌نوسا ری رفته‌سکونت ا ختیـا ر کرد.پا رسی پرا کش سا ل ۱۲۱۵م میدهد.

۱۳۰۰ـ۱۲۵۰م ـ پا رسیا ن وجدیدا لاسلامها ا زکشتا روستم هلاکوخا ن درا یرا ن به‌گجرا ت پنا ه‌آ وردند.(رک . Dr.J.A.Grierson's Linguistic Survey of India Vol.I Part 2 P.324)

۱۲۶۹ م ـ موبدا یرا نی بنام رستم مهربا ن بهندآمد.

۱۲۷۸ م ـ موبدرستم مهربا ن ویسپردرا درا نکلیسرا ستنسا خ نمود.

سده ۱۳میلادی ـ بگفته‌زکریا القزوینی درسده ۱۳م جما عتی ا زپا رسیا ن در شهـر چا ل (ریودا نده‌فعلی) سکونت دا شتند.(رک . B.B.R.A Society Vol.XII P.57)

۱۳۲۳ـ۲۴ م ـ موبدمهربا ن کیخسروپسرنوه‌برا درزا ده‌رستم مهربا ن دونسخه‌پهلوی یسنا ودونسخه‌پهلوی وندیدا دونسخه‌ها ی دیگررا برا ی چا ها ل سینگ کمبا یتی‌کتا بـت نمود. بعضی ا زنسخ‌نا مبرده‌درتها نه (نزدیک بمبئی) ا ستنسا خ شده . (رک .مقدمـه متو ن پهلوی دستورجا ما سب‌جی ص ۶ ومتن ص ۸۳ـ۸ـ۱۶۷) .

۱۴۱۵ م ـ هیربدرام کا مدین نسخه‌خطی سا نسکریت با ترجمه‌گجرا تی‌آ ن را بسـا ل ۷۸۴ یزدگردی کتا بت‌کرده . نسخه‌مذکوردرکتا بخا نه‌دستورهوشنگ جی‌جا ما سب‌جی درپونه موجودا ست .با ستنا دنسخه‌نا مبرده ،آ فرین دا ما دی را دیندارو (دسام بهمن ا زپهلوی بسا نسکریت ترجمه‌نموده) .

۱۴۱۹ م ـ آ تش مقدس ا یرا نشا ه‌در۲۶ژوئن ۱۴۱۹ بنوسا ری منتقل گردید.برخـی ا زپا رسیا ن درموردا ین تا ریخ تردیدروا میدا رند.

۱۴۳۰ م ـ یک کتا ب پزشکی برا ی تعلیم پسرموبدا ردشیربسا نسکریت کتا بـت شده . دکتربندها رکرا ستا دسا نسکریت نسخه مذکوررا موردتمجیدقرا ردا ده .خبـربا لا ا شا ره‌ا یست بر ا ینکه‌تحصیل سا نسکریت بین پا رسیا ن معمول بوده .

۱۴۵۰ م ـدرنیمه‌سده۱۵میلادی پا دشا ه‌ا حمدآبا دگجرا ت برپا رسیا ن مقیم چندراوتی نزدیک پنج محا ل ما لیا ت جزیه مقررسا خت .

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال در مورد زرتشتیان مینویسد که
زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغولند ولی تا پنجاه سال قبل (تاریخ تالیف کتاب
که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیتهائی
دارند و حق فروش خواربار ندارند زیرا بنظر مسلمانان کافر و نجس میباشند. تا سال ۱۸۸۲
میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار
قرار میدادند، بعلاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گزاف از آنها وصول مینمودند. قبل
از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت بالاخانه داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از
یکدست بالاکرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی
در یکی از روستای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خان و مان
خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباهاً بجای او کشتند.
زرتشتیان حق ندارند در شهر و بازار سوار گردند یا بحمامهای عمومی بروند. درسال ۱۸۹۸ م
مظفرالدین شاه فرمانی در الغای بعضی از محرومیت های زرتشتیان صادر کرد، هرچند
بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. در زمان بابی کشی در یزد نزدیک بود
زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه بتهران
آنها را از خطر نجات داد. برای آرامش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن دردهند و
هرگاه تعصبات آنها خودنمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در
یزد هنگام بابی کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعتی خوشحال و مفتخر بود.
من بخوشحالی او پی بردم زیرا تا چندی قبل از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند.
وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای ایجاد بنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز
بزمین و کمک داشتند ارباب گودرز مهر فوراً یک کاروانسرا و خانه ملحق به آن را به آنها
انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد،
زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و باسواد گردند.
زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف
دین، اجازه ندهد میروند طبق قانون اسلام عقد میبندند. درسابق رسم بود که در پس جنازه
با ساز و سرنا و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و
اندرز مانکجی‌ها تریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتهای کیخسرو شاهرخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰
نیز شامل ذکر محرومیت های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزانگان زرتشتی ص
۱۸–۳۱.

بانک زرتشتیان

نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

تجارتخانهٔ جهانیان

درسال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی)، خسروشاه جهان وبرادرانش پرویز، گودرز، رستم و بهرام شرکتی، برای کارهای تجاری وصرافی، دریزد تشکیل دادند.

ابتدا، عملیات بازرگانی موسسه، مخصوصاً صدور پنبه، رونق گرفت وبرادران جهانیان، که قبل از تاسیس شرکت کارشان ملک داری وفلاحت بود، بخوبی توانستند از تقاضای این کالا دربازار بین المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند.

بخلاف تجارتخانهٔ تومانیانس، که از طریق تجارت وصرافی بملک داری وفلاحت رسید، شرکت جهانیان، از راه کشاورزی بتجارت وصرافی متوجه گشت، ودرتمام دورهٔ فعالیت کارهای بازرگانی آن با امورفلاحتی ارتباط نزدیک داشت.

پس از آنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت، برادران جهانیان باموراصرافی پرداختند. مهمترین کارصرافی آنان عبارت بود از: قبول سپرده ووجوه نقدی اشخاص درمقابل "بیجک صندوق" (قبض عندالمطالبه)، نقل وانتقال پول درداخل کشور و خریدوفروش ارزوبروات خارجی.

موسسه درشهرهای یزد (مرکز)، تهران، اصفهان، شیراز، کرمان، بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته ودربمبئی ولندن دارای نمایندگی بوده است.

ازجمله کارهائی که تجارتخانهٔ جهانیان انجام میداد، وصول وایصال مالیاتهای دولت بمرکزبود، که از این طریق موسسهٔ مزبور، باگرفتن حقی، گردش امورخزانهٔ دولت را تسهیل مینمود.

فعالیت شرکت توسعهٔ روزافزون داشت وعلاوه برکارهائی که فوقاً بدان اشاره شد برادران جهانیان درتاسیس شرکت تلفن ایران، که بمنظورایجاد ارتباط بین تهران وشهرهای دیگروهمچنین ایجاد ارتباط داخلی درتهران تشکیل گردید، مداخله داشته وازموسسین آن بوده اند.

کارتجارتخانه، علی رغم رقابتهای موجود، رونق کافی داشت، ولی چون، فعالیت بانکی آن توسعه یافت وموجب تشدیدرقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصاً، چون برادران شاه جهان درجنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده وبرای تشکیل بانک ملی، که درمجلس شورای ملی (دورهٔ اول) مطرح بود، کوشش مینمودند، عناصر مخالف باآزادیخواهان وهمچنین موساتی که تشکیل بانک ملی را منافی مصالح خود میدیدند، با تمام قدرت، به برانداختن آن پرداختند. تجارتخانهٔ مزبور، مدت پنجسال با مشکلات سیاسی واقتصادی بزرگ مواجه بودوبالاخره کشته شدن پرویزشاه جهان مدیرشعبهٔ تهران وتبعیدخسروشاه جهان، مدیرکل موسسه، باروپا، رشتهٔ اموررا ازهم گسیخت وبانکهای خارجی که فرصتی مناسبتر از این نیافته بودندبا دادن اعتبارزیاد وقطع ناگهانی آن، شرکت را درسال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند.

تجارتخانهٔ جمشیدیان

موسس این تجارتخانه، یکی از ایرانیان زردشتی، بنام جمشید است. این شخص که کار خود را در یزد با بزازی و قدک فروشی آغاز کرده بود، پس از زحماتی موفق شد، دکه‌ای برای فروش منسوجات تاسیس کند و چون گشایشی در کارش حاصل شد و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید، از حدود سال ۱۲۶۵، با سرمایه‌ای مادی و معنوی پا بباز از صرافی گذارد و در اندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد.

تجارتخانهٔ مزبور با نواع عملیات صرافی متداول آن روز مبادرت میورزید و با اعطاء اعتبارات کوتاه مدت و بلند مدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم میساخت.

از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۰، کار تجارتخانهٔ جمشیدیان رونق بسزا داشت، در این خلال شعبی در یزد و شیراز و کرمان دائر شد و نمایندگی‌هائی نیز در بغداد، بمبئی، کلکته و پاریس بوجود آمد.

چون در آن زمان کار ملک داری مقرون بصرفه بود و سود سرشاری عاید میداشت، ارباب جمشید متوجه این رشتهٔ فعالیت شد و املاک زیادی در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس، خریداری کرد.

ارباب جمشید که مغرور موفقیتهای پیاپی بود، خطراتی را که معاملات غیر منقول برای موسسات صرافی داشت، نادیده گرفت و از طرف دیگر، با تکاء قدرت مالی و اعتبار خود، گرفتن وامهای بزرگ از بانکهای استقراضی و شاهنشاهی و بکار انداختن آنرا زیانبخش نمیپنداشت، لذا اعتبارات هنگفتی از این طریق (با ربح ۴ درصد از بانک استقراضی و ۸ درصد از بانک شاهنشاهی)، تحصیل کرد و بجریان انداخت و چون بانکهای مزبور همواره تسهیلاتی در اعطاء اینگونه اعتبارات و تمدید مدت پرداخت قائل میشدند نامبرده با اطمینان کامل بکار خود ادامه میداد، تا آنکه دیون وی از این بابت بقریب ۱۵ میلیون قران، (تقریباً ۱۳ میلیون ببانک استقراضی و ۲ میلیون ببانک شاهنشاهی) بالغ شد، وموسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیده و تقاضای تصفیهٔ محاسبات را نمودند و در نتیجه، تجارتخانهٔ جمشیدیان با تمام قدرتش بزانو درآمد.

درسال ۱۲۹۴، دولت، توقف تجارتخانه را اعلام کرد و بمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن بموسسات خارجی، بموجب قرار مورخ ۵ خرداد ۱۲۹۵، که بامضاء ارباب جمشید رسید، پرداخت تمامی دیون را، در قبال این موسسات تعهد نموده، وجانشین تجارتخانهٔ ارباب جمشید شد، وسپس، درسال ۱۲۹۹، محکمهٔ تجارت تهران، رسماً توقف موسسه را از سال ۱۲۹۴، تاییدو اعلام داشت.

(بانک زرتشتیان درصدد بودند با همکاری و یاری پارسیان هند بانک بزرگی بنام بانک ملی تاسیس نمایند لیکن چون تاسیس آن برخلاف مصالح دو بانک مقتدر دولتین روس و انگلیس بنام بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن بانک زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویزشاهجهان درآن اوان شهید
تعصبات گردیدوپارسیان بهراس افتاده ازهمکاری وهمیاری بابانک زرتشتیان سرباز
زدند. دوبانک خارجی چنانکه دربالاذکرشدوسایل ورشکستگی بانک زرتشتیان را
فراهم آوردند. شهمردان)

نزول بلای آسمانی ودولتی بزرتشتیان

صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درموردخسارات کاازنزول بلاهای آسمانی و
ستم حکام وعمال آنها به زرتشتیان که درروستاهای اطراف شهریزدوحوالی آنجا میزیستند
چنین مینویسد: " درزمان پادشاهی علاءالدوله پسرتقی شاه درپنجم اردیبهشت ماه
سال ۶۷۳ه مدت پنج شبانروزمتصل باران باریدوازطرف مهریجردسیل روی بشهرآورد ومحله
مریابادومحله سرسنگ ومحله یعقوبی ومحله سلغرآبادراخراب کرده درخندق افتادو
بعضی ازحصاررا خراب کرده روبطرف دروازه کوشکنوآمد. دربعضی ازتواریخ مسطور
است که ازدرب کوشکنوتاریگ فیروزه تمام محلات وبیوتات وبساتین وباغات بود و
خلق بسیاردرآنجا ساکن بودند. بجهت ورودآن سیل تمام خراب گردیدودوروزویک
شب سیل برآن طرف روان بودودرریگ فیروزه فرومیرفت وساکنان آن محلات برتلی که د
درآن نواحی بودجمع گردیدندتاازآسیب سیل درامان باشند. بعدازآنکه سیل ایستا
مردمان درآنجاکه جمعیت نموده بودندطرح باغات وبیوتات انداخته محله ساختندودر
آنجا ساکن شده سرجمع نام نهادند. اکنون محله سرجمع شهرت یافته است. "

درسنه ۷۱۹ه جمعی ازنکودریان که درحدودسیستان میبودندبه یزدآمده دست بفتنه
وفسادوقطع طریق وبیدادبرآوردند. امیرمبارزالدین محمددرچندفرسخی مهریجردبر
ایشان حمله نموده، نکودریان شکست خورده فرارکرده، امیرازعقب ایشان بتاخت، و
نوروزراکه ازگبران قوم بدروزبودبقتل رسانید. "

ازگفته بالاچنین برمیآیدکه گروه نکودریان سیستان، زرتشتیان بودند. نصرالله
گبرکه درزمان شاه سلطان حسین باجمعیتی اززرتشتیان کرمان به خونخواری قتل عام
زرتشتیان درگبرآبادصفهان باتفاق محمودافغان بجنگ شاه سلطان حسین صفوی پرداخت
ازاین طایفه بوده است. کارنامه این پهلوان رادرجای دیگراین کتاب آورده ایم.

"شاه منصوربسال ۷۹۳ه ازپارس لشکربجانب یزدبردودست بغارت وتاراج برآورد
وازآنجا متوجه کرمان شد. شاه منصورپس ازقتل وغارت درحدودکرمان باردیگرمتوجه
یزدشد. شاه یحیی برادرش درشهریزدمتحصن گشت. شاه منصورحکم دادتامجموع توابع
ومضافات شهریزدراخراب ساختندوازیزدکوچ کرده بجانب کرمان رفت. "بایددانست
که تقریبا" همه روستاهای اطراف یزدوکرمان وپشت کوه وپیشکوه یزدمحل سکونت وزندگی
زرتشتیان بوده است درآن روزگار.

درشب چهارشنبه ۲۳ فروردینماه سال ۸۶۰ﻫ سیل عظیم ازطرف کوه دودولو مشهور بکوه برک روی بشهرنهاد، بسیاری ازمحلات اندرون وبیرون شهررا با زمین هموار کرد وجمیع اسباب واموال وسایرمردمان غریق بحرفنا گشت. خواجه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت ازاصفهان به یزدآمد، سرشماری خانه وبلوکات کرده مقررشدکه هرنفرمبلغ بیست دینارکپکی مهمسازی کنند. محصلان شدیدوازخدا بیخبروجلادطبیعت ازاصفهان به یزد آمده بمطالبه آن وجه. درحدودسال ۸۵۱ﻫ عجزه ورعایا را درشکنجه کشیدندودرعرض یک ماه اخذکرده بخزانه اصفهان رسانیدند. این مالیات علاوه برمالیاتی بودکه بایستی به هرات بپردازندوحاکم اصفهان جبراً ازمردم فقیریزدوصول نمود.

درسال ۸۵۶ﻫ میرزاابوالقاسم بابر، برای تسخیریزدواردقلعه میشود. ملازمان اودست تعدی بمال مردم درازکرده تاسه روزروستاهای کسنویه ومحمودآباد وابرندآباد واکثرمحلات بیرون شهرکه زرتشتی نشین بودغارت نمودندوروزچهارم میرزاده خلیل رابحکومت آنجا تعیین وخودبخراسان مراجعت مینماید. میرزاده خلیل نیزدست بظلم وتعدی گشوده مبلغی فراوان ازمنعم ودرویش، ازشهروبلوکات بزوروجبرگرفته بخیال تسخیرفارس متوجه شیرازشد. چون کاری ازپیش نبردبازبه یزدمراجعت نمود. مردم یزدودهات اطراف تمام درقلعه پناه برده مانع ورودا وشدند. محاصره قریب دوماه طول کشیدوقحطی سختی رویداد. درآن اوان خبررسیدکه فرزندمیرزاجهانشاه بن قرایوسف بسوی یزددرحرکت است. میرزاده خلیل پس ازآنکه لشکراواکثرمحلات بیرون شهرو دهات وقصبات راغارت نمودندبخراسان گریخت. دراین اوان امیرخواجگی انار را درتصرف داشت به یزدحمله نمود. حاکم ومردم شهرحصاررا محکم نمودندوبسیاری ازبزرگان فرصت بدخول شهرنداشتند. امیرخواجگی چون ازفتح شهرمایوس شد، محلات وروستاهای بیرون شهروا هرستان راغارت نمودوهرچیزکه یافت شدبا خودببردوبزرگان بیرون شهر رانیزاسیرنموده باخودبه انار برد.

درسال ۸۵۸ﻫ بواسطه پیکارها وحملات حکام وکمی زراعت ودربدری کشاورزان قحطی سختی دریزدروی دادومردم بخوردن یکدیگرپرداختندووبای سختی هم درشهرو روستاها وبلوکات رویدادوکشتارومرگ بی اندازه واقع شد. سال بعدباران بشدت باریدوسیل مهیب ازکوهها روی بشهرنهادواکثرقنوات که دررهگذرسیل بودخراب گردید وباغستان ومحله های بیرون شهربا زمین هموارشد. تاسه شبانروزحال بدینمنوال بود. میرزاجهانشاه فرمانفرمای آذربایجان چون این خبرشنیدمالیات را برمردم بخشید. ولی بزرگان هدایا فرستاده برعهده خودگرفتندوباجبروستم ازمردم وصول نمودند."

بگفته صاحب جامع مفیدی دراوایل سلطنت شاه صفی شانی اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است، دراطراف نهرهای آب

چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش سکان منازل وعمارتش زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی بودند. (خرمشاه، سردوراه، کوچه بیک، سرچم از محله های اهرستان بوده وبنا برقول بالاهمه زرتشتی نشین بوده است.)

زرتشتیان قزوین

شاه عباس صفوی بسیاری اززرتشتیان مقیم یزدوکرمان را باجبار ازخویشان و خانواده ها جدا کرده بقزوین واصفهان اسکان دادبنا بخبردردست ۳۰۰ خانواده را در قزوین جا داده است. درموردزرتشتیان اصفهان که درگبرآبادنزدیک جلفا سکونت داشتندوبا محرومیت سختی زندگی میکردنددرزمان پادشاهی شاه سلطان قتل عام گردیدند آنان که فرصت یافتندبا آتش مقدس به یزدگریختندوآنانکه جان بدربردندا سلام آوردند. نسل آنها تا بامروزجدیدالاسلام شناخته میشوند. اما ازسرانجام زرتشتیان قزوین اطلاعی بدست نیست که چه شده اند.

یک نسخه خطی سددرمنظوم بشماره ((ZI(7) موجوددرکتابخانه دانشگاه کمبریج از زندگی زرتشتیان درسده ۱۲ هجری دردارالسلطنه قزوین صحبت میدارد.

کاتب درصفحه ۷۸ کتاب بنا مبرده مینویسد " تمامت سددربحسب الفرموده خدادادرستم خداداد ازجهت فرزندی اعزی بهرام خداداد رستم بخط کمترین خلق خدا خسروبهرام خسرو یزدگرددردارالسلطنه قزوین بتاریخ بیست ودوم شهرمحرم الحرام سنه یکهزاروصددرشب رام ایزدامشاسپنددوشنبه نوشته شد. جهت یادگاری کام ومزددرودبآفرین خدا، خدابیامرزی جمیع دوستان وعزیزان باد. "

جمعیت زرتشتیان درشهرقزوین کی وچگونه بآخررسیده برنگارنده معلوم نیست وخبری نتوانسته دراین موردبدست آرد. مسجدجامع قزوین که بسیارفراوان قدیمی است، آتش ورهرام بوده که به مسجدتبدیل گشته است.

نامه مورخه بهمن واردیبهشت ماه ۵۵۰۰ ای بپارسیان هندازشرفاباد آمده که درسال ۹۷۷ ی عمال شاه عباس هنگام جمع آوری کتب دینی زرتشتیان دریزددونفرموبدراکشته وکتب دینی وجاماسبنامه وبسیاری ازنسخ خطی زندواوستای آنها راتباه ساخته ویا بغارت برده اند.

زرتشتیان پنهان درتاجیکستان

تاجیکانی که دربخشهای کوهستانی مسکونندبنام گلچه معروفندوخون آنها از مردمانی که درفلات زندگی میکنندوبه تاجیک مشهورندپاکتراست. بایددربین تاجیکان زرتشتیان موجودباشندکه دین خودرا پنهان میدارند. درروستاهای فرقانه، زرافشان، یقنوب وجیحون یافت میشوند. درقسمت شرقی فلات پامیرآنطرف قله نزاتش دربلوک سیری کول نیزسکنی دارند.

دخمه درخونسار

دکترجکسن درکتاب خویش "ایران گذشته وحال" مینویسد "چهار میل مانده به دنباله که یکی از دهات خونسار میباشد، ویرانه دخمه زردشتیان بنظر رسید. با وجود برف وتگرگی که درموسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) برسرما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دور از راه بود رفتیم واستودان معروف را دروسط آن دیدیم. معلوم گشت که موقعی زرتشتیان در این حوالی میزیستند.

برج لاجیم درسوادکوه

درقریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره امامزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبد مخروطی شکلی است که درنهایت ظرافت وسادگی ساخته شده است. درروی بدنه این برج دوکتیبه آجری بخط پهلوی وکوفی نصب شده تاریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳ هجریست. این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریار میباشد. کتیبه پهلوی نشان نفوذزرتشتی درآن بخش ودرآن زمان میباشد.

چندآتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن سامانی علی سامی، قلعه آتشگاه درترشیز تا قرن هشتم هجری روشن وباقی بود.

آتشکده آذرفرنبغ درکاریان فارس تا قرن دهم میلادی دایروبواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد وازآنجا آتش بجاهای دیگرمیبرده اند.

آتشکده آذرگشسب درشیزبگفته یاقوت (۶۱۷ه) درزمان او روشن بوده وآتشکده های مغان ازمشرق ومغرب از این آتش روشن میشده.

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶ه) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ ازشهردوراست وهنوز هم درنظرمردم عزیزوگرامی است. گفته اودلیل فروزان بودن آتش درعهداوست.

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تاحدودسال ۴۸۶ه روشن بوده که ملاحده الموت (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده یا بگاه خودقرارمیدهند.

بگفته ابن حوقل درهریک ازدهات کوچک ایران درمهرهای زرتشتیان موجوداست وکتب دینی آنها درآنجا محفوظ وآداب دینی خودرا بجا میآورند. نفوس زرتشتیان درپارس بیشماراست.

اترسوئدی (درگذشت ۱۷۴۹ میلادی) درزمان نادرشاه بایران آمد. درسفرنامه اش درموردزرتشتیان مینویسد: روز ۲۷ آوریل بکنگاورسیدم. درآنجا ویرانه آتشکده ای دیده میشود. بمن گفتندهنوزچندتن ازگبران درکنگاوربسرمیبرند. امادین خودرا از دیگران پنهان میدارندوبظاهرمسلمانند. تازمان شاه عباس صفوی درسراسرایران آتشکده های بسیاربرپا بود. کوه البرزوسرزمینهای فارس وخراسان ازاین آتشکده ها

برخوردار بود. همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده های آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد بدین اسلام در آیند و یا از ایران بیرون روند. در همه جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند.

استاد ذبیح بهروز در مورد ستم بزرتشتیان در زمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار در هند (حکمت مشرقی و پهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید و او عده زیادی از صاحبدلان ایران و زرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زرتشتی در یک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاکان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت و پشتیبان آنان است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشته اند، قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جماعت زرتشتیان حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد، از آن ببعد در ظرف یک قرن و نیم سلطه سلسله قاجار بسرعت عجیبی رو بکاهش نهاد."

تاورنیه در سفرنامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰۶۵ هـ از راه جزیره هرمز به کرمان میرود و در چهار منزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است و مینویسد پیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد و هر زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکده ای که مهرنرسی بنام مهرنرسیان در دیه آبروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چند قرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگر را بنام زرواندازان، کاردار و ماگشنسب در همان نواحی تقدیس کرد و چند روستا و باغات مشجری بر آن وقف کرد و تمام آن بگفته طبری تا زمان او قرن سوم هجری آباد و بدست نسل او بود.

وجود ۱۴ نسک اوستا در چهار سده پیش

دبستان المذاهب مولفه دوران پادشاهی جهانگیر پور اکبرشاه گورگانی (۱۶۲۷-۱۶۰۵ م) در هند میباشد. نویسنده آن بنا بمندرجات فرزانگان زرتشتی (ص ۱۸۳-۱۸۸) موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان است. دستور آذرکیوان از صاحبدلان و دلپتان بلند پایگاه زرتشتی و از مردم اصفهان بود. در روزگار اکبرشاه گورگانی (۱۶۰۵-۱۵۵۶ م) برای تعلیم همکیشان خود، در مورد حقایق مرموز دین و رموز آئین و معرفت و بینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر یارای فهم آموزشهای بلندپایه او را نداشتند و او را نفرین همی‌کردند. دستور آذرکیوان از آنها دست بشست و باهنگ پتنه سورت را ترک گفت.

پتنه مرکز فلسفه و حقیقت جوئی و آموزشهای معرفت و بینش بود. دستور آذرکیوان

باشنده آن شهرگردید. پژوهش کنندگان وحقیقت جویان از هرصنف وگروه درمحضر درس او حاضرگشته کسب معرفت مینمودند. دانشمندان بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون وموبدان زرتشتی بنام مریدی او مباهات میکردند. (رک. برای اطلاع بیشترفرزانگان زرتشتی ص ۱۵۰–۱۴۰).

موبدکیخسروفرزندچنین دانشمندبزرگ واورسته، خودنیزوارسته وصاحبدل بود. ودرراه وروش پدرگام میزد. دبستان المذاهب تالیف اوست درموردآئینهای گوناگون صحبت مینماید که بشخصه تحقیق نموده ویاکتاب دینی آنرا ازنظرگذرانده است. درصفحه هشتاد آن کتاب (چاپ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ه) درموردکتب دینی زرتشتیان چنین مینویسد.

موبدآذرخراددرکتاب خودآورده که زند ۲۱ نسک است ونسک بخش است وهرنسک را نامی بزبان پارسی وزندبدین تفصیل است. یتااهوویریواتا رتوش وآن نسکی است دربیان نجوم وبروج وترتیب فلکی وهئیت وسعادت ونحوست کواکب وامثال آن ودیگراشاد چیدهچا وبگهوئیش دزدامننگهوشیوتننام انگهوئیش مزدائی خشترمچا اهورائی آییم دریگوبیو ددت واستارم. ودرزندجمیع علوم هست امابعضی برمزواشارت مذکورشده. اکنون ۱۴ نسک تمام درنزددستوران کرمان مانده وهفت نسک ناتمام است. زیراکه در جنگها وشورشها که درایران شد، بعضی ازمیان رفت وچون تفحص کردنددرست بدست ایشان نیفتاد."

دبستان المذاهب ازواقعه سال ۱۰۵۹ه (۱۰۱۹ی) صحبت میکند. بنابراین چندی پس از آن موقع تالیف گردیده است. چون نگارنده آن ازموبدان بلندپایه زرتشتی وازمردم ایران بوده درسال ۱۰۵۳ه به مشهدوخراسان سفرکرده، درموردوجودکتب دینی زرتشتیان درآن زمان بخوبی خبرداشته است والاچنین خبری رادرکتاب خویش نمینگاشت.

افزون براین شماره بزرگی اززرتشتیان درآن روزگاردرهرات میزیستند. زیراکه دونفرازموبدان آن شهربنام موبدخداجوی وموبدخوشی که بنام درویش خوشی نیزیاد شده است جویای اسرارورموزدینی بودندوبهوای دستورآذرکیوان نخست باصفهان و پس از آن بهندآمدوشددداشته اندوپس ازدستورآذرکیوان بجانشین اوموبدکیخسرو پیوستند. بنابراین باحتمال قوی خبروجودچهارده نسک اوستادرکرمان راییا در مشهداززرتشتیان آن سامان شنیده ویاآنکه بوسیله موبدان نامبرده هراتی ویا زرتشتیان دیگرایران که بهندآمدورفت داشته اندونام آنها ذکرنشده وخبربموبد کیخسرورسیده است.

طبق مندرجات نامه پارسیان ایران بپارسیان هندبسال ۹۲۸ یزدگردی سه هزارنفراززرتشتیان مقیم خراسان بکرمان مهاجرت وباشنده آنجا میشوند. باید دانست افغانستان کنونی درآن روزگاران بخشی ازخاک خراسان راتشکیل میداده.

نیاگان دستورکیخسروپوردستوررستم دستورجهانگیردستوررستم دستورمنوچهردستور
فریدون دستورشهمردان کرمانی موبدان موبدکرمان وازمردم بلخ بوده‌اند که بکرمان
پناهنده میگردند. دستوررستم جهانگیرپدردستورکیخسرووبامس خدایارهرمزدی ساکن
تهران بگفته صاحب تاریخ کرمان مولف ۱۲۳۹ ای درزمان تالیف کتاب دوران جوانی
خودراطی مینموده ومانندپدروجدخویش دردانش رمل واخترشناسی استادبوده (رک
فرزانگان زرتشتی ص۴۵۵) دستورجاماسب ولایتی که درسال ۱۰۸۹ ای بسورت
رهسپاروسه نفرازموبدزادگان هندرادراوستا وپهلوی استادساخت بگفته آقای خدایار
هرمزدی برادردستورشهمردان وازهمین خانواده میباشد.

نیاگان دستورکیخسروهنگام فرارازبلخ مقدار ۳۰۰ جلدکتب دینی وعلمی خویش
راچون گنج گرانبهائی با خودبکرمان میآورند. سالها پس ازورودبمقصدشاه عباس
بزرگ صفوی ستم فراوان به زرتشتیان روا داشته ودونفرازموبدان رامقتول ومقداری
ازکتابهای دینی وچندنسخه جاماسب نامه که با آنها بودغصب مینماید. چون این خبر
بکرمان میرسد، نیاکان دستورکیخسروموبدان موبدکرمان کتابهای خودرادرلای دیوار
گل میگیردتاازانظاربیگانگان مخفی وازدستبردآنها محفوظ بماند.

بدبختیهائی که بعدها درآن روزگاران یکی پس ازدیگری بزرتشتیان کرمان
واردآمد، مانندمحرومیت های سخت وجلوگیری ازاقامت درشهرکرمان که با برج وبارو
وحصارمعتبرمحفوظ بودوحمله محمودافغان برمحله بیدفاع آنها درخارج ازشهر و
قتل وغارت هستی ایشان ومانندآن، کتابها همانطوردرلای دیوارباقی بماندوخبرآن
نیزبازماندگان نرسیدتاآنکه درسال ۱۲۷۵ ای چون دستورکیخسرودیوارخانه رابواسطه
فرسودگی خراب مینماید، می‌بینندکه آنجا مخزن کتابهای زیادی بوده که بواسطه رطوبت
باستثنای چندجلدنیمه سالم همگی تلف ونابودگردیده است.

بنابرآنچه ذکرشد۱۴ نسک اوستا، مذکوردردبستان المذاهب باحتمال قوی در
همین مخزن کتاب ودرتملک نیاگان دستورکیخسروبوده که ازبلخ با خودبکرمان میآورند.

زرتشتیان وانقلاب مشروطیت ایران

دکترفرهنگ مهردرسخنرانی خویش دردانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان رادر
انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بروش زیربیان مینماید:

۱- کمکهای مالی به آزادیخواهان ومجاهدین مشروطیت: "ارباب جمشیدبعلت
تمکن، بخشندگی وبلندنظری نفوذفوق العاده ای دراقتصادایران بهم زدومخصوصاً وقتی
رجال وقت وخزانه بپول احتیاج پیدا میکردندمتوجه او میشدند. اوهم هیچوقت
عادت به ردتقاضای کسی نداشت ودرمساعدتهای مالی اونیزانتظارپاداش ومقامی در
کارنبودوروی همین طرزتفکروقتی میرزا علی‌اصغرخان اتابک، صدراعظم مظفرالدین
شاه مغضوب ومعزول بقم تبعیدشدوحتی مقرری اونیزقطع گردید، دست کمک بطرف ارباب

جمشید در ازکردوار با جمشید وقتی اتابک را در احتیاج و بیچارگی دید، بشعبه خود در قم دستور داد که اتابک تا یکصد هزار تومان اعتبار دارد که در صورت مراجعه با و بپردازند.

اعتبار و محبوبیت ارباب جمشید در عصر خود تا آنجا بود که مظفرالدین شاه قاجار با ولقب رئیس التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه ایران داد و بنشان وجبه و حمایل و فرمان مخصوص او را مفتخر نمود و این اولین باری بود که پس از چیرگی تازیان بیکنفر زرتشتی در ایران این لقب داده میشد.

پرفسور جکسن آمریکائی درباره ارباب جمشید در کتاب خویش (ایران گذشته و حال ص ۴۲۶) مینویسد صرافی فتوانگریست صاحب صدها هزار تومان ثروت در دربار سلطنتی ایران صاحب نفوذ و برسمیت شناخته شده است. نزدیکی او با دربار باعث جلوگیری از فشارهائیست که بزرتشتیان وارد میشود، زیرا عرایض و شکایات آنها را بنظر شاهنشاه میرسانند. مسلمانان بدرستی و اعتقاد مینمایند و صرافان و بازرگانان دیگر ایران بقدر او طرف توجه و اطمینان نیستند. احترامی که با و گذاشته میشود، نتیجه راستی و درستی و تعلیم راستی اوستا و آذین و خشور زرتشت است که راستی را پایه دین قرار داده هومت و هوخت و هورشت را اندرز داده است.

ارباب جمشید بعلت سخاوتمندی در بین همه مردم صاحب اعتبار و محبوبیت بود و حتی دزدان و راهزنان بمال التجاره‌هائی که روی آن علامت تجارتخانه جمشیدیان بود دستبرد نمیزدند. یک روز نایب حسین کاشی بقصد شناسائی ارباب جمشید بحجره او رفت و سراغ او را میگیرد، اتفاقاً خود ارباب جمشید طرف خطاب بوده و میگوید من هستم. نایب حسین میگوید اگر میدانستم ارباب جمشید توهستی دستور نمیدادم که مال التجاره تو را دستبرد نزنند. ارباب بلبخند پرمعنائی تحویل داده او را دعوت به نشستن میکند و وقتی در موقع ظهر و صرف نهار نایب حسین بمردمی که بر سر سفره او غذا میخوردند نگاه میاندازد و بزرگ منشی و سخاوت ارباب را می‌بیند میگوید که حالا میفهمم اعتبار تو در سخاوت تست و نه در قدرت زور بازو.

درهمان دوران از آنجا که مجاهدین مشروطیت بپول احتیاج داشتند ارباب جمشید مرتباً "بآزادیخواهان کمکهای مالی میکرد. تنها در یکبار مبلغ بیست هزار تومان شخصاً" و بیست هزار تومان از سایر تجار زرتشتی جمع‌آوری کرد و در اختیار مجاهدین گذارد. البته چهل هزار تومان صد سال پیش مبلغ کمی نبود.

یکی دیگر از تجار زرتشتی که در انقلاب مشروطیت از بذل مال و کمک به آزادیخواهان دریغ نداشت ارباب خسرو شاهجهان یا بهتر بگوییم جهانیان بود. ارباب خسرو شاهجهان یکی از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و تجارتخانه جهانیان یکی از مقدمین صنعت بانکداری در ایران بود. یکی از کمکهای این شرکت بآزادیخواهان ده هزار تومان بود که در یکبار در اختیار آنها گذاشت. همچنین عده‌ای از زرتشتیان اسلحه هائی را که بعضی از دولتیها از انبار مهمات سرقت میکردند خریداری نموده و بآزادیخواهان میدادند.

۲- کوششها و مبارزات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت و شهدائی که در این راه داده‌اند: کوششها و مجاهدات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت فراوان و در اینجا فقط بذکر مثله مستند اکتفا میشود. تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان در سرتاسر ایران وبخصوص در جنوب دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند. مخصوصاً" بین عشایر و ایلات فارس دارای محبوبیت و نفوذ فراوان بودند و در اثر قراری که بین شادروان پرویزشاه جهان یکی از موسسین تجارتخانه جهانیان در یزد با آزادیخواهان گذارده شده بود تجارتخانه جمشیدیان و جهانیان اسلحه و فشنگ و مهماتی را که از خارج وارد ایران میشد در بندر بوشهر تحویل میگرفتند و جزء سایر مال التجارهای خود (پنبه و پارچه) بتهران و سایر شهرها حمل و در اختیار مجاهدین قرار میدادند. زیرا این دو تجارتخانه در بین ایلات و عشایر صاحب اعتبار بود و محمولاتی که دارای علامت این تجارتخانه‌ها بود هنگام عبور از جاده‌های جنوب از هرگونه دستبرد و سرقتی مصون میماند. در تهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانه‌ها بمجاهدین تحویل میشود و اما در خود تهران مسئله توزیع بمب و نارنجک و اسلحه بین مجاهدین مشکل بود و چون مجاهدان و مخصوصاً" آذربایجانیها مورد سوء ظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صور اسرافیل که عضو انجمن آذربایجان بود یکی از زرتشتیان بنام ارباب مهربان جمشید پارسائی را که با او خیلی دوست بود متقاعد کرد که بمب‌ها را از سازنده آنها در مخفیگاه‌ها تحویل گرفته و بدست افراد مورد نظر برساند. مهربان جمشید پارسائی که مردی با قیافه بسیار آرام، و ممکن نبود مورد سوء ظن مستبدین واقع شود مدتها این وظیفه را انجام میداد.

مستبدین بعد از مدتی بهمکاری تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان و شادروان مهربان جمشید پارسائی با مجاهدان پی‌بردند. تصمیم بقتل روانشاد پرویزشاه جهان در یزد گرفتند و او را بوضع فجیعی کشتند. خبر قتل پرویزشاه جهان در شماره ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشر شد و موجی از هیجان و خشم عمومی را بر علیه عمال استبداد برانگیخت. خبر شهادت پرویزشاه جهان در روزنامه جام جمشید بزبان گجراتی و روزنامه تایمز بمبئی بزبان انگلیسی منتشر شد و در اطراف عدم وجود تامین جانی و مالی زرتشتیان در ایران مقالاتی منتشر شد و این درست مقارن ایامی بود که پارسیان هند قصد سرمایه‌گذاری و شرکت در تاسیس بانک ملی مورد نظر در ایران را داشتند، پس از آن فاجعه از تصمیم خود منصرف شدند. بهرحال نه قتل پرویزشاه جهان و نه تهدیدات دولتیان بر علیه زرتشتیان آنها را از کوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خود در راه حصول بمشروطیت و پیروزی نهائی باز نداشت.

در یکی از جلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی از اعضا پیشنهاد مینمایند که زرتشتیان دیگر اقدامی نکرده و با توجه بقلت افراد کاری نکنند که دسته‌جمعی مورد انتقامجوئی مستبدین واقع شوند. بنقل از صورت جلسات انجمن در آن موقع یکی از

ا عضا میگویدا گرمستبدین ا زهشت میلیو ن مسلما ن هشتهزا رنفررا بکشند ۷۹۹۲۰۰۰با قی میما نندولیا گر۸هزا رزرتشتی را بکشنددیگرا شریا زرتشتیگری با قی‌نمیما ند .ولـــی جوا ب‌میشنوندا گربدستورا ت مذهبی خودوبه‌پیروزی نها ئی را ستی بردروغا یمان دا شته با شیم نبا یدهرا سی بخودرا ه‌دهیم ونبا یدا زهمرا هی وهمگا می با برا درا ن مسلما ن خود با زا یستیم وبدین ترتیب‌زرتشتیا ن مبا رزا ت خودراا دا مه میدهند .

یکی‌دیگرا زشهدا ی زرتشتیا ن شا دروا ن فریدو ن خسروا هرستا نی‌معرو ف‌به‌گل خور شید ا زموسسین ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن ورئیس شعبه‌تجا رتخا نه‌جها نیا ن درتهرا ن بود. فریدو ن خسروکه‌جوا نی غیوروپرشوربوددرجریا ن توزیع ا سلحه‌با عده‌زیا دیا زآزا دیخوا ها ن ا رتبا ط پیدا کرده‌بودودرجلسا ت شبا نه‌آنها شرکت میکرده .بعدها ا نجمن آذربا یجا ن ا غلب‌درمنزل ا ربا ب‌فریدو ن خسروتشکیل میشودوضمنا" ا ربا ب‌فریدو ن خسرووا سطه توزیع ا سلحه‌ها ئی بودکه‌ا زروسیه‌توسطمجا هدا ن آذربا یجا نی وا ردمیشودوبهرکسی‌که توسط ا نجمن معرفی میشدیک قبضه‌تفنگ ویکصدعددفشنگ تحویل میدا د .روزی درجریا ن با نکی‌تجا رتخا نه‌ا زیکی ا زدوستا نش بنام مرحوم ورقا که‌خودا زآزا دیخوا ها ن بودودر با نک روس‌کا رمیکردکسب‌ا طلاع نمودکه محمدعلی میرزا برا ی تا مین هزینه‌خودبپول ا حتیا ج دا شته‌وچو ن با نک ا ستقرا ضی روس هم بدو ن وثیقه‌پولی نمیدا دلذا زیرپوش مروا ریدبا فت ما درش را که‌جزء جوا هرا ت سلطنتی بوده‌دربا نک روس گروگذا شته‌وپول دریا فت دا شته‌ا ست . شا دروا ن فریدو ن ا ین خبررا بکمیته مجا هدا ن میرسا ندتا بلکه چا ره‌جوئی نما یندمبا دا تمام جوا هرا ت سلطنتی با ین نحوبگرورود .

مجا هدا ن ا ین خبررا درشهرپرا کنده میکنندوبعدا زآنکه مستبدین درمیبا بندکه ا ین خبررا فریدو ن خسروبمجا هدین دا ده‌کمربقتل ا ومی‌بندندوشبا نگا ه هجده‌نفربخا نه ا ووا ردشده‌ا ورا ا زرختخوا ب‌بیرو ن کشیده‌جلوچشم زنش که‌تا زه‌چها رما ه‌بودکه‌ا زدوا ج کرده‌بودبطرزفجیعی‌میکشند .همسرشا دروا ن فریدو ن برا ی دفا ع ا زشوهر ،خودرا بجلــو متجا سرین ا ندا خته‌وبا دست شمشیریکی‌ا زمها جمین را میگیردودرا ثررفتن خو ن زیا دو ترس ووحشتی‌که‌برا ومستولی میشودا زحا ل میرود .

پس ا زشها دت فریدو ن خسرو ،روا نشا دخسروشا هجها ن رئیس تجا رتخا نه‌جها نیا ن برا ی دا دخوا هی ا زیزدبتهرا ن آمدوطی‌عریضه‌ا ی بمحمدعلی‌میرزا تظلم نمود .ولی‌محمد علی‌میرزا خودا ورا نیزتهدیدبقتل ونفی بلدنمودوخسروشا هجها ن نا چا رشبا نه‌تهرا ن را ترک نمودوچو ن عما ل محمدعلی میرزا قصدجا ن ا ورا دا شتندمخفیا نه‌ا زطریق بوشهر به‌بمبئی میرودتا ا زبرا درا ن پا رسی کمک بخوا هد .یکی‌ا زروسا ی جا معه‌پا رسی هندبنام دده‌با ها ی نوروزجی‌مقیم لند ن ا زطرف‌حزب‌لیبرا ل ا نگلیس درمجلس عوام ا نگلستا ن عضویت دا شت وبهموندی کمیسیو ن ا مورخا رجه‌پا رلما ن ا نگلستا ن ا نتخا ب‌شده‌بود .

نا چا رشا دروا ن خسروشا هجها ن ا زبمبئی بلند ن میرودوجریا ن مبا رزا ت مشروطه‌خوا ها ن

وظلمهائی را که مستبدین بزرتشتیان روا داشته‌اند باطلاع او میرسانند ودرخواست کمک میکنند بخصوص که درهمان ایام بدستور محمدعلی‌میرزا شعب تجارتخانه‌جهانیان درتهران وسایرشهرها نیزغارت شده بود.

دده‌باهای نوروزبیدرنگ ازطریق دیپلماسی اقدام نموده وبعنوان یک نفرزرتشتی پارسی ازدولت ایران تقاضا کردکه تامین لازم باین تجارتخانه وبخسروشاهجهان بدهندتا بتواندبایران برگردد. درهمین ایام بساط زورگوئی محمدعلی‌میرزا برچیده میشودوشادروان خسروشاهجهان بایران برمیگردد.

شادروان اردشیرجی‌ایدلجی‌ریپرترازدانشمندان پارسی‌است که‌سمت نمایندگی‌از پارسیان برای حمایت زرتشتیان ایران داشت. شادروان مدت‌چهل سال اقامت درایران خدمات بزرگی بایرانیان وزرتشتیان نمود. دکترمهدی‌ملکزاده‌درکتاب زندگانی ملک المتکلمین اسم اردشیرجی‌را درجزء چهل نفرآزادیخواهانی‌که‌درروز ۱۲ربیع‌الاول ۱۳۲۲انجمن آزادیخواهان ایران راتاسیس کردندبرای ضبط درتاریخ ضبط کرده‌است.

یکی‌دیگرازکسانیکه‌درمبارزات مشروطیت ایران واردبودشادروان ارباب کیخسروشاهرخ‌است. جزء مدیران تجارتخانه‌جمشیدیان بودومقارن همان ایام درصف آزادیخواهان باحرارهم آغوش شد. (برای اطلاع ازخدمات ارباب‌کیخسرووارد شیرجی بفرزانگان زرتشتی‌مراجعه‌شود.

۳ـ محرک زرتشتیان درمجاهدات انقلاب‌مشروطیت: دین زرتشت برآزادی‌واختیار است. وخشورزرتشت درگاتها میفرماید بسخنان مهین گوش دهیدوباخردخداداده‌بسنجید ودرصورتیکه‌این آموزشها را شیوه‌خوشبختی ورستگاری یافتیدبپذیرید. پیروان چنین فرهنگی که‌برآزادی‌اندیشه‌وگفتاروکردار استوار است نمیتوانندباستبداددتن درداده وبربرافشاروزورخاموش بنشینند. بنابراین اولین محرک را بایددرفرهنگ مزدیسنی ومعتقدات زرتشتیان جستجوکرد.

محرک دوم علاقه‌وعشق زرتشتیان بعظمت وبزرگی ایران، خانه‌آباء ونیاگانشان است. همین امربرانگیزنده علاقه‌پارسیان بتحولات دوران انقلاب‌مشروطیت ایران و کمک بآزادیخواهان ایران بوده‌است.

عامل سوم شرایط سخت وطاقت فرسائی بودکه‌برای زرتشتیان ایران دردوره‌قاجار وپیش ازآن وجودداشت. (برای اطلاع رجوع شودبفرزانگان زرتشتی ص ۱۸ـ۳۳).

شادروان میرزاخدامرادبهرام کی‌فراهل خرمشاه میباشد. دوران تحصیلات وکودکی خودرادرشیرازگذرانده وبکمک پدرش ملابهرام جمشیدمعروف به‌لاچی‌یعنی‌اهل زیرا تاجرعمده فروش آن بوده‌ودرموردراستگوئی ودرستی وامانتداری وطرف‌توجه علمای اسلام بودنش را درفصل آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهندازاو وسخن رانده‌ایم. بتجارت مشغول بوده. پس ازدرگذشت پدردربمبئی باراهنمائی شادروان خسروجهانیان مدیروموسس تجارتخانه جهانیان که‌دربالاازاو صحبت شدبتهران عزیمت ودرآنجا با مشروطه‌طلبان همکاری وبیدار مجاهدت مینماید. پس ازآشنائی بامیرزاجهانگیرخان صوراسرافیل وراهنمائی اودرصف



ارباب جمشید جمشیدیان



ارباب کیخسرو شاهرخ



میرزا خدا مراد بهرام کیفر



ارباب پرویز شاهجهان



ارباب فریدون خسرو



شادروان دده‌بائی نوروزجی



فرزانه اردشیر جی ریپورتر



ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)



ارباب مهربان جمشید پارسائی

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب وبه آن سامان رهسپار میگردد.

درکرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت وسایر مستبدان، درراه آزادی وپیشرفت میهن وبرقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیدارد حنانکه دومین نفر از ۴۱ نفر مجاهدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام وخواستار مرده یا زنده آنها میشود. درزمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدامراد با صلاحدید صاحبان تجارتخانه گندم وجوهای موجود در انبار را بنرخ ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد که روی منبر نانوائی پر از نان باشد ونرخ آنهم نرخ پیش از دوران قحطی. طیدوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه داشت وموجب نجات جان عده ای از هم میهنان میگردد که علاوه براینکه علمای وقت کرمان بربالای منابر مساجد، خدمات او را میستایند روزنامه های محلی وقت نیز جریان وعمل نیک بانیان را مورد عنایت قرار میدهند ومجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیان ترتیب میدهند. دیگر از اقدامات میرزا خدامراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشنفکر ودانا وعده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه برانجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مسائل خرافی زرتشتیان منجمله نشوه زندگان برای درگذشتگان وغیره را منسوخ واز برگزاری مراسم زیادی دینی وبیهوده جلوگیری مینماید چنانکه دوستداران وطرفداران فراوانی پیدا میگردند، تا آنجائیکه این امر موجب خشم بعضیها که سود خود را درخطر میبینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت برانجمن ناصری پیشی میگیرد تا اینکه میرزا خدامراد به یزد اعزام وکم کم انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد وبدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدامراد درحل مشکلات مردم وگره گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است ودر تسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود ابراز میداشته. شادروان میرزا خداداد بهرام کیفر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی درسن ۹۲ سالگی درقریه خرمشاه یزد دار فانی را بدرود گفت. طی مدت اقامت ۵۱ ساله اش در یزد مدتها عضو انجمن زرتشتیان ناصری ورئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیز بوده وخدمات گرانبهائی بجامعه انجام داده است.

کشتار زرتشتیان گرجستان

دراحسن التواریخ تالیف حسن روملو چنین آمده "درسال ۹۴۷ه‍ خسروکامران بنابفرمان شاه طهماسب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل و غارت واسیرکردن زنان وکودکان، گرجستان را ازوجود گبران پاک میگردانند. بسال

۹۵۳ ه با زشاه طهماسب موقع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد. کوه از سبب سرما چون دل مخالفان دین، از بیم میلرزید. درچنان حال پادشاه ظفر مآل برسر گبران شبیخون آورده، لشکر اسلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری از گاو و گوسفند بغنیمت گرفتند و خانه های آن بدکیشان را آتش زدند. نیز بازبسال ۹۶۱ ه بگرجستان حمله و سی هزار اسیر میآورد.

آقای مجیدیکتائی درحاشیه مقاله خویش "دردامنه کوههای قفقاز" درمجله بررسیهای تاریخی سال چهارم شماره ۲ و ۳ مینویسد "و همچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی خا، تا اواخر قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته اند."

صاحب ظفرنامه تیموری در مورد حمله سپاه امیر تیمور بگرجستان در جلد دوم ص ۲۴-۲۲۲ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲ ه قراباغ ران معسکر نصرت آشیان بوده لشکر همایون از آب کر بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود و باد از خلال آن گذر نتوانستی کرد . . . چون لشکر اسلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را از خون بیدینان ارغوان ساختند. هرکه یافت شد امان نیافت و خمشا که سالار آن زمره لعین بود فرار نمود و لشکر در تعاقب او تا در آقسو بشتافتند. غنیمت فراوان یافتند و خانه های دوزخیان را آتش زدند."

اینک نیز زرتشتیان در آن حوالی موجود میباشند. در پرستشگاه زرتشتیان از آتنا ن و زرتشتیان دنبلی صحبت داشته ایم. حسینقلیخان افشار بیگلربیگی ارومی فرماندار آذربایجان درسال ۱۲۱۳ ه بنا بفرمان فتحعلیشاه با اکراد دنبلی و رئیس آنها جعفر قلی بیک دنبلی که سر بطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب و منکوب ساخته، هجده نفر از سران آنها را کشته و سرشان را بدربار پادشاه میفرستد. دنبلی ها از آن زمان مغضوب اولیای امور دولت ایران گشته و نام خود را عوض و عشیره خود را پنهان میدارند و بگفته آقای علاءالدین تکش (بیگلربیگی) ساکن ارومیه از ایران بسوی آذربایجان شوروی مهاجرت و در آنجا مستقر میگردند.

کشتار زرتشتیان در آسیای صغیر

صاحب ظفرنامه تیموری در ذکر حمله امیر تیمور به آسیای صغیر مینویسد "در این اثنا بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده اند. و آنرا ازمیر خوانند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند. چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و بمسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگریست برسر کوهی و آن را نیز ازمیر گویند و مسکن اهل اسلام است. درمیان اهالی

این دوحصار ، لیل ونهار ، بساط محاربه وپیکار گسترده است . چون ازمیرگبران راسه طرف متصل بدریا ، بیدینان ازاطراف بکشتیها توجه نمایند وخوردنی وپوشیدنی واسلحه واسباب جنگ وسایر ضروریات آنجا میآورند وچون مردم آن مقام درگوشه بلاد اسلام ، پای مخالفت فشرده ، بردوام بمقابله ومقاتله اقدام مینمایند . تا غایت از اهل اسلام کسی را دست استیلا برایشان نبود . چون صورت حال ازمیرگبران درلوح ضمیر صاحبقران انتقاش یافت ، دفع فساد آن گمراهان وقلع وقمع ایشان برذمت همت خسروانه واجب دانست .
روزشنبه جمادی الاول ۸۰۵ هـ با لشکرجرار بدفع آنها پرداخت وقلعه آنها را ویران ساخت. وبعضی ازمواضع ، کشتی بزرگ مشحون بمردان کاروبسیاری اسلحه واسباب جنگ چون نزدیک رسیدند ازقلعه اثری ندیدند ... اشارت علیه صدوریافت که ازسرهای گبران که ازتن جدا شده با کمان درکشتی آنان اندازند . "

زرتشتیان خوارزم وکشتار آنها

روانشاد سید محمدکاظم امام درکتاب خویش "ترجمه احوال وفهرست آثار ابوریحان بیرونی" چنین مینویسد "سرداران خلفا باسپاهیان بیکران چندین بار برخوارزم تاختند ، کشتارها کردند ، خونها ریختند ، ویرانگریها کردند ، آثار فرهنگی ودینی را بسیار سوخته وتباه کردند . اما مردم خوارزم آئین کهن ، عادات ، سنتها وعقاید ریشه دار باستانی را روحا "وقلبا" بدرود نگفته بودند . آن مردم تا دیرزمانی از سلطه خلفا ، بشیوه یکقدم بجلو ودوقدم بعقب پیش میرفته وباز میگشته اند . زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن ، غریق درعقاید واندیشه های باستانی ، بسیار دوراز خلیفه ومرکز خلافت .

قتیبه درخوارزم بلکه درسراسر خراسان بزرگ کشتارها کرد ، خونها ریخت ، آتشکده ها وفرهنگستانها را ویران ساخت وهرچه از آثار مکتوب بدستش رسید بآتش بیداد سوخت ، تباه کرد ، زیروزبر کرد ، دختران را باسارت گرفت ، اموال را ازنقد وجنس از زروسیم وکالا همه را یغما کرد وبرد تا خزانه بنی امیه را پرکنند .

لاجرم هروقت خوارزمیان فرصتی مییافتند یا حریف را ضعیف مییافتند ، یا مشغول ویا درغفلت میدیدند ، براو عصیان ورزیده ، نیروی اورا درهم شکسته وبراه پیشین خود ، بآئین کهن ومیراث باستانی نیاکان باز میگشتند . دردوران تولد وجوانی ابوریحان ، بیشتر مردم خوارزم همانند روزگار باستان برکیش وآئین کهن وفادار بوده ومانند عهد باستان بزندگانی خود ادامه میدادند .

ابوریحان درچنان فرصت مناسب که عهد باستانی آن برعهد نوین غلبه داشت پیدا شد . درمیان اهورامزدا پرستان بالید ، پرورش یافت ، دانش وفرهنگ فراگرفت ، با موبدان وآتشکده ها پیوستگی داشت ، کلیه مطالب مربوط بایران باستان ، عادات و سنتهای کهن ایرانیان ، تقویم وتاریخ سال وغیره را تماما" ازموبدان ودانشوران

خوارزم وپیروان کیش زرتشت اخذکرد .زیرا ابوریحان خودش از مردم خوارزم بودوشناخت موبدان ودست یافتن بکتب وآثار کهن برای اوکاری بس ساده وآسان بوده است .درعصر اوغالب هموطنانش هنوزاهورامزدا پرستش مینمودندودراغلب شهرها وشهرچه ها آتشکده ها برپا بودوعلمای کیش زرتشت را هنوزشیرازه قدرت ونفوذبکلی نگسیخته بود .

آل عراق ازپادشاهان (مرزبانان) قدیم خوارزم پیش از اسلام بوده اندونژادیشان بکیخسرومی پیوندندوتا زمان سامانیان نیزاین خاندان باقی بوده وهنوزازبقیة السیف اقتدارونفوذدوران فرمانروائی خویش درقدیم ،شبه قدرت ونفوذی درسرزمین موروثی نیاگان خودداشته اند .

پس ازبنیاددولت ملی ایرانی ،سامانیان که ازنژادشاهنشاهان باستان بوده اند تقویت روح ملی وعنصرقومی ،احیاء شعائروسنن وآثارباستانی ایرانی راسیاست دولت ووجهه همت خویش قراردادند .سامانیان کلیه خاندانهای بزرگ ونجبا واشراف باستانی ایرانی راازسپهبدان ،سپهسالاران ،وزیران ،خاندانهای دانش وفرهنگ ،مرزبانان ، موبدان ودیگرمهتران راکه پس ازسقوط یزدگردوانهدام وانقراض شاهنشاهی ساسانیان ، درحوادث دستبردهای قبایل صحرادرشرف زوال ونابودی بودند ،سامانیان همگی را دوباره ازخاک مذلت وخواری برداشته باوج عزت وتعالی رسانیدند . مردان نامدار این خاندانهای بزرگوارکهن را مانندروزگارساسانیان مصادرکارهای عظیم واشغال ومناصب دولتی نمودند .

پس ازآنکه درا ثردسیسه های پی درپی وتحریکات خلفای بغداد ،دولت ملی سامانیان را با برانگیختن سلطان محمودغزنوی وتقویت آن ملعون منقرض گردانیدندوسیاست تقویت ملیت ایرانی راکه سامانیان بنیادنهاده بودندوبرشالوده آن خاندانهای بزرگ ونجبا واشراف باستانی را با ردیگرمصادرامورا جتماع نموده بودند ،برهم زده ودرپی اندا ختن خاندانهای اشراف ایرانی ،عوامل جهنمی محمودبتکا پودرآمدندوخاندانهای ایرانی راکه مایه آبروی دیرینه ایرانیان بودندبتدریج برکنارکرده بسداربوار میفرستادند .

قتیبة بن مسلم کسانی راکه خط خوارزمی میدانستندوازتاریخ خوارزم آگاه بودندوفرهنگ ومعارف خوارزمیان را تدریس وتعلیم میدادند ،همگی را نابودکرده بود وبنیادیشان راچنان برافکنده بودکه نشانی ازآنان برجای نماندوتاریخ وفرهنگ خوارزم پس از اسلام تا آن عهدپوشیده مانده وکس ازوقایع حقایق گذشته وپیش از اسلام آگاهی نداشت .

تا زمان ابوریحان بیرونی هنوزآتشکده ها وفرهنگستانهای دین زرتشتی در خوارزم ودیگربلادخراسان دایربود ،وباهمه صدمات ،لطمات وویرانیها که ازدست دشمنان وبیگانگان براین سرزمین واردآمده ،معالوصف رونق ، طراوت ،شادابی اصالت و

هستی خودرا ازدست نداده بود، موبدان وسازمانهای آئین باستان وآتشکده ها همچنان دلیرانه مانندروزگارپیشین بکارخودسرگرم بودند. گرچه درلشکرکشیهای اموییان، بویژه درحکومت سپهسالارخونآشام اموی، قتیبة بن مسلم باهلیضرباتیکمرشکن و خوردکننده برایشان واردگردیده بود. اما روح جاویدآریایی چون آتشیدرزیرخاکستر بودوبمجردوزیدن نسیم روحپروروحکومت ملی ساما نیان روحی تازه درایشان دمیده شد، رستاخیزینوین بپاکرده، قلل جبال ملیت آریائی ایرانی بآتش افشانی ونورپراکنی گراییدوبار دیگرسرتاسرآن سرزمین درزیرسایه چترعظمت وجلال اهورا قرارگرفت."

کشتار زرتشتیان درهند

صاحب دبستان المذاهب درفصل پارسیان ازوجودزرتشتیان درسراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا اگره، لاهور، کشمیر الی کاشغرسخن میراندونام چندنفراز آنها را که بعزم بازرگانی درآنشهرها آمدوشدداشته ویا صاحبدلی چندازرزتشتی که درلاهور و شهرهای شمالی هنددرگذشته اند یادمینماید. اگرزرتشتیان درزمان باستان درآن بخشها نمیزیستندگمان نمیرودصاحبدلانی که دبستان المذاهب ازآنها ذکرمینماید تاپایان زندگی خوددرآنجا اقامت میگزیدند.

شرف الدین علییزدی صاحب ظفرنامه تیموریدرموردحمله امیرتیموربهندوتصرف سندودهلیازکشتاربیرحمانه وبیدریغانه مردم هند، بوسیله تیموروسپاهیانش داستانها میسراید. درذکرپیکارها وکشتارخوداززهندوان، کفار، ثنویه، گبران، مجوس وغیره گفتگومیکند. چون مولف کتاب یزدی است وزرتشتیان یزدزیریوغستم اهل اسلام گبر خوانده میشدند، آنجا که وازه گبرومجوس بکاربرده منظورش زرتشتی است، وازذکرثنویه منظورش مانویان میباشدکه اینک نیززیرپوشش دیگربباوریهای مانوی پایبندهستند.

درگفتاری درموردنفوذدین زرتشتی درهندوتبلیغ پیام اشوزرتشت بوسیله چنگرنگها چه دربخشهای شمالی هنددربخشی ازاین کتاب بصحبت داشته ایم. مردم بیشمار هندکه خودرا زرتشتی مینامیدنددرحمله تیمورهنگام دفاع باتفاق هندوان جان باختهاند. شهرهای چندازشهرها وجنگلهای بسیاریکه ظفرنامه تیموری ذکرمینمایدکه زرتشتیان شرکت داشته اندعبارت است ازبطنیر، مردم سامانه، کیتل، اسندیکه بیشتر مجوس بودند، قلعه لونی، میرت، دره کوپله، دهلی وغیره. شماره اندکی ازآنها که جان بسلامت بدرمیبرندبتدریج درمردم هندمستحیل میگردند.

کشتار زرتشتیان بویراحمد

تیمورلنگ درکتابی که خودنوشته بنام "منم تیمورجهانگشا "ترجمه واقتباس از ذبیح الله منصوری، پس ازآنکه شیخ عمرپسرامیرتیموراستاندار فارس دردشت نرگس زار

هنگام شکار بوسیله مهاجمین بویراحمد کشته گردید، هنگام حمله به منطقه آنها در لرستان چنین مینویسد "از یکی از تپه دیدم ستونی از دود بر آسمان میرفت. از اسیران پرسیدم آن دود چیست؟ جواب داد که از آتشکده برمیخیزد. من تا آن روز آتشکده مجوس ها را ندیده بودم و نمیدانستم که مجوسان آتش پرست در آنجا چه میکنند.

از اسیران پرسیدم وضع آتشکده چگونه است؟ گفتند آتشکده دارای یک متولی و سی خادم است و هر روز دو تن از خدام در آتشکده کشیک میدهند تا اینکه آتش خاموش نشود. هر خانواده از سکنه بویراحمد مکلف است که در هر ماه لااقل یک مرتبه برای آتشگاه برایگان هیزم بیاورد. لذا آتشکده هرگز از لحاظ سوخت در مضیقه نمیماند و بطور معمول سوخت دو سال آتشکده همواره موجود میباشد. پرسیدم آیا آتشکده شما، مثل مساجد مسلمین، موقوفات دارد تا خدام آتشکده از آن راه ارتزاق کنند؟ اسیران گفتند نه، هرسال هفت روز، جشن میگیریم و آن جشن باسم هفت فرشته گرفته میشود که از فرشتگان مقرب خدا هستند (منظور امشاسپندان میباشد) آغاز جشن روز اول برج حمل است که عید نوروز بشمار میآید و در آن هفت روز سکنه بویراحمد به آتشکده میآیند و هریک زکات خود را بمتولی آتشکده میپردازند و خدام آتشکده تا عید نوروز دیگر از آن درآمد اعاشه مینمایند.

دین سکنه بویر معجونی بود از دین اسلام و مجوس. آنها خود را مسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتند و زکات میدادند ولی آن را به متولی آتشگاه میپرداختند (رسم پرداختن ده یک از درآمد خود بموبد و موبدان موبد از روزگاران گذشته بین زرتشتیان معمول بوده ولی متاسفانه طی دو سده گذشته ببوته فراموشی سپرده شده است. شهمردان) از اسیری پرسیدم آیا نماز میخوانی؟ جواب بمثبت داد. عنان اسب خود را کشیدم و توقف کردم و گفتم نماز بخوان تا ببینم چگونه نماز میگذاری. آن مرد رو بخورشید ایستاد و چندین مرتبه دستها را تکان داد و چیزی آهسته گفت و بعد اظهار کرد این نماز ماست. گفتم مگر شما هنگام نماز رو بقبله نمیایستید؟ مرد بویر جواب داد چرا ... و بعد بطرف خورشید اشاره کرد و اظهار نمود آن قبله است گفتم آیا پیشوای روحانی دارید؟ گفت پیشوای ما متولی آتشکده است.

در حالیکه از دور خانه های شهر را مشاهده میکردم، طلایه خبر داد که دشمن نمایان گردیده است. ناگهان حمله بزرگ سکنه بویراحمد از جلو و عقب و راست و چپ شروع شد. آنقدر جنگجو نمایان گردید که توگوئی از زمین مرد و زن سلحشور سبز میشد، زیرا زنها هم مانند مردان بما حمله ور میشدند. من فرمان دادم که در جناحین و قلب سپاه سواران بحرکت درآیند و نیروی مهاجم را له کنند و از روی مرد و زن بگذرند. من نیز اسب را تاختم. زنی که یک کوله پشتی داشت بطرف اسب من شمشیر انداخت. ولی قبل از آنکه شمشیرش با اسب من برسد تبر من فرق او را شکافت و وقتی زن افتاد صدای گریه طفلی بلند شد و من با شگفتی دیدم که کوله پشتی آن زن، طفل شیرخواره اوست که آن را بر پشت بسته است.

مردان و زنان بویر چون در منطقه ای با ما می‌جنگیدند که مشجر نبود و نمیتوانستند

خودراپنهان کنند، درقبال حمله سواران من ازپادرمیآمدند. با اینکه بویرها ازچهار طرف بما حمله ورشدند نتوانستند برما فائق آیند وحملات پیاپی سواران من نیروی مقاومت آنها را درهم شکست. عده‌ای از آنها زیرسم اسبها له شدند وجمعی با ضربات شمشیروتبرسواران بقتل رسیدند وعده‌ای هم دربیابان متواری گردیدند ومن گفتم که از تعاقب فراریان خودداری نمایند تا اینکه شهررا زودتربتصرف درآوریم. من حدس زدم که جنگ آنروز آخرین جنگها با بویرها میباشد ودیگر آنها بما حمله نخواهند کرد. اگرحمله نمایند با آن شدت حمله نخواهند نمود.

قبل از ورود بشهر به افسران گفتم که از قتل کارکنان آتشکده که روحانیون شهر هستند خودداری نمایند وهرکس را که مقاومت کرد خواه مرد وزن خواه کودک بقتل رسانند وقتی بشهر رسیدیم دیدیم که شهر وخانه ها خالی از جاندار است. چون کسی درشهر نبود بدون برخورد بهیچ مقاومت شهر را اشغال کردیم. بسوی آتشگاه رفتم دیدم درمدخل آتشکده چندنفر که لباس کبودرنگ دربرداشتند ایستاده اند. از آنها پرسیدم شما که هستید مردی دارای ریش سفید که معلوم بود برتر از دیگران است گفت ما خدام اینجا هستیم. گفتم سکنه شهرخانه های خودرا تخلیه کردند ورفتند. شما برای چه نرفتید. مردریش سفید گفت ما نمیتوانیم برویم وآتش مقدس را بحال خود بگذاریم که خاموش شود. گفتم اگر من آتش شما را خاموش کنم چه خواهید کرد. جواب داد ای امیربزرگوار حتی عربها آتش ما را خاموش نکردند وتوکه اختیار جان ومال مردم را داری اینکار را مکن. گفتم منظورت از عربها که هستند. گفت آنها که درحدود ۸۰۰ سال قبل با یران حمله ورشدند ودین اسلام را آوردند ما آتشکده های ما را خاموش نکردند وبعدها آتش آتشکده ها بمناسبت اینکه خادم وجود نداشت خاموش گردید. گفتم میخواهم آتش شما را ببینم. گفت دیدن آتش مانعی ندارد ولی خیلی بآن نزدیک مشو تا اینکه نفس تو بآتش نخورد وما هم زیاد بآتش نزدیک نمیشویم. قدم بآتشگاه نهادم محفظه آهنی بزرگ چون منقل دارای سوراخهای متعدد بنظرمیرسید ودرآن آتش میسوخت. گفتم من برطبق عهدی که کرده ام روحانیون وعلما وشعرا وصنعتگران را نمیآزارم وگرنه شما را بقتل میرساندم زیرا مرتد هستید و واجب القتل.

پیرمردسررا جلوآورد وگفت ای امیربزرگوار این گردن من وآنهم شمشیرتو، هرچه میخواهی بکن. گفتم اگرمیخواستم تووسایرخدام این آتشکده را بقتل برسانم صبر نمیکردم تا توبامرگ خودموافقت کنی. به متولی آتشکده وخدام آن گفتم که شما از قصاص معاف هستید ولی سکنه این کشورباید بقصاص برسند زیرا پسرم شیخ عمررا کشته اند. آنگاه بقشون خود امرکردم که تمام خانه های شهررا غیراز آتشکده ویران کنند وهرکس را جز کبودپوشان آتشکده می بینند بقتل برسانند. سربازان من درهمان روز شهربویررا ویران کردند ویک خانه را بجا نگذاشتند. از آن روزتا موقعی که قشون من دربویربود

هرکس را که دیدیم کشتیم وزنها را هم مانند مردها بکیفر رسانیدیم.

کشتار زرتشتیان خراسان

پدر طاهر بن عبدالله امیر خراسان زرتشتی بود. برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهر استوار گردد.

طاهر هنگام امارت خویش، چون از وجود نوشته‌های دینی زرتشتیان مطلع میشود، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد، هریک از زرتشتیان قلمرو او که آن زمان خراسان بزرگ بود یک من از کتب و نوشته‌های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد او را اعدام کنند.

نوشته‌ها و کتابها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود. هرکس نوشته‌هائی داشت تحویل عمال طاهر امیر خراسان داد و همه طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت. اما کسانیکه نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاهر ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند. جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شماره آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند.

کشتار زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد. همچنان خانواده‌های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را باصفهان کوچانیده و در محلی بنام گبرآباد پهلوی جلفا مقام داد. در مورد شماره آنها خبر درست در دست نیست. اوضاع زندگی آنها در گبرآباد مانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسف‌انگیز بوده است. سقف خانه‌های آنها بسیار کوتاه و نمیبایستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد. در زمان سلطنت سلطان حسین صفوی علمای قشری اطراف شاه را فرا گرفته بودند. اوضاع ارامنه که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود روبزوال گذاشت و دچار محرومیتها گردیدند. بنابراین حال زرتشتیان که بی پشت و پناه بودند میتوان قیاس کرد. گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علما و تایید شاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد. در این گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند، دستور نوروز زنده موبدان موبد اصفهان، آتش مقدس را برداشته روی به یزد پا بفرار میگذارد. زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان بسلامت بردند. در سی سال پیش که نگارنده برای پژوهش بآن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدید الاسلام خوانده میشوند.

کشتار زرتشتیان جنوب

درزمان ناصرالدینشاه قاجار دراطراف برازجان وبسوی جنوب زرتشتیان بیشماری
درروستاهای محصورکه همه زرتشتی میبودندزندگی میکردند. درحدود ۱۳۰سال پیش در
یکی ازاین روستاکه اینک بقتلگاه معروفاست ونامش حالا مال سیدآل میباشد و
حدودچهل کیلومترجنوب برازجان بسوی بوشهرویمین گناوه واقع است ،همه زرتشتی
بوده اند. روستای مذکوراکنون تقریبا خالی است ومردم آن آواره شده اند. حدودسی
سال پیش شهریارجمشیدورجاوندی ازدوستان نگارنده وازباشندگان هندکه درشرکت نفت
ایران درآبادان بکارمشغول بود ،روزی بادوستان خویش بعزم گردش درمینی بوس ن
سواروبسوی گناوه حرکت مینمایند .هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده ازمسافرا
خواهش مینمایدراینجا دوساعت توقف مینمائیم زیرا منزلم اینجاست وفرزندانم را
دیدن کنم شماهم دراطراف گردش کنید. شهریارمیگویدمن جائی ندارم ،راننده اورا
باخودبمنزل میبرد .شهریاردرآنجا هنگام صحبت خودرا زرتشتی معرفی مینماید .اهل
خانه باشعف وسرورمیگویندمادربزرگ ما نیززرتشتی است .فورا"پیرزن راازورودیکنفر
زرتشتی خبرمیدهند .زن کهنسالی باعصادردست پیش میآید .شهریاربلندمیشود ،پیرزن
میگویدنزدیک میا . نخست سدره وکشتی رانشان بده. شهریارهم چون ازمردم هندبوده و
برخلاف جوانان زرتشتی امروزی که پابستن دینی زده وسدره وکشتی راازخوددورساخته ا.
سدره وکشتی باخودداشته باونشان میدهد .پیرزن بادیدن سدره وکشتی شهریاررادربغل
میگیردوزارزارمیگرید. پس ازآرامش میگویدازجوانی تاکنون نخستین باراست که در
این سامان بدیدن یک زرتشتی چشمم روشن شده است .سپس میگویداینها همه فرزندان و
نوه ونتیجه من میباشندکه باسلام درآمده اند .هنگامیکه جوان بودم روزی یک آخوندبرای
درآمدخویش بروستای ما واردمیشودچون مسلمانی رادراینجا نمیبیندبراه خودمیرود.
پس ازچندماهی باتفاق چندنفرقاتل برمیگرددومردان وزنان ماراگرفته درآن چاه
سرمیبرندوبچاه میاندازند .بسیاری راسرمیبرندوبقیه راباجبارمسلمان مینمایند .من
فرارکردم وخودم رادرمحلی پنهان ساختم پس ازرفتن آنها برگشتم وتاکنون تنها من در
این محل بزرتشتیگری باقی ماندم وبقیه مسلمانند .بسیاری پس ازاین واقعه بادلی
ناشادازاین روستاخارج شدند .این رانیزبگویم که یکسال پیش ازواقعه ما ،درسه
روستای محصوردیگراطراف که همه زرتشتی بودندهمین رویدادواقع گردیدوپس ازکشتار
دستجمعی آنها رانیزبقبول اسلام مجبورمیسازند.

کشتار زرتشتیان یزد

هیربدورزادرسال دوازدهم پادشاهی یزدگردسوم دردفتردعای پهلوی خویش
ازاهریمن صفتی مردم وکشتاروغارت یکدیگرسخن میراند .درضمن مینویسد "دراینجا در

یزد ۲۴ آتشکده بوده. حالا جزء چهار آتشکده باقی دیگر همه خاموش است. سه نفر موبد چندین
کتاب شاپیکان که در دانش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که در آتشکده روستای
یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده اند.

مردم همگی پیرو اهریمن شده. پنجاه سال است که یاد ندارم پادشاهان و بزرگان
خویشاوندان خود را کشته و میکشند. پدرها پسرها کشته، پسرها پدرها کشته. در پنجاه سال
اخیر چهار سال قحط خوراکی شده. مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار
کرده از کشتن و غارت باک ندارند، دروغ میگویند، همدیگر را میکشند الخ" (برای اطلاع
بیشتر از یادداشت او رجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۱۹۲–۱۸۷).

هنگام پیکار ایرانیان و رسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان
از ایرانیان منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربار شاهی مخالف بودند تشکیل شده
بود. در لباس اسلام باتفاق مزدکیان و غارتگران خود شهر به پیکار و کین جویی و بقتل و
غارت مردم پرداختند. در آن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانیدند و
مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند برخلاف
مهاجمان بدفاع ایستادند. در آن گیرودار شهرک های فهرج و خویدک کشتارگاه آنان
گردید و مهریز و پاوین ویرانه شد. قتلگاه تا امروز بنام شهدا معروف میباشد. مسلمانان
بزیارت آنجا میروند، بتصور اینکه قتلگاه تازیان است. غافل از اینکه خود باجبار
اسلام آورده اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان متظاهر باسلام بوده اند و شهیدان قتلگاه
همه زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع و چراغ میافروزند.
بگفته صاحب تاریخ یزد یا آتشکده یزدان، علمای یزد اخیرا" زیارت آنجا را ناروا دانسته اند.
کلیه آن محل، کشتارگاه زرتشتیان و آتشکده آنها میباشد.

کشتار زرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه در سال ۳۱ هـ عثمان خلیفه سوم، عبدالله بن عامر را
حاکم کرد و او بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرماشیر مسلمان
شدند. بگفته صاحب بمنامه در همان زمان زالی از نو مسلمان که ارادت کاملی داشت
یکپارچه زر بعبدالله عامر بداد که فلان آتشکده را بردار بجای او مسجد آدینه بنا فرمای و
استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی بر چهل ستون بساخت.

کشتار زرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه به فارس شد و در استخر بسیار مردم بکشت. مردمان
فارس در سال ۲۹ هجرت بر عبدالله شوریدند و او را کشتند.

کشتار زرتشتیان ری

مردم ری در سال ۲۳ هـ پس از انقیاد شورش کردند. سیاوخش پور مهران از نوادگان

بهرام چوبین در آنجا همه کاره بود. نعیم سردار عرب بری لشکر کشید. سیاوخش آماده رزم شد. میان او و شخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی در پی انتقام بود برای کین توزی بر سیاوخش مردم میهن را بکشتن داد. نزد نعیم رفت و گفت غلبه بر سیاوخش آسان نیست. ده هزار تن با من بفرست و خود با سیاوخش نبرد آزما و من از بیراهه بشهر میروم و برایت فتح میکنم. نعیم ده هزار نفر را با او در خود منظوبه را می داد. رامی مردم شهر را غافلگیر کرده سیاوخش زمانی آگاه شد که نعیم را روبروی خود و رامی را در پشت سر دید و میان دو سپاه عرب بدام افتاده بود و شهر هم از دست رفته و عرب در آنجا بکشتار مردم بیگناه مشغول بودند. آنانکه با سیاوخش بودند وا گذاشته بشهر روی آوردند تا زن و فرزندان خود را نجات دهند. سیاوخش میدان جنگ را گذاشته فرار کرده نعیم در پشت سر او بشهر رسید و باز از قتل و غارت درگرفت. پس از آنکه شهر ویران و غارت شد آن را به رامی سپرد و جزیه برا و معین کرد.

کشتار زرتشتیان خراسان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان "سیصد سال بعد از هجرت شخصی در خراسان بنام بهرام ظهور نمود و خلق را بخود دعوت کرد که پیغمبرم از جانب خدا مبعوث بهدایت خلق شده ام که دین حضرت زرتشت را تجدید کنم. بالای گنبد عبادتگاه توس بآواز جلی خلق را بخویش خواند که من از جانب خدا بجهت تازه کردن کیش آباواجدادشما مبعوثم. بنا بر وقوع اینحال فراوان مردم از اسلام منحرف و بر آیین قدیم معتقد شدند و چون در آن زمان عرب و ترک و افغان با هم نزاع داشتند کار بهرام بالا گرفت. چون خلیفه از غزو روم بازگشت و از آن مقدمه آگاه شد بدفع بهرام و اتباعش سپاه برگماشت تا در حدود خراسان هرچه پارسی و زرتشتی بیابند بقتل آرند و چنان کردند که در آن واقعه قریب یک ملیون و پانصد هزار مردم کشته شدند و بکلی نژاد زرتشتیان از خراسان برافتاد.
با وجود اینهمه قتل و غارت در زمان سلطنت صفویه هنوز در ایران از این قوم بیش از ۱۵۰ هزار خانوار باقی بودند. منجمله قریب دوازده هزار خانوار در اصفهان سکنا داشتند که از سوء رفتار و نادانی موبدان این گروه و فتوای ملاهای اسلام و بحکم شاه سلطان حسین در یک شب نوروز مقتول گشتند، زیارتگاه و عبادتگاهشان ویران شد و اموالشان بتاراج و غارت رفت و نسل زرتشتیان از سپاهان منقطع گشت."

کشتار در مازندران

چون مردم چالوس بسال ۱۸۰ ه از شهوترانی کارگزار درویان بشورش برخاسته او را از آنجا بیرون راندند. عبدالله بن حازم نایب خلیفه خود را بچالوس رسانده رهبرانشان را بدار آویخت و مردم را بآرامش دعوت کرد و بفرمانداری خواست. اهالی روبدار الحکومه نهادند و بباغی محصور رهنمائی شدند. ماه رمضان بود و موقع افطار عبدالله دم دروازه

باغ برروی اسب نشسته وبا نان وانگور افطار میکرد. بشماره هردانه انگور مردم را از در باغ بیرون آورده سر میبریدند. پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت و مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که سالیان دراز کسی نتوانست در آنجا خانه ساخته و زندگی کند.

کشتار زرتشتیان درگرگان

یزید بن مهلب مردی خونریز، متعصب و دشمن ایران و ایرانیان و زرتشتیان بود. بگفته بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸ه او را بتسخیر گرگان و تبرستان فرستاد. یزید پس از تصرف گرگان در پیکار با اسپهبد فرخان بزرگ در تنگنائی بگیر افتاد نه راه پیشرفت داشت و نه برگشت. مردم گرگان بشورش برخاسته چهار هزار مرد او را که در گرگان گذاشته بودند بکشتند. یزید با اسپهبد فرخان صلح نمود و بگرگان بازگشت و سوگند خورد اگر ظفر یابد شمشیر از ایشان باز ندارد تا بخون ایشان آسیا بگرداند. آگاهی بمرزبان رسید بگریخت و بدان قلعه شد که بکوه اندر است و آن را حصار گرفت و آن قلعه بود استوار و یک راه بیش نداشت و یزید او را بحصار میداشت و حرب میکرد و منجنیقها ساخت و هیچ نتوانست کرد متحیر شد. یکی از ایرانیان راه باریکی بقلعه بوسیله سگ یافت با اندکی مردان مسلح بسوی بارو روان شد و یزید در اطراف قلعه آتش افروخت. گرگانیان چون آن بدیدند بترسیدند و بیرون آمدند و جنگ در پیوست. آن مردکه با گروه مسلح رفته بودند تمام شب برفتند و روز دیگر بقلعه رسیدند یزید سوی دیگر بجنگ مشغول بود و گرگانیان بیخبر از پس ایمن بودند و آگاهی از پیشامد نداشتند تا تکبیر مسلمانان از قلعه شنیدند. صلح خواستند بر آنکه بحکم یزید فرود آیند. بانگ فرمود زدن که اینها را همه بکشید و آب بر آن جوی انداختند تا با خون کشتگان بیکجای برفت بر آسیاب و گندم آرد کردند و نان پختند و بخوردند تا از سوگند بیرون آمدند.

کشتار زرتشتیان تمیش

درسال سی هجری سعید بمرز تبرستان و تمیش رسید. مردم آنجا برج و بارو و دروازه شهر و سنگرهای خداداده طبیعی را بستند و اعراب را بشهر راه ندادند. سعید سوگند فرستاد و عهد کرد جان و مال مردم در امان است و کسی را با کسی کاری نیست. مردم بسوگند و عهد او اطمینان کرده دروازه را گشودند. سعید با سپاهیان بشهر داخل شد و همینکه پای خود را استوار دید، سوگند فراموش کرد و امر بکشتار عام و غارت شهر داد. چنانکه گویند فقط یکتن توانست جان بدر برد.

* * * * *

بگفته میرظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیر یکهزار مرد از مردم دیلم را بواسطه بدسیرتی دست و پا برید بقیه گریخته با سپهبد رستم اول باوندی پناه بردند. اسپهبد آنها را پناه داد و برخلاف داعی لشکرکشی نمود و سید قاسم نایب او را بگرفت و کومس را متصرف شد.

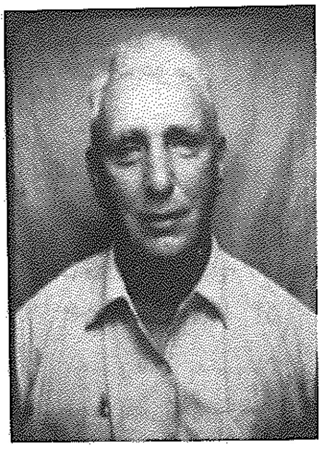
آ ما رزرتشتیا ن ا یرا ن
درتـهرا ن ــ یزدــ کرما ن ــ ا صفها ن ــ ا هوا زــ شیرا زــ زا هدا ن
درسا ل ۱۳۴۲خ برا ی کنگره زرتشتیا ن تهیه‌شده . تـهیه‌کننـــده
آ ما ر یـزدمیرزا سروش لـهرا سـب میبا شد
نونها لان درآ ما رتا ۱۸سا لگی پسرودخترحسا ب شده وا ز ۱۸ببا لامــردوزن

نا م	مـــرد	زن	پسر	دختـــــر	جمـــع
تـهرا ن	۱۶۲۲نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳نفر	۲۸۳۸نفر	۸۹۲۳ نفر
یزدــ محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یـزد					
مریم‌آ با د	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفـر
نرسی‌آ با د	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفـر
کوچه‌بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفـر
خرمشا ه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفـر
ا هرستا ن	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفـر
خیرآ با د	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفـر
قا سم‌آ با د	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفـر
رحمت آ با د	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفـر
محمود آ با د	۳ نفر	۳ نفر	ــ	۱ نفر	۷ نفـر
مهدی آ با دحومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفـر
نصرت آ با د	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفـر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفـر
تفت چها رمحله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفـر
مبا رکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفـر
خلیل آ با د	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفـر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفـر
چم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفـر
زین‌آ با د	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفـر
ا له‌آ با د	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفـر

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علی‌آباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفرآباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسین‌آباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصرآباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریف‌آباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹ نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۳۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷ نفر

فرزانه جمشید

فرزانه جمشید پور بهرام پور مهربان پور رستم زین آبادی از زرتشتیان ایران مقیم بمبئی است. زین آباد روستای کوچکی است در حوالی یزد، با قنات محقر و کشاورزان تنگدست که غالب آنها به اطراف پراکنده شده‌اند. اما تقدس در مهر آنجا از در مهرهای دیگر ایران برتر و شماره آتش مقدسی که در آن مکان پاک پاسداری میشود اینک چهار میباشد. اما سابق هنگام آتشبانی روانشاد شهمردان خسرو هفت آتش مقدس در آن جای کوچک فرخنده بهجت افزای دل مشتاقان و دینداران بود. از قرار خبر درست در دست سه آتش مقدس آن بی چوب و هیمه همیشه روشن بود. پس از درگذشت شهمردان سه آتش نامبرده ناگهان بنقطه نامعلوم دیگر پرواز کرده‌اند.



از مطلب دور افتادیم. روانشاد بهرام پدر فرزانه جمشید با تفاق بانوی خویش شیرین اسفندیار رستم از روستای زین آباد به بمبئی رهسپار و رحل اقامت می‌افکنند. شیرین در ماه آبان ۱۲۹۱ خورشیدی فرزندی بجهان آورد و بنام جمشید نامور ساخت. آشا رولایت دردوران کودکی برناصیه نوزاد نمایان بود. چون بچها رما هگی

رسیدوالدینش با زبایران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله‌ازرودی بین راه
بندرعباس ویزد، ناگهان آب رودزیادشده‌با موج خویش کودک شیرخواره را از روی
دامن مادرکه‌سواره میگذشت بلندکرده‌میبرد. چون حدودسیصدقدمی دورمیگردد، تیر
اندازشهریارمبارکه‌ای که‌دنبال‌لترروان بودازصدای جدفرزانه‌جمشیدخودرابوسط رود
انداخته‌کودک راازآب بلندمیکند. بگفته‌آن روانشادکه‌خودبازیگرصحنه‌بوده‌حتی
لباس‌کودک نیزترنشده‌وچنان بودکه‌گویابرزمین خوابیده‌بوده.

فرزانه‌جمشیددردانه‌ارجمندجدخویش مهربان بودکه‌مردی پارساوعابدوباخواندن
اوستاخصوص ورهرامیشت بدرمان بیماران متوسل بخودمیپرداخت. بهرام پدرجمشید
مردی سختگیربودباندک شیطنت که‌ازکودک خویش میدیدبراوسخت میگرفت وخودنیزبه
سختی گرفتارمیگشت. باندرزپدرمهربان خویش مهربان درابرازمحبت نسبت بکودک
گوش‌فرانمیدادوزندگانی رابسختی بپایان برد.

ازشگفتیهاآنکه‌فرزانه‌جمشیددرپنج شش سالگی درکشتزارهنگامیکه‌جدوپدربکند
وکوب زمین میپردازندهنگام‌بازی ماری قوی هیکل رامی‌بینند. بیباکانه‌گردنش را
میگیرد، آوازی بگوشش میرسداین رابکش‌اوهم‌باآجری پهلوی دست سرماراکوبیده
قطع میکندوبدنش راتکه‌تکه‌کرده‌ببازی وهای‌هوی مشغول میگردد. نظرجدش‌باوتکه‌های
ماری میافتد. شگفتانه‌ازاومیپرسدچطورماراکشتی که‌وی روبمنزل فرارمیکند.

بعدازجنگ جهانگیراول چون فرزانه‌جمشیدبسن هشت سالگی میرسدجدووالدینش
بازبه‌بمبئی رهسپارمیگردند. درآن دوران هیچ کشتی به‌بندرعباس واردنمیگشت.
مسافران بیشماری ازاطراف یزدبه‌بندرعباس جمع شده‌بودند. پس‌ازمدتی سرگردانی
اولیای امورخبرمیدهندکشتی به‌بندرعباس نخواهدآمد. درهمان اوان جمشید یک
شب‌نوروزونیم بحال غش‌بیحال افتاده‌بود. جددلسوزش‌که‌باخواندن ورهرام یشت
بیماران رادرمان مینمودهرچه‌کوشیدنتوانست دردانه‌خویش رابحال آورد. بالاخره‌به
یزدان روی آورده‌تسلیم‌شد. کودک پس‌ازیک شب‌نوروزونیم‌خودبخودهشیارگشت. درطی
این زمان درعالم‌ایزدان واولیابگردش بود. جدش‌ازاومیپرسدعزیزم‌خبررسیده‌کشتی
نخواهدآمدچه‌بایدکرد. کودک هشت ساله‌جواب میدهدامروزپسین کشتی‌میآید. اتفاق
دوساعت بعدخبرمیرسدکه‌کشتی‌درراه‌هست مسافران خودراحاضرسازند. کشتی‌ساعت چهار
بعدازظهروارد میگرددومسافران باخوشحالی تمام‌سوارو‌بطی‌مسافرت میپردازند. پس‌از
ورودبه‌بمبئی مراسم‌سدره‌پوشی فرزانه‌جمشیددرسن نه‌سالگی برگزارمیگردد. دردوران
تحصیل دردبیرستان بهرامجی جی‌جی‌باهای بازیک شب‌نوروزبحال غش‌نقش برزمین‌باشد
مساعی دکترهای حاذق درمعالجه‌اوبجائی نمیرسدچون پزشکان ازکوشش خویش دست می‌کشند
فرزانه‌جمشیدپس‌از۲۴ ساعت بهوش‌آمده‌بتحصیل مشغول میگردد.

درخبراست زندگانی اولیابسختی وزحمت میگذرد. همین حال نیزبفرزانه‌جمشید
روی‌داده‌است به‌یزدان رجوع‌میکندبفضل وعنایت خداوندی‌نایلوماموریت درمان آسیب
دیدگان ازعالم‌علوی باوسپرده‌میشود. اینک بسیاری ازبیماران بخصوص آسیب دیدگان
راباجام آب درمان نموده‌ومینماید.

دبیران وآموزگاران زرتشتی

روانشاد میرزا سهراب مهربان سفرنگ : نزدیک به ۶۰ سال از سال ۱۲۹۵ خورشیدی زندگی خودرا درخدمت بزرتشتیان وکارهای جماعتی مانند فرهنگی، آموزشی، انجمنی و دفترپیوندزناشوئی بسربرد وهنگام سالخوردگی با بدنی فرسوده وتندرستی ازدست داده بسال ۱۳۵۲ خ رسما" خودرا بازنشسته کرد ودرزامیاد روز وادی بهشت ماه ۱۳۴۵ یزدگردی بسن ۸۳ سالگی بگروشمان برین وخانه فروغمند مزدا شتافت .

میرزا سهراب سفرنگ از فروردین ۱۲۹۵ خ بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران درعنفوان جوانی بسن ۲۳ سالگی بتدریس دردبیرستان زرتشتیان مشغول وپس ازدوسال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید . درآغاز سال ۱۲۹۸ خ مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته وروانه یزدگردید . پس ازچهارسال ونیم خدمت فرهنگی واجتماعی وعضویت انجمن زرتشتیان یزد دوباره بتهران مراجعت ومدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران را پس ازمترجم همایون پذیرفتند . نامه نگار نیزهنگام اقامت دریزد بشاگردی آن روانشاد سرافراز بوده است . روانشاد سفرنگ مدت ۱۱ سال تا ۱۳۱۶ خ مدیریت دبستان جمشید جم ودبیرستان فیروز بهرام را بعهده داشتند .

دراین زمان احساس میشد که دبیرخانه انجمن زرتشتیان که آنهم گسترش داشت به مردی کاربروکارآزموده نیاز دارد وایشان که چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاه های زرتشتیان را برعهده داشته وازنقطه نظرهموندی انجمن نیزبوضعیت امورآشنائی داشته درسال ۱۳۱۶ خ بریاست دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد . آقای سفرنگ این سمت راتا سال ۱۳۴۵ خ برعهده داشتند ونیزازتیرماه ۱۳۱۳ خ ضمنا" بسمت سردبیررسمی دفترپیوندزناشوئی زرتشتیان تهران انتخاب وتابهار ۱۳۵۲ آن دفتررااداره میکرد .

میرزا سهراب سفرنگ ازسوی وزارت فرهنگ با خُدمدال درجه اول علمی، نشان درجه دوم علمی ونشان درجه سوم سپاس نیزنائل وسرافرازگردیده ومدت ۴۴ سال متوالی ازطرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شده بود .

بانوخانم قبادی فرزندفریدون : ازآموزگاران زرتشتی است . طی مدت ۲۵ سال در دبستان گیو بسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت های آموزگار وناظم ومدیردرخدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس چندسالی دردبیرستان انوشیروان دادگرآنهم بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت را داشته است . درسال ۱۳۴۷ خ ازآنجا استعفا کرده ودبستان وکودکستانی ازخویش تاسیس ودرآنجا بفعالیت فرهنگی ادامه وپس ازهفتسال کاروکوشش با نگیزه رسیدگی بزندگانی خانوادگی خویش ودوری دبستان ازمنزل بااطلاع وزارت آموزش وپرورش آنرا می‌بندد وخودرا بازنشسته مینماید اما ازفعالیت درامور اجتماعی بازنمیماند .

<u>میرزا برزوی آمیغی</u> : پورمرزبان ازمردم کرمان زمین بسال ۱۲۶۵خ متولد ودرآن سامان دردبستانی که بمدیریت روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ وسپس دستورکیخسرو هورمزدی اداره میشد تحصیل کرده وپس ازپایان دوره تحصیلی دبستان برسم متداول روزنزدبازرگانان بکارمشغول ،ودر۱۲۸۵خ بهمراه خانواده به بمبئی رهسپارودرآن دیاربا وجوداشتغال بکاربتحصیل انگلیسی پرداخته وبا آغازجنگ جهانی دوم بانگیزه ناخوشی بکرمان مراجعت ودرپلیس جنوب با درجه ستوانی بکارمشغول وبنایب برزو مشهورمیگردد. درضمن اشتغال درارتش پلیس جنوب ، درمدرسه زرتشتیان نیزبتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشاد میرزا برزودارای تقدیرنامه ازفرمانده پلیس جنوب میباشد. پس ازبرچیده شدن پلیس جنوب ،با وجوداحتیاجی که ارتش نوین بافسران تحصیل کرده داشت ، میرزا برزوتعلیم وتربیت جوانان وتدریس زبان انگلیسی را در مدرسه زرتشتیان برگزیدونظامت مدرسه را نیزعهده دارشد. روسای مدرسه زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودند ازارباب کیخسروشاهرخ ،دستورکیخسروهورمزدی، دستورخدایار دستورنامدارکه پس ازمدتی به یزدمراجعت مینماید ،سپس میرزا ابوالحسن خان ارجمند وآقای خدائی وبعدمیرزا برزوبا وجودیکه شغل نظامت را عهده داربود ، بمدیریت مدرسه زرتشتیان برگزیده شدواغلب نیزعضویت انجمن زرتشتیان کرمان را برعهده داشت .از خصوصیات این مردارجمنداینکه درمقابل پیشنهاددیگران دایربراستخدام باحقوق بیشتر بخدمات فرهنگی وباحقوق کمتراکتفا نمود. با وجودیکه پیمانکارها حاضرشدنداورا با حقوق ۱۵۰۰۰ریال استخدام نمایندوی همان حقوق ۲۰۰۰وبعد ۴۰۰۰ ریال وخدمت فرهنگی راترجیح داد. انضباط مدرسه وپایه تحصیلات همیشه بالابودوهیچ فرقی بین متنفذین و سایرین وتوانگران وبینوایان نمیگذاشت. شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغ فرهنگی او ،خیابان وصل بمدرسه رابنام او وبخیابان برزوآمیغی نامگذاری کرد .میرزا برزوبسال ۱۳۴۸خورشیدی بسرای جاویدان وگروثمان برین شتافت .

<u>کشورخانم مزدیسنا فرزندکیخسرو</u> : زرتشتی کرمان زمین است . درکودکی درمدرسه جمشیدی بنیادیافته ارباب جمشیدنامی وبسرپرستی وآموزگاری بانویش مرواریدخانم اداره میشده تحصیل کرده تحصیلات فارغ التحصیلی آن مدرسه معادل کلاس چهارم ابتدائی امروزی بوده وبانگیزه شاگردممتازمدرسه باخذمدال نقره نایل میشود. درسال ۱۳۰۵خ دردبستان دخترانه شهریاری برای معلمی برگزیده میشود. درضمن تدریس درامتحانات ششم ابتدائی ومتوسطه شرکت ودرسال ۱۳۱۵باخذدیپلم ریاضی توفیق میابد. درسال ۱۳۳۴بازدرضمن اشتغال بمدیریت دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ودنبال کردن تحصیلات بدریافت دیپلم دانشسرای مقدماتی نایل میگردد. دردبستان شهریاری که بهمت شادروان ارباب شهریارراوری وبسرمایه شهریاررتفتی ساکن برمه ساخته شده مدت ۹سال مجاناً بخدمت آموزش وپرورش پرداخته است . ازسال ۱۳۱۵تا سال ۱۳۳۳مدیریت

دبستان شهریاری را داشته، سپس تا سال ۱۳۴۹ بمدت ۱۶ سال مسئول اداره‌کردن دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ در کرمان بوده و در آنجا دوره خدمت فرهنگی خود را بپایان رسانده و در مهرماه ۱۳۴۹ خ بیازنشستگی نایل میشود. در مدت خدمت همیشه مورد تقدیر و تشویق روسای وقت و حتی استاندار قرار گرفته و صاحب بیست تقدیرنامه میباشد که ۱۱ نامه از فرهنگ استان و پنج نامه از طرف اداره تربیت بدنی و بقیه از سوی استاندار و روسای شهربانی و پیشکار دارائی صادر شده است.

موبد رستم شهزادی: متولد ۱۲۹۱ خ فرزند موبد دینیار موبد بهرام هماوند از موبدان برجسته یزد میباشد. پس از اتمام تحصیلات عالی خود در کالج آمریکائی تهران باتفاق موبد آذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در دانشگاه مذهبی کاما آتورنان اینستیتوت بمبئی که ویژه تعلیم و تربیت موبدزادگان در رشته امور دینی زرتشتی و زبان پهلوی و اوستا میباشد بتحصیل پرداخت. پس از پایان دوره تحصیلات دانشگاه و نیل بمقام روحانی ناوروم رتب باکنیه هیربدی بایران و یزد برگشت. در دبیرستان پسرانه و دخترانه مارکار بتدریس دروس دینی و انگلیسی و دبیرستان ایرانشهر بتدریس انگلیسی پرداخت درسال ۱۳۲۶ خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت و در دبیرستان های انوشیروان دادگر و فیروز بهرام بتدریس زبان انگلیسی و دروس دینی پرداخت و درضمن عهده‌دار سخنرانیهای دینی در جشنها و مراسم مذهبی گردید. متن سخنرانیها و مقالات بسیار و در زمینه دینی در مهنامه‌های هوخت، پندار، سازمان فروهر و انجمن زرتشتیان و غیره بچاپ رسیده است. موبد رستم شهزادی نگارنده پنج دوره تعلیمات دینی و دو جلد دین دانش جهت دانش آموزان و جوانان زرتشتی است. تالیفات دیگر او ترجمه زناشوئی در ایران باستان تالیف جمشید کاتراک و ترجمه آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنا میباشد. درسال ۱۳۵۳ خ انجمن زرتشتیان تهران موبد رستم شهزادی را بسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزید که اینک نیز بادامه آن کار مشغول است. ضمناً بعنوان نماینده زرتشتیان در نخستین مجلس خبرگان انتخاب و با کمک دیگر نمایندگان بتدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلام پرداخت. اینک بسمت سردفتری موقتاً عهده‌دار امور دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران در گردش ۳۲ میباشد.

روانشاد استاد رستم خدابخشی: فرزند دادخدابخش باشنده محله راحت آباد تفت و آموزگار دبستان آنجا بنام دبستان پسرانه رستمی، از سال ۱۲۷۸ خ هنگام تاسیس دبستان تا مبرده تا سال ۱۳۱۶ خ هنگام درگذشت در تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان زرتشتی محله‌های تفت که اینک صاحب نام و جاه میباشند و با حقوق بسیار ناچیز آن زمان فعالیت ابراز میداشته است.

آقای اردشیر فرهمند فرزند مهراب: با وجود بینوائی و عدم استطاعت پدر و اشتغال بکار برای تحصیل معاش با انگیزه شوق آموختن تا کلاس هشتم در مدرسه زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپردازد. درضمن از سال ۱۳۱۵خ در کلاس سوم و چهارم زرتشتیان بتدریس میپردازد و تحصیلات خود را نیز دنبال و در سال ۱۳۲۰ باخذ دیپلم موفق و تا سال ۱۳۲۸ از طرف دولت بآموزگاری در مدرسه زرتشتیان منصوب میگردد. در آنسال بتهران منتقل و تحصیلات خویش را دنبال و در سال ۱۳۳۱ باخذ لیسانس توفیق میابد. با وجودیکه در سال ۱۳۵۵خ از وزارت آموزش و پرورش بازنشسته میگردد باز هم در مدارس ملی بتدریس میپردازد. آقای فرهمند با انگیزه باوریهای خویش پنجسال از وقت گرانبهای خود را درخدمت زندان بآخر میرساند.

بانو خانم بهزادیان : فرزند کیخسرو متولد و متعلم شهر تهران از سن ۱۱ سالگی برای تاریخچه در دست متجاوز از ۴۲ سال بتدریس و خدمت بفرهنگ مشغول گردیده و بهترین سالها زندگی خود را ، با پشتکار و علاقه بدون انتظار پاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر و دوشیزه کشور نموده است. بگفته سالمندان آموزشگاه زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که قسمت اعظم معروفیت دبیرستان انوشیروان دادگر مرهون زحمات این مربی بی نظیر و بانوی عالیقدر بوده. نظامت دبیرستان نیز مدتهای مدید با او بوده. علاوه بر دقت در طرز رفتار دانش آموزان در محیط مدرسه در خارج نیز مراقب رفتار آنان بوده است. بانو خانم چهار نشان اخلاقی از انجمن محترم زرتشتیان تهران و یک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ و مقدار زیادی تقدیرنامه از طرف انجمن زرتشتیان، وزارت فرهنگ و وزارت کشور داشته و از طرف رضا شاه بزرگ نیز مورد تشویق قرار گرفته اند. بانو خانم یک ناظم بی‌نظیر و یک سرپرست دلسوز دبیرستان انوشیروان دادگر بوده است.

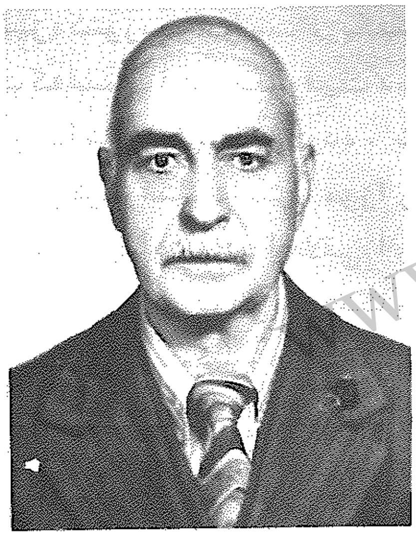
میرزا فریدون کیامنش : فرزند نوشیروان بهمرد شریف آبادی و باشنده تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خود را در خدمت بفرهنگ و تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان کشور صرف نموده است. از سال ۱۳۰۵خ مدیر دبستان دینیاری در یزد بوده و چهار سال بعد بمدیریت و آموزگاری دبستان خسروی در همان شهر برگزیده شد. سپس بتهران مراجعت و تا سال ۱۳۵۳خ از سوی انجمن زرتشتیان در آموزشگاه های انجمن سمت بازرسی مدارس را داشته است. میرزا فریدون از سوی وزارت فرهنگ وقت باخذ نشان درجه دوم علمی و تشویقنامه های بسیاری از سوی انجمن زرتشتیان و هم وزارت آموزش و پرورش نایل گردیده است.

کیخسرو وصالی : فرزند سروش اسفندیار یادگار معروف به یادی از سال ۱۳۲۱خ پیشه آموزگاری را آغاز و طی مدت ۱۷ سال در دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام و دبیرستان انوشیروان دادگر بتعلیم و تربیت نونهالان و جوانان و در دبستان رهنما بسمت مدیریت در خدمت فرهنگ کشور اشتغال داشته است. درضمن بازرس و سپس معاون اداره فرهنگ ناحیه ۲ تهران بوده و در سال ۱۳۵۱خ ببازنشستگی نایل میشود لیکن پس از بازنشستگی ۱۴ سال در فرهنگ شمیران بسمت معاون انستیتو بخدمت فرهنگ کشور مشغو

بوده است.

کیامرز افشاری علی آبادی: فرزند بهرام از سال ۱۳۳۴ خ در خدمت فرهنگ کشور در آموزشگاه های مختلف میهن طی مدت ۲۲ سال بهترین دوران زندگی خود را صرف تعلیم و تربیت جوانان صرف نموده و مدتی نیز در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده است و اینک هموند انجمن زرتشتیان تهران میباشد.

آقای رستم یارش: فرزند بهرام خسرو بهرام بهلول خرمشاهی متولد ۱۲۹۷ خ در یزد آموزگار فعال و پرشوری است که تدریس کلاسهای درسی و دینی دبستانی اوستا و دینی دبیرستانی از مهرماه ۱۳۱۶ طی مدت ۴۳ سال بر عهده داشته است. در دبستانهای روستاهای یزد چون قاسم آباد و مبارکه مشغول تدریس گردیده و در سال ۱۳۲۲ بدبستان خسروی یزد بسرپرستی ارباب سهراب کیانیان منتقل و بواسطه



فعالیت و دلسوزی در کار تدریس مورد نظر و مراحم ارباب سهراب واقع میگردد. در سال ۱۳۲۷ بانگیزه درگذشت مادر مهربان و تنهائی بتهران عزیمت و در دبستان جمشید جم بتدریس مشغول و سپس باشاره مدیر دبستان تدریس اوستا و دروس دینی کلاسها باو واگذار میشود. نظر بحسن خدمتی که در تدریس دروس دینی در دبستان جمشید جم از خود ابراز میدارد، تدریس اوستا و دروس دینی دبیرستان فیروز بهرام نیز هفته ای چند ساعت باو محول میشود پس از ۲۳ سال خدمت در آموزشگاه های زرتشتیان به سال ۱۳۵۰ خ دوره بازنشستگی خود را آغاز مینماید. ولی بواسطه فقدان آموزگار دینی باز تدریس دروس دینی دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام و انوشیروان دادگر بعهده او واگذار میشود. در ضمن از بدو تاسیس سازمان فروهر جوانان زرتشتی با وجود کهنسالی عهده دار تدریس اوستا و دروس دینی آنجاست. ضمناً مدت ۱۲ سال در کلاس دینی دیگر در نارمک بتدریس دروس دینی مشغول و سپس ادامه تدریس آنرا بجوانان متعلم آنجا واگذار مینماید.

بانو دولت کیزادی شریف آبادی: فرزند دینیار از سال ۱۳۴۳ خ در دبستان چنگیزپور در تهران بسمت آموزگاری بخدمت فرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان مشغول گردید پس از چهار سال بسمت مدیریت و اینک در ناحیه ۱۵ آموزش و پرورش مدرسه راهنمائی معاون مدرسه میباشد.

روانشاد استاد اردشیر دبستانی: فرزند خداداد خسرو شریف آبادی از سال ۱۳۰۹ خ هنگام تاسیس دبستان جمشیدی در روستای شریف آباد بهزینه یکی از نیکوکاران محل

آقای جمشیدخدارحم، تا سال ۱۳۲۶خ هنگام بازنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف آباد دانش ابتدائی خود را از او فرا گرفته اند. روانشاد استاد اردشیر یکی از بیست نفر کودکان زرتشتی است که روانشاد مانکجی لیمجی هاتریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی از یزد به تهران برده و در دبستان موسسه خویش در تعلیم و تربیت آنها کوشش نموده است.

روانشاد بهرام منوچهری: فرزندخداداد از سال ۱۲۹۱خ هنگام تاسیس دبستان در روستای مزرعه کلانتر با همت و سرمایه روانشاد اردشیرخسرو بهمردی، که اینک دبستان جمشیدی و اردشیری نامیده میشود تا سال ۱۳۱۸خ در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت دینی و رسمی نونهالان و جوانان فعالیت داشته است.

در سال ۱۳۱۷خ بنا به کمبودی که برای تعلیم دوشیزگان احساس میگردد، روانشاد جمشید استاد بهرام شهریار بنا به پیشنهاد آقای اردشیر جهانبخش نمیری آن را از نوساختمان و بخش دختران را بر آن اضافه مینماید و بدبستان شش کلاسه تغییر مییابد.

آقای اردشیری نمیری: فرزند جهانبخش با شنده مزرعه کلانتر از سال ۱۳۱۸خ تا سال ۱۳۲۶ بمدیریت و آموزگاری دبستان جمشیدی و اردشیری مزرعه کلانتر که اینک دبستان مختلط نامیده میشود اشتغال داشت. سپس به تهران مهاجرت و در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول میباشد. دبستان نامبرده اکنون نیز بوسیله اداره آموزش و پرورش اداره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی: فرزند جمشید لیسانسیه مهندسی برق، از سال ۳۴-۱۳۳۱خ هنرآموز هنرستان تهران بوده، ما قبلا زآن در دو سال ۲۴-۱۳۲۳ در دبیرستان فیروز بهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه مینموده است از سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در هنرسرای عالی و پلی تکنیک تهران و دانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ کارشناس و معلم دانشکده علم و صنعت ایران بوده است و چند دوره هم در انجمن زرتشتیان تهران بسمت هموندی درخدمت اجتماع کوشش میکرده.

مهرانگیز شید: فرزند بهرام خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۱۸خ آغاز نموده و تا سال ۱۳۳۳ در چند دبستانهای تهران بتعلیم و تربیت نونهالان پرداخته و پنجسال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیان بمبئی سمت آموزگاری داشته و تقدیر و تحسین اولیای دانش آموزان را کسب نموده هنگام مراجعت به ایران از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ در دبستان دولتی تهران با نجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهر بانوشید: فرزند بهرام از آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵خ در دبستانهای گوناگون تهران بتعلیم و تربیت نونهالان مشغول بوده است و سه سال را در دبستان گیو آموزگار رخیا بوده.

مهین بانوشید: فرزند بهرام از سال تحصیلی ۱۳۲۸ تا پایان آن در ۱۳۴۹خ در کار مربی و حسابداری و نظامت مدارس تهران مشغول بوده و ۱۸ سال مدیریت، نظامت و حسابداری کودکستان رستم آبادیان را بوجه احسن اداره نموده است.

دغدویه کاجیان: فرزند خداداد از سال ۱۳۲۹خ تا پایان سال ۱۳۵۹ در دبیرستان انوشیروان دادگر بکارمندی دفتری سرافراز بوده است.

استاد کیخسرو خسرویانی: فرزند دینیار کشاورز روستای رحمت آباد یزد بوده. ۴۲ سال جوانی خود را در خدمت فرهنگ و دانش روستای خود در رحمت آباد صرف نموده. هنگام مهاجرت بتهران ۱۸ سال متوالی در رستم باغ تهران پارس در تعلیم اوستا بنونهالان آنجا جهدی بلیغ داشته اینک با وجود کهنسالی در سن ۹۳ طی ۱۵ سال گذشته بواسطه خام خواری تندرستی از دست رفته خود را بازیافته در کمال سلامتی در آدریان رستم باغ و یاوری موبد فعالیت مینماید.

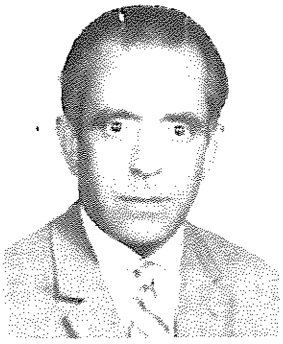
هرمزدیار خورشیدیان: فرزند نامدار از سال ۴۳-۱۳۳۵خ در دبیرستان یزد و از سال ۱۳۴۳ تا امروز در دبیرستانهای تهران بدبیری و تعلیم و تربیت جوانان، جوانی خود را صرف مینماید.

اسفندیار ماوندادی: فرزند بمان رشید قاسم آبادی متولد ۱۲۹۸خ تحصیلات ابتدائی خویش را در دبستان چهار کلاسه روستای خود و دوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار یزد بپایان رسانیده و دوره دوم را در شیراز در دبیرستان نظام و چون مواجه با جنگ دوم جهانی بوده با نگیزه گسیختگی کشور و نیز گسیخته گشته سال آخر را بپایان نمیرساند. پس از دو سال سربازی، اردوی تعلیماتی ورزش را در سال ۱۳۲۴ در منظریه تهران طی نموده بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و ۲۰ سال در دبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته در سال ۱۳۴۰ رئیس تربیت بدنی ناحیه چهار تهران و از ۵۳-۱۳۴۸ رئیس تربیت بدنی آموزش و پرورش ناحیه ۱۶ تهران بوده است. لیکن درخلال مدت خدمت بورزش کشور از تحصیلات عالی خویش نیز غافل نبوده و در رشته هنرپیشگی و کارگردانی در سال ۱۳۴۸ از وزارت فرهنگ و هنر فارغ التحصیل میگردد و در بسیاری از فیلمهای هنری و تجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید. از سال ۱۳۴۰ بمدت سی سال در رشته شنا معلم و کلاسهای نجات غریق و امور فنی شنا را در امجدیه تهران اداره میکرده و هشت سال هم دبیر فدراسیون شنای کشور بوده است. درطی مدت خدمات خویش بکشور با اخلاص و صمیمیت و پشتکار و درستی طبق آموزش زرتشتی رفتار نموده با دوستان و استادان برجسته تماس نزدیک حاصل مینماید.

مهین مهربان شاهویر: دبیر زبان از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲خ در دبیرستان انوشیروان دادگر در تهران در تعلیم و تربیت دوشیزگان فعالیت داشته است.

بهرام خسروی : فرزند بهمن (بهمرد) درسال ۱۳۱۸ باخذ دیپلم (علمی سابق) نائل گردید.

از اول آذرماه ۱۳۱۷ تا پایان شهریور ۱۳۲۵ در دبیرستانهای پسرانه ودخترانه مارکار یزد تدریس وسپس نظامت ودفترداری دبیرستان پسرانه مارکار را عهده دار بود.



درشهریور ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل عازم تهران گردید و درسال ۱۳۳۰ باخذ لیسانس درعلوم ریاضی وهمچنین علوم تربیتی نائل گردید وبرای دبیری بکرمان اعزام شد وپنج سال متوالی دردبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را تدریس میکرد. درسال ۱۳۳۵ به تهران منتقل ودردبیرستانهای دولتی مشغول تدریس میشود. درضمن دردبیرستان فیروز بهرام نیز تدریس ریاضیات را عهده دار میگردد، درسال ۱۳۵۳ با فتخار بازنشستگی نائل وتاپایان شهریور ۱۳۵۹ در دبیرستان فیروزبهرام بتدریس ادامه واز اول مهرماه ۱۳۵۹ با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشسته میشود.

بانو سلطان ماوندادی : فرزند رستم حقانگی باشنده باخندان از شهرستان تفت یزد ومتولد ۱۳۰۴ خ تحصیلات ابتدائی را در دبستان مروارید تفت ودوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار در یزد ودوره دوم را درهنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و درسال ۱۳۲۸ فارغ التحصیل میگردد. درحرفه های خیاطی، گلدوزی وطراحی مورد علاقه خویش کمال مهارت را تحصیل ودرسال ۱۳۲۹ باستخدام وزارت آموزش وپرورش درمیآید. طی مدت ۲۵ سال بسمت آموزگاری ونظامت در دبستانهای تهران باکمال صمیمیت ودرستی انجام وظیفه نموده، کتباً مورد تقدیر وتشویق مدیران مربوطه میگردد.

مهربان شاهویر : فرزند شاهویر از دوران تحصیلی وآموزگاری یا دبیری او بی اطلاع میباشیم همینقدر میدانیم از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ خ مدیر دبیرستان فیروزبهرام بوده و در دوره های ۳، ۱۴، ۱۵ نیز افتخار رهمون‌دی انجمن زرتشتیان تهران را دارا بوده است

جمشید باستانی : فرزند بهرام گشتاسب حسینی متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات ابتدائی و متوسطه را دریزد بپایان رسانیده سپس دوره های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگاه تهران، دانشکده افسری مخابرات دردرجه ستوان دوم ومدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی را درسال ۱۳۳۱ خ بآخر میرساند. خدمات فرهنگی خودرا بسمت دبیری در دبیرستانهای حومه وتهران از سال ۱۳۳۱ آغاز واز سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ بسمت کارمند ومعاون ورئیس اداره گذرنامه درخدمت وزارت آموزش وپرورش دراداره اموردانشجویان خارج ازکشور بانجام وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم وآموزش عالی منتقل واز سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنامه اداره اموردانشجویان خارج وریاست اداره اموردانشجویان خارج

وزارت علوم و آموزش عالی درخدمات فرهنگی فعالیت مینماید. از مهرماه ۱۳۴۹ تا مهر ماه ۱۳۵۹ با سمت فوق دوره دانشکده مدیریت دانشگاه پدافند ملی را طی میکند. از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۸ در وزارت علوم و آموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفتر امور دانشجویان و سرپرست و مدیر دفاع غیرنظامی و بعد معاون اداره کل امور دانشجویان خارج را بعهده داشته است و در پایان سال ۱۳۵۸ خ با سمت مدیر کل امور دانشجویان خارج از کشور در گروه ۱۱ پایه ۱۵ ببازنشستگی سرفراز میشود.



آقای باستانی افزون بر پستهای نامبرده بموقع در سمت های زیر نیز انجام وظیفه نموده است. ۱ـ نماینده دبیرخانه شورای هماهنگی در کمیسیون برنامه های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور. ۲ـ سرپرست و مدیر دفاع غیرنظامی ۳ـ عضو علی البدل دادگاه بدوی اداری وزارت علوم و آموزش عالی.

آقای باستانی بموجب دوازده ابلاغ وزارتی و اداری مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته که شوه سرفرازی اجتماع میباشد.

آقای جمشید باستانی پایان نامه تحصیلی خود را در سال تحصیلی ۵۰ـ۱۳۴۹ تحت عنوان "فرا رمغزها" تدوین نموده که با درجه عالی مورد قبول استادان دانشگاه پدافند ملی قرار گرفته است کتابی است که براستی اطلاعات وسیعی در بردارد.

جمشید پیشدادی : فرزند رستم متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه و اخذ دیپلم در یزد با نجام رسانیده و خدمات فرهنگی خود را بلافاصله با سمت مدیریت دبستان یکی از دبستان روستا آغاز و پس از یکسال در دبیرستان کیخسروی یزد در ضمن تدریس بسمت معاون و رئیس دبیرستان و سرپرست دبستانهای تابعه آن در روستاهای یزد تحت اداره انجمن پارسیان هند منصوب میگردد. آقای جمشید پیشدادی بنا بعشق دینداری و حرارت ناشی از آن در روزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی را در در مهر نوش در یزد داره و جوانان زرتشتی همکیش را با صول و آموزش کیش خود و فلسفه دین زرتشتی آشنا میساند. آقای پیشدادی جوانترین عضو کنکاش یزد بوده که برای رهبری اجتماع از بزرگان گروه وسران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه آقای پیشدادی در یزد مرکز گردهم آئی جوانان و دوستان همکیش بوده و بنیان سازمان جوانان زرتشتی یزد در آنجا نهاده شده. آقای پیشدادی برای بیدار کردن غرور ملی و احساسات ایراندوستی در اجتماع نمایشنامه های از نوشته و کارگردانی خویش در یزد بر روی صحنه میآورده گفتار در گردهم آئیها و جشنها در مورد فعالیت در انجام کارهای اجتماعی و علاقمندی بکیش و پیروی سنن و رسوم زرتشتی و مشوق جوانان بوده. آقای جمشید پیشدادی برای ادامه تحصیلات خود بسال ۱۳۲۶ خ به تهران مسافرت و در ضمن ادامه خدمات فرهنگی خود در دبیرستان فیروز بهرام تحصیلات

خودرا دردانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان وپس از هفت سال درسال ۱۳۳۳ بسمت نظامت وسپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دلسوزی فعالیت ووظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس از متجاوز از سی سال خدمات فرهنگی با فتخار بازنشستگی نایل میگردد وبواسطه عشق ودلسوزی که در انجام خدمات خویش ابراز داشته چه دریزد وچه در تهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته شده است.
آقای جمشیدپیشدادی سالها درکمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هم اکنون علاقمند بسازمان ودرسازمان جوانان زرتشتی تهران جزو هئیت مدیره ومدتی رهبری انتشارات وچاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هم اکنون نیز ضمن گذراندن دوران با زنشستگی وانجام کار مختصر بمطالعات خویش ادامه میدهد. بعنوان شاعرونویسنده جماعت نامور است. مقالات واشعارش بنامهای مستعار در مجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه درسرودن سرودواشعار بزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱- هدیه فروردین ۲۹ محتوی داستان ونمایشنامه واشعار سروده خود. ۲- کتاب گرامرزبان انگلیسی (پیشبر) بهمکاری آقای برزین. ۳- دین آموزسه جلدکه درکلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴- جلدچهارم دین آموز آماده چاپ است. ۵- کتابی مشتمل بردوبیتی‌ها بزبان دری وفارسی از سرودهای خوددردست تهیه وچاپ. ۶- اصطلاحات معمول درزبان دری. ۷- شادیها وغمهای جماعتی. ۸- متونی از زبان دری وخلاصه‌ای ازگرامرآن که امیداست بزودی چاپ ودردسترس علاقمندان قرار گیرد.

<u>بختیار عدالتی</u>: فرزندشاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸ سال جوانی خودرا از سال ۱۳۲۵ درخدمت بآموزش وپرورش جوانان دردبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف ودرسال ۱۳۴۹ خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴ آموزش وپرورش تهران منصوب ودر سال ۱۳۵۳ وانجام وظایف محوله با راستی وعشق خدمت بمیهن بافتخار بازنشستگی نایل میگردد.

<u>رستم ستودیان</u>: فرزندنگهدار دیپلمه سال ۱۳۲۲ یزدخدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری دراداره آموزش وپرورش یزدبسال ۱۳۲۳ خ آغاز ودرسال ۱۳۴۲ بتهران منتقل وتا پایان سال ۱۳۵۶ خ خدمات فرهنگی خودرا با عشق ودلسوزی بپایان رسانیده وبباز نشستگی سرافراز میگردد. اینک با سازمان فروهر همکاری داشته وآموزگار دینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

<u>مهربانو باستانی‌نیا</u>: فرزندبهرام متولد ۱۳۲۲ خ دارای مدرک پرستاری ازآموزشگاه بهیاری، دیپلم طبیعی وفارغ التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی وامور اجتماعی. از سال ۱۳۴۵ خ خدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری ومتصدی امور دفتری دردبستانها ودبیرستانهای تهران درخدمت وزارت آموزش وپرورش آغاز ودرضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق با خذدرجه لیسانس روابط عمومی و امورا جتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. از تاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری دردبیرستانهای شمیران با درستی و حسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت و موجب رضایت ما فوق خودرا جلب نموده است.

بانو بابکان (باستانی) : فرزند کیخسرو اردشیر از سال ۱۳۳۳خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام در وزارت آموزش و پرورش آغاز و در طی مدت ۲۰ سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخر میگردد یکی از آموزگاران نمونه تهران بوده که براستی و با کمال محبت در راه تعلیم و تربیت فرزندان کشور کوشا بوده است.

دغدویه سلامت : فرزند بهمن خدمات فرهنگی خویش را از مهرماه ۱۳۲۱خ آغاز و تا سال ۱۳۴۰ در دبیرستان انوشیروان دادگر بسمت نظامت و تدریس مشغول بوده سپس با هواز و رشت منتقل و با زبتهران مراجعت و در سال ۱۳۵۲ ببازنشستگی سرافراز میگردد.

پروین گشتاسب : فرزند افلاتون در ۱۳۳۲خ تا سال ۱۳۴۶ در دبستان گیو بسمت نظامت تدریس و دفترداری بخدمت فرهنگی مشغول و سپس خودرا بازنشسته میسازد.

فریدون پشوتنی زاده : فرزند بهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را از سال ۱۳۳۰خ تا ۱۳۳۸ در دبستان جمشید جم بسمت آموزگاری آغاز میکند سپس تا سال ۱۳۵۹ بتدریس خصوصی میپردازد و در شرکت تجاری مستخدم میگردد.

رستم کیفر : فرزند میرزا خدا مراد از سال ۱۳۲۳خ تا ۱۳۴۴ در داستان یزد و سپس در تهران در دبستان دولتی و ملی بسمت مدیریت و تدریس در خدمت بفرهنگ کشور مشغول فعالیت بوده است و در سال ۱۳۴۴خ ببازنشستگی مفتخر میگردد.

کیخسرو خشنودی : فرزند بهمن از سال ۱۳۲۰خ وارد خدمت فرهنگی میشود و از شاعران نامی زرتشتی میباشد که اشعارش در مجلات و جراید وقت تهران منتشر شده است. حدود سال ۱۳۴۵ از خدمت فرهنگی خودرا مستعفی ساخته بنویسندگی میپردازد و بسال ۱۳۵۷ گیتی بدرود میگوید.

خسرو باستانی فر : فرزند دینیار خدمات فرهنگی خودرا از سال ۱۳۳۳خ آغاز و تا ۱۳۴۵ در دبیرستان فیروز بهرام بسمت دبیر زبان در تعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب میگردد و در سال ۱۳۵۹ ببازنشستگی مفتخر میشود لیکن بسمت عضو هئیت مدیره سازمان فروهر در خدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش : فرزند جمشید سالها در دبستان سمت آموزگاری داشته و پس از طی دوره دانشسرای عالی ورزش در دبستانهای تهران دبیر ورزش بوده و چندین سال در دانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است.



ماه‌خورشید پارینه: فرزند خدارحم بهمرد از سال ۱۳۱۹خ در بخش ورزش فعالیت مینموده و از سال ۱۳۲۶ در آموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگر و نیز در دانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است و در سال ۱۳۴۶ با فتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸ در دبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است.

هرمزد پارینه: فرزند خسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشسرای تربیت بدنی ایران بودکه از سال ۱۳۱۹ وارد خدمت فرهنگی شد.



پارینه ابتدا در دبیرستان علمیه تهران و بعدها بترتیب در دبیرستانهای دارالفنون، البرز، فیروز بهرام و دانشگاه تهران انجام وظیفه نمود. او علاوه بر خدمات فرهنگی، از نخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲ به مدت ۲۱ سال در دانشکده افسری عهده‌دار امور ورزشی این دانشکده بود. پارینه در رشته‌های کشتی، بسکتبال، شنا و فوتبال صاحب تجربیات و اطلاعات با ارزشی بود و در خارج از مدارس این رشته‌ها را به علاقه‌مندان تعلیم میداد. او در کلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده‌دار کار نرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگر بود و بهمین خاطر برابر شایستگی ولیاقت مورد تفقد شاهنشاه آریامهر قرار گرفت و بدریافت نشان افتخار از دست معظم‌له مفتخر گردید. و در سال ۱۳۵۴ با فتخار بازنشستگی نایل میگردد و جزو اولین گروه داوران بین المللی ایران در رشته بسکتبال بود. او بعد از ۵۷ سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶خ جهان را بدرود میگوید.

کیخسرو کشاورز: فرزند وفادار مشخصات درست او بما نرسیده، اما از قرار اطلاع زندگی خود را درخدمت بفرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان در وزارت آموزش و پرورش بسمت دبیری، مدیری و ریاست امور دانشجویان خارج از کشور صرف نموده است پس از نیل با فتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده و هم صاحب امتیاز و سردبیر مجله پشوتن و اینک نیز سردبیر مجله فروهر و بسمت دبیر گروه زرتشتیان تفت و توابع درخدمت با جتماع بفعالیت مشغول است.

فریبرز نصرت: فرزند رستم جمشید فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲خ در همان سال درخدمت اداره آموزش و پرورش یزد در تعلیم و تربیت جوانان به

فعالیت مشغول وپس ازسه سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. درسال ۱۳۳۱ بتهران منتقل ودردبستان دولتی بسمت معاونت درخدمت بفرهنگ کشوربتلاش مشغول ودرسال ۱۳۵۸ببازنشستگی سرافراز میگردد.

آموزگارانی که مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده‌شاکر کرمانی حدودچهل سال سابقه‌فرهنگی دارد. رستم‌اردشیرپور ازسال ۱۳۲۵تا ۱۳۴۱درکرمانشاه درخدمت آموزش وپرورش بوده‌وبعددرتهران. شاهرخ خدادادی ازسال ۴۲–۱۳۳۶ دربندرعباس وبعددرتهران مشغول خدمات فرهنگی بوده است. کاوس‌گجگینی – خورشیدچهراردشیربانکی – کیخسروگبل – بهمن سپهر – سهراب نوروزیان – جمشید کیوانی – سرگردشهریاربخردنیا :– چندسال دردبستان خرمشاه یزد آموزگاربوده‌است. دراواخرجنگ جهانی دوم درپیکاربامخالفان کشور ازچشم نابیناگشته واینک باشنده‌لندن میباشد. هرمزدیاربهمن مستغنی وروانشاد شیرمردبخردنیا هردونفرمدتی دردبستان خرمشاه آموزگاربوده‌اند. گشتاسب کرمانی آموزگارومدیرمجله‌پندار بوده‌است. ایراندخت خدامرادفرزندفریدون – ایراندخت ربانی – ایراندخت‌ظهور– جمشیدبهمنی – شیرین رستمی – کتایون پورزندیان – فیروزه استادمهری – فیروزه فلاحتی – فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان – خورشید دینیاریان – مهین دینیاریان – دولت‌دینیاریان – بانو دینیاریان – همایون خسروی – شهنازخسروی – شیرین استادمهری – منیژه‌مهرشاهی – پروین رئیسی فرد– مهین رستمی – مهرانگیزکشمیری – روحیه‌رئیسی – پروین جهل مرد – بانوزندی – کتایون ظهرابی – همادمهری – زمردزندیان –افلاطون‌شاهد–رستم‌ماوندی – شهدخت زندی – بهرام خادمی – کیاندخت‌قدسی – شیرین قدیر– ایران قدسی– کیخسروآبادیان – سیمیندخت‌نمیرانیان – همایون نمیرانیان – پریچهرگوهربخش – پریچهرمنوچهری – پریزاد نمیرانیان – پریوش‌نمیرانیان – سرور خرمی – فیروزه اورمزدی – پروین فرودی – فیروزه فلفلی – پروانه پیرایش – اردشیر بازاده (بهرام)– شهنازپشوتن(رستم)– کیاندخت باختری– مهین ویرابی– فرخنده مخابر– پوراندخت‌خسروی – فرخ جمشیدی – خدایارخسروی – فرنگیس همایونی – پوراندخت بهمردی – پروانه کامه– عشرت اشیدری – سیمیندخت‌پولاد درویش– سیمیندخت‌کیخسروی – گوهراردشیرپور– ایراندخت‌پورنارنجی – فیروزه یزدانی– پروین باستانی – فریدون فرهمند– شاه‌بهرام مانی– فریبرزمالی– اسفندیار کرمانیان– داشپورهماوندی– تهمینه‌هرمزان – روحانگیزیزدان پناه– اردشیر آتشبند– پروین داسرم– مهوش‌یزدان پرستان – سروش‌خداپرستی – بهنازروزبهی– خجسته آفرین نامه– پریچهریزدانی– ایران جوانمردی – گلرخ مژگانی– سیمین بلندیان – رستم فلفلی– اسفندیارکاویانی– هرمزدیاردهموبد– دینیارآفرین –

شاهپوردینیاریان ـ ماهیار خداپرستی ـ سیمین نسیمی ـ کیخسروشیرمردی ـ گودرز کاوسی ـ فریبرزنجمی ـ پروین فرخانی ـ شیرین نجمی ـ پوراندخت بهمردی ـ شیرین مژگانی ـ شهنازنجمی ـ سیمین نجمی ـ مهنازنجمی .

دبیران زرتشتی یزدچون مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود :
گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان ـ اسفندیار مرادیان ـ فریدون مرادیان ـ بهرام فلفلی ـ جمشیدده موبد ـ خدارحم سبزه ـ پروین کیانی ـ بهرام مدمهری ـ مهرداد بهرام شهری فرزند نوشیروان ـ جمشید منوچهری ـ ایراندخت شه لری ـ جمشید نمیرانیان ـ هوشنگ غیبی ـ فیروزه فرامرزی ـ خداداد خنجری فرزند هوشنگ ـ اردشیر بازاده (شهریار) ـ آذر فلفلی ـ تاجور سروش پور ـ اردشیر پشوتن ـ ایران نمیرانیان ـ رستم ایزدیان ـ اردشیر نابکی ـ شهناز پشوتن (مهربان) ـ بهمن کیانشاهی ـ بمان کیانی ـ مهناز ایزدیار ـ پریچهر استاد مهری ـ داریوش بزرگمهری ـ افلاطون یزدانی ـ جهانگیر باستانی ـ آذرمیندخت بندار ـ یاندلنواز مژگانی ـ سروش پورنارنجی ـ رستم باستانی ـ کیخسرو مدامی ـ سهراب فیروزفرد ـ اردشیر فیروزفرد ـ شادرخ رئیسی ـ خدابخش منیری ـ مهربان آفرین ـ فریدون نجمی ـ سهراب مالی ـ خسروتشکر ـ دلنواز مژگانی ـ خداداد فریدون نجمی ـ پشوتن نجمی ـ خداداد دبنشاهی ـ هرمزدیار فرخانی .

تاریخچه دبیرستان ملی ایرانشهر کرمان

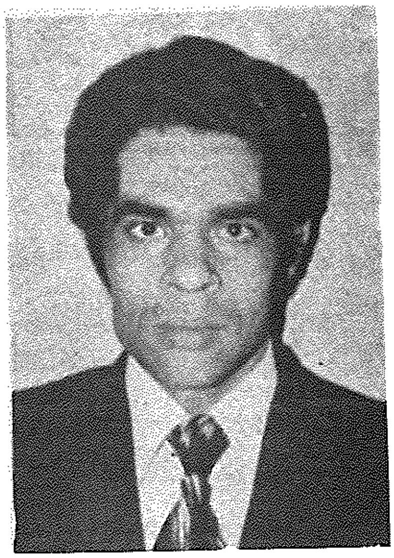
الف ـ تاریخچه مختصر دبیرستان ایرانشهر کرمان ـ مدرسه ایرانشهر کرمان قدیمیترین موسسه فرهنگی است که توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهمت شادروان ارباب کیخسروشاهرخ درتاریخ نهم بهمن یکهزاروردویست وهشتادوپنج خورشیدی (۱۲۸۵) دریکی ازمنازل مسکونی محله شهرکرمان دایروبتعلیم وتربیت فرزندان این آب وخاک مشغول شده . چون منزل مزبوربرای آموزشگاه مناسب نبوده ازمحل اعانه زرتشتیان کرمان وباکمک انجمن زرتشتیان محلی مناسب احداث وازآن خانه قدیمی به ساختمان فعلی که دبستان ایرانشهردرآن دایراست نقل مکان کرده ـ متصدیان مدرسه زرتشتیان ونیزخودجماعت زرتشتیان باالهام ازدستورات مقدس حضرت زرتشت کمرهمت به تعلیم وتربیت نسل جوان بسته وهیچگونه تبعیض واختلافی ازنظردارندگان ادیان مختلف قائل نشده ومحیطی کاملا" دوستانه وبرادرانه برای همگان فراهم ساخته اندواین روش مرضیه تاکنون ادامه داشته وبعدازاین نیزادامه خواهدیافت ـ محل دبیرستان ایرانشهر در ساختمان جدیدیاست که برروی زمین مرحوم ارباب گشتاسب وباهمت والای نیکوکاران جماعت یعنی ورثه شادروان دکترمهربان مزدیسنا وآقای بهرام هخامنشی با صرف هزینه ۱۲۰هزارتومان احداث شده که هریک ازنامبردگان بالانصف هزینه ساختمان راپرداخت

نموده‌اند. از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دوقسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کاملا تفکیک شده وهرقسمت زیرنظرمدیرمسئول به‌خدمات فرهنگی خودادامه‌میدهند.
متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهرازبدوتاسیس تاکنون‌بشرح زیربوده‌است.
۱- شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس. ۲- شادروان دستورکیخسرودستوررستم.
۳- دستورخدایار دستورشهریار. ۴- آقای احمدمصباح. ۵- میرزاخدارحم آبادیان.
۶- آقای ابوالحسن ارجمندشادان. ۷- آقای علی خدائی. ۸- آقای برزوآمیغی.
۹- آقای شاپورسپهری. ۱۰- آقای منوچهرکاویانی رئیس فعلی‌دبیرستان. ۱۱- آقای شهریار رغیبی مدیردبستان. ۱۲- آقای ذبیح الله‌پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.

ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتنداز:- ۱- دبیرستان پسرانه‌ایرانشهر ۲- دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳- دبستان دخترانه شهریاری ۴- دبستان پسرانه ایرانشهرکه‌بجزرئیس دبیرستان ایرانشهربقیه‌روسای مدارس زرتشتیان ازمسلمین انتخاب شده‌اند وازبودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیزیکی ازموسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که‌با همت آقای اردشیر همتی ساخته‌شده‌که‌آنهم‌نیزدراختیاردولت میباشد.

اندیشه‌روستازاده‌زرتشتی درگشایش دانشکده‌صلح

آقای بهمن دبستانی فرزندروانشاداستاداردشیردرروستای شریف‌آباد از شهرستان اردکان یزدبسال ۱۳۲۵ ی متولدگردید.



تحصیلات ابتدائی رادرروستای زادبوم خود و متوسطه رادردبیرستان اردکان بپایان رسانیده وبلافاصله‌واردردانشگاه‌گردید. یک سال دردانشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه‌سال دردانشگاه‌اصفهان دررشته‌پزشکی بتحصیل ادامه‌داد. لیکن بانگیزه‌بیماری قلبی بترک میهن مجبورشدوبرای تحصیل ودرمان بکشور اتریش رفت. دررشته اقتصادسیاسی باداه‌تحصیل پرداخت. درهمین ایام بفکرتاسیس دانشگاه صلح افتادوچون صاحب انرژی بسیاری بودوخدمت بمردم راازپدرشادروانش استاداردشیربارث برده بود توانست توفیقهائی دراین راه‌کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که‌درپیمان

دین ونمازمزدیسنواهمی انزجارازجنگ وخونریزی وبرزمین نهادن اسلحه و فداکاری دررا ه خدمت بمردم را میستاید ، بفکرصلح وپیشرفت جامعه افتادوپی برد که درسایه صلح ودوستی وآرامش است که جامعه میتواندپیشرفت نماید ، اندیشه خویش را درنامه ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که ازآن استقبال شایانی بعمل آمدوچندین جرایدکشوردرآن موردببحث پرداختند . جرایدایران نیزهنگام ورودش بمیهن درآن موردقلمفرسائی نمودند . افسوس که اجل مهلتش ندادتاثمره اندیشه بلندخویش را بدیده ببیند . چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷یزدگردی درشهرغربت وکشوراتریش بخاموشی گرائید .

روزنامه کیهان مورخ ۲۴اردیبهشت ۲۵۳۶ش و۱۴مه ۱۹۷۷م تحت عنوان " جوان ایرانی دانشگاه صلح دراتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد :

یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه بین المللی صلح" تهیه کرده است . وی هم اکنون دررشته اقتصاددانشگاه اطریش تحصیل می‌کندوبرای گذراندن تعطیلات به ایران آمده است . "بهمن دبستانی" ،درمصاحبه ای باکیهان گفت :

"طرح تاسیس دانشگاه صلح که برای اولین بارتوسط من پیشنهادشده موردتصویب رئیس جمهوری اطریش ورئیس موسسه تحقیقات صلح این کشورنیزقرارگرفته است و آنها قول همه گونه مساعدت وکمکی راداده اند ."

این دانشجوتاکیدمی‌کندکه دربازگشت به اطریش برنامه هائی برای تهیه مقدمات ایجاداین دانشگاه پیاده خواهدشدویک کمیته موقت بین المللی باشرکت صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی وسیاستمداران برجسته وبی‌طرف جهان تشکیل می‌گردد . وی درپاسخ این سئوال که ،چراکشوراطریش برای این منظوردرنظرگرفته شده است می‌گوید :

ازآنجاکه هدف این دانشگاه برقراری صلح درسطح جهانی وتربیت متخصصان و استادانی است که بتوانندرشته ای بنام "صلح" رادرمدارس همه کشورها تدریس کنند می‌بایست درکشوری فعالیت نمایدکه ازنظرسیاسی به هیچ جبهه ومسلکی وابسته نباشند وبا بیطرفی کامل دررا ه گسترش صلح فعالیت نماید . به این دلیل برای آنکه اعمال نفوذوقدرت روی آن به حداقل کاهش یابد ، کشوراطریش مناسب تراست . از سوی دیگراین کشورازحیث موقعیت جغرافیائی ،بین شرق وغرب قرارگرفته وبعلاوه مقراتی سازمان ملل متحدنیزهست . هم اکنون ساختمان عظیمی درحال پای گرفتن است که با اتمام آن تمامیا قسمتی ازتشکیلات سازمان ملل به اطریش منتقل خواهد شد . به همین دلیل این سازمان می‌تواندپشتیبان ویاورنیرومندی درراه تقویت وتاییدکاردانشگاه مزبورباشد .

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی‌مقیم‌اطریش درموردلزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید :
درحال حاضربه‌استناد آماری که‌از‌سوی موسسه‌های تحقیقات صلح درآلمان ، سوئد و اطریش انتشار یافته‌بیش از ۴۰درصدازدانشمندان دنیا وقتشان را صرف نابودی بشرمی‌کنند. اینها باکاردرکارخانه‌های اسلحه‌سازی ، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصروسلاح مرگزای جدید ، به‌جای آنکه‌درخدمت بشریت باشندبه‌کشته‌شدن و ازبین رفتنش کمک می‌کنند .
درهمین شرایط تحقیقات آماری نشان می‌دهدکه‌به‌طورمتوسط سالانه ۳۰۰میلیارد دلار یعنی‌بالغ بر۲۰۰۰میلیاردتومان خرج جنگها وکشت وکشتار انسانها می‌شود .با این پول می‌توان تمامی زمینهای بایرکشورهای جهان سوم‌ودرحال رشدرا به‌زیر کشت بردویا حتی درصورت‌کمبودزمین قابل کشت ، چندین طبقه‌روی اقیانوس ها را برای زراعت آماده‌کردوبدین ترتیب‌بشریت را ازخطرقحطی وگرسنگی نجات داد. زیرا درحال حاضربیش ازدوسوم‌مردم‌جهان ازگرسنگی مزمن رنج می‌برند .
دبستانی معتقداست که‌برای برقراری صلح نمی‌توان ازطریق کنفرانسها و مذاکراتی که‌درهرحال سراپا حسن نظروخیرخواهی نیستندبه‌نتیجه‌رسید .پس‌برای رسیدن به چنین هدفی باید‌به‌همه‌افرادوبخصوص نسل جوانی که‌روی کارمی‌آیدونیزبه‌کودکانی که‌رهبران فردای دنیا هستندآموزش‌صلح داده‌شودواین کارجزازطریق تربیت معلمان واستادانی که‌درسطوح مختلف ازدبستان تا عالیترین مراحل دانشگاهی این رشته‌را تدریس کنندمیسرنمی‌شود . او می‌گویدکه‌وظیفه‌این دانشگاه علاوه بر تربیت استادانی درسطح دکترا ، فوق لیسانس ولیسانس، تربیت معلم‌وتحقیق در زمینه‌صلح نیزهست . به‌همین دلیل بتدریج می‌توان شعبه‌های متعدداین‌دانشگاه را درکشورهای مختلف دایرنمودوازهمه‌صاحب‌نظران ومتخصصان امورسیاسی بی طرف دردنیا خواست که‌به‌تدریس دراین دانشگاه بپردازند. هزینه‌این دانشگاه نیزازسوی کشورهائی که‌ادعای صلح دوستی وعدالت خواهی دارندتامین می‌شود و تاکنون نیزموافقت‌بسیاری ازکشورهای اروپائی وآمریکائی نیزجلب شده‌است .
بهمن دبستانی درموردزبان رسمی دانشگاه‌می‌گویدمن معتقدم‌کمیته‌موقت‌که‌قبلا" بدان اشاره‌کردم‌بایدبنشینندوزبان خاصی برای آن اختراع کنندتاهیچ نوع وابستگی به‌ملت ها وملیتهای مختلف نداشته‌باشد . اما وقتی می‌پرسیم ،فکرمی‌کنی این کارممکن است‌وآیا زبان چیزی است که‌عده‌ای بنشینندواختراع کنند ، بی جواب می‌ماند ، ولی به‌هرحال معتقداست که‌غیرممکن نیست .

دبستانی همچنین امیدوار است که اگر کارها به سرعت پیش برود تا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان در اطریش آغاز به کار کند و بتدریج همه‌گیر شود. اما بزرگترین مشکل پیدا کردن استادانی است که واقعاً بی‌طرف باشند. او می‌گوید، اگر ۵۰ سال پیش به این فکر افتاده بودند بسیاری از جنگهائی که اتفاق افتاده به وقوع نمی‌پیوست و حالا هم باید یک تعلیم و تربیت جامع و همه‌جانبه همزمان با آغاز کار این دانشگاه در تمام مدارس کشورهای مختلف آغاز شود.

مجله هوخت در شماره ۶ دوره ۲۸ خویش سال ۲۵۳۶ش تحت عنوان " اندیشه بلند و چاره‌ساز دانشجوی زرتشتی ایرانی برای تامین صلح در جهان" در ماه‌های گذشته خبرهائی در جراید داخل و خارج کشور و مخصوصاً در روزنامه‌های اتریش بازتاب داشت که آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه اتریش برای پایه‌گذاری صلح استوار در جهان طرحی ارائه نموده که مورد استقبال و تصویب رئیس جمهوری اتریش و دیگر اندیشمندان و آشتی‌جویان آن سرزمین و جهان قرار گرفته است بی گمان آقای دبستانی از این دستور بلند پایه "اشو زرتشت" در گاتاها که میفرماید الهام گرفته است "ای اهورا ـ بروان آفرینش تاب و توانائی بخش و از سرچشمه منش پاک نیروئی برانگیز تا آشتی و آسایش در جهان برقرار گردد. من باور دارم ای اهورا که میتوان آنرا استوار داشت " مسئله صلح و آشتی و تامین آسایش در جهان ریشه بسیار کهن دارد که میتوان از سرچشمه منش پاک آنرا تحقق بخشید:

آقای دبستانی معتقد است همانگونه که برای درمان هر بیماری باید علت را جستجو نمود و بدرمان و رفع علت پرداخت در بیماریهای اجتماعی و خانمان برانداز جهانی باید همین راه را برگزید، درست است که عده‌ای از اندیشمندان و دانشمندان آشتی جوی جهان سالهاست درباره علت جنگ و ستیز و خونریزی در جهان در پژوهش هستند و هریک جداگانه نظریات و پیشنهادهائی هرچند یکبار ارائه می‌نمایند اما اتفاق نظری در کارشان کمتر دیده میشود و بنابرین بعقیده در واقع پسندیده و عملی آقای دبستانی، باید دانشگاهی مخصوص برای پژوهش آموزش آئین آشتی و آشتی خواهی بنیاد گردد تا در آن مرکز علمی با ژرف نگری در پایه‌گذاری صلح و از بین بردن علت جنگ راه عملی به جهانیان آموخته شود چه جنگهای محلی ـ چه جنگهای منطقه‌ای و چه جنگ‌های جهانی بنا به پیشنهادهای دبستانی این دانشگاه باید در اتریش سازمان پذیرد و سپس در کشورهای دیگر تاسیس گردد زیرا کشور اتریش و مردمانش به آشتی‌خواهی بلندآوازه و مردمان خاور باختر هم این بنیاد را باور دارند و کشور اتریش را دوست دار آشتی در جهان می‌شناسند.

بنابراین بجاست که این کشور را برای نخستین پایه این آموزش برگزیده شود.

آقای دبستانی تصمیم داردپس ازبازگشت به‌ایران کمیته‌ای ازشخصیتهای علمی وصلاحیتدارجهانی تشکیل دهدکه‌با جلب کمک وحمایت سازمان ملل متحد این‌دانشگاه سازمان پذیردتا با آموزش آئین آشتی وپایه‌گذاری آرامش وآسایش راستین در جهان ـ دیوستیزجنگ ازجهان برافتدوسرمایه هنگفتی که‌سالیانه برای تولید ابزارهای جنگی درجهان بمصرف میرسددرراه آبادانی وآرامش وآسایش بکاافتد وجهان درسکون وآرامش همیشگی بسربرد. با میدچنان روز.

رادیوتلویزیون ایران هنگام ورودروانشادبهمن دبستانی بمیهن دراردیبهشت ماه ۱۳۵۶توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبه‌ای ازاوبعمل آورد متن مصاحبه‌چنین است:

آقای بهمن دبستانی اولین سئوال راانیطورمطرح میکنم‌که‌بفرمائیدبچه‌منظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین المللی صلح را مطرح کردید.

هرروزدراخبار شنیده میشودیادرروزنامه‌ها میخوانیم که‌صلح برپایه‌ٔ محکمی‌استوار نبوده‌وروزی نیست که‌درگوشه‌وکنارجهان ترورو‌جنگی رخ ندهد. متاسفانه‌گاهی‌با شلیک یک گلوله چه‌زدوخوردها وچه‌مصیبت هائی برای مردم‌بیگناه‌که‌خودشان کوچکترین نقشی درشلیک آن نداشته‌اند بوجودمیآید،من هنگام تحصیل درایران وحتی دردوران طفولیت باین نکته‌میاندیشیدم‌وتنها امیدم‌این بودکه‌روزی‌بتوانم درحفظ صلح موثرباشم‌وفکرمیکردم‌چقدرلذت بخش خواهدبوداگرصلح‌پایدارکه‌آرزوی دیرینه‌بشراست جایگزین اتمسفرتروروو‌حشت بشود. کشورهائی که‌اکنون بسلاح‌اتمی مجهزندانگشت شماربوده‌ودربیست سال آینده، بسیاری ازکشورها آنراخواهند داشت ویکنفرمیتواندبافشاردادن یک دکمه‌دنیا را بخاک وخون بکشاند. از سال ۱۹۷۳تاکنون مقدارا سلحه‌تولیدشده‌تقریبا به‌سه‌برابرافزایش یافته‌واگربدین صورت ادامه‌پیداکندخطربزرگی خواهدبودبرای رسیدن بصلح بین المللی.سالیانه درحدود ۳۰۰ملیارددلارصرف جنگ میشود، درصورتیکه‌هزینه‌ای که‌برای صلح درنظر گرفته‌میشودنسبته" ناچیزاست. بشرازطریق علم‌ودانش باتیماریها، خطرات سیل، زلزله‌وآتش نشانی مبارزه‌میکند. درصورتیکه‌اینها زائیده‌طبیعت هستند.

آیانبایدازجنگ وخونریزی که‌عامل آن خودانسانها میباشندجلوگیری کرد؟ هم چنانکه‌یک مهندس ورزیده‌فارغ التحصیل ازدانشکده‌فنی، کارخانه‌عظیمی‌رابگردش درمیآورد، دنیا نیزنیازمبرمی باشخاص ورزیده‌صلح دوست داشته‌وچنین افرادی رایک مرکزعلمی بین المللی پس ازتحقیق وتدریس قادرخواهدبودتحویل ملتها بدهد، تابهرجاکه‌میروندباخودمشعل صلح بارمغان ببرند. بدین منظوریکسال پیش طرحی برای تاسیس این مرکزعلمی بین المللی درا تریش پیشنهادکردم.

زیرا این کشور بیطرف از نظر موقعیت سیاسی وجغرافیائی مناسب بوده و وین مقر آتیه قسمتی از سازمان ملل متحد خواهد بود. در اتریش طرح مزبور از طریق جراید بمعرض افکار عمومی قرار گرفت و حضرت رئیس جمهور اتریش دکتر ادولف کیستگر آن را پذیرفته و توسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود را ابراز داشتند.

آقای دبستانی بفرمائید با ایجاد این دانشگاه چه آموزشهائی در زمینه صلح به کشورها داده میشود؟

منظور از تاسیس این دانشگاه پژوهش و آموزش شدید و مشترک در مورد بررسی علل جنگها و راه جلوگیری از بروز مجدد آن و مبارزه با فقر، اختلاف نژاد، ایدئولوژی و غیره در سطح بین المللی است که بایستی از آغاز دبستان تا پایان دوران دانشگاه بمرحله عمل در بیاید و لازمه اجرای آن آموزش دبیران لایق و بشردوست است که بایستی از این دانشگاه که مورد قبول جهانیان است فارغ التحصیل بشوند.

صحبت گردید از انگیزه تان در ایجاد طرح تاسیس دانشگاه صلح بین المللی و هم چنین آموزشهائی که این دانشگاه میتواند بمردم بدهد. حالا بفرمائید مشکلاتتان در راهی که در پیش دارید چه است؟

یکی از مشکلات مشکل بودجه میباشد که امیدوارم از طریق کلیه کشورهای صلح دوست تامین بشود و مشکل دیگر تامین کادر استادو نیروی انسانی است، که تا قبل از فارغ التحصیل شدن اولین دسته از دانشجویان میتوان از شخصیت های علمی صلح دوست جهان، بخصوص از بعضی نمایندگان سازمان ملل متحد دعوت کرد.

خوب شما بازمیگردید باتریش میخواستم بدانم که برنامه شما پس از بازگشت چه است؟

البته من باید پس از بازگشت باتریش یک کمیته موقتی تشکیل بدهم تا بتوان با آن و بکمک سفارتخانه ها کمیته دائمی بین المللی تاسیس کرد که این کمیته دائمی بین المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهد بود.

شما در ایران مسلما با مقامات ایرانی موضوع را مطرح کرده اید. میخواستم بدانم نتیجه آن چه بوده است؟

تا آنجائیکه بخاطر دارم ایران همیشه در راه صلح پیشقدم بوده و این طرح با استقبال مقامات ایرانی روبرو شد.

روزنامه بورس سال هفدهم مورخ ۲۳ تیر و مجله جوانان امروز سال یازدهم مورخ ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه او را با شرح وبسط ستوده اند که با نگیزه طولانی شدن از ذکر همه خودداری میشود.

نوشته‌های نگارنده

۱- حرف راست: پاسخی است مختصر به یاوه‌سرائی یکنفر که بهدینی را ترک نموده.
۲- دساتیر کتاب آسمانی نیست. ۳- پیمبری زرتشت. ۴- فرزانگان زرتشتی.
۵ - خرده اوستا با الفبای دین دبیره. ۶- تعلیمات زرتشت. ۷- آتش و آتش پرستی. ۸- خورشید نگرشنی. ۹- اصول سه‌گانه مزدیسنا. ۱۰- پرستشگاه زرتشتیان
۱۱- خرده اوستا برگردانده از دین دبیره. ۱۲- زرتشت و همزمانان او و درویدا.
۱۳- سال دینی زرتشتیان. ۱۴- زادبوم زرتشت. ۱۵- فهرست کتابهای دینی زرتشتیان. ۱۶- خرده اوستا با ترجمه. ۱۷- تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان.
نوشته‌هائی که از انگلیسی ترجمه شده: -
۱۸- راماین. ۱۹- داوید کوپرفیلد. ۲۰- کلیسای نوتردام از نشریات اداره انتشارات حکومت هند. ۲۱- مسرت بشر، نشریه مبلغین مسیحی. ۲۲- هفتاد گل.
۲۳- هیچ و همه‌چیز. ۲۴- پرتو حقیقت. ۲۵- ازدواج و سلوک. ۲۶- سیر تکامل تدریجی روح. ۲۷- بهترین چهره زندگی. ۲۸- پیامهای اوتار مهربابا از نشریه کانون دوستداران مهربابا. ۲۹- دانستنیهای آئینی زرتشتی. ۳۰- درقدم استاد رساله عرفانی حاضر برای چاپ. ۳۱- آثار مهرپرستی در دین ایزدی و پرستش شیدان نه شیطان. ۳۲- بازگشت روان در اسلام. ۳۳- اوستای فروشی، یشتگاهان و درون ششگانه برگردان از دین دبیره.

خریداران ارجمند پیش از چاپ که در نشر کتاب سهم بزرگی دارند

نام	جلد
آقای مهندس رستم یگانگی	۱۰۰
آقای ایرج خدیوپارسی	۵
آقای منوچهر فرامرزی	۵
آقای دکتر اردشیر فرامرزی	۵
آقای خدابخش مهرآئین بنامگانه روانشاد کیومرث خسرو کدمی خرمشاهی	۱۰
آقای دکتر سروش صرفه‌نیا	۱۰۰
آقای نریمان اشیدری	۱۰۰
آقای دکتر خسرو دبستانی	۱۰۰
آقای الهیار دبستانی	۱۰
انجمن محترم زرتشتیان تهران	۱۰۰
آقای دکتر رستم القابی	۲
بنامگانه روانشاد جمشید خدابخش مهربان نامدار نرسی‌آبادی	۲
روانشاد گشتاسب رستم فلفلی	
آقای مهندس منوچهر گجگینی	۲
روانشاد رستم جمشید فلفلی	
آقای شاهرخ اختری	۱
آقای کیخسرو رستم کریمدادی	۱
آقای اردشیر بهرام خسرویانی	۴
روانشاد مرزبان جمشید فلفلی	
آقای دینیار اردشیر خسروی شریف‌آبادی	۱
آقای اردشیر مهربان شمسی	۱
آقای هرمزدیار رهمتی	۳
سرکار سرور خانم خداداد وفاداری (کیفر)	۲
آقای خسرو خدامراد کیفر	۱
آقای فریبرز نامدار استقامت	۱
آقای اسفندیار خسرو خسروانی	۱
آقای اسفندیار شاهمراد خرمی	۲
آقای جمشید خورسند خسروانی	۱
آقای لهراسب رستم پشوتن	۱
آقای مهربان رستم پشوتن	۱
آقای اردشیر رستم پشوتن بنامگانه روانشاد پشوتن	۱
آقای جمشید پشوتنی زاده بنامگانه روانشاد پدرش شهریار اردشیر پشوتن زاده	۱
نوشین و افلاطون سهراب پشوتن بنامگانه پدربزرگشان روانشاد افلاطون ایزدیار	۱

نام	جلد
آقای اردشیر ایزدیان بنامگانه پدرش روانشاد اردشیر رستم ایزدیان	۱
آقای رستم کیفر	۲
آقای رستم خداداد خرمشاهی	۱
آقای رستم دینیار مال گنجی	۱
آقای مهربان برخورداران	۱
آقای اردشیر برخورداران	۱
آقای اسفندیار خدامراد آذرمهر (کیفر)	۵
سرکار خانم سیمیندخت خرمشاهی (آذرمهر)	۲
آقای عباس رادمهر	۱
آقای مکی	۱
آقای هوشنگ نوشیروانی	۱
آقای مهربان سادی	۱
خانم مروارید ظهرابی (سادی)	۱
آقای جمشید ظهرابی	۱
آقای مندگار زره‌پوش	۱
بانو دولت خدارحم راستی بنامگانه روانشادان پدرش خدارحم بهرام زین‌آبادی و مادرش گلبانو جوانمرد رحمت‌آبادی و مهربان جوانمرد راستی رحمت‌آبادی	۲۵
آقای رستم بمان هرمزدیار رحمت‌آبادی معروف به روسی	۲۵
روانشاد فرود مهربان فرود خسرویانی رحمت‌آبادی	۲۵
روانشاد دولت خداداد مزداداد پورمحمدآبادی	۲۵
از بودجه روانشاد رستم مزدا	۳۰
آقای بهرام خسرویانی رحمت‌آبادی	۱
آقای جمشید بهمرد چم مهدی‌آبادی	۱
آقای بهمرد جهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب موبد مهدی‌آبادی	۱
آقای برزو پژمان	۱
آقای هرمز پورکیانی	۱
آقای مهربان بهرامی	۱
آقای رستم جمشیدی	۱
آقای مهربان سهراب افسر کشمیری	۱
آقای سهراب مهربان افسر کشمیری	۳
شرکت اشتاد موتور	۱۰
آقای بهروز باستانی اله‌آباد	۱

جلد

آقای دکترشاهپورنریمانی‌زاده
بنامگانه مادرشان روانشاد
آبنهیررستم‌نریمانی زاده ۱

آقای دکترشاهپورنریمانی‌زاده
بنامگانه‌پدرشان روانشادبهمن
شاهویرنریمانی زاده ۱
دوشیزه میترانریمانی زاده ۱
خانم‌مهشیدنریمانی زاده ۱
آقای آریانریمانی زاده ۱
آقای بهمن رستم‌گنجی ۱
آقای خدایارماندگاریان فرزند
رشید- خیرآبادی ۱
آقای بیژن ماندگاریان فرزند
خدایار- خیرآبادی ۱
آقای مهربان گشتاسب‌کوشش ۱
دوشیزه‌آناهیتاکوشش ۱
دوشیزه‌آرمیتاکوشش ۱
خانم‌مهناز خوشرو (کوشش) ۱
آقای‌مهربان کوشش بنامگانه‌پدرشان
روانشادگشتاسب رستم‌کوشش ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه
مادرشان روانشادسروررستم
خسروشاهی (کوشش) ۱
آقای هوشمندماندگاریان فرزند
جمشیدبنامگانه‌مادرشان روانشاد
خورشیداسفندیارسنگ (خیرآبادی) ۱
آقای رستم‌طوفان فرزندفریدون
قاسم آبادی ۶
آقای شهریارماندگاری فرزند
جمشید - خیرآبادی ۱
آقای ماندگارزره‌پوش فرزند
خسرو - خیرآبادی ۱
آقای سهراب زره‌پوش فرزندخسرو-
خیرآبادی ۱
آقای خدادادماندگاریان فرزند
ماندگار- خیرآبادی ۱
خانم‌شیرین مندگاریان فرزند
مهربان - خیرآبادی ۱
آقای جهانگیرماندگاریان فرزند
مهربان - خیرآبادی ۱
خانم‌یاسمین ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشادخدادادرشید
ماندگاریان - خیرآبادی ۱

جلد

آقای خدایارهرمزدیاری چم فرزند
بهرام چمی ۱
آقای باپورنورفرزانه‌بنامگانه
پدرشان روانشاداسفندیارخسرو
خرمشاهی ۱
آقای رستم‌زره‌پوش فرزندخسرو
بنامگانه‌دائیشان روانشاداسفندیار
خدابخش مندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم‌زره‌پوش فرزندخسرو
بنامگانه‌پدرزنشان روانشادرشید
خسروماندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم‌زره‌پوش بنامگانه‌پدرشان
روانشادخسروزره‌پوش خیرآبادی ۱
آقای گشتاسب آرش فرزندتیرانداز
خیرآبادی ۱
خانم‌مهستی ماندگاریان فرزند
رشید- خیرآبادی ۱
آقای هرمزان صدر ۱
آقای داریوش مهربان خوشرو ۱
دوشیزه‌ویستاداریوش‌خوشرو ۱
خانم‌میترامهربان هرمزی (خوشرو) ۱
آقای ایرج ایرج‌پوربنامگانه
پدرشان روانشادجهانگیرخدادادنمیری ۲
آقای دکترهرمزدیارنسیم‌بنامگانه
پدرشان روانشاداسفندیارنسیم ۱
آقای رشیدشهریاری فرزندبهرام
رستم‌مزرعه‌کلانتری ۱
آقای رستم‌ماندگاریان فرزند
مهربان - حسن آبادی ۱
آقای دکتربهروزماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاددمندگار
خداداد خیرآبادی ۱
آقای جمشیدزره‌پوش بنامگانه
پدرشان روانشادخسروزره‌پوش
خیرآبادی ۱
خانم‌کتایون دمهری بنامگانه
مادرشان روانشادبمانت اردشیر
یزدانی - اله‌آبادی ۱
خانم‌زمردماندگاریان فرزندفریدون
خیرآبادی ۱
آقای منوچهرنمیرانیان فرزند
کیخسرو- نصرآبادی ۱
آقای بمان سورن فرزنداردشیر-
اهرستانی ۱

جلد

آقای شهریار ماندگاریان بنامگانه پدرشان روانشاد کیخسرو داراب — خیرآبادی ۱

خانم زرین تاج ماندگاریان بنامگانه پدرشان روانشاد کاووس خسرو — خیرآبادی ۱

آقای مهربان ماندگاریان فرزند رشید گشتاسب — خیرآبادی ۱

خانم بانو دلگشا فرزند رستم — خیرآبادی ۱

آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه پدرشان روانشاد رشید گشتاسب — خیرآبادی ۱

آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه مادرشان روانشاد کشور اسفندیار سنگ خیرآبادی ۱

آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه برادرشان روانشاد رستم رشید ماندگاریان — خیرآبادی ۱

آقای بهرام ماندگاریان فرزند بیژن — خیرآبادی ۱

خانم گلنار گرشاسب فرزند شابهرام خیرآبادی ۱

خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید خیرآبادی ۱

خانم دخمل ماندگاریان بنامگانه همسرشان روانشاد شابهرام گرشاسب خیرآبادی ۱

آقای هرمز فیروزمند فرزند نامدار ظهرابیان تفتی ۱

آقای تهمتن آرش بنامگانه پدرشان روانشاد هرمزد تیرانداز آرش — خیرآبادی ۱۰

آقای فریدون سنگ بنامگانه پدرشان روانشاد رستم سنگ — خیرآبادی ۱

آقای فریدون سنگ فرزند رستم بنامگانه زن عمویشان روانشاد گوهر گشتاسب تیرانداز خیرآبادی ۱

خانم بانو رستم سنگ بنامگانه همسرشان روانشاد بهرام خدابخش کدخدایان — خیرآبادی ۱

آقای مهربان سنگ فرزند رستم بنامگانه مادرشان روانشاد کتایون داراب — خیرآبادی ۱

جلد

آقای اسفندیار کدخدایان بنامگانه پدرشان روانشاد بهرام اسفندیار کدخدایان — خیرآبادی ۱

آقای اردشیر گرشاسب بنامگانه پدرشان روانشاد مهربان گشتاسب خیرآبادی ۱

آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام علی آبادی ۲

آقای شهریار ماهیار لهراسب پور زین آبادی ۱

آقای یزدان پناه ۱

آقای رشید شهمردان فرهی فر ۱

آقای شهمردان وفادار فرهی فر ۱

آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان ۱

آقای رشید نمیرانیان ۱

آقای شهریار اردشیر ناس بنامگانه پدر روانشاد اردشیر مهربان استاد بهرام ۱

بانو کیاندخت ربانی بنامگانه پدر روانشاد رحم کیخسرو ربانی ۲

آقای خداداد کاوسیان بنامگانه پدر روانشاد بهرام دینیار جمشید کاوسیان شریف آبادی ۱

بانو شکوفه اردشیر جهانبخش نمیری بنامگانه روانشاد بی‌بی‌جان کیومرث کیومرثی کلانتری دختر عموی پدر خود ۱

بانو بهدخت سلامت ۱

آقای بهرام سروش کابلی ۱

آقای جمشید کنتراکتر ۱

آقای رستم بهرام نمیرانیان ۲

بانو طوطی نوذری ۱

بانو پروین کاوسیان شریف آبادی بنامگانه دختر ناکام روانشاد شهین رستم فلفلی ۱

بانو خورشید رستم خان کاوسیان شریف آبادی ۱

آقای شاپور جهانگیری فرد ۱

آقای مهربان شهمردان سعادت ۵

آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند رستم فریبرز نوذر ۱

بنام بانو مهوش ایرانی پرتوی فرزند بهرام کیخسرو تیرانداز ۱

بیاد مادرم روانشاد مروارید بامس مهربان (پرتوی) ۱

بیاد پدرم روانشاد رستم فریبرز نوذر ۱

	جلد
بنامگانه سرور بامس مهربان	۱
آقای رستم خداداد خسرویانی	۱
آقای مهربان کادمی	۵
آقای بهرام کادمی	۳
آقای سهراب کادمی	۵
آقای ایرج بهمردی	۲
آقای منوچهر خسروی	۵
آقای بهرام رستم سامیا	۲
آقای خدابخش کاجی	۳
آقای مهرایران	۳
آقای سهراب ظهرابی کلانتری	۱
آقای بهرام خادمی	۱
آقای کیخسرو نوریزدانی	۱
آقای شهریار جوبیانپور	۱
آقای رستم فرخنده	۱
آقای کیانپورداش	۱
آقای رستم لاکان	۱
آقای سیروس نمیرانیان	۱
آقای افلاطون جمشیدی	۳
آقای اردشیر راوری	۲
آقای مهربان ابریشمی	۳
آقای کیخسرو خسروی	۱
آقای بهمن باستانی	۲
آقای گشتاسب خسروی یزدی	۱
آقای رستم یزشنی	۱
آقای فیروز بهمردی پور	۱
آقای رستم جمشیدیان	۱
آقای خداداد منوچهر کلانتری	۱
آقای مهربان بهمردی	۲
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید گشتاسب بهرام شهری	۴
آقای هرمزدیار گشتاسب خسرویانی	۱۰
آقای رستم هیربد	۱
آقای بهمرد خسرو تفتی بنامگانه خسرونامدار تفتی	۱
آقای بهمن جهانگیر پوراسفندیاری	۱
آقای رشید خدارحم شناسازین آبادی	۱
آقای سیروس فرامرز انوار	۲
خانم سرور ماهیار لهراسبی	۱
آقای فیروز جراح بنامگانه پدرشان بختیار جراح	۳
آقای رستم فرامرزیان	۳
آقای خدارحم کاجیان	۱
آقای خداداد دهموبدی حسینی	۱

	جلد
آقای سهراب رستمی حسینی	۱
آقای کیخسرو خدادادی	۱
آقای شهریار داستان	۲
آقای اردشیر خاوریان	۱
آقای جمشید تیراندازی	۱
آقای اردشیر جاماسبیان	۱
آقای اردشیر سروشیان	۱
آقای شهریار رشید نمیرانیان	۱
آقای خدایار خانواده آفاق	۳
آقای مهربان خداداد هرمزدی	۱
آقای هرمزدیار ماهیار لهراسبی	۲
آقای افلاطون هرمزدیار جراح	۱
آقای کیخسرو اسفندیار بختیاری	۱
بانو رخشنده کیخسرو فره وهران	۱
آقای اسفندیار رستم آذرکیوان	۱
خانم ایران مهربان کاوسی	۱
آقای اسفندیار مهربان سیروسی	۱
بانو شهین شهریار باستانی	۱
آقای بهرام نوشیروان یزدانی	۱
آقای مهربان جمشید اهورائی‌زاده	۱
آقای سیروس جهانگیر جهانگیری	۱
آقای منوچهر کاویانی	۱
آقای رستم یارش	۱
آقای دینیار نامداری	۱
بنامگانه روانشاد فریدون رستم فرشید	۱
آقای کیخسرو کیخسروپور	۲
آقای کیوان هرمزدیار نوشیروانی	۱
آقای رستم بهمن اردشیریان	۱
آقای مهربان بهمن اردشیریان	۱
آقای فرخزاد بهمن اردشیریان	۱
بنامگانه روانشاد مهربان آبادان اردشیریان	۱
آقای سهراب بهمنش بنامگانه روانشاد رستم خداداد نمیرانیان	۱
آقای بهمن اورمزدی	۱
آقای اردشیر رجاسبی	۱
بنامگانه بهرام مهربان دستیار	۱۵
آقای مهندس زارع	۱
آقای رستم فولاد چمی	۱
آقای رستم رشیدی شریف آبادی	۳
آقای خسرو شیروی	۱
آقای سهراب یزدانی	۲
آقای فرهنگ بازاده	۱

	جلد
آقای هرمزدیار بهدین	۱
آقای خدابخش پای سروی بنامگانه روانشاد مهربان پای سروی	۲
آقای فریدون مهرآئین	۱
آقای دکتر پارسا	۱
آقای رستم خسرو موبد	۱
بانو مهین خانم شید	۲
آقای مهندس بهرام فریدون	۱
آقای فیروز وفاداری بنامگانه همایون خانم و خداداد استاد کیومرث وفاداری	۲
آقای فیروز وفاداری بنامگانه شیرین مهربان خدادادیان	۱
آقای مهربان خانی	۱
آقای رستم سپهری	۱
آقای دکتر مهربان بختیاری	۱
آقای خوبیاری	۶
آقای کیخسرو کاویانی کوشرکسیزی	۱
آقای بهمن کیامنش	۱
بانو لعل خانم جمشیدیان	۲
آقای شهریار داراب دارابیان	۳
آقای شهریار گلزاری	۳
آقای اردشیر گلزاری	۱
آقای هرمزدیار پیروزمند	۱
آقای جمشید پولادزندی	۱
آقای بهرام منشنی	۱
آقای اسفندیار بهمنی	۱
آقای گشتاسب بهرام اشتاد	۱
آقای کورش بهرام اشتاد	۱
بانو مهناز بهرام اشتاد	۱
بانو بهناز بهرام اشتاد	۱
بانو کتایون اردشیر یزدانی بیوکی	۱
آقای دکتر اسفندیار استقامت	۱
بانو خرمن رستم دشتکی مبارکه	۱
بانو فیروزه برومند رادمبارکه	۱
آقای رستم تیراندازنمیر مبارکه	۱
آقای اردشیر بزرگ چمی	۱
بانو همایون معاونت	۴
آقای فرهاد رستم برومند رادمبارکه	۱
آقای فرشاد رستم برومند رادمبارکه	۱
بانو فرحناز رستم برومند رادمبارکه	۱
آقای رستم کیانی بنامگانه گوهر کیومرث کیانی ذین آبادی	۴
آقای بهرام کیانی ذین آبادی	۳

	جلد
آقای فرهاد کیانی ذین آبادی	۳
آقای رستم جمشیدی نرزند رشید	۱
آقای بهرام جمشیدی	۱
آقای منوچهر گودرز کاوسی	۱
آقای جمشید جهانگیر کرمانیان بنامگانه پدرومادر	۱
آقای جمشید جهانگیر و همسرش فیروز خداداد گلستان	۱
آقای رستم فلفلی فرزند خدارحم	۳
آقای الهیار کیخسرو کیانی حسن آبادی	۳
آقای کیخسرو ظهرابیان تفتی	۳
آقای سهراب معاونت	۲
بانو شیرین مرزبان	۱
بانو سرور تیرانداز دهموبدی	۱
آقای رشید جمشیدی	۱
آقای منوچهر مبارکه‌ای	۱
آقای رشید فرامرز دهمیری	۲
بنامگانه مهربان رستم خسروی	۱
آقای رشید خداداد چمی هرمزدیاری	۱
بانو پروین رستم مرزبان	۱
آقای فریدون فلاحتی	۱
آقای خدارحم داوری	۱
آقای رستم بهروزی	۱
آقای شاه بهرام کامل زاده	۳
آقای بهرام رستم نامدار	۲
آقای اردشیر گشتاسبی	۱
آقای جمشید ایزدیان	۱
آقای خدابخش کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای شهریار جوی با تپور	۱
خانم نرگس دادخواه	۱
آقای مهربان جمشید ماوندادی	۱
آقای بهرام شهریاری	۱
آقای فریبرز گوهرریزی	۱
آقای داریوش شامردانی	۱
آقای رستم فرهاد یزدانی اله آبادی	۱
آقای اسفندیار عمیدزاده	۱
آقای رستم ستودیان	۱
آقای اردشیر فرهادیه	۱
آقای بهمن شاگشتاسبی	۲
آقای هرمزدیار بهرام جمشیدی چمی	۲
آقای خدایار عزتی	۱
آقای ماهیار مهربانی	۱
آقای خدایار بهرامی	۱

نام	جلد
(سوپرسرویس) آقای فریدون جهانگیر	
آتشبندبنامگانه روانشادان پدرم	
جهانگیرجمشیدنرسی آبادی وخاله ام	
مروارید رستم مریم آبادی	۵۰
آقای دکتردینیار هرمزدی محمدآبادی	
بنامگانه روانشادان دکتربهرام پرورش	
لعل جمشیدپرورش ـ استادبمان پرورش	
شیرین استادبمان پرورش	
بهرام دینیارهرمزدی محمدآبادی	
فیروزه خداداد هرمزدی محمدآبادی	
دولت بهرام هرمزدی محمدآبادی	
رستم بهرام هرمزدی محمدآبادی	
کیخسروخداداد هرمزدی محمدآبادی	
خداداد بهمن هرمزدی محمدآبادی	
بانوجمشیدهرمزدی محمدآبادی	
جمشیدرستم بهرام بامس خسرویانی	
کیخسروجمشیدبهمردی ذین آبادی	۱۳
یکنفرزرتشتی خیراندیش بوسیله	
اربابوفادارتفتی	۱۰
خانم پریدخت فلاحتی بنامگانه	
همسرشان روانشادرشیدشهرت ذین	
آبادی	۶
آقای هوشنگ کیانی ذین آبادی	۳
خانم پوراندخت کیانی ذین آبادی	۱
آقای خدابخش معاونت	۱
آقای جمشیدفرازیان	۱
آقای مهربان هنرمند	۱
آقای مهربان مهرابی پورکرمانی	۱
بانوهمایون جمشیدی	۱
آقای مهربان سامیای کلانتری	۱
خانم لعل کیانی	۲
آقای بهرام انوشه	۱
آقای اسفندیار ماوندادی	۱
آقای رستم پوربهمردیان	۳
آقای فریدون بهروزی	۱
آقای اسفندیاردینی	۱
آقای سهراب افسرکشمیری	۲
آقای دکترحسین وحیدی	۱
خانم پوران فرهنگی	۱
آقای دکترفتح اله حکمی	۱
آقای دکترفتح اله حکمی	۱
آقای پیروزابتدائی	۱
آقای مهربان یزدانی	۲
آقای فریدون جمشیدی	۲

نام	جلد
آقای خدارحم بندارنرسی آبادی	
سروربهزادنرسی آبادی	
فریدون ضیاء طبری	
فیروزه بهرام ضیاء طبری	
آقای فریدون خدارحم فلفلی	
بنامگانه روانشادان مادرش سرور	
بهزادوپدرش خدارحم بندار	۱۰۰
بنیادجمشیدیگانگی	۱۰۰
بنامگانه روانشادان نوشیروان	
بهزادوفیروزه بندار	۱۰
بنامگانه روانشادان نوشیروان	
مهربان بهرام شهری ودولت	
شهریارکیانی پور	۱۰
انجمن زرتشتیان نرسی آباد	۱۰
خانم ایراندخت محبوب	۱
آقای رستم کیهانژاد	۱
آقای اسفندیارمرادیان	۱
آقای خدابخش منیری بنامگانه	
روانشادپدرش رستم منیری	۱
آقای خدابخش منیری بنامگانه	
روانشادخواهرش همایون رستم	۱
آقای رستم پورزندیان	۱
آقای شاهرخ فلاحتی	۱
آقای بهرام خسرویانی بنامگانه	
روانشادان پدرش رستم شهریارو	
مادرش شیرین مهربان	۱
آقای بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام فلاحت	۱
آقای مهربان فلفلی	۱
خانم مینایزدان پرستان	۱
خانم گلفروزکدخدایان	۱
خانم گوهرمهربانی	۱
خانم شهنازشهزادی	۱
آقای منوچهرجهانگیرفریدون ستایش	۱
آقای خداداد خنجری	۱
آقای فیروزفرامرزی	۱
آقای شهریارنامدار استقامت	
بنامگانه شیرین استقامت	۱
آقای مهربان رستم نمیری	۱
آقای شاپوربازاده خرمشاهی	۱
آقای اردشیربازاده خرمشاهی	۱
آقای سهراب خسرویانی	۱
آقای هرمزدیارخوی جو	۱

	جلد
آقای جمشید دمهری	۱
آقای سیروس پشوتنی	۱
آقای خدارحم داستان یزدی	۱
آقای پرویز خرمشاهی	۱
آقای شاه کیخسرو شمس	۱
آقای رستم رستمی	۱
آقای بمان خورشید چهر	۱
آقای رستم رستمی بنا مگانه	
سیمیندخت خدامرادکی فر	۱
آقای رستم بهرامی بنا مگانه	
اردشیر خسرو بابکان	۱
آقای کیخسرو نمیری	۱
آقای رشید گنجی	۱
آقای اردشیر نابکی	۱
آقای الهیار دانش زاد	۱
آقای اردشیر رستم پشوتنی بنا مگانه	
رستم اردشیر پشوتنی	۱
آقای رستم ایزدیان بنا مگانه	
اردشیر رستم ایزدیان	۱
انجمن زرتشتیان نصرت آباد	۱
آقای جمشید منوچهری	۱
آقای سهراب یزدگردی	۱
آقای سهراب خردادی	۱
آقای بهرام فلاح زاده	۱
خانم همایون نمیرانیان	۱
آقای کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای خسرو منوچهری	۱
آقای کورش کیهانی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱
آقای جهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب نمیرانیان	۱
آقای منوچهر نمیرانیان	۱
آقای بهرام چهل مرد	۱
آقای جمشید بهمرد نمیرانیان	۱
آقای شاهرخ نمیرانیان	۱
آقای جمشید خورسند نمیرانیان	۱
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید دهموبدی	۱
آقای رستم فریدنی	۱
آقای خدامراد بزرگ چمی	۱
آقای مهربان اردشیری	۱
آقای شاه بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام بهمردی	۱
آقای شهریار خدایاری	۱

	جلد
آقای فریدون کیانیان	۱
آقای داریوش کاوسی	۱
آقای فریدون یزدانی	۱
خانم سیمین روشنفر	۱
خانم دولت باستانی	۱
آقای خدامراد بهمن چمی	۱
آقای جهانگیر جمشیدی چمی	۱
آقای خداداد خدادادی چمی	۱
آقای مهربان رستمی چمی	۱
آقای بهمن بهمردی	۱
آقای رستم ثالث هیربد	۱
آقای دکتر رستم آبادیان شریف آبادی	۱
آقای بهرام خسرو دینیاری شریف آبادی	۱
آقای دکتر ماهیار اردشیری	
شریف آبادی	۱
آقای ایرج سلامتی	۱
آقای دکتر مهربان کاوسی	۱
آقای سهراب کاوسی	۱
آقای مهندس رستم یزدانی	۱
آقای شهریار یزدانی	۱
آقای اردشیر خدابخشی	۱
آقای خدایار رستمیان شریف آبادی	۱
آقای رستم شاهمردانی شریف آبادی	۱
آقای بمان شغلی شریف آبادی	۱
آقای البرز شغلی شریف آبادی	۱
آقای منوچهر کریمداد سلامتی	۱
آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری	۱
آقای البرز کاوسی شریف آبادی	۱
آقای کیخسرو خداداد بهمن	۱
آقای مهندس هرمز خدیوی	۱
آقای بهرام سروشی	۱
آقای شاهرخ سروشی	۱
آقای دکتر سیروس سروشی	۱
آقای کیخسرو سروش	۱
خانم ایران سروشی	۱
خانم پریچهر سروشی	۱
آقای گودرز فرامرزیان	۱
آقای سیامک ایزدیار	۱
آقای کامبیز فرامرزیان	۱
خانم فرنگیس کاویانی	۱
آقای شاپور کیانپور	۱
آقای بختیار بختیاری	۱
آقای دکتر مهربان خدائی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱

	جلد
آقای دکترکیخسرومهربانی	۱
آقای شاپورزنده‌نوش	۱
آقای فرخنده‌زنده‌نوش	۱
آقای کیخسروموبدشاهی	۱
خانم زمردسهرابیان	۱
آقای اسفندیارگشتاسبی‌گوهرریزی	۱
آقای حمیدیک کلام آذری	۱
آقای زیورضیاء طبری بنامگانه روانشادان پدرومادرم فریدون ضیاء طبری وفیروزه‌بهرام‌ضیاء طبری	۱
آقای مرزبان مرزبانی	۱
آقای هرمزدیارهرمزدیاری بنامگانه پدرومادروخواهرناکامش فریدون بهرام هرمزدیاری‌وشیرین شهریار شهریاری وسرورفریدون شهریاری	۳
آقای مهندس فریدون خسروانی	۱
آقای آبتین استواری	۱
آقای مهندس داریوش اورنگی	۱
آقای فرزانه سهراب مبارکه	۱
آقای مهندس هرمزاورمزدی	۱
سازمان فروهر (جوانان زرتشتی)	۱۰۰
آقای رستم‌وحیدی	۱
آقای ناشناس	۱
آقای سیروس دولت زاده	۱
آقای کورش همتی	۱
بانونعیمی بنامگانه پدرومادر خویش کیخسرومهربان نعیمی‌ومهربانو بهرام نعیمی	۳
آقای جمشیدجمشیدی‌فربنامگانه‌پدرو مادرش رستم‌جمشیدجمشیدی ودین بائی بهرام هرمزدیاری	۲
دکترکیومرث سلامتی بنامگانه‌پدرشان روانشادبهرام‌رستم‌سلامتی	۳
خانم‌فرنگیس آذری بنامگانه‌بهرام دینیارآذری	۱
خانم‌فرنگیس مزداپور	۳
آقای پرویزگشتاسبی	۱
آقای مهربان فریدونی بنامگانه روانشادبانوفریدونی(اردیبهشتی)	۳
روانشادخدارحم‌خدامرادگوهری	۱
روانشادگوهرخداداد جمشید	۱
آقای فریدون اسفندیاربستانی اله آبادی	۱
آقای جمشیدماهیارخداداد نرسی‌آبادی	۱

	جلد
آقای خدایارگشتاسب بهزادرحمت آبادی بنامگانه پدرومادرم‌گشتاسب بهزادوفیروزه‌شهریار	۲
آقای خدارحم‌فریدون فلفلی	۱
آقای خسروپرویز	۱
آقای کیخسروسروش یگانگی	۳
آقای خدارحم گوشنی	۱
آقای بهرام نمیرانیان	۱